

در آنچه زیادت تکلفی محتاج بود از دولای که بآن از حوضها و چایا آب کشند یا از چاهی بجا و شتر و خر کشند و نیز آن که تیرا یکست واجب شود در آنچه محتاج است بعضی در قصبه دالم از ارتقا به شقت اسفار و در کوب بجا و ترتب و انتفا و قیم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت است که در هر نوعی از مال بحسب معلومت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود چنانچه در فقر و دلیست و در درویشیت شغال و در گوسفند چیل و در گا و موسی و در شتر و خج که در کسر ازین نصایب با چیزی واجب نبود

الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فقال - روايت است از ابن عباس که آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمده است که آنحضرت بنفس کرم خود شایسته کرد پیاده و معاذ سوار بود و گفت شاید که باذن نیایی ما را تو یا معاذ و همچنین واقع شد پس گفت آنحضرت بمعاذ - ای معاذ ای تو ای کتاب بدو ستیکه قومی آئی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص الی کتاب بدو که بجهت اتمام بحال ایشان است و اگر نه در اینجا مشرکان و غیر آن از آنجا

سوار بودند - فادعهم الى شهادة - پس نخست دعوت کن ایشان را به گواهی دادن - ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان لم تطاعوا **لذلك - پس اگر فرمانبرداری نکنند ایشان را برای آن یعنی ادای شهادتین کنند و سلمان - فاعلم ان الله قد فرض علیکم خمس صلوات فی الیم و اللیل - پس بدانان ایشان را که بدرستیکه خدا تعالی تحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز روز و شب - فان تم اطاعوا لذلك فاعلم ان الله قد فرض علیکم صدقة - پس اگر ایشان فرمانبرداری کنند بر آن پنجگانه پس بدانان ایشان را که بدرستیکه خدا تعالی**

بتحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصفتها بر اعلام بکوة بجهت اتمام مایل و ست بر سایر اعمال که شرفشان باشد - فوعد من اغنیائهم فزعلوا ففرغتم - گرفته شود صدقه از تو گران ایشان بآن حد که تو گویی را درین باب باشد و اگر اندوخته

شود و بر دوشان ایشان - فاعلم اطاعوا لذلك - پس اگر ایشان اطاعت کنند صدقه را و بپندارند - فایک و کر الحکم اموالهم - پس دور و اندر خود را از انفال اموال ایشان که حیدره پدید و بگیری چنانکه شکم دار و فر و جز آن بلکه هر چه که ملک بدو بشرط مسکات است واجب و نقدشان که در شرع جائز نیست - و اتق دعوة المظلوم - و برهنه کن و هایتهم کرده شده فایده اینست که قیاب - پس

بدرستیکه نیست سیاق عاقد المظلوم و میان خدا پرده و البته بجناب صحتی وی سر رسد و سحاب بگوید اگر چه کار باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جاهد حب لافضة لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند در ویم که نمیدانم از آن حق آنرا که زکوة است - الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت میمنت را

باشد بیکو فکفته شود و ساقته شود برای وی و صفا کرمی را بر صغیر و از آتش و صغیر و بجز نرم شود از کوفتن مانند آهن پس صفا کرمی را بآب ستمهای و در صغیر ستمها و در سنگ چین را نیز گویند و صغیر و بجز بجز بجز است و صفا کرمی از زکوة ستم ساخته میشود و چون باز رجعت آن گفت که گوید از بس گرم کردن صفا کرمی آتش میگردد چنانکه فروزد - فاحمی علیانی یا زحیم - پس گرم کرده میشود بران صفا کرمی در آتش

دو نرخ - فیکوی بهما جنبه پس داغ کرده میشود بران صفا کرمی بپزد و کس - و جنبه و پیشانی او را - و نه - و پشت او را و تخصیص این بر غنیو بر اعیان کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و امساکنی برای طلب خرمی و جاد و بدقت و نعم بطاعت شریفه لایس به بود بجهت آنکه وی گردانیدن

ترجمه این عبارت معلوم شد - لایق قدرتها شینا - در حالتیکه گم نمی کند از آن گاو و گوسفندان چیزی را بلیس قبیله اعتقاد دارد
 و اینکه نیست در آن اقرب و غنیمت چه و شایسته که زود آن کتر رسد و عتقاد و بفتح عین و سکون قات - و لاجل - نسبت در میان آن جمله و
 بفتح بقیه بجم برای آنکه شایسته ندارد - و لاعتقاد - و نکته شایسته نظر و قدرتها نیز غنای گاو و گوسفندان او و شایسته خود - و نظاره
 باطلا فضا - و بی سیر میکنند و در اسمای خود اختلافات معی خلقت بکسر خای بجم شگافه چون هم گاو و گوسفند و اشغال آن هم شتر نیست میگویند
 است خردمان را فخر علیهم السلام و علیه آخر زمان بیوم کان مقداره مسبین الف ستمه منی یقینی من السباذیری سبیل الله الی الله و اما الی الله
 میل گفته شد - یا رسول الله فیصل پس ایسان حکم آنها بدست - قال گفت آنحضرت صلعم - فیصل گفته پس ایسان سه قسم اند هر یک علمی
 دارد و بی نظیر - و در - ایسان مردم در باره و با رنگا هستند و در کبر و در سکون و اگرانی بزه - و بی راجل ستر - ایسان مردم در باره و در جیب
 ستر حال اند مردم که اندک فقیر و محتاج است و جواب آنکه که بازمیدارند از نظاره حاجت بردم - و بی راجل اجر - و ایسان مردمی
 را اجر و ثواب اند - و اما الی الله بی که در پس ایسان آن مردم را سبب بزه و با رنگا هستند - و قبل از بطلان و یا پس ایسان مردمی اند
 که بسته است آنکه نیست نمودن مردم با آنکه کوی بخار و غازی است و در واقع نیست - و خرد - و بسته است آنها را برای نایزین
 و بزرگی کردن مردم و یا غیر فرست چه ریاد طاعت می باشد - و توار - بکسر نون - علی الله الاسلام - و بسته است آنها را برای عداوت
 کردن بر سلطانان یا بر ایشان نبی گفته و بیکبار بر آید قبیله و در پس ایسان برای این چنین شخصی سبب بزه و با رنگا اند - و اما الی الله بی ستر
 و اما ایسان که آن برای مردم در اند - و قبل از بطلان سبیل الله پس ایسان مردمی است که بسته است آنها را در راه خسران
 یعنی در راه طاعت و بندگی و در معصیت و بی فرمانی و بی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزوات و در اندیشه از نیست
 چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای مشر و عس و شود و ترک کند و فقر و احتیاج
 خود را از مردم بچو شد چنانچه در و اتی دیگر واقع شده است و در بطلان تغنیای یعنی بسته است برای اظهار غنا و توکل بر خود و تقف
 از طلبیدن سبب از مردم نزد احتیاج سواری هم ایسان حق متدنی ظهور ایست از موش که هست حق خدا را و طلب ایسان
 در پشتهای ایسان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهند و سوار میکنند مردم را بر آن - و اما ایسانها
 و در فقر موش که در بسته حق خدا را و در گداهای ایسان که او ایستند حق آن را در زکوة و شایسته میگویند که حق در رقاب ایسان آن
 است که غنای آنرا بکند گاه و دانه و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها بنای اختلافات و تفسیر اختلافات است که نزد
 مادر ایسان زکوة است که اگر بیرون و در خانه عطف نیاید خدا و غنا سبب است که پس هر سبب نیاید بود و باقیمت
 کنند آنها را و از هر دلیست از هم تیج و هم به چنانکه سبب زکوة است و در و حایین و شایسته که نسبت زکوة در حدیث واقع شده و نسبت
 بر سلطان عبیدی و در نفرسی صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت صلعم است که فرمود هر سبب که بیرون یک نیاید است و آنچه شایسته
 روایت کرده بر اسب غازی محمولست که سواری میکند بر آن چهلین عبیدی خدایت است بقیه هم فرست و زکوة حق در دنیا و از
 و در شرح سفر السعادت پاره از آن مذکور است قبیله ایست پس ایسان مردم در باره و ستر حال اند - و اما الی الله بی لاجر و اما ایسان

که آن مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است. فقط بعلانی سبیل الله را با اسلام پس سپان مردی اندک بجهت آنها را در راه
 خدا برای اهل اسلام که میاد کنند و دیگره خوانیز و جهاد و اعانت کنند و سوار گردانند و جهاد کنند. فی مخرج بفتح میم و سکون یاء و هم در
 بلاد و فتنه و در نشسته آب و گیاه و در ده و فدا اکت من ذکر المرح الا و افقه من شیء ایس نخود و ان سپان از ان مخرج یا در فتنه
 بنیز راه کتب و عدد و اکت حسانت. مگر آنکه نوشته شود در صاحب سپان را بشمار آنچه خورده اند سپان شکمها و ثوابها. و کتب عدد و
 او را بشمار و احوالها حسانت. و نوشته نشود در او را بشمار گنهای اسپان و گنهای اسپان شکمها و اکت قطع طولها. و بنزد رستهای
 خود را طول کبر سر طایفه و او را سپان که بعد از کبر و او را بفتح و دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچورد. فناست شتر و نه
 پس بر ایند کیشین بلند یا در زمین بند را. و اکتب عدد و آثار او را و اشا حسانت. مگر آنکه میسید خدا تعالی ذابت کرد و در هر
 آن مرد را بشمار که ما نیکه اسپ نیز و بشمار گنهای شکمها. و لایم با صاحبها علی شهر فشرت سنه. و نیکند و بان اسپان صاحب
 آن از ان جوی پس آب بخورند سپان از ان جوی. و لایم بدان سقیما. و بنحو آن صاحب سپان که آب بخورند سپان را یعنی
 وی نیت آب خوراندن نداده بلکه بی قصد و داده او آب بخورند تکلیف که وی نیت و قصد دارد و آن را شسته باشد. و اکتب بشمار
 عدد و شربت حسانت. مگر آنکه میسید خدا تعالی برای وی بشمار آنچه نوشته اند سپان شکمها و اینها مسلم میشود که کسی کار میکند و در میان آن
 بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود و در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب شرح حدیث انا الاعمال یبیتات اشارت می یابد و بی قطع
 شده است فقد کتب گفته شد رسول الله قال کس خزان کم آن چیست و در ادی حق آنها در ترک آن چیزی دارد شده است
قال گفت آنحضرت مسلم. انزل علی فی الحشری. و فرستاده شده است بر من در حکم خزان چیزی مخصوص. الاذه الاذه العاذه لها
 اگر این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از غیر و شرفاذه و بعد و تشدید فال حجه. فمن بعمل شغال نه در غیر این پس کسی که عمل کند
 یک دره نیکی می بیند و می باید جزای آنرا. و نیکل شغال نه در شرفاذه. کسی که عمل کند مقدار دره بدی می بیند جزای آنرا پس اگر میسید
 جزای آن می باید یا چیزی مخصوص و جزای مخصوص نازل و دارد نوشته شده و رواه سلم. و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من
 اناه الله الا اعلم لا و ذکوة کسیکه بدو را خدا تعالی مالی پس را کند ذکوة او را شغل که مال یوم القیمه شجاعا بصورت گردانیده شود و بی
 وی مال وی در قیامت بصورت او و شجاع لغیم شین و کسر آن از ریاضین نرا مطلق باز داده. و قوع سلمی سوی هم از او این
 نشان بسیاری از ذر و درازی عمر اوست. و که زبیدان. بزای و دو بای موجد و میان آنها تکلیف و بقواتیه مران دارد و در
 نقطه سیه است بالای و چشم او را در ان چشم او و بعضی گفته اند که در ان وی. یلطو و یوم القیمه. گردانیده میشود آن را مانند طوق در
 گردن آنکس روز قیامت نعم یاخذ بقرنیه پیر سر سگزه آن را بهر و طرقت نه است خود. یعنی ستر قیه یعنی بهر و کلبه و بن خود و البته
 بفتح لام و سکون ا ففتح را استخوان بر آید و در زیر گوش و شخ شخ گفته نه ستر یعنی کلبه و دو توان زبان که شین آن می رود و چون نزدیک شین
 بود تفسیر کرده بدان برین معنی غیر نه ستر لایع ا قوع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مالدار باشد و یا زاده بود یعنی سگزدان از هر دو
 هر آنکس را هم بگوید مالک پسر سگزدان از زبان حال قال من مال تو ام که ذکوة آن ندادی. اما آنکه من گنج تو ام که ذکوة جدا

کرده و نمازی که تمام استغفار آنحضرت صلعم این آیت را - ولا تحسبن الذين يقولون الاية - تا آخر آیه که اینست بجا اتمم الله من فضله
 و در هر یک از اینها بر شما صلوات باشد و با کمال یوم الغیر - رواه البخاری و عن ابی ذر عن النبی - روایت است از ابو ذر ان پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم قال قلت ان حضرت صلعم - آمن بربی و ان لم یکن له اهل اولا و ثلثه الا یؤدی عقیبتها لیست بیج مروی که باشد مرد او را شتران یا گاو
 یا گوسفندان که ادا کند حق آنها را - الا انی بیا یوم الغیر اعظم ما یكون و اسمته - که آنکه آورده میشود آن شتران و گاو و گوسفندان
 را در حال بودن آنها بر گز و در تیر قطاه یا خفافا - پی بر گزیده اند از شتران یا پیای خود - و منطلق بقدر آنها - و میزند گاو و آن و
 گوسفندان او را به شاخ خود - کلا جازات آخر ما ردت علیه اولها - هر بار که بگذرد علف پسین آنها باز گردانیده شود پسین آنها
 این عبارت بر ظاهر واقع است بکلمات عبارت حدیث ابی هریرة که سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد - حتی سیقتن
 بین الناس - تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه - و عن جریر بن عبد الله - روایت است از جریر بن عبد الله که
 که از شاهیر صحابه است و بسیار میل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است - قال قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلعم الله
 علیه و سلم اذا اكل المصدق - چون باید شما را صدقه رسانده یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال مجاید که آنرا ساعی
 و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر آن محدث گیرند صدقه و متصدق تمام دهند صدقه فلیصد عنکم و هو عنکم راض -
 پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما در حال آنکه وی از شما راضی و خوشنود هست باین طریق که خوب پیش آید بوی داد کنید
 صدقه به تمام و کمال - رواه - و عن عبد الله بن ابی اوفی - پدر دوسر مرد و صحابی اندوین عبد الله از صحابه است که در کوفه
 از عالم رفت - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اناه قوم بصدقتهم قال - حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش
 آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم و مصداق آن صرت می نمود و بود آن حضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را
 و عامی که در ایشان را وی گفت - اللهم صل علی آل فلان - خداوند ادر و در بفرست و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده
 است یعنی بروی و بر کسان - سی - فانه ای بصدقه پس آوردند آنحضرت پدر من که ابو اوفی هست صدقه خود را -
 فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - اللهم صل علی آل ابی اوفی - و حکم الهی نیز بچنین بود که بگر صدقه ایشان را و صلوة بفرست
 بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی روایة اذا انزل الرجل النبی صلی الله علیه و سلم بصدقة قال - چون
 می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت - اللهم صل علیه - ازین روایت معلوم شد که مراد بآل
 فلان همان فلان است و آل نعمت چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذات امناست و اتباع نیز به تبعیت و در آن
 داخل اند چنانکه اشارت کردیم - و عن ابی هریرة - قال - بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر بن الخطاب صدقة -
 آنحضرت یکبار می عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم - فقیل منع ابن جمیل لقیعیم پس آمده گفتند آن حضرت صلعم که منع را
 و زکوة را این جمیل که منافق بود و فقیر بود خدای تعالی او را غنی گردانید و در کتب الباری گفته که واقعت
 نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بود

بعد از آن توبه کرد از انفاق و قاضی حسین گفته که در وی نازل شده است قول حق سبحانه تعالی - و منهم من عادى الله لمن اتانا
 من فضله لئلا تصدقن الآية انتهى - و خالد بن الولید - که صحابی مشهور بود او نیز فرمود - و العباس - و عباس ابن المطلب - عمر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم - او نیز فرمود دیگران همه دادند فقال رسول الله کس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایستقام
 این خلیل ایستقام یعنی اشکراست که بحد خطا برسد و موجب کفران نیست گردد و ایستقام بمعنی مبارک و دعوت نیز از برای است
 یعنی کرده ای بنده را بن جمل و کفران نیست نمی ورزد - الا الله کان نقیرا فاعناه الله و رسول - مگر بسبب همین که وی فقیر بود
 و هیچ چیز داشت پس تو اگر گردانید او را خدا و رسول وی و این تو اگر می سبب بخی و طغیان وی شد و بجز آن نیست کشید
 و خدا و حقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آن است که وی معلم و واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعمات از جانب
 حق و تفسیر کرمه - و منهم من عادى الله لمن اتاه من فضله لئلا تصدقن و لکن من الصالحین آورده اند و آن حضرت معلم و حاکم را در انعام و
 ثروت با التماس دی و عهد دی که شکر گذاری نیست کند - و اما خالد فاکرم تطلمین خالد - و اما خالد بن ولید که می گویند وی نیز
 فرمود زکوة پیش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال وی ایست که وی - قد احببتس او را و اعتدله فی سبیل الله
 بتعمیق دقت کرده است زده های خود و همه سازهای جنگ خود را از اسلحاه و چهارپایان و راه خدا بر غازیان و بر کاهش
 این باشد که انچه خیرات نفس میکنند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی اجابت علم کردن
 شماست بر وی و شجاع بر ظلم مبر نتوان کرد و مراد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد و هر چند وی بود از نال حتی مصالح
 جنگ سازان همه را در راه خدا و فتنه کرده و فقیر شده شسته است و اعتدلیتج نبرد و سکون صین و ضم تاجم عتاد بلع بمعنی
 ساخت و آادگی و الله اعلم - و اما العباس فی علی - و اما عباس پس زکوة وی برین است و من ضامن انکم و شریک ان که
 میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود و ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آیینده
 چنانکه فرمود - و شکلا لهما - و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آئینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم
 همت داده و تاخیر کرده در زکوة و ساله عباس را با التماس وی بجهت ضرورتی و امتیاجی که داشت و امام را جانشین
 که همت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن از خصائص آنحضرت بود صلعم تم قال - ایستراغت
 آنحضرت - یا عمر ما شرت ان عم الرجل صنوايه - ای عمر زانستی و نه فحیدی که برادر پدر مردش پدر اوست پس عباس را
 بجای پدرین و ان و تنظیم دی نگاهدار و ایذا مکن و اصل صنو کبر و ماد و سکون نون آنست که دو سه درخت خراب را یک
 چیز برآید و بر یکی را صنو گویند هر دو را صنوان فی الصراح صنو کبر یکی از چند تنه و درخت که همه از یک بیج رسته باشند و برادر
 پدر متفق علیه - و عن ابی حمید یسهم حار و فتح میم الساعدی - منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی
 مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت - قال اسمع البشی صلی الله علیه و سلم و ان
 الاذن گفت عامل گردانید آنحضرت مروی را از انذ فتح نبرد و سکون ناگاه از برای این است و آنرا از شنة نیز گویند - یقال له

اکثر میشد نام برده میشد آن مرد با بنی التمیم بنعم لام و فتح آن و فتح شتاده و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یاسه نسبت نام مادر است که منسوب است به بنی التمیم به سکون تا قبیل نشود و نام ابن التمیم عبد السمیت علی الصدقة عامل گردانید برگزین صدقه - فلما قدم قال ذاکم لیس چنین باز آمد این مرد از آن سفر گفت بسم الله ان این مقدار مال براسه شما است که صدقه اموال است - و ذاکم لیس - و این مقدار دیگر شش فرساده شده است برای من و چون این سخن آن حضرت رسید اخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه و سلم بلیس بخطبه بر آن حضرت - محمد الله و الله علی لیس حر گفت آنحضرت و سانش کرد و بزدات پاک دی تعالی چنانکه در خطبه می باشد - ثم قال لیس گفت - ابا عبد الله فی استعمل رجلا لا شکم علی امور ابی محمد و سانش بدو ستیکسین عامل می گردانم مردان از شما بر کار - فلما و الی الله احمد ان کار با که ولایت داده و ما کار کرده است مرا خدا تعالی - فیما فی الصدقه فقیل - لیس می آید یکی از شما از ان عاملان پس میگوید - ذاکم و بذه بدیهه بیت علی - این مرشداست و این بدیهه است که فرستاده شده است مرا - فلما جلس لی بیت ابیه - لیس چنان نشست این مرد در خانه پدر خود - ادبیت امه یاد رخا - مادر خود شک را می ست یا تویع هست - فینظر ابیه می که ام لا - لیس - بیندوی از کارش فرستاده میشد برای وی یا یعنی این شش که فرستاده شده است برای وی سبب عملداری او است اگر عملداری نمیدود و خانه خود نشسته می بود که میفرستادند پس این حکم مال صل داده و از اینجا معلوم میشود که اگر دستت شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی پیوسته اند از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در بدیهه قاضی و ضیافت وی گفته اند - و الذی نفسی سیده لایاخذ احد منة شیئا - بخدا سوگند نه گیر هیچ کی از ان مال مذکور چیز را - الا با و یوم العقیقه می که رفته - مگر اگر می آرد آن مال را در وقت است برگردن خود - انکان لیس الله رخا - اگر باشد آن مال انجمن شتر می باشد مرا در را غایبم را و حین عجمه مدوده او از شتر و گرب و گنداد و شتر مرغ و او از گریه صبی و گریخت - او بقر آن خوار - یا اگر باشد آن مال انجمن گاو و می باشد مرا او از گاو و خوک و بلیغم خا و از بقر و قواموس گفته او از گاو و گوسفند و آهوا - او شتر و بقر - یا اگر باشد آن مال انجمن گوسفند که او از یکصد تنه بلیغم عین دفع آن بر وزن لیض یا بر وزن لفتح و یا بلیغم یا او از شتر را گویند که دفع بدیهه بقره داشت آنحضرت بر دودست خود را حقی را یا عفره ابلیه - تا آنکه دیدیم با سفیدی هر دو آن حضرت و عفره بر وزن حرقه و صفقه بیاض را عفره بیض چنانکه امر و بیض - ثم قال لیس گفت آنحضرت - اللهم علی بیت کرد و او را بخدا آیارسانیدم حکم ترا بخلق متفق علیه - قال تعالی و فی قوله گفته هست خطایی در قول آنحضرت - و لما جلس فی بیت امه و ابیه فینظر ابیه می که امه لایل علی ان کل امر تدرع به الی امر محظور و محظور - فیل بیت بر آنکه هر کاریکه وسیله کرد و شود و سید شود بوی بسوی امری حرام لیس وی حرام است زیرا که دسائل را حکم مقاصد است لیس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و انجمن آمده است که هر قرضی که بان منفعتی حاصل شود رواست - و کل دخل فی العقود - و این جا کلام خطایی است که هر چه زیاده در آمده است و عقد باطل عقد صحیح و بهر و کالج مثلاً - فینظر علی کون حکم عند الانفراد - نظر کرد و شد و تا مل ننوده شود

از این است حکم وی نزد انفراد یعنی پیش از وصل و عقیقه که عند الاقتران چون حکم وی نزد اقتران و اجتماع در آمدن وی و عقیقه ام لا - یا نیست - که از آن شرح السنه - و این کلمه ثانی لائق بند بسیار کسی است که از حد منع میکنند چنانچه امام الکبیر و امام ابوحنیفه و شافعی و دیگر ایشان که حد را جاری نمیدارند نظر میکنند باین داخل که از آن شرح السنه - و عن علی بن عمیرة بفتح عین و کسر میم و سکون یا صافی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استعذ منکم علی عمل - بر کسی که حال گردانیم ما و از شما بر عملی که شما مخطیأ - پس پوشید وی از اسوزنی را عقیقه یکسرم و سکون خلاصه یا - فثاقله پس پوشید چیزی را که بالای سوزن است در کمی یا زیادتی - کان غلوا لعلها باشد این کتمان خیانت و غلول بضم عین بجه خیانت و در غنیمت و معنی مطلق خیانت نیز آمده - یا نای - یوم القيمة - می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده شود او را بران -

رواؤهم الفصل الثانی عن ابن عباس - قال لما نزلت هذه الآية - گفت ابن عباس چون نازل شد این آیت که - والذین یختران الذبب و العقصة فیل مضمون آیت آن است که آن کسانی که گنج میکنند زر و سیم را و خرج میکنند از زر و زر و طلا کرده میشود آن زر و سیم در تش و دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را چنانچه در فصل اول گفت

بکر ذکاب علی السملین - بزرگ و گران آمد آن مسلمانان - فقال عمر انما انا فوج عظمک پس گفت عمر من بکشام بسگی این اشکال را - سن تفرج بحجم و تشدید کشادن از فرج یعنی کشایش - قال طلق عمر - پس رفت عمر فقال پس گفت - یا نبی الله بکر ذکاب

یا نایک بذره الایة - بدرستی که گران آمد بر باریان تو این آیت - فقال پس گفت آنحضرت - ان الله لم یفرض الزکوٰۃ الا علی ابی من اموالکم - بدرستی که خدا تعالی فرض نکرد انیده است زکوٰۃ را مگر برای آنکه پاک گردانند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوٰۃ دادن از اموالهای شما پس چون زکوٰۃ مال او گردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و تعبیه سازید باقی ندارد و در آیت قرآن که برگنج نهادن و عید فرو داده است بر تقدیر است که منع زکوٰۃ کنند و اگر زکوٰۃ بدیند گنج نهند و اصل عید نیست و انما فرض الوارث - و فرض نکرد انیده وی تعالی میراثها - و ذکر کلمه ذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول را ایست یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض الوارث ذکر کرد که من یا دوارم از او آنچه یا دوارم همین است که فرمود که متعالی که میراث فرض کرده است برای من کرده است که بشکون من بعد کم - تا باشد اموال هر کسانی را که بعد از شما اند که وارثانند یعنی در حکم میراث اشارتی بخواص مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد - فقال - پس گفت را وی - بکر عمر - پس بکر گفت عمر بحسب تعجب ازین سخن و حمد دشمنی حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت شارع بر جمیع اموال - ثم قال ایسیر گفت آنحضرت - الا انکم یخیر ما یخیر المرء - آیا خبر ندیم تر ای عرب بهتر یا آنچه گنج کند مرد - المرأة الصالحة - آن گنج که لم است زن صالح که بفرموده حق عمل کند و در فرمانبرداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود - و انظر الیهما سره - چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادان گردانند و ایستاده حسن صورت و سیرت و ریش وی - و اذا امرها بالطاعة - و چون کار فرماید مرد او را فرمانبرداری کند او را - و اذا قاتبتهما فخطته - و چون غلب گردد

به عن ابی بنی اسلمی المدنی سلم قال لطلب والانبی - روایت است از عمر بن شعیب از پدرش از جدهش انا کنخرفت که روا نیست
 به طلب و نه جنب بر و یکم تحکم - و در سوال اول بلام و ثانی چون ملا و جنب آنست که فردا آید ساعی در جای دور و امر کند
 به او نه ان اشیه را که کشیده یا بر نه ماشیه خود را و در جای که فردا آید به است و جنب آنکه خداوند ماشیه دور و در آنجا ساعی
 خود و ساعی را و زکعت کند که بجا است و او در هر دو درستی منه است از جهت حصول تعبد به شقت در اول بر تصدق و در ثانی بر
 مصدق - و لا تله فذ صدقه تا تم الا فی دویم - و گرفته نشود صدقه ای مردم گردد سر او و جایهای ایشان این همه و آنکه
 کدام سابق است و شامل صورت طلب - جنب است هر دو - و او ابو داود و - و عن ابی بن عمر - قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من استفاد از مال زکوة فیه حتی یحول علیه الحول - کسیکه بیاید مال را پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر دوش
 یکسال - و رواه الترمذی و ذکر در کتبنا هم و قدوة علی ابن عمر - و ذکر کرده است ترمذی جامع از روایه را که وقت کرده اند این
 حدیث را به ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث
 رسول را خوانند معلوم آنچنین موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد - و عن علی
 ان العباس رضی الله عنهما سال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی تحیل صدقه قبل ان یحل - روایت است از امیر المومنین علی علیه
 السلام منه سوالی کرد در شتاب دادن زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فردا آید وقت دمی و نقل کبر حرام است
 از حلول دین الماحول در مکان کبر و منم هر دو است که اقاوالا - و فخص زکک بلیس فخصت که آنحضرت عباس را در
 شتاب دادن زکوة و همین است نه بپ نزد او و نزد اکثر آنکه از جهت وجود سبب زکوة که تضایب است و این حدیث مؤید
 تفسیر اول مرفوع آنحضرت را که و اما العباس یعنی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریرة گفته است - و رواه ابو داود و الترمذی

و این ابی و الداری - و عن عمر بن شعیب عن ابی عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم خطب الناس فقال الا من و سلم
 بینا که مال تطبیق فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت آگاه باشید هر که زکوة را بپشت میباید که مراد او
 مال است پس باید که سوداگری کند و روی - و لا یرکب ستمه تا کله الصدقة و تگذار و مال تمیز ابی تجارت تا آنکه بخورد مال اول صدقه
 یعنی گم گرداند و ثانی گرداند او زکوة - و رواه الترمذی و قال فی اسناد و مقال - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد
 این حدیث سخن است لان المتشی ابن الصباح ضعیف - زیرا که فی بنی بن صباح به تشدید با که یکی از راویان این حدیث است
 اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث دمی ترمذی و روایات ستمه تسع و از همین باب

الفصل الثالث عن ابی هريرة - قال لما توفي رسول الله صلی الله علیه و سلم واستخلف ابو بکر بعده - گفت ابو هريرة
 چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر بعد از وی - و کفر من کفر من العرب - و کافر شد کسی که کافر شد از عرب
 با ناکر زکوة و لحوق بمسئله کذاب لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون در جواب زکوة قطع میباید پس انکار وی
 کفر باشد چنانکه نماز با قناعت آورد و زکوة او دن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تعلیقا و تشدید باشد و مراد کفر آنست که

چنانکه از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما نقل شده که گفتند: در شرح شیخ گفته که شاید بعضی سکر شده و بعضی اعتداع آورده و نه پس اطاعت کفر
و نفی هر دو جایز باشد و غیر او را از نظر ظاهر هر کس و در کفر ایشان با ستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد بآلی بکفر
و اعتراضات که در حق همان است که ابو بکر گردان است چنانکه میفرماید - قال عمر بن الخطاب لا بی بکر رضی الله عنهما کیف تعال الناس
و قد قال رسول الله - یحکون کتشیس سبکی مردم را و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم امرت ان اتوا الناس
حتى یقولوا - امر کرده شده ام که قبال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان - لا اکر الا الله من قال - پس کسی که بگوید - لا اکر الا الله
عصم منی الله و نفسه - اگر باز او از من مال خود را و نفس خود را - لا یحکم - مگر حق اسلام و در روایتی صریح آمده است الا یحکم الاسلام
چنانکه دین و قصاص و جزان - و حساب علی الله - و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او
در آخرت با علم الهی است چنانکه سنانی باشد و زبان لا اکر الا الله بگوید نه بعد از - فقال ابو بکر و الله لا یمن من فرق بین الصلوة
و الزکوة پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آنکه فقال میکنم کسی را که جبرائی کند و فرق هند میان نماز و زکوة که بگوید نماز باقی باشد
و وجوب زکوة را سبک گرد و یا بول عمل کند و از ثانی امتناع آورد فان الزکوة حق المال - زیرا که زکوة حق واجب در راست
چنانکه ناهق واجب و نفس مست و موجب هر دو اسلام است - و الله و سوانی عناق - بخدا سوگند اگر منع کند مرا بزار غار و عناق
میتعین یعنی ولد من هر یک سال رسیده است و در روایتی عقلا اگر منع کند پای بند شتر را و این میان الله مست و طلب حق
و واجب و در فاموس گفته که عقلا کس بر عین زکوة یک سال از شتر و گوسفند - کانه ای و نه ای رسول الله - بودند که او میگرداند
مسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم - فقال لهم علی شتمها - هر آنکه فقال میکنم ایشان را تا بامنع عناق بکوبت کفر و ارتداد و اگر سبک نشود
نیایم حفظ شما را اسلام و سبب فتنه اگر منع کند بی کار فافهم - قال عمر فوالله ما هو الا رایت ان الله شج صدر الی القتل
گفت عمر پس بخدا سوگند بنده دشمن من و حال من درین محاجت مگر آنکه و انستم من در دشمن و هویدا شد بر من که خدا تعالی تشاد
سینه ابو بکر صدیق را برای عقلا - ففرفت اذ الحق - پس شناختم من که همین است حق که قال باید کرد و در روایت آمده است
که صبا بگریز حق که حل در تقنی نوش کرد ابو بکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و همانان جماعت کثیر اند بسیار غفل و فتوری
و کارخانه اسلام را و باید توقفت و تاخیر لائی می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تنه باشم
فقال میکنم و این ولایت و در بر کمال شجاعت ابو بکر شتوق علیه و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کون
انتم احدکم یوم القیمة شجاعا اقرح - بیاض گنج یکی از شمار روز قیامت ما بزرگ گلی چنانچه در فصل اول گذشت - لیکن شجاع
میگرداند و از آن صاحب ما که همین صاحب گنج باشد - و هو مطلیع - و حال آنکه آن ما میگوید و در آ حتی یلقه اصابعه - تا آنکه بتر
میگرداند صاحب گنج آن مادر انگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مادر و انداختن دست را در زمین و آن
می اندازد و نیز اثر اعطای دست و دگستان ظاهر میگردد و در او آمده - و عن ابن مسعود و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من
رجل الا یؤدی زکوة ما الا جمل الله یوم القیمة فی عنته شجاعا فیسحق بیج مردی که او اندامیکند زکوة مال خود را اگر آنکه میگردد از خدا تعالی

از رزق است و در گردن وی یاریا - ثم قرأ علینا معاذ قوس کتاب الله - پسر خود آن حضرت بر او میل این سخن را که تعدیل میکند
 آن را در موافق است بآن از کتاب خدا این آیت را - ولا تحسبن الذين یقولون بما اتهمنا من فضل الله - ما تمام آیت چنانکه در فصل
 اول گذشت - رواد الکرالی و النسانی و ابن اجماع - وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یقول کلفت عائشة شیدم انحضرت را که میگفت - ما خلطت الزکوٰۃ الا لاطفال اهلکة - بنیاضت زکوٰۃ هیچ مالی را اگر آنکه بالک
 زکوٰۃ بجهت بیرون نیارودن وی از ان مال آن مال البضائع شد آن مال یا کجرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نشود
 بآن از حکم آنک و ضائع است - رواد الشافعی و البخاری فی ثانیة - روایت کرده این حدیث را شافعی و روایت کرده بخاری و تابعین
 خود و در صحیح خود - و الحمیدی - و روایت کرده است حمیدی - و زاد - و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود مراد بخلط زکوٰۃ همسکه
 قال کلفت انحضرت - یكون قد وجب علیک صدقة - می باشد این که تحقیق واجب شده است بر تو زکوٰۃ - فلما خرج جالس بیرون
 نمی آردی تو زکوٰۃ را بقیس ملک الحرام الخلال - پس پاک می گرد از حرام حلال را بخلط وی با وی بیدم اشتغال یا به پاک و
 ضیاع - و قد اخرج ابن مری عن علی بن الزکوٰۃ بالیین - و تحقیق محبت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسی که اشتغال و تعلق
 زکوٰۃ را بیین مال چنانکه شافعی و احمد دیگر در انهم و یات از ایشان و ایشان تجویز نمیکند دفع قیمت در زکوٰۃ زیرا که این تجویز
 که تعلق گرفته است بملک پس او نباید بغير آنکه چنانکه بایا و مضایا و تعلق زکوٰۃ به مال نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که منسوخ
 علیه شاد است شلای پس شایع مخصوص واجب گردانیده است همین مخصوص علیه را و ترک واجب گنجانش ندارد و در تفسیر
 تعلق زکوٰۃ به مال در ذمه چنانکه نزد ابوحنیفه است فخلطت زکوٰۃ بمال حدیث ندارد و دلیل حنفیه بر تعلق زکوٰۃ به ذمه آن جهت
 که امر با ای زکوٰۃ بسوی فقیر البصالی است مرزق موعود را که شالایه نیست بقول متفحالی - و من واد فی الارض الا
 علی الله رزقنا - و رزق عبارت است از چیزی که واقع شود بوسی گفتایت و این خلط است با خلط حوائج بعد از آن
 واجب گردانید مال سیمی بر اختیار برای ذات که یکم خود بمل جلاد امر کرد با بنجامان موعید از آن سیمی و مال سیمی احتیال ندارد
 به گفتایت آن حوائج و انجا موعید سبب اختصا آن حوائج و موعید پس متضمن گردد امر با بنجامان موعید از آن باستبدال را
 و بطلان قید شاد بعینه چنانچه سلطان برأت کند فاذیان را یا لات حرب بر بعضی دیگر اسے خود از مالی معین که بوسی
 سپرد و پس این اذن است از سلطان باستبدال و در بایا و مضایا قیمت از آن جهت و درست نیست که قربت آنجا
 اراقت دم است و در متنازع فیه سد حاجت محتاج است بر تقدیر تعلق به امر اگر چه به صورت فخلطت نیست اما در حکم
 فخلطت است و در معنی آن است فافهم - که تانی المنعنی - یعنی در مشتقی است که تصنیف ابن عبد البر است - و روی
 البیسی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشة - و روایت کرده است بیسی در شعب الایمان از امام
 احمد بن حنبل باسناده وی عائشة این معنی را که - وقال احمد فی فخلطت - و گفته است احمد در قول و سے فخلطت
 الزکوٰۃ تفسیر دان احمد بن حنبل یا خذ الزکوٰۃ و هو موعود و تعلق - تفسیر وی این است که مردی میگردد زکوٰۃ را و حال آنکه وی دوست

نظر سابق ظاهر است و حاصل آنست که اگر صدق را کمتر از واجب و به چیزی دیگر یا آن نعم کننده اگر بیشتر از صدق چیزی بود و به آن
 اگر کم کننده به نسبت محض علی وجه اعتدال بین بیون پس اگر بنا شد زکوة بی نسبت محض بطریق وی و نزد وی این بیون است نه نسبت
 بیون یعنی نه داده - نه انقیاض نه و بیون پس بر سر یکدیگر قبول کرده میشود و از وی بدان این بیون نیست با وی چیزی مانده بیک
 است که فقیه است از ثبوت خبر سید و فیض سن - و فی صدقة الغنم فی سائمة اذا كانت الیچین الی عشرین و مائة شاة - و در صدقه گوشتندان
 در بیرون چندان این قید بجهت آن که در عطف و در عطف غنم زکوة نیست آنوقتیکه باشد چهل یا صد و بیست یک گوشتند
 فاذا زاد علی عشرین و مائة الی اربعین الی ثلث مائة فیهما ثلث ثلثین پس و تنکیه زیاده شود بر صد و بیست تا دویست در اسه
 دو گوشتند - فاذا زادت علی اربعین الی ثلث مائة فیهما ثلث شاة پس چون زیاده شود بر صد و بیست تا صد و بیست در اسه
 گوشتند - فاذا زادت علی ثلث مائة ففی کل مائة شاة - پس چون زیاده شود بر صد و بیست در هر صد یک گوشتند - فاذا كانت
 سائمة الی اربعین من الیچین شاة واحدة - پس چون باشد بیرون چندان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل گوشتند یک
 گوشتند یعنی اگر کم یک گوشتند هم کم باشد از چهل - فلیس فیها صدقة الا ان یتجاوز بها - پس واجب نیست در آن صدقه مگر آنکه خواهد
 صاحب آن بطریق نقل چیزی بدو - و لا یخرج فی الصدقة هرگز - و بیرون آورده نشود و داده نشود در صدقه در امل و غنم اگر
 نیز بکدام سالی - و لا ذات عوار - و نه خداوند عیب و نقصان عوار بفتح سین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود
 که موجب نقصان قیمت گردد - و لا یتیسر - و بیرون آورده شود و بیست بفتح فاء و سکون تحتانی و آخر سین جمله بزرگ که از آنکه گوشت
 الا ماشاء المصدق - که در وقت خوارستن صدقه سانه و بجهت غرضی و بطلبی این اشتهار است از جنس یا از هر قسم که مذکور شدند
 و لا یجمع بین متفرق - و جمع کردن نشود میان متفرق و لا یفرق بین مجتمع - و تفريق کرده نشود میان مجتمع این هر دو احتمال دارد
 نمی حرب المال را و بر ساعی یا مثال اول مرویست که مالک است چهل گوشتند و واجب در وی یک شاة است پس رفت
 و قطع کرد بر چهل شاة شخصی دیگر تا اگر دو صدقه او از شاة بمحض شاة یا بود او را بیست شاة غلط یا بیست شاة دیگر پس تفريق
 کرد تا بحد نیایب نبود و مثال ثانی بود مردی از چهل شاة متفرق پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردیده وی زکوة یا بیست
 که بود مرد را بیست و صد شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفريق کرد ساعی چهل تا سه شاة واجب گردید و در صدقه
 این جمع و تفريق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و إسقاط یا بکثره ایجاب دست چنانچه تصور کرده شد - و مالکین این طریق
 و نصایب که باشد میان دو شریک - فانهما یتراضیان بینهما بالسوية پس بر رشتیکه آن هر دو شریک جمع کنند یک گره برابری میانش
 آنکه شاة دوم را در دست شاة شریک یکی یا چهل شاة است و دیگر را صد و بیست پس واجب گردید بر اول یک شاة و بر
 دیگری نیز یک شاة نه که واجب گردید بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی - و فی الزکوة ربع العشر - و واجب گردید بر ثانی
 یک در ده یک بر صد و تخفیف یافت و همچنین ورق سیم که زده که آنرا در هم گویند و در اینجا سطل سیم است - فان لم یکن الا اربعین د
 تا بیست فیما شئ الا ان یشاء بها - پس اگر بنا شد مگر صدقه بود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک دهم کم باشد پس بیست و در چیزی

از ما می بیند هر چه در وی شیرینی قبل از آن یکی است چنانکه از خورد و میشد از آن این احادیث دلالت دارند بر کفایت هر صحن
 باب و بیرون از خانه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را ولیکن فقهای گویند که این مقصود سیر در بر بود و میگویند
 در روایین احادیث پیش از تحریم زکوة است که اقبل پوشیده نماید که در روایین احادیث در باب صدقات و شافع
 در آن مسأحت کرده و اینجا استبدال مال با مال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقهاء باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع
 است فلا اشکال در اگر عام مخصوص گردانیده شود بعین آن والله اعلم - رواه ابو داود - و علی بن عمر - قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة اذنق ذق - روایت از ابن عمر که گفت آنحضرت را در زکوة عسل از برده شک یک شک
 است - رواه الترمذی و قال فی اسناده مقال - و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی را دیان می طلوع شده
 و الاصح عن البی - و بیعت نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی ذال باب - یعنی در باب زکوة عسل آنحضرت را - بسیار چیز در حدیث
 اختلاف دارند نزد امام شافعی و عسل زکوة نیست قطعی از ائمه الاثنین علی روایت کرده که فرمود پس فی العسل زکوة نزد امام یحیی
 در آن عشر است اگر در اصل عشر نیست کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصالی همین چنانچه در خارج از حضرت اوقات و فو که وقت امام یحیی
 قول حضرت رسول است مسلم - اخرجته الارض فحیة العشر - در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی نیست است و در روایت دیگر و قریب است
 چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما عسلی که بیرون می آید از حیال در وی نیز عشر است نزد امام و پیغمبر نیست نزد ابی حنبل
 و از جامع غیر نقل کرده اند که عسلی که در حیال در برید و در صحن موات یافته شود اگر احراز کرده شده پس در وی عشر است
 و الا حکم صدق دار - و الله اعلم - و عن الزهلب - امرأة عبد الله - روایت از زینب زنه عبد الله بن مسعود که از صحابیات است
 و صحابه از وی روایت میکنند - قالت فلبنا رسول الله - گفت خطبه خواند برای ما پس خبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال لا یشر النساء العسل
 پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - و لکن حلیکن - و اگر چه از زیور شما باشد و علی بن عمر - و کسر لام و تشدید یاء
 بعضی حلیکن بکسر عا و سکون لام و بیای فوقانیة بعد تخانیة - فانکن اکثر اهل بیتم یوم القیمة - زیرا که بیشترین شما بیشترین در دنیا باشد
 روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوة عسل از لسان ائیس نزد امام ابو حنیفه در وی زکوة است و نزد اکثر
 زکوة نیست در حلی که سراج است استعمال وی و شافعی را و قول است و اکثر صحیح است و همین شمار در فیهما بعد و آنچه
 برای پوشیدن نبود یا برای اماره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا حلالی که شده است برای اتفاق نزد حاجت و در زکوة
 است اتفاق نزد ایشان نزد امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از غیر طلا و نقره در هر حال و وقت آنکه است که در حلی سراج است
 پس مشایخ به جامهای پوشش وندگان حدیث و نه ای سکوت باشد و حجت امام یحیی عمو قول فتعالی - و الا این کینزون
 الذبب الفضة الایة - و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الزکوة فی العشر و احادیث در هر دو مماثل و اصح است و ما جیه و ما بعین و من
 بعد هم اختلاف داشته اند در آن بعضی گفته اند که مراد زکوة علیه حدیث و ادان است و روایت کرده شده است این تاویل
 از سعید بن المسیب و حسن بصری و در و حدیث ناظر در جانب و جوب است والله اعلم - و عن عمر - بن شعیب عن ابی بن جبر

ان امرئین مایا رسول الله - و وزن آمدن پیغمبر خدا را میانی الله علیه و سلم و فی ایام سوادان بن ذهب - و در دستهای بنریک
ازین دو وزن پاره بود از طلا - فقال له اما تؤدی ان زکوة پس گفت آنحضرت آن دو وزن را آیا داد ایکنید زکوة آنرا - قال لا -
گفتند او ایکنید زکوة آنرا فقال له اما رسول الله علم - پس گفت آنحضرت آن دو وزن را - آنچنان ان میسود که ان الله بسوادان
من تار یا دست میدادید شما که چه شانه شما را خدای تعالی سواد را از آتش و دفع - قال لا - گفتند آن دو وزن دست
تسیدایم که چه شانه را خدای تعالی سواد را از آتش و دفع - قال فادیا زکوة - گفت آنحضرت پس او ایکنید زکوة آنرا - رواه الترمذی
و قال فی حدیث تدرسی الثقی بن الصباح عن عمرو بن شیب - و گفته است ترمذی این حدیثی است که تحقیق روایت کرده است
شبنی بن صباح از عمرو بن شیب مانند آن - و الثقی بن الصباح و ابن مسعود یضمنان فی الحدیث - و شبنی بن صباح و ابن مسعود کسی
نیز از روایت این حدیث است ضعیف داشته می شوند در حدیث - و لا یصح فی پر الباب عن الثقی بن الصباح و صحیح نه شریعت
در باب زکوة علی ازان حضرت چیزی - و عن ام سلمة قالت کنت البس او خاف من ذهب - گفت ام سلمه بودم که
می پوشیدم او خاف از طلا و وضع به ضارب و حای حیدر نوعی از زیور است و اصل وی از نفضه است و از ذهب
نیزی باشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و در تسمیه بوضع بجهت سفیدی و روشنی او است در صراح گفته
وضع درم سرو و پیرایه اندرم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید - فقلت پس گفتن من یا رسول الله انما یخرج است
این که بر آن وعید واقع شده - فقال ما یخرج ان یودی زکوة - گفت آنحضرت چیزی که بر سر عذاری را که داده میتود
زکوة آن معنی بجهت نصاب برسد - قرنی فلیس بکفر - پس داده شد زکوة آن پس نیست کفر که بران و عیال است همچنین هر مال
که زکوة آن او ایکنید از عیله و عید خارج است - رواه مالک و ابو داود - و عن سمره بنت جهم - بن جهم بن بلیغ مال فتح
آن - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان باعرا ان یخرج الصدقة من الای لخذ البیعة - بود آنحضرت امری که او را که بکیران
آریم صدقه را از آنالی که آداده می کردیم برای خود خن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و خردنست و
سوارای می بود بران زکوة نبود - رواه ابو داود - و عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد - ربيعة که تابعی جلیل القدر
ستفحق علیه است میان علما و او را ربيعة الرازی میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه - ان رسول الله - که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم اطلع لبلال بن الحارث المزنی - جدا کرده ۱۰۰ در مال بن حارث مزنی را که از نسبی البیت و بر آنحضرت
در و قد مرته آمده بود و اقطاع جدا اگر دانیدن امام است بعضی از لشکر باین خود را قطعه زمین تا ان حاصل آن رزق خود
سازد و اقطاع گاهی به تعلیک میشود و گاهی به غیر تعلیک - معادن القبيلة - کاهنای قبلیته را بفتح قاف و یا نام ناحیه است
از ساحل بحر میان وحی و میان مدینة مدینه - و هی من ناحیه الفرع - و این قبلیه از جانب فروع است یعنی
و سکون را وضعی است در جانب بالائی مدینه میان حرمین - فتلک المعادن لا یؤخذ منها الا الزکوة الی الیوم - پس آن
کاهنای گرفته نمیشود از آنها که زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود و خمس چنانکه حکم معادن است باینکه باینکه شافعی است

در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر و در آن خمس است و قول دیگر مشافعی و آنست که اگر با نیت است از آنجا که
مؤنت چهل یک و در الا خمس - رواد ابو داود

الفصل الثالث - وعن علی - رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضر اهل صدقة - گفت آنحضرت
که نیست در سبزه بیاد و در بار زکوة و این خرباب آمده گفته است و میگوید که در پیاپی و سال تمام نایستند همین حکم دارند و
نزد امام ابوحنیفه در هر چه از زمین روید که یکم یا بیش و دیگر است اگر کاه و نی و بهر چه از بخت عموم قول آن حضرت معلوم
ما اخرجه الارض فنیضها لشرها که در شرح ترجیح باب اول گذشت - و لانی الحریا صدقة و نه در عرایه صدقة است و در این
عریه است و آن فروختن طلب یعنی خرمای ترک برداشت است بخرمائی خرمای خشک بطریق تخمین اگر چه از بیع سیوه تر برداشتن بیوه
خشک که از آنجا که بپزد یا تقدیم یا بر نون نمی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید انشاء الله تعالی اما بر ای بعضی مفسران
و محتاجان که میخواهند طلب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و غنای هم ندارند که از آن طلب به عیال بخورند
نرمی در خانه دارند که بدان قوت عیال می سازند یا زکوة از آن که از قوت زیاد مانده است بعد از آنکه غنای می دهند و از وی
طلبی که برداشت دارند و بخرن میخورند و در این بخت شفقت و دلچ امتیاج این جماعت در دادن خمس است اوسق رخصت داده

اندر چون اقل از خمس اوسق بود و در وی زکوة شایسته چنان که فرمود - و لانی اقل من خمس اوسق صدقة و لانی
العوائل صدقة - و نیست بر چهار پایه یا که کار میکنند و نه برای تجارت از صدقه چنانکه گذشت - و لانی الجبته صدقة و نیست در
چهار صدقه - قال العسکر الجبته الفیل و البغال و البعید گفته است عسکریات که از رداة این حدیث است که مراد بکسب اسبان و
استران و غلامانند که پشانی دارند - و راه الدار قطنی - و عن طاووس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر - روایت است

از طاووس بیان می کند که از مشایخ تابعین است آورده شده بوقص بگادان تا زکوة آنها بستاند فقال لم یأمر فی ذلک النبی صلی الله علیه
و سلم بشیء - گفت معاذ امر کرده مرا در وی آن حضرت بخیر می از زکوة - و راه الدار قطنی و الشافعی و قال الوصل الم
تبع الفریضه و گفته است شافعی که قص چیز است که بعد از غنای که در وی زکوة واجب گردد نه رسید است خواه بجا آید خواه
در میان و در فیه و گفته اند که مراد اینجاست اول است زیرا که آنچه آورده بود نزد معاذ همان اول بود و او علم و چون گفت بخی شکست نقصانی

باب صدقة الفطر

صدقة فطر فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد و ظاهر در نهیب و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب است
نزد امامی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد و ظاهر هر عمل میکنند
و مالک میگوید فرض یعنی تقدیر است و امیگویم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و اشتراک بلیل قطنی سفید
و جوب است و شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از غنایت اصلی است بی شرط نماز و نزد شافعی هر که قادر است
بر قوت یوسیه خود و برای کسیکه بر وی نفقه اوست فاضل از تناس و مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقة فطر

تقاضای میکند که بفرمان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة بر سویی که آخر بقای زینت و مسقط ذمه نه و بحث کرده و نمیشود از عدم حل آن بر وی و در بنی باشم هر دو منی صادق است و ظاهر و باجمعه زکوة به کافر متوان داد و بخوان صدقات دیگر مثل صدقه نظر و کفارات و فقرات مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی باشم ظاهر رواست و در روایتی از امام ابی حنیفه جائز است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی باشم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسی که مالک نصاب است و در روایتی از ابی حنیفه که حجاج ایشان خدمتشان جمع کتب ایشان را در کار است بسیار است و به کسی که میان او و عمرتی نسبت ولادت است بنگارند و دیگر اقربا را بخرام و دعوات و اخوال و عائلات و اولاد ایشان اولی و افضل است بلکه که با صدقه جمع میشود و به کسی که نسبت زوجیت دارد بیکتاب خود و مدبر و دام و ولد خود نیز بدهد

الفصل الاول عن النس - قال الرازی علی السلام تبرؤ فی الطلاق - گذشت آن حضرت بیک خرمایینه خرمایه را راه افتاده بود و نظر آنحضرت بر آن خرمایه افتاد - فقال لولا انی انا انکون من الصدقة لاکتبا لکها لکنک انت اخفرت اگر نمی بود که می ترسیدم که با شما این خرمایه از صدقه بر آئینه میخوردم من آن را ولیکن نزد خودم از ترس آنکه با شما از صدقه باشد از اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت علی السلام واجب است و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و با شما دیگر نیز معلوم شد که بر بنی باشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت وی صلعم مطلقا واجب است چه صدقه و حب و چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب و تطوع که افعال الطبری و بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نقل نیز حرام است بر بنی باشم نزد صاحبیه و نزد ابی حنیفه و روایت است و نیز معلوم شد که بر داشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر بخور نیز بر زمین است درین کمال نواضع و تقظیم نمائی است اگر قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبیه حرمت واجب است متفق علیه و عن ابی هریره قال اخذ الحسن ابن علی ثمره من ثمر الصدقة گفت ابو هریره گرفت امام حسن ابن علی علیهما السلام خرمایه ای صدقه - فبعلاقی فی یسیر گروید حسن آن خرمایه را در دهن خود - فقال البی بیس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کخ کخ - بیع کات و کسر آن و مکون خای میخورد و کسر آن بالقنوین کمر ایست که زجر و منع کرده میشود بوی می و باز داشته میشود از آنچه میکند و نزد اجتناب و بر هر از میباید نیز گفته میشود - لیطرحا گفت آنحضرت این کلمه را تا بنید از حسن آن ترا از زبان و خود و بعضی گفته اند که کلمه اعجاز است و بخاری این را در باب من تکلم بالفارسیه آورده - ثم قال - بیس گفت آنحضرت بکسر ث - اما شمرت اما لاکل الصدقة آیات می دانی تو که ما بنی باشم و اهل بیت طهارت میخوریم صدقه را ظاهر این عبارت شمرست بسیار بقیه علم امام حسن بن علی کم و بعید نیست زیرا که وی شیخ عاقل بود و تحقیق قائل کرده اند این دو امام اهل احادیث رسول الله صدام و صخرن و بودند در زبان و وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم هشت سال از آنکه بود و ولادت ایشان در سال دوم انجیرت - متفق علیه و عن عبد المطلب بن ربهیة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

روایت است از عبدالمطلب بن حارث بن اشم قرشی که در زمان آنحضرت بن رجلیت رسید و بود گفت گفت آنحضرت ان ذلک لیس
 انما ہی اوساخ الناس بدستی که این صدقه نیست مگر چرکهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکرد و اند
 و انما لا یحل لکم و لا لآل محمد و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مگر محمد را و محمد را و غیر آل محمد را و بآل انجانبی باشند که
 حلال نیست مگر ایشان را و زکوة و آل و اینند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است - رواه مسلم - و عن
 ابی هريرة - رضی اللہ تعالی عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فی طعام شال عند اہل بیتہ ام عاتکہ - گفت
 ابو هريرة بود کن حضرت و فتنکہ آورد و میشد نزد وی طعام می پرسید آیا بدیہ است یا صدقة فرق میان صدقة و بدیہ نیست
 کہ صدقة چیز نیست کہ اتفاق کرده میشود و بدیہ از طریق طاعت و مہربانی دارد و کہده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از
 خورای دنیوی است آنرا کہ داد میشود صدقة بوی و بدیہ مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود نزد اغنیاء - و مکافات
 کرده میشود و وی زکوة صدقة - فان یحل صدقة - پس اگر گفته میشد کہ این طعام صدقة است - قال لا یجوز لکم ان تأخذوا - میگفت
 آنحضرت مگر اہل ان خود را بخورید شما - و لم یحل - و خود بخورد - و ان یحل اہل بیتہ - و اگر گفته میشد کہ بدیہ است - ضرب مبدہ -
 میزد و دانا میکرد دست مبارک خود را بی احتیاج - فاکل معہم - پس بخورد یا ایشان و قریب معنی شای در راه رفیق و معنی
 رفیق بطلب رزق آید و از انجا معلوم شد کہ آنحضرت قبول نمیکرد صدقة را و بخورد و نیز قبول میکرد و بر عتبت بخورد و نیز
 شفق علیہ - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان لی ہریرۃ ثلث سنن - گفت عائشہ بود در ہریرہ بفتح با کسر را می
 اولی مولای عائشہ سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شد و ثابت گشت - احدی السنن انما عقلت فخرت فی وجہا
 یکی از ان سه سنت آنست کہ بریرہ آزاد شد پس مخیر گردانیدہ شد و زوج وی کہ نام وی منیفث بود اگر خواہد و تحت آن زوج
 باشد و اگر خواہد جدا شود و وی و این خیانت است کہ حمل اثبات کرده اند آن را و دوزنی کہ واد بود چون آزاد گرد و نہست
 کہ شوہر خود را اختیار کند یا سفارت نماید نزد شافعی اگر شوہر او نبند کسی یا شد و نزد خواہد بندہ بود خواہد آزاد و این
 منیفث شوہر بریرہ بود و بریرہ او را نخواہد است منیفث در عشق او و فراق او و دل و حیران میگشت و فریاد میکرد و میگفت
 و قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اللاتین اعشق - و لا و مرکسی راست کہ آزاد کرده است این سنت
 و دم است کہ در بریرہ بود بیانش آنست کہ بریرہ وادہ میبود کہ او را مرکاتب ساخته بود و چون از ادای بدگنایان باز
 آمد نزد عائشہ آمد کہ تا خبری بدید کہ در بیل کتابت بالک خود ادا کند و آزاد گردد و عائشہ فرمود اگر بہ صاحبان خود بگوئی
 کہ ترا بدست من بفروشد میفرم پس وی رفت و بہ صاحبان خود اسبجہ عائشہ گفتہ بود گفت ایشان گفتند میفرم ما بہ شرط آنکہ
 و لا و می بینی میراث وی برای ما باشد عائشہ بان حضرت مسلم عرض کرد کہ میوه چنین سبکی نید آنحضرت فرمود کہ غلط میگوید - و لا و
 لمن اعشق و لا برای کسی است کہ ترا آزاد کرده و تو ای عائشہ بخور و اگر اکن و لای وی ترا خواہد بود و شرط ایشان باطل سنت
 سوم نیست کہ میفرماید - و دخل رسول اللہ - و را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی در آمد در خادہ عائشہ و البریرہ تقویہ و حمہا

یک بوشه گوشت بر سر بضم با و سکون را و یک از تنگ که مشهورست در بلاد حجاز و یمن و الان در حرمین شریفین نیز مشهورست
 فقرب ایله خبر داد من ادم البیت پس نزدیک گردانیده شد به سوی آنحضرت نام و نام خودش از آن نام خودش که در خانه
 بود و آدم بضم هـ و سکون و ال و هم آن مفرد جمع هر دو آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که به سکون مفرد بضم جی است
 فقال الم ابرهه فیما لم یس گفت آنحضرت آیا حتی نیم دیگی را که در وی گوشت است - قالوا بلی - گفتند آری است
 و یکی که میجو شد در وی گوشت است لیکن ذلک لحم تصدق به علی برة - و لیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است
 بر بربره و انت لا تأکل الصدقة - و تو نفی می دهی صدقه را قال هو علیها صدقة و نهاده است - گفت آنحضرت این گوشت بر بربره مدته
 است و برای ابدیه است یعنی اگر کسی چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد و تو نفی می دهی دیگر بدیه که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیزی
 بر این کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شرع بر که بدو راست متعلق علیه و عهدها - ثالث کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقبل الصدقة و یسب علیها - بود آنحضرت که قبول میکرد بدیه را و جزا میداد و مکافات میکرد بآن - و رواد البخاری
 و عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو دعیت الی کراع لاجبت - اگر خوانده شوم من بر سوئی
 کراع بضم کاف یعنی با چه که شئی حقیر است قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور در میان
 مکه و مدینه که آن را کراع الغنیم میگویند و معنی اول ظاهرست و انساب بقول وی - و لو ابدی الی کراع لقبلت - و اگر کسی
 فرستاده شود به سوئی من یک دست گوشت پذیر آئینه قبول میکنم اشارت است بلبائت تواضع و شفقت و مهر الی خلق خدا
 مدای البخاری - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی المسکین الذی یطون علی الناس نیست مسکین
 آن کسی که طوان میکند به مردم و اگر ایشان میگردد و زده لقمه و النقصان - و باز میگرداند او را یک لقمه با دو لقمه -
 و التمره و الزمان - و یک خرما و دو خرما - و لیکن المسکین الذی لا یجوع غنی نیست - و لیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد
 تو آگری را که بی نیاز گردد از او - و لا یفطن بفتقد علی - و دریافته نمیشود و در رسیده نمیشود بکمال و می بکبت لغفت
 تصدق نموده شود بروی - و لا یقوم فیسال الناس - و برنجیز در کج خانه و زادیه غربت خود تا سوال کند مردم را
 و در ذکر نظامت که معنی نیکی موجودت فتمت اشارت بختنا و کتمان حال و می بکبت لغفت و تشکر که بدان زد و میتوان رسید
 متفق علیه الفصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث عیال بنی مخزوم علی الصدقة - و روایت
 از ابی رافع که مرئی آن حضرت بود که آن حضرت فرستاده و برگاشت مروی را از قبیله بنی مخزوم برگرفتن زکوة - فقال
 لابی رافع اصنبنی کیا نصیب منها - پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت و ابرار من و بیا همراه من تا میرسی از صدقه
 نصیب خود را و بدیم تو از آن چیزی - فقال لا - پس گفت ابو رافع مصاحب نمیشوم و تو یکی را که همراه تو حتی آنست
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فاساله - پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - قال طلق
 الی البنی پس رفت ابو رافع بسوی بنی مغیره صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی - فساله - پس پرسید آن حضرت را که بروم

همراه آن مردیانه - فالطلق الی البیعی پس رفت ابراهیم بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد نزد وی - تسأله - پس پرسید
 آنحضرت زاکم بروم یا نه - فقال ان الصدقة لا تحل النار - پس گفت آنحضرت بدستی که صدقه حلال نیست آرا که منی باشم -
 وان موالی القوم من القسم - و درستی که موالی قوم از دستای ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه ما صدقه حلال نماند
 موالی ما را نیز نباشد - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تحل الصدقة لمنه یعنی حلال نیست زکوة مرغنی را - و لا الذی مرقة سوبی - و نه حلال است مرقد او نه قوت و دست او
 را که کسب روزی می تواند کرد و مرقة کسب و تشدید را چه چندی منی آید قوت و شدة عقل و استحکام و طاقت جسد و
 اگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مراد از زکوة و اخذ کرده است این حدیث
 امام شافعی و قائل شده است بدم من زکوة مرغنی را که قادر بر کسب باشد نزد حلال است زکوة مرغنی را که مالک
 انصاب که ولایت در هم است نباشد اگر چه قوی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میداد صدقه بفقرا یعنی اصحاب خود
 اگر چه قوی و قادر بر کسب بود و همین بود آخر ازان حضرت مسلم پس این حدیث ضعیف باشد یا مراد آنست که منی باید
 و نه سبب کسب را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود با این ذلت و دناوت - رواه الترمذی و ابو داود
 و الدامی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة - وعن عبد الله بن عمر بن الخطاب - کسب خاسر محرم
 و تنصیف تمکاتیه از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود - قال ابن جریر و رجالنا انما ایتنا البیعی گفت خبر دادند
 مراد مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بوی حبه الوداع - و چنانکه آنحضرت در حجة الوداع بود که
 عبارات است از جمعی که آنحضرت کرد و بیان احکام فرموده و دلایل حیات نموده و بنویسم الصدقة - و آنحضرت قسم میکرد
 صدقه را - تسأله مناسا - پس سوال کردند آن دو مرد آن حضرت را ازان صدقه پس آن دو مرد میگویند که - تسرفع
 فینا النذر و فتنه - پس چون سوال کردیم ما برداشت و بلند گردید آنحضرت در آنظر خود را و پست گردانید یعنی بالا و
 پایان نظر یعنی سر تا پای دید و نگاه کرد - فراء و اجلدین - پس دید و آنست بار اجابک و توانا - فقال ان شئنا اعطیک
 پس گفت آنحضرت اگر فواید شما به هم شمارا - و لا نظیر فی الفقی - و حالانکه نیست نصیب در صدقه مرثونگرا - و لا لقوی
 نقسب - و نه توانا را که کسب میتواند کرد و معنی این حدیث بر ذهاب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شمارامست
 و اگر شمارا منی بیشتر بر خوردن حرام است و این بطریق تشدید و تفریع است نه تخمیر باین معنی و اگر در ظاهر حال شما نیست
 و اگر در واقع محققین آید که توانا آنرا حلال نیست شما را و الا به هم شمارا و در ذهاب آنست که در صدقه خوردن خواری و کفایت
 است اگر این معنی راضی آید به هم شمارا و درین تفریع از تشدید و تفریع است - رواه ابو داود و النسائی - و
 عن عطاء بن یسار مرسل - انما و تابعین و کما لا یثابست ثقة کثیر الحدیث مولی میمونه ام المؤمنین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تحل الصدقة لمنی الا لثمة - حلال نیست زکوة مرغنی را مگر برای پنج کس اگر چه غنی بهم باشند میمونه داد - لثامی سبیل الله

یکی مرغزا کند و راه را در راه و نهاده و عامل علیها دوم بر کسی که عامل است به صدقات و گناشته سلطانیت بجهت آن او
 نظام سوم بر کسی را که بدین است و دینی بر ذمه وی نشسته که غنای وی با دای دین و فایز میکند - او را چهل شتر بدهد
 چهارم مردی را که خدیفه است صدقه را به مال خودش صدقه کند و فقیری بود غنی آن را از وی بجز بخر مال است او را نسبت
 بوی صدقه نیست - او را چهل گاو بدهد - پنجم مردی را که هست مراد و امپایه مسکین فقصدی علی المسکین پس
 تصدق کرده شد بر مسکین - شاهرهای مسکین غنی پس بر بزرگان مسکین را از غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بر می آید
 شد و استحقاق فانی غنی نیمی از آنکه مانده بپشتانی است و نزد عامل و فایز است زیرا که عامل اجرت عمل خود را بر
 و غنا و فقر در آن برابر است و فایز به سبب استحقاق وی دین است آن قدر که دین وی ادا یا بدور است است غازی
 و از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آن حضرت فرمود که اگر از غنی بگیر و بر فقرا ای ایشان صرف کن و جهت حدیث
 آنحضرت صلعم حلال نیست صدقه مرغنی را - رواه مالک و ابو داود و ترمذی و ابی سعید و ابی السبیل
 و در روایتی مرآت و داود و ابی سعید خدری و ابی السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از وطن
 خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد با شارت قول وی تعالی للفقراء
 المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم - و عن زیاد بن الحارث الصدقی ما یضع ماله و یضعیت دال منسوب شخصی که نام
 وی حد است صحابی است مایهت کرد آنحضرت را و اذان گفت در پیش وی صلعم چنانکه باب لا اذان کند است - قال ایت النبج
 گفت آمدیم پیوسته علی الله علیه و سلم فایهت پس مایهت کردم و بعد مسلمانان دست بوی را دم - فذکر حدیث طویله پس ذکر کرد
 وی حدیثی در آنرا - فانه رجل پس آمد و آنحضرت مردی - فقال اعطی من الصدقة لی پس گفت آن مرد بان حضرت بد را از صدقه
 تعالی را رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیوسته علی الله علیه و سلم ان السلام یرضی بکلمی و لا غیره فی الصدقات - بدرسند حدیث
 تعالی را رضی نشده است و بکلمی غیر و بکلمی خودی از علما و مجتهدین در تقسیم صدقه که باید داد حتی حکم میما بود تا آنکه حکم کرده
 در صدقات وی تعالی خود قرآن - فخر اثنائیه اجزاء - پس پاره پاره ساخت و تقسیم کرده آن را بهشت پاره پاره
 کرده آن را بهشت طایفه که جز ایشان را نباید داد چنانکه کریم الله الصدقات للفقراء و المسکین متکلف بیان آنست و در
 کتب فقه سبب طوائف و افشاده به گردانیدن فقر و مسکین یکی بی اعتبار فرق میان ایشان - تا نکتت سن ملک الاجزاء
 اعطینک پس اگر هستی تو از اجزاء آن اقسام سیدم ترا فایز مال وی معلوم نبود و مردی و اشتباهی بود در آن - رواه
 ابو داود - الفصل الثالث عشر زید بن احم - فقیه عمری و ولای عمر بن الخطاب فقه عالم فقیه عابد زیاده از چهل فقیه
 در حدیث و دین ادبی نشسته و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد - قال شرب عمر ابن الخطاب لبنا
 فاعجب - نوشید عمر شرب را پس خوش آمد آن شیر او را - فقال الذی سقاها من این به العین - پس پرسید عمر انگس را
 که شیر نوشید او را که از کجا بود این شیر - فاجابه و از دهان علی ما قد سماه لیخبر داذ انگس عمر را که وی فرود آمد و باز

بر آن که بر تحقیق تمام بر آن آب و آن موضع را که آن آب از آنجا فرو آمده بود - فوالقلم من لعل الصدقه - پس ناگاه هشتی بنزد
از شتران نذره آنجا حاضر بودند - و هم بسپارند - و ایشان آب سید از شتران را بنویسند و اینها تمام پس و و شید نقدی
از شیر پاس آن شتران - بقیه فی سقانی پس گردانیدم و انداختم قشیر را در مشک خود و سقا کبیر و در مشک شیر
و آب - فوذا - پس آن شیر که خودی این شیر بود که از آن جا بر آورده بودم - فادخل عمره - پس در آن در عمره گشتان خود
مردان خود - فاستقار پس بر زور و تکلف آن کرد و شیری که خود بود و از مشک بر آورده و این غایت نقوی و تویع بود
الا اگر تفسیر کنی که باید از آن صدقه خود و دوست خوردن او را و آنچه آن حضرت فرمود و حدیث بر برد و حضرت بود
که برای بیان آن فرمود و گفته اقیل - و واه مالک و البیعتی فی شرب الایمان

باب من لا یشرب له المسلم من محال

باب در بیان یکیکه محال نیست مرا و را سوال کردن و گاهی آنی ندون و کسی که محال است او را سوال کردن و گفته اند که
نمی باید که سوال کند هر که نزد وی قوت نیوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چوبی
نذارد که به آن شتر خودت کند محال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب محال است
او را حرام است سوال و حرام است نذره و سبکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب محال است سوال
سوال و اتفاق دارند علماء بر بنی از سوال بی ضرورت و اختلاف دین است که حرام است باطلان با که است به شتر اولی که
خوار کند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و آنچه او کند مسئول عنه را و اگر یکی از این سه شرط است و در حرام است با اتفاق و سبک
از این المساک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند و او بشود بوی چیزی زیر که دنیا خسیست
و چون لوجه الله تعلیم کرد چیزی را که حقیر کرده او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بکسب زجر و منع و اگر گوید حق خدا
و بکن محمد و واجب نیگوید بر مسئول عن چیزی و او بوی کسی که گرفت باطلان حاجت بر روغ مالک نیگوید و همچنین
اگر گوید بر روغ که من حلوی ام - و اگر یکی را بکسب صلاح بر وی در باطن از کتاب معصیت میگوید اگر نداند آن را
سعی و چه نیز مالک نیگوید و حرام است بروی و واجب است رد وی بر مالک همچنین کسی که داده شود او را چیزی بکسب
به زبانی وی یا شتر حمایت وی حرام است بروی و اگر فقیری باید برای سوال و خواهد که دست مسئول عنه بپوشد تا چیزی بوی
بر بردارند و انفس آنست که مسئول عنه دست بوی نذر بقصد منع و زجر و نباید و او سائل را که طبل زده بر او میگرد
و مطلب را که از نه اخش است این سائل چه در مطالب امر المؤمنین ذکر کرده بقول زکب و ان عظم

النهم الادل عن قبیحه - بفتح قات و کسر موحده و سکون تخانیه و صا و هم - بن حماد و یقیم سیم و خا و سحر و کسر
را و قات و در آخر محالی است معده در اهل البصره - قال - گفت قبیحه - تحکمت حاکم - کفیل و هاسن شده بود بر من دینی
تا از دست دیت و تا بفتح حامی معده مالی که بر میداد و بر خود میگردد آدمی از قوم بکسب دیت و بر آن مدد دین میگردد

بسمت اصلاح ذات همین یعنی جماعت و در میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میزنند و نفسی دیگر در میان می آید و اصلاح
 میکند و دنیا که برایشان لازم می آید بر خود دیگر و مناس میگرد و حکمت آن دینی بر دنده اوی نشیند و چون غلام یعنی مردی
 یکی از معارف زکوة است این مرد و در آن حضرت آمده اند از مال زکوة بوسی به بند چنانکه گفت - فائیت رسول الله پس آدم
 پیغمبر خدا را اصل الله علیه و سلم اساده فیه - و حالیکه سوال میکنم آن حضرت را در حاله یعنی دادای دین حاله - فقال اقم - پس
 گفت آن حضرت ایست و اگر ام کن نزد حاجتی آتیا العدة - تا آنکه باید را مال زکوة - فشار کلب بها - پس میفرمایم برای توبت
 مستحبی بفرمایم که از آن بخواهید بر بند که بدان از دین خلاصی یابی - ثم قال - پس گفت آنحضرت - یا یقین الله التسلط
 لاجل الا لاحد ثمة قبل - بدرستی که سوال روا نیست مگر یکی از سر در داخل حاله یکی از آن سر در و نیست که برداشته است
 حاله یعنی مال را که اگر داد کند از آنچه مناس شده است بدان - فقلت له المسئلة حتى یحبسها - پس محال شده است ملو را سوال
 کردن تا برسد آن حاله را - ثم میگوید - پس باز و او را خود را از سوال بعد از ای حاله و داده بر قد حاجت سوال نکند - و قبل
 اصابتها بکماله اجتهاد ماله - دوم روی که رسید او را حادثه و آنچه که پاک گرداید و از پنج برگند مال او را و خرج ها که از این
 و از پنج برگند و جای شدت و سختی که پاک کند مال را از قسط و فتنه - فقلت له المسئلة حتى یحبسها - پس
 محال شده او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود و بر پا شود و بدان حاجت ضروری و بی
 از زندگانی او قال سدا دامن عیش - یا گفت - سدا دامن عیش - بجای خواهی عیش یعنی چیزی که به بند حاجت او را از زندگانی
 و قوام بکسر فاق چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شمی یعنی چیزی که نظام و عمار و دلاک دی بوی چیزی که آن نیز چنین
 مسکنت و اما قوام بفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرمود و کان من ذلک قواما و سدا و یکسر چیزی که
 بسته شود بوی حاجت و هر چیزی که به بند چیزی را سدا و است چنانکه سدا و کار و و غیر آن و سدا و بفتح سین یعنی رستی و
 سیانه روی و قول و عمل و در ذکر قوام و سدا و مبالغه است در یاد کردن از سوال گویا تشبیه و اداسا لربنا منظر که حال است
 او را اکل قیه برای سدا رقی و قوام بدن اگر چه - سید این مرتبه شرط نیست مدخل سوال بلکه نقد آن قوت یوم و در آن کافی
 است داین گویا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقر این است که سید بگوید - و قبل اصابت فاقه - و سوم روی که رسید او را
 حاجت در پیش فاقه حاجت و افتیاق با جهنم شدن حتی یقوم فتنه من ذوی الحی من قومه - تا آنکه ایستند و خبر دهند و بگویند
 سدا که نه از آن عقل و فراست از نوم روی که بقیقت حال هر چه و فتنه و تخمین و قیاس نیگویند و جمعی یکسر جمله و فتنه و سدا
 عقل - لقد اصابت فلانا فاقه - تحقیق و سید است فلان پس را فاقه فقلت له المسئلة - پس محال شده او را سوال
 نمودن و اگر آنی که در حق عیش و قوام عیش به حال سدا دامن عیش - پوشیده و نماند که ظاهر مراد از یوم آنست که شهادت
 دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد و مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود و ترمذی آمده و در ذکر یوم سیانه است که چنان
 به بین خبر دهند که گوا شهادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز آنکه است و ذکر فتنه نیز برای احتیاط است و همچنین و ذکر ذوی الحی

داین همه برای میانه است در منع و زجر از سوال و مسألت و ران - فاسوس این من المسلمة فی حدیثی که یاکما صاحبها است
پس چیزی که جز این سه صورت از صورت های سوال کردن ای قبیله حرام است که بخورد و غذا و ذمی حرام را و تحت بغم
سین و سکون حامی مطمئن حرام و تحت و اسحات در اصل یعنی ابلهک و استعمال است - و راه سلم - و عن ابی هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس اموالهم فمات - کسیکه سوال کند از مردم و اموال می ایشانش را به قصد
زیادت شدن ال نه به قصد دفع فقر و حاجت - فاما سوال جبراً پس سوال نمی کنند مگر از غم و غم را نیست پس
گو که کم طلبید یا بسیار بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد که پیش - و راه سلم - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتيه يوم القيمة فيحرق به سبعون رطل من النار - هر چه که می آید روز
قیامت پس بی درجه فرزند سلم - و رحالی که نیست در روی دی گوشت کنایت است از خواری دلی آبروی یا مراد از خوان بی گوشت
است و صورت را تحت تابع معالی آمده است و زجر بغم سیم و سکون از دین جمله باره از گوشت و بعضی بفتح سیم و ذمی ضبط
کرده اند و محفوظ از محو شدن و سکون است بفتح علی - و عن معاوية - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تخفوا فی
المسئلة الخاج کنید و سوال کردن و بسیار در چسبیدن مسئول عنه را - فاما لا یسألنی احدکم شیئاً پس بخند سوگو کند که
سوال نمیکند از من هیچ کی هیچ چیزی را فخرج المسئلة منی شیئاً پس بیرون می آرد برای دی سوال کردن دی از من
چیزی را - فاما لا کاره - در حالیکه من آن سوال را ناخوش دارم و ام - فاما لا کاره اعطیته پس برکت کرده شود آن
کس را در آن چیزی که داده ام او را - و راه سلم - و عن الزبیر بن العوام - یفتح عین و تشدید او صوابی شود از عشر
بشره این عمر رسول الله صلوات بود - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان یاخذ احدکم جلد - هر آنچه بگیرد که در تن او
خود را فیانی که بجز مطب علی ظهره پس بپارد پشته بزم را بر پشت خود فرم بغم و سکون ذمی بنده بر بغم و پس بپارد
آن پشته بزم را - فیکلف الله بها وجهه پس باز دارد حق تعالی بآن پشته بزم آبر و دجا و او را درین عبارت اشارت
است با آنچه نگاه داشتن آبر و دی بنده از جانب حق تعالی است و لغت و لطف او ست برومی در جزای اختیار مشقت و
کسب حلال و ترک سوال - فخر این ان یسأل الناس - بهتر است مراد از این که سوال کند مردم را و عطا و دست و پند
مردم او را یا بدهند اگر بدهند خود آبر و میرود و محرم می ماند و اگر بدهند بزرگان که در بند منت ایشانش می افتد و در بقعه
عبودیت و ائمان ایشانش می در آید و لطیف و سوال حادث میکند - و راه البخاری - و عن حکیم بن خزامه عن ابی هريرة
برادر زاده ام المؤمنین علیه السلام که او را کعب بود و عمر او صد و بیست ساله شدت در عالمیت گذرانید و شصت در اسلام
قال سالت رسول الله - گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاعطانی - پس داد آنحضرت مرا این
آنچه سوال کرده بودم - ثم سألته فاعطانی پس سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی ربه گفت مرا ای حکیم آن
بدان مال فخر عطا و بفتح غا و کسر فاء و همزین و حلو بغم و سکون لام گفت این مال و مال دنیا بمنزله شیرین است این خوشنما

و زیاده از ظرفش آید و لذت در دل - من افقه و معاده نفس بود که از پی کسی که گریه از آیه سعادۃ نفس یعنی بی قطع
 و اشتراک و الماح برکت کرده و میشود مراد از دان مال - و من افقه با شرات نفس لم یبارک لیه - و کسی که گریه در آن را بطلان
 شدن بران و اشتراک داشتن آن را طبع کردن و دل بستن در آن برکت کرده نمیشود مراد از دان مال فی العلم با شرات
 الملاح یافتن بر چیزی و از بالا به زیر گریستن - و کان کالذی یأبى ولا یشتیج - و باشد وی همچو کسی که بخورد و سیر نشود و مالید
 العلماء غیر من الیه السفلی - و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پایین آنکه میستاند بدست
 بالا آنکه نمیستاند و سوال میکند از کسی چنانکه در حدیث آمده معلوم گردد و بر تقدیر در وی نمیستد سوال میان فضیلت
 از یک سوال است و لذت گرفتن از کسی که بر وی قول خود را عملت - پس گفت من - یا رسول الله و الذی یفتک بالحق سوگند کسی که
 از ستاد است ترا بگو و راستی - لا ازال واحد البدر شیتا - سوال زکتم بعد از تو بعد ازین سوال که از تو کردم بگوئی که
 که بعد از منی خیر است هیچ کی را و ستانم از کسی خیری حتی افارق الدنیا - تا آنکه جدائی کنم و دنیا را بفری تا وقت موت و زنده
 تقدیم رایی مقبول بر زانی ساکن محمود یعنی رسیدن چیز از کسی و معنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی بعد از نقص است
 بران اطلاق کرده متفق علیه - و عن ابن عمر - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و هو علی الزهر - روایت است از ابن عمر که آن
 حضرت گفت و حال آنکه وی بر سر بود - و هو یذکر الصدقة و التصدق عن المسکة و ان حضرت ذکر میکرد صدق را و باز
 ایستادن از سوال - الیه العلماء غیر من الیه السفلی - و باید علما را تفسیر کرد بقول خود و فرمود - و الیه العلماء السفلی
 به لون و ذات از اتفاق معنی خیر کردن و دادن - و السفلی می السائنة - و دست پایانی است که سوال کننده است
 اینچنین واقع شده است و صحیح بخاری و صحیح مسلم و طبری گفت و همچنین ذکر کرده ابو داود و ترمذی و دیگران آمده است روایت از
 اکثر در روایتی مراد او را الیه العلماء می السائنة بنا و حین و نا از عفت یعنی باز ایستادن از سوال و از خواص و این معنی
 نسبت تر است به سیاق حدیث که گفته و هو یذکر الصدقة و التصدق عن المسکة - هر دو معنی صحیح و نقل کرده شده است از وی
 که صحیح روایت اولی است متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری - قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله - گفت
 ای معنی مران از انصار سوال کردند رسول خدا را - صلی الله علیه و سلم فاعطاهم - پس داد آن حضرت ایشان را
 او چه طلبیدند ثم سألوا فاعطاهم - باز سوال کردند پس داد ایشان را حتی تقدیر اعطاه - تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آن حضرت
 بود یعنی از آن چیزی که داد ایشان را - فقال لیکون عندی من خیر قلن اوخره علمکم پس گفت آن حضرت آنچه میباید شد و گفت
 از خیر یعنی مال پس ذخیره نمیخیزم از شما - و من یستغفرت یغفر الله و کسی که باز ایستاد سوال و نگاه دارد خود را از آن نگاه
 بسیار داد و از خدای تعالی و محتاج نیل و اندر دم - و من یستغفرت یغفر الله - و کسی که استغفار در روزی یا در گذراند خود را از سوال و محتاج
 میکرد و اندر وی نیاز میسازد او را خدا تعالی - و من یغفر لعل الله - و کسی که گفت کند و زود کار و صبر کردن همی باشد او را خدا تعالی
 و او اعطی الله عطا و غیره و از معنی معطی است و از معنی تر است و از معنی معطی است و از معنی معطی است

اقوال پس گفت آن حضرت - انا لیسک منی آیات دقت تو چیزی - فقال لی علی بن الحسین بعضه و بعضه لیس گفت
 آن مرد ای دروغ من گفتم سبط است که می نوشتم پاره را از وی و یکسره نیم پاره را از وی علی بن الحسین که بر پشت شتر زور دم
 می انداختند و عاقبت از زیر فرقه های فاختری کشند - و قصب - بفتح قاف و سکون بین قاصح و چین خورد و سبط است - فشرّب
 فیمن الماء - که می نوشتم در وی اذاب - قال انتمی بها گفت آن حضرت بیا پیش من آن گیم و قاصح را - فآه بها - پس
 آورد آن مرد پیش آن حضرت آن گیم و قاصح را - فآه بها رسول الله - پس گرفت آن گیم و قاصح را چنانچه رسول الله علیه و آله
 پیاده - دست شریف خود - و قال بن لیسری بنی - و گفت آن حضرت کیست که بخرد این هر دو را - قال رجل انا اخذتها بید
 گفت مردی که من بگیرم این هر دو را یک درهم - قال بن زید علی دریم - گفت آن حضرت کیست که زیاد کند بر یک درهم
 خرین او نشاء - گفت آن حضرت این سخن را دو بار یا سه بار بصد بگوید و اتمام - قال رجل انا اخذتها بید - گفت مردی
 من می گیرم آنها را دو درهم - فاعطاها ایاه - پس داد آن قاصح و گیم آن مرد را - فآخذ الدرهمین فاعطاها لالا لالا
 پس گرفت آن حضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را و قال اشتر باحدیها ما - و گفت بخون کی
 ازین دو درهم طعام را - فآخذ الی ابلک پس میندازد این طعام را به سوی کسان خود تا قوت چند مدته خود
 سازند - و اشتر با الاخره را - و هر چه بدیم و گیر تیشه را و قدوم بفتح قاف و ضم دال محقق باشد و تیشه درود گردانگ در
 حدیث ابراهیم و آتشده که اکتفون بالقوم بعضی گفته اند که تیشه مراد است و بعضی میگویند که نام خویشیت از شام - فاشترک
 بیادزدن آن تیشه را فاما به - پس آورد آن مرد زدن آن حضرت تیشه را فاشترک فی رسول الله علیه و آله و ابیه پس
 حکم کرد آن حضرت در آن تیشه دست مبارک خود - ثم قال فادهب فانقلب ولی - پس گفت آن حضرت بروین کمرش
 بزنش - و لا از یک عسره عشر یوا - و باید که بنیم ترا بپزده دوز - فذهب الرجل یطلب شیء - پس رفت آن مرد در حالیکه پیرم
 میکند وی فروشد - فآه و قد اصاب عشرة درهم - پس آمد آن مرد زدن آن حضرت مسلم در حالیکه تحقیق رسیده و یافته است
 دو درهم را - فاشترک بعضیها ثوبا و بعضیها طعاما - پس خرید آن مرد پاره را از آن دریم ها را و بپاره را از آن طعاما
 فقال رسول الله پس گفت چنانچه خدا مسلم بخرید که من انی المسکة مکنتی و جبک یوم القیمة این میزیم
 کشیدن و قوت اندان ساقین اگر چه مشتقی و معنی دارد بهتراست مرترا از آن سوال و گفتن و ان لفظ یاه و فاحی روی
 ترو و قیامت - ان المسکة لا تصح الا لثقیة بدستیکه سوال کردن یک نیست اگر کسی را - لذی فقر مرقع و لذی غرم منقطع تبریز
 و لفظ در حدیث سابق معلوم شد - او لذی دم مروج - یا مرخا و دمن خون را که در دست کشنده است مراد بران بیت است که در بیل
 خون داده از خود یا از غیر خود چنانکه تفسیر محل حال معلوم شد - رواه ابو داود و در وی این ماجرا الی قوله یوم القیمة -
 و عن ابن مسعود - رضی الله عنه قال قال رسول الله علیه و آله من اصابه فاقة فیسکسکسها و اراها و اراها و اراها
 فانه لها الناس - پس فرو داند او را به مردمان در وی آورد بایشان - کم تسد فاقته بسته نشود و دیگر فاقه و بخت

دوس از نما باشد - و کسی که فرود آورد حاجت را به خدا - او شک اندر بافتن است - تنبلی کند و برساند او را باینکه بخیر معجز
بمعنی فائده و کفایت زنگنه بخیر یعنی تو نگری و مال داری زیرا که فرمود - ایاموت حاصل او غنی آید - یا هرگز که زود بیدار
تو نگری که در هر حال گرود تو نگری به موت حاصل بشود و پس از این تفصیل وی نشود و اکفایت بموت حاصل است و در اکثر
نسخ غنی حاصل بعین جمله است و گفته اند که بخیرین است و اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در شریک ابی داود و ترمذی
غزارجل بن جبر و محمد و است و این اصح است و روایت و در آیه و در آیه کذا قال الطیبری - رواه ابو داود و ترمذی

الفصل الثالث عشر عن ابن النفری - کبر فاختفت رانست است به فراس - بن کنم - ان الفرسی قال قلت لعلی
روایت است از ابن فراسی از پدرش که فرماید است گفت گفت من غیر خدا را - صلی الله علیه و سلم - ای سوالی
کنم من یا رسول الله - از مردم چیزی نزد حاجت - فقال البنی - پس گفت جعفر - صلی الله علیه و سلم - سوال کن
و ان كنت لا بد فاسأل الصالحین - و اگر هستی تو که البته میخوای سوال کنی بحسب حاجتی که داری پس سوال کن بصلوات
و از حضرت کرم ایشان احوال بودن و رزق ایشان - رواه ابو داود و الترمذی - و عن ابن السعادی و ابن
السعادی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنة سبع و خمسين - قال ستمتی عمری علی الصدقة گفت عامل گردانید بر من
ابن الخطاب هرگز رفتن زکوة - فلما فرغت منها و ادیتها الیه - پس هرگاه دیر و انتم من اذم صدقة و رسانیدم صدقه را به
سوی عمر - امری بجا آمد - امر کرد برای من عمر با جرت عمل من عماد بنعم عین و تفتیح اسم من زکاة کن فقلت انما علمت صدقة
اجری علی الله پس گفت من کار کرد و دادم گر برای خدا و مزد کار من بر خداست - قال فیما اعطیت - گفت عمر که غیر خدا
میشوی - قال قد علمت علی عهد رسول الله پس بدینکه تحقیق من عمل کرده ام و در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - معنی تشریح
پس داد اجرت عمل مرا تمییز اعمال دادن - فقلت شل تو کس - پس گفت من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا اگر دهم نزد
من بر خداست - فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - اذا اعطیت شیئاً من غیر ان
کفل و تصدق - چون داده شوی تو چیز را بی آنکه سوال کنی تو بطلبی پس بخرد اگر از خوردن زیاده اند تصدق کن - رواه
ابو داود - و عن علی - انه سمع یوم عرفة رجلاً یسأل الناس - روایت است امیر المؤمنین علی که وی شنید روز عرفة مردی را
که سوال میکند از مردم - فقال - پس گفت علی ثانی بذال یوم و هذا المكان - ایادین روز که روز عرفة است در زمان طلعت
و عبادت و دعاست و در بین مکان که عرفات و محل دعا و آناه و مغفرت و نزول انوار رحمت است بمسال من غیر الله بر
سینک از خدا - ففقر الله - پس زد علی آن مرد را برده کبر و ال و تشدد بدالت زدن و غنق بهای موی و فادوات
بره و زدن کسی را محققه دره و به پینا شمشیر زدن که زانی القراح و گفت طبعی غنق به چیز پینا زدن - رواه زرین
و عن عمر قال تلک انما الناس ان الطبع فقر - گفت امیر المؤمنین عمر علیه السلام یا پندای مردم که امید داشتن انزال بر
سبب فقر و زیادت حاجت است - و ان لیس - کبر و غنق و به پینا زدن که نو میدودن از مردم تو نگری و بپینا

دان الزکوة ان من غنی استغنی عنه ویدانیکه هر وقتی که ناسید شود از چیزی بی نیازی شود از آن و از احتیاج بدان و سنی
 طبع نظر داشتن بر مال که شکوک است رسیدن آن یعنی که سید بدو بنشیند اما اگر یکی رضی یا دراری کسی لازم است
 یا حکم محبت و کرم یقین دارد بدان آن جامع طبع تحقق نیست فندبر - رواه ذریع - وعن ثوبان - سولای آن
 حضرت است حاضر نگاه و عزم نگاه بجا و ملازم سفر و حضر بود - قال قال رسول الله صلی الله و سلم من کفل لی ان لا
 یسأل الناس شیئا - گفت گفت آنحضرت کیست که ضامن شود و بر او عهد کنند پس که سوال نکند از مردم چیزی - فانکس
 له بآئینه پس ضامن شوم و عهد کنم مرا و را بپشت فایت تاکید است بوقوع آن بکثرت امرائی بدان و خود صادق دی
 دران دنیا صلوات الله علیه گوی ضامن بشویدم ثواب طاعتی مخصوص به اذن الهی تعالی و ذوالکفل که نام کی دنیا است
 عزم چنین معنی است که دی علیه السلام ضامن شده بود برای است خود بپشت گذار قیل - فقال ثوبان - پس گفت
 ثوبان - آنرا من ضامن میشوم و عهد میکنم که سوال نکند - فکان لایسأل احدا شیئا - پس بود ثوبان که سوال نمیکرد و هیچ
 یکی را چیزی - رواه ابو داود و النسائی - وعن ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله علیه و سلم و مررت بشرط علی ان
 لا یسأل الناس شیئا - گفت ابو ذر خود مرا آنحضرت و حالانکه وی طلب شرط میکند بر من که سوال نکنی تو از مردم چیزی
 قلت نعم یکنتم من اری شرط کردم که سوال نکندم از کسی چیزی - قال گفت آنحضرت - و لا یسألک اذا مضطربک گفت
 آنحضرت و در طلبی از کسی نازد تو خود را وقتی که بیفتد نازد از دست تو حتی منزل الیه فافاده - تا آنکه فرو دالی تو از سپه
 بروی بروی تا نماند پس بگری ای را و این کمال همانند است و ترک طلب سوال - رواه احمد

باب الاتفاق وکراهية الامساك

انفاق مبری کردن مال و خرج کردن و اساک نگاه داشتن مال و بکنی کردن بان و همساک بخیل یا گونه و ظاهراست
 که مراد انفاق و اساک انفق زکوة باشند و لهذا انفاق که بیت ذکر کرده بیان زکوة و احکام آن سابقا ذکر کرد و احتمال
 داده که مراد جمع صفت انفاق و ذم بخیل و اساک باشد مطلقا خواه از فرض یا فضل و سوق احادیث مذکور در باب
 انفاق و در جمیع مسامع و اتفاق مال و باقی نه گذارستن چیزی است

الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو کان لی مثل احد فیها لیرسله ان لا یر علی
 ثقت لیا و غندی سنیته - فرمود اگر می بود مرا مانند کوه احد ظاهرا نیز باشد و دیگر داند مرا این که نه گذرد و بر من نه شب
 و حالانکه نزد من چیزی اندان بانی است - الا انی ارحمه لیدین - اگر چیزی که آما ده کنم و نگاه دارم آن را برای دارم
 در اینجا بیان نهایت سخاوت آنحضرت صلعم و ترغیب و تحریص امت است بر آن - رواه البخاری - و عنه قال ان سول الله
 صلی الله علیه و سلم یوم یصلح العباد فیما لا یملکان غیر لان نیست هیچ روزی که صبح میکنند زندگان در وی گر آنکه روزی
 فرود می آیند از آسمان یا بقول احدی پس میگوید یکی از آن و در فرشته اللهم عطف متفقا متفقا سخاوت از خداوند انفاق کنند خدا

قلت یعنی چیزی بجای مالی که اتفاق میکند یعنی عوض و زیادت مال - و لیقول الآخر اللهم اعط مسکافنا - یعنی گوید فرشته و دیگر خداوند ابد و بنیال را گفت یعنی پاک شدن مالی که نگاه میدارد و متفق علیه - و عن اسماء و قالت قال رسول الله صل الله علیه وسلم - روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنهما که از صحابیان است و مناقب او بسیار است گفت آن حضرت اتفاقی و لا کسبی - اتفاق کن و شاکل کن که چند و چند و چه و چه یعنی پس احصا کن خدا را بابتی که بر تو شمرده و بتجدد او با محاسبی خدا را بابتی که قطع داد و برکت و سد باب برکت است یا مرد حساب آخرت است و منی اول ظاهر است و لا توکل فی شیء الله علیک و نگاه دار مال را پس نگاه دارد خدا را بابتی که بر تو اصل ایضا حفظ شایع و در دعا است یعنی نظرت در ادین ها اساک و ترک اتفاق است یعنی استقلعت - به آنچه میتوانی و دفع بقاء و فای همه اعطای قلیل مرد و آنست که بدو اگر چیزی اندک باشد و آنحضرت حالت و قدرت اسماء را نیز تصور کرد و دانست که حضرت در دل نفع جز در حق او نمیخواهد بود متفق علیه - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی است که آنحضرت از رب الملوک جل جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی - اتفاق یا این آدم اتفاق علیک - اتفاق کن ای پسر آدم تا اتفاق کنم یعنی افاضه و انعام کنم من بر تو بگویم بلکه اتفاق شکر کنم مال است و شکر سبب مغفرت است متفق علیه - و عن ابی امامة قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم قال الله تعالی یا بن آدم ان بذل الفضل خیر لک - ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر چه نظر حدیث صحیح مدائن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناهی مسلم نیز از این خطاب کردن را تواند و گوید ای آدمی بذل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است مگر از بذل در باطن و نگاه داشتن چیزی را - و ان لک شکر و نگاه داشتن تو آن را و بخیلی کردن بدتر است ترا - و لا تلام علی کفالت - و نکو سپیده و نشیوی و تو بخیر از کفالت یعنی اگر مقدار کفالت نگاه داری با کسی نیست یعنی قوتی که با اندازه از جو و سوال داین قنصلت میشود با اختلاف اشخاص و انان و احوال - و اباجین تولى - و اتفاق کن و بذل را از کفالت به عیال خود و فرخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به یگانگان ده - و رواه مسلم - و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم مثل البینس و التصدق - قصه و حال بنیال و آنکه صدقه میدهد و اتفاق میکند - کنش بطن علیها جنتان من حدیث صحیح و چه قصه و حال دوم در دست کردن و در دهنه است از این جزیه یعنی جیم و تشدید نون یعنی نذر و روایت کرده شده است جنتان بهای هر صوره و بنون امج است روایت و در ذریه زیرا که جیم از این معهود نیست - قد اضطرت ایدیه الی انقیادها و از انقیادها بجهت جیم چسبیده شده است دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چیز گردنهای ایشان بجهت تنگی آن دو زده و اضطراب انداخته یعنی متعجب دلی افتخار نیست و مراد باین اتصال و التصاق است و نثری بفتح مشکله و کون دل پستان و آن زن و مرد بر او باشد و بنیم تا که سر دال و تشدید بامج است و روایت به لفظ صحیح و افراد هر دو آمده و بجمع اکثر و ظاهر است و در آن جمع ترقوة بفتح ف و ت و کون را و ضم ف و آنست که میان سناک و خود عاتق و آن برود و ترقوة است از هر دو جانب

جمع انچه از جانب اطراف است بعمل التصدق کما تصدق بصدقة استغنى - پس در استاده صدقه کننده هرگاه که قصد کند
 فرائض میگرد و زره از وی - و عمل التصدق کلهم بصدقة طلعت - در استاده بخیر هرگاه که قصد می کند بصدقه تنگ میگردد و گرد
 می آید - و اندک کس ملکه بیکانها - و میگردد هر حلقه جای خود را و میباید بان حاصل معنی آنکه او چون قصد نفقه میکند
 فرائض و کشاده و میگردد و سینه روی بدان و فرائض بر داری می کند او را دستهای او و در از نشوند بطا و بذل و بخیر تنگ میگردد
 سینه او و منتقض میگردد و دست وی بطبیعی گفته که تخصیص کرده شد مشیبه بپس جنبه از هدیه اشانت بان که اساک
 شمع از جنایات انسان و خلقت دوست فافهم متفق بایه - و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الظلم ظلمات
 کثیرة علم یا کیسو شود از ان ظلم شافل انواع معاصی است و جمع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات یوم القیمة بان اعتبار است
 با فردا است که ظلم و احد سبب ظلمات مکرر است و در احوال قیامت و شدائد ان میگردد و اصل ظلم و دفع الشی فی غیر محله و
 غالب استقال او در ستم کردن بخلق - و التقد الشیخ - و بر بنر کنیده شدت بخی و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و شدت
 انواع اوست زیرا که بنیجه حب دنیا و مشوات اوست - فان الشیخ الکلب من کل ظلم - زیرا که شیخ نیست گردانیده است که
 ناک میش از شایب بود اندام معلوم علی ان سکوا و ما هم - برداشت و بر بنجنت ایشان را بر آنکه نیکند خون یک و دیگر را - و استخوانها هم
 و حلال گردانیده بخریدار که حرام گردانیده است خدا ایتالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب محل شیخ بر سفاک دارد و حلال
 معاصی آنست که بذل اموال و سواست انواع سبب نکات و تو اصل است و اساک شیخ سبب تهاجر و تقاطع و این
 معنی بعد اوقات است که مؤدی بشار و تقاطع است - و راه مسلم - بدان که تفسیر کرده اند شیخ را باشد بخل و بعضی گفته اند
 شیخ بخل یا حرص است و بعضی گفته اند که بخل را فردا و امور و احاد ان میباشد شیخ عام است که در خانه امور باشد و بعضی
 گفته اند که بخل در مال میباشد و شیخ دمال و معروف و گفته اند که شیخ فصلت عزیز است که بمجول است بروی آدمی نالود
 آن حکم و صفت لازم دارد و مرکز و نمی نفس است چنانکه و قرآن مجید سیف را به و حضرت الانفس الشیخ و منی غلبه و سلطنت است
 مستولی گرد و بر عرض قلب و منع کند آنرا از احکام ایمان زیرا که برین تقدیر شیخ میکند بطاعت و ساحت نیکند بدان بذل
 نیکند انقیاد و بارای از خدا و شیخ انفس انده شت و حرص مجبول است بر ای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و
 مذموم آنست که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شیخ مطاع نیست فلا تصنع
 ذکر کرده است توریشتی - و عن حارثه بن سبب معالی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از او رسد و است و در کتب
 روایت میکند از آنحضرت و از ام المومنین حفصة - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تصدقوا تصدق تصدق تصدق
 و انید وجود ان ثواب آن ملاقاتی حکیم زمان پیشی الرجل لبعده - زیرا که خواهد بر شادمانی که می پرد و صدقه
 خود را یعنی پیش مردم - فلا یجرب من یقلها - پس بی یابد که قبول کند آنرا - بقول الرجل - میگوید مردی که می آرد نزد وی
 صدقه - لم یمنع بها بالاس - مگر می آرد وی تو این صدقه را دی - و ز لعی پیش ازین - لقبانها - هرگز قبول میگردم آن

داشته شده است به سوی خدا از غایبگی ظاهر مقایسه این را می طلبد که گفته شود جالب سخن محبوب تر است از عالمی که غیبت با او غیر عادی سخن محبوب تر است از عالمی که غیبت با او عادی است بلکه این را می طلبد که غیبت با او عادی است بلکه این را می طلبد که غیبت با او عادی است

رواه الترمذی - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یصدق المرء فی حیوة یذکره غیره

من ان ینصدق به عند موتہ - فقلت ابی سعید خدی گفت آن حضرت هر آنکه تصدیق کردن مرد و زنده گانی خود بگویدیم

بتر است مراد از تصدیق کردن وی بعد در هم نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریرة معلوم شد - رواه ابو داود

وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی ینصدق عند موتہ اولئق - حال کسی که تصدیق میکند

نزد مردن خود را آنرا میکند رومی نزد مردن - کاندی میدهد از اشق - مثل حال کسی است که بدیه می فرستد طعام را بعد

از آن که سیر شد و او را حاجت به طعام نماند - رواه احمد و الترمذی و وصح - و حکم کرد ترمذی

پسخت این حدیث و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلتان لا یجتمعان فی مؤمن یقل

و تنوء الخلق - و فصلت جمع نمیشود و هیچ مؤمن که مسلمان است یکی غیبت و دیگری خلقی از لغو اجتماع چنان مفهوم میشود

که اگر یکی از این دو باشد تواند گفته اند که مراد اجتماع این دو فصلت است و رسیدن به سر نهایت چنانکه انشاکاک نیز

نمیشود و صاحب آن بدان راضی باشد و آنرا آنکه گاهی بد خلقی کند و بخل در دفعه و آن آرد باشد و بعد از وجود پشیمان

شود و نقص را ملامت کند و بالنسب و نزاع باشد منافات به مسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که آن گرفتار

باشند که مراد از محبت و قبح کرده و سیاق لغوی که مفید عموم است مؤمن کابل باشد اگرچه اراده این معنی درین صیغه

خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی رابع به معنی از صد و افضال و آثارین و وصف و ترخیص بر آنکه آنهاست

برای محبت و محاببت و در پیر از آنها و رضا به است یعنی آنکه آنها از نشان مؤمن نیست و نمی باید که در وی موجود باشد و مراد

بسیار خلق القعات بر آنچه مخالف دین و شرعیت است و آنچه شرافت است در میان مردم از این جانب و سبیل و از سوی دیگر

البنض لئلا اقومی ارکان مسلمانی است فافهم - رواه الترمذی - وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمن علی الجنة ثوب ولا یمن علی الاصل ولا النان - در نمی آیند بهشت را این سه کس اول غیبت بعت

خاکسرا آن مرد فریفته که زنی چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق غیبت و در غیبت که در ادای حق خدا و

مواصاة فقر القصر کند سوم نمان - به تشدید مردمت نمند و بعد از اعطاء قوا که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی

قطع حق و نقص آن کند بنیانت در آن و قوا که قطع قوا و تحاب از وی الارحام و سایر مسلمانان از آنکه واجب

است محبت و عودت آنها و اویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بحیث دلائل دیگر که دلالت بر ایمان

عمامة دارند و لیکن رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقتصاد کرد و در مثال این مواطن بر قول مجمل از جهت ابقای خون و نفوس و قضا

از آنچه موجب نقص است در دین با عتقاد آنکه علمای راسخ در دین اجماع خواهند کرد آن را و آنچه حق است از اصول دین

رواه منزلی - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ترواني ابل شیخ باع دین فالح - بدین
 نفسهای که در مرد است و تعلقت است یکی شیخ جمیع و فزع کند بر استخراج حق دمی و بیع خود و شستن
 اصابت نموده و منشی شیخ سابق معلوم شد دیگر مدلی و ترشنگی که می برآمد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بپوش
 و برین نکت - رواه ابو داود و سنن و حدیث ابی هريرة - و سر انجام است که ذکر کنم حدیث ابی هريرة که او شریف
 فایمعه شیخ و الامامان فی کتاب الجواهر و شافعی

الفصل الثالث من عائشة عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قال لنبی معلوم - روایت است از عائشة
 که بعضی از زنان که گفتند مرا کفرت را و پرسیدند از وی - اینها اسرار بک لکون - کلام کی از انشاب تربت
 پیوستن وی بود و در وقت وی ترانهد از وفات تو یعنی کلام کی از ابیداد تو بیشتر خواهد بود - قال الطولکون یا یکنه
 آن حضرت شتاب ترین شما اندکی فوق این در از ترین شناس است از دمی است یعنی از انشاب تربت بر من خواهد پیوست که
 در از دست تراست از شما - فافقه واقعه یه و نهالیس گرفتند زنان فی باب ما دد عالی که کتر میکرد و دست هر یک را - آ
 کانت سودة الطولکون یا - و بود و سوده که کی از از وای مطرات است مانند دست ترین این زنان فیلما ابیداد لکان لول یا ایها
 پس دانستم ابیداد ان که بود و ملا و دست در از وی آن زن که آن حضرت خبر داد و بود و به سرعت فوق وی بودی که سوده
 خیرات که دست وی دران در از و نیز تر بود یعنی اگر چه نخست طولید را بر طاهر حمل کردیم اما آخر فکر و امل و نظر بر
 واقعه معلوم کردیم که مراد طولید که کثرت صدقه و انعام است و بدین معنی نعمت می آید - و کانت اسرار بکون یا یکنه
 شتاب ترین از اندکی فوق بان حضرت معلوم زینب بنت جحش که در سال هجرت یا هجرت و یک از هجرت در زمان
 وفات یافت - و کانت کتب الصدقة - و بود و زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را - رواه البخاری و فی را
 المسلم قالت گفت عائشة - قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرکون کون یا یکنه یا شتاب
 ترین شما از وی پیوستن من در از ترین شناس است از دمی است - و کانت یطاولن ایمن الطول یا - و بودند این زنان
 کردن کشی و تران سکند و دران که کلام کی از ایشان در از دست تراست - قالت و کانت الطول یا یکنه پس بودا
 دست ترین از زینب - لا تخاک کانت تحمل حیدر و مقصدی - زیرا که وی بسیار کار میکرد و دست خود و تصدق میکرد و درین ایام
 صریح معلوم نمیکرد که نخست و طولید را بر طاهر حمل کرده بعد همان در یافته شد که مراد بان کثرت عمل و صدقه است و شاید که از نو
 همین معنی فهمید بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافقه - یا آنکه از حدیث مشکوة معلوم شد که آ
 بیشتر لاحق شد بان حضرت معلوم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته
 اند که حضرت سوده بود و عبادت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح کرده بدان و تاریخ مدبر خود و گفته
 اند این خطا است ازین باری و صورت سوده در زمان معاویه بود و در سنه اربع و خمسين و در شرح این معنی را میشه

در باب انجیل - اوہ منہ کہت فتر و عن ابی ہریرۃ - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رجل یصلی و یصعد من بعدہ - گفت آن حضرت گفت سیدی ابنی اسرائیل کہ سرانہ تصدق کہم غزوکو یا سوک غزیرہ و تخرج بعدہ - پس بران آرد و بعد فتر و انی یہ سارق - پس مناد صدقہ را در دست دزدی - فاصبح اتی بون تصدق اللیلۃ علی سارق پس صبح کرد و دم در حالی کہ سخن می شنید بر طبق قبح و افکار تصدق کرد شد اشب بر دزدی - فقال اللهم اک الحمد فی سارق - پس گفت آن مرد با خدا مرا تراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکار گفت کہ باری تصدق بوجہ او - اگرچہ بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت - لا تصدق من بعدہ تخرج بعدہ فوضعیاتی یا زانیہ پس مناد صدقہ در دست زن زنا کہ کہ جرت میکرد بر زانی خود - فاصبح اتی بون تصدق اللیلۃ علی بیزانیۃ فقال اللهم اک الحمد علی زانیہ - باز گفت - لا تصدق من بعدہ تخرج بعدہ فوضعیاتی یعنی - پس مناد صدقہ در دست تو نمکری - فاصبح اتی بون تصدق اللیلۃ علی غنی - و بعضی نسخ را اینجا الیایہ نیست - فقال اللهم اک الحمد علی سارق و زانیۃ و غنی فاسے پس آمد و شد آن مرد اینی نموده شد او خواب انجیل کہ پس گفته شد را در او - اما صدقک علی سارق - اما صدقہ تو بر دزد پس نافع است و بی فائدہ نیست - فلما کان لیستف عن سرقتہ پس شاید کہ وی پارسانی و رزد و باز آید از دزدی خود و ران روز کہ قوی بوی - سیدہ دیگرچہ حاجت مرقہ است - و اما الزانیۃ فلعلہ ان یستعقب عن زنا یا پس شاید کہ وی محبت و رزد و باز آید و ران روز زنا - و اما الغنی فاعلم ان یعترس پس شاید کہ وی عبرت گیرد و قیاس کند - فینفق مما اعطاه الله - پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی - متفق علیہ ولفظہ البخاری - و عن ابی مالک الحدادی و سلم قال گفت آنحضرت - بینا بلی بفلاۃ من الارض - و تسمی انک مودی وافر و اسناد بہت پر بایانی و صحیحی گشاده از زمین - سمع صوتانی ساجد - پس شنید آوازی در ابروی کہ میگوید - اسق حدیقۃ فلان - آب دوستان فلان را و حدیقہ مرغزار یا درخت وستان از خرما و غیرہ فغنی ذلک السحاب - پس کیو شد آن ابر - فافزع ما رہ فی حرۃ - یعنی حار و ملول و تشدید را پس رخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان - فاذا تفرج من ملک الشرج قد استوعبت ذلک الماء کلہ پس ناگاہ آب را ہی ازان آب را باہر گرفته است آن آب را بہم و شرح یعنی شین معبر و سکون را و ہم کہ آب سنگستان بر زمین نرم شرج و شرج جماعت - فتساق الماء - پس پیروی کرد آن مرد کہ آن آواز شنیدہ بود و آب را کہ میبرد و ناو را بدید کہ آن فلان کہ بحدیقہ وی آب فرستادہ است کیست و کہا است - فاذا رجل قائم فی حدیقۃ - پس ناگاہ مودی است و است در حدیقہ خود - یقول الماء ساجد - کہ بر سج و سکون زمین و حار ہلہ میگردد آب را بیل آہنی خود - فقال لیا عبدہ قد امکک پس گفت این مرد مردای بندہ خدا چیست نام تو - قال فلان - گفت نام من فلانست - الاسم الذی سمع فی السماء ان نامیکہ شنیدہ بود در آن فقال کہ پس گفت این مرد کہ اسنادہ بود و حدیقہ مرغان مرد را کہ پسید نام او را و او شنیدہ بود و در بر باد آید تساقی عن لیس - امی بندہ خدا برای جہمی بری مرا از نام من - فقال انی سمعت صوتا من السماء الذی نامکہ و لیسہ گفت

ازین این چیزی که تحقیق کرده و پذیرفته اند مردم - قال گفت آنحضرت - قسمی قدس علیه السلام پس مسح کرد و فرشته او را برفت
از وی علی - قال گفت فاعطی شرا حسنا پس داده شد موسی شیک - قال فای المال حب ایک گفت فرشته بکلام
مال محبوب تراست به سوی تو قال البقره گفت بقره - فاعطی بقره حالا پس داده شد او را کاهوسی بار و او را عالمه
گفت از صفت بودن وی از صفات منقصه نسا و در وی تذکیر و انثیت هر دو جا برست - قال - دعا کرد فرشته و گفت
بارک الله ملک فیما - برکت و داد و خدا تعالی و از فوق گردان و ترا درین کار - قال گفت آنحضرت - فای الاغنی پس
آمد آن فرشته آن کو را - فقال ای شی احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب تر است به سوی تو - قال ان بردا علی العزیز
گفت این که باز گردانده ای تعالی به سوی من میان مرا - فابصر الناس - پس به بینم بوی مردم و فقال لسمی فزاد
تعبیر بعد پس مسح کرد فرشته و در پس باز گردانید خدای تعالی بروی میان او را - قال فای المال حب ایک
گفت پس کدام مال محبوب تر است به سوی تو - قال العزم گفت گو سپند ان محبوب تر اند نزد من - فاعطی
تثاق و الدا - پس داده شد گو سپند ان زانیده این نیز مثل حال است در جزا ترک - فانتج من انیس انتاج کردن این
و یعنی صاحب ابل و صاحب بقره و تحقیق نقطه انتج در موضع دیگر کرده شده است - وولد لها - و تولید کرد این یعنی
صاحب غنم و انتاج و تولید یک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در غنم و انتاج و تولید یعنی تولید
یعنی متولی و لادت چنانکه دایه آدمی راست و لایه ملک تیمارداری و لادت حیوانات خود میکند - فکان لکذا و لکذا لکذا
مرا این را یعنی صاحب شتر را دانی از شتر - و لکذا و لکذا البقر - و مرا این را یعنی صاحب گاو را دانی از گاو و لکذا و لکذا
الغنم - و مرا این را یعنی صاحب گوسفند را دانی از گوسفند ان یعنی بسیار شده و چنانکه و دیها پر کردند - قال ثم انه
الی الابرص - گفت آن حضرت پسر و بر شیکه آن فرشته آمد ابرص را - فی صوته و هیئته - در همان صورت و دیگر و نهاد خود
که نخست آمده بود و این او غلام است در شتاعت منع و انکار وی - فقال رجل مسکین - پس گفت من مرد مسکین
مسکینم قد القطعت لی الهیال فی سفری - به تحقیق گسسته است بین اسباب طلب رفقا در سفر من حال بود و هیچ بل هست
یعنی من و مراد بان سلب است و چنانچه نیز مراد است به جمع حیل یعنی دستان و چاره مارادیت بحکم و موعده خطا و
تقصیف است - فابلاغ لی ایوم الا باشد پس نیست کفایت در سبک مرا امروزه بگوئی و تو رفیق و فصل دی - ثم
یک پیستر نمود امداد و اعانت تو این بر تقدیر نظر است بر وجه سبب و مجاز و جا تراست که گویند برداشته ام حاجت
بجز ابعدا زوی تو در و نیست که گویند بخدا و بگویند فاقوا - و اسباب بالذی اعطاک لادن الحسن و الجلد الحسن و المال
سوال میکنم ترا بان خدائی که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعیر ابلیغ بی سفری - سوال میکنم
شتری را که بر رسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب
مرا نیست و حقیقت اخبار زیاده را و این چنین است که گفت - فقال الحقو کثیره - پس گفت ابرص حقا بسیار است یعنی

دعوت کرده و ابراهیم که آنجا میری می باید داد نوبت تو کی رسد - فقال انه کانی انتر فلک - پس گفت فرشته هر سیکه نشان
 این است که گویا من برای شناسم - ثم کن ابرص فلذلك الناس یفرّون - آیا نبودی تو ابرص که پدید و مکرده میشدند
 مردم غیر که ای با خود ترا نشانی - فاعطاک الله - پس داد ترا خدا می تعالی صحت و مال - فقال انما درست بود المال کبر
 من کار بر من گفت و داد و نه شدم من این مال مگر میراث ابا عن جد - فقال ان کننت کاذا نصیرک الله الی ما کننت الی ما کننت
 فرشته اگر سختی تو دمیغ و سپس بگرداند ترا خدا می تعالی باز گردنده به سوی حال که بودی تو یعنی ابرص فقیر - قال انک لکن غفرت
 و الی الاقرع فی صورت - و ادران فرشته اقرع را در میان صورت که سخت آمده بود - فقال له مثل ما قال لهذا پس گفت
 فرشته اقرع را مانند آنچه گفته بود مرا بر ابرص را - و رد علیه مثل ما رد علی هذا - و جواب داد و رد کرد بر وی مانند
 آنچه رد کرد و بود برین - فقال ان کننت کاذا نصیرک الله الی ما کننت قال - گفت آنحضرت - و الی الاغنی فی صورت و بهیته
 فقال رجل سکین و ابن السبیل پس گفت من مردی سکین و مسافر - انقطع بی الجبال فی سفری فظلم لی علی الیوم
 الا بالله ثم یم اساک بالذی ارد علیک بصرک شاة - سوال میکنم از تو بن خدا می که باز گردانید بر تو بینای ترا که سفیدی
 که اینجانبه بی سفری فقال پس گفت آن مرد اعجمی بطریق شکرد انما اذک و فکرا ان ذلک - و کننت اعجمی - تحقیق بودم من که
 نزد الله الی بصری - پس باز گردانید خدا می تعالی به سوی من بینای مرا - فکذا شئت و دع شئت - پس بگریه میگریه
 از گوسفندان و گنجا را را نمیخواهی - و الله لا اجمک الیوم یعنی اخذت شای پس بخدا اسو گند من می کنم و در مشقت
 می اندازم ترا مرد پیغمبری که گویی تو آنرا برای خدا و آنجا یک بغیم منبر و کسرا و فتح منبر و از آنجا معنی طاقت
 و مشقت - فقال پس گفت فرشته - امسک مالک - نگاهدار مال خود را تا ما و تعلیمت جز اینست که استیلا کرده شده است
 شایس که اصداف از کا و بطلان ازمان پس بیدار آید و شاکر از کار خدا رفتی و شکست و غلای ما جیک - پس تحقیق خوش
 شد یعنی بر و در کار قال از تو ناخوش و دشمن خوشم گرفت بران و در او تو راضی و غلط بود و بقدر قبول نیز دانست متکلم
 و عن احم مجید - یعنی با فتح جیم نام او خواست - حاجه انما یه بنت فیر بین السکن انت اساءت فیر بین السکن
 قالت قلت - گفت گنجه را رسول الله ان المسکین لیت علی بابی - بدرستی که مسکین بر آئینه می ایستد بر دین - حتی
 استیجی - تا آنکه شرم میدارم من - فلا اجد فی منی ما اوقع فی یده - پس می یابد که در خانه خود چیزی بنهم آن را در دست و می
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او می نی برده و تو طلقا محروم - ید و بنده در دست دی اگر چه سهم سوخته
 باشد و ظلمت بکس غلام شکفته چون کم گاو گو سیند و امثال آن معنی منی بخیر لایق به مقصود ما لغمت - و را او
 در او را و او اکثر میزدی و قال هذا حدیث حسن صحیح - و عن مولی العثمان قال ابرسی الام سلمه تغیب من لبر و تغیب
 از مولی که عثمان را بود و گفت فرستاده شد مرا سلم را گوشت پاره - و کان النبی صلی الله علیه و آله سلمه
 و بود آن حضرت که خوش آمد و را گوشت - فکلمت النعمان فضع لی البیت - پس گفت ای سلمه راه را که نه آن گشت

رادخانه فی الصراح خادم چاکر مراد باشد یا زن حمل النبی - شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکله بخورد آن را و خدمت کنی که کوهانیت
 پس نهاد خادم آنرا در طاقچه خانه - و چارسا علی الباب - و آمد فقیری سوال کند پس استا و برادر - فقال تصدوا
 بارک الله فیکم - پس گفت سائل تصدق کنیذ برکت کند خدا و رشتا - فقال ابارک الله فیکم - پس گفت اهل خانه
 مر سائل را برکت کند خدا و تو این دو سائل است با لطف چنانکه الآن می گویند بفتح الله - فذهب السائل پس
 رفت سائل - فدخل النبی - پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم - یعنی در خانه - فقال یا ام سلمه ابل عندکم من شئ الطعمه
 پس گفت آن حضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزی که بخورم آن را فقلت نعم - پس گفت ام سلمه آری هست
 چیزی - قالت الخادم اذهبی فاتی رسول الله - پس گفت ام سلمه مر واد را ببرد و بیا نزد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ملک اللحم
 آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی - فاتی به سکون هزه و کسرتا و جزم یا - فذهب فلم تجد فی کله الا قطعه مرد و پس رفت
 و او پس نیافت در طاقچه مگر سنگ پا و راد مرده سبک سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از دوش بکشد یعنی سنگ حقیقی
 فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان ذلک اللحم عا مدره - بدرستی که آن گوشت گشت سنگ - فاما الطعمه
 المسائل - انجبت نه دادن شما آن را سائل را - واده البیت فی دلائل النبوه - و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی
 علیه وسلم الا انکم ابشیر الناس منزلا - گفت آن حضرت آیا خبر نبرم شما را به بدترین مردم از بدوی مرتبت و منزلت
 قبل نعم - گفته شد آری خبر ده - قال الذی یسأل یا الله ولا یطعی به - گفت آن کسیکه سوالی کرده شود بنام خدا و ندیده
 بنام خدا گفت طبری این شکل است مگر آن که تمت کند سائل را بیدار استحقاق و نعمتم من یا باشد مسؤل عنه محتاج و نفس خود
 یا برای عیال خود و نباشد او را بجز آنچه در دست دارد و الله اعلم - واده احمد - و عن ابی ذر ان استأذن علی عثمان - وایت
 است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان - فاذن له - پس اذن کرد عثمان برای او در را - ویدر
 عصاه - و در دست ابی ذر عصا سه او بود و کعب امارت و راد نیز در اینجا حاضر بود - فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن
 توفی - پس گفت عثمان ای کعب بدرستی که عبد الرحمن وفات یافت - و ترک مالا - و گذاشت مالی عظیم را - فارتدی لیه
 پس چندی بپای وجه اعتقاد دایمی تو دوستی وی که از کثرت مال و جمع آن و بالی بروی خوابد بود - فقال ان کان یصل فی
 حق الله فلا بأس علیه - پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست
 بروی - فرفع ابو ذر عصاه - پس برداشت ابو ذر عصای خود را - فصرخ کعبا - پس زد کعب را - فقال سمعت
 رسول الله - و گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول - لیگفت - ما حب لوان ان یزلی الجبل فیهما فتنقه و یقبل منی -
 دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلاقه اتفاق کنم آن را در راد خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین
 مباحه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد ولیکن دوست نمیدارم که از او غلبی به ست اواق - بگذارد پس خود
 اذن از سبب شش او قیه - انشدک باشد یا عثمان اسمته - سوگند میدهم ترا به خدای تعالی عثمان آیا شنیدی تو آن را

گفت مرا - گفت ایو در سبب این سخن را - قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابوذر را از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و ذهب اندر کل و اختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن است که هر چه مالی ادا کرده شود مذکوره آن کفر نیست و بران وعید نه اسباب و قتی که صدق کند در وی حقوق از صدقات نافذ و نزاع وی درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان مشهور و مذکور است - رواه احمد - و عن عقبه بن الحارث - صحابی قرشی نوفلی است اسلام آورد و در روز فتح مکه - قال صلیت در ارا بنی صلی الله علیه و سلم بالمدینه العصر - گفت عقبه گذاردم من پس آن حضرت در مدینه نماز عصر را - قسمل قم قام سرعا - پس سلام داد آن حضرت پشتر با شادستانان - فغلی رثاب اناس - پس در گذشت گردنهای مردم را - الی البعض حجر لسان - و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود - ففزع النکاح من سر عتبه پس رسیدند مردم از شتایی آن حضرت که چه واقع شده است که این همه تیردست - ففزع عظیم - پس بیرون آمد آن حضرت از خانه بر صحابه فرمای انتم قد عجبوا من سر عتبه - پس دید که ایشان بجمعین شگفت کرده اند از شتایی وی قال ذکرت شیئا من تبرعنا - گفت یاد کردم چیزی را از اذری که نزد ما بود تبرع بکسرا و سکون باز و خالص باهر فکر است آن مجلسی پس کرده چنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند با سوسی - فامرت بعتنه پس امر کردم من بعتت کردن آن و اینجا معلوم میشود که التفات با سوسی مقربان را مشغول میگرداند و از علوم مقام قرب فرود می آید و با آنکه این همه برای عظیم و تنبیه است - رواه البخاری و فی رد المحتار - و در رد المحتار بخاری را این چنین آمده که - قال - گفت - جعفت فی البیت تبراس صدقه بود من که پس گفت شتم و عذابی از صدقه - فکر است ان ابیه پس کرده چنداشتم که بگذارم آن را که شب در آید بر دوسه - و عن عائشه - رضی الله عنها انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم عندی فی مرضه شته و دانیرا و سبته - و رایتها حاله که وی گفت بود در آن حضرت از اذن در دریا ری وی ششش دنیا را یافت - فامر فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان افرقا - پس امر که در آن حضرت که تفریق کنم آن دنیا را با الدنیا هر جا هر جا بهم و تفریق بمعنی جدا کردن - ففعلنی و لیع بنی الله - پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن در پیغیر خدا - صلی الله علیه و سلم حضرت در شته که بهم - ثم سالتی عنها ففعلت الشیهة او السبته - پشتر سوال گردان حضرت مرا که چه شد آن ششش دید یا جعفت دنیا را و پیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه - قالت لا - گفت عائشه خرج نکرد ام - و الله بعد کان شغلنی و جعل - بجزا سو گند بجمعین باز داشت مرا از تفریق آن صدقه - ففعلها بها - پس طلبید آن و انیز را شتم و ضحائی گفته - پشتر داشت و نهاد آن را در دست خود - فقال باطن بنی الله - پس گفت پیست گمان بجز خدا صلی الله علیه و سلم - لونی الله عزوجل و نه عتده - اگر ملاقات می کرد خدا ما و در حالی که این دنیا را در دست داشت یعنی بودن آنجا در دست شتایی مقام نبوت است - رواه احمد و عن ابی هریره - ان النبی صلی

اشتهاء علیه وسلم دخل علی بلال وعنده صدقة من تمر - وروایت است از ابی هریره که آن حضرت در آمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرما می خشک - فقال يا بلال - پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و انکار چیست این تمر یا بلال قال شئت اوخرتہ لقد - گفت بلال این چیزی است که ذخیره کرده ام و نگذاشته ام آن را برای فردا - فقال يا امشی ان تری لعلها تجارانی ناچشم بوم القيمة - پس گفت آن حضرت آیا نمی ترسی که بینی مرا این تمر را فردا افتد و رانش در درخت و ذقیات یعنی برسد اثر آن بچومی گویند رسید او را آنده نهار وی یعنی رسید آخر وی - اففق يا بلال و لا تمس من ذی العرش الا لالا - خرج کن ای بلال و مژمرس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی اتفاق کن و از درویشی مژمرس که قادر می که عرش عظیم را پیدا کرد و و بر پا میدارد و روزی تو البته خواهد رسید و این اشد است بمقام توکل و اعتماد و بر حسبانه تعالی - و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخا شجرة فی الجنة - جو آن مردی درختیست و درخت یعنی مانند درختیست خداوند شایع خواهد کرد به پیوند به طریقی از وی در آید در درخت چنانکه فرمود - لمن کان شیئا اخذ البصن منها پس هر کس می است گرفته است شاخی را از آن درخت - فلم یرک القطن حتی بدخلة الجنة - پس نمیکند آن شاخ از آن شاخ اگر آنکه می در آرد و در درخت - و الشح شجرة فی النار - و کل درختیست در درخت - لمن کان شیئا اخذ البصن منها پس هر کس می است گرفته است شاخی را از آن درخت - فلم یرک القطن حتی بدخلة النار - پس نمیکند از آن شاخ اگر آنکه می در آرد و در درخت - و رواها - روایت کرده است این و حدیث را بالبیعی فی شعب الایمان - و عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بارد بالصدقة فان المار لا یخطاها - شتابی کنیدی به صدقه زیرا که بدرستی که با تجاوزی کنی صدقه را و نمی گذرد و از وی بگذری ایستد و دفع می شود - رواه ذین

باب فضل الصدقة

این نیز احتمال حمل بر صدقات نافذ دارد چنانکه غالب در اطلاعات آن است و بر آنچه شامل فرض و نفل باشد و تسبیح آن به صدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی و دعوی صحت ایمان چنانکه تسبیح زکوة کجاست آن است که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد به صحت ایمان وی و کمال می و وجود دیگر نیز گذشت الفصل فی الزکوة عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمر - کسی که تصدق کند به مقدار چیزی که برابر است قیمت تمر را و عدل به نفعش شش و قیمت و کبشر شش و بنظر بعضی گفته بفتح آنچه عدل شش بود از غیر بنس و کبشر از بنس و بر هر تقدیر میفرماید هر که تصدق کند مقدار تمر - من کسب طیب - از کسب پاک و کسب در زمین و گرد آورده و در او مالی است که گرد آورده است آن را از وجوه حلال - و لا یقبل الله الا الطیب و فی غیر خدا ای تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله یقبل الطیب لایقبل الا الطیب فان الله یقبلها بمینه پس برستی که خدا ای تعالی می پذیرد آن را بدست راست خود - ثم یهبها لصاحبها - پستری بر دوش می کند آن

صدقه داد و افزون میکند برای صاحبش - کما یزنی احدکم فله - چنانکه برورش میکند یکی از شما که او اسپ خود را - منی
 اکنون مثل الجبل - تا آنکه میباشند آن صدقه مانند کوه فلک و کبیر فایز و زن عدو و سمو که او اسپ چون از شیر باز داشته شود
 ایک ساله شود متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انقضت صدقة من مال - که گنج هیچ صدقه خبری
 را از مال یعنی بصورت اگر چه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب تنعم و کمال است بکسول مریک و دفع
 آفات و تربت اجر و ثواب - و ما زاد الله عبد الحق الاغرا - و زیادت نگردانید حدی تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن می
 از کسی که جز می کرد یا بدی اندیشید بوی مگر عزت در دنیا و آخرت اینی عفو و ترک انتقام اگر چه چه ظاهر در صورت خواری
 و زلفانی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام بر او عفو نیست - و ما توضع احد فله
 الارض الله - و فروتنی نکند هیچ کی برای خدا که اگر بندگان قدر او را خدا می تعالی و در حدیث دلیل است بر آنکه
 اعتبار حقیقت راست ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت - و رواه مسلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من انفق من ثمنه من ثمن الاشياء فی سبیل الله - کسیکه انفاق کند و چیز را از چیز او در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار
 دو و چهارم و دو اسپ و بعضی گفته اند دو پنس و انش در هم و دینار و درهم و چهارم و حدیث الی ذکر که در تفصل ثالث
 باید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد کراه انفاق است زیرا که چون یکبار شد از هم انفاق نمود و بار
 دیگر نیز کرد انفاق از معنی شد و این معنی خالی از تعلیدی نیست - و معنی ابواب الجنة خوانده میشود آن کس از برای
 بهشت - و الجنة ابواب - و مره بهشت را در است متعدد بعد از اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة - پس
 کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالباً است بروی نماز - و معنی من باب الصلوة - خوانده میشود از بهشت که مخصوص
 بآهل نماز است - و من کان من اهل الجهاد معی من باب الجهاد - و کسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن خوانده
 میشود از جهاد - و من کان من اهل الصدقة معی من باب الصدقة - و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده می شود از صدقه
 و من کان من اهل الصیام معی من باب الصیام - و کسی که باشد از اهل روزه خوانده می شود از روزه ان بفتح را
 و تشدید تحت تانیة مشتق از ری به کسر المعنی سیر الی نام در است از ده های بهشت که مخصوص اند بر آملان اذان در
 روزه داران - فقال ابوبکر باعلی من دعی من ملک الالو اب من ضرورة - پس گفت ابوبکر صدیق نیست بر کسیکه خوانده
 میشود از روزه را ضرورتی نیست که کسی از بهر درخوا خوانده شود زیرا که اگر از یک درخوا خوانده شود مراد که در
 آملان بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر درخوا اذن ضرورت نیست - فمعنی دعی احد من ملک الالو اب کما
 پس آن خوانده میشود هیچ کی از بهر درخوا - قال نعم گفت آنحضرت از می است کسیکه خوانده میشود از بهر درخوا - و از جوان گفت نعم - و بعد
 صدرا هم که باشی تو ای ابوبکر از آن کیسان که خوانده میشود از بهر درخوا زیرا که جمیع انواع خیرات و برکات و اقسام حسنائی
 متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابکم اليوم صائما - پس سید آنحضرت از صحابه گویست که هیچ کس از شما را

روزه دار - قال ابو بکر انما - گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام و روز روزه دار - قال من تبعکم الیوم جنازة - گفت آنحضرت عزم پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گزارده است بروی دو نعل دوی رفته - قال ابو بکر انما قال - گفت آنحضرت - لمن اطعم منکم الیوم سکینا - پس کیست که طعام خود را بنده از شما امروز سکینی را - قال ابو بکر انما قال لمن عاد منکم الیوم مرضیا پس کیست که پرسیده از شما بیماری را امروز - قال ابو بکر انما قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ما اجتمع فی امری الا دخل الجنة - جمع نه شوند این چهار چیز یعنی در یک روز هیچ مردی مگر آنکه آید در بهشت - رواه مسلم - و ازین حدیث معلوم شد که کسی نیست از ائمه ائمتان و اثبات نصیبت برای خود به قصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه من کرده اند گفته اند که در ویش را که انا بر زبان رود و مقید بآن خواهد بود که بر قصد تکبر و دعوی هستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب بهشت و آثار بیشتر از آنست که احصا کرده شود پس نسخ از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلعم این را حکمت آن پس است و شیخ تورشبی درین باب بسط کرده و طبیی آن را نقل کرده است و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا تسار المسلمات لا تحقرن جارة لجارها - ای زنان مسلمانان باید که خوار و خمر نشیند زنی را که همسایه است بدیه و تصدیق را برای زنی دیگر که همسایه اوست و در خمر بنایه - اگر چه باشد هم گوسفند خرمن گیسر فاسکون را و کسین و نونای آخر بروزان نریج غنیمت او گاهی در شایع نیز اطلاق میکنند و اکثر شاه طاعت میگوند بنده که همسایه و خوار را خوار می مانند و این شی را ایشیغ بهشت که بدیه و تصدیق در دوی نیرود و ذکر دوی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است و لو نالت محرق اگر چه هم سوخته بود و این نمی احتمال داد که برای زنی باشد که می دهد و می فرستد به همسایه یا برای زنی باشد که او را داد میشود و فرستاده میشود و برای دوی و تقصیر به زن حکمت آنست که اگر آن در تنخوا و طبیعت زمان بیشتر متفق علیه - و عن جابر و حدیثه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل معروف صدقة - روایت است از جابر و حدیثه که گفتند گفت آن حضرت هر کار نیک که در دوی خیر تقرب به درگاه الهی است و معروف است و در شرع و منکر نیست خواه اعطای مال باشد یا سخنی نرم در دهان کشاد که از دوی دلی بیاساید و خاطر می شود که در صدقه است و صدقه مخصوص بر مال نیست - متفق علیه - و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحقرن لقیح تا سکون حای بن المبروت شیاء - خرد و خوار پسند ازین یکی را چیزی و لوان ثقی اخاک بوجلیق - و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو بر او خود را بر دوی کشاده و خوی خوش رواه مسلم - و عن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی کل مسلم صدقة - لازمست بر هر مسلمان تصدیق - قالو - گفتند صحابه - فان لم یکد یس اگر نیاید چیزی که تصدیق کند چه کار کند - قال فلیعین بدیه - گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار کند بهر دو دست خود که حاصل شود از آن چیزی فی نفع نفسه و تصدیق - پس بهر دو ساند ذات خود را تصدیق کند یا بخر فایض مانا - قالو افان لم یستطع - گفتند پس اگر نتواند کرد

آن مثل را که لایق و ساز خود را و تصدیق کند بفرمان اولی که نقل شد شک را و می است و معنی همان است که نتواند کرد و قال گفت
 این مغفرت - یعنیین و الحاکمة المصنوعة پس یاری و پند خداوند عبادت اند و گین ستم زد و داد خواه را - قالوا فان لم یغفر
 لغفند پس اگر نتواند اعانت کرد و عفو را و بعضی نسخ قال لم یستطیع - قال فی آخر بایضه گفت آن حضرت پس اگر نکند
 مردم را بی نیکی - قالوا فان لم یغفر - گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد امر بخیر قال فی مسک عن الشتر گفت پس باز دارد خود
 را از رسانیدن شر ب مردم چنانکه گفته اند مصرع مرا بخیر تو امید نیست بدر رسان - فانه لصدقة - پس بدو سیکه اساک
 از شر او را صدقه و غیرست خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کل سلامی من الناس علیه صدقة - هر چند استخوان که از آدمی است بدوی یعنی بمقابله وی صدقه است
 و سلامی بفرمان سین و غنیف لام یعنی عضو و معنی استخوان و یعنی بد استخوان گفته اند و قول اخیر مختار تر است و درین
 آدمی صدقه و شصت بند است چنانکه در حدیث آئیده بیاید و چون رسید ایشان آنها حکمتی بایافته و نعمتی عظیمه است
 شکوائه آن صدقه لازم باشد کل یوم تطلع فی القسم - هر روزی که بر آید در وی آفتاب بعد از آن بیان می کند
 که صدقه مخصوص با نفاق الی نیست - لیکن بین الاثنين صدقة - عدل کردن میان دو کس و داد و مظلوم از ظالم ستان
 صدقه است - و بین الرجل علی دابته و یاری داد دل مرد را بر دایه وی تحمیل علیها - پس بردارد او را بر دایه - و یطرح
 علیها ساعده صدقة - یا بردارد او بر دایه او رخت او را صدقه است - و الکلمة الطيبة صدقة - و سخنی پاک که در و سه
 ثواب باشد - یا سخن نرم که به سائل گوید صدقه است - و کل خطوة یطوئها الی الصلوة صدقة - و هر گامی که بزم آن را
 به سوی نماز صدقه است و قطفه بفرمان گام و ففتح یکبار گام زدن - و یطی الاذی عن الطریق صدقة - و در کردن
 آنچه آید از کند مردم را شل و در سنگ و پیدای از راه صدقه است - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فلی کل انسان من بنی آدم علی سین و ثمنه مفضل - پیدا کرده شده است هر شخص از
 او لاد آدم هم بر سه صد - شصت بند - ثمن کبر گفته - پس کسیکه تکبیر گوید مر خدا را و بگوید الله اکبر - و همانند و شصت
 بکند خدا را با الحمد لله - و بطل الله - و تمیل کند با لا اله الا الله - و سبح الله - و بپاکی نماید کند خدا را به سبحان الله - و
 استغفر الله - و طلب آمرزش گنایان کند از خدا و گوید استغفر الله یا اللهم اغفر لی - او غل مجرای طریق
 اناس - یا یکسو انگند و در کند سنگی را از راه مردم - او شکره - یا خاری را - او عطا - یا استخوان را که از
 کند ایشان را - و امر بفرقت او نبی عن منکر - یا امر کند به مشروع که شناخته می شود وجود او در شرع و نبی کند
 از شرع که شناخته می شود - حد تک السین و الثمنه - به گوید و بکشد این اقوال و افعال را همه یا بعضی
 به شمار آن سه صد و شصت بند خصوصاً از امر معروف و نهی منکر که آن اقوال و افعال همه یک طرف و این دو یک
 طرف - فانه شصت یعنی رومی و در دو جانبی یعنی بفرمان سکون و سیم و سین همه یعنی شام می کند

خیزی را به خیزی و یکی بر وزن ذی چاه - بیست کا و تئید العیش - در حال که بری آورد آن سگ زبان خود را از تنگی
 نزدیک است که بکشد و در تنگی - فترت خفا - پس بکشد آن زن و نیزه موزه خود را - فاد تفتة بخار را - پس
 بر بست موزه را بر موزه خود و خاک بر موزه سرش زن - فترت لمن الما و پس بکشد آن زن برای آن سگ خیزی
 از آب که سیراب گشت بدان - فترت لها ذلک - پس آمرزیده شد مر آن زن را بآن عمل که آب دادن به سگ است
 کیفیت به آدمی خصوصاً صالح - قبل - گفته شد یعنی صحابه گفتند به طریق استقام - ان لسانی البهاکم اجرا - بدرستی که
 ما را در احسان کردن به ما و سیراب کردن آنها ثواب است - قال فی کل ذات کبد رطبة اجر - گفت آن حضرت و احسان
 کردن به هر حیوان خداوند بجز ثواب است و بجز ترک ناپیت است از حیات زیرا که رطوبت لازم حیات است و بعضی گویند
 بجز چون تشنه گردد تر میشود و همچنین چون بر آتش نهاده شود و بعضی گفته اند که وصف کرد بجز را تبری با اعتبار حصول
 آن عهد از سیرابی و در درایتی ذات کبد حرانامه یعنی خداوند بجز گرم و گفته اند که در ذکر کبیر رطبة سبانه است چه بزرگ
 و بجز تر اجر شد و بجز گرم به طریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موزیات است شش ما رو که در دم و جزا

آن متفق علیه - وعن ابن عمر و ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذبت امرأة فی
 هريرة اسکنتها - هذاب کرده شد زنی از عذبت کرد که بکشد نگاه داشت آن زن که بر راحتی مات من الحجج به تا آنکه
 مرد آن گریه را از گرسنگی - فترت لکن لعلها - پس بنود آن زن که خیزی بخوراند آن گریه را - ولا ترمسلا - و بنود که بگذارد
 و را بکشد او را - فترت کل من نشأ من الارض - پس بخورد گریه از گریه که بر زمین انداخته شاش به سر خای عجمه شرات
 زمین آنچه دماغ ندارد و از دواب به ثلث خاشرات زمین و گنجشکها و مانند آن متفق علیه - وعن ابی هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مر رجل بنفس شجرة علی ظهر طریق - گذشت مردی بشاخ دختی که بر پشت
 راه است و فوق اوست و ظاهر است بر آن - فقال - پس گفت آن مرد - ولا تخین هذا - بضم حروف و فتح نون و کسر طاء
 مدله شده از تخیم و بسکون نون و تخفیف حاء و فتح تخمین و نون ثقیله از اینجا هر تئید یکسو گردانم این شاخ
 را - عن طریق المسلیین - از راه مسلمان - لا یؤذیم - ایضا اندکند این شاخ مسلمانان - فاد الخیة پس زآورده
 شد آن مرد و بر پشت به چمن نیت که کرد یا یکسو هم گردانید - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لقد رایت رجلاً یقلب فی الجنة - گفت آنحضرت هر تئید تحقیق دیدم من مردی را که میگردد و ختم میکند در بهشت
 فی شجرة قطوع من ظهر الطريق - بجمت و دختی که برید آن را از ظاهر طریق و فوق آن - کانت تؤذی الناس
 بود آن درخت که از آدمی که مردم را مضنون حدیث اهل است و اینجا تا کبیر و مبالغه بیشتر است که آنحضرت او را
 به چشم مبارک خود دید که هر سو میگرد و در بهشت بنا ز نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که
 به بریدن شاخی به بهشت در آنجا جای تمام درخت - رواه مسلم - وعن ابی هريرة - بفتح موحده و سکون

بر او برای محال است مشهور و قدیم الاسلام همیشه غراسی که در آن حضرت و دوست گشته عبد الله بن خلف بنی سببه و
طایفه منته حنین در روز قح که - قال - گفت ابو بکر - قلت - گفت من - یا بنی الله هلین شینا انتفع به - یا موزان
مرجیری از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین - گفت آن حضرت کیس که آنچه از آن
گفته است از راه مسلمانان از راه دست و زبان و نیز اعتقاد او از راه حکم کیس کردن است و با دلیل شامل
تمام دفع آزارهاست از هر جنس که باشد - رواه مسلم و سند که حدیث عدی بن حاتم - و سرانجام هست که فکر کنیم
حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از برآمدن مسلمانان شد که در وی این کلام است - ان الله انار - فی باب علامات النبوة
در باب علامات النبوة - ان شاء الله تعالی - و این حدیث در آن است که بآن مناسب تر است الفصل الثانی
عن عبد الله بن سلام قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة حبس - عبد الله بن سلام که آنجا به کباب است
و از آنجا به یهود بود و گفت بهنگامی که قدم آورد آنحضرت مدینه با بخت از کتفه آدم من نزد آنحضرت صلوات الله علیه
و محبت نبوت وی - فلما تبیت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب - پس بهنگامی که دیدم و تامل کردم و روی
مبارک آن حضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گو و متین یا بطریق تامل و تفرس بود و علامات
برگورده در تورات و سیاق حدیث ناظر بر معنی اول است - بیت در دل هر استی که حق مراد است - و روی داد
از پیشتر مغرور است - پس در همان مجلس ایمان آورد و عبد الله و یهودیان بروی حسد بهر دند و بهر غنا و فتنه
چنانکه در مجلس مذکور است - نگاه اول ما قال - پس بود نخست چیزی که گفت آن حضرت در صحبت و دعوت مردم
این کلام بود - یا ایها الناس ائتوا السلام - ای آدمیان فاش گردانید سلام گفتن را یا بآن معنی که ظاهر
گردانید و بشنید چنانکه مسلم علیه بشنود یا یعنی آنکه عام گردانید بر آشنایان و بگویند هر که پیش آید مسلمانان چه
سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق محبت - و اطعموا الطعام - و بخورانی طعام همان را و گدایان را و هر که محتاج
باشد بدان - و صلوا الارحام - و پیوندید هم را با احسان کردن و محبت داشتن و مخالفت نمودن بخویشان بر قدر
احتیاجت قرب و بعد و هم خویشی که بواسطه ولادت باشد و اصل موضوعی است که بگویند در آن پیدا میگردد - و صلوا باللیل
و الناس پیام - و نماز بگزاید در شب و عالی که مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت
تخلوا الجنة بسلام - این کار را به کشیدی و شاید در بشت به سلامت از عذاب و بعد و عذاب و اشارت کرد آنحضرت
صلوات الله علیه بتجمع صفت تواضع وجود و عبادت که اصول کمالات بدنی و مالی و دایم و متعدی است رواه الترمذی
و ابن ااجة و الدارمی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعبدا الرحمن - عبادت کنید
خدا را تا آنکه آثار رحمت و مهر بانی وی ظاهر و باطن و انفس و افاق را در گرفت است تا شکر نعمتهای او را
گزارده باشید - و اطعموا الطعام و ائتوا السلام و تخلوا الجنة بسلام - درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرده چنانکه نماز

آنچه جاری باشد - و قال - و گفت - بده نام سعد - این چاه برای ام سعد است و برای اوست آفتاب این روز می
رسد - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابی سعید - قال قال - رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از ابی سعید
خدری که گفت گفت آن حضرت - ایایا مسلم کما مسلمة تو با علی عری - هر مسلمانی که پیوسته باشد مسلمانی دیگر را چاه بر برنجی و
عری بضم عین و سکون را بهنگی ضد س بضم لام - کساه الله من خضر الجنة - پیوسته باشد او خدا ای تعالی از جمله اوست
سبز بهشت و خضر بضم خای و سکون خدا و حج اخضر تلحج است بقول غریب و جل عالم شایب سندس خضر - و ایایا مسلم اعظم
مسلم علی جوع اعظم الله من ثمار الجنة - و هر مسلمانی که بخوراند از مسلمان را هرگز سگی نخوراند و او خدا ای تعالی از امیده ای
بهشت - و ایایا مسلم مقام مسلم علی ظلم - و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظلم بجیتین محمود تشنه شدن
سقاء الله من الریح الکفوم - بنوشاند او خدا ای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است طر و ت
آن از جهت نفاست آن و در قرآن نموده - لیقولن من حین مخوم ختامه مک یعنی هر کرده اند او را بشک بچای
علی که او را می را بدان هر یکند از جهت نفاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید - رواه ابو داود
و الترمذی - و عن فاطمة بنت قیس - صحابه عرشه از مهاجرات اولی است - قالت قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان فی المال حقاسوی الزکوة - بدستی که در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود فرض است البته باید داد
و جز زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که بپاید کرد چنانکه نماز در زده و حج هم فرض است و هم نفل - ثم کما - پیوسته خوانند
آنحضرت برای اثبات و تأیید این مطلب این آیت را که یس ایمن تو را و هم یس ایمن قبل المشرق و المغرب الاية - تا آخر آیت
و وجه استدلال با این آیت بر نفی حق جز زکوة در مال آن است که حق تعالی وح کرده است اولاً مؤمنان را بدان
مالی محبت و می خورند و بینان و سکینان را بعد از آن منع کرده است با کاست صدقه و اتیای زکوة پس معلوم
شد که زکوة در آن غیر دادن مال است و آن صدقه نفل است - رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عن عیسی بن
یوسف مودع دفع با و سکون تخمیه و سین محمد از صحابی است و حدیث وی در بعضی است - عن ابیها - روایت میکند از
پدر خود - قالت - گفت همیشه که قال - که گفت پدر وی یا رسول الله انشی الذی لا یکل منه - چه چیز است که روا نیست
از داشتن و ندان کسی از آن - قال الما - گفت آنحضرت آنچه آب است که منع نمیشود کرد کسی را از آن چنانچه کسی را
چای و جوی باشد دیگری را از آن منع نباید کرد - قال با و گفت - یا نبی الله انشی الذی لا یکل منه چه چیز است که حلال نیست منع وی
قال المالح - گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنانکه نمک زامی دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست
و در مسلمة آن قبیل است که ذکر آن در باب اعیان الموات و الشرب میاید انشاء الله تعالی در کتابهاش را نیز گفته که منع آن
جائز نیست - قال - با و گفت - یا نبی الله انشی الذی لا یکل منه قال - گفت آنحضرت - ان لفضل الخیر کلک - کردن
تغیر را بهتر است مگر تو این کل جامع است مگر غیر از این یعنی به هر چه بخوری و هر چه از دست تو آید بپس از آن منع

کهن - روه ابو داود - وعنه جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يمسس يداي في الصدقة اجرة - کسی که زنده
 گردد از زمین مرده و مالینی زمین افتاده و از اوقات کند پس ثابت است مراد او از ان ثواب و حکم آن در باب انبیا
 و اهل بیت است و ما اکتلت العاقبة فهو صدقة - و هر خبری که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن بر او است
 و عاقبة بر طالب رزق از انسان و سیمه و طائر عانی کی و عاقبت جماعت و در روایتی العزانی نیز آمده - روه انسائی
 و الدارمی - و در بعضی نسخ - روه الدارمی - وعنه جابر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مسح بيمينه ثوبه
 عطا الله عشرين شاة یعنی نود و پنج تنه و در بعضی نسخ نیز آن را بخورد و باز در کتب سوی وی - اودوق - یا عطا الله عشرين
 ماشاء و در قی مشهور بفتح و او در کسر نام در اجماع مضروب است و مراد عرض داریم در اینست و آنرا صفت نام کرد زیرا که در
 کرد میشود به صاحبش و متعینی عطای مطلق نیز آید - وادی ذقانا - یا راه نماید گرسنی را یا گوری را شش از بدایت
 ذقنا بضم زای میوه یعنی کوچ که بخانه و در بعضی رسته از خرما که در بسیاری نشانند نیز آید برین تقدیر بدی از بدی غیر یعنی
 تصدق کند و بخشد رسته درختان خرما و در هر تقدیر بدی تخفیف حال است و در روایتی با تشدید ال نیز آمده و برای
 سبانه و الله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند - کان له مثل عتق رقبة - باشد مراد ما باشد آنرا و شدن بنده - روه
 الزهزی - وعنه ابی جری یعنی جمیع دفعه را و تشدید یا که نام وی جابر بن سلیم یعنی سین دفعه لازم است یعنی سلیم
 بن جابر گفته اند و اول اصح و شهرت صحابی است قلیل الروایه و روایت کرده است از وی محمد بن سیرین - قال
 المدنی - گفت آدم بدین - فرایت رجلا یصدر الناس عن ناله - پس دیدم مردی را که باز میگردد مردم از راه
 وی یعنی هر گاه که پیش آید نزد آن مرد میرد و در عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل میکنند چنانکه فرمود - لا یقول شایا
 صد رواه - میگوید آن مرد خیر بر او را می آید و بدان که اگر اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل مسند
 باز گفتن است از اب که تشنه می آید و سیراب شده باز بر میگردد و در و در فرود آمدن است بر آن و صد و پنجاه
 باز گفتن نیز آید قلت من هذا الغنم من کسبت ابره - قالوا هذا رسول الله - گفت که این منم خداست و فرساده است
 بخلق برای هدایت ایشان - قال ذهب قلت - گفت جابر بن سلیم فتم پیش آنحضرت و گفتتم - عليك السلام
 یا رسول الله مرتین - و با گفتن این را - قال - گفت آن حضرت - لا تقل - گو - عليك السلام - زیرا که عليك السلام
 تحیه المیت - سلام مرده است که مرده را بدان تحیه میمانند - قل - گو - السلام عليك - که تحیت زنده است و ظاهر این
 عبارت آنست که چون زیارت مرده بر دزد عليك السلام بگویند آنسلام عليك چنانکه بزرده میگویند و لیکن تحقیق آنست
 که سنت در میت نیز السلام عليك است بتقدیم السلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی می گفت سلام
 عليك پس آنچه اینجا فرموده اند که عليك السلام تحیه الموتی است باین عادت مردم در اغلب احوال و در جش آنست که
 زنده را میگویند سلام را به عليك السلام پس اگر مسلم نیز عليك السلام بگوید که سلام میگویند آنست که سلام را میگویند

شهریت سلام برای آنست که مسلم سادرت می کند مسلم علیه را با من و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع برای ضرر است منافات دارد و مناسب نیست آن را که اقبل فافهم بانگیدید جابر بن سلیم علت انت رسول الله گفت من با حضرت صلی الله علیه و سلم آیا تو رسول خدائی - فقال انما رسول الله الذی ان اصابک ضرر فذروه کتبت علیک پس گفت آنحضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زنیانی پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زبان را از تو و او را دعوت مفتوح است برای خطاب و بغم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر تو زنیانی رسد و من دعا کنم که رسول او بکم دور کند زبان را از تو و همچنین در البعد - و ان اصابک عام سنة فذروه انبتا لک - و اگر برسد ترا سال قطعی پس دعا کنی تو او را برود و از برای تو - و اذ كنت بارض نفر - و اگر باشی تو در میان مملکت - او ظلة - یا درشت شک را و ایست - فقلت را حلتک - پس راهم کرد شتر تو - فذروه پس دعا کنی تو او را - رداه علیک - بازمی آرد وی تعالی - ابله را بر تو و فقر بتقدیم ثبات مفتوح بر فارغی که در وی آب و گیاه نبود و ظلة بغنا مفاد و معنای فراخ دارد قول آنحضرت مسلم کرسن رسول خدا ام که این صفات دوست اشارت است که وی مسو شاست و وسیله رحمت و واسطه در افاضه خیر و برکت از پروردگار عالمیان که بر آونده حاجات و آسان کننده مشکلات است بانگیدید جابر بن سلیم علت گفتیم - احمدالی - اندر زکن مرا نصیحت کن - قال گفت آن حضرت - لا تسبن احدًا و شتامده هیچ کی را - قال گفت جابر بن سلیم - فاسببت بعدد حرار لا بعد ایس و شتامم کردم بعد از آن هیچ کی را نه از او نه بنده را و لا بعیر و لا شاة - و نه شتر او نه کوسه را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز شتامم نکردم چنانکه حادث عوام میباشد قال - گفت آنحضرت - و لا تعرقن شیان من المردود - و خوار و خورده ان هیچ چیز را از تنگی و احسان که کسی با تو کند یا تو به کسی کنی هر که هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و دشنگر و دهر چه از دست تو آید از تنگی کن و نصیحت بدان - و ان تکلم احاک و انت منبسط الیه اجهک - و خود میکنم بسوی تو باین که سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فراخ و کشاده است بسوی آن برادر و وی تو - ان ذلک من المردود - بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است از نوع آن که الی نصیحت المساق - و برادر از او خود را نمانده مساق - فان ایت فالی الکعبین - پس اگر کشتی سبکی در بنه ازان از آن نمانده مساق و نفس و طبیعت تو بر نگیرد او آن را پس برادر را هر دو شتانک - و یا یک را سبال الی دار - و دور راه خود را از فروختن انداز - فانها من الحمیلة - زیرا که انداز فروخته شده از جایی که است - و ان الله اذکیب الحمیلة - و بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد و بکبر را تخفیه بفتح میم و کسر خاء و سکون یا و خال و خلاء بفتح خا و فتح یای محدود و کبر و این مسئله با لواحق آن در کتاب التلباس بیاید انشاء الله تعالی - و ان امر شتمک و اگر مردی شتامم دهر ترا - و غیرک با یعلم فیک - و سرزنش کند ترا بعضی که میداند وجود آن در تو - فلا تعیر و ما تعلم فیه پس سرزنش کن او را بعضی که میبالی تو وجود آن در وی - فانها و بال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن مردی

دو چار دینا بل ای فتنی و جزای بدی بدی میدی بدیت بدی و بدی سهل باشد جزایه اگر مردی احسن بانی می باشد
 و ظاهر آنحضرت مسلم انداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرمود پس وصیت کرد بدان و بعد از آن
 رداد ابو داود - روایت کران حدیث را به تمام ابو داود - و روی الترمذی است حدیث السلام در روایت کرده است
 ترمذی از ابو ذر این حدیث صد رآن را حدیث سلام که ابو جری سلام داد بران حضرت معلم گفت علیک السلام و نهی کرد
 آنحضرت اندازان و بعد از وی تا آخر حدیث روایت کرده بود و بعضی جواسشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را
 روایت کرده ولیکن بقتل دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است و بی روایت - و در روایتی بجای خانان
 مذکور علی بن عباس است آمده است لیکن ابی داود و ابی داود علی بن عباس باشد ترا ثواب آن و می باشد و ابی آن
 بروی - و عن علی بن رضی الله عنهما و نحو اشاة - روایت است از عائشه که ایشان بی ابی ابی ابی آنحضرت صلوات الله علیه کرد
 گویند بر رسول الله صلی الله علیه و سلم - ابی ابی منها چه چیز باقی ماند از آن گویند - قالت ابی ابی منها که اشیا
 گفت عائشه ابی نام از وی گشت از وی یعنی بگفتش کرد و بعد از آن دادند و بخانه عسایه باز فرستادند الا گفت که در
 خانه مانده قال - گفت آنحضرت - ابی کلما غیر گفتما - ابی نام خبر شایسته خبر گفت وی یعنی باقی آنست که آنچه بدو دادید که ثواب
 آن در در ارباب ثابت شده و آنچه در خانه ماند باقی آنست چنانکه در قرآن مجید میفرماید یا عبادکم من غیر الله لعلکم تفرقون
 نزد شما است سپری میگردد و آنچه نزد خدا است پائنده است - رواه الترمذی صحیح - و عن ابن عباس سئال
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را گفتی گفت - ما من سلم کما سلمی ثواب
 نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه - الا کان فی حفظ الله مگر آنکه باشد آنجا بپوشاند و در نگاهداشت
 خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله - اوام علی بن عمر فرمود تا آن وقت که ابی نام از آن جامه پاره - رواه ابو داود و الترمذی
 و عن عبد الله بن مسعود و یقه - روایت است از ابن مسعود در حالی که در رفع سینه حدیث را در میرساند آن را
 آنحضرت - قال کثیر محمد بن عبد الله - هر کس آنکه دوست میدارد ایشان را خدا می تعالی - بول تمام من اللیل بیک کتاب باشد
 ابی از آن سهر و مردیست که بر قاست در پاره از شب در حالی که میخواهد قرآن را در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اولی است
 در بول میصدق بعد از بجهت بجهت - دوم مردی که تصدق میکند بعد از بدست راست خود در حالی که چپان میکند
 آن را - از د قال - گمان میبرم او را که گفت من شمار یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که می پوشد
 صدقه را از دست چپ و این مبالغه است در اخفا - و بول کان فی سرتی - سوم مردیست که بوده است در پاره از
 آنکه تا آخر امواج پس شکست خور دنیا را ن او - فاستقبل الله و پس روی آورد و دشمنان دین را و جنگ دفع نمود
 رواه الترمذی و قال در حدیث غیر محفوظ - روایت کرده است ابن حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث
 غیر محفوظ است و معنی آنست که در مقدمه معلوم شده - احد روایت ابو بکر بن عباس کثیر الغلط ابی از او این حدیث

ابو بکر بن عیاش است که تخمیر و شین مجرودی بسیار غلط میکند و حدیث و این کلام قرصی در اسناد خاص است
از اسناد این حدیث و اسناد دیگر صحیح است که ائیل - و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تمی
یکهیم الله و تمی بغضهم الله - کسی اند که دوست میدارد ایشان را خدا می تعالی و سه کس دیگر اند که دشمن
میدارد ایشان را خدا می تعالی - فانما الذین یحبهم الله - پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را خدا می
تعالی - فزجل اقی قوا - یکی از آن سه مردی که مذکور است درین تفسیر که مردی سائل آمد که هر یکی را - فسالهم
بالله - پس سوال کرد ایشان را این شخص نام خدا می تعالی و از جهت رضای وی - و لم یسألهم بقرینه تمییم - و
سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان است - فسنوه - پس فرمادند ایشان را و از اسف
سوال کرد و گفت و جل با عیانیم - تو را پیشی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین قوم این قوم
را یا با شما خاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد با ایشان
باین چیز و پس انداخت ایشان را - فاعطاهم و سرایس داد و از آنهایی - لا یعلم بطبیعة الا الله و الذی اعطاه -
و در حالی که نمیدانند داد شده او را اگر خدا و آن کسی که داده است او را و در دایت طبرانی این حدیث آمده و این روایت
اشبه و انسب است به گفت که بعضی ما فرماست چنانکه می گویند گفت که و فلان از غرور فلان یعنی شاخه شد و جدا
گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد و بسائل و داد او را پوشیده که افعال تو را پیشی پس آن مرد که دوست میدارد
او را و خدا می تعالی این مردیست که از میان قوم جدا شده و همان بسائل داد و آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد
چنانکه ظاهر عبارت است فانهم - و قوم ساد الیهم - دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب
حتی اذاکان النوم احب الیهم علی عدل به - و وقتی که شد خواب و دوست داشته شده تربیوی ایشان از هر چه برابر کرده
شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز - فوضوا و دوم - پس بنهادن این قوم سرای خود را بخواب
- فقام رجل منهم - پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ - فقام احدیهم علی قنی - و در حالی که مناجات
میگفت مرا و هایت تفریح می نماید - و ینکوی آیاتی - و یخرا اند آیات کتاب ما را و این حکایت قول حق تعالی است
که آنحضرت کرده و فی الصراح تلقی جای پس کسی که فلان و تلقی بالتحکیم دوستی دزمی کردن و در تلقی ناز و دنیا زیست
که میان محب و محبوب میگذرد و اسرار است که جز زبان و وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز
اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالی تر از است لفظ هم ای عاشق ناز و مجنونان به عشق و نیاز مستمندان
چشم گرم توصیف ناز است و نازی که در دو دهن ناز است - و الله انفس الالهی تعالی و تقدس و عز و علا و شایسته
طریقت گفته اند که یکی از نشان های بهشت که درین دنیا گذاشته اند ذوق تنگنی است که محبان در مناجات
وقت سحر می یابند اشارت به شایسته قلبی که نوزاد دیت بصری است که در این عالم خواهد شد - انهم از ناز

در محل کان فی سرتة فلقی العبد فخرها فاقبل بعبدہ - سوم مردیست که بود در لشکری پس ایشان را بکنگ
پس شکست داده شد ندانل این لشکر پس اقبال کرد این مرد بسیه بخود یعنی روی آورد بکنگ و در اقبال بر سینه
ساخته است در قتال و جرات یعنی پسینه کشاده بی تماشه مقابل شد یعنی لقیل و فیق لکه - تا آنکه کشته شود آن مرد
ایستایش کرده شود و نصرت داده شود مرد را - و الثلثة الذین یستقیم الله شیخ الزانی - و آن سرکه دشمن بیدارد
ایشان را حد ایکی پیر ناکنده است که شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آنکه در عدم قدرت بمحض خست باطن و
رفتاری شہوت آلوده میشود بدان - و الفقیہ الخمال - دوم در ویش بکمر کنند است که با وجود اسباب غربت و نامرادی
و شکستگی قبول نفس و شیطان غرور میکند و سر کشی می نماید که بر زشت است از گدایان زشت تره و در وقت
سرد و جامه تره اما استقامتی فقیر و تعفف از سوال ناشی از عزت فقر و رضا بدان و عدم التفات بدنیاء و اهل آن دیگر است
بشیرین حادث امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پند ده مرا یا امیر المؤمنین فرمود چه نیکوست مهربانی تو اگر آن بر
فقیران بطلب ثواب خدا و نیکوتر از آن بکمر است بر افتیاء با عباد و توکل بر خدا - و الغنی الظلوم یفترح غلوسوم
تو اگر ظلم کنده بنفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و باز در دستان مهربانی نمی ورنه بعضی گفته اند در رنگ گون
تو اگر است در ادای حق از فرض و غیره - رواه الترمذی و النسائی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و النسائی
و دیگران - و ذکر کرده است نسائی این عبارت را که - و الله یضیقهم الله یعنی ذکر کرده است نسائی آن کس را
که دشمن دارد ایشان را خدا و اقتضای کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی - و عن النفس - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت قیل - وقتی که پدید آمدن خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که سیل
کند و بجنبه فلق للجبال پس پدید آمدن خدای تعالی کوه بار - فقال بها علیها پس زد که چهار زمین و قال بمعنی
الکلم و ضرب برود آمده - فاستقرت پس قرار گرفت و حکم گشت زمین بزدن که چهار بران سه زمین از قب و لرزه آمد
سوده و فرو گرفت بر دافش بیخ کوه - فعبثت الملائکة من شدۃ الجبال - پس شگفت گردند فرشتگان از سختی کوهها
فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی
سخت تر از کوهها - قال نعم الحدید گفت پروردگار تعالی آری آهین سخت تر است از کوه که ریزه ریزه میکند آن را فقالوا
یا رب هل من خلک شئ اشد من الحدید - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پدیدایش تو چیزی سخت تر از
آهین - قال نعم النار گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهین و غالب و قاهر است بر وی که میگردد
آنرا - فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من النار - پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت
تر از آتش و غالب و قاهر بر وی - قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و بر میگردد
آن را - فقالوا یا رب هل من خلک شئ اشد من الماء قال نعم الریح - گفت آری باد غالب است بر آب که میخورد

و مشرک و مشرک زل میگرداند آنرا فقال یا رب بل من خلقت شیءاً اشد من الریح قال نعم این آدم تصدق صدقه بیکه بخیایا
من شما که گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقه دادن فرزند آدم است که تصدق میکند بخت بخت و است
خود می پوشد آن صدقه را از دست چپ خود این از به سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی خفاقت نفس و طبعیت
در حق شیطان است و این حاصل نمیشود هیچ چیزی از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبور است بجز از طلبی که به هیچ
نیز قطع و قطع آن ممکن نیست مگر ریاضت و مجاهده و کمال توفیق الهی و تائید وی سبحانه و از طبع آدمی است ایشان سمعه
در ریاضت و عجب و عجب ثواب تقوی بر اشغال و از آن پس دوست سید او را و انظار نفقات را و چون تغییر کند نفس طبعیت
و اقبال آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سراطی می کند غضب پروردگار را و غضب
پروردگار مقاومت نمی کند آن را هیچ چیزی در شدت و صعوبت و اگر فرض کرده شود نزول عذاب و می تعالی مثلاً
بر سج و تصدق کند بصدقه سر منقطع گردد عذاب مذکور و شکست گردد پس صدقه سر اشد از ریح باشد و بعضی
گفته اند که از جهت عظیم ثواب صدقه سراسر است و بعضی گفته اند که حاصل می شود بآن رضای الهی تعالی
در رضوان من الله اکبر - رواد الترمذی و قال بذکر حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ - و ذکر کرده مشهور حدیث معاذ
که اینست - الصدقة تطلق القطیعة فی کتاب الامان و کتاب البیاض

الفصل الثالث عشر عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من عبد مسلم یفقی من کل مال زین
نیست هیچ بندة مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست و و چیز چنانکه او اسب یا و شتر یا و جنس مثل
اسب و شتر و درهم و دینار - فی سبیل الله - در راه خدا - الا استعبدته حبیة یا حبیة - مگر آنکه پیش سئ آید او را
پرده داران نبیست حکم می عود الهی با عهده - هر یک ایشان بخواند او را به سوی چیزی که نزد او است از ناز و نعمت
که زبان میان از شرح آن بگویند است غلت و کین و ذلک - ابو ذر میگوید گفت من و پرسیدم از آنحضرت
که چگونه است اتفاق زمین از هر مال - قال گفت آنحضرت در جواب آن - انکانت ابلاً معین - اگر باشد
اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را - و انکانت بقرة فبقرة - و اگر باشد اموال گا و آن پسین
اتفاق کند و گا و لا چون در نفس حدیث بغیر زمین باین واقع شده متعین ست که مراد از آن زمین
خواهد بود ولیکن بجز احتمال لفظ بد و جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جاس و دیگر آن را
فهمیده باشند و الله اعلم - رواد النسائی - و عن مرشد بفتح میم و سکون را و فتح شله - بن عبد الله
ثقات تابعین است و معنی مصر بود و در زمان خود عمر بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر
مرشد حدیثی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم - حدیث کرد و بعضی از اصحاب پیغمبر را صلعم - و المعنی
رسول الله صلی الله علیه و سلم بقول - که وی شیتان حضرت را که میگفت - ان یفل المؤمن یوم القيمة صدقة

بر سبب سائر مؤمن و پناه بجای و می و سبب آسایش و نجات می روز قیامت صدق او است که در راه خدا کرده و نموده
که صدق را تشبیه بپدری سببانی سازند که در گرمی روز خضر بر سر دی سایه بکند - رواه احمد - و عن ابن مسعود -
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وسع على عياله في الصدقة يوم عاشوراء - کسی که فراخی کند بر اهل و عیال خود
در خراج روز عاشورا - وسع الله عليه سائر سنة - فراخ گرداندند ای تعالی بروی و در باقی سال دی - قال سفیان
الکلبی است سفیان ثوری - اما قد جربناه فوجدناه كذالك - بدستی که ما آزمودیم این را پس یافتیم این را همچنین -
رواه ذرین - روایت کرده این حدیث را از ابن مسعود و ذرین عبدی که از اکابر علمای حدیث است - و روی
البیہقی فی شعب الایمان عنه و عن ابی هريرة و ابی سعید و جابر - و روایت کرده است بمقتی از ابن مسعود و از
ابی هريرة و از ابی سعید و خدری و از جابر بن عبد الله - و ضعفه - و حکم کرده است بمقتی بدضعف این حدیث و نیز گفته
است که اگر چه طرق دی ضعیف اند ولیکن چون ضم کرده شوند بعضی از ان یعضی منجر میگردد و ضعف او بقوت
بدانکه آنچه ثبوت رسیده است نزد محدثین از احوال روز عاشوراء صوم است و توسع طعام و حدیث صوم صحیح
است و حدیث توسع ضعیف ولیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتب حسن رسیده و در کتاب اثبت بالسنه فی الامم السنه
احادیث وارد در روز عاشوراء از اصحاب و حسان و ضعفات و موضوعات تفصیل ذکر کرده ایم و الله اعلم - و عن
ابی امامه موصی ابی شهور است و ابو امامه از ابی سعید و ابی هريرة و ابی امامه - قال قال ابو ذر یابی الله
ارایت الصدقة ما ذای - گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا اصلی الله علیه و سلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل دی
پسیت - قال اصناف مضاعفة - گفت آن حضرت ثواب صدقه چند و چند است و از احادیث معلوم می شود که
در چندست تا هفت صدقایت که یکیش چنانست سبع سائل فی کل سنة ما من غیر ذلالت دارد و بران - و عند السمرانی
و نزد خداست زیادت که اگر خواهد از هفت صدق هم زیاده بکند چنانکه قول دی سبحانه و الله یضاعف لمن یشاء
در آخر کرمیه ذکر کرده اشارت آن و ضعف بکسر ضا یعنی شل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند
ضعف است همچنین تا میرود - رواه احمد

باب الفصل الصدقة

انضلیت صدقه یا باعتبار آن است که آن در خدات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه
آب و هر چه محتاج الیه است در وقتی و حال بالنسبت بقومی یا واقع است بر حالت محمود که موجود است در تصدق شل چند
مثل و بدون دی بر نظر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بوجه اغیاض و صدق و
انشراف صدر بل من وادی و مانند آن یا بصفتی که مرغبت در تصدق علیه چنانکه بوزن او مستحق احسان و انعام و بدون
بوی عیال و تصدق و ددی و هم دی یا سوال کنند بوجه الله و انشال آن و اکثر احادیث که مذکور اند از این باب در حدیث

الفصل الاول عن الی هريرة - ویکرمین حرام - بکرمه و نزار صحا بی شهور است برادر زاده ام المؤمنین
 خدیجه است از اشراوت قریش بود و صد بیت سال عمر داشت شصت دریا بلیت گذرد و شصت دریا بلام - قال
 قال رسول الله - گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خیر الصدقة تا کان عن ظمغنی ما کان - بهتر است
 خیر نیست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند و تصدق بر آن و استظهار نماید بر آن بی غنا و باقی دارد و مطلق فقیر محتاج
 گردد از بعضی قوت اهل و عیال را بگذارد به آنچه زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد و دنیا که
 فرمود و ابد الیمن قول - و آغا زدن با اتفاق بر کسیکه غمخواری و می سکینی (و عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که
 صدق ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد و بکل و ثقیله بخدای عزوجل و در تصدق کردن از فقر تر شود و لهقاتش کرد
 آنحضرت ابو بکر صدیق را چون برآمد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الصدق خیر فرمود فیصل
 الصدقة محل الفضل چنانکه در فیصل ثانی بیاید و با احادیث و معنی اول بسیار است و تحقیق آنست که اگر کمال در دست باشد
 و عیال نیز موانعت نگذرد به هر چه خواهد و الا به رعایت کند و سابق دارد و باقی نفس و عیال را در وجه الفضل خیر فرمود است
 و ابد الیمن قول - رواه البخاری و رواه المسلم - عن حکیم و حده - روایت کرده است سلم از حکیم بن حزام تنه و بخاری را بی بی
 و حکیم هر دو کرده پس این حدیث را اعتبار و روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هريرة از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتفق المسلمون علی امر یجوزون له و یستحبون له و یستحبون له و یستحبون له و یستحبون له
 که صحابی مشهور است و او را بدیگری گفته اند محمود و بر آنکه نسبت او مبدل اعتبار سکونت است که در اینجا میبود و بجهت حضور غرض
 آن و الله اعلم که گفت آن حضرت چون اتفاق کنند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب از اهل حق
 کند و آن نیت باشد آن نفقه اگرچه بفقیر انداخته است و با اهل و عیال خود داده - متفق علیه - و عن ابی هريرة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دنیا را نفقه فی سبیل الله ترک و دنیا را نفقه علی الیمن که روایت کرده و آن را در راه خلافتی
 جهاد - و دنیا را نفقه فی رقبته - و دنیا را نفقه که دیگر است که اتفاق کرده و از آنکه در آن بنده - و دنیا را نفقه بر عیال
 مسکین - و دنیا را نفقه که تصدق کرده و بر آن بر مسکینی - و دنیا را نفقه علی الیمن که روایت کرده و دنیا را نفقه که اتفاق کرده
 بر اهل و عیال خود - اعظمها اجر الذی نفقه علی الیمن - بزرگترین آن دنیا را نفقه بر آن و دنیا را نفقه که اتفاق
 کردی آن را بر عیال خود - رواه المسلم - و عن ثوبان - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فضل دنیا را نفقه الریح -
 فاضل ترین دنیا را نفقه که اتفاق کنند آن را نفقه - و دنیا را نفقه علی عیاله - و دنیا را نفقه که اتفاق کنند آن را بر عیال خود و عیال مرد
 زن و فرزند و هر که در نفقه و موات او باشد - و دنیا را نفقه علی ابنته فی سبیل الله و دنیا را نفقه که اتفاق کنند آن را بر عیال
 خود و دنیا را نفقه که برای جهاد است و اما چار و ای سواری که برای جهاد همیافست گویا که حکم عیال دارد - و دنیا را
 نفقه علی اصحابه فی سبیل الله - و دنیا را نفقه که اتفاق میکنند آن را بر اهل و آن خود در راه خدا که این سه محل افضل

معصارت صدق است از غیر خود اما فضل یکی از نیایم دیگری ازین حدیث معلوم میگردد یارب مگر تقدیم ذکر اشیا بر
 بدان توان نمود و اما حدیث دیگر مصحح است بدان رواه المسلم - و عن ام سلمه قالت قلت - روایت هست از ام سلمه
 ام سلمه گفت گفتم - یا رسول الله ای ابراهیم انفق علی بنی ابی سلمه آیا مرا نزد تو ای هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران
 ابی سلمه - انما هم بنی - نیستند پس بران ابی سلمه مگر پسران من و ابوسلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت معلوم و از کجا و صواب بود
 چون از عالم رفت ام سلمه و رفاته آن حضرت آمد و از ام سلمه پسران مانده بودند و ام سلمه برایشان انفاق میکرد و پسر
 از آن حضرت که مراد از انفاق برایشان ثوابی هست که آنها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند و مراد پسران
 ابوسلمه ام سلمه اند و الا آنها خود پسران ام سلمه اند نسبت آنها با ابی سلمه چندان فاصله ندارد و آنها عمر و زینب بودند
 زینب آنحضرت بودند و قد بر - فقال انفق علیهم فلک اجرنا انفق علیهم پس گفت آنحضرت انفاق کن کن بر پسران ابوسلمه
 پس مراد است از انفاق کنی برایشان - متفق علیه و عن زینب - امرأة عبد الله بن مسعود - روایت هست
 از زینب زن بن مسعود که صبیهاست و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و در حج وی و ابوسلمه و ابی سلمه و خردگار
 و سایر شیعیان از وی روایت دارند - قالت قال رسول الله کففت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - و ترغیب نسا را بانفاق
 تصدقن یا معشر النساء - تصدق کنید ای گروه زنان - و لیس علیکن - اگر چه از زیور طای شمایان باشد - قالت
 فرجت الی عبد الله - گفت زینب پس گشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم - سوی عبد الله رفعت
 آنکه رجل غفیف ذات الید پس گفتم بدرستی که تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر که گری مالی ندارد - و ابی رسول الله و
 بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تمام مرا با تصدق تحقیق امر کرده است ما را با تصدق - فاذنا ساله پس ما آنحضرت را پس
 بر سر او ایمنی کنایات میکنند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود دشمنی و اختلاطی و از دواجمی که در باطن است - فان کان فی ملک
 بجزی عنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسندگی میکنند از من و او کنم آن و من کنم شما - و الا
 من فتمنا الی غیر کم - و اگر کنایات کنند من کنم بر غیر شما و بر من آن را بوسی غیر شما الی غیر کم و علی غیر کم هر دو روایت است
 قالت فقال لی عبد الله بل آیت است - گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بگوید یا تو آن حضرت را یعنی تو خود پدر و پسر
 و مرا تکلیف کن گویا و منی شرم داشت از پسرید آن که محل میا و محاب است - قالت فالطفت - گفت زینب
 پس رفتم من نزد آنحضرت فاذنا امرأة من الانصار بیاب رسول الله پس نگاه زنی از انصار ایستاد و هست بر پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم حاجتی حاجتی - و حالی که حاجت من حاجت اوست یعنی آن ننی نیز برای پرسیدن این
 سخن و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه - و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قد التیت علیه المأیة - و بود آنحضرت که بر تحقیق انداخته شده بروی بزرگی و ترس و بهیبت و عظمت که هر کس نزد او
 و آمد بروی بی اذن وی - قالت فخرج علینا بال - گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بال از نزد آن حضرت

اقصانا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان امرأتين بالباب - پس گفتیم ما بلال را بیا آن حضرت را پس خبر کن
 که دو زن بر در ایستاده اند - تسالاکم الخیر فی الصدقة عنهما علی اذواجهما وعلی ایتام فی حوزهما - سوال میکنند آن دو زن
 ترا آیا بسنگی میکنند تصدق کردن از آن دو زن بر شوهران ایشان و بر یتیمانی که در کنه رایشانند بظاهر آن بصد
 سوال از انفاق بر ازدواج بود ظاهر سوال از انفاق بر یتیمان در دل مغر داشتند یا الا آن بخاطر ایشان رسید فاقم
 ولا تخبر من کنن - و خبر کن آن حضرت را که چه کنیم یا یعنی نام ما را در حضرت وی مبرکه مبارک بشنیدن آن نام تصدیق وقت
 شریف وی لازم آید به طلبیدن و در حضور و از جهت عدم حاجت بدان - قال فتدخل بلال علی رسول الله - گفت زینب
 پس در آمد بلال که پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم - تسال - پس پرسید آن حضرت را ازین سئله - فقال له رسول الله پس
 گفت پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم - من جاء من کس ان ذون - قال امرأة من الانصار و زینب - گفت بلال یک
 زن است از قبیل انصار و دیگری زینب است - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ای الزینب - پس گفت
 آن حضرت کدام یکی از زینبهاست زینب نام چند کس از صحابیات بود پس پرسید این که آمده است کدام یکی از آنها
 است بلال با اعتماد آنکه مشهور بین زینب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد و با نام آن زن دیگر را نشنید و این را شنید
 قال امرأة عبد الله - گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلوات
 آری گفتای می کند انفاق بر شوهران و بر یتیمان که در کنه رایشانند و بر بعضی نسخ لفظ انعم نیست همین گفت که - لهما الزکوة
 اجر القرابة و اجر الصدقة - هر این دو زن را بر قرابت و خویشی است که بر شوهران و یتیمان دادند و اجر صدقه است پس گفت
 و اکمل ما شئت ان تصدق غیر ایشان متفق علیه و اتفاقا سلم - و عن محمود بن جابر بن الحارث انما اعطت و لیده فی زمان رسول الله
 روایت است از ام المؤمنین میمونه که وی آن ذکر کرده و داده خانه را در آن پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم - نذرت ذلک
 رسول الله پس ذکر کرد میمونه آن را در رسول خدا صلوات - فقال لولا عطیتها اذ کلک کان اعظم لاجرک - پس گفت آن حضرت
 اگر میدادی تو آن داده را تا نمایان خود را که محتاج بودی بخادم می بودی بزرگ تر ثواب ترا از اینجا معلوم می شود که صد
 رحم افضل است از انفاق بر متفق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها حالت - گفت عائشه - یا رسول الله ان لی
 جابین - در رستی که مراد و همسایه اند - قالی ایما ابرسه - پس بسوی کدام یکی ازین دو دایره نرسیم - قال لی اتوبها
 شک بابا - گفت آنحضرت بفرست به سوی کسیکه نزدیک تر است در وی از تو پس معتبر در همسایگی درین باب
 نزدیک درستی اتصال خانه و قرب آن - و رواه البخاری - و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا طمخت مرة فاکثر ابا - و فیکه بر پیغمبر شما بای را پس بنمایان آب آن را - و تلحا بجرک - و باز پرس کن همسایه - پس
 خود را بفرستادن شو را بخانه ایشان و مرق ففجیم و را او شو را - رواه مسلم
 الفصل الثانی عن ابی هريرة - قال یا رسول الله ای الصدقة افضل - که ام یکی از انواع صدقه فاضل تر است

قال عبد المثل - گفت انفس صدقات صدق و ایت که در و قلیل المال شقت کند و آنچه در وسیع و عاقت اوست بدیدیم
 انهم جیم و فتح آن بر دولت است و بعضی گویند یعنی شقت و بغیر معنی وسیع و این بر تقدیر رحمت و توکل و قوت تغییر و قدرت
 اعیال است و اگر ایشان را عیال نباشند روانست و لهذا فرمود - و اهدا و این قول - و هدایت کن کسی که عیال مندی
 آشنا گیتی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت - رواه ابو داود و - وعن سلیمان بن - بن عامر بن حنین است
 ربح شکوة سلیمان بنهم سین و ای تمنا تیه و گفته اند که ثواب سلمان است بفتح سین و سلیمان سهو است یا اکتب
 یا از صاحب کتاب و در مشائی گوید که سلیمان عمر بیاض است مگر سلمان فاضی و سلمان ابن عامر و سلمان اغر و عبد الرحمن بن
 سلمان که آنجا بیاض است و سلیمان بن عامر سالی است و عده ای دیگرین است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 وسلم الصدقة علی السکین صدقة تصدق کردن بر سکین یک ثواب صدقة دارد - و بی سنی ذی الرحم ثنا صدقة
 و صدقة کردن بر کسی که قریب ولادت و رحم دارد و ثواب دارد یکی ثواب صدقة دیگر ثواب صدقة رحم - رواه احمد
 و الترمذی و النسائی و ابن ابی و الدانمی - و عن ابی هريرة - قال جابر بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال عندی
 دینار گفت ابو هريرة آدمی نزد منفرت پس گفت نزد من یک دینار است - قال النفعه علی نفسك - گفت
 آن منفرت خرج کن آن را بر ذات خود - قال عندی آخر - گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است - قال النفعه علی الملک
 فرمود خراج کن آن را بر فرزندان خود - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال النفعه علی الملک - فرمود انفاق
 کن آن را بر کسان خود جزا و ولادت از زن و مادر و پدر و خویشان و در مزاج گفت اهل کسان مرد و کسان سرای
 قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال النفعه علی خادمک - فرمود انفاق کن بر خدشگان خود و گویا بر کس
 و حکم خادم داشته - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال انت اعلم گفت تو ذاتی یعنی بجا کسی که مستحق است
 زیرا که هر که سیدانی که مستحق است بده - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه وسلم الا انفرکم بخیر الناس گفت آن منفرت آیا بخیر کس شارب بهترین مردم - رجل محسب بعتان فرسه فی سبیل الله -
 بهترین مردم مردیست که نگاه داند و است عیان اسب خود را در راه خدا یعنی سوار شده و متفرج جنگ با کافران سواره است
 و مراد آنست که ادا از بخیر الناس است و الا انفرکم که اعلم باشد واقعی و اخشی و از پدر و دنیا باشد و جبار بروی فرض
 انباشتد بهتر خواهد بود از این شخص گذر آقا و - الا انفرکم بالذی یتموه - آیا بخیر کس شارب مردی که تابع و امان اوست و در تیر
 و رجل منزل فی غنمه که یزدی حق الله فیها - تالی وی مردیست که گوشه گیر نده است و گوشتی چند که مراد است که ادا
 میکند حق خدا را در آن گوشتند آن تصدق بفرقه - الا انفرکم بخیر الناس آیا بخیر کس شارب بهترین مردم - رجل یسأل الله و لا یعطی
 بهترین مردم مردیست که سوال کرده و میشود بنام خدا و نمیدهد بدان برین تقدیر یسأل بلفظ مجبول است و لا یعطی بلفظ
 معلوم و این حال مسؤل عنه و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجبول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام

خدا داد و همیشه بدان و با حشمت و حرمت اسم آتی تعالی میگردد - رواه الترمذی و النسائی و الدارمی - و عن حمید بن بضم موحده و فتح بضم و سکون تحتانیه در آخر و ال صحابه انصار یا است - قالت قال رسول الله صلعم ردو السائل ولو بظلف عرق - باز گردانید سائل را اگر چه بسیم سوخته باشد و ظلف بکسر طای مجمر و سکون لام سم شگانه گاو و گو سفند را این سبب آنست و در محرق زیاده سبب آنست - رواه مالک و النسائی و روی الترمذی و ابوداود و مسنده - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم من المستقام انکم بالثمن فاعطوه - کسیکه پناه طلبید از شر شما یا از شر غیر بنام خدا پس پناه دهید او را دس سال باشد فاعطوه - و کسیکه سوال کند و بخوابد از شما چیزی یا نام خدا پس بر بیدار او - و من دعاکم فاجیبوه - و کسی که دعوت کند شما را و بخوابد به طعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر الفاضل نما شد حسی یا غیر حسی - و من صنع اليکم معروفا فکافوه - و کسیکه بکند به سوی شما نیکی و پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکی کنید با وی و من صنع لکم شیئاً فکافوه - فان لم تجدوا ما لکم فکافوه فادعوا له - پس اگر نیاید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مراد را حتی تر دایان قد کافا فکافوه تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات کردی او را و اگر ندی حتی او را یعنی سبب آنست که کافیه حاصل گردد و شلیت در نیکی شیخ روح می فرمود که کفایت میکند درین باب تولی جزا که الله فرمود میفرمود که سبب آنست که در وی اجابت رویت جزا است از نفس خود در مکافات و تقویض وی بحق سبحان و تعالی - رواه احمد و ابوداود و النسائی - و عن جابر - قال قال رسول الله صلعم لا یسأل لوجه الله الا الجنة - سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و درینجا و مضمی است یکی مشق از سوال کردن از مردم بوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمی شود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی بوجه الله و دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی تا شایع دنیا از بهت و قناری وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود سبب آنست - رواه ابوداود - الفصل الثالث - عن النس - قال کان ابو طلحه اکثر الانصار بالذنیة الا ان من نخل - انس گفت بود ابو طلحه که از مشاییر صحابه است و زوج ام انس بود بیشتر از انصار از روی مال از درختان خرما - و کان احب الامواله الیه بر حاد - و بود محبوب ترین مالهای ابو طلحه به سوی ابی طلحه بر حاد که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قمر و دهشت و در اول کتاب گذشت است - و کانت مستقلة المسجد - و بود بر حاد علی بن سید بنوی صلعم و کان رسول الله - و بود پیغمبر خدا صلعم بدینجا - حی و راعیان بوستان را - و لیشر ب من ارقیاط طیب و میخورد از آب که در روی بود خوش و شیرین - قال انس قلنا نزلت بقوله الایه - گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این آیت که کن تا لو ابرحی تنفقوا الحماقیون - هرگز نمی باید نیکی - تا آنکه اتفاق کنید از آنچه دوست دارید آن را قام ابو طلحه الی رسول الله - ایستاد ابو طلحه و رفت - سوی پیغمبر خدا صلعم فقال - پس گفت ابو طلحه یا رسول الله

ان الله یقول - برستی که خدای تعالی میگوید - لمن لا اله الا انتی تحقیقاً ما یقولون - و ان احسب مالی الی بر ما - و برستی که محبوب ترین مال من بسوی من بر ما است که بستان مذکور است - و انما صدقة الله تعالی اوجوباً - و برستی که این بر ما صدقة است برای خدا اسید و ام شکی را بوجب این آیه کریمه - و ذکر ما عذ الله - و اسید میارم ذخیره و نهادن آن را نزد خدا نعمتاً - پس بنده آن را - یا رسول الله صلی الله علیه و آله - آنجا که نماید ترا خدای تعالی و قرار یابد راسی تو بران یعنی بدو هر که میخواهی و هر جا که مناسب دالی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم - کج کج ذلک مال رائج - خبی خبی ان یعنی بیایر مال من سود مند است بر تو نفقه آن و کج کج الیست که گفته می شود نزد فقر و ملج و رضا بخیر می دهد در فارسی بیسے اوست و عکر اگر که می شود برای مبالغه و آخر دسے ساکن است و چون وصل کند مهر و در سنون و دی منفعت است و کاسه شد و نیز آید و فرمود آنحضرت - و قد سمعت ما قلت - و تحقیق شنیدم و قبول کردم و گفتی تو از نیت خیر دالی ار می ان بجهلی فی الاقرین - و بدی رستی که من می بینم دمی دایم که بگردانی تو آزاد و خوشیشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقة و صلح رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحة افضل پس گفت ابو طلحة کنیم هر چه فرمائی و بگردانم آزاد و خوشیشان خود یا رسول الله قسم الله ابو طلحة فی اقراره - پس قسمت کرد آن را ابو طلحة و خوشیشان خود - و بیایر و در پسران هم خود این بیان اقرار است یا از اقرار ب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معادیه در زمان امارت خود آن را از اقرار ابی طلحة ب مال فراوان خرید و قهرای بلند بنا کرد - متفق علیه - و عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم الفضل الصدقة ان اشبع کبد ابا طلحة - فاضل ترین صدقة آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طبعی گفته که مؤمن باشد یا کافر مطلق باشد یا غیر مطلق ردا و البیعتی فی شعب الایمان

باب

مادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن مسمات و ملحقات باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة فاضل و قائم را نیز شاست

الفصل الاول عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غیر مفسدة - چون اتفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده میشود در حالی که تباه نکند و دسران نه نمانده است - کان لها اجر بما انفقت - باشد مر آن زن و ثواب آن بسبب اتفاق کردن دی - و لزوم اجاره بها کسب - و اندر مشهور را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست - و لکن زن مثل ذلک - و باشد مرغینیه دارا که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن را و مشهور اول است - لا یقتضی بعضهم اجر بعض شیئاً که میگوید و بعضی ازین سبقت ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه متفق علیه

واین حدیث مطلق است در جواز تصدق زن انضمام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی می گویند که جائز نیست زن را تصدق به بیع غیر از مال مرد مگر با اذن وی و این حدیث را تاویل می کنند یا اینکه این جنبی است بر عادات اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میگذاردند در اتفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سائلان و ضعیفان و حدیث آینده صریح است در جواز بی امر دادن و شاید که آن جماعت حمل کنند آن را بر امر جدید فافهم - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله اذا اطلقت المرأة من کسب زوجها من غیر امره - چون اتفاق کند زن اذن مال شوهر خود بی امر و سه با علم زن بر رضای زوج میگوید و لا ذی جریمه آنرا که باشد کذا فی الخواشی و توراتش گفته که مردان را بیع است بعبادت مردم خواه شهری باشد یا روستایی نعمت این قول است - فلما لصف اجزه - پس مر آن زن را دست نیاید اجرا آن یعنی مشترک است میان ایشان یتفق علیه - و عن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فانك انما المسلم الامین الذی یعطى ما امر به یغنیه و ارسلمان امانت دارد که نمیداند آنچه امر کرده شده است بدان و حکم کرده است بدان مالک - کا ظاهر او - به کمال و تمام طبیعت به نفس - در حالی که خوش است بدان نفس وی و اگر امانت نمیدارد و مثل نمی نماید - فیدفعه الی الذی امر به - پس میرساند آنرا به سوی کسی که امر کرده شده است مر او را بدان - احد المتصدیقین - یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد به تصدق کننده یکی مالک که بمقتضی اتفاق میکند دیگر بهین فاذن متصف به صفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است به ظاهر و این عبارت از قبل قول ایشان است که میگویند اقلکم احد اللسانین و انما احد الاطوبین و مراد شرکت اوست در اجرو ثواب و المتصدیقین کسب ثواب نیز فرموده اند - متفق علیه - و عن عائشة رقیة قالت ان رجلا قال لبنتی علی المد علیہ و سلم ان امی قتلتمت نفسها - گفت عائشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من مرده است بهرگز ناگمانی و فکرتی ناگمان شدن کاری و اقلات بمعنی و بودن نیز آید - و انما لو قتلتم تصدقت - و گمان می برم او را که اگر سخن میکرد و بوشیا و میو تصدق میکرد به چیزی و وصیت میکرد بدان - فقل لما اجر ان تصدقت عنما - پس آیا هست مراد او ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی - قال نعم - گفت آن حضرت آری میرسد مراد او را ثواب تصدق که میکنی از جانب وی یتفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد به بیت و همچنین دعا و استغفار برای بیت و مذهب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است که در عبادات بدتیه اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار وصول ثواب است امام عبدالعزیز در روضه الراعیین می گوید که شیخ اجل اکرم عمر الدین عبدالسلام با بعد از فوت او در خواب دیدند که گفت مادر دنیا حکم میکردیم بعد از وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم برخلاف آن یافتیم و التبرک ب

الفصل الثانی - عن ابی امامه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول فی خطبه عام حجة الوداع - گفت ابو امامه

شستیم آن حضرت را که سگفت و خطبه خود رسال مجبه الوداع - لا تعلق امره شیئاً من میت زوجها الا باذن زوجها - اتفاق نمکند
 زنی پنج چیز از خانه شوهر خود بگردان شوهر خود بقیل گفته شد - یا رسول الله ولا الطعام - و طعام را نیز اتفاق نکند
 از خانه شوهر بی اذن شوهر با وجه آنکه در مالیت آن قدر نیست که در ایم و دمانیر مثلاً - قال ذلک افضل امواتنا
 گفت آن حضرت یعنی طعام بهترین مالهای ماست که بالفعل سب کفایت معیشت و بقای بنیه است و مراد طعام
 اینجا خوب و قمار است نه مطبوخ و تو انعام ترا شد و بعضی نسخ افضل اموال الناس - رواه الترمذی - و محسن
 سعد - قال ابایع رسول الله صلی الله علیه و سلم التسله - گفت سعد بن ابی وقاص و تنبیه بر مالیت کرد و آنحضرت
 زنان را - قاست امرأة جلیله کانسان نساً مفر - بایستاد زنی بزرگ گوید که آن زن از زنان فبیله مفر است یعنی
 سیم و فتح ضا بهمه که فبیله کشته و است از قبایل عرب از اولاد مفر بن نزار - تعالت - پس گفت آن زن - یا نبی الله
 انما کل علی آبائنا و ابائنا و اجدنا فی کل نفس من اموالهم - بدرستیکه اگر انعم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوهران
 خود پس چه چیز حلال است ما را از مالهای ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام که انی و عیال کسی که مستقل نیست و کار
 خود - قال الرطب ناکله و متینیه - گفت آنحضرت حلال است شما را از اموال ایشان طعام نزاره آنچه زود تباه می گردد
 مثل شوربا و شیر و میوه و تره و امثال آن بخورید شما آن را و بدی می کنید و می فرستید آن را از بر اسه هر که
 میخواهد و حاجت نیست در آن بایستید آن زیرا چه عروت و عادت جاریست بمساحت و در آن و اما طعام خشک
 چاره نیست در آن از اذن و رضا و طبعی گفته که این در آب و آبا و اجدات است و در ازدواج و زوجهات جایز نیست
 مگر باذن انتهی و حدیث صحیح است در شمول ازدواج و مدار عروت و عادت است چنانکه گفته شد و او را ابو داود و -
الفصل الثالث - عن عمیر بن مولی الی اللهم - عمیر بن عیین و فتح سیم که صحابی است حاضر شده و فتح خیر را و روایت
 دارد از مولای خود که ابی اللهم است و از قدامی صحابه و مشاهیر ایشان است و او حاضر شده بود و او شنیده شد
 و عیین و ابی اللهم لقب است بحجت ابی کردن ادا و گوشت مطلقاً و بعضی گفته اند که وی بخورد در جایزیت از آنچه
 و بیج کرده میشد بر اصنام - قال - گفت - عمیر امری مولای من ان قد ولحما - امر کرد مرا مولای من که ابی اللهم است که
 خشک کنم گوشتی را - فجار فی سکین - پس آمد مرا سکینی - فاطمته منه - پس خورائیدم من آن سکین را از اذن
 گوشت - فاعلم بذلک مولای - پس عالم شد بآن یعنی بخورائیدن من آن سکین را از اذن گوشت مولای من -
 حضرت ابی پس بزرگوار کرد چو خورائید می - فاقیت رسول الله پس آدم من پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم فذکرت
 ذلک له پس ذاکر دم این قصه مر آن حضرت را - فدهاه - پس طلبید آنحضرت او را - فقال لم ضربتک پس گفت آنحضرت بپای
 چه زدی او را - قال لطمی طامی یعنی آنرا - گفت میداد طعام مرا به سکینانی آنکه اگر نمم او را - فقال لاجر عینکما
 پس گفت آن حضرت مر آن را و انعم خود زیرا که ثواب آن مشربک است میان هر دو شما گفته اند که مقصود آنحضرت

آن نیست که بنده را حق نفقت است و در ملک مولى على الاطلاق بلکه مقصود تسليط مولى است و عدم ضرب عبد بر بن نفل
بجبت اشتراك در ثواب غنيمت نيز مشتق آن - و نى روايت - و در روايتى اين حديث آمده است که - قال - گفت غير آنست
مملوك - بود من بنده كسى - فسالت رسول الله - پس سؤال كردم پيغمبر را - صلى الله عليه وسلم - تصدق من مال
مولائى بشيى - آيا تصدق كنم من اموال ملك خود بخيرى و در بعضى نسخ موالى به نطق جمع - قال نعم گفت آن حضرت
آرى تصدق كن - و الا جز بچيزى انصافان - و ثواب شتر است ميان شما دو نيم - رواه مسلم

باب من لا يعود في الصدقة

باب و رجاى كسى که باز نمى گردد و در صدقه يعنى نى بايد که آنچه كسى داده بيايستاند و بعد از اذن پيشيان گردد و حديث
بايد که فرميدن نيز نشايد و اين مبالغه است در نفى عود و شتر است ازان و بيقين عود نيست و الله اعلم

الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال قلت على فوس في سبيل الله - روايت است از امير المؤمنين ع گفت

سوار كردم كسى را بر اسب و راه خدا يميني بخشيدم اسب را يكى از اعداى آن را که اسب نداشت - فاضاه الذى

كان عنده - پس ضايع گردانيد آن اسب را آن كسيكه بود آن اسب نزد دى يعنى خوب نگاه نداشت و چه سياست

كرد و خبردار نشد گويلاک كرده و از اوضاع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانيدن - فاردت ان اشترى پس

خواستم من که بخرم آن اسب را - و نفقت ان پيغمبر بخش - و گمان ببردم که دى بفروشد آن اسب را بارزانى دو

بخش بضم را اذنانى و اذنان داشتن - فسالت النبي - پس پرسيدم پيغمبر را - علم که فرعين من اسب را اذنى خواست

يا نه - فقال لا تشتره و لا تعدنى صدقك - پس گفت آن حضرت محزان را و باو نكرد و صدقه خود - دان اعطاك بدم - و اگر چه

بدر دى اسب را يكى در دم و نظر بظاهر عبارت و سوق كلام چنان مينايد که گويند اگر چه بفروشد آن را يكى در دم

و طبيعى گفته نظر اذنانى و صحت و صحه شرعا كن نظر يان كن که آن بيه و صدقه توبه ظاهر و معنى عود هست فاقم بعد ازان

تعليل كرد آن حضرت آنرا و تبصير نمود و در يقول خود - قال العالم فى صدقة كالكلب يعود فى قيئه - زير که بدستيكه

عود و كنند در صدقه خود مانند سگ است که عود ميكند در قى خود و باز خورد آن را - و نى روايت - و در روايتى اين

حديث آمده است که - لا تعدنى صدقك فان العالم فى صدقة كالعالم فى قيئه يمتص عليه - و عن بريرة - قال كنت جالسا

عند النبي - گفت بر بيه بودم من نشسته نزد پيغمبر معلم اذ انتم امرأة - نگاه آمد آن حضرت را زنى - فالت - گفت آن زن

يا رسول الله انى تصدقت على ابنى بكارية - يدرستيكه من تصدق كرده ام بر مادر خود و اسبه را - و انما ماتت -

و بد رستى که مادر من مرده است يعنى آن جاريه بعد از مردن مادر من ميرسد بمن يارث من چه مى فرمائى يا اباي

هم از قبيل داخل عود در صدقه هست يا نه - قال و جب اجرگ - گفت آن حضرت ثابت شد اجر و ثواب تو

به تصدق كردن تو آن را بر مادر - و در حديثك الميراث و باز گردانيد آن جاريه را بركة ميراث و ملك ميراث

فردری است که ثابت میگردد با اختیار و بخلات شر که دمی در حکم است و دوست با اختیار - قالت - باز گفت آن زن - یا رسول الله! آن کان لیهما صوم شهر - بود برادر من روز یک ماه که آن را بعلت مرض یا سفر یا مصیبت خورده بود - فقامم عنهما پس آیا روزه دار من از جانب وی - قال صومی عنهما - گفت آن حضرت روزه دار از جانب وی - قالت - باز گفت آن زن - انما لم تجع فطام عنهما - ما ورن جع گذا رده است هرگز ای ایس جع نگذارم از وی - قال لم تجع عنهما - پس گفت آن حضرت آری گذا راج از وی - رواه مسلم - بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه دلی را میسر شد که نگاهدارد از سیرت آنچه بر وی بود از روزه قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است امام احمد بن حنبل حدیث و بخوبی ذکر کرده اند آنرا آنکه گفته اند قال الطیبی و غریب ما آن است که روزه ندارد از سیرت دلی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ کی از دیگری و نه نماز کند و هیچ کی از دیگری بلکه المعام کند و فدیہ دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیہ نذرش و اگر وصیت کرده جائز است که جبرع کنند و روزه ازالا از من نیست و نزد شافعی واجب نیست بوصیت که اذکر فی المذنب فی فیصل لام آن آنست که عبادت چند نوع است یکی الی محض است چنانچه زکوة دیگر بی محض چنانچه صلوٰۃ و دیگر مرکب از بالای بدنی چنانچه حج و نیابت جاری است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود فعل واجب و جاری نیست در نوع ثانی هیچ حال زیرا که مقصود اقامت نفس است و آن حاصل نمیکرد و فعل واجب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد عجم از جهت معنی ثانی که مشقت است بتقیص مال و جاری نمی گردد و نزد قدرت از جهت عدم تعاقب نفس و در حج جائز است ثابت و در حالت قدرت زیرا که بای فضل اوسع است و فی عبارات حدیث آنست که حج فعل بود فقام والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقہ و مالی دوست کتاب الصوم تسالی شریف تمامه

کتاب الصوم

مردم و حیام در لغت بمعنی امساک و در شرح عبارات است از بازداشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاط کرده اند که صلوٰۃ افضل است یا صوم مشهور تر و محمود آن است که صلوٰۃ افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰۃ و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم فانه لا حول له و لا قوة الا بالله

الفصل الاول عن الی هريرة - قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون می دیدند رمضان گشاده میشود در بام آسمان - و فی رواية فتحت ابواب الجنة - گشاده میشود در بامی بهشت - و قلت ابواب جنم - و بسته میشود در بامی دوزخ - و سلسلت الشیاطین - و پنجره دریا کرده میشود شیطانان - و فی رواية تخط ابواب الجنة گشاده میشود در بامی رحمت و صفات مشتق از مرض است بمعنی سختی گرامی آفتاب بر ریگ و زمین و جز آن و ستمن قدرها دیگر با چریدن گوشت و ستمن و درون و علت نام شدن وی از آن و گویند که در آن هنگام که نفس

سبک زند اسمای شو روا در سنت قدیم نام کردند آنها را بنام آنها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان جسم
والله اعلم بحکمته بختیخت و به تشدید هر دو آمده است و کشاد و شدن و درهای آسمان کنایت است از بیابانی فرسادی و سختی
و صعود افعال بی مانع و اجابت دعا و کشاد و شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای و دفع
از تیر نفوس روزه داران از آلودگی قواش و تخلص از بواعث معاصی و دفع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین
از بسته شدن طرقت معاصی و وسوس و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر میکند و خلاصه هر سه
این است **مسئله علییه** - **وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجنة ثمانية ابواب** - فرمود انحضرت
که در بهشت بهشت در است - **ثمان باب يسمى الريان** - از خواهر داری است که ناییده میشود آن را در میان بفتح را و تشدید یا از
از روی بلعنی سیرانی - **لا يدخل الا الصائمون** - در این آیند آن را مگر روزه داران بیان آن و بیابانی فضل صدق گشت
مسئله علییه - **وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له ما تقدم**
من ذنبه - کسیکه روزه دارد رمضان را انجبت ایمان بخدا و احتسابی و قصد این بود و وی چشم داشت
اجر و ثواب وی آمرزیده شود و در آنچه پیش رفته است از گناه وی - **ومن قام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له**
ما تقدم من ذنبه - کسی که قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد و در شبهای وی انجبت ایمان و جستند آمرزیده شود
آنچه پیش رفته است از گناهان وی - **ومن قام ليلة القدر ايماناً واحتساباً** - کسیکه قیام کند در شب قدر بحسب ایمان احتساب
غفر له ما تقدم من ذنبه **مسئله علییه** - **وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل عمل ابن آدم يضاعف** - هر عمل نیک
آدمی را دو مضاعف کرده میشود باین وجه که - **الحسنة بعشر امثالها** - یک نیکی بده چند وی - **السيئة بمائة ضعف** - سیئه
مانند برادر شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص و سببانه و فضل وی - **قال الله تعالى الا الصوم** - گفت
خداوند تعالی مگر روزه که جزای اثر آن بجزای آن است - **فانه لي** - زیرا که روزه برای من است - **واما البقیة**
ومن جزا سید هم بآن هر چه میخواهم و چنانکه میخواهم از حد و حد احتسابی و ن - فانه لی زیرا که روزه محض مراست اگر چه بجز
مرا در است تعالی و تقدس و همه عبادت برای دوست و روزه داران میان تقصیر کرد و بیکرم و تشریف خاص
مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعبودیت و پوشیده است از چشم غیر مجنون سائر عبادات که زیاده آن راه میباشد
و لهذا منع کرده اند که گویند روزه دانه که در فرض که متعین و معلوم است و از جهت آنکه نقص را در آن خطی نیست چنانکه فرمود
برج مشو ته و طعام من اجلی - ترک سید به صائم خواش نفس خود را خصوصاً طعام خود را که احتیاج بدان باشد
و اگر تر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعام و شراب گفته اند که بجز تقصیر است و تعالی مجبور روزه
نشد و تعطیم کنایه در ریح عصری از اعضا و عبادات خود را بعبودیت نبوده اگر چه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی
گفته اند که استثناء از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بنده پروردگار وی

تعالی باینکه موافق و مشابه صفات اقدس اوست نسبت کرده آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن است که اعتناست از بهشت
آن است که وی سبانه عالم است به مقدار ثواب و تقصیر آن و منفرد است بدان صلوات قرآن - مردوده دار و
دو خوشی و شادمانی است - روزه عند فطره - یک زحمت نزد کشادن روزه است یا بجهت اشتناش طبیعت البسیر برای
بعد از گرگشتن از تشنگی باضمیر نورانیت عبادت و قرب شکر خدا گفته اند که آب هر شیرین می برآورد و شکر اشتهار و روزه دل
یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توقیت - روزه عند لقاء رب - و زحمت دیگر نزد حصول تقای پروردگار است که در آخرت
خواهد شد - و خلوت نم الهی الطیب عند الله من یح المسک - و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا
از بوی مشک تصویر پیش منقول است به محسوس و خلوت بغنم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاص متبهر شدن بوی دهن
و الصیام جنة - روزه پیرست و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت - فاذا
کان یوم صوم احدکم فلا یرث یغنم فایس چون باشد روزه و دنیا یکی از شما پس باید که تکلم کند بکلام تنبیح و فحش نگوید
ولا یغضب - یعنی قافله بند نگردد از راه بندگان و خصوصت - فان ساء احد او قائله فلیقل انی امر بالصالحین اگر شوم
و در روزه دار یا یکی و قتال کند یعنی خصوصت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصوصت نورزد و بگوید که من مردی
ام روزه دار بزرگان گوید یا بیل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصوصت نمایم بعضی گویند که اگر
روزه فرض باشد بزرگان گوید و اگر نقل باشد بیل تا از ریا دور باشد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که موقع خلوت
صوم نقل است و در فرض البته بزرگان گوید - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر
رمضان صفدت الشیاطین - چون می باشد نخست شبی ادا و رمضان بزرگ کرده میشود و حکم بسته میشود شیطانی و معصایم
بکسر صاء و دال بند و غل و آنچه اسیر را بمان بند کنند از قید و غیره و صفدت به تشدید فاء و لیت هست - و مردۀ الحج
و بند کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مردۀ نجات جمیع مارد و جانچه طلبه جمیع طالب - و علقت الابرار لئلا یجسروا
میشوند در پای آتش - فلم یلحق منها باب کس کشاده نمیشود و لئلا ینسج در پی - و نحت ابواب الجنة - و کشاده میشوند
و برای بهشت - فلم یلحق منها باب کس بسته نمیشود و از وی در پی - و میاوی سبانه - و نذا سیکند و آواز میدادند و آواز میدادند
و میگویند - یا یاعلی الخیر اقبل - اسی طلب کننده نیکی و ثواب پیش آیی که وقت تست - و یا یاعلی الشر اقم - و اسی طلب
کننده بدی بازدار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست - و نشتر عتقا من النار
و در خدای راست آزادگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان - و ذلک کل لیلة و آن آزاد کردن در هر شب
است مخصوص به شب قدر نیست - و دواء الهمی و لیس باجته و دواء الهمی یقل و قال الترمذی بذا حدیث غریب -
الفصل الثالث - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کم رمضان - آیه شمارا

رمضان شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده شده است در وی - فرض افتر علیکم صیام - فرض گردانیده است
 خدای تعالی بر شما روزه آنرا - یفتح فیہ ابواب السماء - گشاده میشود و روی در باری آسمان - یفتح فیہ ابواب الجیم
 و بسته میشود و روی در باری و تیغ - و یقل فیہ مرده الشیاطین - و قل کرده میشود و روی مرده شیاطین و قل بضم
 بند کردن - فی لیلۃ غیر من الف شهر - در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیر یافتند
 حرم من غیر کثیر کسی که محرم گردانیده شد یکی و ثواب آن را پس تحقیق محرم گردانیده شد از غیر کثیر یا از همه خیر چنانکه در
 حدیث انس بیاید و این مبایعه است یا مراد غیر متعلق به ماه رمضان و ظاهر آنست که مراد ثبوت حقیقت حرمانست
 با قطع نظر از متعلق - رواد احمد و النسائی - و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الصیام و التوکل
 یشقان للعبد - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکند مرده را - لیقول الصیام ای رب انی مسنة الطعام
 و الشهوات بالنهار یشقنی فیه - می گوید روزه ای پروردگار من بدستی که من بازداشتم او را از خوردن و شرب و دیگر
 جنایات آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مراد روی و ظاهر آن است و الله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد
 از مستلذات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آن است که تمامه اعضا و حواس را بایضاخت فرماید و از نایب استیلا
 بازدارد عموماً رمت الی منع طعام و شراب و جماع و کتاکد تا همه را شامل باشد و هیبت در مذبح سفیان ثوری فی نفس
 صوم است - و لیقول القرآن مشنة النعم باللیل یشقنی فیه - و سیگوید قرآن منع کردن من او را خواب را به شب پس قبول کن
 شفاعت مراد روی - لیستفان لیس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خوابش کردن و در خورش
 گناه کسی را شافع خوابش کرد و شافع پذیرفتن شفاعت شافع بفتح فاء و تشدید آن پذیرفته شده شفاعت دی
 رواد البیهقی فی شب الایمان - و احمد و طبرانی نیز روایت کرده در رجال وی حجت اند و محبت و حاکم گفته صحیح علی شریع
 و عن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس در ماه رمضان پس گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم ان هذا الشهر قد مضی و فیه لیلۃ غیر من الف شهر - بدو شسته که این ماه تحقیق حاضر شده شمار داد
 در وی شبی است بهتر از هزار ماه - من حرمانا نقد حرم الخیر - کسی که محرم گردانیده شده از آن شب پس تحقیق محرم
 گردانیده شد از غیر پیغمبر - و لا یحرم غیر الاکل محرم - و محرم گردانیده نمی شود از غیر این شب مگر هر کسی که محرم است
 از سعادت و موسوم است به حرمان و سبیل است بدان این عبارت مأمور در معنی آخر است که در حدیث ابی هریره گفتیم
 رواد ابن ماجه - و عن سلمان الفارسی - قال فطبا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی آخر یوم من شعبان - گفت
 سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در بیستین روز از ماه شعبان - فقال - لیس گفت - یا ایها الناس قد افلکم
 شهر عظیم - ای مردمان تحقیق اثر آن گردد سایه انداخت شمارا ماهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده
 شده است در وی - شهر لیلۃ غیر من الف شهر - جلال شهر جلال شهر صیام فرموده - گردانیده است خدای تعالی روزه ماه رمضان

هر سیر و شاید که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد کسی را جو آتش آن است که بگویم اسیران آن حضرت نبودند مگر کافران
 که اسیر کرده میشدند در غزوات و آن حضرت بخیر بود بعد از اسیر ساختن میان سنت نهادن و در کار کردن و میان پذیر گرفتن
 و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متعین است نقل یا استشراف نزدیک و بنود میان ایشان کس که بروی حقوق
 انسانی از دیون و امثال آن باشد و اگر باشد شاید که آنحضرت ارضای خصوم کرده رهای کرد - و عن ابن عمر
 ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الخیرة ترخوف رمضان - فرمود آن حضرت که بهشت آراسته می شود برای رمضان
 من راس الحول الی حول قایل - از سر سال تا سال آینده زخرف یعنی نامی دراز و در آنجا آراسته و آمار باشد زخرف آراسته
 زخرف الدنیا آرایشهای دنی - قال فانه کان اول یوم من رمضان - پس چون می باشد نخست روز از رمضان -
 یست یح کت العرش من ورق الجنة علی الخیر العین - می ورنه بادی زیر عرش از برگهای بهشت بر زمان سفید پوست
 سیم اذ ام سخت سفیدی و سیاهی چشم در از زخرف کان کشاده چشم خود جمع حور و عین جمع عیناء - فیقول یا رب
 اجعل لنا من عبادک از واجات قریبهم اعیننا - پس می گویند آن زمان بهشت ای پروردگار ما بگردان ما را از این بندگان
 خود شهره بر آن که خنک گردد و در از گیر و بایشان چشمهای ما - و تقر اعینهم بنا - و خنک گردد و در از گیر چشمهای
 ایشان با تقر یعنی قات و کسر آن یا از تقر یعنی قات یعنی برودت و چشم بشمارد محبوب سرگردد و لذت گیر دیگری
 و سوزش دی در دین اهدا بود یا از تقر یعنی قات یعنی قریب چشم بر محبوب تر از گیر و ساکن گردد و پیچ
 در است نگرید و در حدیث واقع شده است که - جعلت قره عینی فی الصلوة - و اولاد را قره العین گفتن نیز اینجاست
 روی البیضا الاحادیث الثلثة فی سبب الایمان - و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یفر
 الامه فی آخر لیله من رمضان - روایت است از ابی هریره که آن حضرت گفت آخر زید می شود مرگست او را
 در آخر شبی از رمضان و در بعضی روایات لایستی - قبل - گفتند صحاب - یا رسول الله ای لیلته القدر - آیا
 آن شب که آمرزیده میشود است و شب قدر است که بخشدن گناهای و سلامت از آفات انوار خاص و لوازم است
 قال لا بگفت آن حضرت آن شب شب قدر نیست - و لکن العالی انما یونی اجره اذا قضی عمله - و لکن کارکننده تمام
 داده نمیشود فردا و مگر وقتیکه تمام کند عمل خود را و آن در آخر شب اخیر می باشد یعنی این سفر است از جهت فراموشی این
 عمل است نه از جهت شب قدر - و رواه احمد

باب روتیه الهلال

بلال نام غره اقر است و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و بهفت شب نیز گفته و گفته اند راه شب
 آخر ماه نیست و ششم و هفتم و در جز این شبها اقر است کذا فی القاموس مراد اینجا معنی اول است که
 دیده میشود در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در نمازهای صوم یا افطار

الفصل الاول - عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصوموا حتى تروا العسل - روزه نذرین تا آنکه ببینید بال را - ولا تظفروا حتى تروه - و انظار نکنید برای عید تا آنکه ببینید آن را - فان عم علیکم فاقبلوا له پس اگر پوشیده شود ماه بر شما بنام یعنی ایس با نذرانه کنید ماه را یعنی بر شما دید روزه ای اورا پس روزه و تمام کنید و کارها اگر داند این عدد را در ماهی که پوشیده شده است بر شما در مواهب اندیشه گفته است که این مذهب او مذهب مالک و ابی حنیه و جمهور است و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منزلت قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این ماه سی روز است یا بیست و نه و این قول غیر سدید است زیرا که قول نخستین نامقبول و نامعتبر است در شرح و اقتضا بدان نتوان کرد و آن حضرت صلى الله عليه وسلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و خلف و رحمه الله عليهم بدان عمل نموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث آیند میآید (نخسته امیه لا مکتب ولا محاسب) - الحدیث - و فی روایت قال الشهر تسع وعشرون لیلة - و در روایتی آمده که ماه بیست و نه شب میباشد فلا تقصروا حتی تروه پس روزه نذرین تا آنکه ببینید ماه را - فان عم علیکم فاکملوا العدة ثلثین - پس اگر پوشیده شود ماه یا بر شما پس تمام گردانید شمار سی روز و این روایت صحیح است در آن که مراد شمار سی روز است نه رعایت حساب نجوم و منازل شفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صوموا الرویة فان عم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلثین یتمفق علیه - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما امیه لا مکتب ولا محاسب - فرموده یعنی عرب گروهی ایم ای که حساب و کتاب را نمیدانیم - الشهر کذا و کذا - ماه همچنین است و همچنین میآید بر هر انگشت هر دو دست نمود - و عقد الایهام فی الثمانیة - و بست نرنگشت را در بار سوم برای تعیین عدد بیست و نه تم قال - پستگرفت آن حضرت صلعم - الشهر کذا و کذا و کذا - بی آنکه نرنگشت را عقد کند - یعنی تمام انگشتین در حالیکه میخورد آن حضرت تمام عدد سی را - یعنی مره تسعا و عشرين و مره ثلثین - یعنی یکبار ماهیست و نه روز میباشد یا دیگر سی روز متفق علیه - و عن ابی بکره - یفتح موحده و سکون کاف شناه در آخر صحابی مشهور است از اخبار اصحاب پیغمبر صلى الله عليه وسلم نام وی یفتح است یعنی نون و فتح فافورا از بالای قلعه روز طائف از چرخ چاه و زو آن حضرت انداخت پس گنیت او ابو بکره شد و بکره یفتح یا و سکون کاف چرخ چاه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شهر اعیاد لا یفتقن - دو ماه عید اند که کم نمیشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگر چه در عدد کم شوند بیست و نه آیند آن دو ماه کدام اند رمضان و ذوالحجه متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یفتقن احدکم رمضان بعوم یوم او یومین - باید که پیشی کنید یکی از شما رمضان را بر روز یک روز یا دو روز الا ان یکون رجلا کان یصوم صوما - مگر آنکه باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت می بود که در روزی بیست و نه شب یا نهمین شب روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد - فلیصم فکذا لیسیم

پس باید که روزه دارد و در آن روزه بعضی گفته اند که این نمی مخصوص است بعباده و آن حضرت صلی الله علیه و سلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان میقتی علیه

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انتصفت شعبان فلا تصوموا چنین بنمیه رسید ماه شعبان پس روزه نکرید این نیز در حق کسی است که فوت نماز و بر پیایی داشتن روزه یا روزه را

ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عتقه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احصوا اهل شعبان و رمضان - شمار کنید ماه شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا حد و ایام و می شخص گردد و معلوم گردد که میت و نه یاسی است - رواد الترمذی - و عن احم سلمه - رضی الله عنه - قالت مارایت للنبی صلی الله علیه و سلم یصوم شهرین ثلثا بعین الا شعبان و رمضان - گفت احم سلمه ندیدم من آنحضرت را که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان و

رمضان را - رواد ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه - و عن عمار بن یاسر قال بن صام الیوم لکدی شک فی فقه عصی ابی القاسم - کسیکه روزه دارد و زیاده که شک کرده میشود پس تحقیق نافرمانی کرد ابو القاسم یعنی محمد

رسول الله و ابو القاسم گیت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم - رواد ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی - بدانکه یوم الشک عبارت است از روزیکه احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد

پوشیده شدن بلال را با بر غیر آن در شب روزیست و نه و علما را اختلاف است در روزه آن مختار نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن است که روز شک روزه ندارند و کرده است روزه داشتن در آن و اگر در آن

به نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود و روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و تجب است نزد کسی که موافق افتد و زیاده که عادت دارد و روزه داشتن در آن روز و مخصص را و غیر ایشان انکار گفته بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان غلغلی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود

روزه وی از رمضان و این عمر و بسیاری از صحابه چون سید شت از شعبان بست و در روز طلب میکردند بلال را اگر میدیدند از آن ایام شنیده خبر آن را روزه میداشتند و الا مطلع اگر صاف و بی غلغله بودی انظار می نمودند و اگر غلغله بودی روزه میداشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده و مراد بدان روزه نیست

رمضان میدارند و الله اعلم - و عن ابن عباس - قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال الی رایت الهلال یعنی بلال و رمضان - آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستی که من دیده ام بلال یعنی بلال در رمضان را

فقال ان الله لا اله الا الله - پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوجدانیت حق - قال نعم - گفت اعرابی ربی گواهی میدهم - قال الله ان محمد رسول الله - گفت آن حضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده اند است

قال نعم - گفت آن ربی گواهی میدهم - قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا - گفت آن حضرت ای بلال بگویند

در مردم و این که ایشان را که روزه دارند - روزه ابو داود و اقرنزی و النسا و ابن ابی قحطه و الدارمی - و در هر حدیث
 دلیل است بر آنکه یک مرد مستور الحال یعنی آنکه نسبی او معلوم نباشد مقبول است خبری در راه رمضان و شرط نیست
 لفظ شهادت و تفصیل مذایب آن است که مذایب خفیه و صمیم از مذایب شافعی و مشهور از مذایب احمد آن است که متعلق بدان
 که ثابت میشود بطلان رمضان بخبر واحدی عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق بدان
 است و خوب این موم پس شایسته روایت احادیث و اخبار و آنچه واحد عدل و تراز مالک و در قولی هر شافعی را
 و در روایت از احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سایر شهادت و لیکن عدالت خبر شرط است
 با اتفاق و تمامی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است از
 بعضی مقبول است خبر امرأة و عیالین و موم است با غیم و در نظر با غیم شرط است حدو شهادت و عدالت و حریت
 و بی عت در هر دو شرط است جمع کثیر مراد بکثرت حدو تا تراست و در بعضی اهل محد و روایت است از ابی یوسف
 پنجاه مرد - و عن ابن عمر - قال تراوی الناس الهلال - بیکه که نموده مردم ماه نو را یعنی جمع شده بر دیدن آن -
 فاجتبت رسول الله صلى الله عليه وسلم الى رايته - پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را - فقاموا للحل
 بصياحه پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن - روزه ابو داود و الدارمی - الفصل
 الثالث - عن عائشة - رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحفظ من شعبان ما لا يحفظ من غيره
 گفت عائشة بود آن حضرت که یا میداشت ایام شعبان را و نگاهبانی میکرد آنچه نمی کرد از غیر شعبان یعنی نکلت
 میکرد و مبالغه نمی نمود در شرف ایام ماه شعبان برای محافظه موم و رمضان فی الصراح تحفظ هیشا و دیگر
 بودن و یک یک یاد کردن - ثم يصوم لروية رمضان - پسر روزه میداشت آن حضرت وقت دیدن ماه رمضان
 فان عم عليه عشرتين يومًا ثم صام ليس اكر بوشيد ميشد ماه شمار میکرد و سی روز را پسر روزه میداشت - روزه ابو داود
 و عن ابی النختر - بفتح موحده و سکون نجر و فتح غوقیه از النعین است نام وی سعید ابن فیر و زکونی
 قال - گفت - خرجنا للعمرة - برون آدمیم ما یامی عمره که اودن - فلما نزلنا بطن نخلة - پس چون فرود آمدیم
 ما بطن نخلة که موضعیست میان مکه و طائف - ثم انانا الهلال - جمع شریک بر طلب هلال - فقال بعض القوم هو
 ابن ثعلب - پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شب است - وقال بعض القوم هو ابن لیلیتن - بعضی از قوم گفتند
 که این ماه دو شب است - فلقينا ابن عباس قتلنا - پس ملاقات کردیم ابن عباس را پس گفتیم - اما رايانا الهلال
 فقال بعض القوم هو ابن ثعلب وقال بعض القوم هو ابن لیلیتن فقال امی لیلته را تمیوه - گفت ابن عباس که ام شب
 دیدیم شما ماه را - قلنا لیلته که او کذا گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردند آنشب را که دیده
 بودند - فقال ان رسول الله ليس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم مدد لرزیده مدت گردانید بهت

رمضان را وقت دیدن هلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال می بینید رمضان کمید
 قویتر را بنویسید پس این هلال مرئی راست که دیده اید او را در آن شب - وقتی روایت عده قال - و در روایتی
 از ابی بنجر بن یحیی آمده است که گفت وی - اهلنا در رمضان - و در یک ماه رمضان را اقبال و استیصال ماه دیدن و
 یعنی برداشتن آن از نزد دیدن هلال نیز آید - و چون زیادت عرق - و حال آنکه بودیم مادر موصی که نام وی ذات عرق است
 بکسر المعین و سکون را نزد یک بهمان موضع است که مذکور شد - فارسی را رجلا الی ابن عباس یسألہ پس فرستادیم ما
 مردی را به سوی ابن عباس که پرسید او را این ماه کدام شب است - فقال ابن عباس قال رسول الله - پس گفت ابن عباس
 گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم این اندر قدره و رقیه - بدرستی که خدای تعالی به تحقیق مدت گردانیده است
 رمضان را زمان دیدن هلال - فان اعمی سیکم فاکملوا العده - پس اگر پوینده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید
 شمار را یعنی سی روز شمار کنید و روز دوازده را در میان

باب در سجور و مقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول عن انس - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تسحر و افان فی السحر برکت کلام سحر خورید
 زیرا که در کلام سحر برکت است و تسحر به فتح سین و هم آن هر دو جایز است اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است
 و بعض طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین به فتح است و انکر در معنی ضم است زیرا که برکت و فضل است بر آن است
 سنت که در نفس طعام گذاشت - متفق علیه - و عن عمر و ابن العاصی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فضل
 یامین صیامنا و صیام اهل الکتاب الا السحر - فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که
 خدای تعالی مباح گردانید را چنانچه حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکر گذاری این نعمت است
 و آنکه بفتح همزه و سکون گاف یکبار خوردن و بعض همزه یعنی تسحر و این موافق روایت سحر است بفتح سین و لیکن روایت
 اینجا بفتح همزه است - رواه السیلم - و عن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یخیروا السحرا
 روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از شما میگوید و آخر کسی است که مرد و در دنیا از اصحاب بافت گشت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم همیشه اندر مردم ملائین میگردام که شبانی کنند و گشتا دل روزه متفق علیه - و این نیز برکت میافزاید
 است که نایز میکنند در افکار اشتباک نجوم و اختلاط آن و در طاعت ما شمار بعضی از اهل بیعت شده که آنرا واجب میدانند
 و لیکن باید که تعمیل بعد از تحقیق وقت باشد و متین بدان و احتیاط در آن نه استعجال با تردد یا ظن چنانکه بعضی از ارباب
 نقلت و ترسن میکنند و توریشتی گفته است که اگر قصد و یا غیره یا دیافض و دفع سرگشتی و توسنی کردن نفس را چنانچه
 عشائین جو اعل باشد بی اعتقاد و جوب زبان تا ارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است
 آن نا اوسید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نکند و هر کدام از شما که خواب وصال کند

گو که وصال کند آخر و تاخیر انظار نظر بسیار است نفس و قطع شروات امری است که کرده اند از بسیاری رانین و ارباب
 احوال و مسامحات اعدا الله علیه السلام بر کاتم انتمی نگاه - و عن محمد بن رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اذا قبل الليل من هبتا - چون شبی آید تا یکی شب از پنجایی انجانب مشرق - و او بر النار من هبتا - پس در روزی از
 یعنی از جانب مغرب - و غربت الشمس - و خود روزه آفتاب و این اقبال و او بدین سبب غروب آفتاب خواهد بود
 ذکر این برای ناکید و تقریر دخول لیل است - فقد انظر الصائم - پس تحقیق روزه گذارد روزه دار یعنی در آمد
 وقت انظار رومی باید که انظار کند متفق علیه - و عن ابی هریرة - قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن
 الوصال فی الصوم - نهی کرده است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن در روز یا زیاده بی اکل و شرب
 در میان آن - فقال له رجل - پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب - انک تو اصل - بد رستی که
 تو وصال می کنی - یا رسول الله - پس مراجع است می کنی اذان و حال آنکه تو بخوانی ما را دائم با تباع خود - قال -
 گفت آن حضرت - و ایلم شکی - و کلام کی از شما ماندن است - الی امیت الطیعی ربی و یسقی - بدینکه من شب بیدار
 حاکم طعام میدهم مرا آنکه بر روزه و تربیت کننده من است و آب میدهم وی مرا متفق علیه - بدینکه علما را درین طعام
 و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود که برای آن حضرت هر شب از روزه پروردگار می آمد و بخورد
 وی نوشید و این که استی بود از خدا ایتالی مخصوص بوی صلی الله علیه و سلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم
 بود اگر چه خود روزانه نیز فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است - اهل عذر علی الطیعی یسقی - روزی که من خوابم و در روز
 خود طعام و شراب می دهد مرا چه آنچه موجب انظار است شرعاً طعام و شراب معتاد است اما بطریق خرق عادت از
 بهشت و انبیش پروردگار آمده باشد بطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد به طعام و شراب اینها قوت است که لازم
 او است پس گویا فرمود مراد پروردگار من قوت اکل و شراب می بخشد و چه یک قوت تمام طعام و شراب می گردد و افاضه
 می کند و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم و یا مراد به طعام و شراب سیری و سیرالی است که به طعام
 و شراب آن حضرات را حاصل می شد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت
 بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن سیری و سیرالی است و گفته اند نبی اهل المع
 تراست چه سیرالی و سیرالی منافی حال عالم است و مغوت مقصود از صوم وصال است چه روح این عمل گرسنگی است
 و تشنگی و نیز حال آن حضرت را که رجوع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست گذاشتی فتح المبارکی و فضا ناست
 که مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات
 مناجات و فیضان لطافت الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و سلم وارد می گشت حاصل میشد که بدان از
 غذای جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبت های مجازی و مسرت های محسوس محرب است چه جای محبت حقیقی

درست معنی که مر آن حضرت را بود و متعبد است علی را در صوم و حال مرغیر آن حضرت را اصلی الله علیه و سلم که جائز است یا حرام است یا مکروه و طائفه گویند که جائز است مگر کسی را که قاعدست بر آن و نمی آید برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح و در حدیث عایشه آمده است و از بعضی صحابه پیش عبد الله بن زبیر و غیره و ابوعبید شمس عبد الله بن ابی سمر و قمار بن عبد الله بن زبیر و اناب را هم می سنقول است و اکثر ایشانند که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تنصیف کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و ادللی صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این و حقیقت تا آخر انظار است در صوم و جمود بر آنستند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر حدیث برین است و از اهل سلوک آنها که مولی اند بر اینست نفس و گذشتن وی انظار می کنند بکفایت آن تا حقیقت و حال بر آید و الله اعلم

الفصل الثانی عن خصیة - رضی الله عنهما - قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یجمع الصیام قبل الفجر علی صیام له - کسی که نیت نکند و تعمیم غرض نماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مرا و را جمع بضم یا و سکون هم و کسر سیم از اجماع یعنی درستی غرض و نیت غرض بودن بر کاردی - رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی و الدارقانی و قال ابو داؤد و توفقه علی حقیقة - و گفته است ابو داؤد که موقوف گردانیده است این حدیث را بر حصه - ممر - بفتح میمین و عین موله در بیان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینه و عبد الرزاق از وی روایت دارند و از حمیدی - بضم نای و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب بر سید امام او منبر بن معبد است از ایشان زهری است و ده سال با وی بوده و سماع حدیث از وی نموده - و ابن عیینه - نیز از اتباع است و مشهور است - و یونس الاصبغی و یونس بن عقیه منسوب با یثرب مشهور از شام نام پدر وی زید است حکیم عن زهری - همه ایشان سمر و زبیدی و سفیان و ابن حنیفه و یونس روایت می کنند از زهری و موقوف میداند این حدیث را بر حصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و یاقان حضرت صلی الله علیه و سلم دفع کرده باشد گفته اند که انجس حدیث صحیح است هیچ کس از اصحاب کتب سته جز بخاری روایت کرده اند و از قطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و نذر و کفارت یا نفل و لیکن در این حقیقت است مزب مالکین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزه که باشد نظر به سوم این حدیث و شافعی و احمد نیز برین قائل اند در غیر نفل و انقل جائز است بپیت قبیل الزوال نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذاهب ما آن است که روزه ماه رمضان و نفل و نذر و عین جائز است بپیت از صفت نماز شرعی که قبل الزوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر و مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هر یک مذکور است در شرح فقه بر - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع النداء احدکم

و انما لی یه اچون بشنود بگوید که در شما و حال آنکه آنرا آب در دست و دست که می خوراید آب بخورید - و انما لی یه
یعنی مایه شرب پس باید که تنها و نه آنرا که آب در دست خود را از وی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد از آن خرب
باشد پس درین آیه است برای تمیز افطار اگر چه ترک اکل و شرب نزد آن مسنون است یا اذن می بخورد یعنی
دارم الا ان نیست نظر بر حقیقت می کند اگر بقیه ملووح کرده است نخورد و در شک خوری نماید اگر در غلبه غلب
مشب است بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد از آن بلائ است که شرب می گفت چنانکه در آب اذن گذاشت

و قید بودن انا در دست انما قی است - رواه ابو داود - و عجمه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما
تعالی - و هم از ابی بریده است که گفت آن حضرت گفت خدای تعالی - اسب عباد می الی اعلم فطر - و دست داشت
خرین بدگاه بر لبوی آن مشاب ترین ایشان است در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر گذاری
بر خفیس و انما شرفتم و انما رندگی و استیاح و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که می بود و نصاری و غیره می کنند
در ان - رواه الترمذی - و عن سلیمان - ابن عامر صحابی است و در بعضی نسخ شکست سلیمان واقع شده است

پناه این خطا است یا از کتاب یا از روایت کتاب که انا قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما فطر احدکم
لفطر علی حر - چون خوابد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بخور یا - فانه بکریس بدستی که خور یا یا افطار
به خور یا سبب برکت و زیادتی ثواب است - فان لم یجد فلفطر علی ما یسیر اگر نیابد بر ترالسیر باید که افطار کند بر آب
فانه ملووح - پس بدستی که آب پاک کننده است یا افطار بر آب پاک کننده است معده را از آلودگی و صاف کننده
است و موجب اشتهاست و بعضی از علل گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود و قبول
می کند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که برسد بوی شیرین منفع گردد و بدن بوی غایت انتفاع خصوصاً صوات

یا صر که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر است و چون حلاوت اهل مجاز ترست و مجبول است به طبیعت ایشان
بر ان و ترتیب یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون بگرد و خشکی حاصل شود پس
چون تر شود انتفاع وی بقدر اول تر گردد و لهذا اولی بحال گشته و اگر سه آن است که اندک آبی شرب کند پس اذن
طعام بخورد - رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الداریمی و لم یذكر فانه بکری غیر الترمذی - و ذکر کرده است

فانه بکری که را خبر ترمذی - و عن انس - قال کان للنبی صلی الله علیه و سلم فطر قبل ان یصلی علی رطبات - بودند آن
حضرت که افطاری کرد پیش از آن که نماز بگذارد و بر چه خورای تر - فان لم یکن رطبات فتمیزات - پس اگر نیابد
خورای تر پس افطار میکرد بچند خورای خشک و در بعضی روایات سه طب و سه تمر واقع شده - فان لم یکن تمیزات
می مسوات بن ما - پس اگر نمی بود خورای خشک هم می نوشید چنانکه گفت آب - رواه الترمذی و ابو داود و قال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب - و عن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطار ما

او جبر فایز فایز اجله - روایت است از زید بن خالد که از شایسته میگوید است گفت گفت آن حضرت کسی که روزه گشته باشد
روزه وادی را یا ساز و سامان نخرانند و پارس مراد است مانند اجروی بکیت احانت بر نیز و شریک شدن در آن
روا بهیستی فی شعب الایمان و محی السنه فی ترح السنه و قال صحیح - و گفته است محی السنه که این حدیث صحیح است
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند - و عن ابن عمر - رضی الله
عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال - این عمر روایت می کند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت
ذهب افطار و انزلت العروق و ثبت الاجران شاء الله تعالی - رفت تشنگی و تر شد رگهای و ثابت شد اجرو ثواب اگر
خواسته است خدا افطار و همو از دست نموده و مقصود یعنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواه ابو داود - و عن معاویه بن هجره
بقسم دایمی و سکون ما از ثقات تابعین است - قال ابن النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال - بود آن حضرت چون
افطار میکرد میگفت - اللهم کف صحت خذ و عذای برای رضای تو روزه داشته ام - و علی رزقک افطرت و بر روزی
تو که رسانیدی گشادم روزه را - رواه ابو داود و مسند

الفصل الثالث - عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین طابراً باجماع الناس
افطر - پیشه است دین غالب ما دایمی که شایسته کند مردم افطار را - لان الیه و التصار - یو اخرون
زید که پیوسته و نصاری تاخیری کنند و افطار پس در خلافت ایشان و بهم بنای عمل ایشان علیه و شوکت است
در دین و دین کلام اشارت است که قوام دین و فعلیه آن در محقق اعدای دین است - رواه ابو داود و ابن
ماجه - و عن ابی عطیه - رضی الله عنه تابعی است از اقران مسروق - قال - گفت - و خلعت اندام مسروق صلی
عائنه - در آدم من و مسروق بر عائنه - نقلنا - پس گفتیم ما - یا ام المؤمنین رحمان من اصحاب محمد - دوم در اندازان
محمد صلی الله علیه وسلم احد باجماع الافطار و یعمل الصلوة - یکی از آن و دوم در شایسته می کند در روزه گشادان و شایسته
می کند در نماز گذاردن یعنی نماز مغرب - و الاخر یو اخر الافطار و یو اخر الصلوة - و دیگر از آن و دوم در تاخیری کند افطار
را و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عائنه - ایها یعمل الافطار و یعمل الصلوة - کدام یکی از آن و دوم یعمل میکند و افطار
و یعمل میکند نماز را - قلنا عبد الله بن مسعود - گفتیم ما آن مرد که یعمل میکند عبد الله بن مسعود است رضی الله عنه
قالت بهذا صنع رسول الله - گفت عائنه همچنین کرده است پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم و الاخر ابو موسی - و دیگر
که تاخیر میکند ابو موسی اشعری است رضی الله عنه پس این مسعود عمل بفرمیت می کرد و ابو موسی رخصت و این مسعود
اعلم و افقه است در احکام و اقدم است در اتباع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است او را نیز سندی یا حدیثی
خواهد بود و شاید گاهی میگوید باشد و الله اعلم - رواه مسلم - و عن العرابض - بن ساریه صحابی است
از اهل صفه و از آن گویندگان که نازل شده در ایشان و لعلی الذین اذا ما اتوا فقل لهم لا یقال قال دعانی رسول الله

گفت خواند مرا بنی خدیجه صلی الله علیه وسلم الی السحری رفقان - بطعام سحر رفقان اینجا سحر رفق سین است زیرا که خوردن
 بطعام میگویند - فقال لهم الی الغداء المبارک - پس گفت آن حضرت بیا سیوی طعام - برکت کرده شده در وی
 چنانکه در اول باب گذشت - فان فی السحور برکت رواه ابو داود و النسائی - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم من السحور الکون من القدر - نیکو طعام سحر مسلمانان خواست کی خود سحر مطلقا برکت است و تر زیادت برکت
 است و چون در افطار بوسی نیز برکت است سحر بوسی موجب برکت اول و آخر خواهد بود - رواه ابو داود

باب تزیه الصوم

یعنی دور داشتن روزه از آنچه فاسد گرداند او را یا کرده بود در وی و تیره یعنی بعد است و تزیه باری تعالی
 بتبید است از آنچه روا نیست بروی الذنات و عیوب و در حدیث آمده است الا یان تزیه یعنی دور است از
 معاصی و در حدیث دیگر آمده است الجایة تزیه یعنی جایب عید است از او با وجایب نام و نیست بدست
 الفصل الاول عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یبرع قول الزور - روزه داری که
 ترک کند سخن دروغ را و اطلاق دور بر باطل و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول فعلی است
 تا صیغ افتد قول وی - و النعل به ترک کند عمل کردن را نیز دور باطل - فلیس بعد حاجتی الی بیع طعامه و شربه
 پس نیست مرخصا حاجتی یعنی غایتی و مبالاتی در آن که ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است
 از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شریعت آن بمن گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شوی و الهفای ناله نفسانیت
 است النفس از اماوگی بر آید و مطمئن گردد - رواه البخاری - مشایخ گفته اند صوم قسم است کی صوم علم کرم حرم
 آن همه عالم است و آن اساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و خواص از لذات و
 شهوات محرمة و مکر و بهر بلکه از آنها که در میان نیز از آنچه ممانی کسر نفس دفع اوست و صوم اخص الخواص و آن
 اساک هر چیزی که مادن حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق با سوا ی دی سمانه - و عن عائشة - رضی
 الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل ویبا شر و جوصام - گفت عائشه بود آن حضرت که بوسه میداد
 مباشرت می کرد یعنی بشیره و اندام را بشیره زنان میرساند - و کان ما لکم لاریه - و بود آنحضرت که اکثرین شام حاجت خود را
 و شوی خود را در روایتی لنفسه و آب یفتح هجره و را یعنی حاجت و در روایت مشهور تر محمد بن همین است و گاهی
 روایت کرده میشود که بر سر نه و سکون را و این نیز یعنی حاجت است یعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ارا دت
 عضو را و عضو مخصوص خواهر بود و توریشتی گفته که محل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن محل دست
 بر حاجت - متفق علیه - و نزدی گفته که درین باب حدیث از عمر بن الخطاب و حفصه و سلمه و ابن عباس و انس
 و ابی هریرة رضی الله عنهم نیز آمده حدیث عائشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صیغ بدو غیر هم بدو

مرسوم و بعضی رخصت کرده اند بر رانچوان را و مباشرت سخت تر است از آن و بعضی گفته اند که بوسه نقض ابروست کند
 و تغیر انتهی و مذموب نزد آن است که باک نیست به بوسه اگر این باشد از جماع یا انزال و مکروه است اگر این نباشد
 زیرا که بوسه لذت مختصر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شده ذات وی و در
 غیر حالت امن اعتبار کرده شده عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که بازداشتن خود را از آن افضل است و این
 قول ایضاًست و اکثر علما که پیش از ما بودند و مباشرت در حکم تقبیل است در نماز هر دوایت و مکروه است مباشرت
 فاشه از جهت غلبه خوف غمزه در آن و در موطا گفته که این عمر بنی امیکر از تقبیل و مباشرت و عمر ابن الخطاب بنی می کرد از
 تقبیل و میگفت که بنو از عصمت مرتجع می را آنچه بود در آنحضرت راضی الله علیه و سلم و عهنا قالت کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یدرک العجری در صفان و به زنجیر می میسرت - گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان
 و حال آنکه وی جنب می بود از غیر احتلام فینتسل و یصوم - پس غسل می کرد بعد از فجر و روزه میداشت - متفق علیه -
 از امام مسلم نیز نقل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست روزه
 مرکبی را که صبح کند بجنب و چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و امام مسلم رجوع کرد از آن و گفت ایشان دامتر اند از
 من دین امر این را قضا نیست که ذکر کرده ام آن را و در شرح سفر السعادت و اکثر علما برین اند و طبی از شخصی نقل کرده که در
 روزه قتل درست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمیزی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا
 کند آن روزه را و قول اول صحیح تر است بعد از آن باینکه گاهی است لال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر علم بر جو از
 احتلام بر آنحضرت و الا فانه نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آن حضرت جائز نیست زیرا که احتلام از حیث است
 و از بواسطه اندیشه از طریقی نقل کرده است که گفت صحیح نیست که جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد با قتل و حدیث
 رد تیر انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه مبنای قید عدم جواز است یعنی نه بود
 غسل وی صلی الله علیه و سلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بر وی فافهم - و عمر ابن عباس
 رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه و سلم یحجم و یوحجم گفت ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد یعنی خون کشید
 و حال آنکه وی محرم بود پس حرم را جائز است که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی کند نشود و اگر کند هت و از برای آن
 بفرمود چنانکه در باب احرام بیاید - و حجامت و هو حاتم - و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی حاتم بود پس بحجامت کردن
 صوم فاسد نمیکرد و نزد امام ابو حنیفه مکروه نیست و قضا و کفارت لازم نمیکرد و نزد امام شافعی نیز لازم نبود و امام احمد
 که باطل میگردد و صوم حاتم و محجم و واجب میگردد بر وی قضا و کفارت و نزد عطاء باطل میگردد و صوم حاتم و واجب
 میگردد بر وی کفارت که از افعال الطیبی و کلام در احتیاج صائم و حدیث اظفر الحجام و المحجم باید متفق علیه و عمر ابن
 هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یس و هو صائم فاکل او شرب فقیم صومه یکسیر از شرب کرد روزه را

و در حدیثی آمده و است پس طعام خود را آب نوشید پس باید که تمام کند و زده خود را که باطل نگردد - فانما الحکمة
 و ستاده - زیرا که بخورنده است او را و نوشانیده او را اگر خدای تعالی شقیق علیه و اعیانم عام است در هر روز و هر
 باشد با نقل نزد هر مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روز رمضان و قیاس همین است و حکایت کرد دست امام
 از امام ابی صفیه که می گفت اگر نمی بود احوال مردم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت الله این حدیث را قائل میشدم
 یقیناً و در برابر ای گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جمیع اجزای استوار و کفایت - و
 گفته قال بنی الحکم جاس عند النبی صلی الله علیه و سلم از جاده و بل فعال - در شامی آنکه شسته ایم مانند آنحضرت تا جایی
 آمد و او را روی پس گفت آن مرد - یا رسول الله بک - بپاک شدم من یعنی با قادم در گناه و در روایتی زیاده
 کرد - و بپاک - و بپاک که در معنی زن خود را با بگفتن او را در گناه - قال مالک - گفت آنحضرت چه شده است و دیگر کرد
 تو که این - بگوید - قال - گفت آن مرد وقت علی اعرابی و انما صائم - افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در این
 بجای و انما صائم فی هزار رمضان واقع شده - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بل تجده رقیبه
 مستحقاً - آیامی بانی بنده را که آنرا آن زن را - قال لا - گفت منم - قال - گفت آن حضرت - فصل استطیع ان المعصوم
 شهر من خالصین پس آیامی توانی که روزه داری و دوماه پیایی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت آنحضرت
 بل تجده طعام ستین سکین - آیامی بانی طعام شست سکین که بخورانی ایشان را - قال لا - گفت نمی بایم - قال گفت
 آن حضرت - اجلس پیشین - و گفت النبی - و رنگ کرد و انتظار بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا چیزی بیاید
 از طعام و بوی دهد تا کفارت وی شود و گفت بنعم کات و فتح هر دو و است - قبینا کن علی ذلک فی النبی پس در
 آنما می آنکه ما برین حال بودیم آورده شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوقر فیتقر - بزنیلی بافته شده از برگ خرم و عرق بفتح
 مین و را و به سکون نیز آمده - و الوقوق المثلث الغنم - بزنیل سطر که در وی بازده صاع است صاع گنبد و بازده صاع
 شست دست - قال این السائل - گفت آن حضرت که است آن مرد سائل و کست - قال انما - گفت منم اینجا حاضر
 قال گفت آن حضرت - خذ هذا تصدق به - بگیر این ترا پس تصدق کن بوی بر فقر از کفارت خود - فقال الرجل
 اعلی فقر منی پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیر ترا از خود - یا رسول الله یعنی من خود فقیر تر از همه ام بر فقر از
 تصدق کنم - تو انما من لا بیتا پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان هدیه - یرید الخیرین میخواید به لایتمین
 مرتین و حره و حره زمین سنگ لایح سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگلایح واقع شده - ابلیت فقر من اهل بیته
 نیست اهل خانه فقیر ترا از این خانه من فتنک النبی پس خد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم حتی بدت اجناب - تا آنکه پیدا آمد
 تا بهامی آنحضرت و ناب و دغا این پیشین و در رند با دندان شک میگویند و آن دندانهاست متصل با عیاق و در
 روایات بدت نواجذ نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دلمان که آنرا فقر العقل و فقر العلم می گویند و وقت بلوغ و

و کمال عقل برآیند و پدید آید آن آینه تازه خند و مکی نیست میگردند که مراد بدان مطلق و نه انضمام است تحقیق این در موضوع خود ذکر کرده شده است - ثم قال اطعمه اهلک بستر گفت آن حضرت بآن مرد بخور آن قر را اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخور کفالت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن اهل بیت کفالت نمیکند از کفالت اکثر علمای برین اند و بعضی بران گفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است و بعضی گفته اند که منسوخ است و قول قدیم همان است که گفته شده و الله اعلم بشئین علی

الفصل الثانی عن عائشة - ابن النبی صلی الله علیه و سلم کان یصلیها وهو صائم - روایت می کند عائشه رضی الله عنہا که آن حضرت بوس می کرد او را و مالک آنحضرت روزه دار نبود - و میخس کسانها - و میگوید آن حضرت زبان عائشه را داخل می کرد و گفته اند مصطفیٰ مثل خنفسه میخس لیکن جمله بطرت زبان می باشد و ترجمه به تمام و دلان و شک نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در علی فرو نهد - رواد ابو داود - و گفته اند که سناین حدیث ضعیف است کی از روایت وی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیگر سیدین اوس است و هر دو ضعیف اند و الله اعلم - و عن ابی هريرة - ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم عن المباشرة للصائم - روایت می کند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مرد صائم را و مرد مباشرت پس مرد و زن است یک دیگر را و ملاقات بشیر و بشیر و غیر فرج - و شخص که پس فرصت کرد آن حضرت مراد را و صباح گردانید - فاما آخر فساكه - و آمد آن حضرت و مردی دیگر پرس سوال کرد از مباشرت - فنهاه - پس نمی کرد او را و منع فرمود - فاما الذي رفضه - پس نگاه آن کسی که فرصت کرد مرد را و پاسخ نداد - و الله اعلم انما و شایب - و آن کسی که نمی کرد او را و جوان است پس معلوم شد که پیرا درست است و جوان را نه و مال باسن و خون است و در غالب سبب آن پیری و جوانی است - رواد ابو داود - و صححه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذرعه العی و هو صائم فلیس علیه قضاء کسی که سبقت کند و غلبه آورد و راتی پس نیست بر وی قضا نیست میطل روزه نیست - و من استقام عده فلیقض و کسی که قضا کند بقصد باید که قضا کند که سبیل صوم است اما کفالت نیست نزد اکثر این پر و صورت مطلق است و برابر است که قی پیری و جوان باشد یا که از آن و نیست مذنب الله باشد و اما مذنب نزد اصحاب بپس امام محمد موافق است الله و در اطلاق حقوقین انجست اطلاق حدیث و امام ابو یوسف معتبر میگرداند و تمیزی را لمبالا الفهم پس اگر قلیل باشد قضا کند چنانچه حدیث نیست و ذکر کرده است و در بایه مذنب امام ابو حنیفه را و بعضی شرح بهای گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه لغفم من و بجدا تو فیتی که امام محمد در موطنی خود گفته است

که میران است قول ابی حنیفه - رواد الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا یؤثره الا من حدیث - و گفت ترمذی این حدیث غریب است حتی شناسم او را اگر از حدیث عیسی ابن یونس - و قال محمد بن یحیی البزار - انه محفوظ - و گفته است محمد بن یحیی بکافی گمان می برم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شافعی است

و معانی این الفاظ در حدیث معلوم شد۔ و عن محمد بن ابی نعیم و سکون بن عطاء بن طلق۔ ابی نعیم ثقه است و روایت دارد از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان۔ ان ابی الدرداء حدثنا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قارف فطر۔ روایت می کند کہ ابی الدرداء حدیث کرد و اورا کہ آن حضرت قی کرد پس افطار کرد۔ قال طلقیت ثوبان فی مسجد دمشق گفت سعد بن پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق۔ فقلت ان ابی الدرداء حدثنی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس گفتم بدرستی کہ ابی الدرداء حدیث کرد مرا کہ پیغمبر خدا صلعم۔ قارف فطر۔ قی کرد پس افطار کرد۔ قال صدق۔ گفت ثوبان راست گفته است ابی الدرداء۔ و انما صیبت له وضوء۔ و من یخیرتہ یومہ برای آن حضرت آب وضوء او را و ثوبان مولای آن حضرت است صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و الدارمی۔ ظاهر این حدیث دلالت دارد کہ قی ناقض وضوء است و بقرینہ حدیث سابق استقرا یعنی تعدی بر او خدا پر بود۔ و راوی تمیز نکرد گذشتہ اقا و او باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفہ واحد و سخی و ابن المبارک و قوری کہ قی ناقض وضوء است و محل گردشانی و آنہا کہ قائل نیستند بنقض قی وضوء بآخر شستن دامن در وی یا بر استحباب و انسداد علم۔ و عن عاصم بن سبتہ صحابی است قدیم الاسلام حاضر شد بر او تمامہ شہادہ۔ قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم الا اخصی نیسوکی ہو ما گفت دیدم آن حضرت را آن قدر کہ شمار نمیتوانم کرد مسواک می کرد و حالانکہ وی روزه دار بود۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ این حدیث مطلق است در وجوب مسواک کردن روزه داند علما و اختلاف است امام ابو حنیفہ و امام مالک جایز می دارند و خواہ مسواک بنماید یا نہ کرده شدہ بآب و خواہ قبل از زوال یا بعد از آن و ابو یوسف گفته مکررہ است طلب و سہول و نزد شافعی کرده است بعد از زوال زیرا کہ در وی از آنکہ غلوط است و نزد احمد و سخی مکررہ است و آخر نماز پس آنکہ کرده نمی دارد سنت می دارد یا استحباب چنانکہ در غیر رمضان صرح بالعلماء۔ و عن انس قال جاز رہل النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال استکیت یعنی۔ گفت انس آدمی نزد آن حضرت گفت شکایت کردم من ہر دو چشم خود را یعنی ہر دو چشم من بدرآمدی گویند شکایت کرد فلان شلغم خود را وقتی کہ بدرآمد شلغم یا چشم و گاہے همچون میگوند شکایت کرد بطن او یعنی درد مند شد و بیمار شد و اصل شکایت یعنی گداز است و این نیز ازین باب است۔ انما کمل و انما صائم۔ گفت آن مرد آیا پس سر من کشم و چشمم کہ علاج در چشمم است و حالانکہ بن روزه دارم۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت آدمی سر من کش یعنی سر من کشیدن بر روزہ زیان نمیکند اگر منچو ایچیکش رواہ الترمذی و قال یس اسنادہ بالقوی۔ روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست ہناد و ی قوی۔ و ابو عاتکہ الراوی یصحف۔ و ابو عاتکہ کہ راوی این حدیث است ضعیف داشتہ می شود و حکم کرده میشود بضعف وی و نیز گفته است ترمذی کہ دین باب حدیث از ابی مافع نیز آردہ است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست و بصحت نزیدہ است از حضرت پیغام بر صلی اللہ علیہ وسلم درین باب نیز کہ و اختلاف

کرده اند اهل علم در آن پس مکرر و آشته اند از بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده اند
 بعضی و این قول شافعی است انتہی و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت است و از امام مالک که اہبت نقل کرده اند و در جامع
 الاصول از انس بن مالک بر روایت ابو داؤد آورده است کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرہ میکرد و در حدیث
 دیگر آورده کہ گفته است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باید کہ پرسیز کند از آن و ہر دو حدیث ضعیف است و اللہ اعلم - و عن
 بعض اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لقد رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالعج - گفت تحقیق دیدم آنحضرت را بفتح عین ہمد و سکون
 را نام موضع است میان مکہ و مدینہ بعضی گفته اند موضع بہرینہ بحیب علی را سہ المار بہرینہ آنحضرت بر سر خود آب را - و بہو صائم - و
 حالانکہ آنحضرت روزہ دار بود - سن الفطش - بہرینہ آب از بہت تشنگی - او بن الحر - یا از بہت گرمی شک را می است
 رواہ مالک و ابوداؤد - و عن شد او - بفتح سحر و تشدید ہمد بن اوس - بفتح ہمزہ و سکون و او انصاری را رواہ اوسان
 بن ثابت او را پدر او را صحبت است - ان رسول اللہ - روایت میکند کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ابی رجلا بالفتح -
 آدم مردی را بہ بفتح کہ مقبرہ مدینہ معلوم است - و بہرینہ - و آن مرد حجامت میکرد - و بہو آخذ بید می - و آن حضرت
 گیرندہ بود دست مرا - ثانی عشرہ خلعت من رمضان - وقتی کہ سیدہ شب گذشتہ بود از رمضان - فقال - پس گفت آن
 حضرت - انظر الحاجم و الحجوم - روزہ کشا و حجامت کنندہ و حجامت کردہ شدہ یعنی فاسد شدہ روزہ و ہر دو - رواہ ابوداؤد
 و ابن ماجہ و الدارمی قال التبع الامام محمد بن السنہ و ترمذی اللہ علیہ و ما ولہ بعض من رخص فی الحجامة - و تاویل کردہ است این
 حدیث را کہ ظاہرش در فساد صوم است بحجامت بعضی از کسانیکہ رخصت کرده اند در حجامت و میگویند کہ روزہ بحجامت
 نمی شکندہ و میگوید بقول خود - ای لترضی الاطظار - یعنی پیش آمدن از عجم و معجم برای افطار و نزدیک است کہ بشکند روزہ
 ایشان - الحجوم للشفط - اما معجم بحبت ضعف و شستی کہ عارض میشود مراد را بحجت خون کہ کردن یعنی نزدیک است
 کہ ضعف کند و بحبت آن بخورد و روزہ فاسد نہ شود - و الحاجم لا ینال من الیصل شئ الی جوفہ - و اما حجامت کنندہ زیرا کہ
 وی این نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی - لبعض الملازم - بکیدن شیشہ ای حجامت در عرب باین طریق
 خون کہ می کشند کہ بہ موضع خون نیشہ میزنند و بہ شاخ یا شیشہ کہ آن را معجم گویند بکسر میم بر آن موضع نہادہ بر آن کشند
 و می کشند پس جای آن داد کہ خون در دہن در آید و از دہن درون شکم رود و ملازم معجم بکسر میم قرار دہد و روزہ بحجامت
 کہ معجم می گردد و روسے خون بہر کہ مجبور علی بر آنند کہ حجامت نمی شکند روزہ را و کہ وہ نیست مرصائم را کہ بحجت
 طریقان ضعف و این مذہب امام ابو حنیفہ و شافعی است و ہمین است مروی از فضل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 و جاعتی از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمہ
 و رفتہ اند امام احمد و طائفہ از علما مثل عبد اللہ بن المبارک و او زاعلی و اسحاق و ابی ذر انکہ حجامت منقطع است
 صوم حاجسم و معجم - چنان کہ ظاہر این حدیث است و واجب است قضا و قشہ بیکر و عطش و کثرت

روایت کرده است و احب گردانیده بقول احمد قائل شده اند بعضی از شافعی مثل ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن حبان نقل کرده از عمرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از یحیی بن صالح که حجامت کرد و دوی سالم بود و روایت کرده است تیر که انظر الحاجم و المحجوم و بن یحیی که امام ابن حنبل روایت نموده اند اما پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر و اگر بکند حجامت نمی گویم که انظار کرده و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود شمس می کرد از حجامت و چون بمصر آمد میل کرده بخصت و در فتح البابی گفته که بود شافعی که شمس گفت حدیث این تخلیص در اجتماع کفر است و احتیاج است از مشیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت بیرون می آید چیزی از داخل بیرون بیرون می آید چیزی از خارج بیرون می آید چیزی از حجامت موجب ضعف و کسرت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگرچه بخوبی است و لیکن اگر حجامت شده است اجتناب از آن بنس و جمع علیه است و محفوظ از صیام و تابعین و امام اهل علم عدم انظار حجامت است و قومی می گویند که حجامت اگرچه بقطر نیست اما کرده است از جهت طریقتان ضعف و خوف باک و علمای مذاهب احمدیانه کرده اند و تصحیح حدیث انظر الحاجم و المحجوم و تأیید مذاهب خود و نصرت آن بمقبول و منقول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمود تا دلیل میکنند آن را که مراد با نظر ترمذی این است و وقوع در آن چنانچه مؤلف در کتاب نقل آنچنین گفته میان کرده است و بعضی می گویند این قول سیئه انظر الحاجم و المحجوم و نقص معین را بگوید که با حجامت از کتاب امری دیگر که مفید صوم بود میگرداند از جهت حجامت و آن از مشیت بود و احادیث بقطر اقتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک به شام بحاجه میفرمودند و این قول فرمود و مقصود بیان حد از جانب ایشان بود یعنی خوب نگرفته اند که حجامت کرده اند و لیکن باک نیست که وقت شام در سیده است و بعضی میگویند که ضعف بعد از نهی است و نهی منسوخ است و انشاء علم و عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من افطر يوما من رمضان من غير رخصة ولا مرض لم يکفر انظار کند روزه یا از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر پیری و بیم مرض - لم یفطر عنه صوم الا بركلة ففطر لا کند از دوی روزه تمامه عمر - و آن صامه - اگرچه روزه دارد و تمامه عمر و این حدیث از باب تشدید و سبب آنکه است و مراد آنست که فضیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بر روزه نقل در توان یافت اگرچه مدت عمر بود و الا کفار بودند و دوا و کفایت می کنند در آن - رواه احمد الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی ترجمه باب - و روایت کرده آن البخاری در ترجمه باب اینی بطریق تحدیث بناورده است چنانچه احادیث صحیح بخاری است - و قال الترمذی سمعت خدایه السیة البخاری - و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را - ایقول می گفته بخاری ابو الطوس - بقمیم و فتح طای و کسر و او مشهور در آخرین حدیث - الراوی - که راوی این حدیث است

لا اعرف له غیر فی الحدیث - نمی شناسم مراد از این حدیث و گفته است گمان نمی برم پدر او را که شنیده باشد از اهل بیروت
و این خلقت و طبیعت گفته است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده نمی شود و ثبوت وی کذا فی بعض النواشی - و رحمه - قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کم من صائم لم یس له من صیامه الا الظلم - بسیار روز دوازده دارد که نیست مراد از صامی
از روز دوازده که تشنگی چنانکه روز دوازده از دوزخ و از ضیعت و دیگر مناهی خود را باز نهد او - و کم من صائم لم یس له
من صیامه الا السهر - و بسیار شب نیز نازک نهد نه نیست مراد از صامی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نازد در زمین صیوم
کند و از کتاب مناهی نماید و به نافرین نجاست و هایت ارکان و آداب آن اقتضا دارد و نظایر بقیه من و موصوفه
تشنگی یا تشنگی سخت - رواد الدار می و ذکر حدیث لقیط - و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف
بن صبره - بفتح صا - جمله و کسر موحده که در وی ترک مباحه و راستنفاق است مرصع را فی باب من الکونین
اگر چه در مصالیح اینجا ذکر است

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قلت لابیظیر ان الصائم سه فصلت
است که روز دهم نمی کشاید مراد روز دوازده را - الحیاء و القی و الا حلقام - مراد بقی آن است که سبقت کند
و غالب آید بر دیگر نکرند که وی مضطر است چنانکه گذشت - رواد الترمذی و قال فی حدیث غیر محفوظ - گفته است
که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - و عهد الرحمن بن زید الراوی فی ضعف فی الحدیث - و گفته اند که روایت
کرده است آن را از قطی و یحیی و روایت کرده است - ابو داؤد - از مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داؤد اشیاء است بصواب و او زوجه گفته که اصح است - و عن ثابته البسانی
بضم موحده و تخفیف نون از کما را یحیی است روایت می کند از انس - قال - گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم - پرسیده
شد از انس پسر مالک - گفتیم که چون الحیاء تصائم علی عهد رسول الله - آیا بود وید شما که کرده پذیرا شنید حجاب است را
در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم قال لا - گفت انس که و نمی پذیرا شنید حجاب است را - الا من اجل النقص
اگر از جهت پیدا شدن نقص حجاب است یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد از صوم بلکه یا که و است در آن را از بخاری
و عن البخاری - تعلیقا - و روایت است از بخاری بطریق تعلیق و مستثنی تعلیق و در مقدمه معلوم شد
قال - گفت بخاری - کان ابن عمر یحجم به و صائم - بود ابن عمر که حجامت می کرد و حال آنکه میبایست است - یعنی
حجامت می کرد در روز دوازده - ثم ترک - بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روز دوازده - فان حکیم البلیل - پس
بود که حجامت می کرد در شب - و عن عطاء - رقی الله عنه قال ان من مفضل - گفت عطاء که از تابعین است
اگر آب در دهان جنبانید - ثم افرغ مافی فیمن الماء - پس برنجیت آنچه بود در دهان وی از آب - لا یفره ان تزد
ربقه - زیان نمی کند او را که فرو برد بچلو آب دهان خود را - و ابی لی فیة - و فرو برد و چیزی را که باقی مانده است

در دین او و بعضی گفته اند مانع است یعنی چیزی باقی نمانده است و در دین وی و گفته اند که اصل عبارت ما از بقی است و از قلم نسخ افتاده و معنی آن است که در چیزی باقی مانده است و در دین یعنی هیچ چیزی باقی نمانده است بعد از بخفتن آب از دین بمیانده و شیخ این خبر گفته است و در روایات دیگر ما از این صریح آمده است ختبر - ولا یمنع الحاکم - و نمیاید حاکم را بکسرین جمله و سکون لام معروف است مثل مصطلکی و آن را حاکم و دومی میگویی که برای قوت و ندان سیمانید و ملک یعنی لنج و چسبان مثل سر ششم نیز آید و ملک - نفتح یعنی خائیدن نیز می آید - فان از در و یقین ملک لا اقول انه لیغفر - پس اگر بخوبی فرموده آب و دین را که بخائیدن حاکم پیدا می گردد و دینی گویم که وی افطار می کند زیرا که از وی چیزی جدا نمی گردد که به شکم در دوتا روزه بشکند - و ممکن نیست عتد - و لیکن نمی کرده می شود از فردن و کرده است و احتیاط نیست و در بعضی نسخ و یمنع الحاکم بی کلامه لا گفته اند که این اوقتی است بیاق نافم - رواه البخاری فی ترجمه باب

باب سوم المسافر

پس آنکه احادیث و جمله در صوم مسافر و افطار وی مختلف اند بعضی دارند شده اند در اجابت افطار بی اثر است یا آنکه صیام یا افطار افضل است و بعضی دارند شده تمیز میان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و ذم صیام نظر در تفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمیع علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جایز اند و اختلاف دارند در آنکه کدام یکی ازین دو افضل است یا هر دو برابر اند ابوحنیفه و مالک و شافعی و ثوری و جز ایشان بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد از جهت ابرای ذمه و آسان بودن او به موافقت مسلمانان و مشکل بودن قضای بعد از مرضی رمضان و فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در روزه داشتن صالح حجت است مرایشان را و نزد احمد و اسحق و داود داعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقاً و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت تسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و با حدیثی که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظواهر بعد از صوم و سفر رفته و گفته اند که اگر روزه دارد قطعاً کند که در قش همان است و بعضی علما بدان رفته اند که هر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و بنده تمیز است همان و الله اعلم

الفصل الاول - عن عائشة - رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسدی قال لبني صلی الله علیه و سلم الصوم فی السفر - گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسدی که از اصحاب است گفت مر آن حضرت را آیا روزه دارم در سفر - و کان لیسر للصیام - و بود این مرد بسیار روزه دارنده - فقال ان شئت فصم و ان شئت فافطر - پس گفت مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم اگر میخواهی روزه دار و اگر نمیخواهی افطار کن ظاهر آنست که بجای وی روزه و افطار هر دو برابر بود

و این حدیث دلیل است بر جواز صیام در سفر و تخیر میان وی و افطار - تشفیق علیه - و عن ابی سعید الخدری
قال غفرنا مع رسول الله - تفت غرا و کرم با همراه پیغمبر خدا امیر علی و سلم - ست عشره مفت من شهر رمضان
وقت شازده شب که گذشته بود و از رمضان - فما من صام و ما من افطر پس بعضی از کسی بود که روزه داشت
و بعضی از کسی بود که روزه افطار کرد - فلم یسب الصائم علی الفطر و لا المفطر علی الصائم - پس عیب نگرفت روزه دار
بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار این حدیث نیز ظاهر در تخیر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهت اهل
جو از راه اگر چه یک جانب افضل باشد - رواه مسلم - و عن جابر بن عبد الله بن رسول الله - تفت جابر بخیر خدا
صلی الله علیه و سلم فی سفر - در سفری - فراعی زحاما - بسر زای پس دید که حضرت انبوسه مردم را - و رجلا قد
غلل علیه - و دید مردمی را که بتحقیق سایه کرده شده است بروی تخیمه و مانند آن تا از شفت عطش و حرارت
صوم بحال خود آمده یکسایت است از ایستادن مردم بر سر او و گرد بر گرد او - فقال یا هذا - پس پرسید آنحضرت
چست این انبوسه و این سایه کردن و سبب آن چیست - فجاوبوا صائم - تفت این جا روزه دار نیست که بجهت
تخات ضعف افتاده است - فقال - پس گفت آن حضرت - لیس من البر الصیام فی السفر نیست از تنگی روزه داشتن
در سفر یعنی باین معنی که برسد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است - تشفیق علیه - و عن انس
رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی السفر فوجدیم ما یا آن حضرت در سفری - فتنا الصائم و
ما المفطر پس بعضی از روزه دار بود و بعضی از افطار کننده - فتنا منتر لانی یوم حال پس فرود آمدیم منزلی را
در روز گرم - فسقط الصوامون پس افتادند روزه داران - و قام المفطرون - و بر پا ایستادند افطار کننده گان
ففرحوا الا انبیه - پس زنده نمیدار - وسقوا الکلاب - و آب دادند شتران را - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم ذوب المفطرون الیوم بالاجر - بر روزه افطار کننده گان امر و اجر و ثواب را درین دلیل است
که فطر یا قوت افضل است از صوم با عجز که اقل گفت چنده ضعیف ساقی الله که در قول وی الیوم ایستاد بآنکه
انضلیت فطر بجهت خد شکاری مفطر آن است مرصا نمازانه علی الاطلاق فافهم و در حدیث دلیل است بر آنکه خدمت
صالحان افضل از نوافل است که ذکره الشیخ فی العواصفت یتفق علیه - و عن ابن عباس - قال فرج رسول الله
صلی الله علیه و سلم من المذنبه الی کفه - بیردن آمدن حضرت از مذنبه بکف یعنی به سال فتح مکه - فصام - پس روزه
داشت در راه حتی بلغ عسفان - تا آنکه رسید عسفان و القیع عین و سین مطمین و قانم موضع است بر دو طرف آنکه
دری چاه است شیرین آب - ثم دهاها - پس طلبید آن حضرت آب را - فرغ الی یده - پس برداشت آب را و آفتاب
در آبی دست خود - لیراه الناس - تا ببینند آنرا مردم - فافطر - پس آب خورد و روزه به کشاد و عین قدم گذاشت تا آنکه
قدم آورد بکعبه و ذلک فی رمضان - و این واقعه در رمضان بود مشهور آن است که بر آمدن آنحضرت

از مدینه و هم رمضان بود و در آمدن بکوفه فتح آن بستم - و کان ابن عباس یقول بود و ابن عباس که می گفت - قد صام رسول الله - یکم تحقیق روزه داشته است چنانچه خدا - صلی الله علیه و سلم - یعنی در سفر یا درین سفر - و انظر - و افطار کرده است یعنی بهر دو وجه عمل فرموده اند - فمن شاء صام ومن شاء انظر - پس هر که خواهد روزه دارد و هر که نخواهد افطار کند یعنی هر دو برابر است و بنده تخیر است - متفق علیه و فی روایتی لمسلم عن جابر - و در روایتی از مسلم و از جابر این چنین آمده است لانه شرب بعد العصر - که آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

الفصل الثانی عن النفس - ابن مالک الکلبی - صحابی است غیر انس بن مالک مشہور و گفته اند کہ در میان صحابیست دو کس اند کہ نام ایشان انس است از ان بیان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را یکے است و در موم سافر و حامل و مرضع - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وضع عن المسافر شطر الصلوة و برستہ کہ خدای تعالی بنہادہ است از سافر یعنی اسقاطا کردہ است فرضیت آن را از و تہ دی نصف نماز

اگر چهارگانی را بدو گانه آورده - و العلوم عن المسافر - و نهاده است وجوب دوز را از ذمه مسافر و عن الموضع المکمل - و نهاده است روزه را از ذمه شیر دهنده و از ذمه باردار و انقطاع مریض و حبلی را بر تقدیر می است که اگر ذیان کند بچه را یا نفس ایشان را و مراد بمرضع وایه است که بچکم عقد اجاره از ضایع برومی لازم نموده است اما امر برومی از ضایع لازم نیست اگر اقتضای آورد جرش نتوان آورد و اگر آنکه پدرش فقیر باشد یا بدو

یاد اینچنین است مذہب ما۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ۔ و عن سلمۃ بن محرز بن یزید بن زبیر بن جراح
عنه و تشدید مودہ مفتوحہ در آخر قاف و یکسر باینز گفته اند و لیکن محدثان بفتح باینز مانند صوابی است و حسن لہری
وی روایت می کند و پس روی سنان بن سلمہ کہ از ولیران و پہلوان بود و غزوہ چند کردہ نیز صوابی است۔
ل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان لہ حلقہ فادی الی شیخ۔ کسی کہ باشد مراد را بر کسی کہ رساند او را

نزول در حالت سیری و آسانی و تموله بفتح چایخیری که برداشته شود و باید و می شتر یا خسته خبر و آن یعنی مرکب
ایصم رمضان حیث ادرکه پس باید که روزه دارد در رمضان با هر جا که در یاد رمضان او را یاد باید در رمضان
ازین حدیث معلوم میشود که بر تقدیر آسائش و آسانی و سفر روزه باید داشت و امر در وی محمول بر ندب
ستحاب و الانظار جائز است و در سفر اگر شدت نمود با جماع و برین حدیث مستحب است منع النساء را است

که اسناد کرده اند ذکره الشیخ ابن حجر - رواه ابو داود

فصل الثالث - عن جابر - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان - وثبتت

عن جابر - ان حضرت سیرون آمد در سال فتح یسوی که در رمضان - قصاصم - پس روز دوازده داشت در راه یعنی یغی

ع النبی یغی کات و خلیف را و فتح غزوه بخار آمدن و بعد از آن که در مدینه نزدیک عسقلان رسید (از)

فصلنامه انسان پس روزه داشته و دانستم و عاقبت من با پسر طلبه قاضی از آب - روزه - پس برداشت قدح را تا حتی نظر
انسان ایستد - آنکه دید مردم بسوی قدح - ثم شرب - پسر نوشید آب را و قیلول و بعد از آن بعضی انسان قدح صام -
پس گفته شد مرا آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند سینه بر روزه ماعذ و لفظ را کرد و این سنی
رو دو گز گفته باشد متعال - پس گفت آن حضرت - اولک العصاة اولک العصاة - آن کسانی که فراموش کنند آن
کسانی که فراموش کنند آن که فرموده از برای ما که در جز و تشدید زیر که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه و آله
ما و قبولی نکردند رخصت خدا را و عرو و عیال و دار و شده است که خدا و دست دارد که کرده شود رخصتهای وی را
چنانچه دوست میدارد که بجای آورده میشود و غنیمتهای او را از آن جهت که روزه داشتند حرام است در سفر چنانچه
طافعه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و قذر - رواد مسلم -
و عن عبد الرحمن بن عوف - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما کم رمضان فی السنه الا افطر
فی الفطر - روزه دار نه رمضان در سفر مانند افطار کند است و در حضر ازین حدیث معلوم می شود منع از
صوم در سفر بجز منع افطار و در حضر و این محمول بر قصر و خون پاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که نشاء
و تساهی در آنکه یکی نادرک رخصت است و دیگری نادرک غریب - رواد ابن ابی - و عن حمزة - بن عمرو الاسلمی
انه قال - یارسول الله الی اجد فی قوة علی الصیام فی السفر - برستی که من می یابم در خود قوت بر روزه داشتن
در سفر - نهل علی جناح - پس آیا هست بر من گناه - قال - گفت - ہی رخصه من الله - این افطار رخصت است
از خدا می عرو و عیال - فمن اخذ بها حسن - پس کسی که اخذ کند رخصت و عمل کند بدان پس نیک است نظر بشهود و کرم
و تیسر آئی و غیر وضعت خود چنانچه گذشت - و من احب ان یصوم فلا جناح علیه - و کسی که دوست دارد که روزه
دارد پس نیست گناه بر وی در این اشاعت است با لویه افطار - رواد مسلم -

باب القضاء

ظاهر آنست که هر اوقات صوم رمضان باشد و اگر مرد از آن عام تر باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان
را سحکم است اگر تا سیاه باشد نقصانست و در کفایت و اگر تیره باشد نیز کفایت است و قضاء و رابو اب ساقی حکم آن
گذشت و اگر بعد از آن سفر و مرض را بجا قضا است

الفصل الاول عن عائشة - قالت کان یوم علی الصوم من رمضان - تحفت عائشه بود شات که می بود
بروزه من روزه از رمضان که بعد از خورده بودم - فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان - پس نمی توانستم قضا کنم
آنکه در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت - یحیی بن سعید ثقفی الشفل من السجیة ان بالنبی صلی الله
علیه و آله - این من می کرد عایشه رضی الله عنهما از قضا یا بهای دیگر مشغولی که بعد از روزه ایجاب آن حضرت

از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استماع از وی رضی الله عنهما یا از جانب عائشه بنتی بودن وی از حضرت
 را و آنحضرت در شبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت درین میان عائشه فرصت می یافت و روزه قضای می کرد
 شفق علیه - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یکل لمرءة ان تصوم و زوجها شاهدا لا باذنه -
 روایت مرزن را که روزه دارد و حال که شوهر وی حاضر است مگر بدستوری شوهر این شامل است ابتدای صوم
 را و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بر ذریع ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نقل این از
 نقض مان پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مرد و ترجمه باب قضای صوم است و چه و یا بعد از
 موافق باشد بر ذریع شافعی و هر که با دست و در عدم وجوب قضای آن فافهم - و لا اذن فی بیتة الا باذنه - و اذن
 نخذلن هیچ کی را بدر آمدن در خانه شوهر گرا باذن وی اگر چه محرم باشد - رواه مسلم - و عن معاوية العذریة
 انها قالت لعائشة ما بال الحی نقض لقضی الصوم و لا نقضی الصلوة - روایت است از معاویة که تا بعد از نیت است
 و کیفیت او ام الصبی است که وی گفت مرا عایشه را که نیست حال حاضر که قضای کند روزه را که در ایام حین فخره
 است و قضای کند نماز را با وجود آنکه مرد و فرض انداخته شد ادای آن بعد از حیض - قالت عائشة کان یصیها
 ذلک و گفت عایشه بود که میرسد را آن یعنی حیض - فتو در لقضاء الصوم - پس مر کرده می شدیم بقضای صوم - و لا
 ثم لقضاء الصلوة - و امر کرده می شدیم بقضای نماز یعنی این امر تعید است که شایع بر آن حکم کرده است علت آن سبب
 حاجت نیست اگر چه ممکن بود که وی گفت در قضای نماز حرج و مشقة تمام است به سبب قضای آن و واجب نشد اما
 عایشه را و گفتگو بر بست شاید که وی میگفت ما را حرج نیست و شقتی در آن نیست که در احکام شرع علت طلب
 کردن حاجت نیست حکم شایع است هر چه فراید باید کرد - رواه مسلم - و عن عائشة رضی الله عنهما قالت قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم مات و علیہ صوم صام عنه و لیه - کسیکه بمیرد و بروی صومی است که قضا کند آن را
 روزه دارد از جانب وی ولی وی متحقق علیه - بدانکه اختلاف کرده اند علماء در کسیکه مرد و بروی صوم واجب بود
 قومی بدان رفته که جائز است که روزه دارد از وی ولی وی باین قول قائل است امام احمد و شافعی و زفری و بعضی
 کرده است از انودی از جهت تسک بظواهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که غیر است ولی میان صوم و اطعام و مجبور علماء بر
 آنند که جائز است و متین است اطعام که آنرا اندیز میگویند و باین قائل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در
 اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته می شود از ثلث مال و نزد شافعی میت
 کند یا نکند پس گرفته می شود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را بدانکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر است
 و این تاویل بسید است مگر آنکه ثابت شود - و لای دیگر که فدی واجب است و صوم درست نه - متفق علیه -
 الفصل الثانی عن نافع عن ابن عمر - ان النبی صلی الله علیه وسلم قال مات و علیہ صیام رمضان

لفیضه عنده مکان کل لایم سکینا کسی که میرود و بروی روزه رمضان باشد پس باید که خوراندید شود از جانب و سه
بجای هر روزه یک سکین را این حدیث تمسک به هوار است و قالنا این تا میخ اول است یا اول ما اول است بدین
چنانکه گفته شد - رواه الترمذی و قال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر - و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است
بر ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تعدیه لغار بی سماع از شایع درست نباشد
الفصل الثالث عن مالک - بلذ ان ابن عمر کان یسأل - روایت است از امام مالک رسیده است
اورا که ابن عمر بود که پرسید می شد - یل یصوم احد من احد و یصلی احد من احد - آیا روزه دارد و یکی از جانب می
و نماز بخواند و یکی از جانب دیگری - فبقول لا یصوم احد من احد و لا یصلی احد من احد - پس گفت ابن عمر رضی الله
عنه که روزه ندارد و یکی از دیگری و نه نماز کند و یکی از دیگری که ابرای ذمه می شود و دارد روزه و نماز ذکر اذن
و ثواب آن را به دیگری بخشیدن اختلاف است و صحیح جواز است - رواه فی الموطا

باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توراتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض
باشد آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند پس آن
که شارع او را تکلیف کند

الفصل الاول عن عایشه - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم حتی یقول لا یطیر و یفطر حتی
یقول لا یصوم - گفت عایشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر افطار نخورد و افطار میکرد
تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و بقول و در هر دو جایا و نو قانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه می گفتی تو ای
مخاطب و مقصود آن است که عادت شریف آن حضرت در روزه نقل و دام و استمرار و دو گاهی چند آن متصل
روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند آن افطاری کرد که گمان می بردند
که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عایشه می گوید - و روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم است که صیام شهر قضا الا
رمضان و ندیم من انکفرت را و هیچ بابی که کامل و تمام کرده باشد و روزه فردا و روزه شنبان را - و روایتی فی شهر
اکثر من صیامانی شنبان - و ندیم من انکفرت را و هیچ بابی بیشتر روزه دارند از شنبان یعنی آن مقدار که در شنبان
روزه می داشت و هیچ ما و دیگری داشت چنانکه گفت - و بی روایتی قالت - و روایتی این چنین آمده است که
گفت عایشه - کان یصوم شنبان کله - بود آنحضرت روزه می داشت شنبان هر شنبان را و چون درینا سابقه بود اعتبار
اقامت اکثر مقام کل و دادن اکثر احکام کل گفت - کان یصوم شنبان الا لیلای - بود آنحضرت که بدو روزه می داشت
شنبه را اگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شنبان را و روزه می داشت و گاهی اکثر ترا

آینده از این عباس و افاضت برای تشریف است نه برای تنصیف و اگر تمام محرم مراد از داخل استفسار می شود
 که چون ماه محرم الفضل و اشرف بود چرا ماه شعبان تمام اکثر روزه می داشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید
 فضل آن در آخر ظاهر شد یا از محرم ماه محرم فانی پیدا می شد - و افضل العلو بعد الفریفة صلوة اللیل - و افضلین
 نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تجمیع است افضلیت آن از شبیت تاب و شقت و وجود اخلاص و اما
 افضلیت سنن بداتب با ترتیبی که در آنها است چنانکه در مذبح حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت آنکه منافات بآن ندارد
 و بیان ترتیب نوافل و رواتب در افضلیت تفصیل در شرح مذکور است - رواه مسلم - و عن ابن عباس -
 قال ما رایت البنی صلی الله علیه وسلم یجری صیام یوم فضله علی غیره الا یأخذ الیوم یوم عاشورا - گفت ابن عباس
 ندیدم من آنحضرت را که طلبایی کرد روزه روزی که تفصیل میداد آن روز را با صوم آن روز را بر غیر و من گفتم
 این روز را که روز عاشورا است - و در التشریح و مکر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحریمی قصد کردن و طلب
 کردن چیزی که احسن نیست یعنی سزاوارتر است در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده
 که نام روز نهم است و این خطأ است و وجه توهم و تحلیله هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که افضلیت روز عاشورا
 بنی بر نهم ابن عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این چنین نمیدوید و یافت و الا روز
 عزه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و
 بحقیق وارد شده است که صوم عاشوره برابر صوم یک سال و صوم عرفه معجزه دو سال است - متفق علیه -

و عنه - قال جین صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشورا و امر بعبادته - و هم از ابن عباس است گفته اند
 هنگامی که روزه داشت آنحضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بر روزه داشتن روز عاشورا - قالوا - گفتند
 اصحاب - یا رسول الله ان یوم لیظنه الیهود والنصارى - بدرستیکه روز عاشورا روزه است که بزرگ می دارند

و الیهود والنصارى - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیظنکم لیس بغير خدا - صلی الله علیه وسلم لیس بغيرت الی قابل لا صوم الا سابع
 اگر باینده نادم سال آینده هر تائید روزه ادم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهرتر است از
 برای اخبار مخالفت باطل کتاب پس باقی ماند آن حضرت تا سال آینده بلکه وفات یافت در ربیع الاول و همین
 سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جهت صحت عزم
 آن حضرت بر آن و مراتب صوم محرم سادست و افضل آن است که روز دوازده روز نهم و دهم و یازدهم و همچنین
 آمده است در حدیث احمد و بخاری از ابن عباس دوم نهم و دهم شوم دهم تنها - رواه مسلم - و عن ام الفضل
 بنت الحارث - روایت است از ام الفضل بنت الحارث - که امرأة عباس است و نام او لمبا به است و
 خواهر ارم المؤمنین میوه نداشت و ام عبد الله بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده و کنیت یافت باین

ما ساروا و اعندنا یوم عرفة فی میام رسول الله که بعضی مردم شک کردند و تراعی نمودند و زعفران در روزه داشتند
 پس خدا جعلی الله علیه وسلم که آنحضرت بر روزه است یا نه فقال بعضهم هو صائم و قال بعضهم لیس بصائم لیس گفتند بعضی
 که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میگوید رضی الله عنهما قال قلت لایقبح لیس فی ساروا
 نزد حضرت قبح شیر را و هو واقف علی المعیر و بقره و آن حضرت در وقت بود و بعد از سوار بر شتر خود نشسته و شتر را
 نوازش می داد و شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فضل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت
 روزه نمی دارم من و نهی نیز شنیدم و عمل سلف نیز برین است که مستحب است انظار مرد و اطفال بر فوات رات و نوت یا بند
 بر وقت و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بر فوات و ظاهر اختلاف می شود با خلافت احوال
 بر وقت و صنعت و تحقیق وارد شده است و در صوم یوم عرفة احادیث که دوی یکگیری کند گناهان سال گذشته را
 و آئینه را چنانچه باید پس مختار است که صوم عرفة مستحب است مگر برای جماع یا صیغف علیه و عن عایشه - رضی
 الله عنهما قالت ارایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صامنا فی العشر قط - گفت عایشه ندیدم من آنحضرت را روزه داران
 در راه دوی الحمر بزرگ روزه اسلام بلکه تحقیق ثابت شده است و احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت مطلق علی
 درین عشره و صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام ماضی تر از عشر ذی الحجه و آن حضرت نیز در آن روزه داشته و این
 حدیث عایشه منافات بان ندارد زیرا که وی رضی الله عنهما خبر از علم خود داده و گفته که من ندیده ام که آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عایشه مطلع نشده باشد که بران یا آنحضرت را در آن اوقات ماضی
 شده باشد از سفر یا مرض یا جز آن - و عن ابی قتاده - رضی الله عنه - ان رجلا الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف
 الصوم - روایت است از ابی قتاده که از شاه میر میگوید است که مردی آمد آنحضرت را و پرسید چگونه روزه میداد می توان
 آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم من توبه - پس در ششم آمد آنحضرت ازین گفتن آن مرد پرسیدن و سئوال
 حضرت وی که چگونه روزه میداد می پرسد حق سئوال آن بود که سئوال میکرد از حال خود که گوید کیف الصوم تا جواب می کرد
 آنحضرت آنچه موافق حال وی می بود تا آنکه از حال آنحضرت سئوال کند و در فعل آنحضرت و ثواب و کثرت اسرار و مصالح
 است که بحال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان و حقوق از دلج و فحش
 علما را می عمر غضبه قال - پس چون دیدم ششم آنحضرت گفت - رضینا یا الله ربنا - و ارضی شریف بخدا که پروردگار است
 و بالاسلام دنیا - و ارضی شریف باسلام که دین است - و بحمد صلی الله علیه وسلم نبیا - و ارضی شریف بجه که پیغمبر است
 شرح این کلمات را در کتاب الایمان ذکر کرده شده نمود با الله من غضب الله و غضب رسول الله - پناه می جویم بخدا
 از غضب خدا و رسول خدا و تعبیل عمر بر ذلک الکلام - پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که مکرار میکرد این کلام را - حتی
 سکن غضبه - تا آنکه آرام یافت غضب آنحضرت بعد از آن سئوال کرده عمر رضی الله عنه از آنچه آن مرد می پرسید تعبیل

بود و اب و دنیا از انزال عریض گفت عمرای رسول الله بکیت من لیوم الیه کله چگونہ است حال کسی که روزه دارد و در همه
 روزگار و همیشه قال لا صوم ولا افطر گفت آنحضرت نه روزه داشت آن کس و نه افطار کرد و او قال لم یصوم ولم یفطر
 شک راوی است اما عدم افطار خود ظاهر است و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت
 منی گفت وی سنت را که موجب نفس اماره است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت استزام آن صوم ایام منیه را بعضی
 گفته اند از جهت زیان زود شدن شخص بدان پشت و اتساعی نفس در تنگد و عجز و زباده و ادای حقوق دیگر و این توجیهات
 مخصوص هر دینی کسیکه افطار نکند در ایام منیه و کسیکه تسفر گردد و وضعیف شود و لذت اجتماعی از آنکه بخوار آن رفته اند کسی را
 که حالش فطانت آن بود و استدلال کرده اند بآنکه حکمی است از بعضی مجامع پیش اهل طایفه انصاری و خزرج و بن عمر و سلمی و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نیز متردّد است ایشان را بدان و منقول است از بسیاری از تابعین و جز ایشان بعضی گفته اند که منی
 وی آنست که کسی که عادت کرده و گرفت بآن زانی میگردد و کلفت و شقت که مدارا بجر و ثواب بر آن هست که مقصود
 از شریعت هم است و این وجه بر کس آنست که افطار کرده و در اول از وقوع در کلفت و شقت و الله اعلم قال گفت
 عمر کیت من لیوم یومین و لیفطر یوما چگونہ است حال کسی که روزه دارد و در روز و افطار کند یک روز قال گفت آنحضرت
 و بطریق ذلک احد آیا طاقت داد آن را هیچ یکی که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد مقصود و در انداختن
 این است از قبول و رضا و این کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دوام چنین وقوع و شقت و کلفت است
 قال گفت عمر کیت من لیوم یوما و لیفطر یوما چگونہ است حال کسی که روزه دارد و در روزی و افطار کند روزی و دیگر
 قال گفت آنحضرت ذلک صوم و او و این روز و او و این نیز است علیه السلام که یک روز روزه میباشند و یکروز
 افطار میکرد و این فضیلتی و کمالی دارد که در وی نوعی از توسل و اعتدال است لیکن این نیز شقی دارد چنانکه سابق حدیث بدان
 شمر است قال گفت عمر کیت من لیوم یوما و لیفطر یومین چگونہ است حال کسی که روزه دارد و یکروز و افطار کند و در روز و افطار
 آنحضرت و دوت الی طریق ذلک دوست میدارم من که طاقت و قوت داده شوم آن را و مانع نیاید مرا از آن حقوق
 و مصالح و این عبارت اشارت است که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بر این
 و غرض تنبیه و در این قسم است نیز ثم قال رسول الله بکیت من لیوم الیه کله چگونہ است حال کسی که روزه دارد و در همه
 ایام رمضان پس است یا اولی و ایق است سه روز و در ماه رمضان و دیگر و ذکر الی رمضان برای افادۀ دوام
 و استمرار آنست و ایماست آنکه گویا روزه متصل است همیشه چنانکه فرموده خدا صیام الیه کله پس نیست روز تمام
 روزگار و همیشه و صیام یوم عرفه احتساب علی الله ان کفر الله التي قبله و الله التي بعده و روزه روز عرفه را نیز در ثواب
 چشم دارم معتد بر فضل خدا که کفیر کند گناه سالی را که میشد و دوست یمنی بپوشد گناه آن که در آن سال کرده است و کفیر کند گناه
 سالی را که بعد از دست باین می کشد و در روز و گناهان و روی یا اگر واقعه شود گناهان و روی بخشد شود و صیام

یوم عاشورا احتساب علی الله ان کفر السنة التي قبله ورویه عاشورا چشم دارم که کفر کند گمان سالی را که پیش از دست و گفته اند که عزیت و فضیلت صوم عرفة را بر صوم عاشورا بجهت آنست که صوم یوم عرفة از شریعت محمد است صلی الله علیه و سلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است و رواه مسلم و عحه - قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم الاثنين - و هم اذ ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از روزه روز دوشنبه - فقال بقیه ولدت پس گفت آنحضرت در روز دوشنبه زاییده شده ام من - و قیه انزل علی - و در روز دوشنبه نخست فرستاده شده است و می بر من احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روزه دوشنبه یا از سبب استعجاب روزه داشتن است درین روز بر تقدیر سبب آن شکر اذ نعمت وجود آن حضرت و وجودین و شریعت او است و رواه مسلم و عن معاذه العذویة بانها سالت عایشة ان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام - روایت است از معاذه که وی پرسیده عایشه را آیا بود آن حضرت که روزه می داشت از هر ماه روزه داشت هم گفت عایشه آری میگوید معاذه - فقلت لمان ای ایام الشهر کان یصوم - پس گفت من عایشه را از کدام روزهای ماه سه روزه می داشت - فقلت سکت عایشه - لم یکن یالی من ای ایام الشهر یصوم بخود آنحضرت که پاک میداشت از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت - رواه مسلم - ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت می کند و عقیده سیر دهم و چهار دهم و پانز دهم نیست و لیکن اکثر اعاذین و آثار مدرران واقع شده است پس این اصعب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز ازین منقول مجموع اقوال ذمه است در شرح آن را بیان کرده ام - رواه مسلم - و عن ابی ایوب الانصاری - صحابه بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه و سلم در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی آمده است انه حدث - که وی حدیث کرد را وی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستان شوال - گفت آن حضرت کسی که روزه دارد در رمضان را پس تابع گرداند آن را شش روزه را از شوال - کان کصیام الدهر کل - باشد همچو روزه روزگار همیشه - رواه مسلم - و عن ابی سعید الخدری - قال سمی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم یوم الفطر والنحر - منی کرد آن حضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان الله و نزد اکثر ایشان نه نیز روانیست و نزد ما نیز جایز است و قضا کرده شود در روز دیگر - متفق علیه - و عحه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی - نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید النحر که عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در وی روزه داشتن در وی نیست و تحقیق فی اصول الفقه - متفق علیه - و عن نهیسته - یصم نون و یفتح موحده و سکون تحتانیر و یلین مجر - اللهالی - یصم با و یفتح ذال مجر - فسوب بهذیل

بن رکه بن ابیاس صحابی است اورا نبی صلی الله علیه و آله فرمود: قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایام التشریق ایام اهل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یا زدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است و اما ایام میثاقه اند نیز سبزه و تشریق در وقت خشک کردن گوشت است که در آن ایام می کنند و نیز ذبح بدی و وقت طلوع آفتاب می کنند. و ذکر افند. و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشند چنانکه در قرآن فرمود اذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را در این ایام تفسیر کرده اند بکلیت بعد از نماز فرض و نزد و سجده و یا بنیاد در می جاوره جز آن چنانکه در کتاب الحج میاید. رواد مسلم. و عن ابی هریره.

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه. الا ان یصوم قبله او یصوم بعده. مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه یا وی ختم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر است یتحقق علیه. و عن حماد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقصروا الیوم الجمعة بقیام من بین الیالی. مخصوص نکرد و نباید شنبه را به شنبه خیزی از میان شنبه. و لا تقصروا الیوم الجمعة بقیام من بین الایام. و مخصوص نکرد و نباید روز جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها. الا ان یوم فی صوم یصومه احدکم. مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شنبه یا عید یا عید چنانکه روز دهم یا یازدهم شتاد حادث کرد یا نذر کرده است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین مذهب و روز جمعه روزه داشتن منع نیست. رواد مسلم. بدانکه در بنی ارضیام یوم جمعه تنه حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علماء را احوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن کرده شده است و اقرب و جود آنست که گفته اند که در آن روز جمعه بصوم مشابهت است به یهود و نصاری که روزی معین از تقویم می کنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه میوه دیوم السبت را و نصاری یوم الاحد را بنابر آنچه در شرع از تقویم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است و موسم آن معنی نیست اما ما را از پیش خود تقویم و تخصیص نباید کرد و لذا قالوا لقلت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نبی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم تعرض تحت الاهی عز اسمه باشد و وقتی را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی نبی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است که لا یخفی علی المتقین فافهم و اما حکم و از امام الکامل نقل کرده اند که در موطا گفته است نه شئیم من بیح احدی از اهل علم و فقه از آنها که اعتقاد ایشان توان کرد که نبی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدیم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها روزه می داشت و بدان محرمی میکرد و شیخ محی الدین نووی گفته این که مالک گفته است بر رای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او و تحقیق ثابت شده است در بنی ارضیام

روم جمعه تنه و دوازده حدیث صحیح در آن پس چنین است قائل شد که این و مالک معذور است که او را حدیث
نرسیده و او می از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسد بخواهت ان نمی کرد و الله اعلم و
عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من صام بریانی سبیل الله بعد الفطر وجبه من
سبعین خریفا - کسیکه روزه دارد و یک روز در راه خدا می تپالی و در راه خدا می تپالی رومی او را از آتش
دوزخ مقدار مسافت بنهاده ساله راه که مراد بدان جاد است و در فصل سوم با جهاد احادیث آمده و طبی گفته
که تواند که مراد به ان لویه الله باشد و مؤید این است آنچه از ابو هریره آمده در آخرباب و مراد بخریفین سال است و
عرب ابتدای سالی بخریفین گفته تفق علیه - و عن محمد بن عبد الله بن عمر بن العاص قال قال لی رسول الله گفت
محمد بن عبد الله بن عمر گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله وسلم با عهد الله الم اخر انک تقوم النهار و تقوم الليل ای عباد الله
غیر داده الله و ام من که تو روزه میداری هر روز و بیداری باشی تمام شب و درین کلام تهدیدی و سلطنتی است
که نمی نیست عبد الله بن عمر و یگوید - قلت لی - پس گفتیم من بلی - یا رسول الله چنین است که میفرمائی - قال فلما
انفصل - گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس اگر اینچنین است کم - و هم فطر - هم روزه و او را هم غلط است و هم
و شب بر خیزد خواب هم کم - فان لم یجدک علیک حقا - به رستی که مرتن تر ابر تو حق است که بسیار تو بعب نیند از می
بیا رنه شوی و هلاک گردی - و ان لم یجدک علیک حقا - و بد رستیکه چشم تر ابر تو حق است و گاهی خواب هم کمی چشم را
ارام دهی - و ان لم یجدک علیک حقا - و بد رستیکه مرزن تر ابر تو حق است و زنج بر مرأة بغیر ما اطلاق میکنند
و وجهه باین - و ان لم یجدک علیک حقا - و بد رستیکه مرز یارت کنندگان و همان تر ابر تو حق است که بدین تو باین
و با ایشان سخن کنی و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و ذوق بفتح زاد سکون و اوجع زانو چنانکه مالک جمع
راکب - لا صام من صام الله به - روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و چه این سخن و حدیث الی قتاده که شد
صوم نهمه ایام من کل شهر صوم الله هر گاه - روزه سه روز از ماه و حکم روزه روز گاه است همیشه صوم کل شهر نهمه ایام - بدو
دارد و هر ماه سه روز - و اقرار القرآن فی کل شهر - و بخوان قرآن را در هر ماه - قلت الی اطلق اکثر من ذلک - گفتیم
بد رستیکه من طاقت و قوت دارم بیشتر ازین سه روز و در قرآن - قال - گفت آن حضرت - صم افضل الصوم
صوم داود - روزه دار فاضل ترین روزه که روزه داود است علیه السلام - صیام یوم و افطار یوم - روز یکروز
و افطار یکروز - و اقرانی کل سبع لیل مرة - و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار - و لا زد علی ذلک -
و نه یازده کن بران در روزه و در قرآن - تسبیح علیه - و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده
انما باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروری باشد

الفصل الثانی عن عایشه - رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یصوم الاثنین

والحمیس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه - رواه الترمذی والنسائی - وعمن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعرض الاعمال يوم الاثنين والحمیس - عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال را تا آنکه روز دوشنبه و پنجشنبه عملها را خود هر روز و شب می برند شاید که برین درین و در روزی کرده باشند یا هر روز عرض می کنند و درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگردانند یا بشنوند مجلداً و مفصلاً از جهت حکم و مصالحی که جزوی تعالی نینداند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شبیان مثل این گفته اند - فاحب ان یروض علی و فاما صائم - پس دوست می دارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه و دوشنبه سبب دیگر نیز در فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد مذکور و اختیار خود از جهت فصل دوست یا از جهت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت می گذرانند و صوم مستحب آنها راست و یا از جهت آنکه وی مجتمع میشود با دیگر عملها - رواه الترمذی وعمن ابی قریظ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا ابا ذر اذ صمت من الشهر ثلثة ایام - ای ابو ذر چون خوابی که روزه داری از هر ماه سه روز - فصل ثلث عشرة و اربع عشرة و خمس عشرة - پس روزه دار سه روز و چهار روز و پنج روز و هم که آن را ایام میگویند یعنی روزی که شبهای آنها روشن اند سابقاً معلوم شد که هر سه روز که روزه دارد راست ولیکن درین سه روز افضل است و روایات در وی اکثر و بعضی آنها در ایام سود یعنی روزی که شبهای آنها سیاه است بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است - رواه الترمذی والنسائی - وعمن عبد الله بن مسعود قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم من غیره کل شهر ثلثة ایام - بود آن حضرت که روزه می داشت در بعضی احوال از اول ماه سه روز - و قلنا کان لیظن یوم الجمعة و انما لیه بود افطار میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه چهارم باشد یا روز دیگر فافهم - رواه الترمذی والنسائی و رواه ابو داود و ابی ثمره و ابی امام - روایت کردند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کردند آنرا ابو داود و تالمی ثلثة ایام و آخرین حدیث را که قلنا کان لیظن یوم الجمعة روایت نکرد - وعمن عابد بن عثمان رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنين - گفت عابد بن عثمان بود آن حضرت که روزه می داشت در بعضی احوال از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - ومن الشهر الاخر الاثنين و الاینباء و الحمیس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و اربعه است و من آن و اول اکثر است و آری بعد از شنبه با بیا و المهرود - رواه الترمذی - وعمن ام سلمة قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یأمر فی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر گفت ام سلمه که بود آن حضرت که امر می کرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه - اولها الاثنين و الحمیس - اول آن سه روز یوم الاثنين بود و ثانیاً و آری با و یوم الخمیس می بود و یا جمعه

در راه خدا جبل النبی و بین النبی و خدا می گردد از خدای تعالی میان وی و میان آتش خند تـ کما بن السواد
والارض - بقدر رسالتی که میان آسمان و زمین است مقصود می باشد و این المیخ است از آنچه در حدیث ابی سعید
خدری گذشت - بعد از مدتی وجه عن النبی و بین خرفاء - و خندق گوئی که گرد باره شهر یکصد مرتبه کند - و راه المرقی
و عن عاصم بن مسعود - اختلاف کرده بخند و صحبت وی بعضی او را صحابه ذکر کرده اند و بعضی در تابعین -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الفقیمة المباركة الصوم فی الشتاء - فرمود روزه داشتن در زمستان
غنیتر بارده است که گنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت - و راه احمد و الترمذی و قال فی هذا حدیث
مرسل - و گفته است ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی جنبی بر برون وی آئینی نه صیابی - و ذکر
حدیث ابی هریره - و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول دوست دین لفظ - ما من ایام أحب الی الله
فی باب الاضحية - و باب الضحیة از برای بیان فضیلت عشره ذی الحجه و عمل در آن -

الفصل الثالث عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود صیام یوم
عاشوراء - فقلت ابن عباس کما ان حضرت قدوم آورد مدینه را پس یافت یهود در روز و دوازده و در روز عاشوراء فقال
لهم رسول الله - پس گفت مرا ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ما یوم الیوم الذی تصومونه بحیث این روز
که روزه میدارید شما - فقالوا ایوم عظیم - پس گفتند یهود این روزی بزرگ است - یحیی المدنی موسی و قومه -
و نگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه اسلام و قوم او را - و غرق فرعون و قومه - و غرق
کرده است فرعون را در قوم او را غرق بفتح رای شده و و کبر رای محقق نیز روایت است و برین وجه فرعون فروغ
است یعنی غرق شده فرعون - فصار موسی شکر الیس روزه داشت موسی بحسب شکر از این نعمت - فمن تصومه
پس ما روزه می داریم بمابیت موسی در شکر - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
فمن اتق و اولی یجوزی شکر پس ما را و از تو نزدیک تریم یحیی از شما و درین عبارت اشارت است بان که
اما که روزه میداریم بموافقت موسی نه بحسب موافقت شما - فصار رسول الله پس روزه داشت در روز عاشوراء
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر لصیامه - و امر که صحابه را بر روزه داشتن این روز این جا اشکال می آید که
خبر یهود و یانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آنحضرت بنجر ایشان جوایش آنکه شاید که ظاهر شد
صدق این خبر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم تو را بنجر جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن
سلام و جزوی از علمای ایشان با و می شد بعد از خبر ایشان - متفق علیه - و عن ام سلمه رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد - گفت ام سلمه بود آنحضرت که روزه
میداشت روزه شنبه و یکشنبه را - اکثر الیوم من الایام - بیشتر از آنچه روزه می داشت از روزهای دیگر - و یقول -

ومی گفت آنحضرت در صبح روزه داشتن این دو روز - انما یوماعید لا یشرکین - بدرستی که این روز شنبه و یکشنبه
دو عید از مومنان را - قالوا حسب ان اغانهم - پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و برادر بشمارم و از آن
که یزد و نصاری باشند گویند که بپستی نیز ایشان راه یافته بود و بپستی نصاری و یهود خود ماری شمس بود و چون
روز عید ایشان است روزه نمیدانند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و شنبه این کلام در حدیث
عبد الله بن بسر گذشت - رواه احمد - وعن جابر بن سمره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یامر بصیام یوم الاثنين
و رایت است از جابر بن سمره که صیامی است و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آنحضرت که اگر یکروز روزه
داشتن روز عاشورا - یحیی بن علی - و می برگزیند ما را بران - و یحیی بن زبیر - و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال ما را
بوعظمت و نصیحت و وصیت میکرد در روزه روز عاشورا نزد حضور این روز - فلما فرض رمضان لم یأمرنا و لم یمنعنا عنه -
پس وقتی که فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد و نه نهی میکرد ما را از آن - و لم یمنعنا عنه - و قلعید بن سیرک و ابی
نزد حضور این روز - رواه مسلم - وعن حفصه قالت ارسل لی من یمنع من الصیام - گفت حفصه چه از حضرت اند که نبود که
ترک دهد آن را پس عمر صلی الله علیه و سلم یعنی از من بگوید که اند - صیام عاشورا - و روزه عاشورا - و العشر - و روزه
ده روزی الحجه یعنی نه روز از آن - و عتقه ایام من کل شهر - و روزه سه روز از هر ماه - و رکعتان قبل الفجر - و دو رکعت است
پیش نماز ادا سنت فجر چه مقدار بگوید که است روزه این روز با روزه قریش آن ساخت تا معلوم گردد و قوت
آنکه آن - رواه النسائی - و عن ابن عباس - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یفطر ایام البیض
فی حضره و لا سفر - بود آن حضرت که از نظر نمی کرد بپوشیدن ایام بیض را نه در حضور و نه در سفر این حدیث نیز دلالت
بر یکسال به تمام و تا که این روز با دارد - رواه النسائی - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم کل سنه زکوة - هر چه جز ما از نعمتهای الهی زکوة است موجب شکر است و معروف در شرع المطلق
زکوة است بر زکوة مال - و زکوة تجمیع الصوم - و زکوة بدن و وجود و صحت و عافیت و می روزه است گویند که کوی
و عطش و ترک شهوت صرف می کنند چیزی را از بدن به سوی درگاه عزت می دهد بوی چنانکه چیزی از مال مرت
می کند و می دهد - رواه ابن ماجه - و عنه - ان النبی صلی الله علیه و سلم کان لیصوم الاثنين و الخميس - و هم از
ابی هریره روایت است که آن حضرت بدو که روزه می داشت در روز شنبه و یکشنبه - یحیی بن سیرک - پس گفته شد
یا رسول الله ایام تقوی الاثنين و الخميس - بدرستی که تو روزه میداری دو شنبه و یکشنبه را - فقال ان یوم
الاثنين و الخميس یغفر الله فیها کل مسلم - پس گفت آن حضرت بدرستی که روز دو شنبه و یکشنبه ستم آمرزندهای است
بر هر مسلمان را یعنی روزه می دارم به سبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی بجا
الافا اجری - می بخشید همه را اگر دو قطع کنند چنان هم را و کبیر ذانده است - لیقول و عهده یصل

نیگوید خدای تعالی مگر کسی را که سوال منقذ کند مرا ایشان را: ملک و بشیر که از ایشان را و مطلب مغفرت ایشان را که گفتند
ماینده میان یک دیگر صلح کنند و بعضی احادیث از کوا در بعضی نظر و از انظار یعنی احوال به لفظ جمیع آمده -

و داد احمد و ابن ماجه و عثمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام یوما اتیان وجهه الله کسی که روزه دارد
روزی بحیث طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی - بعد از آمدن منجم - و در دیگر دانه او را خدای تعالی از دفع
البعذ غراب طایفه مانند دوری زایغ پرده - و چون فرخ - و طایفه آن زایغ چیده است حتی مات برآ - تا آنکه میرود
در قایت پری عمر زایغ دراز است در تمام عمر که برود و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد - و راه

احمد و روی البیہقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس - صحابی است از اهل کوفه

باب و ثمان و ثمانون فی ما یستلزمه فی الصوم لفعل و نقض وی و قضای آن

الفصل الاول - عن عایشة - رضی الله عنها قالت دخل البنی - گفت عایشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه

و سلم ذات یوم - روزی - فقال بل عنکم شیء - پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی از طعام مطلقا لا

پس گفتیم بانیست نزد ما چیزی - فقال فانی اذا صائم - پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزه دارم یعنی

نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت فعل در خارج جائز است و همین است مذہب ما و این قایل است امام

شافعی و امام احمد و اکثر علماء و امام ملک و بعضی اندک دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض

چنانچه گذشت در باب بعد از باب رویه الاموال - ثم آنا یوما آخر - پس آمد آن حضرت نزد ما و روزی دیگر یعنی

پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمد و پرسید بقلنا - پس گفتیم ما -

یا رسول الله ابدی لنا حیس - فرستاده شده است برای ما قیس نفیع عارضه سکون تحتانیہ در آخرین جمله

آن طعایست که ساخته میشود از قوت و قدرت و روشن و گاهی بجای قوت آورد یا سونق اندازند و حیس و اصل معنی ط

و فرج است - فقال ابدیه پس گفت آن حضرت بانیست نامر حیس را که چگونه است بیار و قوت و روایتی قریب

نزدیک گردان آنرا - فقلنا صحت صائما - پس برآید تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته ام بر نیت

روزه - فاکل - پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر

علماء و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار اگر بعد از صیافت و مانند

آن زیرا که این البطل عمل است و البطل عمل منعی عنه است از جهت قول وی سجاده و لا تبطلوا اعمالکم و همچنین

بر عمل که مشروع کرده شده است و مان لازم میگردد بر شروع و اگر نقض کند واجب است قضای آن و در این

جائز است معاصا زیرا که قضا خلف اوست پس باکی نیست بقض آن و در وجوب قضای صوم فعل نیز خلاف است

و نزدیک ملک قضا کند اگر بینه نقض کرده است و این بحث در حدیث زهری از عروه مشرع کرده - و روایتی

وعن النس - رضی الله عنه قال دخل النبی - وراہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی ام سلمہ - برام سلیم بن نعیم سین کہ باہر النس است - فاستبرک وکن - پس آورد ام سلمہ نزد آنحضرت خرماء وروغن - فقال اعیذوا منکم فی ستائکم لیس کنت اذینہ بازگردانید وروغن خود را در مشک کہ روغن دروی بود وروغن و عسل را در اینجا اگر در مشک می اندازند و اگر کہ فی وعاء - و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرماء - فانی صائم - ذیہ کہ بدرستی کہ من روزه دارم اینجا بخور و ند کہ مذرمی نبود و در سابق ظاہر عذرمی بود و تو اند کہ بعد از زوال باشد یا انظار جائز است و عدم انظار منافات بدان ندارد - ثم قام الی ناحیہ من البیت - پستریستاد و رفت آنحضرت بجای آنجا از غایت تفصیل غیر المکتوبہ - پس بگریزد نماز غیر فیض را - بعد عالم سلیم و اہل بیہا - پس دعا کرد ام سلمہ را و اینجاست او را گویا دعای از برای جبر کہ شرطی باشد کہ روزه بخورد و نیز عادت شریف بود کہ چون در قضا کسی میدارد مذمت از دیگران و در دوی و دعای میکرد و

رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعی احدکم الی طعام و یو صام - چون خورده شود یکی از شما بر سوسی طعامی و حال آنکہ وی روزه دار است و عقیق الی صائم - پس باید کہ بگوید کہ من روزه دارم یعنی انظار نکند و گفتن این سخن بزبان کلامی است کہ گذشت در فصل اول از کتاب صوم و فی ردایہ - و در روایتی انچنین آمده است کہ - قال - گفت آن حضرت - اذا دعی احدکم لم یجب - و فیکند دعوت کرده شود یکی از شما بر طعام پس باید کہ اجابت کند دعوت را و پروہ - فان کان صائما لم یصل - پس اگر باشد روزه دار پس باید کہ نماز کند یا دعا کند - وان کان معطرا لم یطعم - و اگر باشد غیر صائم پس باید کہ بخورد و رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن ام ابی - رضی اللہ عنہا قالت لما کان یوم الفتح گفت ام ابی و فیکند شد روز فتح یعنی فتح مکہ - جاءت فاطمہ فجلست علی سید رسول اللہ - آمد فاطمہ زہرا پس است بر جانب چپ پیغمبر خدا - صلی اللہ

علیہ وسلم دام ابی عن یمنہ - و نشست ام ابی یعنی ششمین من جانب راست آن حضرت - فجات الولیدۃ

باناء فیہ شراب - پس آورد دخان زاده آورد را کہ در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا جز آن - فنادت

پس داد و لید و آن انا آنحضرت را - فشرب منه - پس نوشید آنحضرت از این شراب - ثم تناولہ ام ابی

بستر داد آنحضرت انا را بام ابی - فشرب منه - پس نوشید ام ابی از این شراب - فقالت - پس گفت ام ابی

یا رسول اللہ لقد افطرت و کنت صائما - ہر آئینہ تحقیق انظار کردم و بودم من روزه دار و در روایتی آمده کہ

گفت گناہ کردم پس طلب آمرزش کن برای من - فقال پس گفت آنحضرت یعنی بام ابی - انک تصفین شئی یا

ایا بودی تو کہ تقصیر کردی چیزی را از روزه یعنی این روزه روزه تقصیر بود از رمضان یا نذر - قالت لا - گفت ام ابی

تقصیر نمی کردم چیزی را - قال فلا یزک - گفت آنحضرت پس زیان نمی کند ترا - ان کان لطوعا - اگر بود روزه

تو روز نسل - رواہ ابو داؤد و الترمذی و الدارمی و فی روایتی لاحد و الترمذی بخود - و در روایتی مر احمد

و ترمذی را مانند این آورده که در لفظ اختلاف است - و کتبه - و در وی این عبارت است - فقال - پس گفت ام یابی
 یا رسول الله - اما ای کنت صائمه - آگاه باش بدستی که من یوم روزه دار - فقال العالم المقطوع الیر نفسه پس گفت حضرت
 که روزه دار که روزه نفل داده است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست اوست - این شام و صام و این شام و صام
 اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی این نفس او میرنفسه بطریق شک راوی و توشیحی گفته که افطاش
 این است که مرا و میرسد که افطار کند نظر بر مصطفی که ظاهر می شود او را از اموری که امیر و امین ساخته شده است
 بر آن چنانکه کسی که ضیافت می کند قومی را یا خود می آید بر قومی می بیند که در ترک افطار در وحشت انداخته است
 مصاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گرد می آید و مشقت
 پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضاء واجب نیست بعد از التزام خصوصاً که وارد شده است در حدیث امر بقضاء
 چنانکه در حدیث آمده از مالیشه بیاید فافهم فانه اگر در کتب سیر با اتفاق روایات آورده است که نفع که در رمضان
 بود و برین تقدیر مشکل میشود و چون صوم ام ای صوم تطلع و در حدیث ام ای حکم نیز کرده اند و ترمذی گفته است
 که در اسناد وی متعال است و ضعیفی گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف گفته است اشارت کرده بآن
 نسائی انتهى و در حدیث ام ای ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از
 یوم الفتح اول ایام می نیست بلکه اقامت آنحضرت امر متدرج است بقای آن قضیه است و در نباشد و نیز روایات
 در وقت اقامت آنحضرت در که و خروج رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده که قضا بیکدیگر فتح بعد از رمضان
 باشد و الله اعلم - و عن الزهیری - عن عروة عن عائشة قالت کنت انا و حفصة صائمتین - گفت عائشه یوم
 من و حفصة روزه دار - ففرض لنا طعام اشتبنا - پس عرض کرده شد و آورده شد بر اسما
 طعامی که خوش داشتیم ما آن را - فاکلنا منه - پس خوردیم ما اذان طعام - فقال حفصة یا رسول الله انما کنا صائمتین
 ففرض لنا طعام اشتبنا - فاکلنا منه - پس گفت حفصة یا رسول الله بدستی که ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد
 برای ما طعامی که خوش داشتیم آن را پس خوردیم ما اذان طعام - قال گفت آنحضرت - افضیایا یا آخر کما یقضی
 کنید در روزی دیگر بجای آن روز که خوردید آن حدیث دلیل حقیقت است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که ظاهر
 امر وجوب است و شافعی میگوید که امر بقضاء بر طریق استحباب است و شاید که آن صوم نذر یا قضاء بود و نذیر
 نذر ایشان است که واجب نیست قضای صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیست که در وجوب
 خورد واجب است تنها و همچنین نزدیک مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقاً و نفل لازم می گردد و نیز در
 و تحقیقه فی اصول الفقه - رده او ترمذی و ذکر کواحه من الحفاظ و عمن الزهیری عن عائشة مرسل و کما یقضی
 فیه عن عروة و غیره - روایت کرده این حدیث را ترمذی و ذکر کرده ترمذی جماعتی از حفاظ حدیث را

که روایت کرده اند از زهری از عایشه بطریق ارسال و ذکر کرده اند در وی عرو و را که در روایت سابق واسطه بود میان زهری و عایشه و گفته است ترمذی این که ذکر کرده است عرو را اصح است ۱۰ ارسال اینجا بمعنی سقوط راوی از استاد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحی است و مشهور آنست که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند نیز اصطلاح است - و رواد ابو داؤد عن زبیل مولى عرو در روایت کرد ابو داؤد این حدیث را از زبیل یضم زای و فتح سیم و سکون تخانیه که مولای عرو است - عن عرو عن عایشه از عرو از عایشه و درین حدیث سخن کرده اند و عن ام عماره - یضم عین و تخفیفه - م - بنت کعب - یعنی کعب بن عمار بن حوث صحابیہ انصاریه است تمام آن نسبی یصح فون و کسر سین حاضر شده بیتی العقیبه را و حاضر شده غزوه اجد را همراه زوج خود عاصم بن زید و رسید بوی یازده جراحت و حاضر شده بیتی الرضوان را بعد از آن حاضر شدند تمام مشایخ را و مجموع شد یازده یازده جراحت و بریده شد دست دمی رضی الله عنهما روایت می کنند ان البنی صلی الله علیه وسلم دخل علیها - که آن حضرت در آمد برومی - فدخلت له بطعام - پس طلبید و سه برای حضرت طعامی ما شغال لها کلی - پس گفت آن حضرت مراد را بخور - فغالت الی صائمه پس گفت وی که من روزه دارم - حال البنی - پس گفت پیغمبر - صلی الله علیه وسلم ان الصائم اذا اكل عنده صلت علیه الملائکة حتی یفرغوا - بدرستی که روزه دار چون خورده میشود نزد وی دعا میکنند و درود و رحمت می فرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن پس حضرت او را برادر خودن تقریر کرد و بنا کرد و بشارت داد

امرا باحت بود فافهم - رواد احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی

الفصل الثالث - عن بربقه - یضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است - سلمی سہمی سماعی جمیلہ دارد
در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین بود در حرب جمل و صفین باطلی مرتضی و قبر وی بمر و مشهور است یزار و تبرک به - قال - گفت بریده - و دخل بلال علی رسول الله -
در آمد بلال بر پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم و بموئید می - و آنحضرت طعام چاشت می خورد - فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم الله یا بلال - حاضر شو طعام را ای بلال خدا بقیع غنیمت و دال
له طعام چاشت - قال الی صائم گفت بلال که من روزه دارم - یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ناکل رزقا و فصل رزق المال فی الجیه - می خوریم تا رزق خود را و زیادت رزق بلال
در بشت است - اشترت یا بلال ان الصائم یسبح عظامه - آیه اشود دارسی و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح
می کند استخوانهای وی - و یستقر له الملائکة - و آمرزش می خوابند او را فرشتگان - ما اکل عنده - ما دار
که خورده شود نزد وی - رواد البیہقی فی شعب الیمان

باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از ان دو گویند که تقدیر کرده می شود و روی از نازق و نوشته میشود و قضا که بتیو اقبال
 و احکام که درین سال به وقوع می آید و قدر باین معنی به سکون دال نیز آمده است اگر چه مشهور بترکیب دال است
 و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف و می یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری نه اندک است بر آنچه
 در غیر اوست و به آنکه اختلاف اقوال و تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث و راخند که در رمضان است
 خصوصاً در او تا عشره اخیر خصوصاً در شب بیست و نهم و در قوی وی و از آن است در تمام سال و قتل و تحویل میشود
 و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته گفته که قاضی خان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه
 این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن سعود و ابن عباس و عکرمه و جز ایشان مرویست نهی
 و شیخ ابن الهمام روح الله در گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است لیکن
 در یافته نمی شود که در کدام شب است پس گاهی تقدم میشود و گاهی متاخر بچنین منقول است از صاحبیه و
 لیکن متعین است نزد ایشان تقدم و متاخر نمی شود و در فرائد قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه
 آنست که وی متحول می شود و رسال و در رمضان می باشد و غیر رمضان جواب داده است ابو حنیفه از آنکه دلالت
 دارند بر برون او و عشره اخیر از رمضان یا آنکه مراد رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 او را در آن بسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند نزد کسیکه مایل می کند طرق احادیث را و الفاظ
 آنرا برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبدالحق بن سبیت الدین عثمان الله عنه که این قول قریب است تطبیق
 اقوال و معنی آن و گفته اند که حکمت و اخفای آن آنست که تا مردم جدیدی و اجتهدی کنند طاعت و آثار و اعتماد
 نه کنند بر آن و گفته اند که هر که اجتهد کند در بیداری شب یک سال نایاب و زیاده آنرا انشاء الله تعالی در این معنی
 گفته است هر که گفته است من لم یوف قدره لم یوف لیلة القدر و بعضی از علماء گفته اند که آن را خلاص است و
 امارت است و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها و ادب کشف از اهل
 بصائر و البصار آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بر وی چیزی از عالم
 ملکوت و طبری از قومی نقل کرده است که در زمان شب سجد و گفتند و بر زمین افتاد و زبانت خود را از گردن
 و سجده کند روی هر چیزی و بهی و فضائل اوقات از طریق او زاعی از عبیده بن ابی لبابه روایت کرده که
 آنها می شود در آن شب شیرین گردد و آن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره بن عبیده از این روایت
 نشود و در آن شب ساطع می شود و انوار حق در ناگن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از
 ملائکه و صواب آنست که شرفایست در دیانت آن شب مشاهد این امور بسیار سیکه در بابر آن شب را

و مشاهیر کنند ازین امور چیزی و رواست که دو کس در یکجا باشند و آن شب را هر دو در بینه و برای یکی ازین چیز بکشت گردند و دیگر را و احسن آنچه حاصل گردد و در وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و اخلاص است و این اشیا که اوقات است شبیه و مشاهیر و خوارق عادات محل فطرت و عباسی است و تحقیق و امد شده است در احادیث تخریف و ترغیب در روزه داشتن آن شب و مختار آنست که بیشتر احیای اکثر شبیه است و اگر تمام شب امیاء کند و غیر کبر و طلال و اختلال در ادای و انقضای منن مگو که گردد و انقضای ممکن است و الا هر مقدار که توفیق قیام باید مقصود حاصل است و پس لا انسان الا ساعی و کان سعیه شکوٰۃ و انقضاء

الفصل الاول عن عایشة رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نحو الیاء القدر فی الیوم

من العشر الاواخر من رمضان - طلب کنید و بچو غید بچد و اجتهاد شب قدر را در شبهای خاق اذره شب اخیر از رمضان که شب بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است که از یکی ازین پنج شب بدون نحو اید و اگر چه بهم است رواه البخاری و عن ابن عمر بنی اللہ عنهما قال ان رجلا من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذ الیاء القدر فی المنام - روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از ابناء آن حضرت نموده شدند شب قدر را در خواب - فی سبع الاواخر - در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و المد اعلم - فقال رسول الله یس گفت پنجم خدا

صلی اللہ علیہ وسلم اید یا کم قد تواطأت - و در بعضی نسخ تواطأت - فی السبع الاخر - زمره می بینم و می نامد و می شما که بختن موافق افتاده است و در هفت شب اخیر - فمن کان حرا یا طهر فی السبع الاواخر - پس سیکه هست طلب کننده شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر ازین معلوم میشود که رویی حاصل را اعتبار است و را مورد و بدیه و حق است خصوص نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد یعنی علیه و عن ابن عباس رضی اللہ عنهما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال التمسوا فی العشر الاواخر من رمضان لیلۃ القدر -

روایت است از ابن عباس که آن حضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر را - فی ثلثة قبل - در شب نهم که باقی می ماند مراد شب بیست و نهم است - فی سابعه قبل - در شب هفتم که باقی می ماند مراد شب بیست و هفتم است - فی ثلثه قبل - در شب بیست و پنجم که باقی می ماند و این موافق است بر حدیث بخاری بن الصامت که بیاید یا مراد با سده و سابعه و خامسه تسعه و سابعه و ثلثه و ثانیه که در حدیث ابی هریرة پس نزدیک در ادعای است که واقع میشود و در روز باقیه از عشره اخیر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است یا در ادعای که واقع می شود در هفت روز و آن صبر شب است و در ادعای واقع در پنج روز و آن دو شب است فافهم - رواه البخاری - و عن ابی سعید الخدری - یعنی افهم

عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشر الاول من رمضان - روايت است از ابی سعيد که آن حضرت
اعتكاف کرده و ده شب نخستین از رمضان - ثم اعتكف العشر الاوسط - پسترساعتكاف کرده و ده شب میان را - فی تبه
ترکیه و در نیمه شب که نوعی است از نیمه که خود می باشد از نذر گفته می شود آن را بقاری فرگاه - ثم اطلع - یفتح همزه
و سکون طایفه یثیف - راسه - پسترسیر و ن آورده سر خود را یعنی از تبه - فقال انی اعتكف العشر الاول التمس هذه اللیلة
پسترساعتكاف آن حضرت بدسترساعتكاف کرده و عشره اول را در حالی که التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را -
ثم اعتكف العشر الاوسط - پسترساعتكاف کرده و عشره اوسط را یعنی برای التماس این شب - ثم اثبت فقیلی لی انها
فی العشر الاخره - پسترساعتكاف شده من یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا که آن شب در ده شب پسین است
لنمکان اعتكف منی - پس کسیکه بود که اعتكاف کرده بود با من بطلب این شب - فلیعتكف العشر الاخره پس
باید که اعتكاف کند ده شب آخر را تخصیص امر با اعتكاف بطلب این آنها که اعتكاف کرده و طلب نموده و بودند برای
آنست که چون طالب و مقتضی آن بودند و در دنیا نشدند باز اعتكاف می کنند تا دریابند و آنها که طالب نیستند فارغ
از این نشینند یا نشینند - فقد اريت هذه اللیلة پس بترقیق نموده شد من این شب را یعنی معین در خواب در
عشره اخیر - ثم السیتما - پسترسفراموش گردانیده شد مرا - وقد رايتنی اسعدنی ما و طین من صبیئنا - و تحقیق دیدم
خود را در خواب که سجد میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم او را - قال التمسوا فی العشر الاخره
پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر - و التمسوا فی کل وتر - و طلب کنید او را در هر طاق این شب که برین
ازین نیست - قال - گفت راوی - قطرت السماء ملک اللیلة - پس بارید آسمان در آن شب - و کان
المسجد علی عرش - و بود سقف مسجد بر عرش یعنی بر شاخهای درختان و عرشش بفتح عین معده و کسر را و شین سجده خا که از
شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانکه برای تاکامی سازند و عرشش بر حیزیکه در سایه آن نشینند و سقف مسجد در
زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم از شاخ و برگ درخت خرما بود - و کف المسجد پس چکید سقف مسجد دو کف چکیدن
سقف خانه از باران - فحضرت عیسی رسول الله پس دید هر دو چشم من بپیر خدا را - صلی الله علیه و سلم و علی حبه
اثر الماء و الطین - و حالانکه بر پیشانی آن حضرت از آب و گل بود - من صبیئنا احدی و عشرین - و صبح تا پنج نیست
و یکم این روایت ثبت است که شب قدر بیت و یکم باشد یثقیق علیه فی المعنی و اللفظ مسلم - این حدیث متفق علیه
است در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ مسلم راست - الی تو که بنا قول وی که اینست
فقیلی لی انما فی العشر الاخره و الباقی البخاری - و لفظ باقی حدیث بخاری راست و این در روایت ابی سعید خدری
بود - و فی روایت عبد الله بن انیس یضم همزه و فتح فون و سکون تهماثیه که معالی انصاری بزرگ است - قال گفته
است لیله ثلث و عشرین - صبح شب بیت و سوم - رواه مسلم - و عن زر - بکسر زای و کشید را حین شب لیله

واقع بر عدد و سکون تخمیناً تا بی شکره است که جا بلیت را در یافته و شصت سال در جا بلیت گذرانیده و شصت و اسلام
 و عمر می صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر علمای تواتر است بود از اصحاب
 عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و از وی چیزی را از عربی می پرسید و ابی بن کعب بوی میگفت ای
 زرتشتی تو می خواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهی مگر آنکه برسی مرا از ان - قال سالت ابی بن کعب فقلت ان افاک
 عبد الله بن مسعود ليقول لقلت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو این مسعود می گوید من لقیتم الحول الصیب
 میله القدر - کیکی قیام بل کند سال تمام در می یابد شب قدر را - فقال - پس گفت ابی بن کعب - رحمه الله - رحمت کند
 این مسعود را خدای تعالی - او اوان لا یسئل الناس شیئاً ابداً بن مسعود عرض می آید این گفتن آن است که اعتماد
 نه کنند مردم که چون شب قدر را در یابند بمحصل ثواب عظیم بران اعتماد و کنند باقی سال با آرام و آسایش بگذرانند و
 جاد جاد در عمل نه نمایند - اما ان قد علم انما فی رمضان - آگاه باش بر ریشک این مسعود و تحقیق دانسته است که شب
 قدر در رمضان است - و انما فی العشر الاواخر - و تحقیق دانسته است که شب قدر در دهه اخیر است - و انما فی الایام
 سبع و عشرين - و تحقیق دانسته است که آن شب در بیست و هفتم است - ثم حلف لا یشتی - پس سوگند خورد ابی بن کعب
 در حالتی که اشتیاقی کند یعنی انشاء الله می گوید و حزم میکند که - انما لیله سبع و عشرين - که شب قدر شب است
 و هفتم است ز بر چش میگوید که - فقلت پس گفتم یعنی ابی بن کعب را - بای شتی فتقول ذلك - بچیز دیگر ام
 دلیل میگوید تو از - یا ابا القدر - گفت ابی بن کعب است - قال العلامة التي اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لفت به نشانی که خبر داده است ما ان حضرت - او بالایه - شک را و است که با علامه گفت یا بالایه و هر دو یک معنی است
 انما قطع یومئذ لا شئاع لها - علامت این است که آفتاب و صبح آن شب می بر آید و در حالتی که نیست روشنی مراد را -
 رواه مسلم - در روایت احمد آمده که می بر آید آفتاب مانند طشت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را به نشان
 گفت نه نفس و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی الله عنه خدام اصحاب رسول
 الله صلى الله عليه وسلم را پرسید ایشان را از شب قدر پس چه اتفاق کردند که در دهه اخیر است پس گفت ابن عباس
 مر عمر را که من میدانم یا گمان می برم که آن شب هفتم است که می گذرد یا شب هفتم که باقی میماند از دهه پس گفت عزرا
 کجا دانستی آنرا گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر می گردود در
 هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و پنجره از هفت و سجد می کند بر هفت و طواف را ذکر کرد
 و چهار را هم و چیزهای دیگر را که هفت اند پس گفت عمر به تحقیق در یافتی تو چیزی می دانی که ما دریافتیم و بعضی از فضلا
 گفته اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ لیل القدر را در سوره انا انزلناه در صبحه جا و این نه حجت است مجروح
 آن نیست و هفت حجت است و این و امثال آن امارات تلقیه است نه دلائل قطعیه و هیچ کس را

یقین حاصل نیست در آن و اگر آن حضرت را بود اذن کرده نشد بقیعین مرغی به او اگر کسی آن از صغیر به بزرگ اعلام کرده شده او را وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بحکم حکمتی که در اختتامی آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی بر سید رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سگند و او مر آن حضرت را که فرمود او را به این پس در غضب آورد و آنحضرت را پس فرمود اگر اذن میکرد مرا قدامی قتالی که خبر میهم بدان خبر میدادم شما را اگر گویند پس سگند خوردن ابی بن کعب بی اشتنا و جزم کردن وی بدان چه بود و آتش آنکه این میانه است از ابی بن کعب بنابر غلبه ظن و سگند خوردن بر غلبه ظن جایز است و مواخذ نیست بر آن و همچنین هر که گفته است بغلبه ظن و اجتهاد گفته و الحجه بکفی نصیب و الله اعلم - وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبيت في الشهر الاواخر الا يبيت في غيره - گفت عایشه بود آن حضرت که کوشش می نمود و شغقت یکشبه در محل و عشر

او اخر رمضان از آنچه نمی نمود در غیر عشر او اخر - رواه مسلم - و عهدها - قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر شد مبته - بود آنحضرت چون می در آمد و هر رمضان حکم می بست از او خود را کمایت است از اجتهاد و عبادات زیاده بر عادت یا کمایت از گوشه گرفتن از دکان - و احیای لیل - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را و در شب احیاء لیل میگویند و معنی داده یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن است در آن یا بمعنی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً به عبادت و خواب و حکم موت است و بیکاری حکم مرده داده - و ایقظ الهله - و بیداری گردانیدن اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند - متفق علیه

الفصل الثانی عن عائشة - رضي الله عنها قالت قلت - گفت عایشه گفت - یا رسول الله ایت ان ملک اى ليلة القدر اقول فيها - خبر ده مرا اگر بدانم که که ام شب است شب قدر و در ایام آن راه گویم از ذکر و عبادات شب - قال قول - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم انک عفو رحیم العفو کما عفت عنی - خداوند عفو بر سبک تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی کبر - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول التمسوا - روایت است از ابی کبره گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت طلب کنید از ابی یعنی ليلة القدر را - فی تسع بقیعین اونی سبع بقیعین اونی خمس بقیعین - در نه شب که باقی می ماند که چهار شب است یا در هفت شبی که باقی می ماند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی می ماند و آن دو شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم - او شش او اخر لیل - یا بگویند در سه شب که باقی می ماند که شب بیست و نهم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که عمل آنجا تمام میشود و بنده متحی و بیدار میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع بقیعین محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم و ثلث

بر میت و شتم و آفرین بر میت و نهم و بعضی گفته اند بر سلاخ قدر - رواه الترمذی - و عن ابن عمر - قال سئل رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عن ليلة القدر - گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر - فقال ہی فی کل رمضان لیس لک
 آنحضرت آن شب در کل رمضان است و این دو وجو احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص بر صفائی
 و در رمضان نیست - دوم آنکه در هر ایام رمضان است و مخصوص بعشره و آخر نیست که اذ قال الطبری - رواه
 ابو داود و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق - و گفت ابو داود و روایت کرده است از اسفیان ثوری
 و شعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است - موقوفه علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر دفع کرده پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عن
 عبید الله بن انیس قال قلت - کنت من یاء رسول الله لی بادیة اکنون فیها - بدرستی که مرا بادیة ایست که میباشم
 در آن - و انا اصلي فیها - و من نماز میکردم در آن بادیة - بحمد الله فرمود لیلیة انزلما لی هذا السجدة پس امر کن پیشی که
 فرود آیم در آن شب به سوی این سجده اشارت کرد و سجده شریف بخود صلی الله علیه و سلم گوید قصد وی طلب شب
 قدر بود - فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیلیة ثلث و عشرين - خود آ می شب میت رسوم - قيل لا یزید
 کان ابرک لیصنع - گفته شد من سیر او را چگونه بود که سیر دیگر در تو در سجده - قال کان یدخل السجدة اذا صلی العصر - گفت
 پس روی بود و در آن کمی در آمد سجده را چون می گذارد نماز عصر - فلما خرج منه لحاجة - پس بیرون نمی آمد از سجده
 برای کاری که منافق با عسکات باشد و در بعضی اصول الاطحا جنة یعنی بیرون نمی آمد از سجده مگر برای حاجت
 ضروری چنانچه حاجت بشری که متکلف مضطر است بدان حی یعنی الصبح فاذا صلی الصبح و بعد بادیة علی باب السجده
 پس چون می گذارد صبح را می یافت چار پای خود را بر روی سجده - فجلس علیها - پس می نشست بر دایه - و یقول بادیة
 و می پوست بادیة خود را و نگاه ابو داود

الفصل الثالث - عن عبادة - ابن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه و سلم لیخبرنا بلیلة القدر گفت
 عباده بیرون آمد آن حضرت از درون خانه و رفتیکه نمود و غلبوی لیلة القدر تا خبر دهد ما را بلیلة القدر - فلما
 رجلا من المسلمین - پس نزاع نمودند و خصومت کردند و بیک دیگر دو مرد از مسلمانان - فقال - پس گفت
 آن حضرت - خرجت لآخبرکم بلیلة القدر - بیرون آمدم تا خبر دهم شما را به شب قدر که کدام شب است - فلما
 پس نزاع کردند - فلان و فلان فرقت - پس برداشته شد آن شب و فراموش گردانیده شد تعیین آن
 بسوی نزاع آنها ازینجا معلوم می شود که نزاع و خصومت بیک دیگر شیع است و سبب حرمان از برکات
 و عزات و غالباً نزاع ایشان بناحق بود یا متجا و از حد اعتدال - و عسی ان یکون حیر الکلم - و نزدیک است
 که باشد که این برداشتن از خاطر تعیین آن و هم گردانیدن آن بهتر شمارا که سبب جد و اجتهاد و کثرت طاعت
 و سبادت گردد - فالتسوی فی التماسه و التمساجه و التماسه - پس طلب کنید آنرا در میت و نهم و میت و نهم

و حیث پنج روز ازین مسلم می شود که آن شب کفر و بدعت و بدعتیان این شب یا ترویج میان این شب بندگان نمی شود
 و الله اعلم - رواد الجاری - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر نزل جبرئیل فی
 لیلته من الملائکة یقول می باشد شب قدر و روزی آید جبرئیل در جماعت از فرشتگان و کعبه بضم و فتح جماعت یقولون
 علی کل عبد قائم او قاعد فی رکعتی - عامی کنند داستان غزواتی نمایند و روزی فرستند بر هر بنده که ایستاده است
 یا نشسته که یادمی کند مرخص از اعز و جل - فاذا کان یوم عیدهم - پس و قیام باشد روز عید مسلمان - یعنی یوم فطر
 یعنی روز فطر ایشان - یا ای الله بهم ملائکة - مغاخرت می کند خدای تعالی و می نازد بندگان خود در شنگان
 خود را که طاعت میزدند بر ایشان بر عصیان - یقول - پس می گوید - یا ملائکة اجز او امیر و قیام - ای فرشتگان
 من حیث پاداش مزدوری که تمام کند فعل خود را - قالوا ربنا جزاوه ان یوسفه اجره - گویند فرشتگان
 ای پروردگار ما این است پاداش او که تمام داده شود و اجرت وی - فقال ملائکة عبیدی و انالی انی
 فرقیتم علیهم - پس می گوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من علایمان و دالان من گذاردند طاعت مرا که فرض
 گردانیدم بر ایشان که روزه رمضان است - ثم خرجوا لیقولن الی الله اریتم بیرون آمدند در حالی که بر
 میدانند آواز خود را با حال چون کسیرین دفع آن - و غنی و جلالی و کرمی و علوی و اتقاع مکانی میگویند
 بجنبه قدرت و بزرگی وجود و بلندی قدر و بلندی مرتبه من - لا یجتم - بر آید احباب میگویند و قبول می کنند دعای
 ایشان را - فیقول ارجو الله غفر لکم - پس میگوید خدای تعالی برگردید به تحقیق آمرزیدم مرخصم - و بعد است
 سینا تم حسنت - و تبدیل میکنند بهای شما را به نیکیهای یعنی بهای آمرزیدم و میگویند آثار گناهان را و نیکیها را
 نمی پذیریم و ثابت میگردد آنکه اطاعات را یا تبدیل می کنیم بلکه محصیت را از نفس بلکه طاعات بلکه می دم جل
 بر محصیت طاعت و ثابت می گردد بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که در روز قیامت مردی را
 بیاوردند فرمایند آید که عرض کنید بروی گناهان صغیره او را و نهان دارید گناهان کبیره او را و گفته می شود ملازم
 کردی تو روز چنین چنین پس بنده اقرار می کند گناهان صغیره را و مسکری شود می ترسد از گناهان کبیره که بسیار
 اظهار کنند پس حکم بود که بدین بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید بنده مرا گناهان بسیار است که نمی فهم
 آنها را اینجا الحدیث - قال فیرحون مغفورا لهم - گفت آن حضرت پس زبری که در بندگان در حالی که آمرزیده
 شده است مرا ایشان را - رواد البیہقی فی شعب الیمان

باب الاعتکاف

اعتکاف دانست بازداشتن در تنگ کردن و لازم بودن بجائے و لازم بودن چیزی را و روزی آوردن کسی
 و در شرع در تنگ کردن در مسجد و لزوم وی بر وجهی و اعتکاف و نظایر ذهاب غلبه سنت مؤکده

است از بیت موافقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در مصححین از حدیث
 مایه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آن حضرت عمل
 میکرد بنوافل کوهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نه گفتند آنرا با وجود آنکه کیسال
 بنحسب در سال دیگر قضا کرده و عذر بنحسب از یکدایم اعتکاف در واجب با وجود موافقت آن بپدر
 که امر میکرد به آن و انکار میکرد به ترک آن و در اعتکاف گفت کسی که دوست می دارد از شما که اعتکاف کند باید
 که بکند چنانکه در مصححین آمده است و نشستن در سال دیگر در عذر بنحسب قضا بود بلکه در سال وفات بود بکثرت کمال
 شوق و تمنا و استغداد و به وصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف نیست
 که یکبار گذر کرده بر آن و واجب گردانیده آنرا بنفس خود و سنت و آن در عشر اخیر رمضان است و جز این دو قسم
 مستحب است و منفی در زمان را در مسجد بیت بخویش کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی است که جدا کرده می شود برای
 نماز و در احکام مسجد نیست مگر درین حکم که جز از اعتکاف نهار است در وی و قول قدیم شافعی نیز چنین است و نقل
 کرده اند بعضی از اصحاب که اعتکاف مرأه در مسجد بازواج خود جائز است و همین قائل است امام احمد رحمه الله
 و اذن آن حضرت صلی الله علیه و سلم ازواج مملو را دلیل است بر آن و منع بکثرت مصلحتی دیگر بود چنانکه باید بدید
 از آن امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهم الله که اعتکاف کرده اند مسجدی که اقامت کرده می شود و در وی خمس صلوات با اعتکاف
 سبب ترک جماعت که مکرر و تکرار آن است مگر و و باعث بر خروج پنج وقت نمیشود با امکان اقرار از آن و در
 شرح ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگر چه اقامت کرده
 نشود و در وی خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت
 اما اعتکاف نقل جائز است و غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در حدیثی
 که در مذبح شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد بستر باشد اگر چه در آن
 اعتکاف ماحدی منین نه اگر نیت در ترک کند و است و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نزد
 بعضی اقل آن ساعت است و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا
 ثواب آن بدست آید و نزد این قائل شستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبودیت بر نیت و نزد بعضی استل
 اعتکاف یک روز است و مختار و مذبح با آن است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط
 صوم است و تمیق آن است که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد و کمتر از یوم پس عالم اگر
 کثرت کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل می شود و تکرار اشتراط صوم آن است که چون نیت اعتکاف شب
 کند جائز باشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث میاید

الفصل الاول - عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یلتکف العشر الا و اخر من رمضان حتی یوافاه التمر گفت عایشه بود آن حضرت که اعتکاف میکرد و در شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او با خدا و این بعد از آن که در عشر اول و اوسط نشست و شب قدر را در نیافت و با وی نمودند که شب قدر در عشر او آخر است چنانکه در باب سابق گذشت - ثم اعتکف اذ و اجم من بعده - پسترس متکف شدند از دواج مطهره آنحضرت بعد از وی یعنی در عشره اخیر و این حدیث دلیل است بر موافقت آن حضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت مکه که چنانکه مذکور شد متفق علیه - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس بالخیر - بود آنحضرت جزا درین یا جیدترین مردم یا یکی در جمیع اوقات - و کان اجود ما یکون فی رمضان - و بود جزا در تبر بودن وی حاصل وقتی که می بود در رمضان که اشرف و النسب اوقات است یعنی خبر کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان - بود جبرئیل که ملاقات می کرد آن حضرت را و هر شب در رمضان - لیقض علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن - عرض می کرد جبرئیل آن حضرت قرآن را و می شنو انید و می گفتند به وی فاذا اقیته جبرئیل کان اجود کثیر من الیوم المرسله - پس وقتیکه ملاقات میکرد او را جبرئیل بودی صلی الله علیه وسلم جزا در و جید تر و تیز تر و یکی از باده ها کرده شده است و فرستاده شده است به ایشان اشارت است بقول حق سبحانه - و هو الذی یوصل الریح البشر امین یدی رحمة لیس با در انگیز و سحاب را و فردی آید بان الطار و پیدا میشود بروی از راق و برکات همچنین وجود شریف باعث دشمنای خیرات و مبرات و برکات بود خصمه صادرین اوقات و در حدیث اشارت است بآنکه آدمی را و اوقات فاضله صحبت اید او بیشتر و فعل غیر و کسب خیرات باید کوشید و آوردن این حدیث در ملاقات بحیث آنست که آن حضرت در رمضان متکف می بود - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال کان یعرض علی النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کل عام مرة - بود که عرض کرده می شد بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کنند جبرئیل بود و ساعات نیست بیان عرض کردن آن حضرت قرآن را به جبرئیل چنانکه در لول حدیث اول است و بیان عرض جبرئیل قرآن را به آن حضرت چنانکه منوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد و آن حضرت بعد از وی آن حضرت عرض میکرد و جبرئیل چنانکه در سماع الیوم و قرات بروی می باشد و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و واده شده است که هر دو میگویند قرآن را بطریق دارد ست چنانکه حافظان یکدیگر بطریق و در میخوانند - فرض علیه مرتین فی العام الذی قبض فیہ - پس عرض کرد در عشر قرآن جزا آنحضرت و بار در سالی که قبض کرد و شد روح مقدس و می - و کان یلتکف کل عام عشره و بود آن حضرت که اعتکاف می کرد هر سال یک عشره - تا اعتکاف عشرین پس اعتکاف کرد آنحضرت دو عشره و عشرین یعنی بیست نیز خوانده اند مال هر دو عبارت یکی است - فی العام الذی قبض فیہ - در سالی که قبض کرد آنحضرت

از بہت کمال شوق رہتا رہتا کہ وہ صلی اللہ علیہ وسلم کو دیکھ کر آتش شوق تیز تر کر دے۔
 رواہ ابن ابی شیبہ۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اعتکف اذی الی راسہ و ہر فی الجنب
 کنت مایطہ بود آن حضرت چون اعتکاف می کرد نزدیک من میگردانید سر مبارک خود را و حال آنکہ وی در مسجد
 می بود۔ تا بعد از پس شامی کہ وہ من آن حضرت را ترخیل شانہ کردن و موسی فرہشتن ازینجا معلوم شد کہ باکی
 نیست بر آوردن مشک سرور از مسجد۔ کان لا یصل البیت الا الحاجۃ الانسان۔ و بود آنحضرت کہ بہنی آمد از
 مسجد مگر برای حاجت انسانی از ہل و فاطمہ و یحییٰ غسل جنابت از بہت وجوب خروج از مسجد نزد جنابت و
 ہمین برای نماز بعد از غسل جبہ و اسیتہ صریح در آن از اصول فی الیم جز آنکہ در شرح اورا گفتہ است کہ چون
 می آمد برای غسل فرض باشد یا نفل یا متفق علیہ۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہ ان عمر قال انعتکف لیلۃ فی المسجد الحرام۔ گفت عمر
 این عمر کہ عمر بن عبد العزیز را صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نذرت فی الیام لیلۃ ان اعتکف لیلۃ فی المسجد الحرام۔ گفت عمر
 بودم من کہ نذر کردہ بودم در جامعیت کہ اعتکاف کنم بر شبی در مسجد حرام۔ قال فادع بذکرک۔ گفت آنحضرت
 پس ایٹکن نذر خود را اگر نذر کردہ بودی۔ متفق علیہ۔ و باین حدیث استدلال کردہ شافعی و احمد و در بیان
 بر آنکہ صوم شرط نیست در اعتکاف مگر با التزام آن نذر زیرا کہ اگر صوم شرط بودی امری کردہ بواسطہ
 لکن نذر وجوب ازین استدلال آنست کہ در روایت صحیح آمدہ کہ گفت عمر نذر کردم کہ اعتکاف کنم
 و روزی پس روایتی کہ در وی لیل واقع شدہ است شب باروز مراد است چنانکہ از یوم روز و شب
 مراد است و نذر الی غایتہ مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقاً واجب باشد یا نفل و تمسک ایشان حدیث مایطہ
 است کہ بیاید با اعتکاف الالبصوم و این حدیث صریح است و بیشتر اصطلاحات

الفصل الثانی عن النس۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعتکف فی القصر الا و آخر من رمضان۔ گفت انس
 بود آنحضرت کہ اعتکاف میکرد در شب آخر از رمضان۔ فلم یکن۔ اما۔ پس اعتکاف نکرد یکسال۔ فلما کان
 العام الثانی اعتکف عشرین لیلۃ و یکبارہ سال ازین اعتکاف کردہ شب و قضا کرد این بظاہر علامت وجوب است
 و لیکن قضای سنت مؤکدہ نیز آمدہ است چنانکہ سنت ظہر را بعد از نماز عصر قضا کرد و چنانکہ در کتاب الصلوٰۃ گذشت۔ رواہ
 الترمذی و رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ عن ابی ابی کب۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 اذا اصابہ لیس فی النحر۔ بود آنحضرت و تمسک بخداست کہ اعتکاف کند یکبارہ نماز فجر را۔ ثم دخل فی مشکف
 پستری و راحہ دعا می اعتکاف خود۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و گفتہ اند کہ این حدیث را بخاری و مسلم نیز
 روایت کردہ اند و باقی اصحاب کتب سنن روایت کردہ مطولاً و استدلال کردہ با جمیع کتب فائز است کہ
 ابتدای اعتکاف انادل نماز عشرہ اخیرہ و کند و این تکلیف است از برای ولوی و لیث و یک قول و ابو حنیفہ و مالک

بنا

و شافعی و احمد رحم الله بر آنند که در آیه پیش از غروب آفتاب چون تو اید اعتکاف شهر یا با عشر را داخل این حدیث آن می دانند که آنحضرت شب و در سجده می در آمد و چون نماز صبح می گذارد و حجره که می ساختند برای وی می در آمد و منقطع میشد از خلق و منفرد می گشت و در امتکاف آن حجره ایست که از حجره و مانند آن برای امتکات او می ساختند چنانکه در حدیث منیج آمده است پس ابتدای امتکات از وقت مغرب میزد و تا صبح و تا اذان و وقت صبح - و عتقها - قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یعدو المریض و هو متکف - و هم از عایشه روایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد و بیار را و حال آنکه آنحضرت متکف بود - فیر کما هو - پس میگفت آنحضرت که نشستی شل می کنی که وی بر آن بود - فلا یخرج - پس بلی می کرد بپوسه جانبی دیگر دانی ایستاد و در جهان گذشتن و می رفت و می پرسید و تفریح اقامت و میل از راه بجا می - یسال عنه می پرسید از حال بیمار این بیان عیادت است طبعی گفته که نزد آنکه از بجه آن است که چون بیرون آید متکف برای عیادت حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و صلوة بر جنازه پس میل کند و منحرف نگردد از طریق دایستاده نشود و زیاده بر قدر نماز باطل نمی شود و اعتکات و اگر آخر آن کند و زیاده بایستد باطل گردد و حسن شخصی گفته که جائز است بر متکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتی - رواه ابو داود و عتقها - قالت السنة علی المتکف ان لا یعود مریضاً و لا یشهد جنازة - و هم از عایشه آمده است که گفت سنت بر متکف آن است که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر بآن صفت که گفته شد - و لا یرس المرأة و لا یباشرا - و مساس نکند زن را و مباشرت نکند او را متس سودن بدست و مباشرت نیز بهین معنی است و بشه روی پوست حرم و گفته اند که مراد پس جماعت است و وی سطل است اعتکات را با اتفاق و مباشرت و غیر این معنی گفته اند و سطل است و بعضی گویند سطل نیست بعضی میگویند اگر انزال کند سطل است و اگر انزال نکند سطل نیست و در حدیث گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا پوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل می گردد و اعتکات وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد و پوسه روزه و اگر انزال نکند فاسد نمی گردد اگر چه حرام است و لا یخرج لحاجة الا لاله منه - و بیرون نیاید بر متکف برای حاجتی و کاری مگر برای حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حدیث انسانی - و لا اعتکات الا بجموع - و روایت اعتکات مگر روزه و روزه شرط است در اعتکات این دلیل حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکات - و لا اعتکات الا فی مسجد جامع - و روایت اعتکات مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل و اولی است و الله اعلم - رواه ابو داود

الفصل الثانی عن ابن عمر - رضی الله عنهما - عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان اذا اعتکف طرح له فرشه ابن عمر روایت می کنند از آنحضرت که بود آن حضرت چون اعتکات می کرد انداخته می شد برای وی بساط وی که در تنه می انداخت - و یوضع له سریر - و نماده می شد برای آنحضرت تخت و می بین چهار پا می زد که بر آن بنیست

اچار پای را عبادان سر ریگوند و بعضی شیخ او وضع کلمه اود و اسطوانه القوتیه - انداخته می شد فرشتی در سر بردی پس یابش ستون سجده که آن را اسطوانه توبه میگویند که البواب الفساری خود در بران بر بسته بود تا توبه او قبول افتاد و قعه آن در کتب سیر و احادیث مسطور و مذکور است و اسطوانه بنیم جزوه و سکون سین یعنی ستون است - رواد ابن حجر - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی المکتف - روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت در حق مکتف - هو مکتف الذنوب - مکتف منع کرده می شود و باز داشته می شود از گناهان - و یخبر لی من الحسنات کمال الحسنات کما - و جزا داده می شود در مکتف را از حسنات عبادان که فوت می شود او را به سبب اعتکاف مثل عیادت مریض و نماز جنازه و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات هر دیگری بر این روایت کرده اند از اجزا - رواد ابن ماجه

کتاب فضائل القرآن

افضل جمع فضیلت شتی از فضل فقه نفس و قرآن شتی است از قرات یا از قرآن که بعضی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امرونی و عدد و وعید و سوره و آیات جمع شده و بیکدیگر منضم گشته و صاحب صحاح و قاموس اورد از قرات آورده اند در قرآن و در انظار -

الفصل الاول - عن عثمان - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیرکم من تعلم القرآن و علمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموزد اندیشه آن را و گفته اند که مراد آنست که از جمله بهترین است زیرا که خیرت و غیر علم و تعلم نیز اورد شده است و نووی در فتاوی خود گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر است و در زیاده بر واجب فقه افضل است از آن و پوشیده نماند که این بر تقدیری است که مراد تعلم و تعلم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقه نیز از لوازم و توالی قرآن است و خود در زمان نبوت علم فقهین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لکن از باب امامت قراء صحابه را علم ایشان داشته اند فقه بر -

رواد البخاری - و عن عقیقه بن عامر صحابی است که احوال او در مواضع نوشته شده است - قال خسر رج رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن فی القنقه - گفت بیرون آمد آن حضرت و ما در صف بودیم بضم صاد و تشدید عامر مسجد است و آن معنی بود که سقف داشت پیش مسجد و بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبله او را بجانب گداشتند و قرائی صحابه که ایشان را اصحاب صفه می گفتند و را بنجا میبرد - فقال - پس گفت آن حضرت - ای کج حجب ان لینه دکل یوم الی بطنان - که اسمی از شما دوستی دارد که با ما کند بر روز به سوی بطنان بضم طاء و سکون طای جمله - او العقیق - یا لبوی عقیق مثل راوی است نام دو موضع است بهرینه که آنجا باز او بدو شتران در وی فروخته میشد و فیاتی بناتین که او این پس

بیاورد و ناله بزرگ گوید و این را بفتح کاف و سکون و او ناله بزرگ گوید - فی غیر الخ و لا قطع رحم - لی اراکبا بجمیت
 مثل سرقه و غضب و این بریدن تراث است که واجب است چون بداند این تفسیر بعد تعلیم است که از خدا این امر بمعیت
 است - قلنا - پس گفتیم - یا رسول الله کلام غیب ذلک - همه را دوست می داریم آخر او در روایتی یکسب بجمانیه
 قال - گفت آن حضرت - افلا یقیدوا حدکم الی السجد - آیا پس با خدا نمی کنید یکی از شما به سوی سجده فی علم پس تعلیم کند
 و بداند - اولیقر آیتین من کتاب الله - یا بخواند و آیت از کتاب خدا و در بعضی نسخ فیعلم بجمیت از علم
 و این تقدیر کلام ادراعی شک و تأویل است - غیر من تافیت - این تعلیم دو آیت دو امان آن بهتر است مراد
 از دو ناله - و ثلث غیر من ثلث - و سه آیت بهتر است مراد از سه ناله - و اربع غیر من اربع - و چهار آیت
 بهتر است از چهار ناله - و من اعداد من الابل - و همچنین اینجا بهتر اند از اعداد خود از شتران سیئه
 پنج و شش آیت بهتر از پنج و شش ناله و علی بذالقیاس و ابل اسم جنس است شامل مرد و زن و نر و ابل
 گویند و ماده و ناله چنانکه انسان مرد را هم گویند و زن را هم و مرد را ابل و زن را امراة گویند اگر گویند که
 آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر دارند که بر آنها تفصیل نهند و بیان فضل
 قرآن بآن کنند جو البش آن است که حقیقت مراد آن است که اشتغال با مردن بهتر است از آنچه نیست و
 شقت می کشند و آن از طلب رزق غایت آگاه بیان کرد از ارب شالی خاص و مخصوص گردانید بنا که همان
 از جهت بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آن است که تعلم قرآن و اشتغال با مردن در امر نفس نیز
 نافع و موجب مزید غیر در بخت است و بیشتر از اشتغال بقتل اسباب دنیا است بکلمه من ترقی الله کجبل لخرقا
 ویر و در مقام حیات لا یقتب و در امر معاد خود چه گویند که تمام دنیا و انبیا و جنب او و متلاشی است فانه و با الله
 التوفیق - و رواه مسلم - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احب حکم
 اذا رجع الی اهلان یکذیة ثلث خلقات عظاما ما - گفت آن حضرت آیا دوست می دارید یکی از شما چون
 باز گردد به سوئی اهل خانه خود که بیاید و روی سه ناله آلسن بزرگ فیه و خلقات جمع خلقت بفتح خاء می
 و کسر لام ناله آلسن - قلنا نعم گفتیم ما را دوست می داریم آنرا - قال - گفت آنحضرت - ثلث آیات
 یقر بهن احدکم فی صلوة غیر من ثلث خلقات عظاما ما - پس سه آیت که بخواند از شما را یکی از شما در نماز خود بهتر
 مراد از سه ناله آلسن بزرگ فیه و بهین قیاس این حدیث تیر در معنی حدیث اول است - رواه مسلم - و عن
 عائشة رضی الله عنها الما به بالقرآن مع السفرة الکرام البرة - ذریک و نیکو در این ناله و او ستود و قرآن حفظ
 و بخوبی باطلانکه و انبیا است که بزرگانند و نیکو کار یعنی در دنیا عاقل است بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است
 و سفره جمیع سفر زمینی کتاب شش از سفر زمینی کتاب یا یعنی سفر شش از سفرات بمعنی میانجی شده و مراد

فاما که اندک انتساب می کنند کتب سادیه را از لوح محفوظ و سیاحت می شود میان خدا و رسول و نبی یا انبیاء که انتساب
 می نمایند و می راد سفیر اندین خدا و امت یا مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم اند که اول انتساب قرآن
 ایشان کرده اند یا فرشتگان که اعمال بنده گان می نویسند و کرام جمع کریم و برده جمع یا کیمنی یا کیکو کاره - و الذی یقر
 القرآن متعقبه و هو طایفه شاق اما جبران - و آن کسی که بخواند قرآن را و در میان خود خواندن قرآن و خوب نیکو
 از باقی او در آن و بدو می پندارد زبان را و خواندن قرآن بر وی دشوار است مراد او را و اجر است یکی اجر قرآن
 دوم اجر شقت اگر چه با بر نفس و اکمل است اما از شقت تعب و شقت این مایه نفسانی را جبری ثابت است معتقد
 نفسی و تثبیت طالب است بر شقت و ریاضت فاقم متفق علیه - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا حسد الا علی اثین - نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس - جل آناه الله القرآن - یکی مردی که
 داد و است او را خدا می تعالی قرآن را - قول یقوم به آناه اللیل و آناه النهار پس آن مرد بخیزد و قرآن و بخواند آن
 در ساعات شب و ساعات روز - و جل آناه الله الا قویق منه آناه اللیل و آناه النهار - دوم مردی که داد و
 است او را خدا می تعالی مالی پس آن مرد اتفاق می کند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیه
 در کتاب العلم مثل این حدیث و تفصیل علم گذشت و کفایت مال بر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم اهل
 همه مستفاد از دست لیکن اینجا این تفصیل مذکور قرآن را اثبات کرده و آن غیر مفید علم است فاقم - و عن
 ابی موسی - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن مثل الأثرین
 تعدد و حال مسلمانی که بخواند قرآن را همچو حال اثره است بضم حمره و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و تریح
 در تریح و تریح نیز میگویند و تریح در روایت نیز آمده میوه معرونی است که جامع است میان طیب طعم و طیب رائحه
 چنانچه فرمود - یکجا طیب و طیبها طیب بوی وی خوش و مزه وی خوش است و همچنین مؤمن که بخواند قرآن را از آن
 سیکرد از آن و منفکس میگردد از وی الله انوار قدس و وصول می یابد دیگران - و مثل المؤمن الذی لا یقرء
 القرآن مثل التمره لا ریح لها و طعمها ملو - و حال مسلمانی که نمی خواند قرآن را همچو حال خرماست که نیست بوی
 مراد او مزه و می شیرین است - و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن کمثل الخنثی لیس له ریح و طعمها مر - و حال
 منافقی که نه بخواند قرآن هیچ منتقل است که نیست مراد او را بوی و مزه وی تلخ است - و مثل المنافق الذی
 یقرء القرآن مثل الریحانه ریحها طیب و طعمها مر - و حال منافقی که بخواند قرآن را همچو حال ریحان است که بوی
 وی خوش است و مزه وی تلخ است - متفق علیه و فی روایت - و در روایتی این چنین آمده است - المؤمن
 الذی لا یقرء القرآن ولیل به کلا لآخره و المؤمن الذی لا یقرء القرآن ولیل به کلا لآخره - درین روایت ولیل
 به زیادت کرده و در روایت اولی گفته بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است و احتمال دارد که علم کنایت

از اعتقاد می که مؤمن در دل دارد داشته باشد - و عن محمد بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان التبریع بهذا الکتاب اتوا ما ولیعبر به اخیرین - بدرستی که خدا می تعالی بلند مرتبه میگردد اندامین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آورده بودند وی عمل کردند بدان و تلاوت می کنند آنرا و اخلاص میوزند در آن دلپست می گردانده بودند گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند - رواه مسلم - و عن ابی سعید الخدری ان اُسَید بن سَهم بن جَزْه دفع سین ماله - بن حفص بن غصم حاصبه دفع ضا و مبعده صحابی انصار است از نخبای انصار بپیر ایشان از اناضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز گزارد بروی و دفن کرده شد بطبیعت مات ستمه عشرين وقيل احدی وعشرين - قال - گفت - بینا هو لقرآن الليل سورة البقرة - وراثنای آنکه وی بخاند و شب سو بوقیرا - و فرسه مربوطه خنده - واسپ وی بسته شده بودند و وی - اذ جالت الفرس - ناگاهه بجهید اسپانی الفراح جولان گردید آمدن - فسکت - پس خاموش گشت اُسید و ترک کرد خواندن را - فسکت پس ساکن شد اسپ و آرام گرفت از جولان - ففكر - پس باز خواند اُسید - فجالت - پس باز جولان کرد و اسپ فسکت فسکت - پس باز خاموش گشت اُسید پس آرامید اسپ - ثم قرا - پست خواند - فجالت الفرس پس جولان کرد اسپ سه بار بمحیی ذاقع شده - فالتصرت - پس برگشت اُسید از قرائت و گذاشت قرائت را - و کان ابنی محیی قریباً منها - و بود پسر اُسید که نامش محیی بود نزدیک اسپ - فاستحق ان تصیبه - پس ترسید اُسید که برسد اسپ پسرش را و آزار رساند او را - و لما اخره رفع راسه الی السماء - و چون پس انداخت اسپ پسر را و دور افکند اندام اسپ برداشت سرخو در اینجا آب آسمان - فاذا اسل الظلک - پس ناگاهه چیز بادی مانند سائبان نیما اشال المصایح - در آن ظله اشال چیز است مانند چراغها - فلما اصبح حدث النبی - پس چون صبح کرد ابن حفصیر خبر کرد پسر را - صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن حضرت کرد دوباره - اقرا یا ابن حفصیر اقرا یا ابن حفصیر بخوان ای پسر حفصیر و مراد دوم و استمرار است بر قرائت - قال - گفت اُسید بن حفصیر بحجت اعتذار از انصهار و گذاشتن قرائت - فاستغقت - پس ترسیدم من - یا رسول الله و در نسخه اشغقت بی قا - ان تظا بحیجی - از آنکه پانها ل کند اسپ محیی را - و کان منها قریباً - و بود محیی از اسپ نزدیک - فالتصرت الیه - پس برگشتم من بسوی محیی - و رفعت راسی الی السماء - و برداشتم سرخو را بسوی آسمان - فاذا اسل الظلک فیها مثال المصایح پس ناگاهه دیدم مانند سائبان است که در وی مانند چراغهاست - فخرجت حتی لاریها - پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نمی بینم من آنها را - قال - گفت آنحضرت - و تدری ما ذاک - و می درمیابی چیست آنچه نمی بینی تو مانند ظله و مصایح - قال لا - گفت اُسید و نمی یابم چیست آن - قال - گفت آنحضرت - ملک الملائکة و انت بصوتک - آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی - و لو قرأت لاجت نظر الناس الیها - و اگر

بسی از اشیای تمام شب بر آینه صبح می گردند آن زشتگان در عالمی کلفظی گرد مردم بسوی آفتاب و هم می ویدند - لا توتروا
 نسیم - پوشیده می شدند آن زشتگان از آدمیان - متفق علیه و اللفظ للبیاری و فی سلم - و در صبح مسلم واقع شود
 است لغت عربیت فی الحج - بالورث آن ظلمه در جوامیان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واد میان
 آسمان و زمین و کشادگی وادی - بدل فرجعت علی صیته المستکمل - بجای لفظ فرجعت بعینه حکم که در روایت
 اولی واقع شده است - وعن البراء - قال کان رجل یقرء سورة الکہف - و گفت بر این عذاب که از نشانی
 صحابه است بود مردی که می خواند سوره گفت را - والی جانبہ حصان - و در جلوی وی ایسی بود و حصان کبر
 صاحب از اعیل - مربوط بطنین - بسته شده بود آن اسپ به درون شطن بشین بجزر طای صله هر دو منفرج
 رسن یارین دراز ناگویند فتنه سحاب پس پوشید آن اسپ را و آمد بر لای وی ایبری مجملت نموده و در نو
 پس گشت آن ابر که نزدیک شده وی آید وی آورد - و میل فرستاده - و گشت اسپ وی که می گزید و متفرج بود
 هر دو روایت است و فرس مذکور و نوشت هر دو آید - فلما اصبح الی الی بنی نضیر چون صبح کرد آمد آن مرد از قریه
 علی الله علیه و سلم مذکور ذلک - پس ذکر کرد آن واقعه را برای آن حضرت - فقال تلك السکینه یس گشت
 آن حضرت که آن سکینه است - تنزلت بالقرآن - که فرود آمد بسبب قرآن سکینه یعنی آرامش و آهستگی و
 یعنی رحمت آید و آنچه حاصل گرد و بوی آرام و سکون و صفای قلب و بر و ظلمت نفسانیت و فرود آمدن صفای
 رعایت و حضور ذوق و قیمت و گاهی صورت گیرد بصورت ابرو مانند آن و کلام در وی در فصل اول
 از کتاب العلم زیاد و برین گذشته است فند بر متفق علیه - وعن ابی سعید بن معلی - بضم سین و فتح مین و تشدید
 لام صحابی انصاری مدنی است - قال كنت فی المسجد - گفت بودم من که نماز می کردم و در مسجد - فذعی الی الی
 پس خواند از پیبر علی الله علیه و سلم علم اجبه حتی صلیت - پس جواب ندادم من آنحضرت را آنکه نماز گزاردم
 - ثم ایتیه - پیتر آدم نزد آن حضرت بعد از تمام کردن نماز و گفت - پس بستم بقصد اعتدال اندادن جواب
 یا رسول الله انی كنت اصلی - در دستیکه من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم - قال گفت
 آنحضرت - الم یقل الله - آیا نفعه است فدای تعالی - استجیبوا لیه و للرسول اذا دأبکم - پاسخ دهید خدا
 را در رسول را و قیله بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق است و طاعت
 او طاعت حق هم قال - پیتر گفت آن حضرت - الا اعلک اعظم سورة فی القرآن - آیا تعلیم بختم و نه آنم ترا
 بزرگترین سوره که در قرآن است - قبل ان یخرج من المسجد - پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد - فاخذ جلیسه
 پس گرفت دست مرا - فلما اردنا ان یخرج - پس هنگامی که خواستیم که بیرون آییم - قلت گفتیم - یا رسول الله
 انک قلت لا اعلک اعظم سورة من القرآن - در دستیکه تو گفتی که هر آینه بدانم ترا بزرگترین سوره از قرآن

قال گفت آن حضرت اعظم سوره اذ قرآن - الحمد لله رب العالمين هي السبع المثاني - اين سوره سبع مثاني است
والقرآن العظيم الذي اوتيته - و اين سوره قرآن عظيم است که داده شده است مرا اشارت است بقول قسبان
وتعالى - ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم - يعني تحتيق و اويم ترا هي محمد هبت آيت که گرمي شود و رناز
قرات و مي ياشا که دو شده است بران بفضاحت و اعجاز و ثنا گوينده است بر خط انجيري که وي سجا در اهل است
که مراد بدان فائحه است و اويم ترا قرآن عظيم مراد بان نیز فائحه است و مبالغه فرمود که قرآن عظيم هين است و جزو
اعظم قرآن است و تحقيق في كتب التفسير - رواه البخاري - و در حديث ترمذي از ابی هريره آمده است که اربعه
نسبت بابي بن کعب است - و عن ابی هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجعلوا امية تكم مقابر
مجر و انيد خانه های خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبره با که مانند رده و دروي افتاده باشد بيه آن
ذکر که در چيزي که افضل و انفع است مريض و اهل آن را که تلاوت قرآن است و فرمود - ان الشيطان
يفتر من البيت الذي يقر فيه سورة البقرة - بد رستي که شيطان مي گزي و از خانه که خوانده ميشود دروي سوره
بقره - رواه مسلم - و عن ابی امامه - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اقرأ القرآن - گفت
ابو امامه شنيدم که مي گفت آن حضرت بخوانيد قرآن را - فانه ياتي يوم القيمة شفيعاً لاصحابه - پس بد رستي که قرآن
مي آيد و زقيات شفاعت کننده قر تلاوت کنندگان خود را که ملازمست في کنند بران - اقرءوا الزبور ادين -
بخوانيد و سوره روشن و تابان تر و تازه را - البقرة و سورة آل عمران - آن دو سوره کدام اند سوره البقرة
و سوره آل عمران - فانهما آيتان يوم القيمة کا نهما غماتان - پس بد رستي که آن دو سوره مي آيد
روزي مبعث گويا که آن دو سوره دو ابر در غم ابر و در قاصوس گفته غم ابر سفيد - او غيايتان - بد و يا مي
تجانيه هر چه سايه کند بالاس سر ابر و جز آن - او فرقان من طير - يا و جماعت از طير اند - صوات - صفت زده
و فرق بصر فاستوفا و در اصل کله گوشت مندر و تشبيه به کي از اين سه چيز است - فاجان عن اصحابها و حالیکه
محبست مي کنند از جانب خود اندگان خود ملازمست کنندگان خود با و تحصيل کرد و بفعل سوره البقره و فرمود - اقرءوا
سورة البقرة - بخوانيد سوره البقره را - فان افعد ابركة - پس بد رستي که گرفتن اين سوره برکت و سبب
رزقيست و سعادت است - و تر کما حشره - و گنداشتن آن سبب دريغ و پشيماني است - ولا يستطيلها البطالة
و توانائي ندارد انداختن نا اهل لطالت و کسالت و گاهي بطالة ساحران فاجر ان نیز را و مي افند - رواه مسلم -
و عن النوايس - يفتح نون و تشديد و او بين سمان - يفتح سين همله و کسر آن صحابي است ساکن شام -
قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ليوني بالقرآن يوم القيمة و ايله - گفت شنيدم آن حضرت را که مي گفت
آه رود ميشود قرآن روز قيامت و اهل قرآن - الذين كانوا يعملون به - آن کسانیکه بودند که عمل ميکردند با حکام

قرآن - الحمد لله رب العالمین - سوره البقرة وال عمران - چنانچه می کند قرآن ماسوره بقره و مسوره آل عمران - کما یأمرکم
 لولا این دو سوره و ابریزد - اول سلمان سوداوان - یا و سائبان سیاه و دقت سیاهی از جنت از دحام و ترک و بر
 نشستن بعضی بعضی است - اینجا شرق - در میان این دو سوره فرجه و فرق است از جنت فصل و تفسیر و تشریح
 در اصل شکافن گوش گو سفند و بعضی شرق اینجا یعنی اشراف و در خشننگی گیرند و آن نیز نور سید است - او کما
 قرآن بن طبرستان کما جان عن صاحبها رواه مسلم - وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم یا ابا المنذر یعنی سیم و سکون نون و کسر ذال سجد کینت الی بن کعب است - اذری ای آیه من کتاب الله
 حکم اعظم می در بابی کدام آیه است از کتاب خدا با تو بزرگ تر قلت گفتم - الله و رسوله اعلم - خدا و رسول
 خدا و انا تر است - قال - باز گفت آنحضرت - یا ابا المنذر اذری ای آیه من کتاب الله حکم اعظم قلت - این بار
 گفتم بزرگتر آیه از کتاب خدا - الله لا اله الا هو الحی القیوم - یعنی آیه الکرسی - قال - گفت الی بن کعب - و ضرب
 فی صدری - پس زد آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ دیده صریح اند کور است - و قال لیمنک العلم -
 گفت آنحضرت گو انا با تو را علم - یا ابا المنذر - مدح کرد آنحضرت الی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگتر آیه الکرسی است
 اگر چه آن دریافت به صرف و القای آنحضرت بود بیکنایه و سکون با و کسر نون و در بعضی نسخ نیز بیکنایه
 و اصل همین است و بیکنایه تخفیف آن است - رواه مسلم - وعن ابی هریره - قال و کفی رسول الله گفت ابو هریره
 و کفیل گردانید مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم بکفایت ذکوة رمضان - بنگاه داشتن ذکوة رمضان که مراد صدقه فطرات است
 بواسطه رضی الله عنه پس فرمود اذنت و دیگر میان فقر بخش کند - فانما آت - پس آمد مرا آئینه یعنی شخصی آنه فحیل کنون الطعام
 پس شروع کرد آن شخص آئینه که میگرفت بهر دو دست ازان طعام که صدقه فطر بود - فاخذته - پس گرفتم من آن شخص را
 و قلت لا رزقک الی رسول الله و گفتم هر آینه بر میارم ترا و می برم بسوی پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - چنانچه
 خضم را نزد حاکم می برنم - قال - گفت آن شخص - الی محتاج و علی عیال - بدرستی که من فقیرم و بهر گردن با عیال است
 دلی حاجه شدیده - و مرا حاجتی سخت است - قال - گفت ابو هریره - تخلیت عنه - پس برادرم آورد - فاصبحت - پس
 صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم - فقال الینی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا ابا هریره فاعل اسیرک الی ربه چه شد
 بندی شب تو - قلت - گفتم - یا رسول الله شکلی حاجه شدیده و عیال - گفتم که حاجت سخت را و عیال را - و رحمة و
 غلیظت عنه - پس هرانی کردم و او را برادرم آورد - قال اما ان قد کذبک - گفت آنحضرت آگاه باش که دوی تحقیق
 دروغ گفته است بتو و قولی او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم - و سیود - و نزدیک است که
 باز آید فقرت از سیود - پس دانستم من که دوی بلذمی آید بقول رسول الله از جنت گفتن پیغمبر خدا - صلی الله علیه
 و سلم از سیود - که دوی بازمی آید - و صدقه - پس نظر نشستم او را - فجاو بحیث من الطعام - پس آمد در حاکم که

میگوید طعام ببرد و دست خود - فاخته - پس گرفت و در - فقلت لا رزقک الی رسول الله پس گفتیم هر آینه نمی برد ارم و می برد ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال و عنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود - گفت بگذار بدرستی که من محتاج ام و بر من بار عیال است باز نمی آیم - فرمته فقلت سیما فابحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ابهریة ما فعل اسیرک الباردة قلت یا رسول الله شکی حاجه شدیده و عیال لاخرته فقلت سیما فقال اما انک کذب دروغ گفت در دعوی احتیاج و عیال و باز آمدن - و پیوسته فرموده فیا ابهریة من الطعام فاخته فقلت لا رزقک الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا آخر کلمات مرآت - و این آخر سبهار است که می آید - انک تو هم لا تودم تودم بر شیکه تومی گوئی که باز نمی آئی تو پیشتر بازمی آئی - قال - گفت - و عنی - بگذار مرا - اعلمک کلمات یتفکک الله بها تعلیم کنم ترا کلماتی که سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات - اذا ایت الی فرائضک فاقرا آیه الکرسی - چون بنیاه گیری و بیای تو بسوی خانه خواب خود پس بخوان آیه الکرسی که - الله لا اله الا هو حی قیوم لا تأخذه النوم - این را - هو العلی العظیم و این را آیه الکرسی از آن گویند که در وی ذکر لفظ کسی است - فاکم لمن یزال علیک من الله حافظ - پس بدین شیکه همیشه می باشد بر تو از جناب خدا نگاهبانی - و لا یقریک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جن و انس - حتی یصلح - اما آنکه صبح می کنی - فقلت سیما - پس باز ارم و در او آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانی هر روزه امر فرموده بود که او را را نمی کنی و البته پیش ما می آید پس رها کرد و او را و سیگوید ابوهریره - فاصبحت - پس صبح کردم و نزد آن حضرت ارم - فقال لی رسول الله پس گفت مرا می فرماید - صلی الله علیه و سلم ما فعل اسیرک - چه شد اسیر تو فقلت بگفتم - فرماده تعلیم کلمات یتفکک الله بها - گفت که وی تعلیم می کند ترا کلماتی که سود میدهد ترا خدای تعالی بسبب آن کلمات - قال - گفت آن حضرت - اما انک قد صدقت - آگاه باش که وی به تحقیق راست گفته است آنچه گفته است از خاصیت آیه الکرسی همچنین است خاصیت این آیه که وی خبر داد - و هو کذوب - و وی در سائر اعمال خود دروغ گوشت - تعلم من مخاطب منک لیس ال - میدانی تو امی ابوهریره با که خطاب می کنی ببا که سخن میگوئی و برین مدت سه شب - فقلت لا - گفت نمی دانم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطانی از شیاطین است که برای نقیص صدقات و اخلال بخل خیر آمده بود - رعاہ البخاری - و عن ابن عباس - رخی الله عنها - قال بنیابرئیل فاعدا عند النبی صلی الله علیه و سلم - در شای آنکه جبرئیل نشسته است نزد آن حضرت - از سمع نقیض من نوت - اما هه شیه جبرئیل سلم یا آن حضرت آوازی را از بالای خود نقیض بقاف و خداوند به آواز مانند آواز که در مجلس دیوان باشد و اول مناسب تر سبب بفتح فرفع راسه پس برداشت جبرئیل سم یا آن حضرت سر خود را بفعال پس گفت جبرئیل عم - هذا باب من السماء فتح الیوم - این دری است از آسمان که گشوده شده امروز - و لم یفتح قط الا الیوم - و گشوده نشد آن در برگزگ امروز - فترک منک لک - پس فرمود آمد لهذا و آن در خفته و بیگانه است

نقل۔ پس گفت جبرئیل عم ہذا ملک تزل الی الارض لم یزل قطۃ الایوم۔ این فرشتہ ایست کہ فرود آمدہ است بسوی زمین و فرود نیامدہ بود ہرگز مگر امروزہ نسلم۔ پس سلام گفت آن فرشتہ۔ فقال بشر خیرین اوتیہما۔ پس گفت فرشتہ آن حضرت شاد شو بد و نوری کہ دادہ شدہ بشما آن دو نور۔ لم یوتہما نبی قبلک۔ دادہ نشد آن دونو هیچ پیغمبری پیش از تو۔ فاتحۃ الکتاب و خاتیم سورۃ البقرۃ۔ و نور کہ نام است یکی سورۃ الحج و دیگر و آیت کہ در آخر سورہ بقرہ اند از آن رسول تا آخر سورہ۔ لمن قرأ بحدیثہما الا اعطیت۔ ہرگز بخوانی بحرفی از فاتحۃ الکتاب و خاتیم سورہ بقرہ مگر آنکہ دادہ شود ثواب آن ترا یا اجابت کردہ شود دعا ای کہ در آن است یعنی این عمل اللہ مقبول است و این دعا اللہ مستجاب اند و مراد بحدیث کلاما است کہ در انہا واقع اند مثل ابدان و ہذا لا تو اخذہ و ربنا ولا تخلفنا و جز آن بر تقدیر معنی اول اگر حرف کہ اجزای کلمات اند از حروف تجوی مراد دارند تیر درست است چنانکہ آمدہ است کہ ہر حرف قرآن را ہجری و ثوابی است رواہ مسلم۔ وعن ابی مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا یأتیان من آخر سورۃ البقرۃ۔ روایت است از ابی مسعود کہ نام وی عقبہ بن عمرو بن ثعلبۃ انصاری است گفت گفت آن حضرت دو آیت است از آخر سورہ بقرہ من قرأ بہما فی لیلۃ۔ کسی کہ بخواند این دو آیت را در شبی۔ کفنا۔ کفایت کے لسنہ خوانندہ را یعنی دفع می کنند از وی شرخ و انس را یا بسندہ خدا را از باقی او را و در شب اگر هیچ درددیدہ بخواند کفایت است۔ متفق علیہ و عن ابی الدرداء۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورۃ الکہف۔ کسیکہ یاد گیرد و بخواند آیت از اول سورہ کہ گفت یحییٰ بن الجعال۔ نگاہ راستہ می شود از دجال مراد دجال مسموم است کہ در آخر زمان بر آید و مردم را در فرقتہ انداختہ یا از ہر کذاب۔ تلبیس و قبل در لغت کذب و خیانت و خداع و تلبیس است۔ رواہ مسلم۔ و در روایت ترمذی ہم از ابی الدرداء آیت نیز آمدہ است چنان کہ در فصل ثانی بیاید۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البقرۃ احدکم ان یقرئ فی لیلۃ ثلث القرآن۔ آیا تا قرانی می کند یکی از شما اندان کہ بخواند شبی سہ یک قرآن را۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ کیف یقرئ ثلث القرآن چگونہ خواند یکی از ثلث قرآن را در شب کہ خالی از عمرتی نیست خصوصاً اگر ہر شب می فرمائی با وجود او را و دیگر داد اسے حق نفس و زوجہ کہ اہر است بر عایت آن۔ قال قل ہو احد احد لیل ثلث القرآن۔ فرمود این سورہ برابر است ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سمانہ بفضل خود تصاعیف ثواب از امر تبرہ اصل ثواب قرأت ثلث قرآن میرساندہ و گفتہ اند کہ قرآن را قصص است از احکام و توحید و قل ہو احد احد ثلث است بر توحید۔ رواہ مسلم و رواہ ابی ہریرۃ عن ابی سعید و عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ ان البقرۃ صلی اللہ علیہ وسلم بعثت ملاحی سرتہ۔ روایت است از عائشہ کہ آن حضرت فرستاد مردی را بر شکری و تبرہ بفتح سین تخفیف کردند و تجانیہ پارہ از لشکر یعنی کوچی کہ بجای فرستندہ لشکر عظیم۔ و کان یقرؤ لاصحابہ فی صلواتہم فیم قبل ہوا لہ احد

او بود آن مرد که چون امامت می کرد میخواند قرآن مر باران خود را درینا ذکر ایشان می گزارد پس قسم میگیرد قرات را به قتل خود
 امد احد یعنی عادت دی آن بود که میخواند از فاخته قتل خود امد احد کذا قال الطیبی و ظاهر در آن می نماید که تمام قرآن
 که فاخته و سوره است بخواند و آخر آن قتل خود امد احد بخواند و در هر رکعت و از حدیث صحیح بخاری معلوم می شود که
 بعد از فاخته قتل خود امد احد بخواند پس از وی سوره می خواند پس گفتند اصحاب وی با وی که تو فاخته را بیکتی باین سوره
 را باز کنایت میکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز بخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذارد و سوره دیگر بخوان گفت من این
 سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست می دارید بد که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر کرده می دارید می گدارم شما را و او را
 افضل قوم می دانستند و کرده می داشتند که جز وی امامت کند ایشان را - خدا رجو از کرد و از ملک الطیبی - پس چون
 باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصد مر سیر را - صلی الله علیه و سلم فقال - پس گفت آن حضرت - سلبه لای شنی
 یضیع ذلک - بر سید او را از برای چه میکنند آن را یعنی التزام سون قتل خود امد احد را - فسالوه - پس بر سید عمر
 او را که برای چه می کنی - فقال پس گفت آن مرد - لا نهاضه الاخرن - از برای آن میکنم که این سوره صفت خدا می
 تعالی است - وانا احب ان اقربا - من دوست می دارم که بخوانم او را فقال النبی صلی الله علیه و سلم خبر ده آن
 را و کیجه خبر دهید او را که خدا می دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آن حضرت
 از وی پرسید که چه منع کرد ترا از آنکه گفتی آنچه امر می کردند ترا یا در آن توجه داشت ترا با التزام این سوره - و در
 هر رکعت گفت بدرستی که من دوست می دارم این سوره را فرمود آن حضرت دوست داشتن تو از ترا و در آن
 ترا در بهشت - وعن النبی ان رجلا قال - روایت است از انس که مردی گفت - یا رسول
 الله انی احب هذه السورة - بدرستی که من دوست می دارم این سوره را - قتل خود امد احد - بیان سوره است
 قال - گفت آن حضرت - ان حبک یا ایها الذلیل - بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را در آور و ترا در
 بهشت و مستحق آن گرداند - رواه الترمذی و روی البخاری معناه - روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر چنانچه
 ذکر کردیم - وعن عقیقه بن عمار قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان آیات انزلت اللیلیه - یا ایها
 بنی دینی شناسی آیتها را که فرود فرستاده شده است امشب مقصود غیب و تعجب است از آن - کم تر من قضا
 دیده و دانسته شده است امین آیات هرگز در باب خود و زیرا که در آن پند میجوید از مکاره ظاهر و باطن و
 معانی در و جهانی به کمال مبالغه و تو که به قتل خود و بر باطن و قتل خود و بر باطن - آن آیات این است که این
 در سوره تفسیر آن است - رواه مسلم - وعن عابسه رضی الله عنها - ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا اذی الی فراشه
 کل لیلته - بود آنحضرت و قتی که می آمد بلبودی جامه خواب خود بر شرب جمع کفیه نم گفت فیما هم می آورد و هر دو رکعت دست
 خود را بر سر می دید و بر دو رکعت دست بفتح و گفت و قتل دم کردن حرمت بی آنکه از آب این چیزی با وی باشد و غسل میداد

یا چیزی از آداب دین و لغت که از نقل - فقر آنها - پس بخواند آنحضرت در هر دو کت دست - قل هو الله احد و قل اعوذ
 برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و دلایل کلامی و فقر آنست که قرأت بعد از لغت باشد و ظاهر آنست
 که بر کس باشد اول خواندن باشد پس از وی لغت پس بعضی میگویند که مراد بر لغت از او لغت است یعنی میگویند
 تا اینجا بعضی و او است و بعضی میگویند تقدیم لغت بر قرأت برای مخالفت حرکت بطله است و نیز گفته اند که آن از هر دو ای
 یا کتاب است و الله اعلم - تمسح بها با استطاعت من جسده و دست مسح می کرد آن حضرت هر دو کت دست چیزی را
 که میخواست آنست شریف خود یعنی تا اینجا کت مسح می رسید - میزد بها علی راسه و وجهه - آغاز می کرد بگذاشتن هر دو
 کت دست بر سر خود روی مبارک خود - و اقبل من جسده - و چیزی که میش است از جسد شریف و بعد از وی
 بجهت دیگر - اینفل ذلک ثلث مرات - می کرد این خواندن و مسح کردن راسه بار دوم در روایت عایشه
 آمده است که آن حضرت در مرض اخیر گرفت هر دو دست عایشه را و خواند و میزد در دستهای عایشه و
 امر میکرد با هر دو دست وی بر جسد شریف خود - شفق علیه - و سند که حدیث ابن مسعود - و سر اسحاق
 است که ذکر کنیم حدیث عبداللہ بن مسعود را که اولش این است - لما امری بر رسول الله صلی الله علیه
 وسلم - و در وی ذکر عطای خواتیم سورۃ بقره است - فی باب المعراج انشاء الله - و در باب معراج که نسب است
 به ان باب و در معراج در باب فضل القرآن مذکور است

الفصل الثانی - عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما عن ابی صلی الله علیه وسلم قال ثلث تحت
 العرش یوم القیمة - سیزدهمین عرش اند و در قیامت کنایت است از اختصاص این سه کمال قرب و اعتبار
 و در درگاه عزت بختی که ضائع نمی کند وی سبحانه حق آنها را و اجر کسی را که مخالفت می کند بران و ترک نمی کند
 محاسنات عالمان آنها را چنانکه حال مقرران درگاه سلاطین است - القرآن - یکی از ان سه چیز قرآن است که
 انکباد - که محبت میکند بندگان را که محبت می کند برای نفع ایشان بجهت مخالفت ایشان حقوق آنها را که
 ضرر ایشان در آنچه ضائع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود وی - و ظهر و لطن - مرقآن را ظاهر است و
 باطنی ظاهر آنچه همه مومنان شریک اند و فهم آن و عمل بدان کنند و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نیز سدا شایسته است
 هر کس مطالب خود را مواخذ است بقدر آنچه برین است علم و فهم وی و بقرآن عظیم - و الامانة - دوم امانت است و مراد بدان
 حفظ حقوق الناس از هر اهل و اعراض و دمای ایشان یا مخصوص باموال دارند کرده است و بقاء و بقا و فهم از ذکر امانت
 آن است و الا امانتی که در قول سبحانه امانته علی السموات و الارض و بدان واقع شده شامل
 تمام کمال است - و الرحمن تبارک و تعالی - سوم رحم است آواز میدرد و فریاد میکند و رحم میگوید و آواز
 درگاه و باشد کسیکه بر پیوند مراد و رعایت کند حق مرا - و الله الله - بر پیوند او را لطفت و کرم خدا و رعایت کند در راه

ومن طغی قطرة الله - و کسیکه بر دماغ خود نهد و رعایت کند حق مرا بردارد و او را قهر و غضب خدا و برانداختن او را از درگاه رحمت و نذا انا مخلص بر هر گردانید اشارت است بنهایت اتمام و اعتدای بوی - ر و ا د فی الشرح السنة - و علی
 عبد العزیز بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال لصاحب القرآن اقرأ و ارقی گفته میشود در صاحب قرآن
 را و ملازم او را بتلاوت و عمل بخوان و برود بر درجات جنت بر قدر آنچه بخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند
 باقصی درجات جنت بر آید که آماده کرده شده است بر اسی او و لائق است بحال او پس امر شامل است جمیع اصحاب
 قرآن را از انبیا و مرسلین و اولیاد علی و سایر صالحین بر قدر درجات ایشان - و تری که کانت ترتل فی الدنیا
 و تری تری که بخوان قرآن را چنانکه ترتیل می کردی در دنیا فی الصراح ترتیل میجوارد و آرمیده و پیدا خواندن
 ترتیل بقیه سحر میجوارد - فان منزلک سند آخر آیه تقر بها - پس بدرستی که منزل تو نزد آخر آیتی هست که میخوانی آنرا
 ر و ا ه احمد و الترمذی و ابوداؤد و النسائی - و عن ابن عباس رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم ان الذین یس فی جوفه شی من القرآن کالمیت الحرب - بدرستی که آن کسانی که نیست در درون وی
 چیزی از قرآن همچو خاوند ویران است که آدمی درون وی نیست - و فی الصراح چون درون شکم ظاهر است
 که مراد حفظ قرآنست زیاده بر آنچه جزیه الصلوة و بعضی تعیم کرده اند و گفته اند حفظاً اول نظراً و الله اعلم -
 ر و ا ه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی بذ حدیث حسن صحیح - و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم یقول الرب - میگوید پروردگار و تبارک و تعالی من شغف القرآن عن ذکری و سکنی - کسیکه بایستد
 او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر قرآن است - اعطیت افضل ما اعطی السالمین - می دهم او را بهتر از آنچه
 مرا از آنچه می دهم سوال کنندگان و ظاهر آن است که گفته شود ذکر کنندگان را و لیکن همچنین گفته اند و کتاب ذکر
 سوال کرده زیرا که ذکر نیز حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و توفیق دیر که ذکر کریم و ثنای دس
 در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را ذکر من از سوال من می دهم او را
 بهتر از آنچه می دهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا جز دس از
 قرآن است و قرآن کل الکمل است و آنکه بعضی از درویشان مریدان را بذکر مشغول می دارند و تلاوت قرآن را
 چندگاه موقوف گذارند مصلحت در وی آنست که ظهور اثر ذکر اسرع و اظهر است و حصول آن در قرآن
 بطی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر و نتیجه ذکر زود می آید و زود میرود و مگر
 آنکه بسبب حد ملکه برسد و لغتای تمام کند که در انفاقی لایزالی او صاف در قرآن دیر آید و دیر پائیده گذا
 ذکر الشیخ الشهاب الدین سهروردی و حمد الله عز و جل و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 در نماز و غیر نماز هر روزی که درین راه دارد برسد - و فضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه و فضل

کلام خدا بر آتی کلام ای شایق بجز فضل خداست غرض اسم بخلق دی - رواه الترمذی والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان
 وقال الترمذی فی احادیث حسن غریب - وعن ابن مسعود ورضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من قرأ حرفاً من کتاب الله فله حسنة والحسنة بعشر امثالها - کما یکون الذی یک حرف اذ کتاب خدا پس مرا و را شنید
 است و مقر است که هر یکی جز او داده می شود و بداند او اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند این خود
 در هر جا و هر شکلی است فضل قرآن چیست جز ایش آنکه بدون هر حرف از قرآن شکی از فضل قرآن است که بر هر جز
 وی ثوابی مرتب است و در سایر اعمال بر عین یک نیکی است نه که بر پایه از وی نیکی دیگر باشند نعم علی هست که مرکب
 از چند عمل است آنجا هر عمل که جزو عمل است نیز شکی است فافهم بعد ازان می فرماید - الا قول الم حرف نیکی کم
 الم حرف است - الف حرف - البت تها حرف است و همچنین - لام حرف و سیم حرف - مراد باین کلام زلفی حرفی است
 از الم که مرکب از سه حرف است و منفی سوره است و اثبات مراسمی حرف و را بلکه مراد زلفی از اسامی است و ثبات
 مرسمیات را که بساطت حرف و اند پس باین معنی حسنت الم که فائده سوره بقره است شلانو باشد و آنکه در الم
 تراست سی فافهم - رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی فی احادیث حسن صحیح غریب اسناداً - وعن الجارث
 الاسحور - تابعی کوفیست مشهور به محبت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه - قال مررت فی المسجد - گفت گذشتم
 در مسجد ظاهر آست که مسجد کوفه مراد است - فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث - پس مانگاه مردم در آمده
 اند در سخنان خویش باب در آمدن و بکن در آمدن و بخاری در سخن - قد خلعت علی علی - پس بگویم امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه - فاجتر - پس خبر دادم او را باین حال مردم - فقال - پس گفت علی رضی الله عنه او قد فعلوا -
 آیا این چنین است که تو گفتی و بچنین کردی این خصلت شیع را و خویش کردند در باطل - قلت نعم - گفتم آری
 کردند - قال - گفت علی - اما فی سمعت رسول الله - آگاه باش بدرستی که من شنیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم
 یقول - می گفت - الا انما سکون فتنه - آگاه باشید بدرستی که فتنه این است که نزدیک است که پیدا شود فتنه
 از اختلاف مردم و افتادن در باطل و احوال - قلت فاما المخرج عنها - گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات
 یافتن از آن فتنه - یا رسول الله قال کتاب الله - گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست که قرآن است - فیه
 بنا اقبلکم - در آن قرآن مجید خبر خیر است که پیش از شما بوده اند از احوال - ثم انسی و وقائع ایشان - و خبر بعد کم
 و خبر خبری که پس از شما بیاید از احوال مردم آینده و احوال قیامت - حکم باینکم - و در قسمه آن است حکم احکام
 سعادت و وقائع که همان شما است - هو الفصل - اوست کلام فاضل میان حق و باطل کلام مفصول و سبیل نیست
 در وی اشتباه و ابهام - پس بالزلزل نیست قرآن زلزل یعنی میوه و نادرست خلافت جدا شارت است
 بقول متعبان و انزل فی فصل و ابوا بالزلزل من ترک من جبار فقه الله کسی که بماند او را و انقلب و نور و نور

از نعمات آیین است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن و عمل بما فیہ - کسب بخیر از قرآن را دامن
 کند بخیر می که در قرآن است - البس و الداء ما یوم القیمة - پوشانیده شود پیر و داور او را افسری روز قیامت
 منوره احسن من خور الشمس فی هیوت الدنیا لو کانت یسک - روشنائی آن تاج نیکوتر و قویتر از روشنائی آفتاب باشد
 در خانه های دنیا اگر میبود آفتاب در خانه های شما یعنی نزدیک شما و دین میا نداشت و روز رایت وی یعنی گفته اند
 که لباس تاج کنایت است از ملک و سیادت - فما ظنکم بالذی مل بهذا - پس چیست گمانهای شما بان کسب بخیر اند
 و عمل کند بقرآن یعنی پیر و داور او را بسبب وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خود شش را
 چه مقدار خواهد بود - رواد احمد و ابوداؤد - و عن عقبه بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول
 لوجعل القرآن فی الباب ثم البقی فی النسا احرق - اگر گردانیده میشود قرآن را در پوستی بستر انداخته می شود
 در آتش نمی سوخت یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست که اگر بفرص و تقدیر آتش اندازند نسوزد و لیکن
 ظهور این کرامت بردست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این معجزه قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت
 صلعم و تحقق بود و بعضی گفته اند که مراد از آخرت است که میرسد بیان حق و باطل و جز بر حق کارگر نیستند و بعضی گفته اند
 که مراد آن است که هر که قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد باب پوست آدمی و بدن او است و
 اباب بکسر بره جلد غیر مدبوخ را گویند و درین باب گفته دیگر است که فساد و احراق بچرم غیر مدبوخ زود میسر است
 رواد احمد و ابوداؤد و الدارمی - و عن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن
 هر که خواند قرآن را - فاستظهره - پس یاد کرد آن را - فاحل حلاله و حرم حرامه - پس حلال گرداند حلال را و با حرام
 اگر داند حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان - و ادخل الله الجنة - می درآورد او را خدا ای تعالی در بهشت - و شفعه
 فی عشرة من اهل بیتیه - و قبول می کند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت و می - کلم قد و حبیب لهم النار همه اهل
 بیت و می که تحقیق واجب شده است مرأنا را آتش یعنی این چنین اهل بیت که فاسق اند و مستحق آتش شده اند
 رواد الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی بذا حدیث غریب و حفص بن سلمان الراوی لیس هو القوی
 یصف فی الحدیث - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لانی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوة
 گفت آن حضرت مرا ای بن کعب را چگونه قرات می کنی در نماز یعنی چه بخوانی در نماز - فقرأ ام القرآن - پس خواند
 ابی ابن کعب فاتحه را - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی نفسی بیده ما أنزلت فی التوریه و لا فی الانجیل و
 لا فی الزبور - فرمود بخدا سوگند که فرود فرستاده نشده است در تورات و در انجیل و در زبور - و لانی
 القرآن شلهبا - و نه در قرآن که از همه فاضل تر است مانند ام القرآن - و انها سبع من الثانی و القرآن لعظیم
 الذی اذقیته و ام القرآن سبع الثانی است و قرآن عظیم که داده شده است مرا تفسیر این در فصل اول

در حدیث سعید بن العقیلی گذشت - رواه الترمذی و روی الدانی عن قول - و روایت کرده است واری از قول و سے
 ما انزلت و لم یذکر الی بن کعب - و ذکر کرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب او را باینکه گفته است - عن ابی هریره
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما انزلت فی التوریه و الانجیل و الزبور و القرآن شئاً لم یکن فی شئ من اسم القرآن
 الخبیث - و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعلم القرآن قافراً -
 یا موزید قرآن را پس بخوانید او را - فان شئ القرآن لم یعلم فقرأوا قام به - بدرستی که حال قرآن مر کسی را که از جهت
 پس خواند قرآن را و قیام نیل کرد بدان - کشف جراب محسوس - همچو حال انسانی است که بر کرده شده است
 در مشک - تقوی که یک کل مکان - سید بوی وی و هر جای - قوی و میدان بوی خوش - و شئ من علمه و قد دهرنی و قد
 و حال کسیکه از جهت قرآن را پس خواب کرد و قیام نیل نکرد و حال آنکه قرآن در شکم است - کشف جراب ادکی علی شکم
 همچو حال انسان مشک است که بسته شده است سر وی - پوشیده نماند که ظاهر حدیث است که مراد بقیام شب
 بر خاستن و خواندن قرآن باشد و نه از شب بقریه و مقابله وی بر قیام که معنی خواب است و بعضی از قیام بقریه
 عمل بدان مراد دارند و در کثایت از غفلت و ترک عمل دارند قافم - رواه النسائی و ابن ماجه - و عمنه -
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ من المؤمن الی الیه المصیر - کسی که بخواند سور موم که او را سرور
 مومن می گویند تا قول وی و الیه المصیر تو که تعالی - ثم تنزل الیک کتاب من الله العزیز العظیم فافر الذنب و قابل التوب
 شدید العقاب ذمی الطول لا اله الا هو الیه المصیر - و آیه الکرمی - و بخوان آیه الکرمی را و عین بصیرت بنگامی که حفظ بها
 حتی سی - بنگام داشته میشود برکت این دو آیت از آفات و بلاهای ظاهری و باطنی تا آنکه ختم کند - و من قرأ بها صبحی و لیلاً
 بها حتی یصبح - و کسی که بخواند آن دو آیت را بنگامی که ختم کند نگاه داشته شود تا آنکه صبح کند - رواه الترمذی و الدانی
 و قال الترمذی هذا حدیث غریب - و عن النعمان بن بشیر - و لدی بعد از چهارده ماه است از هجرت و او را
 می نمودی است که زانیده شد انصار را بعد از هجرت و او را و الدانین او را صحبت هست - قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان الله کتب کتاباً یبطل به الخلق السموات و الارض بالغی عام - هر وقتیکه خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد
 ملائکه را بنوشتن آن پیش از آنکه پیدا کنند آسمان را زمین را و در هر سال - انزل منه آیه یتیم فتم بها سورة البقرة - و فرستاد
 از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بدان دو آیت سورة البقرة را تحقیق این کتاب و کتابت وی باین صحت در شرح ذکر کرده شده
 است - و لا تقرآن فی دارک کتیب الیال فیربها الشیطان - و خوانده نشود این دو آیت در هیچ سرالی شب پس اینکه نزدیک
 شود آن سرانی را شیطان - رواه الترمذی و الدانی و قال الترمذی هذا حدیث غریب - و عن ابی الدرداء
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ طس آیه من اول الکتاب عصمه الله من فتنه الدجال - کسیکه
 بخواند سه آیت را از اول سوره که طس آیه باشد می شود از فتنه و دجال چنانکه نگاه داشته شده است تا کسی که یف از شر جبار

که نام او قیاس بود و در فصول اول هم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد و آیت از اهل سوره گفت
 بگوید باشد شود از شرب جلال و قوت از که اول برود آیت این خاصیت تربی ساختن باشد بعد از آن توسیع نفس
 نمود و بر سر آیت ساختن تا در فقط و قرات قرنی تمسک و الله اعلم - رواد الترمذی و قال فی احادیث حسن صحیح -
 وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل شیء قلب و قلب القرآن کیس - بدرستی که هر چیزی
 را دل است و دل قرآن سوره کیس است و گفته اند که دل هر چیزی خلاصه و زبده اوست و این سوره شریفه
 شتمل است بر مقاصد قرآن بر وجه اتم و اکمل با قدر نظم و صحر حج آن و الله اعلم - و من قرأ کیس کتب الله له القدر
 قرآن القرآن عشر مرات - و کسیکه بخواند کیس را بنویسد خدای تعالی برای او بسبب خواندن این سوره ثواب
 خواندن قرآن دو بار - رواد الترمذی و الدارمی و قال الترمذی فی احادیث غریب - وعن ابی هریره فی الشیخ
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالی قرأه و کیس قبل ان یخلق السموات و الارض بالک
 حام - روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بدرستی که خدای تعالی خواند یعنی
 انظار کرد سوره که و کیس را پیش از آنکه پیدا کند آسمانها و زمین را چهار سال - فلما سمعت الملائكة القرآن
 کیس هرگاه که شنیدند فرشتگان قرات طه و کیس را و قرآن در اصل مصدر است بمعنی قرات بعد از آن اطلاق
 کردند و بار مفرود اینجا باین معنی نیز درست است پس ای تمام قرآن را بداند که طه و کیس جز ازینجا پس طه و کیس
 را بداند که قرآن نام جز و کل هر دو است - قالت - گفتند فرشتگان طوبی لانه نزل فی اهلینا غیر و غنی با و مر
 امشی را که فرو فرستاده شود این قرآن که مراد باین این دو سوره است بر آن است - و طوبی لا جوات محل ذی - و غنی
 با و مر شکما را و در دنیا را که بردارند آن را و احاطه آن گردند - و طوبی لانه نزل فی اهلینا غیر و غنی با و مر
 شکما را که بردارند این را - رواد الدارمی - و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم الدخان فی
 لیلة - کسیکه بخواند حم را که او را سوره دخان می گویند و شبی - اصبح یستقر لیسعون الف ملک می کند و رحلتی
 که آمدنش می خواهند او را هم نهادن فرشته - رواد الترمذی و قال فی احادیث غریب و عمر بن ابی شحیم یفتح غار عجمه و
 سکون شکته و فتح سین - الراوی - که راوی این حدیث است - لیفت - ضعیف و اشبه می شود در حدیث - و
 ذیل حم یعنی النجاری هو منکر الی بیث - و گفته است بخاری که عمر بن کزیر منکر حدیث است - و عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة الجمعة غفر له - کسیکه خواند سوره دخان را در شب جمعه آمرزیده شود
 را و درین حدیث تخصیص به شب جمعه واقع شده و در حدیث سابق هر شب که خواند شب جمعه یا غیر شب جمعه
 پس خواندن شب جمعه اولی است تا حاصل گردد تفصیل یقیناً - رواد الترمذی و قال فی احادیث ضعیف
 و در بعضی نسخ غریب ضعیف - و هشام ابو المقدم الراوی لیفت - و عن العرابی بن ساریه صحاب است

وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ تَعْلَمُونَ رَجُلٌ مِنَ الْقُرْآنِ - برابر است برین قرآن را در توبه بودن اذ انزلت نصفت قرآن کنه
 قرآن بیان مباد او معاد می کند و درین سوره بیان معاد است و وجع بودن قیل هو الله احد کث قرآن سابقا مسلم
 شد اما وجع بودن قیل یا ایها الکافرین رجب قرآن آنست که قرآن مثل است بر تفریق و حید و ثبوت احکام قصص
 و این سوره توحید است بر اول زیرا که برأت از شرک اثبات توحید است و الله اعلم - رواد الترمذی - وعن
 معقل بن یسوع بن مسکون عین و کسرات - بن یسار - یفتح تمنا ید تخفیف خط صحابیت از اهل بیتة الرسول و رایت
 می کند از وی حسن بصری و غیر وی - عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من قال عین یصبح ثلث مرات - گفت آنحضرت
 هر که بگوید هنگامی که صبح کند سبار - اعوذ بالله الصبح العظیم من الشیطان الرجیم فقرأت آیات من آخر سورة آخر
 پس بخواند سبایت اذ آخر سورة شتر از قول وی سچانه هو الله الذی لا اله الا هو آخر سورة - و کل الله یسیر
 اعلت ملک - و کیل گردان خدای تعالی بوی هفتاد هزار فرشته را تو کیل و کیل گردانیدن و گذاشتن کار
 را به کسی - یصلون علیه حتی یبسی - در و دی فرستند این هفتاد هزار فرشته بروی و دعای کنند و آمرزش
 میجویند مرا تا آنکه شام کند - و ان مات فی ذلک الیوم ات شهیدا - و اگر بمیرد آن کس در آن روز میبرد
 شهید می یابد ثواب شهیدان - و من قالها صبح یسی کان بملک المنزلة - و کسیکه بگوید این آیات را هنگامی که
 شام می کند باشد بجان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از تو کیل هفتاد هزار فرشته و صلوات ایشان بر تو
 و شهید مردن اگر بمیرد در آن شب - رواد الترمذی و الدارمی و قال الترمذی فی حدیث غریب - و عن
 النفس من قرأ کل یوم مائت مرة کسی که بخواند هر روز و صد و دو است بار قیل هو الله احد محمی عنه ذنوب مسین شده
 محو گردد شود از وی گناهان پنجاه سال خواب پاک کردن نوشته و نقش از لوح - الا ان ین یون علیه دین - مگر آنکه
 باشد بر وی و امی - رواد الترمذی و الدارمی و فی رواية مسین مرة - و در روایت دارمی خواندن وی
 پنجاه بار واقع شده - و لم یکر الا ان ین یون علیه دین - و ذکر کرده است دارمی این استثناء را و این نشان
 دو معنی دارد یکی آنکه این گناه که دین است محو کرده نمی شود و دین را گناه گفت بجهت تعلیل و تشدید دیگر
 آنکه بر تقدیر وجود دین گناهان محو کرده نمی شود و قرأت این سوره تاثیر نمی کند و الله اعلم و عنه النبی
 صلی الله علیه و سلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی بینه کسی که خوابد که خواب کند بر جانب خود پس
 خواب کند بر جانب راست خود - ثم قرأ بآیه مرة - پس بخواند حدیث - قیل هو الله احد اذا کان یوم القيمة یقول
 ارب - و تیکه باشد روز قیامت میگوید مرا در این روزگار - یا عبیدی اذ غل علی بینک المجنة - ای بنده من
 در آیی بر جانب راست خود بشت را - رواد الترمذی و قال فی حدیث غریب و عن ابی هريرة النبی
 صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقرأ - روایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنید مردی را که

میفرمود: قل یا ایها الذین آمنوا - پس گفت آن حضرت - وجبت - واجب گشت - قلت ما وجبت - گفتن من چیست واجب شد - قال بالجنت - گفت آن حضرت بهشت واجب شد - رواد مالک و الترمذی و النسائی - وعن فروقان بن نوفل - بفتح فاء سکون لام یاءین است و بعضی گفته اند که مراد از صحبت است - عن ایمنه روایت میکند از مردش نوفل که صحبت است از آن قال - که پیشش گفت - یا رسول الله علی شیا انزلنا اذا ایت الی فراشی - یا موزان مرا چیزی که بگویم آنرا و گفت که پناه آرسم بسوی جانه خواب خود یعنی بخوابم در وقت خواب و قال - پس گفت آن حضرت - انزل - بخوابان قل یا ایها الکافرون فانها براة من الشرک - زیرا که این سوره بنزاری است از شرک تبرک عبادت آنچه عبادت میکنند کافران پس در جواب روی بری شوی از شرک و پاک انداز آلائش آن و اگر بگیری بر تو حید میری - رواد الزهری و ابو داود و الدارمی - و عن عقیبة بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول الله صلی الله علیه و سلم - در اثنای آنکه من سیر می کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - بین الحنفیة و میان حنفیة یمنیم و سکون حامی مملکة دغا - و الا یواد و میان ابو البفتح حمزه و سکون موحده و کسر حزه نیز آمده هر دو موضع اند میان کرد مدینه زاد بها الله تشریفاً و کرمیا - از غشیها رنج و ظلمه شدید - ناگاه پوشیده ما را با دو تاریکی سخت فجعل رسول الله - پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم متعوز - که پناه می جوید - با عوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس - و بعضی از روایات تفهیم آمده که ترک قل این دو سوره جائز است و این حدیث سند وی می تواند بود - و یقول - وی گوید آن حضرت با عقیبة توفو بهما - اسی عقیبه پناه جو این دو سوره - فالتوفو متعوز بهما - پس پناه به بهشت است هیچ پناه جوینده برانند این دو سوره در توفوئی مانند - رواد ابو داود - و عن عبد الله بن حنیب یفهم خامی من غیره و فتح موحده صحابی است مدنی حلیف النصار - قال - گفت - خرجتانی لیلۃ مطر و ظلمة شدیدة - بیرون آمدیم در شب باران و تاریکی سخت - فطلب رسول الله - در حالی که میجویم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم فادركناه - پس دریافتهیم آنحضرت را - فقال - پس گفت آن حضرت - قل - بگو یعنی بخوان - قلت - پس گفتم من - ما اتول - چه گویم یعنی چه خوانم - قال - گفت آن حضرت بخوان - قل هو الله احد و المعوذتین - و بخوان معوذتین یعنی هم و کسر و او مراد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است - بین تصحیح و بین تسمی - در هر گاهی که صحیح کنی و تسمی کنی که شایگاه کنی - ثلث مرات - سه بار تکلیف من کل شیء - بسندگی می کند ترا از هر چیز یعنی دفع می کند هر آفت و بلا را - رواد الترمذی و ابو داود و النسائی - و عن عقیبة بن عامر قال قلت - گفت گفتم - یا رسول الله اقر سورة هود و سورة یوسف - آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف یعنی بقصد توفو و دفع بدی - قال - گفت آن حضرت - لن تقر اشیا المانع عند الله - هرگز نمی خوانی توفو را آسان تر و تمام تر و رباب توفو نزدیک خدا - من قل اعوذ برب الفلق - که در وی توفو است از شر تمامه مخلوقات عموماً و خصوصاً

رواد احمد والنسائی والد ادرسی

الفصل الثالث عشر عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعربوا القرآن - اعراب كنيد
 قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آن را و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات
 را که نحو بیان اعراب می گویند هم بحیث آن می گویند که ظاهر و معنی می گردان معنی و درین ترکیب است هرگز بیان
 عرب نامی را ندیدند از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان بقول خود - و اتبعوا غریبه - و پیروی
 کنید غریب قرآن را و تفسیر که در غریب را بقرآن و حدود و فرمود - و غریبه را الفقه و حدوده - و غریبه قرآن
 تر از قرآن است یعنی احکام واجب و حدود و دوست یعنی حسن و آداب و تسمیه اینها بقرآن بحیث آن باشد که مخصوص
 است به اهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام و معنی نیز غریب باشد و طبقی گفته که مراد بقرآن یعنی
 مقدرات موارث است و بحد و احکام یا مراد بقرآن آنچه واجب است بر مملکت اتباع آن و بحد و
 سرار و بر مر و چنانکه لکل آیه ظهیر و بطین است - و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قرأه القرآن فی
 الصلوة افضل من قراءة القرآن فی غیر الصلوة - خواندن قرآن در نماز بهتر است از خواندن آن در غیر نماز و افضل
 نمازات قرأت قرآن خواندن اوست در نماز ایستاده بعد از آن نشسته - و قرأه القرآن فی غیر الصلوة افضل
 من التسبیح و التمجید - و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح و تمجید اگر چه در نماز باشد زیرا که تسبیح
 و تمجید و تهلیل همه جزو قرآن اند و لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع و سجود بحیث استعمال قیام
 بر قرأت قرآن - و التسبیح افضل من الصدقة - تسبیح و تمجید و ذکر خدا افضل تر است از صدقه و صرف مال
 در راه خدا و مشهور آن است که عبادت متعدی که نفع آن بغیر برسد فاضل تر است از عبادت لازم که نفع آن
 مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و
 بزرگ تر است از همه چنانکه در احادیث صحیح آمده که ذکر بهتر و فاضل تر است از اتفاق ذهاب و نفقه و ریاضه
 و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست فخر - و الصدقة افضل
 من الصوم - و صدقه دادن در راه خدا مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و اساک کردن در
 مال و گفته اند که در صوم اساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بران دور صدقه صرف کردن
 مال است بر غیر چنانکه گفته است بنیت مگر نه چه حاجت کند بری - نه خود یا دیگری و هم خود و خویش - و جهت افضلیت
 صوم که اشارت کرده شد آن بجهتی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل نیک آدمی کی بدو است مگر روزه
 که آن برای من است و من جز امیدم به آن باقی است و شک نیست که اخلاق جهات و حیثیات و منتهی است
 در انشال این سائل و باین اشارت که بقول خود - و الصوم جنبه من النار - و روزه داشتن پیرست از آتش

دو رخ و سبب حفظ و نگاہ داشتن است از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نامزد و گفت طبعی که چون
نظر کرده شود بذات عبادت نماز فاضل تر از صدقه باشد و صدقه انصوم و چون نظر کند هر کی بحسب اثر و محبت
آن صوم افضل بود استی - و عن عثمان ابن عبد الله بن اوس - بفتح حمزه و سکون و او - التقی بفتح شیشه و قات
عن جده - روایت می کند عثمان ان بعد خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی - قال گفت اوس
قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قراءة الرجل القرآن في غير المصنف الف درجة - ثواب خواندن
مرد قرآن را در غیر مصنف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد - و قرآن فی المصنف نصف علی ذلک الی الفی درجه - و
ثواب خواندن وی در مصنف زیاده کرده می شود بر ثواب خواندن از بر آید و هزار درجه از جهت زیادت ثواب نظر
کردن مصنف و ساس کردن و برداشتن آن و تحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصنف عبادت است
و بسیاری از اصحاب و سلف در مصنف می خواندند آورده اند که عثمان را رضی الله عنه دو مصنف پارو شد از جهت
کثرت قرات وی در آن و قودی گفته که این حکم علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد خواندن تدبیر و فکر
و محبت قلب بیشتر از خواندن در مصنف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد و اگر هر دو برابر باشد خواندن
در مصنف افضل بود و طبعی گفته که تنگ و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت تشرارت از مصنف
میشتر است و در حکایت این سخن نظر است - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان هذا القلب تصدأ كما تصدأ الحديد - بدست که این دلها می مردم زنگ می گیرد و تیره می گردد چنانکه
زنگ می گیرد آهن - اذا اصاب الماء - و فقیه برسد آهن را آب - قيل گفته شد - یا رسول الله اجلاؤا با
بیت سبب روشنی دل و مصالحت وی - قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن - گفت آنکس که گفت موجب جلای
قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است تلاوت برفع و به جز نیز روایت کرده اند و بر وجه اول
مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - و وی البیهقی الاحادیث المأثقة فی شعب الایمان -
و عن الفتح بفتح حمزه و سکون تخمید و بقاء بن عبد الله - بفتح کاف و تخفیف لام و عین معناه فسوس طی الکلام
که مضمیت این صحابی است رئیس قوم خود بود و آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را نزد خود طلبید پس بیعت کرد
و سلمان شیه - قال - گفت الفتح که - قال جل - گفت مردی - یا رسول الله ای سورة القرآن اعظم - که کدام
سوره قرآن بزرگ تر است قال گفت آن حضرت - قل هو الله احد - آن سوره بزرگ تر است و سابقا گفته
که اعظم سوره قرآن فاتحه الکتاب است و معتبر تعدد جهات و حیثیات است چنانکه گفته - قال گفت آن مرد
ای آیه اعظم فی القرآن پس کدام آیت در قرآن بزرگ تر است - قال آیه الكرسی - فرمود آیه الكرسی بزرگ تر است
که الله لا اله الا هو الحی القیوم - است - قال فای آیه یا بنی الله تحب ان یصیبک داسک - گفت آن مرد

پس کدام آیت ای خیر خدا دوست می داری که بر سغیر و بزرگ و دعای او ترا و است ترا - قال فاتمة سورة البقرة فانها
من خزائن رحمة الله - زیرا که آن از خزینه های رحمت خدا می است - من تحت عرشه از زیر عرش و می
تعالی - اعطای آن به الائمة - داده است خدا می تعالی آن را باین امت مرحوم - لم ترک خیرا من خیر
الدنیا و الآخرة - نگذاشته این فاتمه هیچ خیر را از خیر دنیا و آخرت - الا اشمکت علیه - مگر آنکه شمتل هست
بر وی و در گرفته و بیان کرده است آن را پس قال وی آسن الرسول اشارت است بپایان و تصدیق و مسما
و اطمینان باسلام و احکام ظاهره و الیک المصیر بجزای عمل و آخرت و لا یكلف الله نفسا الی آخره بنا فی دنیا و
و آخر دیه - رواه الدارمی - وعن عبد الملك بن عیمر یفهم من جملة و فتح میم - مرسل - بطریق ارسالی برای
که وی تابعی ثقه و قاضی کوفه بود و بعد از شبی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاتمة الکتاب شفاء
من کل دار - سورة فاتحه شفا است از هر در و جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخواند - رواه الدارمی
و البیهقی فی شعب الایمان - وعن عثمان بن عفان - رضی الله عنه - قال من قرأ آخر آل عمران - یکسره بخواند آخر
سورة آل عمران از قول وی تعالی ان فی خلق السموات و الارض تا آخر آیه در شبی - کتب له قیام لیسان
نوشته شود در آن کس را ثواب بیداری شب و نماز کردن در وی یعنی ثواب تعبد و خواندن این آیات
بعد از برخاستن از خواب برای تعبد مشهور و مذکور است در احادیث - وعن محمول - روایت است
از محمول شامی که از شامیه تابعین است - قال - گفت من قرأ سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائكة
الی اللیل - یکسره بخواند سورة آل عمران را در جمعه در دو می فرستند بر آنکس و استغفار کنند مراد از شنگان
نشب - رواه الدارمی - روایت کرد این هر دو حدیث را دارمی - وعن جبریل یفهم من جملة و فتح میم و سكون
بن غیر یفهم نون و فتح فاء و سکون یا بعد از آخر از ثقات تابعین شام است و از حضرت عیین جابلیت و اسلام
بر در آور یافته - ان رسول الله - روایت می کند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال - گفت - ان الله ختم سورة
البقرة بآيتين - بدرسته که خدا می تعالی ختم کرده سورة البقرة را بدو آیت - اعطیتها من کثره الذی تحت العرش
داده شده اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش است - فقلوه من - پس بیا موزید آن کلمات
را که در آن دو آیت اند - و علمو من نسا و کم - و بیا موزید آنها را زنان خود را و اهل بیت خود را - فانها صلوة
زیرا که آن کلماتها که در آن دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده - و قربان یفهم فان کسر آن
سبب قرب اند بجناب معصیت زیرا که ذکر آن - و دعا و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت - رواه الدارمی مرسل
و عن کعب - روایت است از کعب بن مالک که صحابی مشهور است - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال اقرأ سورة هود یوم الجمعة بخوانید سورة هود را در جمعه ذکر جزا و ثواب آن نکرد از جهت ظهور آن

یا اشارت بکثرت وعدم احصای آن - رواه الدارمی - وعن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأ
سورة الکہف فی یوم الجمعة اضاء له النور ما بین الممیتین - ذوات است از ابی سعید خدری کہ آن حضرت گفت
کسی کہ بخواند سورة کہف را در روز جمعه روشن می گردد و برای وی نور ایمان و هدایت در میان وقتی کہ میان دو جمعه
است - رواه البیهقی فی دعوات الکبیر - وعن خالد بن سنان - یفتح سیم و سکون عین از ثقات تابعین شام
است کہ ہفتاد تن از صحابہ را دریافته - قال - گفت بروایت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم اقوال اجماع
بخوانید سورة را کہ رشتہ گاری و بندہ است از عذاب دنیا و آخرت - و ہی الم تنزیل - و آن سورة الم تنزیل است
کہ در وی آیت سجده است - فانه یلغی ان رجلا کان یقرأ - زیرا کہ بدستے مراد سیدہ است کہ مردی بود
کہ بہنو از آن را - ما یقر اشیا غیرہا - یعنی خواند هیچ چیز را جز این سورة یعنی مکر دانید بود برای خود و روی
جز این دو - و کان کثیر الخطایا - و بود آن مرد بسیار گناہگار - ففترت جناحها علیہ - پس پر گستردہ کرد
این سورة باز وی خود را بران مرد یعنی آمد و بروی التاد و در پناہ خود گرفت کنایت از طور ثواب پیغمبر خواندن
آن - قالت رب اغفر لی پس شفاعت کرد این سورة و گفت ای پروردگار من بیا مر مرا در - فادع کان یکثر
قرائی - پس بدستی کہ آن مرد بود کہ بسیار مے کرد خواندن در - فشفعنا الرب تعالی فیہ - پس قبول کرد
شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد - و قال اکتبوا لہ کل خطیئۃ حسنة - و گفت پروردگار
ہر گشت گناہان ہر نویسید برای این مرد ہر بدی نیکی یعنی بدیہای او را بیا مر زید و نیکیہا را بیزید بلکہ
ہر بدی بدل ہر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب - و ارفوا لہ درجۃ - و بعضو گناہان گفتا نکند
بلکہ بلند گردانید برای وی درجہ - و قال ایضا - و گفت نیز - انما سجد لہ عن صاحبها فی القبر
بدستے کہ این سورة خصوصت می کند و قبر از جانب خوانندہ خود کہ ملازمت نمی کرد خواندن آن
را - تقول - جدال این چنین مے کند کہ می گوید - اللهم ان کنت من کتابک فشفعنی فیہ - خداوند اگر
ہستم من سورة از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی - و ان لم اکن من کتابک فاجنح عنہ - و اگر
نیستم من از کتاب تو پس موکن مرا از کتاب - و انما کون کالطیر - و بدستیکہ این سورة می گردد بقدرت الهی
ہر چو جانور پندہ - تجمل جناحها علیہ - می گردد و دومی از دوزخ وی خود را بر خوانندہ خود تشفع لہ - پس
شفاعت نمی کند مرا در - فشفع من عذاب القبر - پس شفع می کند مرا در از عذاب گور - و قال فی تبارک تبارک
و گفت در سورة تبارک الذی بیدہ الملک ما تداین - و کان خالد لا یمیت حتی یقرأ ہا - و بود خالد بن معدان
کہ راوی این حدیث است شہابی کہ در بخواب نمی رفت تا آنکسی خواند این دو سورة را - و قال طاؤس
و گفت طاؤس یابی کہ از مشاہیر تابعین است - فصلت علی کل سورة فی القرآن تفصیل و ادہ شہدہ اندیشہ سورة

هر سوره که در قرآن است - بسبب حسن شخصت یکی - رواه اند آدمی - روایت کرد این را دارمی و این دو حدیث است که دارمی روایت کرد مؤلف آن را جمع کرده و قول طائوس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آن را روایت کرده و این احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نیستند دیگر از احادیث رسول الله چنانکه در اول حدیث اشارت کردیم آن - وعن عطاء بن رباح یقبح ما یوحده ابی هبته از اعلام علماء و جمله فقهاء کثیر الحدیث است امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتن ایشان را فاضل تر از عطاء بن رباح و بود وی رضی الله عنه اسود آخور افطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابن عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و حاکم بن حاکم رضی الله عنهم ششاد و شست سال عمر افت در سنه صد و پانزده از عالم رفت - قال یبغی ان رسول الله گفت رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال من قرأ فی صدرها رقیقت حواجره - گفت کسی که بخواند سوره لیس را در اول روز بر خوانده شود حاجتهای وی - رواه الدارمی مرسل - وعن معقل بن یسوع و سکون مملد و کسراف بن یسار - یقبح تحمیه و سین ممله - المرنی - یقبح یم و قح زار و یون نسبت بمنزله که نام قبیل است صحابی است از اهل بیت الرضوان روایت کرده از وی حسن بصره و غیر وی - ان البی صلی الله علیه و سلم قال من قرأ لیس ابتخار وجهه الله تعالی - کسیکه بخواند سوره لیس را از برای طلب رضای خدای تعالی بخواند تا قدم من ذنبه - آمرزیده شود مراد از چیزی که پیش رفته است از گناهان وی - فارقوا عند موتکم پس بخوانید آن را نزد مرده ای خود یعنی آنجا که شرف موت یافته باشند بخوانید ایشان را و بگذرانید معانی آن را بر دلهای ایشان پس گردد در حکم قرأت و گردد سبب مغفرت و ثواب و اقبال دارد که مرخواندن این سوره را خاصیتی باشد و غفران ذنوب کسیکه شرف باشد بر موت و خوانده شود نزد وی - رواه البیضاوی فی شعب الایمان - وعن عبد الله بن مسعود انه قال روایت است از ابن مسعود که وی گفت - ان کل شیء سنا - بدستیکه مر بر چیز یافت و بلند است - و سنام القرآن سوره البقره - و بلند است قرآن سوره البقره است سنام به فتح سین مملد و اصل که آن شرف است بعد از ان استعاره کرده شد مر بر چیز بلند را و سنام زمین وسط است و بلند از ان استعاره کرده شد بر ای رفعت و بلند است و ان کل شیء لایا - و بدستیکه مر بر چیز بر اخلاص است - و ان لباب القرآن المفضل - و بدستیکه خلاصه قرآن مفضل است و ان انال حیرات که آخر قرآن به قول مشهور و اینجا اقوال است که در باب القرآن از کتاب اصول گذشت - رواه اند آدمی - و عن علی بن رضی الله عنه - انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کل شیء عود و عود القرآن الرحمن - روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که وی گفت رضی الله عنه شنیدیم آن حضرت ما که می گفت مر بر حسین را عود و عود است

و بعد و سب قرآن سوره الرحمن است عروس بالفتح زین و بعد و فوفاست یک دیگر را و مردان اینجا حسن و جمال است
 را از بعد عروس است و آن بگوارد قول او است تعالی ذی ای آلا و بکی نگذبان - که حسن و جمال خاص نمی بخشد و مردان از
 شئی چیزی است که مناسب است که اضافت کرده شود لبسوی وی عروس - و عن ابن مسعود قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من قرأ سوره الواقعة لی لیلۃ لم یصبه فاقه ابدا - کسی که بخواند سوره اذا اذنت الولا فقه زاد
 هر شب نرسد اورا فاقه فی الصراح فاقه درویشی و حاجت مند شدن - و کان ابن مسعود یا مرناتہ یقرآن بهائے
 علی لیلۃ و بود ابن مسعود که می فرمود و دختران خود را که بخوانند این سوره را در هر شب بد آنکه شاعر ترغیب کرده
 بعضی عبادات که مؤثر در دفع اندر امور دنیوی و نیز حصول آنها مدد معین است درین تا بهر تقدیر مشغول باشند
 به عبادت بهر وجه که باشد و این مورت محبت است یا آن عبادات و محبت آن مفضی است به محبت کسی که
 آورده است آنها را زیرا که محبت شمع جلی است و ازین جهت است امتنان وی تعالی بقول خود داده که
 بالعام و نین و جنات و عیون و ذنوع و مانند آن - رواه ابی الیهی - روایت کرد این دو حدیث را سیبویه
 فی ثبوت الایمان - و عن علی - رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحب بدء السوره - بود آنحضرت
 که دوست می داشت این سوره را که هیچ اسم ربک الا علی - است گفته اند که دوست داشتن از جهت قول
 حق سبحانه است دان بدانی الصفح الاولی صحت ابراهیم و موسی که کشاید است بر حقانیت قرآن در دست
 بر شکر آن و اهل کتاب - رواه احمد - و عن عبد الله بن عمر و قال اتی رجل النبی - گفت آمد مردی بنام رسول الله صلی الله علیه و سلم
 تعالی اقرانی - پس گفت آن مرد بخوانان مرا - یا رسول الله فقال - پس گفت آنحضرت - اقرناک من ذوات الراه
 بخوان سه سوره از سوره ها که مصدر است بالراء و آن پنج سوره اند و در سوره دیگر ذوات الراه یعنی لفظ ثانیست یعنی
 از آن سوره ها که مصدر اند بر او در اینجا المراه نیز داخل می شود - فقال - پس گفت آن مرد در اعتدال از عدم
 قرات این سوره - بکرت سنی - بزرگ شد سال عمر من - و اشد علی - سخت شد دل من که نگاه نمی توانم پشت
 و لفظ لسانی - و در پشت و سطر شد زبان من - قال فاقراک من ذوات حم - پس گفت آن حضرت بخوان سه سوره
 از آن که هم است در اول می - فقال مثل مقایله - پس گفت آن مرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتدال - قال
 الراجل - گفت آن مرد - یا رسول الله اقرانی سوره جامعه - بخوانان مرا سوره را که فراسم گفته است همه مطالب دنیا و
 آخرت را و ثواب و عذاب را با اختصار - فاقراه رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ انزلت الارض حتی فرغ منها پس خواند آنرا
 را آنحضرت سوره اذ انزلت الارض تا آنکه فارغ شد از آن یعنی تا آخر وی خواند که زمین عمل شغال ذره غیر ابره و کینه
 بیل شغال ذره شراره و دنیا مستقیمه آنرا و بخواند - فقال الرجل و الذی یبتک بالحق لا یزید علیه ابدا
 پس گفت آن مرد و گویند آن خدائی که فرستاده است تیرا بر راستی زیاده نمی کنم برین مقرر هیچ چیز را نیست در انعام

در آن شب بسنده است - من قرانی لیلة یائی آیه کتب کتوت لیلة - و کسیکه بخواند شبی و ویست آیت نوشته شود برای وی قنوت شب و قنوت یعنی طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید - و من قرانی لیلة خمس مائة اسلمه الله المصباح و له نظار من الاجر - و کسیکه بخواند شبی پانصد آیت تا هنر هیچ می کند و حالی که مراد است قنطار از اجر قالوا اما القنطار - گفتند صحابه و پیوست قنطار - قال - گفت آن حضرت - اثنا عشر الفا - قنطار مال کثیر مقدار درازده هزار در قاموس گفته قنطار وزن چهل او قیه از طلا یا هزار و دو ویست دنیا را یا پری چرم گاو از طلا یا نقره مقصود مبالغه است در کثرت ثواب و ثلک نیست که معنی اخیر النسب و ادخل است در آن و طبیعی گفته است که قنطار هزار و دو ویست او قیه و او قیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و قوا که ضمیر قالوا برای صاحب حسن باشد و قال برای حسن - رواه الدارقانی

باب آداب التلاوة

در اکثر نسخ باب بی ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مؤلف است در ذکر تممات و لواحق ماسبق و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوت قرأت قرآن است بسبیل تنایج و توابی چنانکه در او داده و طالع است می باشد و قرأت قرآن را بر مشایخ برای تعلیم تجوید ادا می گویند و قرأت عام تر و همه را شامل است و درس نیز یعنی قرأت است و در است میان دو کس یا نه می باشد

الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعاهدوا القرآن - بچنان دارید و تا زانکه عهد و پیمان را بقرآن و مراد ب حفظ و نگاه داشت قرآن است بقرأت و مواظبت بر آن تا از دل نرود و فراموش نگردد و تعاهد میان دو کس باشد و ذکر آن اشارت است بآنکه چون ندهد عهد قرآن را تا زده دارد و ندهد می کند قرآن نیز عهد او را نگاه دارد و محفوظ ماند - قال الذی انفسی بیده - پس سوگند بخدا می که بقای ذات من در دست قدرت اوست - لهواشد تفصیاسن الابل فی عملها - هر آینه قرآن سخت تر است از روی را شدن و بیرون آمدن و همچنین بیشتر گریسته شده است پای هوی در رسن عقل الضمیرین جمع عقل کبیر بند شتر شفق علیه - و عن ابن مسعود و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بیما احدکم ان یقول لیسیت آیه کیت و کیت - بدختری است هر که را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را - حل لسی - بلکه گوید فراموش گردانیده شده و قرآن آیت و کعبه بی آن قول آن است که این عبارت مشعر است بر ترک و عدم تلاوت و بی پروائی بآن و بآن دو قیل می فراموش گردانیده شد انظار حسرت و خذلان است بر تقصیر در احراز این مساوات و نگاه داشت این نعمت یا از کثرت آخر از و اجتناب از تصحیح بار کلاب حصیت که مستغفمن ریجیائی و بیبائی و ترک ادب است بقرآن - و گفته اند قرآن فاذا شد تفصیاسن صد در الرجال من النعم - و ذکر اگر که کشیده دیا و در قرآن را بطولت بر قرأه آن زهر که

در سبک قرآن سخت تر است از گزینش و در آمدن از سینه ای مردان از چله پاهای که اگر نبندند و همانکست نکنند
 بجز نبرد و برآیند متفق علیه و زانو سلم بقبلها - و زیاده کرده است سلم در روایت خود و لفظ بقبلها را در معنی آن
 معلوم شد - و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما سئل صاحب القرآن کس صاحب الازل
 المعلقة - نیست حال خداوند قرآن و زیاده آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده
 بجای بند - ان عابد علیها اسکما - اگر محافظت کند بران لایا دارد آنرا - وان اطلقها ذبیت - و اگر رها کند شتران را برود
 آن شتران می گویند متفق علیه - و عن جنید بن یغتم قال دفعه آن - بن عبد الله میحالی هست و گاهی بنده
 بن سفیان نیز می گویند نسبت بجد و بخیل و عقلی بفتح عین و لام بفتات تیر می گویند بگونه بود پس از ان انتقال کرده
 به سوره آمد روایت می کنند از وحی حسن و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما القرآن بالشفق
 علیه فلو لم یکن بخوانید قرآن را مدام که الفت و جمیعت دارد بر قرآن و لهای شاد و ذوق قرات و نشاط و سرور حاصل
 باشد - فاذا اختلفتم پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شمارا ملالت و فقر قلوب - فقوموا عنه
 پس برخیزید از خواندن قرآن و ملالت دلی و ذوقی بخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و چه هر چند
 شاید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قرات ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کمالان و آسوده دلالان که اعتیاد
 در قرات ندارند و در طول شوند کمی باشد که در قرات جزئی از قرآن طول گردد و دیگری به جز و بدقیق خود غرض
 چنانکه اصلا ملالت راه نیابد و با الله التوفیق و در معنی این اختلافات و قیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است
 شفق علیه - و عن قتاده قال سئل السکیت کانت قراته البی - روایت است از قتاده که از شاعر امیر المؤمنین است
 که پرسیده شد انس را که چگونه بود قرات پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال کانت مرار - گفت انس بود قرات آنحضرت
 خداوند مدتها بر وزن حمرا و در روایتی کانت مرار بلفظ مصدر آن نیز همین معنی است و در صحیح البخاری کان
 مرار بود که آنحضرت مدتی که در مد کردنی - حم قرار - پیوسته خواند - بسم الله الرحمن الرحیم می - در حالی که مد می کند
 بسم الله یعنی در لفظ الله - و مد می کند - بالرحمن یعنی در بسم می - و مد می بالرحیم یعنی در حای می -
 رواه البخاری - بدانکه مرار اینجا به اصلی است که آنرا طبعی گویند از جهت بودن وی لازم قرات حروف مد و طالع
 می چنانکه الفت و او در قرات و با در قیل و حاصل نمی شود این مد با تمام حرکات یا چیزی از اشباع مقدار الف یا کسر
 از ان زیرا که اگر چنین خوانده نشود و تمام نمیشود و لفظ باین حروف و مد معارف که بحث کرده شود از ان نزد باب
 صناعت مد فرعیست و او را دو سبب است سکون و همزه که بعد از این حروف واقع میشود و سکون که است
 او قوام باشد چنانچه دایره و لا الضالین یا ای افرام چنانچه در حروف مد واقع است در او اکل سوره مثل ان لا تم
 کات صدانون قات و سکون که سی سبب است وقت عارض میگرد و مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و

هر یک یک کلمه باشد السامد و السور و حتی یاد و در و کلمه باشد انزل و قالوا آسمانی انفسهم و قرار اختلاف است مقدار این بعضی مقدار العت و نصف و بعضی دو و العت و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجوید است و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لشيء استماع ليكند و گوش نهند از این راضی نگردد و دوست نمی دارد خدا تعالی مرتجع خبر از سموات - ما اذن لشيء مني بالقرآن - چنانکه استماع میکند و گوش میدارد و آواز پیغمبری را که گفتنی میکند و سر و خوش آوازی می نماید آن پیغمبر قرآن و میخواند کتابی را که فرستاده می شود و بر دهنه -

شفق عليه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لشيء مني اذن لشيء حسن الصوت بالقرآن بجمهر - بر حالیکه هر یک یک کلمه باشد و آوازی را بقرآن درین حدیث مقید گردانید پس راجعش آوازی و در حدیث دیگر آمده است که فرستاده خدا تعالی هیچ پیغمبری را که خوش روی و خوش آواز پس مراد آن است که خوش آوازی میکند بقرآن گفتنی میکند بان شفق عليه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس مناس لم يتغن بالقرآن نیست از این معنی انما بطریق و تابعان تا کسیکه گفتنی بقرآن - رواه البخاری - بدانکه در احادیث استحباب گفتنی در قرآن واقع شده خصوصاً این حدیث که بعد از برتر که آن ناظر است پس بعضی میگویند که مراد گفتنی بهرست چنانکه در حدیث بجمهر واقع شده است و بعضی میگویند که مراد گفتنی بقرآن استغناء از مردم است از غنی مقصود یعنی باینکه نیازی نه از غنیای مردم و بعضی سر و بعضی کسی که او را خدا تعالی علم داده و قرآن عطا کرده باید که از بهر گفتنی گردد و توکل بجهان کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد ایشان خوار نگردد و علم قرآن را وسیله حطام دنیا بسازد و بعضی گفته اند که گفتنی یعنی استغناء از گفتنی نیامده است و این سخن خطاست و صواب آن است که آمده است و تحقیق آن است که مراد گفتنی تحسین صوت و تطبیق و ترنم و ترتیب و تخرین است چنانکه شنیدن آن در دلها گاه گرفتار کند و تاثیر کند و موجب خشیت و جمع هم و هم زیادت حنفی شود و دوق شوق آورد و دل را رقیق گرداند و بارعایت تو این تجوید و مراعات نظم و کلمات و حرکات چنانکه در حدیث بیاید -

ثم قال القرآن باصواتهم و اشارت کرد بان قول ابی موسی اشعری لجمعه ترجمه اگر این بصوت طبعی که عرب دارند و اعانت طبیعت در ترنم آن نگوشند که آن را الحن عرب میگویند اول و احسن باشد و اما گفتن بالان سلفی کرده است و اگر سودی تخمیر قرآن گردد حرام است طبعی گفته تخمین صوت گفتنی و ترنم بالان جائز است بهر وجهی که باشد و ادام که خارج نکرد از حد قرأت - و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على المنبر گفت این مسود گفت مرا آن حضرت و حال آنکه وی بر منبر بود - افرا علی - قرأت کن و بخوان از قرآن چیزی بر من - فقلت ليس غنم من - افرا علیک و علیک انزل - ای بخوانم قرآن را من بر تو و حال آنکه قرآن بر تو فرستاده شده است یعنی قرآن خواندنی است که آن چنان بخوانی که منبرال است و دیگر این معنی که در حدیث تو بخواند - قال ابی

حب ان احمد بن غیر می گفت آنحضرت من دوست می دارم که چشمم قرآن را از زیر خود گویا حکمت و دران است که در
 استماع از غیر فهم معانی و ملاحظه آن و تدبر بدان اتم و واسطی است و گویا از غیب می آید بر مثال ظهور کلام از تجرد موسی
 و امد اعلم ابن مسعودی گوید - فقرات سورة النساء - پس شروع کردم و در خواندن سورة النساء حتی آیت هذہ الایة
 تا آنکه آمدم و رسیدیم باین آیت که در تکلیف از اجتناب من کل است تشبیه و معنی با یک علی هو لا دستیدام معنی ایت نیست
 که بر درو گاه عالم سیف یاب پس چگونه باشد حال این کافران و متعبد که بیاریم از هر است گواهی را که گواهی دهد یعنی پیغمبر
 ایشان بر ایشان بغضا و عقائد و قبیح اعمال ایشان و بیاریم ترا می محمد گواهی این پیغمبران که گواهی دهد بر صدق
 ایشان و این گواهی را گواهی دهد بر است خود که ایشان گواهی خواهند داد و بر امتان دیگر مقصود و ذکر روز قیامت
 است که عجب روزی سخت است که امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد و این سود میگوید
 چون این آیت برخواندم - قال - گفت آن حضرت حسبک الآن پس است ترا اکنون یعنی اکنون پس کن و دیگر
 خوان - قال گفت الیه پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم - فاذا عیناه مذذ فان - پس ناگاه هر دو چشمم
 آن حضرت اشک میریزید و اشک روان می رود و بکامی آنحضرت از تصور قبول قیامت و سختی احوال مردم بود
 بجهت غایت رافت و رحمت و شفقت آن حضرت بر خلق صلی الله علیه و سلم فافهم متفق علیه و عن الس قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لانی بن کعب - گفت آن حضرت مرا بی بن کعب را که از اکابر صحابه بود و کاتب
 وحی بود و یکی از ان کشتش تن بود که یا گرفته بودند قرآن را در عهد آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اقرا صحابه بود
 و اوسید القرامی گفتند و آنحضرت ادر اسید الانصار سلکفت و عمر رضی الله عنه سید المسلمین بنی ناسیه پس آنحضرت بوی
 گفت که - ان الله امرنی ان اقرع لیکم لقرآن - بر رستیکه خدا می تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن - قال -
 گفت ابی بن کعب الله معانی لک - یا خدا نامم بر در برابر تو یعنی مرا بخصص نامم یا کرده و نامم من آنجا ندگوشدین را
 از جهت شکست نفس و گنای خود گفت تعجب و استعجاب که من کجا لائق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت
 که این چه تشریف و اکرام است که می کنی - قال نعم - گفت آن حضرت ادری نامم ترا بر دو مرتب نام خواند - قال - باز
 گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تو بر تحقیق حال خود - و قد ذکرک عند رب العلیین - یا با تحقیق ذکر کرده
 شدم من نزد پروردگار جهانیان - قال نعم - گفت آن حضرت ادری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار - فذرفت
 عیناه - پس اشک ریخت هر دو چشمم ابی و روان شد اشک از چشمم و می و این گریه شاد می است که نزد
 لطف محبوب و حصول وصال می آید و بحقیقت غم از راه چشمم بدر برود - ولی روایت - و در وایتی انجبین آمد
 که چون سورة لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آن حضرت بابی بن کعب گفت که - ان الله امرنی ان
 اقرع لیکم - یا رستیکه خدا می تعالی امر کرده مرا که بخوانم بر تو - لم یکن الذین کفروا - قال گفت ابی - و قد کمال آیتین

نام برود مراد از آن - قال نعم - گفت آن حضرت آدمی بنحلی متقی علیه - و در حدیث استجابات قرات است بر عذاقی و اهل علم و نفس اگر چه قاری افضل باشد از متقوی علیه و کفایت قرات آن حضرت صلی الله علیه و سلم بروی قرات تعلیم داد اما بود که نایاب گیرد آن را از دین مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و بود ابی مقدم بر قرائی صحابه و فرمود که حضرت مسلم از آن ابی و تحقیق اخذ کرده اند از وی قومی از کبرای تا باین و در و کج که صیص این سوره گفته اند که این سوره با و مازات جامع است مرقوا مد کثیره از اصول دین و مهمات آن را در و عدد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب که از آن قال الطیبی و الله اعلم بالاسرار - و عن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نهی کرد آن حضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوی زمین کا و آن که دشمنان نمیدانند اگر گفته شود که مصحف بود در زمان آن حضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آن حضرت شد باینکه ان است اگر چه تمام قرآن در مصحف نوشته نشده بود و لیکن آنچه نازل می شد هر کس برای خود و محیف می نوشت و نگاه میداشت یا این انبیا پس است از آنچه بعد از زمان آن حضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعضی قرآن است که هر کس از صحابه یا داشت و نهی از رفتن آن جماعت است که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین عدد ناکشته نشوند و ضائع نگردد آن قدر از قرآن که نزد اوست اگر گفته شود که تحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن بفرزات میرفتند و با وجودی چه صورت دارد و رفتن ایشان جوایش آن است که شاید نهی از تفرق ایشان پس فرمودند و هر کس عسکر متیق نیست بپاک ایشان و الله اعلم متقی علیه و فی روایت لمسلم - و در روایتی مسلم را یمنین آمده که - لا تسافر و بالقرآن سفر نکنید با قرآن - فانی لا آمن ان یناله العدو - پس بدینکه من این نیستیم تا آنکه بماند و بگیرند آن را و دشمنان و امانت کنند بدان و ضائع سازند آن را

الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال جلست فی عضایة من ضغفار الهاجرین - گفت ابو سعید خدری نشستم در جماعت از ضغفای و فقیران مهاجران و عصابه بکسر و عصبه بضم از مردم امین عشره و اچیل - و ان بعضهم لیست ببعض من العری - و بدینستی که بعضی از ایشان بر آئینه پوشیده میشد بعضی از اجبت برینگی و بی جاگی و عری بضم عین و سکون یا برینگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشان است که جائز و درست برتن نداشتند و باین جهت چسبیده بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل می شد - و قاری یقرا علینا - و قاری بخواند قرآن را برا - و اجاز رسول الله - نگاه آید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تقام علینا - پس ایستاد آن حضرت بر سر - فلما قام رسول الله پس هرگاه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سکت القاری - خاموش گشت قاری که قرآن میخواند مسلم پس جوانی گوش گشت قاری سلام داد آن حضرت بر ما از اینجا مفهوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد جز اب آن لازم نیست - قال راکنتم یقننون - گفت آنحضرت و پرسید چه می کردید شما اگر

آنحضرت فرات قاری ایشان شنیدند استفهام حقیقت خود است والا مقصود توطئه و تسید ایشان است که ایشان را دانستند
 گفتیم که گمانست که کتاب الله تعالی بودیم اگر گوش میداشتیم بسوی کتاب خدا می گفتی - فقال پس گفت آنحضرت
 الحمد لله الذی جعل من امتی من امت ان اصغر نفسی منهم حمود خدای راست که پدید کرد از امت من کسی را که امر کرده شده ام
 من که صبر فرمایم نفس خود را با ایشان و کشیم در ایشان اشارت است بقول خداوند تعالی و اصاب نفسک مع الذین یؤمن
 ربهم الا انک گفت ابوسعید خدری نقیض و سلطان اینست آنحضرت میان ما و وسط بسو کنین میان و تحریک میان
 نقدل بنفسه فیهما را بر برگرداند ذات شریف خود را در میان او ستاند و از آنجا که میاید که از این جهت اشارت کرد به دست
 مبارک خود که همچنین شنید یعنی حلقه زده شنیدند فخلقوا پس حلقه زده نشنیدند صحابه و برزت و جویم که و بر و ان
 آمد از صف و ظاهر گشت روی های ایشان مر آن حضرت را - فقال البشر و اما معاشره صالحیک المهاجرین پس گفت
 آن حضرت شاد و خوش باشید ای گروه فقرای مهاجرین صالحیک جمع صلوک یعنی فقیر که مال ندارد و چنانکه ما لیک
 جمع ملوک - بالتور انما یوم القیمه بشارت باد مشرا را بر و شنائی تمام روز قیامت تلخیص است بقول حق سبحانه
 (نور هم لیسعی بین یدیم و با یانهم یقولون ربنا انهم ثنائون) ته خلون الجنة قبل ان یلایا الناس نصف یوم - می در آید
 شما بهشت را پیش از مردم تو نگریم روز و ذلک خمس ساعت تمام - و نیم روز آن عالم با نصد سال دنیا است چنانکه
 در قرآن مجید می فرماید - وان یوم اعز ربک کالثلثه مائه دن - و مراد اغنیای شاکر و فقرای صابر اند یعنی
 اغنیاء فضا اگر چه فاضل تر و بیشتر باشند و ثواب چنانکه حدیث دیگر برای دلالت دارد و لیکن با وجود آن این
 سبقت فقر را حاصل است و ظاهر این حدیث در آن است که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقر است
 مهاجرین باشد و لیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سائر فقر حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ
 اطلاق نیز آمده است که یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام و روی و باب فضل فقر بایده انشاء الله تعالی
 رواه ابو داود - و عن البراء بن عازب صحابی مشهور است اول شاهد او خندق است و پیش از وی ضحیر
 بود و می انما لیجان امیر المؤمنین علی است حاضر شد با وی در مجلس و صفین و نهروان و مات فی زمن مصعب
 بن النیر - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم زینوا القرآن باحوالکم بیا را مید فرات قرآن را بخوش
 آوازهای خود زیرا که این جای کنده تر است در دل و سخت تر است از روی تاثیر دران در قوت پیدا کننده
 تر است شنوندگان را بعضی مشایخ گفته اند که غناد در حد ذات خود باطل است و لیکن می آید حق را و چون نفس
 بر میان در ایت حال حتی تنگی و بزروری آید با غنا مزج میکند تا باسانی و بر غیبت در آید بر مثال دار و سه
 تنج باغ که آن را با تنده هم گردانیده در باطن در آید و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب است و بعضی گفته
 اند که این عبارت مجمل بر قلب است و اصل این است که زینوا احوالکم بالقرآن گویند اقبال این سخن را بجا داشت

از آنکه اصوات بندگان را درین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است خزن شسته تا مبع
شی می باشد چنانکه علی نسبت بعروس گویا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی و ادو از خوب زیور است که حسن گیر
بر آن می افزاید و در فصل ثالث از حدیث برادر سیاد که صحیح است درین سخن و مراد اینجا قرات قرآن است که فعل مذکرت
نذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانہ چنانکه در ترجمه اشارت بیان کردیم - ر و اه احمد و ابو داؤد و
ابن ابیہ و الدارمی - و عن سعد بن عبادۃ یضم عین و تخفیف موحده از نقیای د و از ده انصار است و مدر قمر
خود و رایت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم روز فتح در دست او بود و از مناقب بسیار است ر سغه اشعنه - قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من امر اقر بالقرآن ثم نساہ - نیست هیچ مردی که می خواند قرآن را پس ستر
فراموش می گرداند آن را - الا لانی اللہ یوم القيمة اجزم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریا می حق دارد قیامت مطلق
الاعضای اجزم یعنی قطع و اجزم مرادیکه میفند اعضای او بعلت جذام که علی مشهور است و بعضی گفته اند که مطلق
الید یعنی خالی از غیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الا انسان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده و بعضی
بمعنی یعنی بی حجت و بی زبان و فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ آن کبار شمرده اند و عید درین باب بسیار
واقع است و بعضی می گویند مراد به نسیان اینجا ترک عمل و قرات اوست و الله اعلم - ر و اه ابو داؤد و الدارمی
و عن عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لم یفقه من قرأ القرآن فی اقل من ثلث - فرمودند
نشد و ندانست معانی قرآن را و تا مل و تدبر نکرد در آن کسی که خواند قرآن را و در کثر از سه شب - ر و اه الترمذی
و ابو داؤد و الدارمی - بدانکه حادث سلف مختلف بود در قدر سه از زمان که ختم می کردند در آن
قرآن را از ختم کردن در دو ماه یا پست ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز که نباید و چهل روز
زیادتی و بعضی در بیفتہ یک ختم می کردند و اقوال دیگر تیرست و مختار آنست که این مختلف می گردد با اختلاف اشخاص
پس کسی که ظاهری گردد در او را تدقیق فکر لطافت و معانت اقتضا کند بر آن قدر که حاصل گردد کمال فهم
آنچه بخواند و هر که مشغول است به نشر علم بدوس و تحفیف یا بفضل قصومات و وقایع و مہمات مسلمانان اقتضا
کند بر آن قدر که نافع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقہ اہل و عیال نیز چنین حکم دارد - و عن عقیقہ بن عامر -
سمائی است و الی مصر لہ برای معاویہ بعد از برادرش عقیقہ بن ابی سفیان - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم الجاہل بالقرآن کالجاہل بالصدقۃ - بہر کننده بقرآن و با و از بلند خوانند آن را هیچ آشکارا دہنده
است صدقہ را بہ فقر کہ فضیلت و ثواب دارد - و المسر بالقرآن کالمسر بالصدقۃ - و سرار کننده بقرآن با و از
پست خوانند قرآن را مانند پنهان دہندہ صدقہ است کہ افضل و اکمل است در ثواب کہ از جمعہ دریا خالص است
و این در صدقہ نفل است و در جائی کہ بلند خواندن قرآن واجب نیست - ر و اه الترمذی و ابو داؤد و النسائی

وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - وعن حمید بن فضال عن رسول الله صلى الله عليه وسلم -
 گفت حمید بن فضال که از منبری صحابه و منظمای ایشان است و مناقب او بسیار است که گفت آن حضرت - اما آن
 بالقرآن من أجل محاربه - ایمان نیامد و بالقرآن ایمان کامل کسی که حلال گردانید حرامهای قرآن را یعنی الزکات
 محرمات و مناجای آن کرد حق ایمان آوردن آن است که عمل کند چنانکه حق محبت آن است که متابعت کند - رواه
 الترمذی و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است
 که نیست اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی زوات وی - وعن الیث بن سعد - روایت است از یث
 بن سعد که نفیقه تابعی است و امام اهل مصر عن ابن ابی ملیکه - یضم یم و فتح لام و سکون تمانیه که تابعی الله است
 و از شایسته علمای تابعین است و سی صحابه را در یافته و قاضی که بود در عهد عبد الله بن الزبیر عن یحیی - بفتح
 تمانیه و سکون و فتح لام - بن ملک - بفتح یم اولی و سکون تمانیه و فتح لام و کات در آخر وی نیز تابعی الله است
 از بسال ام سلمه عن قرة العنبی - که وی پرسید ام سلمه را از قرأت پیغمبر - صلى الله عليه وسلم که بچشمیت می خواند
 فاذا هی شغقت قراة مفسرة - پس ناگاه ام سلمه هفت میکند و میان میکند بقول بالفضل قراة پیدا و گشت او
 روشن حرف خرفا - حرف بعد از حرف جدا جدا - رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی - وعن ابن جریر -
 بضم جیم اولی و فتح را نام او عبد الملک بن عبد الغزیز بن جریر از ائمه دین و اعلام علماء است و از شیخ تابعین است
 و پدرش از تابعین و وی اعلم و اولی از پدر راست - عن ابن ابی ملیکه عن ام سلمه قالت کان رسول الله -
 ام سلمه بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم یقطع قراة - یقطع می کرد قراة خود را و یقطع پاره پاره کردن مراد
 اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلقی
 باقی باشد - یقول - یسکنت و می خواند آنحضرت - الحمد لله رب العالمین ثم یقف - پستروقت می کرد و ایستاد
 ثم یقول - پستروقت - الرحمن الرحیم ثم یقف - پستروقت میکرد و یقف - مالک یوم الدین - تا آخر سوره و بقیه
 مفردة ارباب قراة در امثال این آیات که متعلق اند بیک دیگر وصل ارجع است ولیکن اگر بر ویستی
 باشد وقف و ابتدا یا بعد سنت است - رواه الترمذی و قال اسناده لیس متصلا - روایت کرد این حدیث
 را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل - لان الیث بن سعد - روایت کرد این حدیث عن ابن ابی ملیکه عن
 یحیی بن ملک عن ام سلمه چنانکه در انسانی حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه می واسطه سماع
 ندارد - و حدیث الیث اصح - و حدیث الیث که متصل است صحیح تر است

الفصل الثالث - عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نقر القرآن
 گفت جابر بن عبد الله که آنحضرت دعا لکنه نامی خوانیم قرآن را - و قینا الاعرابی و البعجمی - و در میان

بجهان و بیان معانی غیر عربی نیز بودند و لا بقرأت ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قرأت عربان
 نصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجوید کرده و تقریر و تحسین نموده - فقال - پس گفت - اقرءوا کل من
 بخواند قرآن را پس هر یک است یعنی به هر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و عجم و مقصود می صلی الله علیه و سلم
 رنج هیچ و مشقت و تکلف و استقصای رعایت تجوید بر تبه غایت است و تنبیه بر تجویز حسب و اخلاص در عمل بود و شد
 و فکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگر چه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایه که موشه زید را که استقصا و
 اهتمام ثانی با مسایل و تفسیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام با مقنا ثانی با مسایل در اول ضرر نیاورد چنان که
 فرمود - و سمی الامام یحیی بن - و زود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست گردانند قرآن را بر رعایت
 تجوید کلمات و تحسین اصوات - کما یقام القبح - چنانکه راست ساخته می شود و تیرد قدح کبر سقا و سکون دال
 یر تا تراشیده و پیرا و دیگرها مانند - یحیی بن - و دومی طلبند اجرت آزاد درین جهان - و لا یتاحلونه - و به مصلحت
 نمی طلبند ثواب آن را در آن جهان یعنی دنیا را بیاخت اختیار میکنند و دین را بدینا می فرودند - و رواه ابو داود
 و البیهقی فی شعب الایمان - و عن حماد بن عیسی بن حماد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرءوا القرآن فمجران
 العرب و اصواتها - و دایت است از حدیثین الایمان که از کباب صاحب و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم است و زود از
 علم منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بهنمای عرب و خوش آوازی ایشان فی المصراع لمن آذنا و انما
 گردانیدن و لمن در قرأت طرب کردن بدان فلان لمن است نیکوتر است از روی خواندن بدان و مراد بطن
 عرب تحسین صوت و تطرب اوست بی تکلف در رعایت قوانین موسیقیه با حانت طبیعت چنانکه از قرأت
 ایشان شاهه می افتد - و ای که دلمون اهل العشق و دلمون اهل الکتابین - و در دربار خود را از لهما می اهل شوق
 و لهما می اهل دو کتاب که توریست و انجیل است و مراد بطن اهل عشق آنچه میکنند مردم درینا که فساد و عمارت ایشان
 در اشعار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و میخوانند و نوا می نواهند و کتاب خود را مانند این و تکلف میگویند
 در آن و بعضی اهل العشق را اهل الفسق خوانند و این تعصیت و تکلف است و صحیح نیست و سیمجی بعدی قوم پرچون که قرآن
 ترجیح الفناء و الفسح - و زود باشد که بیایند پس از من گروهی که ترجیح کتبه قرآن مانند ترجیع سرود و نوحه ترجیع
 آواز گردانیدن در خلق و نوحه بفتح نوحه در ماتم کردن - لایجاد و خارجیم - نمی گذرد و قرآن نامی گویا با
 ایشان را یعنی بالا نبرد و معصود قبول نمی رسد مفتوحه قلوبهم - و رفتند و بلا انداخته شده است
 دلهای ایشان بر محبت دنیا و تحسین مردم در ایشان را - و قلوب الذین یمیرم ستانهم یعقون و میبایست دلهای
 آن کسانی که خوش می آید ایشان را حال ایشان - رواه البیهقی فی شعب الایمان و درین فی کتاب - و عن البراء
 بن عازب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یبلغت حسنا

القرآن باسمه الکریم نیک گردانید قرآن را با و اذ می خود - فان العبد الحسن یزید القرآن حسنا - زیرا که او از غیب
 زیاده می گرداند قرآن را حسن - رواه الدارمی - وعن طاووس رسلا - و روایت است از طاووس رسالی
 که از شامیر تابعین است و در صحبت ابن عباس می بود بطریق ارسال - قال - گفت - سئل النبی - پرسید و شنید
 صلی الله علیه و سلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن - کدام کی از آدمیان خوش آواز تر است به تفسیر آن
 قال - گفت آن حضرت - من اذا سمعته یقرأ - خوش آوازترین مردم بقرآن کسی است که چون بشنوی او را که بخواند
 قرآن را - اریته انی کنتی المشرک - پنداری و گمان بری تو که دوی می ترسد و میبست داد از خدا - قال طاووس
 و کان طلق کذلک - گفت طاووس و بود و طلق بفتح ط طای مهمل و سکون لام که یکی از تابعین است همچنین یعنی در خواندن
 وی اثر خوف و خشیت و هیبت پیدا بود - رواه الدارمی - وعن عبدة - بفتح عین و کسر موحده - الملیکی یختم
 سیم و فتح لام و سکون تحماتیه و الحوکی یختم حمزه و ضم لام نیز آمده شامی است - و کانت له صحبت مع رسول الله - بود و در
 صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و را مابا گفته یقال له صحبتی گفته می شود که مرا و را صحبت است و گویانی نسخ
 بجای کثیر مع - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - و برین نسخه این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف
 این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در مابا گفته - یا اهل القرآن لا تتسوا
 القرآن - ای اهل قرآن ندگر دانید قرآن را با همین که نکیه کنید بدان و خواب کنید بران کنایت است از تکامل
 و غایت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن - و آموه حق طاووس من آما و اللیل و النهار - و بخوانید قرآن را در روز
 سازید آن را در ساعات شب و روز و افشوده - و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را با سماع و تعلیم و در سبب تفسیر و کتابت
 آشنای آن گرد میان مردم - و تفتوه - و تفتی کنید بقرآن یعنی که گذشت - و تغذوا فیه لعلکم تفلحون - و کامل کنید در
 معانی آن و ببردید در دنبال آنچه در دست از معانی و احکام تبایل و قفل با مید آنکه رستگار شوید و فی روزی یا بید
 و لا یحیوا التواب - و شتاب طلبید در دنیا یا و اشی آن را و نگردانید او را از حفظ این جهان - فان له توابا - زیرا که
 بدرستی قرآن را ثوابی عظیم است دران جهان - رواه البیهقی فی شعب الایمان - و این حدیث را بخاری نیز روایت
 کرده در آنچه خود در رفع کرده و روایت کرده بطریق برفیع

باب

این نیز باب است بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن و جمع القرآن - و ظاهر امر را با اختلاف قرآن
 اختلاف قرأت و لغات است و مراد کج نوشتن او در صحت واحد
 الفصل الاول - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه - قال سمعت هشام بن عمار یخبر عن خزام بن حکم بن عمار و تفتیت
 ای صوابی است اسلام آورده و در فتح و از فضایل صحابه است چنانکه پدر او حکم بن خزام و پدر وی برادر زاد او -

ام المؤمنین خدیجہ است رضی اللہ عنہا گفت عمر بن الخطاب شنیدم ہشام بن حکیم را یقرا سورۃ الفرقان بیخو اند سورۃ فرقان را علی غیر ما اقراہا۔ بروی بخاریہ می خواندم من آن سورہ را۔ و کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقراہا۔ خواندہ بود مرا آن سورہ را۔ فقلت ان ابیہ علیہ۔ پس چون بخند من بخو اندم آنحضرت خواندہ بود و وی بخالت آن بخو اند نزدیک بودم من کہ شتائی کنم بروی و در افتم در وی و غضب کنم بروی ثم اقبلت۔ بہتر ترک دادم و گذاشتم او را و شتائی نہ کردم حتی العصر۔ تا آنکہ بگشت وی از قرات و تمام کرد ثم لبثت برادہ۔ بہتر انداختم ردای او را و گردن او و کشیدم او را فی الصراح تلبس گریمان گرفت و کشیدن در مضبوط و لب و لبہ بخوبی پیش سینہ کہ انجا بوی می کند۔ فبکت بہ رسول اللہ پس آوردم من او را و بخیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ الی سمت ہذا یقرا سورۃ الفرقان علی غیر ما اقراہینا۔ ہر سیکہ من شنیدم این را کہ می خواند سورۃ فرقان را غیر وی کہ خواندہ سے تو مرا آن سورہ را۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفت آنحضرت۔ ارسلہ۔ ہل او را باز ہشام فرمود۔ اقرا۔ بخوان۔ فقرأ القراءۃ الی سمت یقرا۔ پس خواند ہشام آن قرات را کہ شنیدہ بودم من او را کہ سے خواند۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہذا انزلت۔ پس گفت آنحضرت ہمچنین فرود فرستادہ شدہ است این سورہ۔ ثم قال لی القراءۃ۔ پس گفت آنحضرت مرا بخوان۔ فقرأت۔ پس خواندم من چنانکہ یاد داشتم۔ فقال کہذا انزلت۔ پس اینجا یز گفت ہمچنین فرود فرستادہ شدہ است این سورہ پس چون فرمود کہ کہذا انزلت گفت۔ ان ہذا القرآن انزلت علی سبتہ احرہ۔ ہر سیکہ این قرآن فرود فرستادہ شدہ است ہر ہفت حرت مراد ہفت قرات ہفت لغت است و تحقیق این و کتاب العلم گذشت قد ذکر۔ فافزاد ما یفسر منہ۔ پس بخو اند ہر چہ آسان باشد از قرآن و ہر چہ خوش آید شما را۔ متفق علیہ و اللفظ سلم۔ و عن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرا۔ گفت عبد اللہ بن مسعود شنیدم مردی را کہ خواند یعنی یک قرات۔ و سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرا خلافا۔ و شنیدم آنحضرت را کہ بخواند مخالفت آن قرات را کہ خواند آن مرد یعنی بہ النبی۔ پس آوردم آن مرد را و بخیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فافزاد۔ پس خبر دادم آنحضرت را کہ حقیقت حال آنحضرت فی وجہ الکراہتہ۔ پس شناستم من در روی مبارک آنحضرت ناخوشی را از ہمت جدال و خلاف۔ فقال پس گفت آنحضرت۔ کلا ما محسن۔ ہر دو شما نیک خوانندہ اید۔ فلا تختلفوا۔ پس مختلف نہ شوید۔ فان من کان قبلكم اختلفوا فاملکوا۔ پس ہر سیکہ کسانی کہ بودند پیش از شما اختلاف کردند پس ہلاک شدہ اند مراد با اختلاف اینجا انکار کی از وجہ قرات است کہ فرود فرستادہ شدہ است قرآن بران و قرات بہدق اندوز کی را انکار نباید کرد و اگر یکی از انہا انکار کند انکار از قرآن کردہ باشد ولیکن قرات بعضی شرا تر اند و بعضی احاد چنانکہ احادیث متواتر ہرین ہفت قرات است کہ بخوانند و بعضی درودہ قرات او نا سے

که در کتب و تفسیر بر قرآنی بقدری تفصیل و اعتبار اوست آنرا و الیه است - و دواء البهائم -
 و عن ابی بن کعب - قال كنت فی المسجد فدخل رجل یسأل - فقلت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس در آمد مردی
 و دعای که نماز میکند - قرآن قرآن کریم - پس خواند آنرا و قرآنی را که انکار کردم من آن قرات را بر آن مرد -
 ثم دخل آخر قرآن قرآن - سوی قرآن صحابه - پس در آمد مردی دیگر پس خواند قرآنی را جز قرات آن یا خود یا برین
 قرات نزد ابی شکر نه بود و لذا ذکر کرد آنرا و بر روی - فما تعیننا العلوة و علما یسأل علی رسول الله - پس
 و فیکه تمام کردم نماز را در آنکه همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و در بعض نسخ فما تعیننا به لفظ تشبیه یعنی و فیکه
 تمام کردند آن و در مدارا - فقلت ان هذا قرآن کریم - پس نفتم من که این مرد خواند قرآنی را که انکار کردم
 آنرا و می - و دخل آخر قرآن سوی قرآن صحابه - و در آمد مردی دیگر پس خواند جز قرات یا خود - فما تعیننا -
 پس فرمود آن در مرد ابو بکر صلی الله علیه وسلم - که باید بخوانید - قرآن - پس خواند آن در مرد الحسن - شاهنشا پس
 تحسین کرد آن حضرت حال آن هر دو مرد را دستر داشت قرات هر دو را - فما تعیننا فی البی من التکذیب - پس افتاد
 در دل من از تکذیب و انکار از جهت تحسین و تقریر آن حضرت هر دو قرات را بیکان آنکه کلام خدا یکی باشد که بر یک
 شاید هر کسی هر طور که خواند چونی روا باشد - و لا اذ كنت فی الجالیة - و بنود این تکذیب و انکار و فیکه بودم در
 جالیة و این سبب آنست که جهت آنکه در جالیة جاہلی بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود
 عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود - فما را می رسول الله - پس مشکامی که دید پیغمبر خدا صلی
 علیه وسلم فما تعیننا - چیزی که پوشید و در گرفت مراد و سواس شیطان که بسر حد تکذیب و انکار آورد -
حرب فی صدری - و در آنحضرت دست مبارک خود را در سینه من بجهت قدرت کردن در آنکه و سواس و انکار - فقلت
عزفا - پس روان شد از من خوی و فیهما کثرت آب چنانکه روان گرد و فقلت کسر و سکون ضاد - و کذا انظر
 الی الله عزفا - و چنان شدم گویا که می بینم بسوی خدا از خوف و رقی یعنی خوار و ترسید - فقال ل - پس گفت
 آنحضرت مرا - یا ابی اسلم الی ان قرآن القرآن علی حرف - فرستاد و شد یا فرستاد الله تعالی و می بسوی من که بخوانم
 یا که بخوان قرآن را بر یک حرف از اصل به لفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است و قرآن لفظ حکم و امر و چون دیدم
 که قرات بر یک حرف تنگ خواهد شد بر است - فردت الیه ان یون علی استی - پس مراجعت کردم به او که احتسبان
 که آسان گردان کار قرات را بر است من و تو سه کن بر ایشان - فرد - پس رد کرد و ندانید و کرد حق تعالی و جواب
 را در دومی فرستاد - الی التائید - بسوی من بار دوم که - انرا علی حرفین - بخوان قرآن را بر دو حرف - فردت
الیه - پس مراجعت کردم بسوی وی تعالی دیگر بار - ان یون علی استی - که آسان گردان بر است من و بنود
 تو سه کن - فرد الی التائید - پس رد کرد و رجوع نمود حقیقتا - فقال بسوی من بجواب و دومی فرستاد بسوی من

سوم بار - آخر آن علی سیدت احرف بخوان قرآن را بر منعت حزن و سابقا مسلم شد که مراد بچرفت خوانست یا لغات و زبان
سوال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخر مطلوب و رسول است میان حق جل و علا و رسول و حق که محبوب و مقبول
از حضرت اوست سه بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود و می بماند زیادت برکات و تکریمات متعلق با مرآت مرآت
مرحومه او را بعد از آن جناح مرام و اسنان مستولی و می صلی الله علیه و سلم و حق ایشان در امر دنیا و آخرت جمع گردد
تفسیر و تفسیر در دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سوال کند بعد هر دو مراجعتی که واقع شد پس فرموده و لکن بکل
رویه و در کلمات تسلیت - و مرآت است ای محمد و ای محبوب من دای مقبول و گاه من هر دو می مراجعتی که کردم
آنها با تو مقولی و عطائی و سوالی که کنی آن را یعنی سه چیز بخوان و سوال کن که بدیم چه تو آنرا پس آن حضرت صلی الله
علیه و سلم هر سه سوال را بر مغفرت یاد آورد و اشارت بآنکه اصل این مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچ کس را
خلاصی ممکن نیست چنانکه قول می بماند و ان لم تغفر لنا و لغفر لنا لکن من انی سرین) بدان اشادت می کند یک مغفرت
سهیم ساخت و برای می است خود در آمرزیدن کبار و صغار سوم به تمامه خلافت از اولین و آخرین چنانکه فرمود
صلوات پس گفت - اللهم اغفر لائمتی اللهم اغفر لائمتی و آخرت ائمتی لیوم یغضب الی الخلق - و تا آخر کردم و نگذاشتم
مغفرت نامه را برای روزی که غضب کند و خواهم شناخند و توجه آند لبوس من و شفاعت طلبنده از من خلق
کلمه به خلق - من ابراهیم - تا آنکه ابراهیم خلیل و رضامه نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام (والذی
اطیع ان لیغفر لی خطیئتی یوم الدین) یا و حق است برای مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بابر
از جهت بودن وی افضل از بنیاء و رسل بعد از حضرت و می صلی الله علیه و سلم چنانکه تفریح کرده اند باین
عبارت واقع نشد تصدیق انجبه و غیر وی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از ابراهیم موسی افضل انبیا است صلوات
الله و سلامه علیه اجمعین - و راه مسلم - و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال -
قلت ابن عباس که حضرت گفت - از آنی جبریل علی حزن - خوانند مرا جبریل یعنی قرآن بومی الی نخست بر یکت و
یعنی بر یک گفت که گفت مجازت و عربی است گفت بود دعوت بفساحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم گذشت
فراجهت پس مراجعت کردم جبریل را که عرض کند برگاه حق تو سه راه علم ازل استرید - پس همیشه یوم ک مطلب
زیادت می کردم یعنی که مطلب زیادت کردم - و یزیدی - و زیاده میکرد و جبریل برای من حتی انتهی الی سیدت احرف - تا آنکه
باخر رسید ما بهشت حزن این استرادت و زیادت در بین وقت و در یک مجلس واقع شد با بد و رفت کردن جبریل عرض
حال درگاه هدایت یاد و اوقات مستحده بود - قال ابن شهاب گفت ابن شهاب که بربری مشهور است و از اعلام علمای سنی
البین بود یعنی ان ملک سیدت الاحرف انما فی الامم کون واحد و رسید مرا که گاه بهشت حرف نیستند آنها را درین مگر یکی یعنی
مستحق اند - لا یختلف فی حلال و الا حرام - مختلف نیستند در حلال و نه در حرام یعنی مریض کل یعنی واحد است اگرچه نظر مختلف باشند چه

قرأت سبع متافض نمی باشد و همچنین لغات سبع که مراد از آن مجرود تحقیق علیه

الفصل الثانی - عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم جبریل فقال گفت اسب
ابن کعب طاقی شد آنحضرت جبریل را پس گفت - یا جبریل انی لبعثت الی امته اسبیین - بدرسته که من فرستاده شده ام
بسوی امتی که ناخوشند گانند و خوانند و نوشتن نیاموخته اند منم العجز الکبیر یعنی از ایشان پیر زنی کلان سال است
عجز زن منه را گویند و در قاموس گفته عجز مرد و پیر زن پیر و عجزه جانیامد و اگر آید لغت ردی غیر فصیح است - و شرح الکبیر
و بعضی از ایشان پیر مردی کلان سال است - و العالم و الحایة - و بعضی از ایشان کود گانند و دخترانند غلام و بایه
در اصل یعنی کودک و دختر است و بر غلامان و دوان که اطلاق میکنند بحیث قصارت ایشان است چنانکه قما و قما و قما
آید که با ایشان سالها سران نمی کنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند - و الرجل الذی لم یقرأ کتابا قط - و بعضی از ایشان روایت که
نخوده است کتاب را پس گفته اند که آموخته باشد و علم آن داشته باشد - قال گفت جبریل - یا محمد ان القرآن انزل
علی سبعة احرف - بدرستیکه قرآن فرود شده است بر سبقت لغت و سبقت قرأت - و رواد الترمذی الی
روایة قاه و لابی داود - و در روایم مراحمه و ابی داود و ابی زید آدم که - قال گفت جبریل - لیس منها الا
ثنا ب کاف - نیست حرفی از ان حروف مگر آنکه وی شانی است مبرهنی را که در سینه است از کفر و جهل و کانی
است و از عجز و جفت بر صدق نبی و حقانیت دین و از ارام سکران و مساندان - و فی روایة للنسائی - و در روایاتی
نسائی را چنین آمده - قال گفت آنحضرت - ان جبریل و میکائیل آیاتی - آمدند مرا - فقص جبریل عن یحیی -
پس گفت جبریل جانب راستی من - و میکائیل عن یسای - و نشست میکائیل از چپای من - قال جبریل قرأ
القرآن علی حرف - پس گفت جبریل از من بخوان قرآن را در حالی که بود قرأت بر یک حرف - قال میکائیل -
لغت میکائیل مرا آنحضرت را - استرود - طلبید از من بکن جبریل را یعنی بگو ای که بر حرف دیگر هم بخواند حتی پنج سبقت
احرف - تا رسید قرآن یا جبریل بهفت حرف را - و کل حرف ثنا ب کاف - و هر حرف شانی و کانی است
و چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قرأت تسهیل و تیسیر پذیرفت هر شی از امت که مذکور شد فرمودند خوانند و بگویند
آنکه اگر تنگ میشد و بر یک حرف میماند فافهم - و عن عمران بن حصین - صحابی مشهور است که ملائکه را سعه دید
و بر روی سلام میکرد و سی سال صاحب فرائض بود - اندر علی قاص ایقر آتم لیسال - روایت می کند که وی گوشت
بر قصه خوانی که قرآن بخواند و بیشتر از مردم سوال می کرد و قصص یعنی احوال و اخبار است و قاص کسی که اخبار و
قصص می آورد و قصاص بر وفا نیز اطلاق میکنند - فاستخرج لیس استخرج کرد عمران و گفت انا مد و انا الیه
را چون چنانکه در مصیبت می گویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن باین مصیبتی است که بدان قاص رسیده
و بدان مبتلا گشته یا ابتلای عمران بمشابه این حالت شنیعه مصیبتی است بدان که بوی رسیده و ثم قال سمعته یقول

پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بفرموده که هر کس قرآن را بخواند و آنرا پس باید که سوال کند خدا را به قرآن و بخواند حاجت و دینی و دنیوی خود را از وی تعالی چنانکه اگر بآیت رحمت برسد یا بآیت عذاب از وی تعالی آن را و اگر بآیت عذاب و ذکر تار و رسد پناه دهد بخدا از آن یا مراد آن است که دعا کند بعد از فراغ قرات بدعوات ماثوره - فانه یجی اقوام لقون القرآن و لیسا لولیه الناس - پس برستیکه شان نیست زدو باشد که میانید گرد و بهائی که بخواند قرآن را و سوال کند بآن از مردم و گدائی کند از ایشان رواه احمد و الترمذی

الفصل الثالث عشر عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روايت است از بریده از پیغمبر محمد که از شما پیغمبرها و ادرا سماعی جمیع است از حضرت نبوت و خلفای ما شنیدم که گفت گفت آن حضرت - من قرأت القرآن یتاکل به الناس - کسیکه بخواند قرآن را در حالی که طلب اهل می کند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیله عظام دنیا میگرداند - جابر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب - باید آن کس روز قیامت و حال آنکه بدوی و سلی استخوان است که نیست بر روی گوشت یعنی ناز و نواز و دوزخ و بی عزت باشد - رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یعرف فصل السوره - بود از حضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق نهادن میان دو سوره حتی نازل علیه - آنکه فرو می آمد بروی - بسم الله الرحمن الرحیم و ظاهرا حدیث ولایت دارد بر آنکه بسم الله تعالی است از قرآن نازل برای فصل میان دو سوره چنانکه مذکور است رواه ابو داود - و عن حلقه قال کتابنا - روايت است از حلقه که از کبار تابعین و اصحاب عبد الله بن مسعود است گفت بودیم با جمعی کبیر و سکونیم که از ابیاد شام است - فقر از عبد الله بن مسعود سوره یوسف پس خواندیم بعد از آن سوره یوسف را - فقال جیل ما یکذا انزلت پس گفت مردی از این چنین فرو فرستاده شده است - فقال عبد الله و الله لقد قرأنا هذا علی محمد رسول الله پس گفت این مسعود بخند آسود که تحقیق خوانده ام من آن را در آن زمان پیغمبر خدا در حضرت وی - صلی الله علیه و سلم فقال اصمت - پس گفت آن حضرت نیک خواندی - فبینما هم یخبرون - پس در آنشای آنکه آن مرد سخن می گوید این مسعود را - او جد من است - یا فتمت شایا ایست این مسعود از آن مردی می و جد بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است - فقال - پس گفت این مسعود التشریب الخمر مذکوب بالکتاب - یا منوشی شراب را و مذکوب یکمی به کتاب خدا - فصرخ الخمر پس زد این مسعود او را و احدا را که از این خود خواند از قرات مشهور بود و یقینا از کتاب الله بود مذکوب و انکار او کفر است قطعا و اگر نه این چنین بود و قرات شاذ بود لطلاق مذکوب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین است و لهذا حکم نکرد بارتداد وی و اکتفا کرد بهی شراب خمر متفق علیه - و عن زید بن ثابت - از اجل فقهای صحابه کاتب می است و اعلم به و بنفسه انفس

قال ارسل الی ابوبکر یقتل ذین نابت کفرنا و کسی را پس سوی من ایابکر صدیق و طلبید مرا پیش خود
وقت قتل اہل بایمہ و این مقتل بنی حنیفہ بود کہ کشته شد و وی سبیل کذاب لئسہ اللہ علیہ و خلافت صدیق چنانکہ
در کتاب الزکوٰۃ گذشت و در وی بسیاری از قراسے قرآن کشته شد علیس و قسم من نزد ابی بکر - فاذا عمر بن
المطاب عنہ - پس باگاہ عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما - قال ابو بکر ان عمر ثانی فقال گفت ابو بکر کہ عمر نزد
من پس گفت - ان القتل قد استحویتم الیماۃ بقراء القرآن - بدرستیکہ کشتن بتحقق سخت و بسیار شد و گرم
شد و زیامہ بخوانندگان قرآن و حافظان وی و عرب کا سخت را حار گویند و گفته اند عدد کسانی کہ کشته شد و در وی
از قرآن هفت صد بود - و الی احتی ان استحو القتل بالقراء بالمواطن - و بدرستی کہ من می ترسم کہ اگر سخت شود
قتل بقراء و در باہمی جنگ - فیزیب کثیر من القرآن پس برو و بسیاری از قرآن کہ ہر کس ہر چیز سے اذن
یا داند - و الی ارمی ان تارکج القرآن - و بدرستیکہ من مصلحتی می بینم کہ تو امر کنی بکج کردن قرآن و مصعقت - قلت
لعمریہ لعل شیئاً لم یفعلہ رسول اللہ - ابو بکر می گوید کہ من بعمیر علیہ می گفتم تو در دواستہ کیست لعل
چگونہ می کنیم یا چیزے را کہ نکرده است ان را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر ذرا اللہ خیر پس گفت عمر
این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بہتر است و بدعت حسنة است و بعضی بدعتنا است کہ واجب است کردن
آن مثل تعلم صرحت و نحو بعضی تنجب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب و السنۃ گذشت - فلم یزل عمر یتردد
پس همیشه بود کہ مراجعت می کرد و مکرر می گفت کہ می باید کرد - حتی شرح اللہ صدی لذلک - تا آنکہ کشف خدا
تعالی سببہ را برای آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد و راہی عمر - و رایت فی ذلک الذی را سے عمر
و دیدم خیر مصلحت و راہ باب انچه خیر مصلحت و دید عمر و راہی زوم من در باب انچه راہی زوم عمر - قال زید قال ابو بکر
ایک رجل شاب عاقل - گفت زید بن ثابت گفت ابو بکر کہ تو مرد جوان عاقل - لا تنہک - شتم نمیدارم ترا بہ سو
و غفلت و خیانت - و قد كنت کتب الوحی لرسول اللہ - و بتحقق بودی تو کہ می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا -
صلی اللہ علیہ وسلم فتبع القرآن و اجمہ - پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی و جمع کن او را و تتبع طلب چیزی
و برقتن در پی وی گفت زید بن ثابت - تو اللہ لو کلفونی لعل جیل من الجبال - پس بخدا سوگند اگر می فرمودند و
تکلیف می کردند مرا مردم از جانی بجائی برون کہ سہ سے را از کہ ہما - ما کان القتل علی ما امرنی بہ من جمع القرآن
نمی بود این تکلیف گرہ ان قرین انچه امر کرد مرا ابو بکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نہ باند از عاقلات کا فرقتن
کسی را و امر کردن پیغمبری کہ مشقت است و راہ - قال - گفت زید بن ثابت - قلت لابی بکر - نعمت مرا بی بکر
را کیست لعل شیئاً لم یفعلہ رسول اللہ - چگونہ می کنید یا چیزے را کہ نکرده است ان را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
قال ہو و اللہ خیر - گفت ابو بکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است - فلم یزل ابو بکر یتردد حتی شرح اللہ صدی

الذی تشرح له صدقانی کبر و عمر یس همیشه بود و ابو بکر که مراحت میکرد مرا و باز میگردد و این سخن را تا آنکه گشاده اعتباری
سینه مرا بچرخید گشاده اعتباری برای آن سینه بود و عمر را قیامت القرآن اجمود من العصب یس علیهم من قرآن را
دره ای که فراهم می آید و در آن عصب بغم غلبه و درین حالتین جمع عصب شاخ خرا که برگ نیارده باشد یا شاخ وی
که برگ از وی جدا کرده باشند و بعضی برگ خرا تفسیر کرده اند - و الاکثات - و متبع کرم قرآن را از لحاظ کسر لام
و تحقیق خامی بجمع لغت بفتح تنک سفید تنگ و در ردای و الرقاق و از رتبه و پاره و از پوست و لاغذ و در دایمی
و قطع الاودیم و از پوست پاره و دور و وایتی و الاکثات و از شاخهای شتر و گوسفند و در وایتی و الاضلاع و از خونهای
میل و مانند آن که هر کسیکه پاره از قرآن درینا نوشته می داشت - و صد و الرجال - و از سینه اسه مردان که یاد
داشتند از صحابه اصل و معتد بهمین است و یافتن آن از عصب و لحاف و جز آن تقریر بر تقریر است و قرآن متواتر
است و یقینی است اجمود صحابه اتفاق نمی کردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت و آنکه گفت - سنی و جدت
آخر سورة التوبة مع الی خزیمه الانصاری - تا آنکه یا فتم آخر سورة توبه را با الی خزیمه بضم غای مجید و فتح زای مجید -
لم اجد با مع اخر غیره - یا فتم آن را و نزدیک یک غیر او و آخر سورة توبه این است - لقد جاءکم رسول من انفسکم
خاتمه بر آیه - تا خاتمه سوره که دو اول او بر آیه من انفسکم و رسول است و آخر سورة توبه می گویند معنیش آن
است که نوشته نزد وی یا فتم محفوظ و یمنین آنکه در بعضی روایات آمده است که سوزند سید اند کسی را که نزد وی
می افتد که این قرآن است یا سگذاشت بروی دو گواه مراد بان تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است و شیخ
ابن حجر گفته که مراد بر دو گواه حفظ و کتابت است و سخاوی و رجال القراء گفته که مراد این است که گواهی میدادند
که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشته شده است و بجز حفظ و کتابت نمی نمودند گفت سید مسکین
عبد الحق ابن سبعین الدین ساعد الله شک نیست که قرآن معلوم بود و با قطع و یقین و معروف بود نزد ایشان
تمیز از اسوای خود و مجمع علیه میان همه آنکه مشتهر بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر آن را نمی شناسند
یا منکر بودند قرآنیت آنرا و اثبات میکردند آن را بکلمات و شهادت عاشر و کلامی دانستند آنرا باینکه باینکه
معروف و به تحقیق مشاهد می کردند کلمات آن را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مدت بیست و سیه سال و یاد
داشتند مجموع آن را بهی از صحابه پس از غلبه چخیزی که در آن قرآن است مامون بودند و این تحقیقات و تحقیقات
برای تقریر و تاکید بود که اصل و معتد آن بود و سیوطی از احادیث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن متحد
نیست و بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم که امر میکرد بکتابت آن ولیکن متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق
رضی الله عنه امر کرد بان شاخ آن از عاقلی بیا سگذاشت و بجمع گنایند و این بمنزله آن بود که گویا اوراق متفرق در
خانه آنحضرت یافتند که در آن قرآن نوشته بودند ولیکن متشرد بود و بجمع ساقطند و در رشته انتظام را لیتام

کشدند تا چیزی از آن گم نشود و خطابی گفته که سبب آن که آنحضرت جمع کرد قرآن را و جمعیت واحد آن بود که اختلاف در ترتیب نسخ بعضی ابکام تلاوت داشت پس چون متعینی گشت نزول قرآن جلوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم الهام کرد حق تعالی خطابی را شدین را بجمع آن بحیث و فامی و ده صدق خود که در خط و کتاب داشت آن کرده بود و با تدراسی آن بر دست صدیق اکبر بود و بشا درت عمر فاروق رضی الله عنهما و باید دانست که ترتیب سور و وضع آیات هم بر وی بود و جبرئیل چون آیتی از قرآن بحسب واقعه می آورد می گفت این را در فلان سوره بعد از فلان آیت بنشد و احادیث درین باب بسیار آمده و تحقیق حاصل شریفین بدان نقل متواتر همین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابه بی طریق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز همین ترتیب نوشته اند و از انجا جبرئیل با آسمان و دنیا فرستاده و از انجا جبرئیل بحسب وقایع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار شام قرآن باین ترتیب می آورد و آنحضرت بطریق مدراست بخواند و در رسالی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین عالم ولت خواهد نمود دوبار آورد اندک کتاب عزیزه لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تشریل من حکیم حسیب و چون جمع کرد آن را زید بن ثابت با اتفاق صحابه در مصحف متعدد و مکتوب شد و هنوز جمع می و در یک مصحف اتفاق نیفتاد - و کانت المصحف عند ابی بکر پس بودند این صحیفه خواند ابی بکر صدیق رضی الله عنه - سخته تو فاه الله آنگاه برانید ابوبکر را خدا می تعالی - ثم عند عمر - پسر بودند آن صحیفه از عمر فاروق رضی الله عنه - فی حیاته - و در حیات عمر - ثم عند حفصه بنت عمر - پسر بودند آن صحیفه از دام المومنین حفصه دختر عمر رضی الله تعالی عنهما پس عثمان رضی الله عنهما جمع کرد آن را در یک مصحف و است کتاب فرمود و در مصاحف و فرستاد آنها را بدایر اسلام چنانکه در حدیث آئینه میاید - و او الهجاری - و عن انس بن مالک ان حذیفه بن الیمان قدم علی عثمان - روایت است از انس که حذیفه قدم آورد بر عثمان رضی الله عنهما - و کان یفادی اهل الشام فی فتح ارضیه و یوحد لیل کفره و سیکر اهل الشام و ادر فتح ارضیه یفتح مجزه و سکون را و کسر سیم و سکون تمانیه اولی و کسرون و ففت تمانیه ثانیه کذانی کتاب المغنی و در قاموس کسر مجزه گفته و از جامع الاصول بتلیث مجزه نیز نقل کرده اند و به تشدید یای ثانیه نیز گفته اند - و از رجاء بن اهل العراق - و غرامی کرد و از رجاء بن اهل عراق و از رجاء بن بهر مجزه و فتح ذال مجره و سکون را و کسر مجوده و سکون تمانیه و جیم و فتح مجوده نیز آمده - فافزع حذیفه اختلافهم فی البقره - پس در ترس آورد حذیفه را احداث مردم و برخاندن قرآن بلغات مختلفه که در آن توسعه رفته بود - بمقابل حذیفه عثمان - پس گفت حذیفه در عثمان را - یا امیر المومنین ادرک هذه الامه قبل ان یخلفوا فی الکتاب - و ریاب این امت را و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کند در کتاب الله - اختلاف الیهود و النصارى اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغییر داده اند و تحریف کردند و در سبب تحریف

النه انه كتب ان بود كحق تعالى محافظت و نگه بانی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکه فرمود (ما تحفظوا من كتاب الله لا يجرم تغييره او تحريفه) این راه یافت و در شان قرآن مجید فرمود (و انما لي نظرون) خود محافظ و نگهبان این شد و با نگه بانی و سر تعالی خلل و تغییر و تبذیر محال باشد - فاهل عثمان الى حفصة ان ارسل اليها بالصفت - پس فرستاد امیر المؤمنین عثمان کس را بسوی ام المؤمنین حفصة که بفرست بسوی ما آن حفصة مادر که پیش است - فاستماعتها الصاحف - بنویسانیم ما آنها را در مصحفهای شده و - ثم تردوا اليك بغير بائني فترسم آنها را بسوی تو - فارسلت بها حفصة الى عثمان - پس فرستاد آن حفصة را حفصة بسوی عثمان فامر زيد بن ثابت - پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را - وعبد الله بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الله بن الحارث بن هشام - این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن ثابت - الصارمی است و باقی سه کس قریشی اند فسخروا في الصاحف - پس نوشتم آنها را در مصحفها - وقال عثمان للربط القرطبيين الثلث - و گفت عثمان مرگده قریشیان را که سه تن بودند - اذا اختلفتم اتمم و دیدن ثابت لی شئ من القرآن - چون مختلف شود شما که قریشیاید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن - فاکتبه بلسان قریش پس بنویسید از زبان قریش - فانما نزل بلسانهم - زیرا که فرود نیامده است قرآن مگر زبان ایشان و لغات ایشان سابقا معلوم شد که قرآن در اصل بلسان قریش فرود آمده و بالتماس انخفضت على الله عليه وسلم توسیع یافت و وضعت آن شد که هر کس بلسان خود بخواند آن امیر المؤمنین عثمان اتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم با خطاط آن لغات امر کرد و همه را قرات بلسان قریش فرمود اینست معنی قول دی که بنویسید از زبان بلسان قریش یقولوا پس کردند این صحابه که هر یک از صحابه را که در عثمان معنی اذا نسخوا الصحف فی الصاحف و عثمان رضی الله عنه الصحف الى حفصة بما ائمه و فیکتبه بلسانهم و فرستاد عثمان آن مصحف را بسوی حفصة - و ارسل الي كل اتي مصحف مما نسخوا و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوی هر ناحیه از دیار اسلام معنی را از ان مصاحف که نسخا نمودند و آتی بضمین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه و کرد اند یا آنچه ظاهر است از کراهتشان که کتب از ان طلوع و غروب کنند و چون هر یک را آتی دیگر است اتفاق میگویند و باید بخوانند - و امرنا سواء على القرآن فی کل صحیفه او مصحف ان یقرئ - و امر کرد عثمان با آنچه بود و جز آن مصاحف از قرآن و در هر صحیفه یا مصحف که سرخته شود یا پاره پاره کرد و شود و ظاهر امر او از مصحف آن بود که در رقاع و لفاف و جز آن بود و بهر مصحف آنچه در حفصه بود تواند که شک را دومی باشد بحرق بجای خط و خامی مجید هر دور و ایت است ذاول اکثر است ظاهر دیش آنست که آنچه نزد حفصه بود و بعد از او فامی و عده و کرده نیز نسخ کنند و اختلاف است در عدد مصاحف فرستاد عثمان رضی الله عنه بافاق مشهور آنست که پنج بود و ابو داود گفته شنیدم ابی اسحاق جستانی را که گفت هفت مصحف

بود که فرستاد آنها را بکبر و شام و دین و بکرب و کوفه و نگار داشت که می را بدین - قال ابن شهاب فافترسوا فی خاتمه بن
 زید بن ثابت - گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا غایب که پس زید بن ثابت است و از اعلام طای نالین و یکی
 از نقمائی سید مدینه مطهر است - از سمع زید بن ثابت - که می شنید زید بن ثابت را که پدر او است - قال - گفت
 زید بن ثابت - نقدت این من الاخراب - گم کردم آیتی را از سوره احراب عین لشمنا المصحف - و در وقتی که نوشتیم
 المصحف را ظاهر آنست که این در وقت استخار مصحف در زمان ابو بکر بود معلوم میشود که آن نیز اتفاق صحابه بود
 اگر چه مقدس نوشته آن زید بن ثابت بود - قد كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم تقرأ بها - به تحقیق بودم من
 گوی شنیدم آنحضرت را که بخواند آن آیت را - قال لشمنا ما فرجدنا مع خزیمه بن ثابت الا انصاری - پس طلب کردیم
 ما آن آیت را پس یافتیم آن را با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است - من المؤمنین بجمال
 حمد تو اما عابد و الله علیه فالتقنا فی سورتهما فی المصحف - پس لاق گردانیدیم ما آن آیت را در سوره وی که سوره احراب
 است و مصحف و شل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن است که نوشته
 از دوی یافتیم چنانکه معلوم شد - و رواه البخاری - تنبیه گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شد یکی در حضور
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد بن ربیع
 نالین علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی را رضی الله عنه که سیف عظیم ترین دوم مصحف
 از دوی اجر و ثواب ابو بکر است رحمت کند خدای تعالی ابو بکر را دوی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را از قرآن
 و ثالث جمیع عثمان است جمیع که صحابه را پس نوشته اند در مصاحف بلغت قریش و فرستاد در هر افعی مصحفی بود آن
 در سنه خمس و عشرين و از علی رضی الله عنه پس صحیح آمده که فرموده گویند عثمان خزیمه بخدا سوگند نکرد و
 آنچه کرد که در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه می گویند در شأن این قرآن به تحقیق رسیده است
 بمن که بعضی میگوند قرأت من بهتر از قرأت است و این نزدیک است که گفته اند گفتیم بایس چه را می نویسی
 و صلحت چه می بینی گفت آن می بینم که صحیح کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس بنا شد و روی افتراق و اختلافی
 گفتیم ما نیکو است آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر نیک عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا است
 و گفته اند که فرق میان جمیع ابی بکر و جمیع عثمان رضی الله عنهما آن است که جمیع ابی بکر انجم آن بود که بسا از
 قرآن چیزی برود و جمیع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود و در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم
 آن است که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و همچنین است کاریکه وی رضی الله عنه کرد آن بود که در
 راجع کرد بر سنت قریش چون ترسید وقوع فتنه در میان اهل عراق و اهل شام و در وقت قرأت و پیش از آن
 بود مصاحف بر جرود سبعه که نازل شده بر آن قرآن بکثرت تیسر و سهیل و چون بدان حاجت نماند و هر چه

آسان شد آورد و ہمدار یک گفت کہ اصل نزول بران بود و اما سابق بر جمع جملہ ابو بکر صدیق بود انتہی و آوردہ اند
 کابر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز جمع کرد قرآن را بترتیب نزول و گفتہ اند کہ اگر آن مصحف معمول شدی و مشہور گشتی
 علم کثیر اذنان حاصل شدی کہ معرفت نامخ و منسوخ است و ما کہ دوی رضی اللہ عنہ تیرس اختلافات آنرا بروی کار
 نیاوردہ تا ہمہ عالم بیک وجه و بیک نسخ باشند و اللہ اعلم و عن ابن عباس قال قلت لعثمان رسفہ اللہ عنہ
 ما حکم علی ان یحکم الی الباقی - چہ چیز برداشت شما را برین کہ قصد کردید یہ سوی سورۃ الفاتحہ - دہی من القرآن -
 و حالانکہ این سورہ از شانی است نزد شانی از سبع مثانی بقولی کہ مراد بآن سبع سورہ طلی است کہ در اول
 قرآن است - و الی براتہ - و قصد کردید یہ سوی سورہ برات - دہی من اللہین - و حالانکہ این سورہ از پیشین است
 نزد شانی جمع آتہ است یعنی حد نام آن سورت است کہ بعد از شانی اند زیرا کہ ہر سورہ اذان زیادہ بر صدر
 آیت است یا نزدیک بآن و بعد از پیشین توالی است و آن سورہ کہ کم از حد آیت باشد گویا کہ توالی و توالتین نام
 و پیشین اوائل اینا اند و یا وجہ آنکہ اینا شانی و کمر ساختہ میشوند بیشتر از پیشین بعد اذان مفصل است این
 چنین تقسیم و تسمیہ کردہ اند سورہ قرآنی را کہ از کمرہ السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت شما انفال را
 داخل شانی کہ نام سورہ طوال است و برات را از پیشین ساختہ با وجود آنکہ انفال کوتہ تر از برات است و بر
 تقدیری کہ ہمچنین گردانید بترتیب میان آنها نوشتید چنانکہ گفت - فقرتم مینما - پس نزدیکی کردید میان دین و دو
 سورہ - و کم کتبہ اسطر - و نوشتید برطر - بسم اللہ الرحمن الرحیم - را - و دو صتمو با فی سبع الطوال - و نہادید
 آنرا یعنی سورہ انفال را یا برات را در ہفت سورہ در آید - ما حکم علی ذلک - چہ حامل دعاغت شدہا برین
 و بعضی نسخ ذکم پس گویا ابن عباس و سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان با چہ خالصش آنست کہ در امر این
 و سورہ اشتباہ است بوجہی کہ ہر دو یکسورہ اند و یا این حیثیت نہادن آنها در سبع طوال و نوشتن بسم اللہ در میان
 آنها درست شد بوجہ دیگر و سورہ اند تا بر این وجہ فاصلہ در میان آنها گذاشتیم چنانکہ گفت - قال عثمان - گفت
 عثمان در جواب سوال ابن عباس - کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما یا ائی علیہ الزمان - اذان
 جملہ کمی آمد بروی زبان - و مویزل علیہ السورۃ ذات الحد - و حالانکہ آنحضرت فرود می آید یا فرود ستاد و مجید بروی
 سورتمای متعددہ یا سورتمای یک دروی آیات متعددہ است - و کان اذانزل علیہ شی - و بود آنحضرت کہ چون فرود
 می آمد بروی چیزی از آیت - و بعضی من کان کتب - بخواند و می طلبید بعضی کسان را کہ می نوشت و می راہ سورتمہا را
 چنانکہ زید بن ثابت و غیرہ - فیقول - پس گفت آنحضرت - جنوا ہولاء آیات فی السورۃ الی نیکر فیما کذا و کذا بجمید را بجمید
 این آیتہا را در سورہ کہ ذکر کردہ میشود در وی چنین و چنین - فاذا نزل علیہ الآتہ فیقول جنوا ہولاء آیات فی السورۃ الی
 بکر فیما کذا و کذا پس چون فرود می آمد بر دسے آیت پس بخواند آن کسان را و می گفت بنمید این آیت را

هر سوره که ذکر کرده می شود در آن سوره چهل و پنجین این دو فقره بطاهر که می نماید و فرق نیست میان هر دو که چنانچه
که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقتضی تکریر است - و کانت الافعال من افعال المذات بالحدیث
و بود سوره افعال از جمله افعال سوره ها که نازل شدند بعدینه که در وی ذکر قصه افعال است - و کانت بر افعال من افعال
القرآن نزولاً - و بود سوره برات از آخر قرآن و در نزول که در وی ذکر تفسیر منافقین و منع از دخول مشرکین و
مسجد حرام است - و کانت قصتها شبيهه بقصتها - و بود قصه افعال مانند قصه برات در اسطی که درین دو کتب است
اعداد از مشرکین و منافقین بقبض رسول الله پس قبض کرده شد و بر داشته شد بنیبر خدا - صلی الله علیه و سلم
سین که آنهاست - و بیان کرد آنحضرت برای ما که این سوره جزو اذان سوره است و هر دو یک سوره است
یا هر که یک سوره علیحدہ - فمن اجل ذلک قرئت بینما یس ازین جهت نزدیکی کردم میان هر دو سوره - و کتب
سطر - و نوشتیم سطر بسم الله الرحمن الرحیم و وضعناها فی السج الطویل - و نهادیم مجموع هر دو سوره را در
سبع طول و لیکن فاصله در میان گذاشتیم بحسب احتمال و اشتباه و در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر کردیم
مذکور صریحاً در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نوشتن تسمیه است و تو اندک مقصود ابن عباس
همین یک سوال باشد و ذکر قول و س دی من الثانی و دی من السین تقریباً باین واقع باشد
در سوال از تقدیم و تاخیر قائل - رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد - تمام شد کتاب فضائل القرآن
بوالله و توفیقہ و مآل است اورا

کتاب الدعوات

باید دانست که در قرآن و حدیث امر به عباد واقع است و ظاهراً این است که این امر برای اباحت یا استحباب است
نه وجوب و دعای نزول باینکه در خوف و سكون و آثار است از اینها صلوات الله علیه و اتباع ایشان
رحمة الله علیه جمیع و سکوت از دعا و گفتن بعل و تقدیر برای تعالی و تقدس نیز آمده است مثل قول منیل
صلوات الله و سلامه علیه جسی عن سوالی علیه کالی شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم می گوید
بسیار که راه میباید ایشان را ادب ترک طلب بحسب اعتماد بر قسمت و اشتغال بکار از سکوت و اقامه احوالقام
قتیری گفته که اختلاف کرده اند که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود
عبادت است (قال النبی صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادۃ) و ایمان بعبادت ادلی است از ترک آن پس
آن حق خداست اگر اجابت نشد و بنده بخطا نفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نمود زیرا که اظهار نافرمانی است
و آن حازم اخرج گفته است محروم شدن از دعا سخت تر است بر من از محروم شدن من از اجابت و
طائفه بر آن گفته اند که سکوت و خضوع و کسب جریان حکم الهی و اکل است و رضا بباطل تقدیر حق عز و علا اولی

و انفسی و واسطی گفته که اختیار آنچه در وقت است در ازل بهتر است از مسامحه وقت و در حدیث آمده است که هر کس را
 باز دارد ذکر من از سوالی از من میهم او را بهتر و بیشتر از آنچه و هم ساکنان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب
 دعا باشد بدین و صاحب رضای دل تا جامع برود و حال باشد و امام قشیری میگوید اولی آنست که گفته شود اوقات
 و احوال مختلف است و بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از
 دعا است و ادب همان است و این شناخته نمیشود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل
 خود اشارتی بدعا یا بدلیس دعا افضل بود و اگر اشارتی بر سکوت یا بر سکوت اولی و گفته است که هیچ آنست که گفته شود
 بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از نشود و در دعا و دعا در حال دعا می خود پلای که رعایت کند حال خود را
 پس اگر بگوید از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر جمع کند بدل خود و بگوید در وقت
 دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعا است درین وقت و اگر بسط یا بد و قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است
 زیرا که اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن و سی عبادت و اگر غالب در وقت
 معرفت و حال است سکوت اولی است و نیز میگوید است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حق است یا منجر
 راقی است دعا اولی است و آنچه در سی نفس ترا حفظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند
 و خدا تعالی او را دوست می دارد پس می گوید سی تعالی یا جبرئیل تا آخر کن و در توقفت دعا حالت بنده را که من
 دوست میدارم که بشنوم آواز او را و بگوید دعا می کند و الله تعالی دشمن میداند او را پس می گوید یا جبرئیل بگو
 حاجت او را که من مکر و دمی دارم آواز او را انتی کلام التبشیری و در رساله تسلیمیه المصناب کلام
 درین باب بسیط و طویل و حاوی و شامل واقع شده است لطیفه و دیگر شرط و ادب و احوال
 اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم گردد و انشاء الله تعالی

الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي دعوة مستجابة - مربي غيري
 را دعا می است مستجاب یعنی سنت الهی برین جاری است که اذن میکند هر پیغمبری را بعد از دعا و رحمت است خود
 خواه برای ایشان یا بر ایشان و استجاب میکند آن دعا را و جوابی بجهل کل نبي و دعوت - پس شنایی کرد درین جهان
 هر پیغمبری دعا می خود را دریافت و در دنیا اجابت آن را - وانی اعتبارات دعوتی شفاعت لامتی بوم التیمة - و بدینکه
 من پوشیده و پنهان داشتم دعا می خود را از برای شفاعت کردن مراست خود ما بر و ز قیامت - فبی تا انشاء الله
 تعالی من ات بنی لایفکرک با الله شکیا - پس آن دعوت دریا بنده است اگر خواسته است خدا کسی را که
 مراد از است من در حالی که شریک دیگر و اندک بنده چیزی را یعنی یا میان از عالم دنیا رفت اگر چه گناهیگار بود و
 اما سائر دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این عمل قوت است ویران که حضرت

صلی الله علیه وسلم فرمود در خواتم از خدا سه چیز برای است خود پس عطا کرد و چیز دهم کرد از یکی چنانکه در حدیث آمده است و الله اعلم - رواه مسلم و التیماری اقصیه - روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و دیگران را کوثر ترین عبارت است و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - وسم از ابی هریره است که گفت گفت انخفضت اللهم انی انخفضت عندک عند النکفینیه خداوند را بدستیک من گویم نزد تو باین که هرگز ظلمات نکستی مر آن باین را مقصود سبانه و مطلب و قبول است و تحقیق حاجت گویا عیدی است که هرگز شکسته نشود و وعده ای است که ظلمات کرده نشود - فانما انما بشر - پس فیه من مگر آدمی که خشم می گیرد گاه بگریم یکم بشریت که نگذاشته شده است حصه اذان در من برای مصطفی که تقاضای کند آنرا - قای الیمین اذ یتبسم لعنه جلدت پس هر کدام از مسلمانان که بر بخاتم او را دشنام کنیم او را لعنت کنیم او را بر نهم او را جلد در اصل تا زیاد زدن بر پوست - تا جعلها له صلوة و زکوة و قرعة - پس بگردان آن مذکورات را برای آن مؤمن رحمت و طهارت و سبب قربت بخود - لقرب بها الیک یوم القيمة که نزد یک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود و زقیات و این کمال شفقت و مهربانی است از ان حضرت صلی الله علیه وسلم - در باب است مرحوم خود بدید که ان چو جای نیکو کاران پس مرا دستحقان اذیت و غیر مستحقان آن همه باشند و این اتم و مانع است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد که این حکم مخصوص بنیر مستحقان اذیت باشد و الله اعلم و یعنیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ ادعاه احدکم فلیقل اللهم اغفر لی ان شئت - وسم از ابی هریره است که گفت گفت انخفضت چون دعا کند یکی از شما پس باید که بگوید خداوند ایام مرا را اگر خواهی - ان شئت - خداوند امروانی کن مرا اگر خواهی - ان شئت - خداوند امروانی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا طلب بطریق شک و تردید و معلق به شکیست ذکر دان - و لیغرم سئله - و باید که جزم کند طلب سوال خود را فی الصراح غرم و غریت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس غرم ازاده فعل و قطع کردن بدان - ان فیصل یا ایضا لا کمره که بدستیک خدا می گویند هر چه میخواه نیست اگر آه کند مرا و او را اگر آه بنا خواست کسی را بر کار می داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید و می گوئی هر چه می خواهد میکند چه حاجت که شما آنرا بگوید و ذکر آن عبث است و می گوئی بغض و کرم خود و عده استجاب کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند و بنویسند و شرح میشود و صد روی و منور می گردد و قلب و می و شک و ریب ظلمت است - رواه التیماری و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ ادعاه احدکم فلیقل اللهم اغفر لی ان شئت و لکن لیغرم و یطعم الرغیبه - و باید که بزرگ و قوی دارد و خواهش و محبت خود را - فان الله لا یثامنه شیء اعطاه - فریاد که بدستی که خدا می بزرگ نمی نماید او را چیزی که بد بدوی و می گوئی انی انخفضت پس باید که بخت زیاده بود و مطلوب و می عظیم بود و قاهرند و محبت را در طلب مطالب غلبه - و عمنه قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم استجاب للعبء الم یخرج یاقم - قبول کرد و می شود و نامرند و را مادام که دعا کنند بزر و چیزی
 که بدان بزرگوار شود - او قطیعه رحم - یا دعا کنند بریدن خویشی چنانکه دعا کنند که از او مرا از وی بزرگوار کنم پس بزرگوار
 چیزی دعا کنند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا استجاب است - یا استجیل - یا دام که شتابی نکند اجابت دعا
 و حصول دعا را قیل - گفته شد یا رسول الله ما الاستقبال - چه چیزست صورت استقبال - قال گفت آنحضرت استقبال
 اینست که - یقول - بگوید داعی - قد دعوت و قد دعوت تحقیق دعا کردم و تحقیق دعا کردم یعنی که کردم و بسیار کردم و یا علم استجاب
 پس ندیم که استجاب کرده شد مرا فیستحضر عند الک - پس منقطع شود و قول گردد نزد آن - ویدع الدعاء -
 ترک کند دعا را استحضار و تحسّر مانند شدن از کاری - رواه مسلم - وفتح ابن عطاء الله اسکندری شاذلی در
 کتاب الکلم الکامی میگوید که ترجمه اش اینست تا آخر وقت عطا بالملاح در دعا باید که خوب یاس و توبه میله تو گردد و دیر که وی
 غرض عطا فاضل شده است اجابت را در چیزی که اختیار کرد وی برای توبه و چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ
 بالملاح در دعا ماهر بود و اجابت است یکی آنکه گویی چندین دعا کردم و الملاح نمودم هیچ استجاب نشد یا شیخ میگوید چون
 الملاح در دعا دوام بر آن حاصل است دیگر غم استجاب نمود که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و تفرغ و زادی
 است و استجاب حفظ نفس است یعنی از هارغان گفته اند که فائده دعا انما فائده استجابه است در دعا حق و الا وی سبحانه
 میکند هر چه میخواهد و سیدی احمد بن مرزوق در شرح کتاب الکلم میگوید که دعا عبادتی است مقترن بپی که نزول بلا یا توفیق
 نزول از دست بجز اقراران نماز بوقتش و ترتیب وجود اجابت بر دعا مثل ترتیب اجابت بر نماز یا تمییز و تقیید خبر از وقت
 و در حدیث آمده است که نیست هیچ عبد داعی مگر آنکه مراد است شان همان یکی ازین سه چیز یا زودی و در مطلوب را
 درین جهان یا دیر و می ساد بر آبی او در آن عالم یا باز سیرگدازد از دین بی یا مانند آن پس اجابت حاصل است
 و منصرف نیست و عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده استجب کم اجابت مطلقة است که عین آنچه بنده میخواهد
 و در آن وقت که وی میخواهد و گردانیدن الله تعالی اجابت را در مختار خود نه مختار عبد عین لطفت بر بنده و رعایت
 صلاح حال او است زیرا که بنده عاجل است گاهی گمان می برد در شر او او را خیر خیال میکند فرد پس دعا با گمان نیک
 است و بال - از کرمی نشنود شان ذو الجلال به غیر آن برای ابقای سطوات ربوبیت و استیفاء
 احکام عبودیت است اما عین مگرد بنده از قنات ادب پس صدق نور زود در وجود طلب و از برای تحقیق اعتقاد
 عبودیت یعنی اختیار و می تا همیشه در بسیار قریب و ملازم ترع باب باشد که فی الحقیقت فائده دعاهاست
 تنویدی هیچ نبود از دعا مطلوب شان به جز سخن گفتن با آن شیرین دلبان و دل زهر من غذا خانی شش
 - وق عجز بندگی حالی شده به اگر اجابت کرد شان فهو المراد به بانه با و یا نقد آیند شاید در کسند و لذت آن
 بیشتر به تقریب سخن با و در گره و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعوذ بالمراد المسلم

لایزال نظر العجب مستجاب - دعای مرد مسلمان غالباً در برابر خود را یعنی مسلمان دیگر راستجاب است - عندئذ هر ملک
 مومل - نزد سرور ماکنده فرشته است گماشته شده - گلهامدا لاخیر کثیر قال الملك المومل بر آئین - هرگاه که دعا میکند
 بر برادر خود را بشکلی میگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آئین - و ملک پیش - و مرتزست مانند آن و از این جهت
 پیش کبیرسم و فتح شکسته نیز روایت است - بهر تقدیر مثل در حدیث مقبولین است و بشکلیه زیادت یا دواضیم بلفظ ثنیه
 نیز آمده است - و رواه مسلم - و عمن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدعوا علی القسطن - دعای
 بکنید بر ذاتهای خود - و لا تدعوا علی اولادکم - و دعای بکنید بر فرزندان خود - و لا تدعوا علی امواتکم - و دعای
 بکنید بر اهلای خود لا تدعوا علی من الله فانه یسال فیما عطا فیستجیب کلمه تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که
 سوال کرده شود از خدا در آن ساعت و شبی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت است که هر چند در آن
 ساعت بخوابید بیا بیدار نشوید پس شاد دعای بدر خود و بر اولاد خود و اموال خود بکنید بیا در آن ساعت موافق افتد و بر آن
 گرد و پیش ایشان شوی این نمی است رحمت از نادانان اگر در وقت خشم و مانند آن برای خود بخوانند این خوب
 نیست و احتمال زیان دارد - رواه مسلم در حدیث ابن عباس - و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این
 لفظ است - ائت دعوة المظلوم - پر هر یک دعای مظلوم را - فی کتاب الزکوة - و در مصابیح اینجا مذکور است
 الفصل الثانی عن الشحان یختمون و سکون عین - بن بشیر یفتح موحده و کسر میجر نه صغیر صحابه است در
 وقت ولدت آنحضرت هشت ساله بود - قال رسول الله گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
 الدعاء هو العبادة - دعا کردن عبادت است بلکه مبالغه فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان
 نام کرد زیرا که بنده در وی روی آورده است بجناب حق و روی گردانده است از سوا وی و سی تعالی را یاد
 ندارد و نمی ترسد مگر از وی و در دعا اخص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع
 و ذلل و استعانت و استغاثه - ثم قرأ - پس خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت این آیت
 ما که - و قال بکم ادعونی استجب لکم سوگفت در دگارشما دعا بکنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم شد
 که دعا ماوریه است و مترتب میگردد بر وی اجرو و توب و بهر چه این چنین باشد عبادت است و در
 آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود - ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیکون
 جهنم و اخرین - بدستی که آن کسانی که بزرگی نمایند از خود و گردن کشی می کنند از عبادت من سرانجام است
 که در آید در نزع را خواند و در اول عبادت اینجا دعا است و لحوق وعید ناظر و در جوب است و لیکن دعا
 واجب نیست یا مانع است یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار است فافهم - رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد
 و النسائی و ابن ماجه عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدعاء من العبادات و دعا تفرع من عبادت

زیر که تعقیق عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواری است و این در دعا حاصل است با کمال و وجه و اتم
آن در پنج قسم میفرستند و در مانع و پیشگیری و خالص و خیر - رواه الترمذی - و بعضی نسخ رواه ابوداود - و عن
ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس فی کرم علی الله من الدعاء - نیست هیچ چیز گرامی تر بخدا از
دعا بجست اشتغال و در معانی و احوال که متوجه خلاصه عبادت است - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب - و عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء
و نمی کند قضاء اگر دعا گویا این مبالغه است در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدی است
که اگر ممکن می بود در قضا حاصل میشد بعد از بعضی گفته اند مراد بر قضا القوی و تیسیر امر است و دعا گو یا که قضا
نازل نشده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزی که می ترسد بنده از آن اندر نازل کرده و بهین می کند از آن
و چون توفیق داده شد به عابد و پشت خدا می توانی از وی آزاد این همه تکلف است و تحقیق معنی آن است
که مراد بقضا قضای است که معلق است بر این بلا بدان و اگر دانیده شده است سبب آن زیرا که قضا اسانفات
غذا و سبب و سبب را و همه قضا است و در قضا گفته است که این چیز این سبب خواهد شد و آن سبب منقطع
خواهد گشت اگر گویند پس چه فایده است مر این کلام را و آنچه گفته است بدان قضا البته شدنی است جوابش بگویم
که شاید مراد و نامده کلام بیان مبالغه است در آن چنانکه ذکر کردیم و اما علم بحقیقه الحال - و لایزال است التمر
الا التمر - و زیاده نمیکرد و در هرگز شک مراد عدم ضیاع و حصول برکت است و در هر یک و تحقیق همان است که در
قضا ذکر کرده شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند چندین است اگر کند و محاسنات و در مقام قدر و سبب
واقعی است و در حقیقت نه تغییر است و نه تبدیل باشد الله کان و الم یبطل و الم یکن - رواه الترمذی - و عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدعاء یفتح ما نزل الله من النزل - بدرستی که دعا سود می کند از آنچه
فرود آمده است از بلا دفع آن و از آنچه فرود نیامده است برادر دل آن - فعلمیکم عباد الله بالدعاء - پس بر شما
باد ایندگان خدا که دعا کنید اشارت است بآنکه دعا مانور به است طریق بندگی آن است که اقتضای امر بگوید
در قضا را تسلیه باید نمود - رواه الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا حدیث غریب -
و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من احد یعجز عا الا آاه الله سال - نیست هیچ کی که
دعا کند بدعائی مگر آنکه بدو او را خدائی تعالی چیزی که سوال می کند - او گفت عجز بن السواد شده - یا با ذر و
اندکی بدی و اندوه مانند آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدا و در حق بنده خود زیرا که دفع ضرر
همه است از غلبه قشع عالم مدح یا تم و قطیعه رسم - مادام که دعا کنند نیز یا بریدن خویشی - رواه الترمذی - و عن ابی سمره
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سلوا الله من نعمته - سوال کنید خدا می تعالی را از فردنی کرم وی - فان الله

بجانب ان یسأل - زیرا که خدای تعالی در دست سیدان که سوال کرده شود - و افضل العبادۃ استغفار الفرج - و افزون
 ترین عبادت نما از روی ثواب چشم داشتن کشایش از نعم و اندود و بلا است اشارت است بصبر و ترک شکایت
 و بیشک جزای صبر ثواب آن عید و اندوده است و در قرآن مجید میفرماید اما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب
 و بعضی گفته اند که اشارت ترک استسئال است و طلب اجابت دعا - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
 و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یسأل الله عن حاجته حلیه - کسیکه سوال نکند و نخواهد
 از خدا شتم میگردد و تعالی بروی اجابت کمال جود و رزق حق بنده گان گفته اند که رحمن کسیکه اگر از وسیع
 طلب کند بدو و جیم اگر سوال نکند شتم گردد و مراد ترک سوال بطریق استکبار و استنکاف است و الا عدم
 سوال بوجه استسلام و رضا بقضا مقالی عالی است یا مقصود سبالت است در میان جود و رزق است الی جنبه
 اشارت کردیم - رواه الترمذی - و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من فتح له باب
 الدعاء ففتح له ابواب الرحمة - کسیکه گشاده شود برای وی در دئی دعا گشاده میشود و بروی در سای رحمت و
 اجابت و ما سأل الله شیئا - و سوال کرده شد از خدای تعالی چیزی یعنی حاجت الیه - یعنی چیزی که دوست داشته
 شده و تر است نزد وی تعالی - من ان یسأل العافیة - از سوال کردن عافیت یعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث
 یعنی سلامت از جمیع آفات و علل و بلا و در ذات ظاهر و باطن در دنیا و آخرت است و این شامل همه چیز است
 است و در قواعد الطریق گفته که العافیة سکون القلب مع الله و بهرج دل با خدا آرام گیرد و اگر چه بلا بود عافیت است
 و این عافیت اهل کمال و شامل جمیع احوال است نسأل الله العافیة - رواه الترمذی - و عن ابی هريرة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من برء ان یتیب الله عنه ان شاء الله - کسیکه شاکر داند او را که استجاب
 کند خدای تعالی دعای او را و نذر بلاهای سخت - فلیکثر الدعاء فی الزمان - پس باید که بسیار کند دعا و به نوبت
 و این بر عکس حال مسرفان است که چون غمی و دیان برسد دعا کنند و چون دور شود اسراف در زنده - رواه الترمذی
 و قال هذا حدیث غریب - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة - دعا
 کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنید گانید با اجابت - و اعلموا ان الله لا یتجیب دعا من قلب غافل لا یو - و بدانند
 که خدای تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بی خبری کسی که شغل بغیر حق - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
 و عن مالک بن یسار عن یحیی بن یحیی عن یحیی بن یحیی عن یحیی بن یحیی عن یحیی بن یحیی عن یحیی بن یحیی عن یحیی بن یحیی
 و سلم اذا سألتم الله فاسئله بیطون الکلم - چنانچه سوال کنید از خدا پس سوال کنید او را با طعن کنه ای است فو
 ولا تسکوا القلوب - و سوال کنید او را به پیشتهای عت دست زیرا که سوال بی طعن گفت صورت طلب یقین و یقین
 اجابت است و جمع یدین مؤذن بکثرت عطیه است و بیشتر دست صورت رد و در استسقا ر آمده است

که آنحضرت صلی الله علیه و سلم به پشتمای دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد
در جهت جنس نماستجب است که بطون گفت بجانب آسمان کند و اگر برای دفع فتنه کند پشتمای دست بجانب
آسمان کند و کلام درین باب در استسقا گذشت - و در روایت ابن عباس قال سلوا بیطون الکفکم ولا تسألوه
الظهور فاذا فرغتم فاسموا بها و چون کس چون فاتح شود از دعا پس باید بکفهای دست خود رو میهای
خود را از جهت تبرک با توار اجابت که فائض شده اند و رسانیدن آن بروی که اشرف اعضا و ارباب آنها
اول است رواد ابو داود و عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان دیکم حی که می بینی
من عبده اذا رجع یدیه الیه ان یرد بها صفرا - بدرستی که پروردگار شما شتر ناک و جواد است شرم دارد از بنده
خود چون بر دارد بنده هر دو دست خود را بسوی وی که باز گرداند دستهای بنده را خالی - صفرا بکسر صاد مملو
و سکون فاقالی و اصفار تیدست و در ویش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهر بانی و امثال آن از صفات
برحق سبحانه باعتبار آثار و افعال است نه مادی که از قبیل تأثر و انفعال است - رواد الترمذی و ابو داود
و البیهقی فی الدعوات الکبیر - و عن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا رجع یدیه فی
الدعاء - بود آنحضرت که چون بر میداشت هر دو دست خود را در دعا - لم یخطها حتی یسبح بها دج - فرود نمی
آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد آنها را و می مبارک خود را - رواد الترمذی - و عن عایشه رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسبح الجوامع من الدعاء - بود آنحضرت که دوست میداشت
دعا را که جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت می بود - و یسبح ما سومی ذلک - ترک می داد دعا را که نه
جامع بودند - رواد ابو داود - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان سرج
الدعاء را اجابت دعوی غائب لغائب - بدرستی که شایب ترین دعا از دوی اجابت دعای غائب مرغائب است
از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت در آن بی شوب تلفت و رایا - رواد الترمذی و ابو داود - و عن عمر
بن الخطاب رضی الله عنه قال استاذنت النبی - گفت امیر المومنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فی العمرة - ادب برای بر آوردن عمره - فاذن لی - پس اذن کرد آن حضرت مرا در خدمت داد مرا - و قال
و گفت - اشترکنا یا احی فی دعاک - شریک گردان ما را ای برادرک در دعای خود تصغیر درینجا براسه
تقطعت و قطع است - و لا تنسنا - و فراموش کن ما را در وقت دعا - فقال کلمه ما یسر فی ان لی بها الدنیا
پس گفت آنحضرت سختی را که شادانی گردانند مرا در بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد بر ای من شاید که من سخن
باشد که نگردد یا سخنی دیگر عنایت آمیز تر یا ده برین سخن گفته باشند - رواد ابو داود و الترمذی و التیثمی
روایه سند توکل و لا تنسنا - و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آنحضرت و لا تنسنا و این عبارت فعال کلمه الخ

در روایت او نیست - و محسن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمت لا ترد دعوتهم - کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان - الصائمین یقیر - یکی آنان کس روزه دار است و روزه گاه می که انظار است و الامام العادل - دوم پادشاه و ادگستر - ودعوة المظلوم - سوم از آن دعا که رد کرده نمیشود دعای مستعید است ظاهر عبارت آن بود که گوید و المظلوم یعنی سوم از آنها که رد کرده نمیشود دعای آنها مظلوم است و لیکن باین عبارت فرموده برای ایتام نشان دعای مظلوم فافهم - بر قها الله فوق النعام - بر سیدار دعوت مظلوم را دعای تعالی بالای ابر کنایت است از رسانیدن او بجانب فوق و مصدر قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غم فوق سار چنانکه فرمود و یوم تشفی السعای النعام - و یفتح لها ابواب السماء و گشاده میشود برای دعوت مظلوم در پای آسمان و یفتح یفتح یا و ابواب غضب نیز روایت است یعنی می گشاید دعای تعالی برای دعوت مظلوم در پای آسمان را - و یقول الرب - می گوید پروردگار تعالی - و عن ابن القنفذ - بر بزرگی من سوگند هر آینه یاری سیدم ترا - و لو بعد من - و اگر چه باشد پس از روزگاری خطاب مظلوم است و بکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب به دعوت مظلوم و اصل فتح است - رواه الترمذی - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمت دعوات مستجابات - سه دعا مستجابند - لا شک فیمن - نیست شک در استجابات این سه دعا - ودعوة الوالد - یکی دعا کردن پدر مرزوم را خواه دعای نیک یا دعای بد و دعای والد بطریق اولی از جهت و نور شفقت و مهربانی - ودعوة المسافر - دوم دعای مسافر برای خود یا برای غیر - ودعوة المظلوم - سوم دعای مظلوم - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه

الفصل الثالث - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیسأل احدکم رب حاجته کلها - باید که بخواند یکی از نشانه پروردگارند حاجت خود را همه حتی یسأله شمس فعله اذا القطع - تا آنکه بخواند ادا دوی دوال فعل خود را چون گستره گرد و شمس بکسر شین و سکون جمله دوال فعل - زاد فی روایت عن ثابت الشیبی رسلا - زیاده کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین است بطریق ارسال حتی یسأل الخ تا آنکه سوال کند از خدا نیک دیگر را - و حتی یسأله شمس اذا القطع - ابو علی رفاق گفته که از نشانه های معرفت آنست که سوال کنی حاجت خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق بروی شد گفت رب ارنی انظر الیک و چون محتاج بنانی شد گفت (رب الی لما انزلت الی من خیر فیر) رواه الترمذی - و عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء - بود آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتی یرمی بیاض الطیه - تا آنکه دیدگاه میشد سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احویان و در بعضی کثران بر میداشت ابط بکسر میزه و سکون با و بکسر نیز آمده - و عن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت

و عن ابن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احد اعداءه جاد و انفسه - یود ان یخفرت جرجن
 یادمی کرد یکی را پس دعای کرده او را آغاز می کرد و دعا برای خود چنانکه می گفت اللهم اغفر لی و لفلان و لفلان
 حدیث در آن است که ابتدا بنفس مخصوص بدعای مغفرت نیست بلکه در هر دعا نخست برای خود می کرد پس این
 برای وی - رواه الترمذی و قال بذکر حدیث حسن غریب صحیح - و عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه
 وسلم قال یا من یسلم یعدو عدو لیس فیما اثم و لا فطیوة تصح نیست هیچ مسلمان که دعا کند بدعای که نیست و آن
 و عازبه و نه بریدن خویشی - الا اعطاه الله بها احدی ثلث - هر آنکه بدید او را اتحادی تعالی بآن دعا یکی
 در سه صلت - اما ان یصل له دعوة - یا آنکه شتابی میکند برای وی اجابت دعای او را یعنی درین جهان میدهد
 و اما ان یدخر له فی الآخرة - و یا آنکه نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره می کند برای وی تا بدرد آخرت - و اما ان یصیر عنه
 سن السوء مثلها - و یا آنکه بر سبک داند از وی از بدی مانند دعای که کرده است - قالوا اذا ذکرک گفتند صحابا بکون
 که دانستیم که دعا البتہ مستجاب است به یکی ازین سه طریق انکار میمائیم و بسیار می کنیم دعا را - قال گفتند غفرت
 الله تعالی اکثر فضل خدا و ثواب وی بیشتر است به بسیاری دعای شما تنگی و یکی نمی آورد در ثواب وی و در
 خزانه فضل وی کمیند چند آنکه میگوید - رواه احمد - و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم
 قال خمس دعوات یتجاب لمن گفت پنج دعا است که قبول کرده میشود و آنها را - دعوة المظلوم کی دعای مظلوم
 حتی یتصر - تا آنکه انتقام می کشد حق تعالی ازستم کننده و دعوة المساج حتی یعید - و سوم دعای قصد کننده
 تا آنکه رجوع کند و باز اید بطنل خود - و دعوة المجاهد - و سوم دعای کارزار کننده بجا فرغان و برانیده از خانه برای
 آن حتی یفقد - بقا و قات تا آنکه کم میکند اسباب و آلات از برای تی فارغ میگردد از جهاد و در بعضی نسخ یفقد
 بقات و عین تا آنکه می نشیند از کارزار و در بعضی یفقد بقات و قات تا آنکه باز می آید بجا و بقول یعنی رجوع
 است - و دعوة المریض حتی یموت - و چهارم دعا بیمار تا آنکه بمیرد - و دعوة الاخ لاضیه بظہر الغیب - و پنجم
 دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غایبانه - ثم قال لیست گفتند انخفرت - و اسرع بدو الدعوات اجابة
 و شتاب ترین این دعاها از وی اجابت - دعوة الاخ بظہر الغیب - رواه البیهقی فی الدعوات

باب ذکر الله عز وجل و التضرع لیه

بدانکه ذکر بعل می باشد و زبان و افضل آن است که زبان و بدل هر دو باشد و اگر به یکی باشد پس بدل تنها
 فاضل تر است این چنین گفت نووی در شرح مسلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه و توفیع است ذکر قلب و
 ذکر لسان باز ذکر قلب و توفیع است که یکی از دیگری ارفع و اجل و آن تفکر و عظمت خداست و چنانکه
 در جبروت و ملکوت و آیات وی و راز مض و سموات و این و از کفر خفی گویند و در حدیث آمده که تیر اندازان

دوم و گویای قلب نزد امر و نهی و ای تعالی و تقدس انتهی و یعنی تقها گویند که ذکر نماید باشد مگر زبان و ادنی مرتبه
دی است که بیشتر از خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکه در اوقات و طاعات و عتاق و آنچه بل است
آن فعل قلب است از قسم علم و لغو و ذکر نیست چنانکه قرات نیست و ذکر نام چیزی است که فعل لسان است و معلوم نیست
که مقصود ایشان چیست اگر مراد آن است که فعل قلب را ذکر و قرات نام نیست پس این خلاف چیزی است که
در کتب لغت است و صحاح و قاموس گفته است که ذکر خدا نسیان است و این خود فعل قلب است نه نام فعل
لسان است از این نیز ذکر می گویند پس لغت ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن خبیث میفرماید
و اذکر ربکم اذا نسیت پس ذکر یعنی قول و کلام نیست و اگر معنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی است پس چرا ذکر
نیز لفظی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که دارد شده است در شان ذکر و مرتب میگرد و بر
فعل لسان ثابت نیست مگر چیزی را که فعل قلب است و مرتب نیست بر آن این نیز قول بی دلیل است و چرا نباشد
از آنکه ذکر نام دی باشد و اگر مراد آن است که افضل آن است که زبان باشد با مواعظ قلب آن سخن دیگر است
از ناسخ در آن نیست و در مواضع طریقت تدبیر الله اسراریم ذکر و نوع ست قلبی و لسانی و اثر قلبی اتمی و عظم
و اکثر از ذکر لسانی است بلکه حقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ماسوی و ماسوی
بر قرات و عتاق فاسد است زیرا که در شرع هر گاه ثابت نموده است که اینها فعل لسانند و مرتب نیستند و کلام
بر آن به و آن فعل لسان و ذکر همچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آن است که معتبر را ذکر و او را ذکر در شرع
وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر و نماز و بعد از نماز و اشغال آن فعل لسان است و مرتب نمی گردد و ثواب
بر آن مگر بفعل لسان چنانکه در قرات و نماز و ولایت میکند برین معنی کلام جوزی در احوال حصصین بنظر و سیاق
کلام آنکه یاد کردن بدل اصلا ذکر گویند و یاد خدا نهند و ثواب و نتیجه بر آن مرتب نیست عمل نظر است و الله اعلم
دیگر به آنکه هر ذکر مشروع است بی شبهه چنانکه در حدیث آمده است که من ذکر کن فی لای مقابل من ذکر کن فی لای
و از آنکه آن است قول حصصان و تعالی که ذکر کنم یا یا یا که این عباس میگویی و بنشین تا ختم گشتن مردم از نماز و عهد
رسول الله صلی الله علیه و سلم مگر دیگر رواه البخاری و غیره و هر ذکر در تکبیرات عید و در بار صلوة و در ثواب و استغفار
و جز آن نیز دلیل آن است تا آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقتیکه بانه کرد و صحابه آوردنای خود را
بگرد و فریاد بر آورند (ایها الناس اربعوا علی الفسک فانکم لادعون اصم و الاغایا) فرمود ای مردمان نرمی و آسانی
کنید بر نفسهای خود زیرا که شما نیز انید که در غاب را مضمون اربعه ادالات دارد که منع از جهت شفقت است نه از جهت
سدم خواند و به تحقیق جهر کرده است آنحضرت با ذکر و ادعیه و مواعظ کثیره چنانکه در جفر خندق و حمل سنگ و خشت
برای مسجد و جز آن و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدیم و همه اینها ولایت دارد و بر جواز جهر

و اجتماع برای ذکر و لیکن اینها در فتنه ای مخصوصه است احتمال اختصاص بدان مواضع که واقع اند در آن دار و پس
آنکه نظر کرد بجا نبی و ملت اجازت کرد و از اعلیٰ العموم و آنکه نظر بخصوص کرد و قهر کرد و انمار را بر او روش و در حق
اول موافق است بمقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه ذکر شد محبت آنچه استخوان کوه اند بعضی
شایع موفیقا از اجتماع برای ذکر و خرب و احد و حلقه بستن برای آن و حلقی الذکر که در حدیث واقع شده است
محبت آنست اما مذہب مالک کراهت است از محبت عدم عمل سلف از عصباء و تابعین بدان و از محبت سده و از
نارفته رفته زیاده بران نکند و تجاوز از حد نکند و بعضی از متاخرین از شایع شاذ لیه قدس الله عنهم گفته اند که
این اجتماع و تحلیق از برای اذکار و احزاب اند و از آن دین است که متعین است تسک بدان از محبت و از حقان
و یانت درین از منهد و اگر بدعت است مختلف فیه است و نهایت آن قول بکراهت است پس صمیم است عمل
بدان بقول کسیکه قائل است بدان و شاید که شایع ترغیب کرده باشد و در آن برای جماعتیکه بعد از رسد اول بر باشد
از محبت احتیاج ایشان بدان و گاهی مختلف میگردد حکم با یا حث و نوب با اختلاف از منهد و آنکه بکلی با اختلاف استخوان
پس متعین شد قول بجز از آن با رعایت شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود و الله اعلم و منه التوفیق

الفصل الاول عن ابی هریره و ابی سعید رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا یقید قوم مذکرون الله - نه نشینند هیچ گروهی در عالمیکه ذکر میکنند خدا را - الا حقیقتم الملائکة - مگر آنکه گردانند
میگیرند و عاقله میکنند ایشان را فرشتگان - و نشیتیم الرحمة - و می پوشد ایشان را انوار الهی رحمت - و ذلت علیه
السکینه - و فروزی آید بر ایشان آرام و حضور و آنچه حاصل میشود در آن وقت از نورانیت و طمانیت و
حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آن است و سخن درین مبنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل از آن گشت
فتد که و ذکر هم الترمذین عنده - و یاد می کنند این قوم را خدا می تعالی در آن جماعت که نزد او بنده و مقربان جناب
قدس اند از محبت مهابات و مغایرت کردن با ایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان ببلایکه زیرا که دعوی میکنند

تسبیح و تقدیس برای خود و فساد و سفاک و ما برای آدمیان - رواه مسلم - و عن ابی هریره قال قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر فی طریق کتبه بود آنحضرت که سیر میکرد و می رفت در راه که آنکه بمیدنی آمد
فر علی جبل لیتال را بعد از آن پس گذشت آنحضرت بر کوهی که گفته میشود در او را جبران یعنی جبریم و سکون سیم و دال محمد نام
که می است نزد یک مدینه بر مسافت یک شب - فقال لیس گفت آنحضرت - سیر و از اجذان سیر کنید و نیز بفر
این است جبران و نزدیک است مدینه بجن المزدون یعنی فو تشدید المکسیر و فتح و سکون فو تخفیف المکسیر و فتح
یعنی پیشی کردن در تنهار و دندان و جدا کنندگان خود را از مردم آنحضرت با صحابه آن سفر بمیدنی آمدند چون نزدیک
رسیدند جماعت از ایشان مشتاق شدند بر وطن و باطل و خیال خود و جدا شدند و لبشوق و دلچسپی بسوی منازل

خود را آمدند و جامه دیگری شوق و نشاط با کمال خود را نذاریس آنحضرت آن بابت گفت شما نیز سیر کنید و تیر و دید که
 منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند - قالوا گفتند این جماعت - و ما المفردون - و چیستند مفردان -
 یا رسول الله ظاهر آن بود که می گفتند کیستند مفردان و چه کسانی ایشان و لیکن سوال از حقیقت مفردان
 و اہمیت ایشان کردند و گویا که ایشان در یافتند که مقصود آنحضرت همین اشخاص که بیشتر تر افتند نیستند آنها خود
 معلوم اند که چه کسانی پس آنحضرت بجان حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد - قال اندا کردن اندک تشریف داد و لذا کرات -
 فرمود مفردان آن مردانند که ذکر کنند از خدا بسیار و آن زمانند که ذکر کنند از خدا را بسیار یعنی آنها که خالص
 وجه کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا و خلوت گزیده اند بکرداری سجانه از مردم و گوشه
 گرفته اند از خلق و قطع شده اند از ماسوا و حق و ترک داده اند صحبت و دستا و ترک کرده اند اسباب و مشروبات را
 و مشغول شده اند بکرداری تعالی و این مقام تقدیر است که اشارت میکند بوسی توله تعالی (و قبل التیسیل) یعنی گفته
 اند که مفردون موحدانند که غیر خدا را انید و جزوید باید بشود نمی بینند و یکی میگویند یکی میدانند و یکی بینند و این
 شده اند از برای ذکر حق تکلیف خود و در مشاقت می گوید که خدا را جل میگویند و فقیه لفظه کند و پس اذان گوشه گیر
 از مردم و خلوت گزیند بعبادت خدا و مراعات امر و نهی کند و اشتغال بکرداری سجاده و در قاموس نه نشانی گرفته
 شده است - و در روایت ترمذی که بخوبی آمده المستقر و در بعضی الذین اہتمرو فی ذکر الله ان کسانیکه شیفه و
 فرقیه شده اند در یاد خدا و اہتمرو مستمر کسی را گویند که موعظ شده است بلسی و بچیز که سخن بگوید و بگوید
 جز آن را بلیغ الذکر عنہم اتفاق فرمودی نمیدانند ذکر از ایشان برای گناه ایشان را فیا تون یوم القیمہ غفای پس می
 آیند و زقیات سبک دلی تعلق انہی و در حدیث آمده است که نفر از زقیات و مشربا اسلحہ خود برد و از نو بپوشیدند
 و گویند ادا برای پر اینچا باشد اید و چه چیز میجو اسید از حساب و کتاب ما را اگر کنید که برویم و در بشت و ایم
 و انجا بیا سیم چنانکه در باب فضل التوبه بیا - و عن ابی موسی رضی قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم ان الذی
 یذکر ربہ و الذی لا یذکر ربہ مثل الحی و المیت - روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت آنحضرت حال و
 فتنه آن کسی که یاد می کند پروردگار خود و آن کسی که یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال دنده و مرده است
 ذکر نمیکند و غیر ذکر بر عکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتیکه مر است چه زنده است که با و دست وصال دارد
 متفق علیہ - و عن ابی ہریرہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لقیول الله تعالی انما عبد ظن عبده می بی
 گفت آنحضرت می گوید خدا می شنود نزدگمان بنده خودم که بمن دارد یعنی می آمرزد گناه او را چون طلب
 آمرزش کند و قبول می کند توبه او را چون توبه کند و باز آید آن گناه من و اجابت میکند توبه او را و کفایت میکند

حاجتش را در تنگنای طلب کند که از اقل و واضح آنست که مراد باین رباست و امید واری حضور و کرم لبس اگر عفو امید
دارد عفو میکنم و اگر عقوبت گمان می‌برد عقوبت می‌کنم اشارت است بر جمیع جانب رجا و گفته اند که حقیقت رجا
آنست که عمل کند و عذرتی بجا آورد و امید قبول دارد و آنچه عمل نکند و عصیان و قرد و زرد و استغفار نیاورد و
توبه نکند و چشم نمک دارد و آن آرزوی محض است و این سر و کولتن است بر هر تقدیر از لطف و کرم خدا نا امید
نباید بود و طبع نا امید از لطف تو گویا باید رفت به توبه چنان است که در نگاه ترانی نیست به و بعضی گفته اند
که مراد بظن اینجا علم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم می‌انگه باز گشت و می‌بوسوی من است و
مسأله می‌برن و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از غیر و شر البتة شدنی و رسیدنی است یعنی چون ممکن
گردد بنده در مقام توحید قریب گردم چنانکه هر چه دعا کند اجابت می‌کنم یا مراد علم اوست بآنکه من با اویم چون
یا می‌کند مرا یا آنکه من جزا میدهم او را بر عمل او چنان یا آشکارا و باین معنی یا بعد وی تفصیل و تفسیر
میشود مراد از اینجا آنکه فرمود - و انما سمع اذا ذکرنی - من باینده ام و قریب اویم توفیق شوم و در آورده
نزد حضرت و شود در دل وی و تنگنای می‌کنم مرا - فان ذکرنی فی نفسه - پس اگر بگوید و کند وی مراد ذات خود یعنی
چنان - ذکره فی نفسه - یا وسیع من او را ذات خود یعنی چنان می‌دهم ثواب او را و متولی میشوم بذات خود
ایشان را از آنجا که نمی‌داند آنرا هیچکس نرفته و نیز خود می‌کند اقاوا - وان ذکرنی فی ملأ منهنم ذکره فی ملأ
خیر منهن - و اگر بگوید و کند مراد جماعتی از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی بهتر از آن جماعت که جماعت ملأ منهن
مقرین باشند و ملأ البقیع می‌داند امرات قوم و رؤسای ایشان را گویند و شک نیست که مراد حق سبحانه و تعالی است
فلسفی و لغوی چنانکه در جای خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بهر دو کلام و ملأ و در فیض ثواب
لازم ذکر اوست سبحانه و اثر آنست و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ثواب بجهت اگر ام
و تشریف می‌دهد سجد مرند خود را درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر هر چنانکه گذشت ماند آنکه باغیث
استلال می‌کند بر افضلیت ملائکه از بشر طبعی گفته که مراد از ملائکه مومنین و ارواح مسلمین اند و ملائکه
فقط پوشیده و نه آنکه مبنی اشکال باقی است بذکر در مجلس شریف صلی الله علیه و سلم که آنکه گویند که روح
مقدس آنحضرت در ملائکه در اوقات بوده است و همین سبب آن ملائکه شدند و از اخیر نا امید اند و ملائکه نیست
که در وقت ذکر آنجا باشد قائم و احسن آن است که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو
نهایت است مراد از انلی را و این منافات ندارد با افضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود ملائکه
و عوارض جسمانی و قریب باینست آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن ایشان است نزد خدای عز و جل بودن
و می‌تواند با ایشان چنانکه قول می‌تواند ان الذین عندهم لای شکرون و قول می‌تواند ان الذین عندهم

اوجیت اگر چه شامل در ثابت است ولی شریک نیست بلکه را مقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس و عالم
 حکومت اکثر و ابر است اگر چه بیشتر انضال و اشتراک از وجه دیگر است و تصریح کرده اند با اختلافات جتین بسیاری از علما
 و ائمه علم شفق علیه - و عن ابی ذر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول المؤمن جارا بحسنة فلا عشرة
 اشأما - گفت ابو ذر گفت آنحضرت فرمودند که هر کس که بپار و نیکی را و عمل نیک کند پس مراد راست ده
 پند ان ثواب که کم ازین نیست - و ازید - و بیشتر هم میدهم هر که اخلاص بر اندازد صدق و اخلاص در عمل تا که مقتدر
 واقع شده است - و من جارا بالسینة فجزو سینة مثلاً - و کسی که بپار و دیدی را پس با و آتش بدی مانند دوست
 یعنی یک بدی - او عفو - یا می آموزم و اصلاً جزای بدی و هم مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی شانه و فضل
 و غیر آنکه فی فرماید - و من تقرب منی بشرا - و کسی که نزدیک من شود از یک شتر تقرب من در امان - نزدیک من جویم من
 بسوی من مقدار ذراع - و من تقرب منی ذراعا تقرب من امان - و کسی که نزدیک من شود بسوی من یک ذراع نزدیک
 جویم من بسوی من مقدار ذراع یعنی اندک عمل کند که فی الجملة موجب قرب درگاه من شود جزای آن زیاده اذان دهم
 و زیاده که نام قرب او را بدگاه خود از آنچه مستحق و مستوجب آن است شتر کبشین و سکون با یک بدست
 و ذراع یک آتش دست و باخ و لاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شتر با من امان و امان
 خضر و ذراع از طرف مرقع تا طرف اصبع وسطی و باخ قدر دین - و من اتانی بمشی آئینه هر دو - و کسی که بیاید مرا
 روان می آیم من او را روان و هر دو لفتح با سکون را و فتح و او نوعی از رفتار و عین کذا فی الصراح و
 فی القاموس هر دو میان رفتن و دیدن و این کنایه است از سبق رحمت خداوند تعالی و قرب و منی ازندگان
 و زیادت ثواب و عطا و فضل و منی تعالی بر طاعات و اعمال ایشان - و من تقرب منی بقراب الا رض خطیئة لا یشک
 فی شیان - و کسی که پیش آید مرا مقدار زمین و بر سه آن اند و می گماند آن در حالی که انباز می گرداند زمین چیزی را
 القیة مثلاً مغفرة - پیش می آیم او را باند آن اند و می آید زمین قراب مشتق لغیم و کسر چیزی که قریب مقدار
 و می باشد - و راه مسلم - و عن ابی هريرة رضى الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
 تعالی قال - گفت آنحضرت که خدا می تعالی گفت - من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب - کسی که دشمن داند
 دوستی از دوستان مرا پس تحقیق می آید با هم و خبر میکنم او را بجنگ دشمن و ولی از ولایت است بمعنی محبت و
 نصرت یا از ولایت امور - و التقرب لی عبدی الشیء احب الی من اقرضت علیه - و نزدیک من بخدمت بسوی من بنده
 من هیچ چیزی که محبوب تر است بسوی من تقرب و منی از چیزی که فرض گردانیده ام بر منی یعنی تقرب با و منی فرائض
 محبت تر است نزد من از تقرب بنو اهل چه از اسی فرائض محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد من
 سبحانه باز تقرب بفضل نیز بجهت عاقل و درجه عظیم دارد از جهت بودن نوافل متمم و کمال فرائض - و ما یزال

عبدی متعرب الی بالنوافل - همیشه است بنده من آن بنده - فاذا احبته كنت سمعة الذی یسمع به - پس چون دوست میدارم
 او رمی باشم من شتوای و می کشی شتوایان - و لیسه الذی یبصر به - و می باشم بینائی و می کشی بیند بان
 وید و التی یطیش بها - و می باشم دست آن بنده که میگردد بان طیش و اصل حمله کردن و سخت گرفتن است
 و مراد اینجا مطلق گرفتن است - و رجله التی یثیسی بها - و می باشم پای و می کشی راه می رود بان و در بعضی روایات
 و قواد الذی یعلق به - و می باشم دل و می کشی که او را که می کشد بان و دلسانه الذی یتکلم به - و می کشی که سخن میگردد
 بان و در آخرین حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فی سیم لبس لبس میشوند و لبس می بیند
 لبس و لبس و لبس می گیر و لبس می کشی می شود و نمی کشد و نمی گیر و لبس می کشد و لبس می کشد و لبس می کشد و لبس می کشد
 مقصود و می رضای حق و طاعت او است و منظور و مشهود و می ذات مقدس من است و اول این مرتبه
 عمل است از جهت اقبال امر و می و نیت تعرب لبس و می سجدات قالی و آخر و می فناد و تعید و مر این کلام را
 بیانی است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح نیز چیزی در آن مذکور است و چون بنده
 بان مرتبه رسید مستجاب میشود دعای و می التبت از جهت فتای و می اذارات و تحض عبودیت چنانکه فرموده
 سالتی لا اعطین - اگر سوال کند و بطلبید این بنده از من هر آنچه میبهمم او را مطلوب و مستول او را - لکن استعانی
 بخون و اگر بنده چوید آن بنده مرا از شر دور کرد و در روایتی استغاثی بیا در این اظهر است از و می معنی اگر چه
 اول شهر است از جهت روایت - لا عین - هر آنچه بنده میبهمم او را و چون بنده و افتتاح کلام بر ذکر ولایت و محبت
 بود ختم کرد با آنچه نیز ناظر درین معنی است - و ما ترددت عن شیء انا فاعله - و متردد نمیشوم و توقف نمی کنم از چیزی
 که من کشیده آنم - تردد معنی نفس المؤمن - بجز ترددن از قبض کردن جان مومن - بکده الموت - که ناخوش
 میدارد مومن مرگ را بحکم طبیعت - و انا اگره مسأله - و من ناخوش میدارم اندو گین کردن او را و در بعضی
 نسخ و لابد له منه - و چاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که به بنده خود دارم تردد و میکنم در میرانیدن
 او بسبب آنکه ناخوش می آید او را از مرگ چاره نیست و البته باید مژدگان نیز موصول است بکلمات و لغات
 جالی که حضور جناب قرب و رضوان است - و راه انجاری - بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار تعالی
 و تقدس جان نیست زیرا که آن عیادت است از تعارض دورای و تراود و خاطر متعلق بفعل و ترک
 و اطلاق آن بر و می تعالی باعتبار قیامت و قیامت است که توقف و تانی است و همچنین سایر صفات مخلوقین که است
 آن بندگان عزت می کشند مثل غضب و حیا و ذکر و جز آن معنی آن است که من تاخیر نمیکند و توقف نمی نمایم در هر کاری
 مثل دنگ و توقف شخص متردد در کاری مگر در قبض روح بنده مومن که توقف می کنم در آن تا آسان گردد

موت بر وی داخل گردد و وی بان و شتاق گردد و بر آن پس غمخورد و بدان در سلک متوهمین و جای گیرد و در عالم
 بیسین و توبه پیش گفته که مراد برود از آن که مراد است موت است از جنده و مومن بطاعت که پیدای کند و می توانی فقط
 سیر در اند بر آن بنده تا برود و گریه کنی که در نفس اوست بحسب آنکه تحقق می گردد و نزد وی از بشادت بر معنای حق
 و کرامت وی و مستقیم می شود این حال را احوال کثیره از مرض و هر دم و فاقه و جانمانگی و شدت بلا که آسان
 سیر در اند بر وی متفاوت دنیا را و قطع می کند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وی و امیدوار سست گردد
 آنچه نزد خداست و شتاق می گردد و بدار کرامت و نعیم باقی بتدریج با سبب مذکور پس وی تعالی تعبیر کرد از این فعل
 خود تبرد فافهم - و عظمه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله ملائکة یطوفون فی الطرق - بهرستی که
 مر خدا می تعالی را فرشتگان مذکور می گردند و راهها گرد خانه - یطوفون اهل الذکر - میجویند خداوندان و ذکر را - فاذا
 وجدوا قریباً ذکر الله تبارک و تعالی پس چون می یابند گرد و دست را که ذکر می کنند خدا را آواز میدهند و میخوانند و میگویی که
 ای گویند - یطوفون اهل الذکر - بیایید بسوی حاجت خود که می جستید - قال گفت آنحضرت - لیخفونهم باجنتهم اهل
 السماء الدنيا پس اگر گرد می گردند اهل ذکر را با لباسی خود تا آسمان که پایان تر و نزدیکتر است - قال گفت
 آنحضرت که چون میروند فرشتگان بدرگاه عزت - فیسألهم ربهم و هو اعلم بهم پس می پرسد فرشتگان را پروردگار
 ایشان و حال آنکه وی تعالی دانای تراست بحال ایشان و فامد سوال آنها را شرف نبی آدم و صلاح تسبیح و تقدیس
 ایشان است و تقریبین ملائکه که بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بسجده تسبیح میگویی
 می پرسد پروردگار تعالی - یا یقول عبادی چه میگویند و چه میکنند بندگان من - قال گفت آنحضرت - لیقولون
 می گویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت - میگویند یک رنگ و یکدگر رنگ و یکدگر رنگ و یکدگر رنگ - بیایا که بزرگی و ثناء
 و عظمت یا می کنند ترا - قال گفت آنحضرت - فیقول پس میگوید پروردگار تعالی - بل راؤنی - آیا دیده اند
 ایشان مرا - قال گفت آنحضرت - فیقولون - پس می گویند فرشتگان - لا و الحمد راؤک - نه دیده اند بجز آنکه
 ترا قال فیقول گفت آنحضرت پس می گوید خدا می تعالی کیست اوراؤنی میگویند بود حال ایشان اگر سید میبرد
 قال فیقولون - گفت آنحضرت صلعم پس می گویند فرشتگان - لوراؤک کالواشدک عباد - اگر سید میبرد ترا
 میبردند عبادت کردن ترا - و اشدک تعجید - و سخت تر و تعظیم کردن و بزرگ داشتن ترا
 و اکثر لک تسبیح - و اکثر و بیشتر و تسبیح کردن ترا - قال گفت آنحضرت فیقول - پس میگوید الله تعالی
 فیسألون - پس چه چیز میخوانند - قالوا - میگویند فرشتگان - لیسألونک الحیة - میخوانند از تو بهشت را - قال
 فیقول - گفت آنحضرت میگوید حق تعالی - بل راؤا - آیا دیده اند بهشت را - فیقولون لا و الحمد راؤا - بل راؤا
 فرشتگان میگویند اسی پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بحسب تعجب است و با وجود آن

بریقین ثابت انجیلات لاکه کرایان ایشان عیانی است - قال یقول - گفت آنحضرت میگوید وی تعالی کیمیت
 نور او را - پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بمشت را - قال یقولون لو انهم را و با کانوا اشد علیها حرصا کانت
 آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بمشت را میبودند سخت تر از روی حرص کردن بر آن - و اشد لما طلبوا
 و میبودند سخت تر از روی طلب مرگ را - و اعظم فیها رغبته - و میبودند بزرگتر از روی رغبت کردن در آن - قال
 ثم یقولون - گفت آنحضرت پس از این چیز بنیاد کمی چویند - قال یقولون من النار - گفت آنحضرت می گویند
 فرشتگان بنیاد سحریند از آتش و دروغ - قال یقول فسل را و با گفت آنحضرت میگوید حتمی آ یا دیده اند آتش
 را - قال یقولون - گفت آنحضرت می گویند فرشتگان - لا والله یا رب ما را و با - ندیده اند آتش را - قال یقولون
 لو را و با - گفت آنحضرت میگوید وی تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند که سیدیه از آتش را - قال یقولون
 لو را و با - گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند که سیدیه از آتش را - کانوا اشد منها فرما - میبودند سخت
 تر از روی گنجین آتش - و اشد لما عاوه - و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مرگش را - قال - گفت آنحضرت
 فیقول - پس میگوید پروردگار تعالی - فاشهدکم انی قد غفرت لهم - پس گواه میگیرم مرگشان که بدستیکه تنقیض
 آمرزیدم ایشان را - قال فیقول ملک من الملائکه - گفت آنحضرت پس میگویند فرشته که از فرشتگان - فیهم فلان
 لیس منهم - در ایشان فلان است که نیست از ایشان نیست ذکر کننده - انما جاء لخاصه
 نیامده آن فلان که از جهت کاوید احتیاج بدان داشت - قال ثم المجلس الالیقین علیهم میگوید چندی از تعالی ایشان را
 که این قوم همیشه اند که بدست نمی شود بخشیدن ایشان اگر چه برای کاوید بگوید هم کار ایشان بنامند و نمی بخشیدم
 و آمرزیدم آنرا نیز بدست بخشیدن او لیا چون کیمیاست که کیمیای خود باین خوبی کماست - و رواه البخاری و ابی
 رویه مسلم قال ان لشر لا کما سیاره - گفت آنحضرت بدستیکه مرگش را از فرشتگان ندیدم و گزیده
 در زمین مفضلا بضم فاو سکون فاو ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا و بر وزن فضا و ملأ گفته اند که
 اگر چه در حد ذات خود این لفظ فصیح است الا اینجا هم است پیشنون مجالس الذکر طلب می کنند مجلسهای ذکر را
 فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر تعدوا سهم لیس چون می یابند مجلسی را که در وی ذکر است بنشینند با ذکر کنندگان - و تمت
 بعضهم بعضا با جنتهم - و گود می کنند بعضی فرشتگان بعضی را با مجلسهای خود حتی سیلا و اما بنهم بین السماء و الارض تا آنکه
 پرسینند فضا می را که میان ایشان و میان آسمان پایان تراست - فاذا انقروا لیس و فقیهه بر ایشان می شوند و جدا
 می شوند ذکر اگران سحر و - بالا می بر آید فرشتگان - و صعدوا الی السماء - و میرسند تا آسمان - قال گفت
 آنحضرت خفیا هم اند پس می پرسد فرشتگان را خدا می تعالی - و هو اعلم بهم - و حال آنکه وی تعالی از آن تر است
 به فرشتگان و در بعضی نسخ با و اهرم - من این جنتم - از کجای آید بنیقولون لیس می گویند فرشتگان

بنام من عند عبادک فی الاارض - می آیم از درندگان تو که در زمین اند هیچ کس و یک و دیک و دیک و دیک و
 در بعضی نسخ یک و دیک ذکر میکند ترابا انواع اذکار - و یسا تو یک - و دعا و سوال میکنند ترا - قال - میگوید پروردگارتعالی
 و تقدس - ما ذایسا توئی چه چیز سوال میکند مرا - قالو ایسا تو یک جنگ - می گویند فرشتگان سوال میکنند ترا بشت ترا -
 قال - میگوید وی تعالی - و بل را و اینی - آیا دیده اند بشت مرا - قالو لا ای رب میگویند فرشتگان پروردگاری پروردگار
 من - قال و کیت لور او اینی میگوید پروردگار و چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بشت مرا - قالو او شجر و یک میگویند
 فرشتگان و طلب این میکنند از تو و پناه بچویند تو - قال - میگوید پروردگار - و ما شجری - و اینچیز طلب این و پناه میکنند
 بزیر شده و در بعضی نسخ بدون نون است - قالو این نارک - میگویند فرشتگان طلب این و پناه میکنند از آتش تو و
 عذاب تو - قال - میگوید پروردگار - و بل را و اناری - آیا دیده اند آتش مرا - قالو لا - میگویند فرشتگان ندیده اند - قال کیت
 لور او اناری - میگوید چشمانه تعالی چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا - قالو ایستغفر و یک میگویند
 فرشتگان و طلب از ایشان میکنند از تو - قال گفت آن حضرت - میگوید پروردگار تعالی خفته غفلت ام
 پس تحقیق آمرزیدم مرا ایشان را - فاعطیتهم ما سألوا - پس دادم ایشان را چیزی که سوال کردند ایشان یعنی
 بشت - و اجر تمام ما استجابوا - و امان دادم ایشان را از چیزی که امان جسته اند ایشان یعنی آتش - قال -
 گفت آنحضرت - میگویند فرشتگان - رب فیم فلان عبد خطا ای پروردگار در میان ایشان فلان
 بنده است گناه کار و بدکار - انما مریض فیم - بود آن بنده مگر آن که می گذشت اذن را و پس شست ایشان
 بی آنکه ذکر کند - قال - گفت آنحضرت - میگوید پروردگار - و لغفرت - و مرا و ارم آمرزیدم -
 هم القوم لا یفقی بهم حلیسم - ایشان آن قوم اند که بکشتنی شود بی نصیب نمی باشد بسبب ایشان و
 معاصیت ایشان بپیش ایشان - و قال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبدالقادر رسته الله عنه -
 شعر نامن رجال لا یحیات حلیسم - رب الزمان و لایری ما یریب - و عن خطیئة بن الذبیج - بضم و افتح
 موحده و کسر تخانیه مشدده - الاسیدی بضم حمزه و فتح سین مهله و کسر تخانیه مشدده و نسکون یا نیز گفته اند
 منسوب با سید بن عمرو بن تیمم صحابی است کاتب و می بود و از زاهد عرب و عقلا ای ایشان بود عمر طویل یا فته
 و در او اکل امارت معاویه رخ از عالم رفته - قال گفت خطه - یعنی ابوبکر قال کیت انت یا خطه - پیش آمد مرا
 ابوبکر صدیق گفت ابوبکر چگونه تو و حیثیت حال تو در یقین ایمانی ای خطه - قلت نافع خطه - گفت من سائق
 شد خطه - قال سحان الله اتقول - گفت ابوبکر میگوئی و با این خلوص ایمانی که تو داری چگونه نسبت لغزن
 بخودی کنی - قلت گفتم - اکنون عند رسول الله - می باشیم مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بزرگواران
 و البته تذکیر می کند و رخصه می گوید آنحضرت ما را با آتش و دوزخ و بشت - کما را ای عین - گوید که ما می بشت

دفعه را دیدن چشم - فانما فرجنا من عند رسول الله پس چون بیرون می آیم از دو پیچ خدا - صلی الله علیه وسلم عافنا
 الا ذواج والاولاد والعیالات - فخالطت یکنیم زمانه و فرزندان را و زمینها را و باغها را - نسینا کثیرا - فراموش
 میکنیم بسیاری از آن چیز که یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی عقلی غایبی می گردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند
 مسافت مساجلت و مهارت و فطالت و خلقت مرد چیزی که معاش دی بوی بود چنانکه تجارت و ذرا محبت
 و جز آن و بمعنی حرفت نیز آید و در قاموس گفته که ضیعت زینتی که حاصل داشته باشد - قال ابو بکر فوالله انما خلقنا مثل
 هذا - گفت ابو بکر پس بخدا سوگند بر سببکه ابرائیم پیش می آیم مانند این حالت را که تو می گویی یعنی ما را از چیز بچین
 حال است که بحیث طبیعت و حضور فداوی در حال چپا می شود اگر چه یقین ایانی بر حال خود است مخطئه می گوید و خلقت
 انما ابو بکر حتی دخلنا علی رسول الله پس فهم من و ابو بکر تا که در آیم بر پیچ خدا - صلی الله علیه وسلم نقلت فافق
 مخطئه پس گفت من با رسول الله منافق شد مخطئه یعنی من که ظاهر و باطن در همه احوال موافق نه دارم - قال رسول الله
 نعت پیچ خدا صلی الله علیه وسلم ما ذاک چیست این سخن که نسبت ففاق می کنی بخود نقلت گفت من با رسول الله
 اکنون عذرت مذکر با کنار و الجنته کا نار اسی عین فاذا اخرجنا من عندک عافنا الا ذواج والاولاد والعیالات
 نسینا کثیرا - ترجمه این عبارت سابق ظاهر شده جز آنکه اینجا بلفظ غائب بود اینجا بلفظ حاضر - فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده - پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسی که بقای من در دست
 قدرت اوست - لو انک و من علی من کلون عنده - اگر دایم باشی شما بران حال که می باشید نزد من -
 و فی الذکر - می باشید همیشه بران حال که می باشید نزد من و حالت ذکر - لصا فتمتکم الملائکة علی فرشمکم -
 بر آئینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جامه ای خوابی شما - و فی طرفکم - و پیش آئینه و مصافحه کنند در
 راههای شما یعنی دایم در اوقات مستزاده و احوال تنبیه ملائکه را در یابید - و لکن یا مخطئه ساعه و ساعه
 و در مصاصح ساعه ساعه یعنی ساعه در حضور که ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتی در غیبت که
 تضاع کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق صحت و جود است میت اگر و پیش
 بر حال بماند می و سر دست از دو عالم بر نشاندی چه گوی بر طایم اعلی نشینم چه گوی بر پشت بای خود نشینم شایان
 مرات - سه بار زود و ظاهر آن هست که مقصود ذکر این عبارت است که یا مخطئه ساعه و ساعه و تو انکه مرا از کار
 ساعت باشد یعنی ساعتی در ذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی در وقعی حاجت نفس و ساعتی

در ادای حق اهل و عیال و امه علم و دایم

الفصل الثانی عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انکم تحبونه
 اعمالکم - گفت آنحضرت آیا نه آنکه با من و خبر ندیم شما را بهتر از علمای شما - و انکم لها عند یلیکم - و با کینه تر و گوارا ازین

علمای شمانه زاده شاه شام - و از فغانی در جاکم - و بلندترین علمای شام و پادشاهی و مرتبه پادشاهی - و غیره کلمه
 اتفاق الذیبه والورق - و علی کبیر است شمار از خرج کردن زو و سیم فی القاموس ورق مثلثه و بر وزن کثف
 و رجل در هم مضروب - و غیره کلمه من ان تقوا الله وکم تقصروا اعناکم و یضربو اعناکم - و بهتر است مرثیه از انکه
 پیش آید و ششمان خود را یعنی کافران را پس بریندیشاگر دهنای ایشان را و بزندان ایشان گردنهای شمارا
 یعنی قتال کردن با کفار - قالوا علی - گفتند صحابه بی بیایا گمان دارا و خبره باین چنین علی که وصفت کردی - قال
 ذکر الله - گفت آنحضرت این چنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم می شود که افضل اعمال ذکر خداست و از تصدیق
 و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضل تر است پس آنکه گویند عبادت متعدی فاضل تر از لازم است کلیه نیست و
 مخصوص است بفریه ذکر - رواد مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجه الا ان مالک و قدغه علی ابی الدرداء - لیکن این تقدیر
 هست که مالک رقت کرده این را برای ابی الدرداء در رفع نگر و بکفرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و موقوف قول
 صحابی را گویند چنانکه در مقدمه گذشت - و عن عبد الله بن کبیر یضم مودعه و سکون جمله صحابی است
 پدر و برادر وی که عطیه نام دارد و خواهر او را که صانام است صحبت است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیارت
 ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و وی آخر صایبه است که در شام وفات یافت
 بر قول مشهور - قال گفت عبد الله - جابر السعفی الی رسول الله - آمد بادی نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 فقال ای الناس خیر پس بر سید آن اعرابی که کدام از مردان بهتر است - قال - و در بعضی نسخ فقال
 پس گفت آنحضرت طوبی لمن طال عمره - خوشی باد مرکسی را که دراز شد عمر وی - و حسن جمله - نیک شد کردار
 او یعنی بهترین مردان این چنین مردی است - قال گفت آن اعرابی - یا رسول الله ای الاعمال افضل - کدام
 از اعمال فاضل تر و زیاده تر است ثواب آن - قال ان تعارق الدنیا و ساءک و لم یمن ذکر الله - گفت آنحضرت
 فاضل ترین اعمال آنست که جدا کنی دنیا را و بگیری در حالی که زبان تو بر او داذ ذکر خدا در تزیانی کنایت است از عبادت
 و آسانی در دانی زبان چنانکه شکی زبان عبارت از خدا آن است یا کنایت است از مداومت بر ذکر
 تا تربیت بر آنست که از ذکر بهر روز زبان خشک نشده باشد که بفرید - رواد احمد و الترمذی - و عن الحسن
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم از امرم بر ریاض الخیرة فالتوا - چون بگذرید بفرغ از امری بهشت پس بچرید
 قالوا و ریاض الخیرة - گفتند صحابه چه چیز است و کدام است ریاض جنت - قال خلق الذکر - گفت ریاض جنت
 حلقه بای ذکر است که مردم مجتمع شده ذکر خدا می گویند که موصل بر ریاض جنت است یا ذوق و حضور و
 که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعم جنت و تنویر اوست بعضی اشخاص گفته اند که نموده لذت بهشت در
 دنیا ذوقی است که از تعلق مناجات و وقت سخن حاصل میگردد و تعلق بکبر و افتخار لام جمیع حلقه است بفتح حا

برگذاورد و آمد این آیت - والذين يذكرون الذیوب والفقته - که در زم جمع کردن فروسیم است - کتاب النبی - بودیم ما یا
 نبیر علی الله علیه وسلم فی بعض استغاره - در بعضی سفرهای آن حضرت - فقال لبعض اصحابه پس گفتند بعضی از صحابه
 آن حضرت - نزالت فی الذیوب والفقته - فرو آمد داست این آیت در زم و سیم - و علمنا اسی المال الذی ترکناش که
 سید السقیم که که ام مال خیر و بهتر است - ففخده - پس می گرفتیم ما آن مال را می نهادیم و سختی دیم و عید نمی شاییم
 فقال بعض گفت آن حضرت - افضل من ذاک و قلب شاکر - بهتر من مال زبان فاکر و دل شاکر است - و ذوقه
 مؤننه تعینه علی ایازه - وزن مسلمان که احانت کند و یاری دهد مرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ احکام ایمان از

صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمیعت و حضور - رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال خرج معاویه علی حلقه فی المسجد - گفت ابو سعید خدری بیرون آمد
 معاویه بر جاعتی که گرد کرده و شسته بودند در مسجد - فقال ما اجلسکم هنا - پس گفت معاویه چه چیز نشاند است
 شمارا و این جا و برای چه شسته اید و چه کار می کنید - قالوا گفتند ایشان - جلسنا انکر الله کشته ایم که ذکر
 می کنیم خدا را - قال گفت معاویه - آفتما اجلسکم الا ذلک - آیا بخدا سوگند نه نشاند است شمارا و نه شسته اید
 که برای ذکر خدا و الله حرف قسم از وی مخدوف است و بعد از آن حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز می آید بعد
 از آن حرف استفهام آورده اند و ممد و ساخته اند - قالوا الله ما اجلسنا غیره - گفتند بخدا سوگند نه نشاند است ما را
 جز ذکر او و حال حرف استفهام در جواب بشا که سوال است - قال گفت معاویه - اما انی لم استحلکم تنه لکم - آگاه باشید
 بدرستی که من سوگند ندم شمارا از اجابت نمت نهادن مر شمارا بدو معنی یعنی بقصد اتباع آن حضرت که کسی صلی الله علیه
 و سلم نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه وید شسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من پرسیدم بعد از آن حدیث
 روایت می کند و می گوید - و ما کان احد منکم من رسول الله - و بنویج یکی بنزد و مرتبه من از من خدا - صلی الله
 علیه وسلم اقل عبه حدیث منی - که از روی حدیث کردن از آن حضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بیکم نسیان
 است چه هر یک بیشتر حدیث می کند احتمال نسیان دارد - و ان رسول الله - و بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 خرج علی حلقه من اصحاب - بیرون آمد حلقه از اصحاب خود - فقال ما اجلسکم هنا - پس گفت چه چیز نشاند است
 شمارا این جا - قالوا اجلسنا انکر الله - گفتند صحابه بشته ایم که ذکر می کنیم خدا را - و نحمد علی ما هدانا لاسلام وجه
 می گویم خدا را بر راه نمودن ما بر اسی دین اسلام - و من بر جلسنا - و منت نهادن وی تعالی باسلام را
 قال گفت آن حضرت - انما اجلسکم الا ذلک قالوا الله ما اجلسنا الا ذلک قال گفت آن حضرت - صلی الله علیه و سلم
 اما انی لم استحلکم تنه لکم لکنه اتانی جبریل - و لیکن آمد مرا جبریل - فاخبرنی ان الله عز وجل ساجی کلم الملائکه پس فرمود
 مرا که خدا می تعالی سبایات و مناخرت می کند و می نامد و به شما فرشته مکان را - رواه سلم - و عن عبد الله بن عمر

عجالت قال - روایت است از عبدالمطلب بن عمر بن عقیب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت که - یا رسول الله
 ان شرک الاسلام قد کثرت علی - تحقیق شرکهای اسلام و احکام آن تحقیق بسیار شده بر من - ناخبر نیستم
 التمسک به پس خبر ده ای پیغمبر که چنگل در زخم و در آویزم بوی یعنی خبر ده مرا به علی که مستحب ثواب کثیر باشد
 که لازم گیرم و در خود سازم آن را بعد ادای ذوالض و استغنی شوم بوی از سایر نوافل و او را و این چنین تفسیر
 کرده اند این کلام را - قال لا يزال السانک رطباً من ذکر الله - گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو ترا از
 ذکر خدا معنی این عبارت و فصل ثانی گذشت - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب
 و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ای العباد افضل و ارفع و رجع عند الله یوم القيمة -
 روایت است از ابی سعید خدری بدرستی که آن حضرت پرسیده شد کدامین بنده از بندگان فاضل تر و بلند پایتر است
 نزد خدا و در قیامت - قال الذاکرون الله کثیراً و الذاکرات - گفت آنحضرت مردان و زنان ذکر کننده خدا را
 بسیار - قیل - گفته شد - یا رسول الله و من العازی فی سبیل الله - ذکر کنندگان خدا از غرای کنندگان در
 راه خدا نیز فاضل تر و بلند پایتر اند - قال - گفت آن حضرت - لوضرب بسیفه فی الکفار و المشرکین غازی
 اگر بزند شمشیر خود را کافران و مشرکان حتی بیکسر و خنضب و ا - تا آنکه شکسته گردد و درنگ گیرد بخون شمشیر
 یا غازی - فان الذاکر من الفضل منه درجه - پس بدرستی که ذکر کننده مر خدا را فاضل تر است از وی از روی
 درجه یعنی و اگر غرا و کازار و کفار با این سرحد رسد باز ذکر فاضل تر است چه جای مجر و جهاد و کازار و راه
 و الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم - شیطان نشینده و چسبنده است بر دل آدمی - فاذا ذکر الله فنبس پس
 چون ذکر میکنند می خدا را پس میرود و جدا می گردد شیطان - و اذا عمل و سوس - و چون غافل و بیخبر میگردد
 از ذکر خدا و سواس میید به چشم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از آنچه بر زمین میبیند از جانوران
 و جنوس پس مانند و سپس چیزی پنهان شدن و سواس انداخته بر دوش افکندن - رواه البخاری تعلیقاً
 روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلق که یعنی حذف کردن اسناد دست از اول و بخاری
 این قسم احادیث در ترجمه ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت - و عن مالک قال لم یکن فی ان رسول الله
 روایت کرد امام مالک گفت که رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یقول - بود که می گفت - ذاکر الله فی
 الغافلین کا لمتاعی خلعت الغارین - ذکر کننده خدا را بخیال غافلان مانند قال کنده است از پس
 اگر بندگان یعنی جماعت که تحت از جنگ که بعد از ایشان شخصی قال میکنند و قال یا کافران همیشه فضل را در خود
 بعد از گرفتن جماعت - و ذاکر الله فی الغافلین کنفن اخضر فی شجر یا بس هر چه شاخ سبز است در درخت خشک

روایت - در روایتی گفته شد مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر - اندر درخت سبز است در میان درختان - و ذکر آنکه
فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم - اندر چراغیست و خانه تاریک - و ذکر آنکه فی الغافلین - و ذکر آنکه خدا در میان
غافلان - بر بر آتش مقده من آتینه و هو حی - می نماید و او خدا می توانی جای نشست او را در بر پشت در خواب یا
در سیداری یا یقینی می بخشد چنانکه گویا می بیند - و ذکر آنکه فی الغافلین یعنی که بعد و کل نفعی و اجم - آرزو می شود
او را گناهان بشمار هر گویا و ناگویی - و الفصح بوا آدم - و مراد بلفصح آدمی است - و الاجم البهائم - مراد باجم چارپایان اند
و راه رزین - و عن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال ما عمل العبد الا بحیث له من عذاب الله من ذکر الله - گفت معاذ
بن جبل عمل نکردم بجز علی رشته کاری دهنده تر مراد از عذاب خدا از ذکر خدا که از همه عملها نجات دهنده تر است
بنده را از عذاب - و راه مالک و المرتضی و ابن ابراهیم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم ان الله تعالی یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی - بدرستی که خدا می گوید من با بنده خود هم حرکت
و اعانت و توفیق و توفیق و توفیق ذکر می کند مرا - و حرکت فی شقاه - و یحیی بن زکریا من هر دو لب و می مراد اجتماع ذکر
قلب و لسان است و ان افضل است نه آنکه تفسیر ذکر فی است چنانکه بعضی فهمای گویند که ذکر شخص است
و ذکر لسان - و راه البخاری - و عن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما صلی الله علیه و سلم انه کان یقول - ان حضرت
بود که میگفت - کل شیء صلاته و صلاته القلوب ذکر الله - مراد هر چیز را از آنچه زنگ می گیرد و زود و در دست و زودان
و اما ذکر خداست صلات زود و شمشیر و آئینه و جز آن و صیقل نه آئینه شمشیر صیقله جمع آن و صیقله کبیر
آلت زود و کذا فی الصراح - و ما من شیء الا فی من عذاب الله من ذکر الله - و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات
دهنده تر از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا - قالوا لا اله الا الله فی سبیل الله - گفتند صحابه دین کارزار کردن در
راه خدا با وجود آن محنت و شقت که در آن است - قال یوسف ان حضرت - و الا ان یضرب بسیف حتى یقطع - و نه آنکه
بزرگ شمشیر خود را آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جهاد با این مرتبه برسد نیز ذکر فاضل تر از آن است چنانکه در حدیث ابی سعید
گفت و در حصن حصین و الا ان یضرب بسیف حتى یقطع - و بقایه و بعضی نسخ میزن و از اینجا معلوم میشود که این
جهاد خاص تشنی است و این جماعت احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر ماقول تجویم بودی
از روایتی که کذا فی شرح مولانا احمد غفری یا گویند که مراد جهاد مفضول جهاد است که خالی است از ذکر خدا اگر در جهاد
نیز ذکر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود و الله اعلم - و راه البیهقی فی الدعوات الکبیر

کتاب اسماء الله تعالی

بدانکه اسماء الله تعالی توفیقی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شایع هر اسمی که در شرع اطلاق وی
بر بری تعالی آمده همان را اطلاق باید کرد و از پیش خود بگویم عقل نامی نباید نهاد اگر چه هر دو اسم یک معنی باشند

شماره اول
شما الله تعالى را عالم گویند نه فاعل و جو او گویند و سخن و شانی گویند نه طیب و مختار اما محمد غزالی آن است که اطلاق اسماء بر عقل به طریق التوضیف جائز است اما بطریق تسمیه و او بود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه می گویند که بنده مقتضی بعضی صفات حق و متعلق باخلاق و می تعالی می گردد معنی این سخن نه آنست که بنده بعین صفات حق مقتضی گردد و حاشا یا صفات بده مثل صفات وی سبحانه می شود چه مثل آن را گویند که هر جمیع وجود مشارک بود و می تعالی لیس گفته شیء است بلکه مراد آن است که نوعی از وجود پر توئی از صفات حق مناسب حال بنده بران می افتد چنانکه این اسم برابر ان اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست جز اطلاق لفظ شما رحمت و قدرت و عزت که صفات محتسب تعالی اند حقیقت دیگر دارند و آنچه در بنده پیدا میشود نه مثل آن است تعالی الله عن ذلک و متعلق در غیر اسم الله است از اسمای صفات و آنچه تعلیق در جمیع اسماء است که اعتقاد معانی آن کرده به صدق همت متوجه بان باشند و حق عبودیت در ان ادانشاید و با وجود آن متعلق و محقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم الله تعالی تعلیق است نه تمکن

الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله تعالى تسعة وتسعين اسما - بدرستی که خدای تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که به تحقیق ثابت شده از نزد بندگان است جماعت که خدای تعالی را هفت صفت است پس این اسمائی که هزاره از کجاست و نیز اسمائی تعالی بیشتر از نود و نه است پس و بنده تخصیص این حدویت جواب از اول آنکه اگر چه صفات هفت است ولیکن افعال بسیار است پس اکثر اسما از آنهاست و فی الحقیقت رابع یکی از این صفات و از ثانی آنکه تخصیص با این عدد و حصر در آن با اعتبار نیست است که فرمودن احصا داخل المجتبه شاید که این خاصیت مخصوص با این اسما است چنانکه بادشاهی که صد هزار سوار دارد گوید که مرا هزار سوار است که هر جا که فرایم با آنها برسد و فتح کند اگر چه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص با این هزار است لذا قول بعضی از متفوقه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه قسمت نمودم غلطی است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از اسما آلهی اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب از ذات که در او خلعت یکی از آن خلعتهای افلاک گردد با نواری این اسما و طلمات آن خلعتها از او گیرد و نور بالاوار برسد والله اعلم - مائة الاوحد - و در بعضی فتوح واحد بی تا صد یک کم این تاکیدست نود و نه را نادیده گرفتن آنکه زیاد در کتاب اشتباه شود و تسعة و تسعین و تسعة و سبعین یا تسعة و سبعین خوانند پس این احصا داخل المجتبه کسیکه احصا کنند آن اسما را باید بیشتر را با مقربان و سابقان و مراد با حصا خطاست یعنی گفته اند که علم بمبانی آن دایمان بدان تنظیم سمای آن و بعضی گفته اند که عمل به تقضای هر اسمی بر حسب طاقت که می

اتفاق و تحقق است - ولی روایت - و در روایتی این عبارت را زیاده کرده - و به ترکیب الوتر - و وی تعالی و تر است دوست سید را و تر را و تر یکبار و او و فتح آن یعنی عدد طاق است چنانچه یکی و سه پنج مثلاً و اطلاق این اسم بر حق تعالی یعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزئ و انقسام و در صفات یعنی لا شبر و لا شل و در افعال یعنی لا سین و لا تریک و عدد فرد شایه است بوی تعالی و بعضی این معانی و محبت و تر یعنی ثواب دادن بر آن و لهذا رعایت کرده شده است عدد و تر در مواضع کثیره و در شرح متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله تسعة وتسعين اسما - بدرسته که خدا تعالی را نود و نه نام است - سن احصاها من اجل الجنة هو الله الذي لا اله الا هو الرحمن - ظاهر ادای عبارت آن بود که اسما را بطریق تعداد ذکر می کردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن حسیته را به وحدانیت و اخبار کردن از وی به صفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا را و ذکر کرد اسما را تا افاده که تیعظ و شوق و ذوق و لذت به توحید خدا و صفات و می را و اشعار بآنکه الله اسم ذات است و اینها صفات او نیست ثابت مراد را و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و در کلیمه اشارت است بذات مجرد و هویت مطلقه و الله اشارت است به مرتبه جامع مرصعات را بملا و الرحمن الرحیم بقامیل صفات و اتم صفات ذات بآن مفصلاً پس هو برای اتصال سر است و الله برای مشابه روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیب و اشارات غریب است که نطق میال از ان تنگ است اکنون شرح کنیم توفیق الله و کرده الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت شرف و بوجوه حقیقی است و هر موجود که جزاوست استفاده و جزا از وی کرده و در حذرات خود معدوم است و وجود وی از انجمن است که نسبت بوی دارد و روی با نمانب دارد باین معنی را است آید که کل شیء الاله الا وجهه و درست بود که لا موجود فی الحقیقه و بالذات الا الله و الله اعلم است مرقات واجب الوجود را که معبود بحق است و الاله یعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ناموز است و بآی اسما دلالت نمیکنند مگر برای احاد صفات درین اسم غیر ذی تعالی اطلاق نمی کنند بجهت آنکه نمیانده اسما دیگر اطلاق میکنند اگر چه به مجاز و بولیس وی اعظم اسما باشد و اسما می دیگر را اسما الله میگویند به حکس و معانی سائر اسما متصور است که متصف شود ببنده بآن و تحقق گردد بوجهی که مذکور شد و این اسم برای تعلق است به مخلوق و تعصیب بنده ازین اسم تالاست که به تمام دل خود مستغرق میاد و می گردد و التفتات به اسوای وی نه کند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی ترسد و در دیده شهود غیر او را نه بیند بلیست رفت افزیمان بین خدا مانده خدا را العقر اذ الهم هو الله این است به الرحمن الرحیم این هر دو اسم شش از رحمت اند برای مبالغه و رحمن الخیع است که شامل رحمت دنیا و آخرت است مخصوص است

بنات مقدس وی تعالی در حمت افاضه تغییر است بر محتاجان و ارادت آن برای ایشان و رحمت حق عام است
 تناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص بحض وجود و عنایت بی شائبه غرض و عوض و
 نصیب بنده ازین دو اسم آن است که چون شناخت که ششم حقیقی و دلی نعمت مطلق اوست باید که توکل بر وی
 کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و کلیت خود متوجه کجانب رحمت او باشد و از غیر وی در تکیه و بغیر او
 روی نیارد و این وجه تعلق باین دو اسم است و تعلق آن است که رحمت کند بندگان خدا را و همه نظر بعین رحمت
 کند و در آنکه شکر سعی کند و تا تواند حاجت محتاجان برآرد بطریق عنایت و ارادت غیر بغرض و عوض
 اگر چه حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بی غرض و عوض نباشد - **الملک** - با و شاه است که ملک در عالم
 در سیطره قدرت و تصرف اوست و با و شاه حقیقی اوست و بر همه اشیاء غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد
 و اعدام و احیاء و اناست و منع و عطا امر او راست و مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج
 است بوی هر چه در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس هر چه که مساوی اوست مملوک
 و سقا و اوست و وی مستغنی است از هر چیز متصرف است بتقدیر و تدبیر خود و بیکس نیست و دکنده حکم
 او را و سرکشنده از ارادت وی پس اوست با و شاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و بالغ است از مالک
 و هر ملک مالک است و هر مالک ملک نه و چون بنده شناخت که با و شاه علی الاطلاق دست بنده و نگاه دگر ای
 کوی او باشد و طلب عزت از آستان خدایت و طاعت وی کند و چون دانست که هر چه مساوی حق است محتاج است
 بوی و منقاد و سخر است حکم او را و قضای او را واجب است که تعلق کند بکجانب قدرت و تصرف و بی نیاز
 گردد از مردم بالکلیه و ظاهر نه گرداند امتیاج خود را با ایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تعلق باین اسم آن است
 که تصرف کند در ملک نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد و جوارح و قوای خود را و سخر گرداند ایشان را بطاعت
 حق و حکم شرع تا با و شاه عالم وجود خود باشد و در طالیان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی شایخ وصیت
 خواستند فرمود با و شاه دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا و آخرت که با و شاهی و ملک الی
 در آنرا دسی و بی نیازی است - **القدوس** بنایت پاک و منزله از مناسبت نقصان و لوازم حدوث و امکان
 بلکه منزله از هر وضعی که در یابد آن را حس و بالقصور کند خیال و برسد بآن و هم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته اند
 کل یکس بالک او خطر فی خیالک فاشته و راه بعیت هر چه اندیشی پذیرائی فناست و آنچه در اندیشه
 نماید آن خداست و نصیب بنده ازین اسم آن است که بداند که ممکن نیست وصول بکجانب قدس وی اگر چه
 از خروج از عالم حس و خروج از مخلوق جسمانیت و تعقیب روح قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن از هر چه مساوی
 حق است گفت امام غزالی قدس سره **تجلی** بر اوست علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادات

خود را از مخلوقا بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مگر در رضای خداوند شوقی مگر بقایای وی باشد
شادی مگر به قرب وی تعالی - السلام - اصل بمعنی سلامت است و مراد از این معنی سالم کسی که سالم است ذات
وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که نه در ضمن وی خیری باشد و حکمی بود و افعال وی تعالی همه
خیر اند با لذات و شرفست مگر بعارض ظنی از حق در میان قدوس و سلام گفته اند که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن
القدس که مقتضای ذات بود و سلام بر برایت از نفسی که عارض گردد و بر وضو است و بعضی گفته اند که قدوس را نزل است و
سلامت و رالایزال این تریب باول است و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفات کفر و جذاب آخرت و بوی سلام کنند
در بهشت چنانکه قول وی سبحان و سلام قول انس رب الیم بر این دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عبادی که سلامت اند
از فضل بخش و حقد و حسد و اراده شردل و بی سلامت اند از معاصی و انانیت و بی سلامت باشد از او آذگونی
صفات و اخلاق وی و دوست سلام از بندگان حق مشرت بقرب از جناب اسلام تعالی و تقدس و مراد بود از آذگونی
در صفات است که عقل وی اسیر شهوت و غضب گردد و صوابی است که شهوت و غضب غیر عقل مطیع وی باشد و صفت
آورده میشود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان از دوست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم - المؤمن
ان دهنه لخلق را بپیدا کردن اسبابان و آفات آن چنانکه اعضا و حواس لغویه و او دیده و بوی و حنون و طعم و جنود و حیوان و
انصار در دنیا و انان دهنده از آفات آخرت بکلمه تعجید چنانکه فرمود لا اله الا الله یعنی دین و دین حنی اسمن بن عبدی بلکه
این کلمه حصن است از آفات دنیا و آخرت و این دهنده انان است و در غیر ایشان مراد ساخته با سبالی که موجب انان
است از هلاک و عدم و همه آفات و مخافات و هلاک فساد المؤمن هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس دست مؤمن
مطلق و از جمله افاده امن است که یقین کرده است مومنان را از هیچ و بر این بر صدق دین و افاضه نمود و انان المؤمن
برای حفظ ایمان و تأیید نموده است و توفیق داده است برای حفظ عصمت از معاصی و مؤمن بمعنی مصدق
و صل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود و بایجاد موجودات و اظهار کمالات نیز گفته اند و حق مبدی این است
که چون دانست که اوست تعالی شانه امان دهنده از ترس نفس و مکر شیطان التجار و بجناب وی و امن طلبند از وی
از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تعلق باین اسم آن است که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف
و هلاک ایشان گردد در دین و دنیا ای ایشان و سزاوارترین بندگان با اسم مؤمن کسی است که سبب امن خلق
گردد و از جذاب خدا ببردایت ایشان بطریق حق و ارشاد سبیل نجات و این حرفت انبیاست و بزرگترین ایشان
سید انبیاست صلوات الله و سلامه علیه جمیع و تابعان و پیروان ایشان از علای دین و دنیا که چنانکه می
تعالی المؤمن است بخلق اسباب امن و همچنین خوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی المؤمن منافع نه دارد
به بودن او مؤمن چنانکه بودن او منافع ندارد به بودن او مذل و فانی و بعضی و یا سلسله و یا نافع و یا مکی و یا غافل

مجنون در شرح نیامده و اما او الله تعالی است چنانکه سابقا معلوم شد. الهیسمین - دلالت کواد و گمان و گمان
کنندگی را از خون که معنی ترکیب است باز یاد میبازد و در خط و مراقبه آقام غزال گفته که معنی دی و جن و باقیه
آن است که وی سباده تا کم است بر خلق باعمال و از زان و آجال ایشان و قیام وی تعالی باطلاع و تدبیر و حفظ
است و هر که مشرف و مطلع است بر کثرت چیزی و مستولی است بر آن و محافظ است بر آن و همین است که جمیع
این معانی بر وجه اطلاق و کمال گردیده و جل و بنده ما باید که چون بشناسد که خدای تعالی همین در قیاس است
بر احوال ظاهر و باطن او و تربیت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که ناشایسته کند و زبان نهد
این را مراقبه گویند و خلق باین اسم آن است که مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی
و غالب و مستولی گرد بر راست و درستی از احوال و اوصاف خود پس همین گردد نظر بر نفس خود و چون قیام نماید
بمفظ احوال زندگان بر پنج سدا و شاد و حفظ وی از این صفت او فراتر باشد - العزیز - یعنی غالب و قوی
و بی مانند آید و بر آنکه وصول با آسانی است ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال در حضرت پروردگار
را تعالی شایسته ثابت نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشند و تعالی دهن گان یزید العزیز فاعله عز
و له سوله و المؤمنین) و کسی که شناخت که او است تعالی عزیز عزت از وی خواهد و عزت جز در طاعت و زهدت
و بی بخوبی و بی هیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگد مگر کسی را که وی عزت بخشیده و عزیز گردانیده و بی عزیزی
و خودی تو بخشی و پس چه عزیز تو خودی نه بنده و کس به و چه تخلق آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و
وقت و وصول وی بر نفس و شیطان سخت بود و آبروی خود را بطمع و سوال و مذلت بر دسل و دنیا
مزید و اطهار احتیاج بیزوی تعالی ندهد و در علم و عمل هدیم المشل و صعب الوصول گردد چنانکه کسی را به معرفت
گفته حال وی را نبود - الجبار - جبر شکسته بشن و نیکی کردن حال کسی را و بزر و و غلبه بر کار کسی داشتن
کسی را و همین علو و ارتفاع نیز آید جمله عبارتی گویند درخت خرم را که از بلند دست بان نرسد و جبار
بما لغه و جبر است و تمامه این معنی ثابت است مرزات پاک خداوند تعالی را و کعبیت و کمال شمع است و کمال
او است جبر کند شکسته و اصلاح آورده و نیکی گردانند کار خراب روزگار را و جمیع موجودات در تحت غلبه
و فرمان شیت او بنده و یکس را جمال خلایق وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شایسته شکر
و نیازمند و طبعی بجناب وی باشد تا شکستگی او را بنده می حاصل شود و حال وی روی بصلاح آورد و ام
در او امر و احکام تشریفی و ارادی امتثال و استقامت نماید و از حول و قوت خود شیری باشد و قدر نماید
بزرگ کند تا بصفت عیادت و عبودیت متصف گردد و وجه خلق باین اسم آن است که تعالی نفس خود را بر نفس
کمال و استکمال فاعل جبر نماید و در مقام اصلاح بوده ساخت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش

سلطه و غالب بوده و بر ملازمت تقوی و موافقت طاعات حاصل گردانند پس قیاس نسبت به خلق خدا بگوید
و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با مردم مروت و مهربانی و شکوه غالب و سلطه بود و جبر کند
و محبت بلند آورد - الملك - بگوید و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کینه یازگی و مراد مبالغه و کمال و کبریا
است و یکس مستحق کبریا و لائق آن جزوی تعالی نیست و کبر علی الاطلاق اوست و هر که کبر بانی حق را و علو قدر او
را شناسد باید که دل مستغرق کبر بانی او گردد و بطریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند
و در او امر و احکام سر بزند و مخلوق باین اسم آن است که همه چیز را جز وصول به جناب قدس وی تعالی و آنچه
اسباب وصول است از شنوات و دنیا بلکه مستلزمات آخرت را نیز خرد و حقیر داند و بدینا و اهل دنیا و بزرگان و
وشوات آن مرفود دنیا و قدیمی نهند از محبت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از نسبت تعظیم نفس و کبر
ذات خود - الخالق الباری المصور - این سه اسم در افاده معنی پیدا کردن و آفرین و اختراع نمودن
یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و بر بعضی ایجاد و پیدا کردن
و تصویر بمعنی صورت کردن و نهایت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً با اندازه کردن پس از آن
با فریدن و بعد وی صورت دادن بر مثال بنا که نخست اندازه می کند و بعد از آن بوجود می آورد و بعد از آن صورت
می کند اگر چه در پیدا کردن جسمیانه هر سه معانی بوجود می آید ولیکن ترتیبی مقدم اند یکی است و هر چه از عالم علوی
و سطحی از عرش تا اثری پیدا شده و پیدا خواهد شد و در ملک و حکومت ظهور یافته و خواهد یافت همه خلق و تغییر و ایجاد
و تصویر است و آفرینا بر همه عالم اوست تعالی شان که به ترتیب محکم و صورت بدین بار حایت حکم و مصالح و ایراد و دفع
ترتیب خلق فرموده و بنا بر آنکه الحقین و بنده ما باید که بهر آفریده که نظر کنند از آفرینگار او یاد آورد و بهر صورت
که مکرر تصور او را مشاهده کنند و دائم در تذکره و استحضار و نظر و اعتبار را باشد و خلق عبد باین اسماء جز بیسبب مجاز خود
چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسی و مباشرتی در افعال خود هست که بدان کسب کمالات
را کسب طاعات و تحصیل صور علیها و حیایات و روحانیات و ذات خود کند و بتوجه و حضور و تضرع و فحاشات تمییز
کرد و بعضی گفته اند که خلق بنده باین اسم آن است که وقتی که از آدمی و طاعت عبادت پروردگاری و کلام می کند
که بدان وجه عیشی برای خود پیدا کند خصوصاً کسی و کاری که اثر آن بعد از موت و سی باقی ماند و فیض بر مردم
برسد - الغفار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خدا می تعالی آمرزنده گنایان بنده گان است و غفار به انعام است
در غافر و غفور از ان به انعام است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده روی چنان پوشیده
گنایان است در دنیا و آخرت و نیز ستر قبیح و مظنه بیل است و ذنوب از جمله قبیح است و از جمله ستر وی تعالی
بر بنده آن است که قبل از طاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است و باطن وی بحال ظاهر پوشیده

و خوطر مذموم و اراءات قبیح که در دل اوست از علم خلق پنهان داشته ایچکس دایر مراد اطلاع نباشد نو بانه
اگر آنچه در دل آدمی است از دسوس و خطرات و اراءات قبیح بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزدی
دشمن ترین ایشان بودی مر او را و همه در دشمنی و هلاک او کوشیدند و ای و آنچه گفته شد معنی بخندار ستای کی مانند یکن
درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفاسا بر مغفرت ذنوب
صل کرده میشد و ستار را بر سر عریب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون
بداند که می سجد و بخندار الذنوب سبب از مغفرت و رحمت دمی ناسید نباشد دوست رد به سینه هجوم نرزد و چون
دانست که ستار العیوب است از شکر او این نعمت غافل و فاغ نباشد و لیکن باید که بدان مغفرت نکرد و از توبه و
انابت غافل نباشد و تاخیر در ان جائز ندارد که بر اعتماد نیست بیت لطف حق گرچه موصافا کند یک چون
از حد بشد رسوا کند نسالی لطف العافی و وجه خلق با این اسم ظاهرست که از جرأت مردم در گذرد و عیبهای
ایشان را بپوشد - القهار - تهر غلبه کردی و چهره شدن بر کسی دوی تعالی غالب است که شکسته است
ایست جباران و شکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمام مخلوقات و تحت مملکت قهر
دوی مقهور و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت دوی و حیران و سرگردانند و ادی قهر و
دوی الرحمن الملک الیم بعد از احوال القهار و دیگر شناخت قهاریت او را از ذکر و قهر ناگمانی او ترسان و لرزان باشد
و از غایت خوف تنهی بحجاب لطف و کرم دوی گردد و قهاران زندگان آن است که بسطوت سلطان عزت و قهر
حال بر اعدای دین انجن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و داخل ایشان بروی وقت و حال خود
بر بند و تا انظر بقی پیرون نیارند و از سلوک آن مانع نه آیند و اعدای عدوی نفس است که میان دوی و
اوست که بنور انیت قلب سحر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بطرب و زجر و قتل
بترک حد و شرع نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بالالعی و بیپوده نادید و سیاست نماید و از جمله
قهاران مردانند که هر که با ایشان بمبارفت و مقادمت بر آید مقهور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات
کیم هر یک از آیات قرآن را نسبت به یکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ حمی الدین عبدالقادر نیست و بنو القهر
نور عباده الوهاب - و هب و هب بختیدن و عطا کردن تو هب بخشش دوی حل جلاله و عظم نواله اکثر البته و دلم اعطیات
که بخشش او را بایان نیست و فیض او را انقطاع فی دهر حقیقی عطی نیست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی
بغرض و عوض که در برابر عطا چیزی می ستاند و حقیقت و اسب نیست بلکه با یع است پس و باب بمنی جواد
آمد و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هب و حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی است که بخند
هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از ان و زیاده بر ان بغیرض دلی عوض درین جهان و در ان جهان موافق

و از حد بشد رسوا کند نسالی لطف العافی و وجه خلق با این اسم ظاهرست که از جرأت مردم در گذرد و عیبهای ایشان را بپوشد - القهار - تهر غلبه کردی و چهره شدن بر کسی دوی تعالی غالب است که شکسته است ایست جباران و شکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمام مخلوقات و تحت مملکت قهر دوی مقهور و مغلوب اند و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت دوی و حیران و سرگردانند و ادی قهر و دوی الرحمن الملک الیم بعد از احوال القهار و دیگر شناخت قهاریت او را از ذکر و قهر ناگمانی او ترسان و لرزان باشد و از غایت خوف تنهی بحجاب لطف و کرم دوی گردد و قهاران زندگان آن است که بسطوت سلطان عزت و قهر حال بر اعدای دین انجن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و داخل ایشان بروی وقت و حال خود بر بند و تا انظر بقی پیرون نیارند و از سلوک آن مانع نه آیند و اعدای عدوی نفس است که میان دوی و اوست که بنور انیت قلب سحر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بطرب و زجر و قتل بترک حد و شرع نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بالالعی و بیپوده نادید و سیاست نماید و از جمله قهاران مردانند که هر که با ایشان بمبارفت و مقادمت بر آید مقهور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات کیم هر یک از آیات قرآن را نسبت به یکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ حمی الدین عبدالقادر نیست و بنو القهر نور عباده الوهاب - و هب و هب بختیدن و عطا کردن تو هب بخشش دوی حل جلاله و عظم نواله اکثر البته و دلم اعطیات که بخشش او را بایان نیست و فیض او را انقطاع فی دهر حقیقی عطی نیست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض و عوض که در برابر عطا چیزی می ستاند و حقیقت و اسب نیست بلکه با یع است پس و باب بمنی جواد آمد و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هب و حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی است که بخند هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از ان و زیاده بر ان بغیرض دلی عوض درین جهان و در ان جهان موافق

حکمت و صلاح کار بنده چون شناخت که در باب مطلق اوست تعالی همه از وی خرابد و از وی اسید دارد و از خردی
 طبع بر دوری بغیر نیارد و توقع ندارد و خواش بر خند و شور بود و بلکه محال نماید و طلب آن حیازد و دوا
 این بنده مسکین کاتب حروف در ابتدای حال قطعش که مشوب بنادالی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که بنده
 بب لی لکالایینی لاحدن بعدی اگر چه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید لیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظه
 استعد او یعنی از ادبیل استقامت بفری است انشاء الله تعالی و انما خلق باین اسم آن است که بذل کند هر چه در دست
 اوست اگر چه جان وی باشد در دوا و حق بملاحظه خط عاقل و ثواب آبل و بی طلب حسن و صیت اگر چه حقیقت
 دهب وجود از آدمی زاد نیاید که ممکن نبود تا فعل نزد وی اولی از ترک نه کرد و غرض و غایت و نظریه باین اقدام
 بران کند و اکمل افراد انسان در پیه وجود سید البشر صلی الله علیه و سلم که چند ان عطا نمود و انفسام
 کرد باذن خدا که غرض و عوض را در ان دخل نباشد بلکه بعض اشغال امر الهی تعالی و تقدس و هم چنین همه انبیاء
 و مرسلین صلوات الله و سلامه علیه و همین - الرزاق - روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سیاح
 و بهائم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است محسوس و معقول محسوس
 ابدان راست و معقول احوال ما فی رزق مضمون است که لطیف باری تعالی بقلمات آن استاده این شامل
 است تمامه جانداران ماکه و ماسن و اجنای الارض الاعلی السد فاما و رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت
 از انجا که گمان عارند و عده کرده است که من حق الله کمال به و خواهر و زینت لایکتب و رزق مقسوم
 که آنچه قسمت کرده انما بسد خواهد رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق است
 انتظار رزق جو از وی نبود و توقع از غیر وی ندارد کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست که بندگان
 مقدر است از جهت روزی دل تنگ نه گرداند و نگذارد و شکایت از خلق نه کند و تعلق باین اسم آن است که دست
 خود را خراشاند از رزاق ابدان و زبان را خراشاند از رزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی
 و بندگان او در حصول رزاق جسمانی و روحانی با تعلق بعلم دارش و دوا خیر و نیز از وجه تعلق است که باطل
 و عیال و هر که در مومن است میبشت بکشتا کند و نفقه بر ایشان تنگ نه گرداند و در وقت رسیدن
 همان روزی ترش نه کند که روزی خود بخوان تو بخورد میت مر تراست ز همان داشت باید هر کجکه بخورد
 بر خوان انعام توان خه شستن به الفتح فتح کشادن و معنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی ان شاء الله تعالی
 رحمت بر اوصان بر میت و حاکم علی الاطلاق بیان خلافت و کشایش همه کارها از اوست فصل همه خصوصیتها از
 او در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بواسطه و بحجاب و فتح یعنی نصرت که از آنجا که آداب و نصرت الله و الفتح و ان
 انتمنا که فتمنا مبتدا تحقیق کشته ده است ابواب فصل و کر است خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیه و همین

و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان را و ایمان ایشان را برادراری
 دین چنانکه در ولقد سبق کلنا لعبادنا المسلمین انهم لهم النصرة و ان جنودنا لهم الغالبون و دوی آنانی کشاد است
 بر دلهای مومنان در ای معرفت و کشانیده است بر عاصیان در ای مغفرت و یاری و دهنده در مانده گان و
 شمشیر سار و زنگان اوست و بالجمله قیام اسم جامع است مفتح ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده
 و است که اوست تعالی قیام باید که بشیند بر درگرم وی با مسیحت و نصرت و اشتیاق حصول الفضائل فی ممال و استیصال
 با تسلیم و سکون تحت جریان حکمیت همه در باطل بر خود فرو بنده در او گیر و اتم دل در و بنده و تعلق بآن است
 که سعی کند که در بروی طالبان خیر ازال و علم به کشاید فضل خصوصیت سیان سر دم کند و مظلومان و در مانده گان را
 نصرت دهد و العیسم سبانه عالم است و دوی تعالی عالم است باشد که را و نشان و خطرات دل و آنچه هنوز در دل غپورانه
 کرده و علم وی محیط است بکلیات و جزئیات ظواهر و باطن آن و کینه حقائق آن و غیر قشای است معلومات وی
 و چون دانسته شد که دوی تعالی عالم است بطو اهر و سر از ظاهر و باطن از هر چه نشاید و بناید پاک باید کرد و ملاحظه علم
 خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خطه عبد ازین اسم آن است که تحصیل علوم دینی و تکمیل آن و حقائق و
 معارف که سبب تکمیل نفس و باعث پر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت
 از آن است بدعا و تراتب زدن علم مشغول و مشغول باشد - **القبض الباطن** الباطن قبض بر خفا و تنگی و بسط و
 و گسترش و پدید آمدن و دوی تعالی تنگ میکند ذوق را بر هر که بخیر اید و فراخ میکند اند بر هر که بخیر اید و ذوق حس می کشد
 یا معنوی و قبض می کند ارواح را از اشباح نزد امانت و بسط می کند ارواح را در آن نزد امایا یا قبض میکند
 در نوم و بسط می کند در استیقامت تنگ می گرداند و لما را چون و ملالت بر تجلی صفات قمریه جلایه و فرخ می کشد
 بفرخ و مسرت ظهور صفات لطیفه جلایه گفته اند که قبض می کند صفات را از اغنیاء و بسط میکند آن را بفقرا و این
 قوم را در برین قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آن را تفصیل از کلام جنشی شایع عظام
 نقل کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شایه بر قبض صبر می کند و امید و اید باشد
 و بر بسط شکر می ریزد و در هر حال قبض و بسط می بیند از انجامی داند و اتمام غزالی گفته که قابض و باسط
 از بندگان آن است که قبض می کند دلهای بندگان را بتجو لیت و اندازد از بکمال خدا و کبریا بی او بجنون ان عذاب جهنم
 او و بسط می کند به بشارت دلون به لطف و عطای او بصنوت آلاء و نعمای او و با قبض میکند و تنگی می آرد و بکل
 می و رزق بر حقائق امر را که به آخر ازل آن و افاضت و نشر می کند بر اهل امتی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم
 آن است که با نفس بد زنی و با هر که در تحت قبض و سیاست او است باین دو صفت معاطه میکند تا تحت بکمال
 باشد هرگاه بسیار ملالت و سأمت بد ایشان رسد به بسط دفع کند و هرگاه بسیار جرأت کنند و دلیر شود به قبض ضبط

آن نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از خیر دنیا بدو نیاید کرد تا بر مرد و لمول کار نه کند
 طاعت با نسیاط و نشاط به قبول نزدیک است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند قریب سیاست
 بلخ نماید و بهر گیتی یکب آرد و می خود تمام به در تو صد ایست از ابد و السلام به الحاق فیض الکریم - خفیف فرودشتن
 رفع برداشتن فرودی آمد کا زان را به یکنجی و بر میدارد مونسان را به یکنجی و بر می دارد و دستا خرابه نزد یک
 گردانیدن و فرودی آرد و دشمنان را بدو در گردانیدن و فرودی آرد کسی را که میخواهد با فضل سافلین طبعیت
 و بر میدارد و بعضی را با علی علین محبت و فرودی آرد یکی را بدو رکات تحیم و بر سید اله و دیگری را به بنات تحیم و این دو صفت
 را در آب و در جات بسیار است و بنده چون شناخت کردی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی بردان فرودی
 مرتبه و مجادرت اشقیاء و در خواهد بلندی درجه و مصاحبت سعادت و ادب و جهان و خلق باین دو اسم آن است
 که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفیف کند اعدای دین را و خوشی دارد و ایشان و رفع کند و توان حق و
 دوستی آرد و ایشان که در انفس الاعمال الحب لله و البغض لله است و در انفس را که اهل الاعادی است خفیف کند
 و مقام دل و دود را رافع کند و مرتبه برادران دین و شایع اهل یقین را بلند و بالا بید و مقام خود را از همه پست
 آرد و خود را نه بیند و اگر بیند دون و نا کس بیند و پست بنزد می کرده و پا و پا و سر دیده و خود عیب و زیگانه و هر و به
 حکیمانیکه دور اندیش بودند و دانی خلق و در خویش بودند **المعز المذل** - اعز از عزیز گردانیدن و اذل از اذل
 کردن عزیز دیگر داند آنرا که میخواهد در دنیا بوقین طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و منکالت و و بعضی
 به علو مرتبت و تعلیم حجت و رویت ذات پاک خود و خواری گرداند کسی را که میخواهد با خدا این صفات الهی را
 گفته است که سید بر ملک و ابر بر خواهر و سیکند ملک را از هر که خواهد و عز و الم و ملک حقیقی و در خلاص از دل حاجت رسانی
 نفس و غلبه شهوت و همت جهالت پس کسیکه برداشته شد حجاب از دل وی شایده که جمال حضرت عزت را و روزی
 کرده شده و او را ملک قناعت و بی نیاز مندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تأیید و غالب شد بر صفات نفس پس
 تحقیق عزت دار او را داد و او را ملک دین و دنیا و کسی که در از که چشم او را بسوی خلق محتاج کرد و او را ایشان و
 سلسله گردانید بر وی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید و پس و استدر ارج و مانده تا به یاری اجل تحقیق
 خواگردانید او را و کشید از وی ملک استی این اعز از او و اذل حقیقی و مدعی است که نام زد کرد و او را از اذل
 صبی جهانی نیز از صفات و انفعال او عز و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف و نسب
 و نظایر بابتاع و انصار و اصدا و آن اگر ملا هر گرد نفع و ضرر آن در دین و باقی اند از آن در اهل دین و بنده چون
 است مغرور داند است تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از انوار بی و بخت پناه بدو گاه عزت وی
 آرد و بداند که عزت در طاعت است و خواری و معصیت و بخرص و طبع شهوت نفس خود را بخوار نگرداند

حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان کبود
دیگر گفت مرا هم نان خوش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا بخورش و هم آن کودک را نفسی شد ریهان دیگران
او کرد و می کشید فتح موصی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی سگ یا خوشی بهیت بنان خشک
قناعت کنیم و جائه دلق بهر که با نعمت خود به زبانت خلق و مخلوق آن است که عزیز دارد آنرا که خدا می تعالی
عزیز گردانیده و معلوم معرفت و مخالفت هواد طویت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده و کفر و ضلالت و مخالفت و لغزش
نفس و جهالت و شهوات - السميع البصير - این دو صفت است مخرج تعالی را که منکشف میگردد و آنست که
در سعادت انگشتان نام بی احتیاج بابت و محاسن و وی تعالی شنو است نه گوش و دنیا است نه چشم و این که است
زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و احوالات اند و در نزد یک نزد وی برابر است و شنیدن و دیدن چیزی را و از شنیدن
و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اشکات این دو صفت محل عذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تشریه
وی تعالی از صفات چشم ثابت شد تشریه وی از ان و قرآن مجید مطلق است به ثبوت این دو صفت و تاویل آن
بعدم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی السميع والبصير است محکم نمی کند مگر آنچه راضی است و س
تعالی از ان و هر چه گوید با ادب گوید و از غضب و بهتان و لاف و گزاف و مدح النفس و لعن و لعن بهر چیز و نه
ببند و نه شنود مگر کلام خدا و رسول خدا و ایمان او را آنچه راضی است حق تعالی بدان و از نظر حرام و در از
کردن چشم نه برت دنیا و نه برت آن بهر چه و نظر کند بصانع و به المانع و عبرت گیرد و از ان و لازم گوید و ایم
مراقبه و مطالبه النفس بمحاسبه و اشاعت دلی سميع و بی میسر و میسر است - - الحکم - معنی حاکم است و وی
تعالی حاکم علی الاطلاق است بکمال تشریف و ارادی و حکم کننده است میان خلایق برین قاعده حکم و دفع طریقه
و انصاف است مانند مظلومان است از ظالمان در درو جز او حکم کننده بشعوات و سعادات بر بنده گان و در
قاموس گفته است که حکم معنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم مشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی
اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از اراده است و حکم یا بصیر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان
و کواکب قضا است و ترکیب مسببات بر اسباب لحظه بخلفه تقدیر است و این را عیانست که امام شافعی
حسنی گفته جمله از ان و در شرح آورده ایم چون وی تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد
مراد را و راضی باشد بقضای او و طریقی در خود کند از حقوق و از خصومات خلق بر خود را بشود و اگر کسی با
او خصومتی افتد انصاف نگاهداند تا در زیره ظالمان محسوس نگردد و در روزی که وی تعالی حکم گرد و در انشود
و از سابقه حکم از لی بر اسان و اندو گین باشد و خلقت آن است که در دفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف
ورند و بر پس خود حاکم باشد بجا پادشاه و ریاضات و تقدیر سیاست که مفضی بصلاح دنیا و دین است العدل

نماییم خبر آگاهی و خبر آگاه و دانستن هیچ شی در ملک و ملکوت و تحرک و ساکن نمی شود و زمین و آسمان و ذره
مضطرب و مطمئن نمی گردد و در کل و در مکان بقیتی نیز ندارد مگر آنکه نزد اوست تعالی شانه ازان خبر و باینشی خبر راجع
به بنی علیم گردد مگر آنکه خبر مخصوص باخبار دارند و بعضی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبر یعنی علیم است لیکن
علم چون اعانت کرده شود بجهلای باطنه خبرت گویند صاحب آنرا خبر نامند انشی و گاهی خبر یعنی خبر نیز دارند
یعنی خبر پسند از کمون علم خود و وی تعالی خبر پسند است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بعفت
کلام گردیده خبرت و اختیاریتی از مودن نیز آید وی تعالی از آینده است بندگان را با امر و نهی و تکلیف شرعی
چنانکه فرمود و لیسو کم یکم احسن علماء و بند چون دانست که حق تعالی خبر است مراقبه علم او را از دست نهد و تعلیق
نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آورد و خلق آنکه بکارهای دین و دنیا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم
قلب و قالب الهی در خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکه نفس و کرد و خدای آن پر حذر بود و خبر
دهنده باشد مردم باینان و منزه و داعی ایشان بود بطریق نجات ازان و از ناپسندیده بود ایشان را بدان
التحکیم علم است که در داری و علیم آنکه او را خشم از عیای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و ساعت
انتقام نه آید و با وجود اقتدار اگر بگوید تا آنکه کند عفو فرماید و اگر خواهد بی تو نیز خبرت کند علیم علی الاطلاق
حق سبحانه است و بنده گاهی استعمال نمی کند بر عقوبت و لیکن بر عزم آن می باشد و گینه نگاه میدارد تا نزد فرصت
کینه را می کشد و وی سبحانه خود را با انتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آن است که از انتقام وی خائف باشد
و از جنت علم وی امیدوار عفو باشد که چون در حال علم کرده است در آن نیز نفرت کند و باید که بچنین دانسته
را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمی گیرد و عفو میکند نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم
دارد که در نظر چنین کیکی بفرمانی کند و خلق آن است که بهر ناپسندی که پیش از با عفو و دو تکلیف و وقار و رند و عقوبت
زیر دستان تعظیم نه نماید و صفح و عفو پیش خود سازد مگر در اجرای حدود و شریعت - العظیم - العظم و العظمت بزرگ
شدن و عظمت گاهی در اجسام که در رکات البصار اند اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم
عظیم تر از دست و تنی که استند و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر ازین باشد باز این قسم است
یکی آنکه بر سینه چشم را محیط سبزه بدان چنانکه فیل و اسنail آن یکی دیگر است که محیط سبزه در بصر اطراف
وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اذن و گاهی در رکات بصائر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند
قسمی است که محیط میشود با دراک بکنه حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است ازان اگر عقلی بعضی قسمی
است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق اوست که عظیم تر از همه است و متجاوز
است از حد عقول و بیرون از دایره ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات و سعه نرسد و آن ذات حق

و بر مراتب پایا ن تراز مرتبه اوست زیرا که سبب ولایت فوق سبب و معلول میباشد و وی تعالی سبب ولایت جمیع شیئ
و معلولات است و بذات وی نمی سیرد و بر مراتب ولایت و فاعلیت پس هیچ چیز بر وی نیست و وی نباشد و در
فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند به حی و وحی منقسم است به چیزی که او را جزا و ادراک حسی نیست و آن بهر
است و چیزی که با وجود ادراک حسی او را ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم است به چیزی که
است در معلومات او شهود و غضب و آفرین انسان است و چیزی که سالم است ادراک او را در هر یک از ادراکات
و آنکه سالم است و ممکن است که عقل و مخرج باشد بدان ولیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزی که
ممال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالمی تر از کل
ترازان را بر او نباشد و در فهم عوام که در مرتبه بهاء اند و جزو حسی بنیاد و خواص که مستند شده اند با ادراک اشیاء و حسی و در مراتب
آن را بر وی فوق مراتب حسی نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی است سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و
موجودی که منزه است از تحدید و تقدیر یکدیگر و اجسام و مقادیر آن فوق تمام اجسام باشد و در مرتبه تخصیص نیز برین کجاست
فوقیت اوست از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و حسی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر
همه چنانکه فرمود در آیه غالب علی امره پس بنده باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کتب ذات و صفات او باشد
و چون و چگونه اذناه معرفت بردارد و بر معرفت آید که کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبه بر و حکم وی تعالی
نیست و نایب دارد و با مثال توضیح می آید و محقق است که قبل از وجود و تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع و ذات
که در کمالات و عالمی گردد و در مراتب بقاات ولیکن علم مطلق ممکن نیست زیرا که فوق وی و ذات انبیا است با
تعالی که در انبیاست و اهل جلال که فوق آن درجه نیست و جبرئیل الانبیا صلی الله علیه و سلم است و اعلی مطلق خدا
است جل جلاله و تعالی شانه و نیز آرزو و محقق آن است که فرس و بهوا از بردست باشد و از صحبت اهل دنیا و متعلق
و زود همت بغیر احق خود دنیا رود و شایع گفته اند که هر که صادق گشت در قوه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین بر او است
او در دل نشیند و بر از وی بترسند - الکیمیه بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت است از کمال ذات و کمال
کمال وجود است و کمال وجود وی تعالی راجع به چیزی است که او را وجود و چون مدت وجود آدمی در دنیا گردد
گویند که وی کبریا است و چون طویل الوجود و کبریا پس عالم الوجود طانی و ابدی ابدی و احوالی باشد که او را بر خود اندر تمام
وجود وی تعالی وجود است که صادر است از وی هر موجود پس که چیزی که کامل لذات نام الوجود باشد و عظیم معنی کامل
الصفات رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تعلق قویب با اسم تعالی است - الحفیظ حفظ نگاه داشتن و نگاه بدارند
هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضیاع است تعالی شانه با بقا و صیانت چیزی که ضد دشمن یک دیگر چنانکه
غنا هر را در مواجید نگاه میدارد و بر کرب و مزاج و تعدیل قوای آن و نگاه میدارد و حیوانات را به سید کردن آلات

و جراح و زروات آنها چنانکه شناختا و نمایا و چنانکه و خارج از آن چنانکه اسلحه و پدید کردن معرفت و هدایت به
راست کردن آن و استعمال آن و پدید کردن حواس که در رنگ جاسوسان اندر می آید پس بپایه ادوات
چنانکه چشم و گوش و جز آن و همین مدحفظ اوست تعالی هر فرد که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین
سیر و دیگرگاه سیدار و لباب و اوراق و بشتر و طراوت و اوراق و بطوب و بنهار با که میروید از وی و اوراق و سلاح نبات است چنانکه
شاخ و کباب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حائضی است که نگاه میدارد او را اندک مبدل بهو اگر در دو رخبر که است
که فرد و دلی آید قطره از باران اگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد آنرا تا میرد و بستر خود از زمین امام غزالی گفته
که این حق است و مشاهد باطن از باب بصائر بران دال است و ایشان ایمان می آورند بدان بلصیرت نه بتقلید و
ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لایید و لایحی و از جمله حفظ اوست القامی ایمان مرصوفان را و حفظ عقاید
ایشان از زلف و زلل و صیانت عفو و ایشان در توحید باقامت و دلائل و براین بر صدق وین و اقوای دلیل و
بران توفیقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار رتبه را در آن قطعاً دخل نیست بزرگی گفته است که
شکر این نعمت چگونگی گویم که با چندین احتمالات ادیان و مذاهب که در عالم است اصلاً بخطر خاطر نیست و موجب
اشکال و اختلاف عقاید ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا متقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ
بسی از برداشتن چیزی که خدا آن نسیان و فراموش کردن است نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن به پدید آمدن تعالی
صمیم است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست زوال آن لذوی بسو و نسیان نقل است که یکی
از صلوات مال بسیار میراث رسید گفت الهی مرا باین درمهم محتاج افزاید اما محافظت این حضور طلب مرا تفرقه
میرساند خدا و نذا توحیفی از برای من نگاه دارد و هر چه بود همه باید و ایشان را پس هرگاه که او را بجزیری احتیاج
می افتاد حق تعالی آنرا از حسیب بوی میرساند و چون بنده است که پروردگار را حفظ است باید که از همه نعمات
و نعمات و از غلبه نفس و هوا پناه بکف و حمایت او بردمیت هر کس بخدا پناه آورد و او را از بلا نگاهدارد و کلمات
آنست که حدود احکام شریع را نگاه دارد و جوارح و از اعضا و عقل را از ذکر ماسوی و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ
دارد و جمیع احوال را از خیر و از حد استقامت و اعتدال محفوظ نماید و فر و مانند گان و عاجزان را درست گیرد و محافظت
نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معالی آنها را در دل نگاه دارد و الحقیقت سخاوت اوقات و رساننده آن
بایدان و قوت خودش آن چیزی است که بوی برپایست بدن انسان از اطهر و اوقات خودش و این قوت از این
است و قوت از روح معرفت و ایمان است و تقویت یعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر نیز آید تو که تعالی در دکان این
علی کل شیء مقتدر ای مطلقاً قادر الیس و ی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان
از وی بخواهد و علم وی گفته اند که اصل تسری پسندند اما القوت قال ذکر الخی الذی لا یموت و بعضی این چنین حکایت

گفتند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت ائمه گفتند مقداری که از آن چاره نیست گفت از آن چاره نیست گفتند
از چیزی می پرسیم که تو امجد با آنست تو امجد با ائمه است اگر شما ائمه را می شناسید و خلق آنست که اگر گویا
طعام و دبر و غفلان را از شما دکنه از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقدام نماید - الحسب - کافی
و بسنده در جمیع کارها و احساب بسنده آمدن چیزی اسبب الشی می گویند یعنی کفایت یعنی بسنده شد مرا این چیز اسبب
یعنی محاسب است و این وصفی است که مقصود نیست ثبوت وی حقیقت غیر حقیقتی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت
وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را اگر ائمه تعالی را زیرا که باوست وجود
اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها داخل است در وجود اشیا و کمال آن همه مخلوق او نیست پس
اوست محاسب مطلق و بعضی گفته اند که محاسب یعنی محاسب است چنانکه حلیس و نیک یعنی محاسب و مناد است روی
تعالی حساب بگیرد از خلایق روز قیامت و میثار در برایشان انعام ایشین را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند محاسب
یعنی شریف است از محاسب یعنی فضائل و مناقب شمران و چون بنده دانست که وی تعالی کافی است باید که گفتا
گند بوی گیس تدبیری توکل کند در جمیع امور بر وی و آن توکل علی الله که محاسب و چون دانست که انعام
اورامی شمر در بران حساب خواهد کرد ضبط کند انعام خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که ملازم
است شرف و کمال ظاهر گردد بر وی خاست نفس در ذات آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد با تعالی
خود و خلق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود محاسب کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از خدا
و نفس خود را بر قوت و طاعت شریف گرداند - الجلیل - الجلال و الجلاله بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی
جلیل مطلق جامع ثبوت جلال و صفات کمال آما غزالی گفته رحمه الله علیه که بزرگ کمال ذات است و دلیل کمال امتیاز
و عظیم کمال ذات و صفات جمیع آنسبب بزرگ بصیرت که محیط بان شود انقیاد و در اصطلاح قوم ظهور آثار است
تقریر و اجمال خوانند و ظهور آثار صفات لطیفه را جمال جمیل نیز در اسرار الهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست جمیل در
اصل موضوع است مرصو ظاهره مدبر که بصیر از آنچه بحسن و طاعت طاعت به بصیر و موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده اند
بعضی میگویند که مدبر به بصیرت گردد چنانکه میراث جمیل و خلق جمیل و جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جمیل مطلق اوست عز
زیرا که هر جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است چه تو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بزرگوار است
که جمیل بحق جمیل مطلق اوست تعالی و تقدیر عظیم کند که او را دوست دارد و بزرگی قدر او و مقابله انوار جلال
و جمال و عظمت و کبریا و اهل جلاله و عظم شاه وجود مجازی خود را در زبان و گدازش آرد و نیست مطلق گردد و نیست
مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر شرقی و غریبی از جنی من و طنی اذ انقبت بداه و ان باغبینی هم گم شدند و گم
شدن این نیست نیستی از هستی این نیست - تود و گم شود که تجربه این بوده گم شدن گم کن که تجربه این بوده و خلق آنست

الانفس خود را بتسکات کمال موصوف گردانده وصفات باطنه خود را نیک گردانده و اخلاق نسیه را تشدید کننده تا به اهل
 جنت گردد و خدا و خلق همه دوست دارند - **الاکرام** - بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصفت به کرم کردی همه صفات
 نیک را اثبات کردی و گفته اند که کرم آنست که چون نادار گردد عفو کند و چون دعه کند دافعا کند و چون عطا دهنش از امید
 دهد و هر که ادبوی التبا آورد او را مصالح مگذارد و از جمیع وسائل و شفعایی نیاز ندارد و کرم یعنی کرم نیز گفته اند چنانکه
 بدلیل معنی نیکو است نه اندک یعنی جوایز آمده و تمام این معنی بوجه کمال خاصه ذات کرم متعال است نقل است که از ائمه ائمه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کرد که با رسول الله حساب دارد و زیارت که کند رسول فرمود که خدا این دعا بخواند و
 حساب کند اعرابی را خوش آمد و نسیه کرد و پسرید عمر که بر اقسام کرمی گفت کیم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر
 شود عفو کند و بنده باید که وظیفه شکر و کرم و اکرام و عفو و جو کند و دوستی بچنین کرمی در حل گیر و تخلق آنست که کسی
 کند و تحصیل آن تکلف کند در اقصای بدان تا حاصل شود و در اینجا خبری از ان یا همه آن بران وجه که لائق ایشان
 اوست و انبیا صلوات الله و سلامه علیه همه بیست و هفت اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات
 انضما و ان القیام الکلیما انهم کمالی تر و کرم تر و اوست اکرم الا کرم بعد الله تعالی و ما لجان او از اولیا و علما و همه
 اهل کرم اند طایف حسب درجاتهم و مراتبهم - **الرقیب** - فی الصراح رقیب نگهبان چشم دارنده و موقوف طبعی گفته رقیب
 حقیقه که مراقب باشد اشیاء را و ملاحظه کند آنها را پس غائب نگردد و از وی مقدار دره و زمین و نه در آسمان آتام
 غزالی گفت رقیب حقیقه پس کسی که مراعات کند چیزی را آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دائم
 او را رقیب خوانند پس رجوع یعنی رقیب بعلم و حفظ باشد ولیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که همین
 را تفسیر رقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وی سهالند در رقابت و این وجه فرق بود میان هر دو وجه
 تعلق و تعلق ظاهر است آنکه نگهبان خود باشد و خود را از اغراض نفسی قلعی از که و قلب بگامد و دائم در نظر حق با
 ادب باشد و از آن شایسته بپرهیزد بود بداند که وی تعالی رقیب و شاهد اوست در هر حال ظاهر و باطن و باطن
 که نفس و شیطان و دیکین او چند فرصت فراهم میدارند و باعث اند او را بخلقت تا چون فانی گردد کار خود را بکنند
 و کین خود بکنند پس همیشه بپرهیزد از ایشان و بشیاء بود و ذکر و تلبیس ایشان و بریند و راههای در آمد ایشان
 معنی مراقبان است - **المجیب** - اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست چه اب دهنده هر که او را
 خراغد و اجابت کننده هر دعا را عطا کند و هر سوال را اوست اجابت کننده دعای مضطرین بزرگان قال
 و حال بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه بطلبند و از جمله اجابت اوست دعوت
 خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه بپایان کنند ایشان را بپیدا کردن بسیار از
 ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را و امر و نهی و اجابت کند بنده را و

اینجا مرام بر آرد امان حاجات ایشان آن قدر که تواند ممکن باشد و اگر عاجز باشد ملطف و دهن نرم و باجابت و رحمت
 ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم - الواسع - سعت فراخی و فراخی کردان
 و جدا از رسیدن و سعت را عاقبت بعلم می کنند و میگویند که علم وی وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان میکنند
 و میگویند اسما و وی وسیع نعمت او بسیط است و بقدرت و ملک و غنا میکنند و واسع مطلق و جیب این صفات
 الهی تعالی است و آنکه گویند سعت یعنی تو اگر می توانی و دوست در است بهین علامت است و حق است هر کسی که
 شناخت خدا و فراخی علم و قدرت و ملک و غنا می آورد که باقی نماند و رضیقت چهل و عجز فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد
 از همه و در همه کارها التجاب و کند و در تنگی با پناه یابد و در تعلق آن است که سعی کند و سعت علوم و معارف و اخلاق
 و جهود و سخاوت و در زد و سینه را کشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه دارد گردد و بروی از جودش
 و از دایه های جانان شکل نگردد و هیچ چیز از یکس دریغ ندارد و با همه حسن هر چه نماند باشد - جمیع - بند با برادر خواهی
 کشاده دست دل بکش اگر خواهی مراد - الحکیم - حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و ایتقان و احکام
 علم و عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس یعنی علم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم همانند ما که است و حکیم میگویند کسی را
 که عالم باشد بمقتضای اشیاء و نیک و اندر دقایق صناعات را و متقن و حکم کند صنایع آنرا و کمال درین معنی جز خداوند
 نغز و عمل را نباشد و وی تعالی هر چه کند بمقتضای حکمت و از روی دانش و نبییش کند کارهای وی و سبب از
 و این سستی منزه و متبرک است و دانا است بمقتضای صفات اسرار و کسی که شناخت که بروردگار تعالی حکیم
 است بروی لازم بود که بعضی گردد و حکم او بداند که وی را در آن حکمت با نفع خواهد بود اگر چه ظاهر گردد و بروی
 پس اغراض کند و خطا گیر و بروی و بداند که وی فاعل تمام و حاکم علی الاطلاق است فیصل یا ایشا و بحکم مایه
 و باید که در فهم صفات متوجه فیض اسم الحکیم باشد و تعلق آن است که اجتهاد کند و تکمیل قوت نظریه و تمکین
 قوت عمیه و نیک و اندر دقایق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق تکمیل نفس خود بود و باید که از صفات و ثنوی
 میریزد و هیچ کاری بی باعثه صفاتی و داعیه رانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری
 قدس الله شریه گفت شنیدم درین مغرب مروی بعلم و حکمت معروف و مشهور راست بزیارت وی شدم
 اجل موزر و رخا و می افتاده بودم وقت نماز مسجد آمدی و بچنان و الدو حیران بارگشتی و بمن هیچ انفات
 نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرد مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ انفات بمن نمی کنی
 او سخنی نمی گوئی آخر مرا ندیده و گشتی و انصیبتی بیا موز تا یا دیگرم گفت بآن عمل خواهی کرد و گفتم آری اگر خداوند
 گفت دنیا را دوست دارد و فقر را غناش و ملایم است و دان و منع را عطا گیر و یا غیر حق نفس گیر و صحبت مدار
 و نحو - می را حضرت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز

بیت از سینه مخزن بر نام نشان غیره الا کسی میدارد و نوی نشان ترنمه - آلود و در بضم و فتح و کسر و یحیی و داد
 کسر و مروت دوست داشتن بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکیه و وی تعالی دوست سیدار و مومنان
 را دوست میدارند ایشان را و را چنانکه فرمود مجسم و مجسمه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر سینه ابر ایشان را و نعمت
 سید و احسان میکند ایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان و او را یعنی طاعت میکنند و عظم
 میکنند او را و محبت میدارند و ذکر میکنند او را و فرمود و هو لغفور و آلود و آسم غفور را بر اسم دود و مقدم داشت
 تا عاصیان گناهکاران که آلود و غبار مصیبت اندیز بر ما اسید باشند یعنی اول غبار مصیبت را بغفور و مغفرت از خسار
 حال عاصیان می برافشانم و پاک میگردد و انهم بعد از آن در دانه میوبان و مود و دان خود می در آرم بیت از من
 گفته آید من آنچه در تو کردم آید و تو آتی به و وجه تعلق باین اسم ظاهر است و تعلق آنست که دوستی را با این
 باشد و آنچه خود را خواهد اختیار در سنان مانیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم
 آن است که منع نکند او را از ایشان و احسان و غضب و حق و ایذا پس به پیوند با هر که بر داری و عطا کند
 آن را که محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بر وی و فرود اعلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
 باشد و در طریقه محبان بذل محمود و استقامت و دزد و دزد و دوستی و دوستان او را وسیله عظمی افشاء خصومتها
 محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت دینی عین محبت حق
 و طاعت اوست حکایت خوبی است یکی از دوستان آن حضرت را بنقاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود
 ناگاه موی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پیدا شد آن همه مال را داد و آن موی را بخیریت جاری چند دادم
 جان خیزم به محبت عیب از آن خریدم به و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرائی محبت است بحضرت صلی الله
 علیه و سلم نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و متبایان دوست بیت دوستی را دوست
 داری و دوستش را دوست داری دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست داری سگی و دوسه و دوزخی
 دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون ما اسید باشد بر هر سیفر ما یقدس الله
 سره نیز چون سنگ را با دوست و سنگ را دیدار و عبد الله را با نو میدی چه کار - الحیبه - ما الله ماجد است فی
 الصراح مجرب و دل و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نخل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجرب و سعادت کرم و امام غزالی
 فرموده که حمید کسی که شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس
 مجید جامع معنی اسم جمیل و دایب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه شکر ثمانی حق بجای آورد و شکر نعمت
 و عطای او فرموده و تعلق آن است که شرف و بزرگی را به تحسین اسباب آن از علم عمل
 و تهذیب اخلاق حاصل کند و بطا و نوال افاده و افاده نماید - الباعث لبث بر بخشش بیت از

گور و بیدار کردن نام از خواب و فرستادن کسی مابرای کاری و اوتعالی بر انگیزنده مرده است از قبیل و در سبب بیدار
کننده و الهامی فاعلان است از خواب غفلت و غرور و باعث وصل است بسوی خلق و بعضی گفته اند که بر انگیزنده
جست است بر نیکو کاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از بیقرانی رسول انبیا گردد و از روز
بعثت و نشور یا قیامت و خود را بجا و آخرت مشغول دارد و خلق آن است که در الهامی مرده را از گور جیل که موت
اکبر است بر انگیزد و بعلم که سبب حیات ابدی است زنده گرداند و فاعلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از زند
خود داعی خیر که حکم رسول دارد به سوی جوارح و قوای خود بفرستد و به سوی خلق تعلیم دهد و در سال
در سال نماید و بهمت را بر خیرات و میراث برگمارد - الشهید - از شود است بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت به سینه
گوایی و دادن شهادت حاضر و مطلق است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گوایی دهنده است بر اسماء و
احوال خلق روز قیامت و تو را که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله ان لا اله الا الله یا شاهد
است بر اخلاقیات اینچنین بایان و نصرت و اذن مرسل را که بیاید بعد از ایشان و مصدق انچه با ایشان
است چنانچه قول وی تعالی (و اذا اخذ الله عیاق النبیین) الا اله الا الله است بران و بعضی گفته اند که شهادت بر این
نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است به کلام و طریق وحی و الهام احکام دین اسلام را و شهید بمعنی شهید و انگیزنده
اند که انبیا و اولیا و علما و ملائکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات و کمال صفات وی اگر چه از ادراک کنه ذات
و صفات عاجز و قاصر اند ایست خطبه پر نام تو خوانند این همه از تو جز نامی ندانند این همه که تو حید تو حید تو حید
هم تو میدانی که نادانیم با و بنده را باید که از امر اقریه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال خاف نه باشد و بشهادت
وی بر محی رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را قیاس بر کمال ذات و صفات وی و حرمت و تعلق
بمعنی اول راجع بمعنی علیم و خیر است بمعنی ثانی سنی کند که بر تحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت و بر دنیا و
روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بر عیاق انبیا گردد و اما از خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت است
و در مقابل اوست باطل بمعنی نیست و ناخیر و معدوم و ثابت است مطلق الله تعالی است و سایر موجودات
از حیثیت امکان معدوم و ناخیر نیستند که در حد ذات ایشان را وجودی و نفی نیست چنانچه گفته است
(لا کل شیء الا الله باطل) و تفصیل کلام آن است که اینجا خبر است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل
بوجهی پس متبع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است بوجهی و باطل است بوجهی و او را از نسبت ذات خویش
وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستغنی است وجود را از غیر خود و از وجهی که بجانب مفید وجود دارد
موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء الا الله وجهه پس معلوم شد
که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است و هر خبر وجود از وی میگردد و آن خداست عزوجل

و تعالی و تقدس و حق یعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقادات و مذاهب را بدان وصفت میکنند نیز نسبت به
 بوجود حق و داد باعتبار ثبوت ایزدین حجت و ادراحق میگویند و حق یعنی سر و امانی می آید و اوست تعالی منزه از الوهیت
 و اقوال و افعال و هی از شائبه بطلان و کذب منزله و بر است و مخلوق آن است که مستحق گردد بنده بتا بهست حق
 که شریعت بنویست علی خدیجه و سلم تا اذن نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدین مستغرق گردد و در وجود
 حق و ذکر وی و حضور وی تا ساقط گردد و یعنی حقانیت امام غزالی گفت رحمة الله علیه رحمة و سبقت عبد الله که حق است
 و لیکن حق بذات خویش نیست بلکه حق است بخدا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است اگر موجد و ساختن حق مر
 اذ انانی بود پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق گرچه یکی از او تاویل سبکی است آنکه این مراد دارد که وی بجای است
 و میگوید این تاویل بیهوده است زیرا که لفظ دلالت ندارد بر آن دیگر آنکه این مخصوص بوسه نیست بلکه هر چه اموی
 اوست بحق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی تجسب شود و گنجایش غیر
 نماند و هر چه کلیت چیز است را و تمامه او را و فریاد او در وی مستغرق گردد و میگوید و میباید لغوی کنند که او
 اوست و از اینجا گفته است و انما من اموی و من اموی انا مراد استقراق و استملاک داشته است انتی کلام
 الامام انی موجود بحق و ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق بشویم و در باری عزان
 تو نشود تو و سنور گردان خود را اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صوفا عید الحق است و حقیقه و سنی نیز گردان وجود
 آن آگاهی و هو شیاری پیدا آورد و هستی و وجودی نگذارد تا گوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری از باطن گفته است
 انک علی کشتی قدر - الوکیل - وکیل آنکه کار را با وی گذارد و تمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی
 خود بخود کارهای بندگان را بر خود گرفته و تمام شده امور عباد و مریدان و معاویه تفصیل هر چه بدان محتاج اند و کفایت
 میکند بنهایت و کرم خود مهابت همه را با آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاه است و فانی کند قدرت وی بامری که
 وکیل است از آن و وکیل مطلق آن است که امور و کول باشد بوی دوی کافی باشد بقیام آن و توانی بود و تمام
 آن و آن کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که همه کارهای خود را بجهت وی سپارد و بتدبیر وی باز
 گذارد و کمیت خود متوکل گردد بر وی و بسندگی کند باستقامت و استبداد وی از غیر وی بیعت کار خود را بخدا باز گذارد
 است نمی بینم ازین بهتر کار و حقیقت توکل گفته است لغبات حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم ادعای
 است و خلق آنست که در کارهای ضعیفان و فردماندگان سعی کنند و در کفایت مهم ایشان کوشش نماید و در انجام کار
 و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا کرده بر نفس خود و خصم نفس گردد و در استغاثی
 حقوق الهی و اقتضای او امر و نواهی وی تعالی - القوی المتین - قوی توانا متین است و اراام غزالی گفت قوت
 دلالت میکند بر قدرت تمامه کار با فخر و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ایزدین حجت که قدرت با فخر

و کماله و ابدی است و ازین جهت که شریک القوت است متین است که در قرآن مجید جمع کرده است خود را بذل و القوت بهین
 و مرجع این متنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از عجز و نادانگی و ضعف و نادانگی منزه و سبب است و بعضی گویند
 تویی متین یعنی خالق قوت و ستانت است فیصل یعنی فصل پس درجه کاد قوت و نصرت از خود باید و خود را در کس
 و همه چیز را سخر و ستاد او داند و در وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او برسان باشد و خلق آن است که
 بر هوای نفس نوی و چیره باشد و درین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجزای احکام
 شرع و دین و مستی را بخورده اند بهیت نفس کا زکیش را بر خوشتن سلطان کن به دشمن است او هر چه فرماید که آن
 کن آن کن - الولی - محب و ناصر و مقرب به محب مومنان و متقیان است و نصرت میدهد ایشان را و وی تعالی
 دوست میدارد مومنان را و الله ولی الذین آمنوا و ولی یعنی متولی امر نیز آمده و وی متوجمانه متولی امور صالحان
 است بطاعت و اصلاح که توکل کرده اند بر وی و تفویض کرده اند امور خود را بر وی و متولی امور تائید غلاتی است
 از آنچه محتاج اند بآن از امور معاش و معاد و یعنی قریب نیز آمده و رحمت وی تعالی قریب است به محبتان و او از اسباب
 عبادی عینی خالی قریب پس بنده باید که تکمیل شعب ایمان خود را شایسته نزد دوستی مقربان و گرداند و در همه کارها
 و نصرت از وی جوید به توفیق و محبت وی شکر گوید و از قریب وی تعالی آگاه بود و اتفاقات دل پذیرد و کند و خلق است
 که دوست دارد او سبحانه را و دوستان او را و کوشش کنند نصرت دین او و نصرت دوستان او و وی کند و توفیق
 و کمال خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین نعم و ناسیده شود او را ولی الله و یکی از نشان ولایت آنست
 که وی تعالی دائم در توفیق و نصرت او را و توفیق و مطر و دیگر داند او را اما اگر قصد مصیبت و بدی کند نگاه دارد
 او را از آن و اگر نگاه دارد این بیعت و به ولایت زد و باز آورد و در آن نگذارد این است یعنی لا اذا احب الله عبدالم
 یضربه و نبی و از نشان ولایت است که او را در دل و دوستان خود جای و بد نیز که دل ایشان محل نظر حق است و
 چون او را در اینجا بیاید لابد بر تو را از این بروی نیز افتد نصرت دل بدست آید گردلی داری به در ره فقر حاصل از وی
 اللهم ارزقنا - الحمد لله - حمد و محبت ستودن و ستوده شدن و دوست ستاینده ذات خود و ستایش کننده صفات
 خود بکلام خود در ازل و بهشت آیات بنیات و دلایل زلال و احصی نشاء و طیکاست که اثنت علی نفسك و لای آنست
 و ستاینده انبیا و اولیا و مقربان است به فضیلت ایمان و احسان و عرفان و ستوده شده است بتسلیش خود
 ستایش جمیع آن پیش خود که او ان من شیء الا انی بوجه یا حمید یعنی ستی جمیع محامد است که موصوف کمال و عظمت
 بر نازل است و هر چند در اربع ذات اقدس است و خلق باین اسم آنست که دائم حاضر بود و جمیع اوقات و احوال و شی
 آنکه در متصف گردد و در کفیل کمال اعطای نوال محمود و ممدوح گردد و در خدا و نزد بندگان وی و محمود و از بندگان وی
 است که ستوده است صفات وی و اخلاق وی و شمل وی و اعمال وی و احوال وی و احوال وی بی شرف بندگان

و اطمینان در آن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه و سلم و هر که قریب است به جنت و مقام او بر قدر
 تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلیا هر یک حمید است بر قدر کمال و اندازه نوال خود و حسیطی است
 است جل جلاله و علم زلاله - **المحصنی** - احصا شمردن و دانستن بر سبیل استقصا و لحاظ و آما هم غرض از محصی را محاسبه و انحصار
 کرده و گفته که علم را چون اضافات کند بمطلوبات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محصی مطلق کسی است که شگفت
 کرد در علم وی حاسب معلوم و عدد وی مبلغ وی و بنده و اگر چه ممکن است که احصا کند بمطلوبات بعضی مصلوبات را و لیکن عاجز
 است از احصای اکثر مصلوبات و اما موقعی من العلم الاطلاقا پس محصی مطلق نیست مگر خدا عز و جل و او است که داناست
 بدقائق و حقائق اشیاء و محاط است علم او بمرآت کائنات و اعداد آن و صفت کمال او نیست که در احاطه کلیش علماء و
 احصی کشی عدد و بنده باید که عالم الهی را بر حسابات اعمال و احوال مراقب باشد و حساب معتدقیات غافل بنات و دور
 معاش حساب مواد بگیرد و بداند که چنان که بزرگ نیکی ناسف خواهد بود بزرگ نیکوتری نیز خسر خواهد بود بهیئت غافل
 شود که عمری زین آلوده ترینی باشد و او شایسته که چون شد عمری و گریانی و محقق عبدی این اسم بر قدر کمال است چنانکه
 در اصل صفت علم و از جمله تملق این است که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند پیش
 از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه سبیل کند و بعد کند تا برو قائل اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و
 واقف گردد - **المسبیدی المعبود** - ابداء ابتدا کردن و در آفریدن و حادث باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن نو
 بیرون آند و منافع و بدایع فیض و باز گرداننده اعیان بعد عدم او است تعالی شان و قدرت او همه را شامل است
 و خود هر که از عدم بوجود آورد بعد از انانیت اعیان نیز تواند کرد - **س** آنکه با را اعدل از خاک آفریده این چنین شایسته
 و پاک آفریده که گردا پس از مردن درست و نبود از قدرت عجب تراخت و دو گاهی معید را بر احاد و پروردگار قائل
 خوانند و فراموش الطاف و انصاف خود را که بر بنده انانیت میکنند و بسبب بعضی اعداد و تفصیلات وی بخدمت و احتیاطی نمند و بخدمت
 کرم و احسان خود باز احاد و میفرمایند نیز عمل میکنند این چنین جاری شده است سنت الهی تعالی که سید و مدعی ستانده باز
 می آید تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و برین سبب یعنی غشی الغامات بود از وجود و لوازم و هو سبب بی انعم
 نبیل استحقاقا و بهر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در هر حال رضای او را بگوید و شکر نعمت معاش که
 حیات این جهانی است سازگاری مواد که حیات آن جهانی است بکند و تملق آنست که سعی کند و را بدست
 غیرت و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از آن بتقصیرات و تقصیلات - **المحیی الحیثیت** - پیدا کردن و احیاء
 حیات و جسم و دور گرداننده آن از وی که احیاء و امات صورتی و جسمانی است و زند و گرداننده و لها یا بیان و
 معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیاء و امات معنوی و روحانی است او است تعالی شان و عظم بران بنده باید که
 بشکرانه نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی را در تفصیل حیات ابدی صرف نماید و بیخ سبب حیات و موت و نیز محصی

و ممکن آن است که در زنده گردانیدن دل ببارت الهیه و میرانیدن نفس از قوت غفیبیه و شهودیه سعی کند میت حیات
 القلب علم فاشتریه و موت القلب جمل فاشتریه و زنده گردانیدن دلها و طالعیان و میرانیدن با فوار هدایت و میرانیدن
 نفوس ایشان از غلطات غزوات که الشیخ محیی الدین نیز ازین باب است و اعطای غذا بگرسنگان که سبب بقا و امان است
 بگردن غزال و کافران که سبب نیستی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است - الحی - زنده ازلی و
 ابدی اوست تعالی شانه که هرگز نگیرد و زوال و هلاک نپذیرد و میات منفی است که موجب علم فعل ارادی است
 هرگز ارادک فعل ارادی نبودیت است و می کامل مطلق آنکس است که مندرج است جمیع مرکبات تحت ارادک و سه
 و جمیع موجودات تحت فعل وی تا بیرون بود هیچ مرکب از مرکبات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی و آن خدا است
 پس اوست می مطلق و هر چی که سوای اوست حیات او بقدر ارادک و فعل اوست و کسیکه شناخت کردی
 تعالی می است که هرگز نگیرد و توکل علی الحی الذی لا یوت و دیگر اعتماد بخلق کند احتمال است که وقت
 حاجت ببرد و ضائع گردد و امید وی و تخلق باین اسم آن است که زنده باشد بوی و بیاید وی تعالی تا هرگز نگیرد
 بل ایا خداوند بهم برزقون زمین عینیت هرگز نگیرد و آنکه دلش زنده شد به عشق به ثبت است بر جریده عالم دوام با حق
 قدمات قوم و هم فی الناس ایاوا - القیوم - قائم بذات خود و قائم دارنده و زنده کننده و مفرغ خود را که ممکن
 و مقصودیت اشیا را وجود و بقا جز بوی وجود و بقای جمیع موجودات بقیومیت اوست و گفته اند که قیوم ساز
 قیوم و مصلح امور را گویند و مصلح آورنده و دبر امور عباد و باز نایند و طریق صلاح و سد و معاش و معاد اوست و هر که
 دانست که قائم باشیا و مصلح امور است نافع گردد و آنست که در اشتغال و زنده گانی با حجت کند و صایه توکل و تقوی
 و نصیب بنده ازین صفت بقدر استثنای اوست از اسوی الله و اندام مردم و اصلاح او امور عباد الله را گفته اند که
 الحی القیوم اسم عظیم است و هر که در سجده بگوید یا حی یا قیوم هر شک استغیث حاجت او بر آید - الواجد - وجودی و یافتن
 مطلوب و وجود و جدت تو اگر شتر و وی سجاد واجب الوجود است که هیچ کمال و مراد و مقصود از وی مقصود
 نیست و هیچ چیز بجز وجود او موجود و منفی است علی الاطلاق که هیچ چیز و هیچکس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر اوست بوجوبی
 واجب است و بوجوبی دیگر ناقد و بعضی چیز را بی نیاز است و بجز این و دیگر نیازمند و بعضی گفته اند و بعضی علم نیز تو را بهر
 اشیا بهر صفت که هست در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و عظیم بآن تواند بود که غنی و عزیز است
 و جدان آنچه میخواند و عدم احتیاج بغير باعتبار اول و واجد و باعتبار ثانی غنی محضین در علم کثرت است و حصول
 نیست اول عظیم است و از حیثیت ثانی واجد و اصل علم و بنده را باید که بر او حق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم
 وی آگاه باشد و تخلق آن است که می کند و تحصیل آنچه لا بااست از کمالات تا او را چه مراد و مقصود شود و مستغنی گردد و غنی
 از اسوای اصح چون تو را در این معنی بهر داریم همه - الواجد - یعنی مجید است چنانکه عالم بمنی عظیم و لیکن در صفت

مجید باشد تا کید است و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی
 اثبات اصل معنی اکتفا نمایند که نفوس خود کامل است احتیاج به کمال لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تعلق به در شرح اسم
 الجبرید گذشت - الواحده کی است و الواحدة یکانه شدن و وی سبحانه کی است بذات خود دیگران است بکمال صفات
 خود و این شأن واحد است که مبدأ اعداد است که محدود و وقتی است آنحضرت سبحانه واحد و نهایت نیست و جامع
 اعداد است و واحد در عرف بد معنی است یکی آنکه تجزیه و قبض نباشد مانند جوهر و دیگر آنکه مثل مانند بود چنان
 که آفتاب که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که سزاوارست بخصوص وجود خود قابل تقسیم نیست
 و وجود نظیری ممکن نیست و احد مطلق است از اعداد و ابدان و گاهی واحد می شود و تفکیک پیدا نشود مراد از اینها سی
 جنس و نظیر و خصیصه از اتصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خصیصه دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد
 علی الاطلاق نباشد و کسیکه شاخت که خدا تعالی واحد است در صفات کمال که شریک ندارد و باید که متوجه نگردد
 که لوی و شریک نگردد از غیر او در وقت و تعلق بدان اسم آن است که سعی کند که متوجه دیگران گردد و در نفس و کمال نسبت
 کسی که ممکن است توجه نسبت لوی و باید که متوجه باشد در عبودیت چنانکه متوجه است وی سبحانه و الوهیت و یک است
 و یک روی و یک دل توجه حضرت واحد گردد تا به فیض وحدت شریک شود و مستغرق گردد و در توحید کی گوید یکی
 و اندکی بنده و یکی جوید و هر چه بنده از بنده و از داند نیست از بهر آن کی دو جهان دارد ام بیا و به جسم ممکن که حاصل
 هر دو جهان یکی است به نقل است که شبی قدس الله سره و بعضی بکان نقاعی گذشت فراموشی کرد که یکی ایشان ننماید
 در نفس آمد و فریاد زد که کی بود جزئی بد آنکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیعتی و شرح السنه
 اسم الواحد نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می کنند میان این هر دو که احد باعتبار
 ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی می گویند و احد یعنی عدم التجزیه که اجزاء اعداد واحد
 عدم الشیء که نظیر ندارد - الصمد - سیدی است که قصد کرده میشود بدگاه او در جمیع مطالب در فایات آرزو و احد
 یعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و ذات و جامع تمام کمالات از صمد یعنی صمد که میان تی نباشد و لغت است
 و صمدت پس بنده باید که همیشه بقصد بگاه و بی تعالی بپوی و جمیع معاصد و آب از وی جوید و او را از جمیع نقائص
 و اوقات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نگردد و تعلق باین اسم آنکه در کتب سار
 نیامدند و بر آوردن حاجات طالبان سعی نماید و از ذوالعلاق و از احتیاج لذات و شنوات لغور باشد و مقصد
 در جمیع بندگان خدا شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد و از تمام آفات و راسخ و حلیق مدد علیات حکام دین و
 شکن و ستم گردد و در طریق علم پیش - العاد المقتدر - قدر و قدرت و اقتدار و مقدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر و
 قادر و قدرت و در قدرت و مقتدر است و قادر و کسی است که اگر خواهد اگر بخواهد و قدرت عباد است یعنی که بخواهد شود و بی ممکن

بر وفق ارادت و تادیقی آن کسی است که اختراع کند هر موجود را آخری که می گماند باشد بوی مستغنی باشد و آن را عزادت
 غیر و آن خلعت بل جلالت و المعبر را قدرتی است بقا و گردانیدن حق و امانی الهی بر بعضی اشیاء یعنی اسرار الهی نفس
 و مخبرات بنده تابعی است بقدرت خدا پس عزاد است که گفته نشود و او را قادر بر بصورت مجاز مقید نیست تا در علی
 الاطلاق مگر وی سزا پس کسی که شرافت که دوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد که خواهد نیست و است که در
 خواهر است ازینست که در همیشه خائف باشد از قهر وی و امیدوار بود بر طاعت وی و تسلیم بود بکمال ارادت وی و نیز خدای
 که سولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرد یا عداوت او را با اعتقاد آنکه قدرت حق و انتقام
 وی باشد از حق است از انتقام کشیدن وی برای نفس و خلق این مسلم است که قادر باشد بر کشتن نفس از
 مخالفات و بر کشتن شیطان از غویات و بازداشتن طبع و هوا از میل بر شهوات و لذات - المقدمه الموعود به
 الی و کسر خاتمه بدینش کردن و تاخیر الیس انگشتان است عز و علا که پیش کرده و در میان خود را بنزدیک گردانیدن
 از درگاه عزت خود و راه نمودن به جناب قرب خویش پس انگشتان و ششمان دین را بدور انگشتان از لطف خود
 برده انگشتان میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد و او را کسی را که
 دور گردانید پس انگشتان از دست و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در میان می باشد و گاهی در میان و گاهی بشر
 و رتبه می باشد و رتبه همه از خداست آدم علیه السلام را درین جهان تقدیم کرد و محمد صلی الله علیه و سلم تاخیر در این
 جهان بر عکس و همچنین حال امم سابقه نسبت باست محمدیه چنانچه فرمود در سخن الاخرین السابقون و در قوله
 فرمود و السابقون السابقون اولئک المرحومون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از دست از محل و وقت
 خود مبری گردد و بر عمل خود اعتماد و نظر بر فضل و کرم حق متعصر گرداند و خلاق با حق است که تقدیم کند و تاخیر بجاقت
 و مسامتت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را که منافع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد و بر کار
 خدا تعالی تقدم کرده و معترکه گردانند و خود را محفوف و دهر که را دی سزا تاخیر کرد و در اول انگشت - الاول الاخر -
 اولیست از لی که وجود او را ابتدای هستی او را افتتاحی نیست و آخریست و ایلی ابدی که بقای او را نهایتی
 نی و دوام او را انقضای نی یا سابق است بر اشیاء بودگان الله و کمین موعودش و آخریست باقی اندامی
 خلق در کل من علیها فان و یقی و جبیک یا اول است هو وجود و آخر است بسوگ و از دست سباده اهل و بسوی
 او است مرجع آخر یا اول است با حسان و آخر است بغیران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان و یگانگی
 خود شتاب شناسا گردانید و آخریست که با کمال لطف و امانت کار ایشان تمام ساخت پس اولیست بلذاتی
 عزت و آخر است با کمال لطف پس سیکه بهایت کرد و در ابتدا دوست که کفایت می کند در انتها - النظام الملبس
 نظامیست که پدید است وجود و هستی او آیات باهر و در ارض و سما و باطنی است که محتجب است که ذلت متدبران و کباب

بوجع میکند وی سبانه افضل ذکر است پس حقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده و چنانکه فرمودم تا بنمایم توبه بوجع
 سع توبه کنیم و بشکنیم توبه دینی و بشکنیم بونده با یکدیگر و عالم در اسیر زند و در نو سیدی می بریزد و از جناب حق توبه طلب درود
 و از گنا بان پشیمان گردد و گوشش عزت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر (عجله) بالتوبه قبل الموت) را امتثال کند
 حکایت عیسی ابن مرسی و زیر پا که پسر وادان میرا خلق را چنانکه عادت است می پرسیدند این کیست زالی بر بگذرد
 نشسته بود گفت چند گوید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی ابن مرسی
 پشیمند و بنزل خود باز گشت و ترک و نارت کرده بدولت توبه پیش رفت و شکوه کرد که بجا که گشت بخلق آنست که از
 زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه بکنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از آن
 پاشت صدارت گوید اللهم اغفر لی و تب علی ملک انت التواب الرحیم گنا بان او آمرزیده شود و گنا بان فی کتب
 الحدیث المتفق - انتقام بقبوت پاداش کردن و یکی از صفات محسبانه انتقام است ران آمدن و زود انتقام
 و این بعد از انذار و احوال است و اخلاص است از ماحلت و مسامحت و دوی سبانه انتقام میکند و عقوبت می کند
 کار خرافه و متهم دان را بپسبب نکر و کردن کشی و ماحصیان و فاسقان را اگر خواست عقوبت کند و اگر خواهد بخشید پس
 بنده را باید که از انتقام حق بر خیزد باشد و از ماحصی مجنب و متحاشی و متخلق آن است که در حفظ حدود و شرع و احکام آن
 سبانه و دانه کند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و مزامی او نیست که چنان
 از کار بی نصبت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام از او کند و عقوبت کند با تیرید بسطامی گفت که نفس حق
 تا سلسله کرد و در شبی از شبها او در پس عتاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یکسال - العقوبه
 محو کننده سیدات و در گذر زنده از ماحصی قریب یعنی غفور راست و لیکن المانع است از آن زیرا که غفران بنی از معنی
 ستر و گمان است پس غفار یعنی پوشنده گنا بان است و غفور مشهور و عذر ارم است و بنده هر چند گنایا بود با غفور
 بر در درگاه امیدوار بود پس دست زد بر مشیانی هیچ بجرم نباید نهاد و شاید که مولی کریم ببخشد با قامت حد شرع
 و حکم دین بیست روکن بر ارج دانی و رازل نام او در نامه نیکان بوده و در و در جای نیکان این گمان
 بر تو در و در جز تا او ان بوده و مخلوق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند غفور نماید و در
 در الکافیین الغیظ و العافین عن الناس و اریاء - اگر وقت - رافت شدت رحمت و غلبه آن بعضی گفته اند لذت
 احسانی است که مبداء آن شفقت محسن است و رحمت احسانی است که مبداء آن حاجت کسی است که مسلمان
 کرده بوسه دوی تعالی مهربان است بر بنده گان با سال رسل و باین شریعت که موجب حفظ ایشان است از سبانه
 عقوبت عقیلی و عصمت از ذلت المانع است از غفران معصیت پس لغت عبارت از معنی اول است و رحمت از نانی ریان
 تعلق و مخلوق و در باب اسم الرحمن ازیم گذشت - مالک الملک - نافه است حکم او و شیت او و ملک او

بیماد و اعداد و ابتداء و فنا و خلق و خلق در شرح اسم الملک گذشت - ذو الجلال والاكرام - انکه جلال و اكرام
آب است مراد او هر که است و هر که است حادث است از وی جل جلاله و علم نوال پس بمال صفت ذات اوست و کرامت
فعل اوست که فاعل است از وی بر بندگان او و انواع اکرام او و بندگان را خارج از او نیز و حضرت است مجمل آن
و چنین قول وی در اولند که شبانی آدم و ان قعد و انتم الله لا تقصوا (در مناجات و دیگر کلمات و دیگر کلمات و دیگر کلمات)
ناید بدگاه وی و هر که اکرام او را دید شکر گوید مراد پس حضرت است که در غیر او را و سوال نکند از غیر وی و خلق
آن است که تحصیل کند نفس خود را بطای و در تنفی و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق و سزاوار
است - المقسط - قسط جو و بیدادی و اقساط عدل و داد گستردن و مطلق عادل که انصاف میگردد
مظلوم را انظالم و کمال این معنی آن است که در روز قیامت نظام و مظلوم را از یکدیگر نشنود و گردانده چنانکه وجودی
آمده است در شرح این در اسم العدل گذشت - الجامع - جمع گردد و در آن و گردانده خلق تمامات چنانچه آریسان
هر روزی زمین و دیگرند - ایشان در محشر و متبائنات و جمع بیان آسانند که که با و در زمین و در با و وجود انما شمس
و نباتات و جمادات و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال و الوان و طعم و ادواء و احوال و همه را در زمین جمع کرده
و همه را در عالم جمع کرده و همچنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و بی دگ و سحر و سایر اجزای حیوان
و جمع کرده میان شغف و ذات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این المی و همه جمع است و جمع کرده و دلهای
عارفان را بشود و تقدیر یا خلاص شده اند از اسباب تقدیر و در بیت و وسائل و ذات و جمع کرده و همه ایشان را در طلب
خود و دلهای ایشان را به گرد آورده و الا بذكر الله تعالی (العقاب) و جمع کرده فضائل و کمالات و در انبیاء و اولیاء و علماء
و جمع کرده بعضی از کمال او و دلهای و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرده فضائل و اولیاء و آخرین و در بیان
صلی الله علیه و سلم و اصحاب و اتباعه و اعمین بنده باید که کامل و فکر کنند در جمیع صنائع و باریع الهی و افعال غیر متناهی
او که خلق آن است که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانی و جسمانی و معرفت ذات و صفات حق و صفات معبود
و اخلاق گزیده و در وظائف عبادات و اداد و خیرات و سیرات و سایر فضائل و کمالات و می کند و جمع همه و سکون
قلب و جمیع مع الله و جمیع کوشش تا همه ذات شوی و در رسم که بر آگند و شوی مات شوی و الله تعالی
غنائی نیاز شدن اغنائی نیاز گردانیدن و وی تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است
و با وجود آن بی نیاز گرداننده است دیگران را از بندگان خود و ممکن آنکه غنی گردد و با غنائی غیر غنی مطلق و با وجود نیاز
اگر ذاتش غنی گردد و غنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس را با نیاز انسان اتم فقر را الی
الله و الله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه و بی نیاز است نیاز بجهت او بر و در چون دانست که
نیاز گرداننده است طبع از همه قطع کند و سوال نکند که از وی و در وی نیاز ندارد و در وی و در خلق بی نیاز گردد

متعلق با شمع می گردد و باز چون نیاز شد آن را دست گیرد و بآنچه تواند رفع احتیاج ایشان کند و آنچه از نفس نیست حق نزد اوست برقرار و بسا که این افانده کند و از سوال بی نیاز گردد و غلطی از اسم المعنی نیز باید المعطی المانع بر وجه خود بدید و هرگز اگر از او بدید که المانع لما اعطی و لا معطى لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است بطاعتی او امید دارد و از بند او از من و می خائفد و خلق آنکه صالحان و مستحقان اعطا کند و فاسقان و فحاشان را منع نماید با قلب و روح و از انوار حضور و طاعت عطا کند نفس طبیعت را از جهل و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریرة که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع و ابی هریرة روایت تفسیر میکنند بر اسباب بلاک و نقصان و از بیان او ایان بمنقش عقل و وضع و شرح و با نمینی راجع و ال معنی القیظ میشود و چنانچه از اسباب بلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست و حاصل نیست و حفظی او لیکن منع را اضافت پسب مملک میکنند و حفظ را اضافت بحروس از بلاک مینمایند و مقصود از منع و غایت و می حفظ است پس هر چه در اسم القیظ از معانی و وجه تعلیق و تعلق مذکور شده و اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی آن است که منع معنی اول منع اعطا است و معنی ثانی منع از بلا طاعت ظاهر است از خدا و گاهی منع اعطا نیز لطف می باشد ولیکن ختمی و منع می کند و می بجهان آرد و می و شهوات را از نفس کسی که میخواهد مخصوص بگیرد و اندر بعضی و گاه است خود و از اهل خصوص گرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسی که میخواهد خالص گرداند و از برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلندتر است و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب بلاک و نقصان از وی منع میکنند و در حفظ خود نگاه میدارد و شکر گوید چنانچه برین نسبت و تعلق که مانع آید و در باشد از طرق فساد و بلاک بخود و اهل صلاح نگاه دارد و درین را او اهل این را از انذارات و تحذیرات انصاف و انذار حاصل خیر و شر و نفع و ضرر است تعالی و آفریننده و در دو اوست و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری اوست تعالی همان نه برید که در مانع بذات خود هست و زهر جنگ نفس خود و طعام نفس خود میسر میگردد و اندر آب بذات خود میریزد و میسازد اینها همه اسباب عادی اند معنی آنکه عادت بر آن جاری شده که وی بجهان اینها را اسباب ساخته است و بواسطه اینها خلق میکنند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد بدو دنیا بگذرد و همچنین کل جزای عالم از قیوایات و سفلیات و وسائط و اسباب سخر قدرت کامله تا باری تعالی اندر همه اینها نسبت بقدرت ازلیه داشته و در دست کاتب انبیا توفیق و قدرت معنی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق معلوم و خصوصاً جهات معنی است و بنده باید که ضرر و نفع همه را در اختیار تعالی دانند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسند و مکن تعالی را بی اثر از دست آورد و قیوایات امور بوی کند و زندگانی کند و وی از خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که رسولی علیه السلام از درویشان حضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را برودن آنجا آید و گیاه را برودن آن مبارک نماید و آرام گرفت بعد از معنی یافته و در آن در کرد و هم از آن گیاه برودن آن نهاد و در زیاده و کثرت گفت

آنی این جهان گویا است که تو تعلیم فرمودی خطاب با عیال و در سید که آن کثرت توجیه بجناب اگر وی شفا داد و ایم و این
کثرت توجیه بگیا و کوی در و را زیاده گردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده ما یم نه گویا و خلق آنست که با مرآت می و حکم
شرعیست ضرر رساند و زجر کند و دشمنان دین را و لقی و ساند و یاری دهد و دشمنان را تا به مقتضای ارادت و امر و عیال
کند که جمیع میان حقیقت و شریعت اینست - **النور** - نور و عزت عام بمعنی روشنی است و نور و اسم آتی تعالی
بمعنی منور و وی تعالی روشن گرداننده سموات است بگو اکتب و سیارات و روشن گرداننده زمین و انبیا و اولیا
و علما و مؤمنین و مؤمنات و بیسایق و ریاضین و روشن گرداننده دل های مومنان و عارفان است بنور ایمان
و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق (نور علی نور میدی الم نور نور بن ایشاد) و نزد خواص نور عبارت است از پیری
که ظاهر تر بود بر خود ظاهر کند و غیر خود را و چون مقابله کرده شود وجود را بعد مظهر و موجد باشد و حفظا مبدء را
و هیچ چیز نایک تر از عدم نیست پس کسی که بر می باشد از عدم بلکه از اسکان عدم و بیرون آمده باشد باسیات را از
ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود که ناسیده شود او را نور و وجود نور است که فاضل است بر جمیع اشیا و وجود
از نور ذات اوست دانسته نور السموات و الارض و درین هنگام و سال که تفسیر این کرم بظهور آمده است که متکفل
از ارباب اسرار و اطهار و انوار شده است و دانسته التوفیق و تجده باید که از ظلمات طبیعت و کدورت نفس برآمده و قیاس
انوار از شکات هدایت و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نایک از تاثیر نماید و خواهر شیطانی و نفسانی را از انکارانی
و در حالی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجه علم نباشد اگر چه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که
رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرنگ داشت کند حقیقت نور بدل او فرزند یار و خلق آنست که منور باشد بنور
ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بر ریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تنجیه روح و ایستادن نور و انوار
فناسی ظلمات بشریت نموده و باطن نور الانوار حاصل کرده و من نور گردد و **اللهم عظمی نور و اعظمی نور و اعظمی نور**
الهادی - هدایت راه نمودن و به منزل مقصود رسانیدن راه نایم به راه روان اوست هر که راه و دنیا پرود
راه ناسا اوست و آنکه راه عقی میرود و بهر اوست و آنکه راه وصول به جناب قرب و می میرود و می میرود و می میرود و می میرود و می میرود
اوست نیست که هر چه را طاعت تو را نماید که مبدء فاضلای شب روان نی بر و بنزلی و دانای هدایت به و درگاه تعالی
را حاضر نیست (الذی اعطی کل شیء خلقا بعدی) چنانکه طفل را بجز در آمدن از شکم بکسیدن پستان هدایت که به چه راه
بجز در آمدن از بیضه بکسیدن فانه راه نمودن گسشده را به بنا نمودن خانه شبکل سس که موافق ترین اشکال است بوی
هدایت فرمود شرح این در و درازست و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریق که موصول به جناب نعیم و
رویت و بهر کرم اوست و ابداع کردن در باطن خواص عبادان انوار توفیق و تا سر تحقیق که سبب به ایت
است به طاعت و معرفت و بهر مندترین نیکان بخلق و خلق این هم انبیا و اولیا و علما اند که مادی غالیان و بزرگان استقیم

و طریق تویم خصمه سید انبیا و نعم صل علی نبی علیہ وسلم و علی آله و اصحابه و اتباعه و اهل طریق الحق و نجی علوم الدین اللہم
 و فقنا و ابدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و ذوالنون مصری گفت قدس
 سرور سبزه اخلاق عارفان است تنگدلی غمزدگان را یکشاد باز آوردن و نعمتای حقیقتی را با بغافلان بیاد دادن
 و زبان تو حیدر سلمان را بحق راه نمودن یعنی بروی دل ایشان از دنیا بدین و از معاش بمعاد آوردن - البدر کعبه -
 بی شل و مانند هر که لذات و صفات و افعال محض و مانند است آن بدیع مطلق است و آن جزایر بقای کسی نیست
 و بدیع یعنی سید یعنی نویر و آن غمزه نثر دارند و بهر دو تفسیر کرده شده است قول و سی سبحان تعالی بدیع السموات
 و الارض و جده و باید که در هر چه از بدائع و صفات نظر کنند دل بخدای بی شل و مانند که سید اوست برود و اجدادش
 حوادث برود و قدیم استدلال نماید و قول و رسول صلی الله علیه وسلم در وقت دیدن خواب و به نزدیک آمدن
 صلی الله علیه وسلم است و هر چند که مخصوص است بنحاصیتی خاص شل نبوت و ولایت و علم بر بدیعی بی نظیری
 یا نوید آید است چیز از امور راجع بصفت کمال و جمیع اوقات یا در عصر خود او را بدیع گویند و بدیع مخلوقات
 همه رسول الله است صلی الله علیه وسلم و اوست فرد کمال و احد در انصاف بصفت حق و مخلوق با سبای و سه
 تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را شل و نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد و کل ذرة شعر منه عن شریک فی مقامه
 فخر الحسن فیر غیر منقسم به علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اتمها و الکلمات الباقی - دائم الوجود که هرگز فنا
 نمیبرد و جده باید که در بر تو بقای حق از خود فانی شود و دل را تعلق با سوا می او نگاهد و در مخلوق آن است
 که سعی کند تحصیل کمالی که بانی ماند آثار آن دین جان و دران عالم و فانی شود و در جلال حق باقی لمیرجیات
 ابدی - الوارث - مراد بوارث باقی بعد فانی موجودات که تمامه الماک فانی ملک بعد فانی ملک راجع بوسی
 گردد و بوسی رسد و این نظیر نظار است و الا اوست ملک علی الاطلاق از انزل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و
 تمامه ملک و ملکوت مراد است بی شریک و همتا و همه ابواب بصائر همیشه نمای دلن الملک الیوم الله الواحد القهار برپوش
 پوش می شنود جل جلاله و عظم شأن پس بنده را باید که در بند مال و میراث نباشد و داند که همه گذاشتنی است و از وی فانی
 داشتنی است و متواتر این متواتر از شما عارفان است بیست دل برین منزل فانی چه نمی به رخت بر بند که
 که انانیت و تعلق آن است که تحصیل علوم و معارف دین کند تا ولایت و انبیا گردد - رشد و لغت بسلامان
 و بره شدن بر خلاف غمی و رشیدانکه اقوال او بیخ رشا و افعال او بیخ صواب بود و احکام او بر برزاق تعالی
 و احکام خلل و ذلل هیچ کار و راه نیابد و همه بر پیرات او منساق بنایات گردد بر سطن سدا و بی شتر شاد
 و گفته اند که رشید انبیا یعنی مرشد است که بندگان را در معاهد دین و دنیا و سباده و سعادت و کتاب و شریعت بطریق
 ارشاد و سدا و خوانده است و وجه تسمیة و تعلق ظاهر است - الصیور معبر لغت شکیبایی کردن و صبور آن که

در گرفت گناهکاران شایان نکرند و در عقوبت و انتقام ایشان مجاز نور و ذوق و بصیرت و در حق است و فوق است
 که بصیرت شمر است با آنکه اگر چه اکنون صبر کرد و لکن در آخرت میگیرد و علمیم مطلق است و بعضی گفته اند که در بصیرت و خوف
 عذاب غالب است و در علمیم اسید غفور و بعضی گفته اند که بصیرت یعنی صبر و پندیده است و بصیر پندیده مرند و برابر با و
 مصیبت و صبر پندیده بر تحمل بار امانت و صبر پندیده بر مخالفت هوا و شهوت و صبر پندیده بر شقت ادای عبادات
 اوست سبحان و پندیده باید که در جمیع بلا و در محتما و فرمتها صبر از وی خواهد و از بی فزائی دی دور باشد - حکایت
 آورده اند که یکی از اکابر گفت که در هر که منظم بودم در پیشی دیدم که به سجده حرام در آمد و طوان کرد و رفته از جیب
 پیردن آورد و در وی نگریست و بر رفت و رفت و گریختن کرد و بر رفت چند روز مراتب حال او بودم بپایان منزل
 می آمد و میرفت روزی در آمد و طوان کرد و در رفته نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد و برخاستم و رفته را دیدم نوشته بود
 (و اصرار حکم ربک فاعیننا) و خلق آن است که در باج کاری یکی در شایان نکند و آدم و تمکین دزد و در پنج فراق
 پناذ اسید و حال برود و در اشتیاق را به ذکر محبوب در آن کند تا به مقصود برسد و منظر و منصور گردد (و بنا افزع علیها
 و شیت اقداسا و انصر علی القوم الکافرن یا ایها الذین آمنوا الصبر وادرا بطول و انقوا الله لعلکم تفلحون) یکی
 از شاخ گفته است جام صبر یا شام اگر گشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی - بیست صبر می کشیم تا کمر
 او پدید می کشد با این دل شکسته غم او چه میکند چه عیسی دم است نفس و هوا پیش و کش و دهانک نظاره کن که دم
 او چه میکند تمام شد شرح خود و نام الهی که درین حدیث در و یافته - رواه الترمذی - روایت کرد و این حدیث
 ما ترمذی در جامع خود - و البیهقی فی الدعوات الکبیر - و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است
 و قال الترمذی - و گفته است ترمذی - نه حدیث غریب - و روایت ابی هریره غیر این اسامی نیز آمده چنانکه -
 الاله الله الرب المعطی یا در بدل بعضی ازین اسما یا زاده بران و برین تقدیر زاده بر نود و نه میشود و حق آنست که
 اسما و الهی در کتاب و سنت زاده بران آمده است بعضی غفور و بعضی کریم و بعضی در و نه نیست که با اعتبار از تعالی
 بنحایتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد و الله اعلم - و عن بریده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سمع رجلا یقول - و روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که میگفت - اللهم انی اسألك بالک
 لا الاله الا انت الاله الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد - خداوند اسمعین سلیم از تو بوسیله این که تو خدا
 هستی و یگانه که قصد کرده میشود لبسوی وی در تمام جزایح و آن کسی که زاده و نه زاید و نه زاید و نه نیست مراد را بهما
 هیچ کی - فقال - پس گفت آن حضرت - و الله باسمة الاعظم - جز آنکه آن مراد را با نامی که بزرگتر است از همه
 نامها - الذی اذا سئل - اعطی - آن نامی که چون خواسته شود بآن نام میدهد خدا می تعالی آن خواسته شده را - و از ادای
 بر اجاب - و چون دعا کرد و خود بآن نام قبول میکند دعا را و اینها فرق نماید در سوال و دعا سوال طلبیدن و چنان است چنانکه

و دعای یونس پیغمبر علیه السلام وقتیکه دعا کرد و حالانکه در شکم ماهی بود که دعا نیست - لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ
 بک من الظالمین کم یبغی بیا بجل سلم فی آشی - دعا کند بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی - الا استجاب له - مگر آنکه قبول کرد
 خدای تعالی دعای او را - درود احمد و الترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ من الظالمین
 است اگر چه هیچ درین حدیث نفی نموده که این اسم اعظم است لیکن استجاب دعا تا نشانانی اخلاص اسم اعظم است
 با رعایت ادب و شکر و دعا که تراد یافت است و بعضی روایات صریح نیز آمده

الفصل الثالث عن بریده - رضی الله عنه - قال دخلت مع رسول الله - گفت بریده در آدم پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم المسجد عشاء و در وقت عشاء - فاذا بجل یقرأ و یرفع صوته یس ناکاه مردی میخواند
 و بلند میکند و از خود را - فقلت یس گفت من یا رسول الله اتقول هذا - آیا میگوئی تو که این مردی است
 قال بل یس سب - گفت آنحضرت بلکه مسلمان رجوع کننده بخدای و روی آورده باوست - قال گفت بریده -
 و ابو موسی الاشعری یقرأ و یرفع صوته - ابو موسی اشعری بخواند و بلند میکرد و از خود را پس آن مرد که صد ر
 حدیث مذکور بود ابو موسی بود فدخل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فیسمع لقرآن - می شنید قرأت
 او را و گوش می نهاد آنرا - ثم جلس ابو موسی یبغوا ایستراشت ابو موسی اشعری در میانیکه دعا میکند - فقال
 پس گفت - اللهم انی استهدک الک انت الله خدا و من گواهی گیرم ترا که توئی خدا - لا اله الا انت نیست
 معبود و کجی مگر تو - احد اصحابه یبصب و در روایت بر فتح آمده - کم یلذ و کم یولد و کم یکن که فوا احد فقال رسول الله
 پس گشت پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم لقلة سال الله اسمه الذی اذا سئل باعطی و اذا دعی باجاب قلت گفت
 بریده گفت من - یا رسول الله خبره بما سمعت منك - آیا خبر دهم من ابو موسی را بخیر که شنیدم از تو - قال نعم گفت
 آنحضرت آری خبر ده او را - فاجتره ليقول رسول الله پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم
 فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق - پس گفت ابو موسی مرا تو امروز مرا برادر دوستی - حدیثی بحديث رسول الله
 حدیث کردی تو مرا بحديث پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم یعنی این حدیث که در روی بشارت استجاب است
 اما مطلق حدیث آورده از احادیث نیست و در اینجا احوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته بعضی گفته اند
 انذر دایت که در این ابی جامم از اخبار بن زید بعضی به گفته بعضی الحی القیوم و بعضی مالک الملك و بعضی کلید توحید و بعضی
 الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و غیره از این نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله عنه که وی سوال کرد از حضرت
 عزت که قلیلیم کنه او را اسم اعظم پس نمود او را در خواب که اسم اعظم لا اله الا انت است و بعضی گفته اند که اسم اعظم غنی است
 در اسمای حسنی و موبدا است این قول را حدیث عایشه که وی چون دعا کرد و بعضی اسمای حسنی از خود آنحضرت صلی الله

رده سلم - و عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله أكبر احب الی ما طلعت علیه الشمس سیرا کینه فقلت من این چو اکر که راده است داشته شده دست بسوی من از هر چیزی که بر آید و است بروی آفتاب یعنی دنیا و دنیا گویا که این کنایت است از همه مخلوقات و مخصوص نیست احبیت نسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و احب است از تمامه عالم - رده سلم - و عنه - و هم از ابی هریرة است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال - کسکه گوید - سبحان الله و بحمده - یوم مائة مرة - در روزی صد بار - حطت خطایه - انگذد و شود و کم کرده شود گناهان او - و انکانت مثل زبد البحر - اگر چه باشد گناهان او مانند کف دریا در کنت شفق علیه - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال صبح و صبح سی - کسی که بگوید و صبح نامی که صبح کند و در هنگامی که شام کند یعنی در صبح و شام گوید - سبحان الله و بحمده - مائة مرة - صد بار - کم یات احد یوم القیمة بافضل مما یأبیه - نیار هیچ کی روز قیامت علی فاضل تر از آنچه آورده است دی آن عمل را - الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه - مگر کی گفته است مانند آنچه گفته است دی باز داده کرده است بر آنچه دی گفته است یسقی علیه اینجا و اشکال می آید یکی آنکه انظار عبارت این مضمون میشود که هر که گفت مانند آنچه دی گفت و او در مثل آنچه دوسر آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تعدادات شرح در اعداد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزار و شبلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آن که تقدیر کلام و معنی دی آنست که نیار دسا وی آنچه وی آورده و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسی گفت وی آنچه گفت پس دی ساد می آید و یا کسیکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس دی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آن که زیادت بر تقدیری جائز نیست که از شایع اجازت و تجزیه در زیادت بیامده است و در حدیث چون تصریح زیادت کرد جزا آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظاهر نباشد بلکه مثل آنکه در نماز تجدید در صحنی هشت رکعت آمده است و اگر تا سیزده و دوازده گزارد نیز جائز است بلکه افضل است و تواند که مراد بازاد اعمال غیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فافهم - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمات خفیة علی اللسان ثقیلة فی المیزان حبیبان الی الرحمن - دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال و دست داشته شده بسوی رحمان آن دو کلمه کدام است - سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم متفق علیه - و عن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال - روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودم کنار او آن حضرت پس گفت آنحضرت - ایبحر اهدکم الی کسب کل یوم الف حسنة - آیه طاعتی آید یکی از شما آید آنکه کسب کند هر روز هزار شکی - فسا سال من جلیسا لیکت کسب احدا الف حسنة پس بر سید آنحضرت را پرسند و از جم نشینان دی صلی الله علیه وسلم بگوید کسب کند یکی از ما هزار شکی را یعنی هر روز - قال تسبیح مائة تسبیح - گفت آنحضرت

تسبیح گوید بعد از تسبیح ثلاثه حستہ پس نوشته میشود مرا و از هر اشکی بحساب شهر که هر شکلی را در حستہ است
او محیط عنہ الف خطیثہ - یا الکنندہ شود از وی هزار گنہ این نیز حکم کتابت هر از حستہ دارد و از آنچه تقدیر کرده و تفسیر
جلسائہ بآن حضرت رفت اما اطلاق این لغظ در احادیث مانوس و مسود نیست و قوادح که ضعیف بعد بن و دو مس
این قول را وی سد بود گوید اگر کسی از ہم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد
فانعم - رواہ سلم و فی کتاب فی صحیح الروایات عن موسی الطحینی او محیط - و در کتاب سلم یعنی صحیح وی از موسی بن یحیی
و فتح اگر از ثقافہ است او محیط آمد و بگوید او برای ترویج چنانکہ تقریر کرده شد - قال ابو بکر البرقانی - گفت ابو بکر
بفتح با و هم و کسر آن نسبت بہ برقان کہ نام قریب است از خوارزم - رواہ شعبہ و ابو عوٰتہ و یحیی بن سعید القطان
عن موسی - روایت کرده اند این حدیث را این اندہ از موسی بنی مذکور - قال او محیط بغیر الف - پس گفته اند و
ی محیط بو اولی الف پس ہم کہ ثلاث حستہ شود ہم حوالہ خطیثہ و ظاہر ہمین است زیرا کہ حسانت و درسیکن
سیات را - لہذا فی کتاب الحمیدی یحیی بن بیان کرده است حمیدی و جمیع بین الصحیحین - و عن ابی ذر - قال سئل
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ای الکلام افضل - گفت ابو ذر کہ پرسیدہ شد آن حضرت را کہ کدام کلام فاضل تر است
قال اما صطفی اللہ لہ الکنندہ گفت آن حضرت فاضل ترین کلام کلامی است کہ برگزیدہ و اختیار کرده است خدا تعالی
مرو شکان خود کہ تسبیح و تحمید میکنند و را بدان کلام تسبیح است بقول حق سبحانہ تعالی و نحن تسبیح و تقدیر لک
زیرا کہ این بہ تعلیم وی تعالی است مرا ایشان را بپسول قول ایشان (لا علم لنا الا ما علمتنا) آن کلام کدام است سبحان اللہ
بجہ رواہ سلم - و عن جویریہ بن جیم و فتح و او و سکون تخمیر کہ یکی از اہمات المؤمنین است - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
شیخ من عند ابیہ - روایت است از جویریہ کہ آنحضرت بیرون آمد از نزد وی در بارہادی عین صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ
از او آنحضرت نماز بجا آورد - و ہی فی مسجد بالغنج جیم و حالانکہ جویریہ در مجرہ گاہ خود بود یعنی در جاییکہ نماز گزار بود
نشستہ ذکر و تسبیح میکرد و شاید کہ مراد مکانیست کہ ساخته بود در خانہ خود برای نماز گزاردن و آن مسجد را ہی کہ
جیم نیز میگوید - ثم رجع - پستہ باز نشست آن حضرت و بر سر وی آمد بعد از آن صحیح - بعد از آنکہ چاشت کرد و آنحضرت یعنی
در وقت چاشت ہی جا نشسته - و حالانکہ جویریہ پشتہ بود - قال ما زلت علی الحال الذی فارتکب علیہا - گفت انا
حضرت آیا ہمیشہ ہستی تو بر حالیکہ جدا شدہ ام از تو بران حال یعنی از وقت صبح تا الان کہ وقت چاشت است
بر حال خودی و نشسته ذکر میگوئی - قال نعم - گفت جویریہ آری بر همان حال خودم - قال النبی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ
سلم بعد از آنکہ بعد از اربع کلمات ثلاث مرآت - ہر آنکہ گفتیم بعد از تو یعنی بعد از اربع کلمات تو چہا کہ سر بار - بود و زنت
ما قلت منذ الیوم - اینچنین کلمات اند کہ اگر برگزیدہ شوند مقابل کرده شد نہ چیزیکہ گفته و خواندہ گویم مرز - نور تہن
ہر آمیزہ برابری آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات کہ گفته تو - سبحان اللہ و مجرہ حد و غلطہ و صیغہ لفظہ از غیر

و داد که آن چهار کلمه است که مفید سالف و کما فی الذل و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها از اند بران نیست یعنی تسبیح و تحمید می گویم ترانه شما را مخلوقات تو که بشمار دوی (مانند اندیشه) که موجب رضای تو شوند و بوزن غرض تو که عظیم است و مقدار کلمات تو که مراد کلام اوست یا اسما و صفات او را علم اوست - رواه مسلم - و عن ابی بصیر رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال تسبیحاً یگوید - لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له لا اله الا الله و الحمد لله و هو علی کل شیء قدیر یا ته مرتبه صد بار - کانت له مثل عشر رقاب - باشد مراد او رقاب برابرده برده آنرا کند و عدل یکسر صبی و فتح آن هر دو وایت است یعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و یکسر از جنس - و کتب را یاه صسته - و نوشته شود برای وی صد تنگی - و تحیت عنه که سیئه و مکرده شود از وی حدیثی انبیریش مویه آنست که در حدیث سعد ابن ابی وقاص است و محط لبوا ابی الف است - و کانت له حریر الشیطان یومر ذلک - و باشند این کلمات مراد و اینها از شیطان و شری در آن روز که گفته است این کلمات را حتی سیئه - تا آنکه شبانگاه کند جز یکسره استوار و تقوید - و کلمات اعدا بفضل ما با و به الاجل عمل الشری ذلک - دنیا و بهیج عملی فاضل تر از آنچه آورده است او اگر مردی که در بیشتر از آنچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال دین حدیثی از اشکال دل که در حدیث ابی هریری آمده است یاسالم است یفقی علیه - و عن ابی موسی الاشعری قال کان مع رسول الله صلی الله علیه و سلم سفره گفت ابو موسی اشعری بودیم با آنحضرت در سفری - فبعل الناس بحمدون بالتبکیر یس در ایستادن مردم که آواز بلند می کنند بیکه - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس ارجعوا علی انفسکم یا مردم نمی کنید بر ذنوبهای خود و حسب نه کشید به بلند کردن آواز دین اشارت است که منع از هر برای آسانی دینی است نه از جهت ناشروعیت ذکر هر حق آنست که ذکر هر مشروع است بی شبهه مگر بعارض و این را در رساله او را و اثبات نمودیم پس از آن تاکید کرد منع را بقول خود - انکم لا تدعون الله و لا انبیا برستی که شما نخوانید که را و نه غائب را - انکم تدعون سمیعاً بصیراً - بدستی که شما نخوانید شنوای مینا و - و هو حکم او را باشد است بعلم و حضور و زیادت بصیر با آنکه حاجت بیکه از نیست بنا سبب سمیع است که هر دو در اکثر مواضع معاند کور اند با وجود آن اشارت است بآن که وی می بیند شما را و می داند احوال شما را از بهیئت شما و صورت شما و طبقی گفته که بصیرت آن زیاد کرد که سمیع بصیر او را که گفته تر است از سمیع اعمی فافهم - و الذی تدعون اقرب علی احدکم من عنق و راحله - و آن کسی که می خوانید شما او را نزد یکتر است بکی از شما اگر در حق وی نهال ابو موسی و انا خلفه گفت ابو موسی اشعری و من پس آن حضرت بودم برشته ریاده - اقول - می گویم - لا حول الا الله الا بالله فی نفسی - نفس خود هسته - فقال یس گفت آنحضرت - یا عبد الله بن قیس - اسم ابو موسی اشعری است الا و انک علی کثر من کنوز الجنة - یا راه نمایم تر از برنجی از گنجهای بهشت - فقلت بلی - پس گفتیم من آری شما

یا رسول الله قال - گفت آنحضرت - لا حول ولا قوة الا بالله - آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه مرگومید خود را فراقی نمی بخشد که مثل گنجهای دنیا است بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لاشی است و شایخ گفته اند که هیچ ذکر معین و مود تر عمل از این کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوه خود و عدم اعتماد و تکال بر نفس است و در تفکیک این غیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبدالوهاب نمی خوانند و ادعیه و حقیقت این گنج پرسیدند و در بیان معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی حاجت ببحث نیست متفق علیه

الفصل الشانی - عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال کسی که گوید - سبحان الله العظيم و ذکره غرت له مخلة فی الجنة - نشانه و شود برای او درخت خرماد بر پشت - رواه الترمذی - وعن الزبیر - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلیح الصلح العادیه نیست هیچ صباحی که صبح می کنند در وی منگانی - الا ما دینا دی - مگر آنکه آواز کند آواز کند یعنی فرشته آوازی کند - سبحان الملك القدوس تسبیح و تنزیه کنید خدا را که بادشاه مالک الملک پاک از جمیع نقائص است و بگوید سبحان الملك القدوس رواه الترمذی - وعن جابر - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الذکر لا آله الا الله فاضل ترین ذکر لا آله الا الله است اگر چه اذکار بسیار است و هر چه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است و لیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن هیچ نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است و در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور مری که مودع است در دل و لهذا اختیار کرده اند شایخ آن را در تربیت مریان و افضل الدعاء الحمد لله - و فاضل ترین دعا الحمد لله است تسبیح حمد و عجب است که شت بر کرم در معنی دعا و سوال است و افضل آنجست آن شده زیرا که حمد خدا که نعم حقیقی است در معنی شکر است بیکجه راس شکر است و شکر موجب رفعت است - رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحمد لله شکر - حمد و شکر است زیرا که شکر تعظیم نعم است و فعل سنان اظهار است بران اما فعل قلب غنی است و در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم نعم است یا بجمت داشتن بدل یا شاکر کن بر زبان یا خدمت کردن باعضاء و در دلالت افعال جوارح تصور و اعتقاد است - ما شکر الله عبد الحمد و شکر کامل نه گفت خدا را بنده که حمد و شکر است و در این کلام اشارت است بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند و با توفیق تکمیل آن فعل زبان نیز نیاورد باطن کمال و تمام پذیرد - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمه الذین یحمدون الله فی السر و انصراف - نخستین کسانی که خواهند و ببرد شوند بسوی بهشت روز قیامت آن کسانی اند که حمد و شکر بگویند خدا را در خوشی و ناخوشی است از جمیع احوال - رواها البیهقی فی شعب الایمان - وعن ابی سعید الخدری

[illegible]

و تائید که مراد بآن آن باشد که وی معادل و مساوی - سبحان الله است نصرت آن نعمت این و مبرور و مبرور این می شود
و الله اعلم - و لا اله الا الله ليس لها حجاب و لا انفة غيبت مر این کلمه را پرده خود خدا می تعالی حتی اخلص عليه -
آنکه میسر شد بسوی خدا و در راه محجوب و موقوف نمی ماند زیرا که این توحیدش است و توحید حق با حق است - و الله
الترندی و قال هذا حديث غريب ليس اسناده بالقوى - و عن ابی هريرة رضى الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال عبد الله كنت ارجع بنده - لا اله الا الله فخلصا - بروجه اخلص - و توحيد - قط - مگر که الاقمت لا اله الا الله - مگر
آنکه گشاده میشود مر آن بنده را در سای آسمان حتی انفى الى العرش - آنکه میسر شد برش که مقام کبریا و عظمت حق است
کفایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت - ما اجتناب الکبائر - و ادام که میسر شد گناهان
کبیره را و کی شود و از آن تقلید او باجنباب کبائر از برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان بی عمل ناقص
و عمل بوجوه اخلاص است و که تعالی و الهم الصالح یفرد - و الله الترندی و قال هذا حديث غريب - و عن ابی
اسمعوود - رضى الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القیت ابراهیم - گفت آنحضرت پیش آدم ابراهیم علیه
السلام را - لیلۃ اسری بی - در شب اسری که مر از مسجد حرام به مسجد اقصی برد که شب سولج بود فقال محمد و ا
شک بنی السلام گفت ابراهیم ای محمد بنو انان است خود را از جانب بن سلام از او بفتح بنزه و کسر راست از اقرار
بمنی خدایانیک و در بعضی نسخ او را کبیر بنزه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو است خود را از بن سلام و تحقیق این
نظردی بای دیگر از کتاب کرده شده است - و انجزهم ان الجنة طيبة التربة - و خبره ایشان را که بشت خاک او
خوش و پاک است - و عذبة الماء - و شیرین و خوش است آب او - و انما قیطان - و خبره که بشت غنمی زمینهای
او در اصل هموار است خالی از درختان که نیست نبت در وی - و ان غراسها - و خبره که درختان وی از نیل است
سبحان الله الحمد لله و لا اله الا الله و الله انک یعنی درختان بخزای اعمال مردم در اینجا نشانداده هر کلمه از کلمات مذکور که
کسی میگوید درشتی در بشت برای وی می نشاند و چون درختان جزای این کلمات اند گویند این کلمات اند
قیطان جمع قلع زمین هموار و زمینی که مستقیم یا درو نباشد و غرس درخت نشاندن و غراس کبیر نهال -
و الله الترندی و قال هذا حديث حسن غريب اسناده - و عن السیرة - یضم تسمیة اولی و سکون ثانیة و فتح مؤنث و خبره
مضموم ریجایی یا نیری گویند نبت یا سر صحابه است - و کانت من الممارات - و بود این زن از زانی که هجرت
کرده بودند از کبر بنده و بعضی میگویند از انصاریات است و قول اول صحیح تر است - قالت گفت لیسره
قال لنا رسول الله - گفت ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکم بالتبج و التلیل بالتقلیس - بر شما باد اسه
جامه زن آن که بکنید خدا را بنابر است و پاک گفتن سبوح قدوس ربنا و رب الملائكة الروح یا فلق سبحان الله الملك القدوس
یا انچه درستی اوست که انا لواله - و اعقدن بالانالی - و عقد کنید و گره بندید لیسره گشتن یعنی بشمارید آنها را و اول

مسأله راعیه با است موضوع از برای اعداد مشهور میان ایشان - فائز من مسائل - زیرا که بدستیکه اهل
یا اصابع پر سید میشوند روز قیامت از آنچه کسب میکنند - مستطقات لقیح طایف طلب فطوح کرده و گوید اگر دانسته شود
چنانکه تمامه اعضا و جوارح گویا میگردند و گویا میدهند بر ایشان - فلا تظنن تقسین الرحمة - و فاضل با شیدای زمان
از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و بی پس فراموش کرده میشود و محروم گردانیده شود از رحمت و تقسین بلفظ معلوم نیز
روایت است یعنی در نیاید رحمت را - رواه الترمذی و ابوداؤد .

الفصل الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال جاء اعرابی الى رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمد به پیش منی نزد آنحضرت پس گفت - یعنی کلامی اقول - یا مولای من
مر اکلای و ذکرای و دعای که میگفته باشم من آنرا - فقال قل پس گفت آنحضرت بگو - لا اله الا الله وحده لا شریک
له الله اکبر او الحمد لله لیس ارجان الله رب العالمین لا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم - و در روایت العللی
العلیه - قال قولوا للربی فمالی گفت اعرابی این ذکر را برای خداست و حمد و ثنای او ست پس چیست برای
من که دعا کنم برای خود و خیر خواهم برای خود بدان - فقال قل پس گفت آن حضرت بگو - اللهم اغفر لی و
ارحمی و اهدنی و ادرنی و افاضنی شک الراوی فی حافنی - شک کرده است راوی در یافتنی که هست یا نیست -
رواه مسلم - و عن انس - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی شجرة یابسة الودق - آنحضرت
گذشت بر درخت خشک بر گمان آنحضرت به بعضاه پس آنحضرت معلم ندان درخت را بچو بیکه در دست آنحضرت بود
فتناثر الودق - پس افتاد و درخت را گندیدند بر گمان - فقال ان الحمد لله و سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر انما
ذلوب العبد پس گفت آنحضرت که گفتن این کلمات می افکند گناهان بنده پس میرزد گناهان وی - کما یساقط اذن
هذه الشجرة - چنانکه میرزد بر گمانی این درخت - رواه الترمذی و قال به حدیث غریب - و عن کحول عن ابی هریرة
قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله - روایت کرد کحول شناسی که از
شاهیه البین است از ابی هریره که گفت گفت مرا آنحضرت بسیار گو لا حول ولا قوة الا بالله را زیرا که درین برکت
است از حیل نفس و توانائی وی که مانع است از سلوک طریق قیاد و توکل شیخ امام قطب ابوالحسن شاذلی هر گفت
صحبت داشتم در سیاحت خود با برادر پس وصیت کرد مرا و گفت نیست در اوقات خیر من نزد محمد بر افعال را بگو
لا حول ولا قوة الا بالله نیست در افعال خیری ممدوحین ترا در گفتن بسوی خدا و اعتصام بفضل وی در من بعض
بالله فهدی الی صراط مستقیم - انتهی - فائز من کثر الجنة پس بدستیکه این کلمه گنجی از گنجهای میشت است - قال
کحول فمن قال گفت کحول پس بگوید - لا حول ولا قوة الا بالله نیست حیل و باز گفتن از بصیرت و قدر
و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا - و لا نجاة الا بالله - نیست و ستگاری و گریز از خدا اگر بسوی او در بعضی

روایات و لا علی غیر روایت کرده اند و بنا مقصود است و بجا و مصور - کشف الله عنه سبعین بابا من الفرائض الا انما المقصود
 اشاره کند و در ذکر دانه خدای تعالی ازان کس نهاده و را ذکر کند که گنیم آن بقصد و فقر است - رواه الترمذی
 و قال فی حدیث یسئله یسئله یسئله - و گفته است ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد و سخیل - و کول لم
 یسمع من ابی هريرة - زیرا که کول نه شنیده است از ابی هريرة در کاشفت نهی گفته که کول روایت میکند از عایشه
 رضی الله عنها و از ابی هريرة بطریق ارسال - و عن ابی هريرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم لاجل و لا توفوا الا بالله و ما من سبعة و اربعین ذاء الله فیهم - این کلمه و او است از نو و نه و در که آسان ترین
 آن و در ما اند و است مراد و درهای باطنی است انکه فخری کس و بنده خودی و خود پستی و شرک خفی یا جامه تر از
 باطنی و ظاهری و غیر از ظن - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا ادلک علی کلمه من تحت العرش من کلمه الخیر
 و من ادب الی هريرة است که گفت آن حضرت ایاراه تمام تر بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که مقام خاص که بر او
 عظمت و قد مدت تحسبانه است که آن کلمه از گنج بهشت است و آن کلمه که رام است - لاجل و لا توفوا الا بالله بقول الله
 تعالی - سیکوید خدای تعالی یعنی در وقتی که می گوید بنده این کلمه را - اسلم عبدی - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت
 گردانیده و بن باعقاد و اخلاص - و استسلم - و تقویض کرد از خود را یا امور کائنات را بسوی من و بعضی گفته اند
 اسلم و استسلم یک معنی است و مقصود از کلمه تاکید و تقویض است - رواه ابی البیہقی فی الدعوات الکبیر - روایت کرد این
 و حدیث را بسقی در دعوات کبیر - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یحیی الله
 فی صلوة الخلق - این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلافت بر همه بیسج و شریقی قائل و باطن
 از چنانکه فرمود و ان شائی الا لیج حکم و جای دیگر فرمود کل قد علم صلوة ترسیم خواهد بلسان حال یا قال - و لکلمه
 کلمه اشکر - و لکلمه شکر است که هرگز و هر کس شکر نعمت الهی می گوید - و لا الا الله کلمه الاخلاص و لا الا الله
 کلمه اخلاص و توحید است و الله اکبر تلا و امین السمار و الارض - و الله اکبر بر سیکند خیری را که میان آسمان و
 زمین است زیرا که کبر یا عظمت الهی را محیط و شامل است و تو اند که باین السمار و الارض کنایت از تمام عالم باشند
 و از افعال العباد و تفسیر می گویند - لاجل و لا توفوا الا بالله قال الله تعالی - می گوید خدای تعالی - اسلم عبدی
 اسلام آورد و استسلام گردانیده من - رواه زرین

باب الاستغفار و التوبه

استغفار در لغت طلب غفر یعنی توبه و در شرع طلب پوشیدن گناه و بخشیدن آن و توبه در لغت بمعنی رجوع و در
 شرع رجوع از معصیت و پشیمان شدن ازان با صدق عزم بر آنکه باز نگردد و توبه الهی است و کند بقضای او و توبه
 الهی بمعنی رجوع بر حمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدید بحقیقت یا از خطر یا بحسب و از سید السلاطین

مبند بذا دی پرسید که تو چیست فرمود زاموش کردن گناه یعنی حیثان که عداوت گناه از دل بر آید که بمنزله آن
شود که نمی شناسد گناه را و از سهل قسری پرسید که تو چیست گفت توبه آن است که زاموش نمایی گناه را که از آن
التوبه و در شرح توبه گفته که سهل اشارت کرد باحوال مردان از جهت خوف عقوبت و فرط محاببت ایشان
و جنبه اشارت به توبه متقین کرد که ذکر ذنوبی که گناه بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مراد بود
ذکر جفا و رحال و فایده است و بعضی گفته اند مراد بپایان شک عود است

الفصل الاول عن ابی هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والله اني لاستغفر الله
وا توب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة - فرمود آن حضرت بخدا سوگند هر آینه بدرستی که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم
بسوی خدا می توانم در روزی بیشتر از هفتاد بار - و عن الامام - بن قسطل - رحمه الله - في معنى قوله
والله اني لاستغفر الله وا توب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة - و درستی که من هر آینه استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم خدا را و مراد
باین سخن این حدیث و در ریاضت این سرحد اند و مراد است مرایشان را که حیران شوند و توقف کنند از کمال
نیست هیچ کس را که بداند حقیقت قلب مصطفوی را و او الیه عارض میگردد بر آن و هر چه در وی گفته اند و بگویند
به نظر بعضی است اگر چه دعوی کشف و یقین کنند که آنکه در باطن بعضی از محققین و عارفین از توبه متقینان
بر توبه است و الله اعلم پس بعضی علماء گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود و در سبب او معاذ الله آنچه مطلع شده
بود وی صلی الله علیه و سلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم برایشان بود و الفاظ التوب الیه که در حدیث مابین
گذشت با گوشت از این منبع وارد و هم چنین حدیث آمده که ایها الناس توبوا الی الله فان التوب الیه سبب الیم
ناته مرتبه اند که اگر طلب توبه توفیق آن باشد مرایشان را و بعضی میگویند که آن چیزی بود که شستل بود آنحضرت
بدان از نظر کردن و کار و یا راست و مصالح ایشان بر شد و از شاد و هدایت و مخالفت از و از و اکل و شرب
و عمارت با عبادی دین تا چنان می نمود که گویا شاغل است از کمال جمعیت و حضور اگر چه اعظم طاعت و ازین
عبادت بود از جهت علو مقام و رفعت و درجت و وی و تفرود وی صلی الله علیه و سلم برورد و کار و خلوص قلب
و بهت و می اندر هر چه با سوای اوست و این را گناهی سید است و از آن استغفار می کرد و چنانکه گفته اند
حسنات لابرار سیئات المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این عین الوار بود و عین انوار و این اشارت است
با آنچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده می شد بر قلب شریعت وی صلی الله علیه و سلم در هر ساعت از اوقات

حق و توبه می کرد و هر آن دین تجلیات دینی شمر و مرتبه تحت و ابعده از توبه می بود و فوق بنابر اذن که استغفار کرد و
 شود و از آن و چنین بود و حال قلب شریف وی و اتم و اتم و صفات و اتم غایتش آنکه حجاب نورانی از او برین
 اشارت بقول وی صلی الله علیه و سلم از آن است و بدین اللت حجاب من نور و ظلمت و ارفع کلام درین مقام قول صلی است
 در وقتیکه پرسیده شد از معنی این حدیث گفت اسی سائل اگر از قلب دیگری می پرسیدی می گفتیم و بیان می کردم آنچه
 می دانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله علیه و سلم دم تو انم زد که هست و حال وی از جمله قشایان است که
 در اینجا دم نتوان زد و شیخ نورشتی میگوید رحمة الله علیه که خدا خیر داد او صلی و در رفتن وی بر پنج ادب و اجمال
 و اعظام وی شان و بر اگر موقع و حی و منزل فرود آمدن قرآن است بعد از آن می گوید که مادرین مسلک
 پدر و درش میردیم بیکه آن که گویم هر که و قلب مصطفوی صلی الله علیه و سلم تمام ترین و کامل ترین و روشن ترین و عاقل ترین
 و دانا بود و اعتقاد را تمام داشت با وجود آن به تشریح طاعت و تاسیس سنت ایجاد بود و او را از فرود آمدن بر تشریح رخص و
 التماس بعضی خطوط نفس و تمنی بود با حکام بشریت و چون از کتاب می کرد و میگفت زد و می دید چیزی از دنیا که در دنیا
 بوی انجبت کمال رقت و زود نورانیت چه شی چند آنکه رقیق تر و صاف تر زد و تاثیرات بر وی ظاهر تر و پیدا تر و
 انحصار صلی الله علیه و سلم هر که چیزی از آن میدید آن را از جمله گناهان می شمرد و از آن استغفار میکرد و ازین
 باب بود استغفار وی نزد پیران آمدن از توبه و می گفت وی صلی الله علیه و سلم غفرناک از جبهه عدنان و کربسان
 و دم آنکه گویم که خدا می تعالی چنانکه برگزید و از انعامایان و فرستاد بر ایشان خواست که بانی دار و در میان ایشان
 انشعق میشوند بوی تا آن زمان که بر تمام و کمال رسد هم ارشاد و هدایت و تحمیل و انکسار اگر که آشته میشد بر آنچه
 در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فرغ و زحمت نمی یافت برای تفریط جاده و تعلیم جابل پس تعاضا کرد و حکمت
 الهیه که برگاشت نوعی از احتجاب و استنار بر قلب شریف وی و تا مشغول گرد و باین عالم و تا متاثر گرد و حفظ ارتفاع
 مردم از وی اما وی صلی الله علیه و سلم نسبت بجال خود این را گناه می پنداشت و استغفار می کرد و این حاصل
 کلام نورشتی است و وجه اول راجع بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجبات طبیعی نیز و وجه
 از احوال شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که نورشتی ذکر کرده
 و در رساله مرج البحرین این وجه مقرون بکس تقریر بیان و تقریر نموده و شده است و در این ضعیف سخن جمعی از
 خوش تراست و الله اعلم - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس توبوا الی الله - اسی
 آریان توب کنید و رجوع آید بسوی خدا - قالی التوب الیه فی الیوم یا مئة مرة - پس بدرستی که من توب میکنم بسوی
 وی تعالی در روز عید بار - رواه مسلم - و عن ابی ذر - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کفایه
 عن الله - روایت است از ابی ذر که گفت آنحضرت در آنچه روایت میکنند از خدا می تبارک و تعالی - انه قال -

که روی تو را می گشت - یا عبادی ای حرمت الظلم علی نفسی - ای بندگان من بدرستی که من جزایم گردانیده و انقضایم را به نفس
خود یعنی طلب کرده ام آن را انداخته و توبه نمائید است - تضرع و تقوی و سی قنای بازلان و ذکر توبه و توبه شایسته است
بجمله ای که فرمود - و توبه بیکم عمره - و گردانیده انظلم را در میان شما در ارم کرده و شعله فلا انظلم را پس علم نمائید بیکدیگر
و توبه و توبه کنید احدی را و توبه - یا عبادی که من خدایان من به توبه سی بندگان من به توبه شما اگر امید نگرد
آن کسی را که راه نمود من و او را - و توبه و توبه ای که من طلب هدایت کنید از من به توبه کنم شما را - یا عبادی که من
سایه الامن علیکم - ای بندگان من به توبه شما که من بیکم کسیر طعام خود را از من و او را - و توبه و توبه ای که من طلب
طعام کنید از من - یا عبادی که من شما را به توبه و توبه ای که من کسیر طعام خود را از من و او را - ای بندگان من به توبه شما که من
بیکم کسیر طعام خود را از من و او را - یا عبادی که من طلب هدایت کنید از من به توبه کنم شما را - ای بندگان من به توبه شما که من
است و توبه و توبه ای که من طلب هدایت کنید از من به توبه کنم شما را - ای بندگان من به توبه شما که من
سوال به توبه است شما و توبه و توبه ای که من طلب هدایت کنید از من به توبه کنم شما را - ای بندگان من به توبه شما که من
طوبی گفته است که هر روز طعام و کسوت بسط و رزق و لقنا است فاقم - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
شما و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
کنا و ان ربه - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
ضری قفرونی - ای بندگان من بدرستی که شما هر که توبه بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
و ساینده بیکم و توبه و توبه ای که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
سود و توبه و توبه ای که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
از مصیبت بندگان زبانی و نقصانی بدگاه و مصیبت حق توبه و توبه ای که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
ایشان است - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
و بنیان شما - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
یک کسی از شما که متقی ترین و شما به توبه و توبه ای که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
و باد شاهی من خبری را - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
شیما سی بندگان من اگر باشند این که اول شما و آخر شما و ادیان شما و بنیان شما باشد بر بغیرانی کنند و ثناء کنند و توبه
ملک مردان شما که بخند آن از توبه و توبه ای که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت
بندگان من اگر باشند اینکه اول شما و آخر شما و ادیان شما و بنیان شما باشد بر بغیرانی کنند و ثناء کنند و توبه
پس سوال کنند مرا بخند هر چه بخند - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت - یا عبادی که من تخطون بیکم و کسوت

زکات نماندنی - کم نگردان آن دادن از آنچه نزد من است از نعمت - الا که تنقص الحیاط ادا اصل التجر - کمر خنایچه کم میگردد
سوزن بینی از آب دریا چون درآورده شود دریا - یا عبادی انهای احوالکم احصیاء علیکم - ای خدا جان من نیست
آن علمای نیک و بد مگر علمای شکار می دانم و می شمارم بر شکار - ثم ادعیک ایا با بپوشتر تمام سیرم شکار با جزو آن اعمال را
نمن و جبر الایجاد انما یس کسک یک یا بدیشکی یا نیک در علمای خود پس باید که شکر گوید شما که خدا را از توفیق آن را در و خجای
خیر بران ترتیب گردانید - ومن وجد غیر ذلک فلا یؤمن الا لنفسه - و کسی که یا غیر شکی را در علمای خود پس باید که
نگویش که شکر نفس خود را که بشوی آن بجزای بد رسید - و راه سلم و عن ابی سعید - انذر ری رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعين انساناً - بود در بنی اسرائیل مردی
که کشت نود و نه آدمی را - ثم خرج لیسال فیستورون آند در حالیکه می پرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکنند
مغفرت را از خدا و استغفار میکنند یعنی اول السب و العنق است بقول وی - قال یا ایها الناس ان الله توبه - پس آمد
را پس را پس پرسید آیا است مراد از توبه قبول می افتد از وی توبه و بعضی نسخ الی توبه آیا مراد است توبه و این
از جهت سنی ظاهر است اما اول از حقیقت روایت صحیح تر است - قال لا یغفر الله الذنوب الا ان یغفر الله الذنوب
گشت آن مرد را برب - عقل یسأل - و در ایستاد که سوال میکنند مرد مراد فقال الرجل ان توبه کذا و کذا ایلی غفرت
مراد از مردی بیای توبه چنین و چنین را که محل رحمت است و بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی
کسی است که محل مشکل تو خواهد کرد - فادکر الموت پس دریافت او را امارات و علامات مرگ نمی گشاید در رسید
فما بعد یفکوا - پس بیل کرد آن مرد و بسینه خود بجا ب آن قرین یعنی در میان حالت در رسیدن مرگ سینها بر
زیر کشیده بآن جانب رفت نور بیل کردن و بگوانی بر جاستن - فاحصمت فیها لاکه الاجرة و ملائكة العذاب پس
بیکار کرد و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند
که وی مرحوم و مغفول است و فرشتگان عذاب بر آن آمدند که وی مغضوب و سزا ب است - فاجاب الله ان یغفر
تقری پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی این قرینه که متوجه شده بود بجا ب آن نزدیک شویست - و الی الله ان
شاهدی - و وحی فرستاد بسوی این قرینه که وی از ان هجرت کرده بود که در روز اقامت محال قیام با اینها -
پس گفت خدای تعالی فرشتگان را آماده کنید و بیا بید مسامحتی را که میان و و قرینه است نسبت بهت که که ازین
دو نزدیک تر است بهت - فوجد الی هذه اقرب لیسر پس یافته شد بسوی این قرینه رحمت که نزدیکتر است
بیک شریعت است مغفول - پس آمرزیده شد مراد و درین حدیث کمال مبالغه است نسبت رحمت الهی را میدارد
بمغفرت وی تعالی دان بعد از نیت او بود در توبه و استغفار و توفیق علیه - و عن ابی هريرة رضی الله عنه -
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی انقیض سببه لو لم یغفر الله الذنوب الا ان یغفر الله الذنوب - سو گند بجا بای که بقای

ذمت من بدست قدرت اوست اگر گناه میکند شما هر آینه سیر و خدای تعالی شمار را - و لهما بقوم فی بنون - و هر آینه
 می آرد قومی را که گناه کند فیستغفرون و الله یسئلب آمرزش کند از خدا فیغفر لهم پس بیا مردمان ایشان را بقتضی
 بیان خود و مغفرت الهی سپارده است گناهان را از برای الهما بقضای اعم خود و غفور بیت اگر چه مردمان بنیادی
 معفو تو جمال کی نماید و تا رغبت کند و توبه و استغفار رحمت بر سر زوین و عدم مبالغات بدان زیرا که خدای تعالی
 نمی کرده است از زوین و فرستاده است پیغمبران را تا باز دارند از ان فاقم و بالله التوفیق - ر واه سلم - و عن
 ابی موسی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یسطیعه باللیل یتوب سئ التناهار - بدرستیک
 خدا تعالی فراخ سیر داد دست رحمت خود را به شب تا توبه کند بدی کند در روز و یسطیعه بالنهار یتوب سئ
 اللیل - و فراخ سیر دست خود در روز تا توبه کند بدی کند در شب و یسطیعه بالنهار یتوب سئ
 اگر چه حتی تطلع الشمس من مغربها - تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت در برای توبه بسته گردد و بیان
 این در آخر کتاب در بیان علامات ساعت بیاید - ر واه سلم - و عن عایشه رضی الله عنها قالت قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العید اذا افرقت - بدرستیک بنده و تنبیه و تنبیه اقرار میکند یعنی بگناه خود - ثم اب یسئ
 توبه میکند و رجوع مینماید به راه رحمت حق - تاب الله علیه - قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند به رحمت
 بر روی یستغفر علیه - و عن ابی هريرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب لیل ان تطلع
 الشمس من مغربها تاب الله علیه کسیکه توبه کند پیش از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی
 بر روی و قبول توبه او واجب است بغض الهی و کرم وی - ر واه سلم - و عن انس رضی الله عنه - قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یفرح بتوبة عبده من توب الیه - هر آینه خدای تعالی سخت تر است از خدا
 شادمانی توبه بنده خود و رضای وی تعالی از بنده هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدا تعالی
 من احکم کانت راحلته بارض فلاة - کسی از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین دشت - فالاتت من پس
 بر مید و گریمت راحله از وی - و علیها طعام و شراب - و بران راحله بود خویش وی آب و می - فایس بنا
 پس نا اسید شد آنکس از ان راحله - فالی شجرة فیس آب ان کس درختی را - فاضطجع فی ظلها لیس یملو نهادر سایه
 از درخت بسبب کوفت و ملالت وی - فقل لیس من راحله و حالیکه تحقیق نا اسید شده است از راحله خود و بنمایند
 که لک از موهبا قائمه عنده پس در شتای آنکس آن کس همچنین بر مملو افتاده بود ناگاه آن کس سلبس نهانست
 بر راحله و حالیکه ایستاده است راحله نزد وی - فاخذ خططا فمالس گرفت مدار راحله را ستم نال من شده
 الفرج پس گفت آن کس از درختی شادمانی - اللهم انت عیدی و انما یک - خدا و مدد تو کی بنده من و نعم خداوند
 تو اخطا من شده الفرج خطا کرد آن کس از درختی کزح و گفت توبیده منی و شتم پروردگار تو میسای آنکس ایست

توبه وانی که پس پرد که خوب است که زشت - و عین شکر او به شکرین مجر و تشدید ال باولی بن اوس الیخ مجر و سکون و او
 سماوی انصاری بر او زاده حسان بن ثابت - و او را ویداد و محبت است - قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 الاشتهاء ان تقول - فضل استغفار این است که بگویی - اللهم انت ربی - خداوند اتوئی پروردگار من - لا اله الا انت
 نیست معبودی بجز تو و شکی نیستی - بیدار گوی تو مرا - و از اعدای من - و از اعدای خود - و در حدیثی است
 و الیم بعد عبودیت که با توبه است ام و عدله که با توبه کرده ام اگر چه دفاعی آن از من نمی آید یا عیدی و عدله که توبه فضل
 کردم خود برای اهل ایمان و طاعت کرده پس من مقیم بر عهده تو و صدق تو بعد از توبه و دل بسته به پرورشیده ام اگر چه هیچ
 طاعتی چنانکه باید از من نمی آید - استطاعت - آن قدر که استطاعت دارم و متیاهم نملن چنانکه لائق دعا و توبه باشد
 و ادای حق تو تو را نم کرده که آن مقدار بر خیر نیست و از طاعت آدمی بیرون است - او خود یک من شکر است و نیاز
 به مجرم تواند بدی آنچه کرده ام از گناهان بگذر ازین طاعت صوری که میکنم که از منی حسن و احسان خالی است و شکر نبوی
 محل دعوت است انور از انور من ذلک - البدر که شکست علی - اعتراض میکنم برای توبه و توبه انضیانت توبه من
 و او از بنی - حاضران میکنم بدنام و استمرار و دو گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی داریم است بے
 انقطاع و جو نعمت از جانب مولی و صد و رنگناه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی سیکو یکدیگر بنده
 تا کی خیر نعمت من بر تو نماند شد و شرک و کفران از توبه بسوی من صادر گردد و من محبت و توبه دمی کنم بسوی تو بلکه
 بی نیازم از تو و توبه شمی کنی من بیصیت و بیغمائی با آنکه محتاجی من - ما غفر لی پس بیامرز مرا سعادته لا یظلم
 الذلوب الا انت پس بدرستی که نمی آید زدن گناهان را هیچکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتقاد و نهایت بخت
 افتقاد و انکسار است و لهذا سید الاشتهاء نام گردنا و محبت اجتماع معانی آن در می و سید قوم پیش و مقدم را
 گویند که همه را در رجوع بوی باشد و حاصل معنی ازین استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان
 و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض باشد زیرا که اگر تقصیر کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود دارد
 که معلولیت قربت درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و نعمت اقبال عیبت طاعت ناقص اما موجب غفران
 شود را ضمیمه گردد علت عصیان نه شود و قال آخر بیت که طاعت خود نقش کنم بر نانی و در آن نیشم شکر
 خوانی و آن سنگ سالی اگر سته در زندانی به از تنگ در آن نمان زنده دانی - رحم الله فاکم و اگر رضا علی قیس
 گردد و حال میم نه شود و در وقتیکه صافی گردد و منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند بدان مغرور گردد
 خود را اهل دستخیز نداند پس بنده داریم در بدین عیوب نفس خود و عمل خود و بیت منت و فضل خداست و این اقبال
 معارف و النفع و اسلم احوال است برای بنده و با وجود آن تنگساز بود و حتی و مستحق عیب و بی بدوی باشد
 علامت آن ثبات و استقامت است بر دفاعی عهده و بیت و ادای حق بر بیت و افاض الله تعالی بعد از این

انفیلت این سید الاستغفار ایمان میکند و میگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار - و کسی که بگوید این کلمات را در جزوی از روز - و هو قایمها - در حالیکه یقین دارنده و اعتقاد آرمده است بآن - ثمرات میبرد پس مرد بهر آن روز بخوابد پیش از آنکه شام کند - فمومن الی الجنة پس آنکس از کسی است که شست - ومن قالها من الليل - و هو مومن بها ثمرات قبل ان یصلح فمومن الی الجنة - و کسی که بگوید آن را در جزوی از شب و حال آنکه دس یقین دارنده است بدان پس هر پیش از آنکه صبح کند پس وی از آن شست است - و رواه البخاری

الفصل الثانی عن النس - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا بن آدم انک نادوتنی و رجوتی غفرت لک علی ما کان ذلک - گفت آن حضرت که گفت خدا تعالی ای فرزند آدم بدست که تو را دادم که دعا کنی مرا بر زمین و امیدواری می آرمزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از گناهان - و لا ایاک و باک ندادم از اینکه گویند چرا گناهکاری را که من را در عتاب گناه بود بخشید - یا بن آدم لو بخت ذلک عثمان السامی انک استغفرتی غفرت لک و لا ابالی - ای فرزند آدم اگر میسر شد گناهان تو بر آسمان و نواحی آرزو پس طلب آید ترا سیکردی تو مرا می آرمزم ترا و باک ندادم و عثمان یفتح عین ابر و اضافت ای آسمان برای مبالغه و علو القیاس اوست و عثمان کبر صین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون بر داری سر خود را و بگری سبحان الله یا بن آدم و عثمان یعنی تو ای جمع صین نیز روایت است - یا بن آدم انک لو یقینی بقراب لافض خطایا ای فرزند آدم بدستیکه تو اگر پیش از آن مرا نزدیک بری زمین از روی گناهان غم یقینی لا اشک بی شکیا پس پیش از آنی مرا و حالیکه شریک گردانی بین خیری را و کفری را و در می بین - لا تنک بقرابها مغفوة - هر گاه نمی آرمزم ترا نزدیک بری زمین از روی آرمزیدن یعنی هر مقدار که گناه کنی تو بیا مرزم من بشرط ایمان بن و قراب بضم کسر چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس قراب ارض قریب بری زمین و در مشارقی گفته که قراب کبر ظریفی است اش و انان در آنکه در وی شمشیر با نیام و کار و تا دیانه و مانند آن نگاه دارند و قرشه سوار که سبک باشد نیز در وی و بضم یعنی قریب و در حدیث بضم است و کسر نیز آمده است - و رواه الترمذی و رواه احمد و الدارمی

عن ابی ذر قال قال الترمذی فی حدیث حسن غریب - و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم الی ذودرة علی مغفوة الذنوب غفرت له و لا ابالی - روایت سعه کند ابن عباس از آن حضرت که گفت خدا ای تعالی کسی که دانست که بر دستیکه من خداوند قدرتم بر آرمزیدن گناهان می آرمزم مرا کس را و باک ندادم - ما لم اشک بی شکیا - ما دادم که شریک نگردانم چیزی را زیرا که چون سید اندک می تعالی تا در راست بر آرمزیدن گناهان امید میداد و او را دادم که امید دادم و گویم را و خودم نگردانم او را با آنکه در ذکر قدرت ایمانی بگوید از تعذیب نیز دست پس خوف نیز دارد و هر که ترسد قادر در رحم می کند او را و نیز این شخص مومن است بخدا

میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواهد آمد کفر یا مصیبت قبول نمی افتد و ظاهر این حدیث آنست که توبه
 همین است ولیکن بعضی علماء بر آن رفته اند که توبه باز مصیبت صحیح است نه کفر پس نزد ایشان ایمان باس غیر مقبول
 و توبه باس مقبول - رواه الترمذی و ابن ماجه - و عن ابی سعید - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان الشیطان قال و عنک یارب لا ابرح اعوی عبادک - بدرستی که شیطان گفت سوگند بفرست تو اے
 پروردگار من نیروم از جای خود گسارم بندگان ترا - مادامت از و احمی فی اجسادهم - مادام که جانها را
 ایشان در زندانهای ایشان است فقال الرب لیس گفت پروردگار عزوجل و عزتی و جلالی و ارتقاء مکانی سوگند
 میخورم بفرست خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود نه الا ازال عظمکم ما استغفر ولی همیشه ام کم می آمرزم بندگان را مادام
 که طلب آمرزش میکنند از من رواه احمد و عن صفوان بن عیینة قال بلغ عین و تشدید سبعین مملکتین صحابی است
 ساکن کوفه مر او را داد و از ده غره است و گویند عبد الله بن مسعود روایت دارد از نبی - قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان الله تعالی جعل المغرب بابا غرضه سیرة سبعین عاما للتوبة - بدرستی که خدا می تعالی گردانیده است و جانب
 مغرب درمی که بنمای وی سافت هفتاد سال است مر توبه را - لا یعلق بالمظلم الشمس من قبله یستغفر و ان
 در آید که نمی بر آید آفتاب از جانب مغرب - و ذلك قول الله تعالی - و این است مراد بقول الله تعالی که فرموده
 است - یوم یالی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لکن امنت من قبل - ولیکن ظاهر این آیت در عدم قبول
 ایمان است که توبه از کفرست و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول امطلق چنانکه گفته شد - رواه الترمذی و ابن ماجه -
 و عن معوية بن رجا قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقطع الهجرة - بریده نمیکرد و بر طرف نمیشود و هر چه
 تقطع التوبة - تا آنکه بریده نمیکرد و توبه - و لا تقطع التوبة حتی تطاع الشمس من مغربها - و بریده نمیکرد و توبه تا آنکه می آید
 آفتاب از جانب مغرب خود مر او بجهت اینجا بجهت متعارف که از که بریده باشد نیست زیرا که تقطع شد بکل و از
 بجهت از ذنوب و خطایا است چنانکه در حدیث آمده است اللهم اجزین اجزال الذنوب و الخطایا بارجح ان
 مقامی که در وی قدرت بر امر مروت و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد با تقطاع حکم الهی و شریعت
 و بی حاکم تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد - رواه احمد و ابو داود و الدارمی - و عن ابی هريرة بنی ان
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان طلعین کانا فی السراسل تعالین بمسبکة و مرر بوزن بنی السراسل و ست گزند
 یکدیگر را - احدیما بجهت العبادة - یکی از ان دو مرد کوشش گفتند بود و عبادت - و الاخر بقول مذنب - و مرد دیگر
 میگفت ان حضرت که آن مرد گناهکار است یا می گفت از زمین گناهکار معنی ثانی اظهرت بسیار حدیث فحیال بقول
 اقصی ما انت قیید پس در ایستاد کرد که عبادت میکرد و میگویی که کرد و دیگر که گناهکار بود باز آنی از آنچه توبه را نیت می
 نهاده کرد - فیقول غلغلی و بی لیس میگویی که ایگزاد مرا پروردگار من حتی و جدد و یو اعلی فیه خطیة تا آنکه است

آنرا دعا بردار و از روی برگزینای که عظیم نباشد آنرا - فقال انصر لیس گفت باز آن - فقال لیس گفت خفتی و دلی - بگذار
 مرا ببرد و دگر من - البتة علی رقیباً - آیا فرستاده شده تو بر من گویان و موکل گوید آن مرد استغفار میکرد و اعتذار
 می نمود باین اعتبار انیدیت را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث آنست که بعضی فضل و رحمت خود
 در پیشکش در آورد پس مناسب آن بود که انیدیت را در باب ستمه و جمة اشتر که خواهد آمد می آورد - فقال لیس گفت
 والله لا یغفر الله لک ادا سجد اسو گندمی آمرز خدا تر همیشه - ولایه ظلم الجنة - و دو دخی آورد ترا بشت را -
 فبعث الله الیها ملکاً لیس فرستاد خدا تعالی بسوی آن هر دو فرشته را فقبض اردوا هاجس میرانیدان فرشته
 هر دو مرد را - فاجتمعاه عنده لیس جمع شدند آن هر دو مرد نزد خدا - فقال للذنب ادخل الجنة حیثی لیس گفت
 خدا تعالی مرا بگذار و در آی و در بشت بر حمت من افضل من - وقال لا اخرجک من الجنة لیس گفت
 گفت و تعالی مرا دگر را که متعبد بود آی می توانی که حرام گردانی بر بنده من حمت مرا - فقال لا یارب لیس گفت
 نمیتوانم ای پروردگار من - قال فذهبوا الی النار گفت پروردگار تعالی بگذار که بریدار و بسوی آتش از
 جنت عجب و اعتماد و بی عقل خود و حکم و بی بر قادر گمختار و عیدم مغفرت و بی آن کتاب بگذار و شاید آخر
 او را نیز بخشیده و در بشت آورده باشد طاعت غافل مشو که مرکب مردان زهر را چه در سنگ طلاخ یا دیدیم یا بریده اند
 یعنی بسبب استغاثت از لی را نه و دور از اخلاص از طاعت نمیدیم میباش که بدان باده نوش و ناگه بخوروش بنزل سید اند
 یعنی توبه کرده و قبول دگر شده اند آخر چه امید دارد حمت حق ندو حمت او عام است و دومی قادر مختار است
 ای سوخته سوخته آتش و منقذ تو از آفرینش تا کی گویی که بر حمت کن حقی را تو کی که حمت آتشونی و نه
 احمد - وعن اسماء بنت یزید صحابیة لعنار یحلیله است از خداوندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرتوک را و
 کشت نمرق را از کفار یحویب غیره - قالت گفت سمعت رسول الله یندیم غیر خدا را صلی الله علیه و سلم ان یخیر الذین
 را - یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الذین الذنوب جمیعاً و لا یالی - و باک ندارد
 ظالمین است که این قول رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی خدا می آمرزد گناهان را و باک ندارد و چنانکه در فصل
 اول گذشت در غفرت لک و لا یالی و احتمال دارد که قول را وی باشد یعنی آنحضرت بخوان این آیت را و باک
 نمیداشت و نهان نمیکرد و در فصل ثلث بیان این حدیث ثومان بیاید - رواه احمد و الترمذی و قال - و گفت ترمذی
 به حدیث حسن و خوب و بی شرح الستة یقول بدل القراء - و در شرح الستة لفظاً لایقوال است بجامی القراء و این سخن
 روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الاثمة - وعن ابن عباس
 رضی الله عنهما فی قول الله الا لکم - تام آیت اینست که الذین یجینون کبار الاثم و الغواش الا لکم ان ربک واسع
 المغفر - میفرماید آن کسانی که میگویند و بر چیز میسیند گناهان بزرگ را و آنچه از بدی آید در گذرد و گمراهمی آنچه از گناه

صغیر و قلیل باشد بر دستیکر و رور و محو و زوال و خفقان است و فی السراج لم تناه صغیر کردن - قال رسول الله گفت بخیتم
 خدا - علی الله علیه وسلم درین آیت این کلام را که - ان تقوا الله تعز جملگی آمرزی بخدا یا می آمرز کند زبک را - رحم
 بیخیم و تشدیدیم معنی کبیریم - و ای عبدک لا اله الا - و که ام بنده است مگر آنکه بنده میفرماید و دست یعنی ستانی
 تو و فضل تو آن است که اگر خواهی می کشی گناه کبیره - اصناف خود باشد و گشت از بندگان که خدا را را نمی گذارد
 نمی بخشد بلکه تفرسگر وانی بچسبات و این بیت مبتدین الی الصلوات است که از شریعی بجا نیست بود و در آن نیز تیر تیر
 می نمود و کلمه بکلمت میگردد و آنحضرت شتر او را می شنید و خود نیز بخواند و احوال او در باب بیان شعر به یاد ایشان را
 تعالی و صحیح آن است که منی از آن حضرت انتشا و شعر است نه انتشار آن - و رواه الترمذی در کتابها حدیث سنن صحیح
 غریب - و حرمین ابی زهره رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول الله تعالی - میگوید خدا می
 تعالی - یا عبادی حکم صال الا من یرت - اسی بندگان من همه شما که امیدم کسی را که راه بنایم من - فلسوفی السیما
 اهلکم پس سوال کنید و در خواست از من راه راست را بنایم شما را راه راست - و کلام قد و الا من عافیت - و بهر
 شما فقر انید و نیازمندید مگر کسی که غنی گردانم من او را و بی نیاز سازم - فلسوفی او را حکم لیس سوال کنید و در خواست
 از من رزق خود را بدهم شما را و غنی گردانم - و کلام مذنب الا من عافیت - و بهر شما گناه کند مگر کسی که عافیت
 بخشم و سلامت دارم او را از گناه گردان این کلام اشعار دارد که عافیت در ترک گناه بجا می آید است و حکم
 و اکل از او است - پس علم حکم الی قدرت علی العفو پس کسی که بداند که خداوند قادر است بر بزریدن گناهان استخوانی
 پس طلب آمرزش کند از من عفو را و لا اله الا من می آمرزم او را و پاک دارم - و لو ان اولکم و آخرکم و میکم
 و میکم و طبکم و یالکم پس اگر ثابت شود که اول شما و آخر شما و زنده شما و مرده شما و خشک شما و نمناک
 است از جمیع بندگان بهتر صفت که باشد چنانکه فرموده است و لا یطوب و لا یالس الا فی کتابین - بعضی گفته اند که
 مرد و طبیب نبات و شجر است و بیالس جبر و در بعضی اگر فرض کنند که هر چه در زمین است از سنگ و درخت انسان شدن
 و حیوان گفت که مرد و طبیب و بیالس پس و من باشد زیرا که خلق الس لا یست و خلق من لا تش و موئی نمی است
 آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گفته اند حکم و انکم واقع شده و می فرماید اگر تمام بندگان - اجتمعوا جمع شوند
 علی اتقی قلب عبادی - بر برترین کاد ترین دل بنده از بندگان من - باز از ذلک فی علی جناح بموضه -
 زیاده تر گرداند در ملک من مقدار بازوی پشه - و لو ان اولکم و آخرکم و میکم و طبکم و یالکم اجتماع علی اتقی
 قلب عبادی ما نقص ذلک من علی جناح بموضه - و اگر همه بندگان جمع شوند بر بزرگترین قلب بنده از بندگان
 من کم گردان آن از ملک من مقدار بازوی پشه - و لو ان اولکم و آخرکم و میکم و طبکم و یالکم اجتماع ابی صمدیه واحد
 و اگر همه بندگان جمع شوند در یک روی زمین - قال کل انسان منکم با لقت استیسه پس سوال کند و بعلیه

سر آمدی از تنها چیزی که به نهایت برسد آمدی و سی - فاعلیت کل سائل منکم پس به هم سر سائل را هر چه خواهد گفت
 ذلک من علی الاکثر ان الله عز وجل یجزل فی البصر فی البصر - مگر چنان که اگر بگذرد و کسی از شما در دنیا و دوزخ و در دنیا
 سوزنی را - ثم نعمنا لیستمر بر او و آن سوزن را منعم است که به قدر آب دریا در آن می آید هنوز در نهایت
 دارد و آنچه خود نهایت نیست و این مثالی است که برای تقسیم ذکر کرده - ذلک بانی جواد اجدد - آن بخت این است
 که من بخشیده و بخشایش کند و نیز مگر به جوهر صفت ذاتی من است و تمام عالم پرست از آنجا وجود من و انوار وجود من و
 هیچ غرضی و ذاتی در مقامی و افاضه غلام و بزرگ و کریم و تفصیل این معانی در شرح اسماء گذشت - افضل از این بیک
 برتر نخواهد بود یعنی این همه وجود و کم بار داده و اعتقاد من است از او فائده و خواستش او را داخل نیست - عطای کلام
 و عذابی ظالم - و او من سخن است و عذاب کردن من سخن است اینی یک سخن این همه برای من و محتاج و موقوف به اسباب
 نیست و این توحید است مرقن ویرا که گفت - انما امری لشیء اذا اردت ان اقول لکن فیکون - نیست امر من چیزی
 را و حقیقتا هم گرام که بگویم من آن چیز را شوی میشود آن چیز بید رنگ این تخیل است برای سرعت ایجاد و وجود
 و تو آنکه هست آنی بر من جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظی گوید پس موجود می گردد و اضرالم
 رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه - وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال - روایت
 است از انس که آن حضرت خواند این آیت را و هو الی تقوی و الی المغفرة - و سی جل و طاه اهل تقوی است
 و اهل مغفرة - قال قلت آنحضرت در تفسیر این کلمه - قال بگویم گفت پروردگار شما - انما الی ان التقی من نرا و انما
 که به من برگشته شوم و در سید و شود از عذاب من من تعالی فلما الی ان اغفر له پس کسی که تقوی کند ترس از من
 پس من نرا و انما کم بیامرزیم آنکس را - رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و الدامی - وعن ابن عمر -
 رضی الله عنه - قال ان کنا نغفر لک رسول الله - گفت ابن عمر بقیق بودیم که می شنیدیم سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 فی المجلس - در یک مجلسی که با منی نشست - ليقول - می گفت - رب اغفر لی و رب علی الکتاب انت التواب الغفور
 مائة مرة - صد بار - رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه - وعن بلال بن اسرار یفتح تمنایه و تخفیف
 محمد بن زید مولی النبی صلی الله علیه و سلم این صفت زید است و این غیر زید بن حارثه است و سی زید بن علی
 یفتح موحده و سکوره و او مقصود منه که بی بود صالی است و این بلال و پدرش یسار از تابعین اند بلال
 روایت میکند از پدرش از زید - قال - گفت بلال حدیثی ابی حدیث کرد مرا پدر من که یسار است - عن جده
 از جد من که دید است - انه سمع رسول الله - که وی شنید پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم ليقول - میگفت
 من قال استغفر الله انی لا اله الا الله الی القیوم و التوب الیه غفر له - هر که بگوید این استغفار آمرزیده شود
 مراد او - و ان کان قد فرغ من الرجوع - و اگر چه برگشته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است - رواه الترمذی

و ابو داود و کنگه عذابی و او د بلال بن سیار - و در قاموس نیز بلال بن سیار گفته و مشهور بلال بن سیار است و در اکثر کتب مثل جامع الاصول و الکاشف و غیره یابند چنین است - و قال المزی بن عبد شمس غریبا

الفصل الثالث عشر من أبي هريرة - رضي الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله عز وجل

ليرفع الدرجة للعبد الصالح في الجنة - بدستی که خدا می تعالی هر آئینه بلند می گرداند پای مرید و صالح را در بهشت

مِقُول باری بانی کی بندہ پس می گوید آن بنده صالح ای سرور دگامین از کیا است مرا این درجه مِقُول

باستفادہ دلک گاہ پس می گوید پروردگار تعالی این درجہ بسبب استغفار و زهد است مگر تا دین کمی از منافع نکاح

و اعظم نعمه ان است و نمی ازان سه چیز است که لایق می شود مومنین را از اصل او و حسنات و می الهی از موت

چنانکه در اول کتاب گذشت - ردا و احمد - و عن عبد المذنب عباس - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله

ما الله عليه وسلم الميت في القبر الا كما تفرق التفتوت - يست مرده وگورگر مانند کسی که آب از سر وی گذشت

و فریاد می کند که کسی دست و پا گیر و غیره دعوتی نموده من اب ادا می چشم میدارد و دعائی را که پرسد او را از پیر

ما دره اولخ - یا از برادر - او صدق - یا از دوستی - فاذا العقیقه کان احب الیمن الدنیا و ما فیها الیس حق

در رسد بیت را و دایم را باشد آن دعا بسوی در دست داشته شده تر از دنا و خرمی که در دنا است اند

[illegible]

سَمَاعُ كَوْنِيَا - وَأَنَّ الْمَدْعَى لَيْسَتْ بِأَبِي الْقَبُورِ وَقَدْ أَبَى الْأَرْسَاسُ عِيَالُ - وَبَدْرِي كَيْفَ لَمْ يَدْعُ أَهْلَ عِيَالِ

[illegible][illegible]

بیشتری می‌تواند ایمان - و من سبب القدر بر جسم سوره و سلون همه صوابی است بر و مادر و برادر

دو چار دهنده محالې لېکوال حضرت به زیارت التیسان آند و طعام به التیسان جوړده و التیسان را دعا مجیر

لقد ورد في بعض النسخ - قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طوبى لمن وجدني صحيفا

الیزا حمزہ دحبی بادرسی را دیات در حقیقت خود استغفار بسیار را مقصود مع استغفار و تبارک استغفار

است. زاده ابن ابراهیم و در وی انسانی فی عمل اهدوم ولیدته. وعن عالیته. رضی الله عنها. ان البیاض صلی الله علیه

وسلم کان یقول - زودایت است از عایشه که آنحضرت بود که سیفت و میخ از این دعا را اللهم اجنبی من الذین از

امروز استبشر و ادا اسأ استغفر - خداوند بگردان مرا از ان کسانیکه چون کی کند خوش و شادمان

شوند از جهت شکر توفیق الهی و در ویت فضل و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار از کنند از جهت ردیت تقصیر

و اگر استه شدن عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند که نشان زنده دلی اینست که چون عمل نیک بوجود

شاد گرد و چون کار زشت صادر گردد غمگین شود - و او این اجتهاد البیستم فی الدعوات الکبیر - و عمل الحاش برآید

بنفس من و فتح دار و سکون بازگشتن را بعین گوید و ثقات ایشان است امام احمد را از حال وی پرسیدند گفت
 وی از آنست که از حال وی پرسید یعنی حال وی بیرون از حیطه بیان است - قال گفت عارف به تر
 عبد الله بن مسعود حدیثین - حدیث کرد ما را ابن مسعود و حدیث - احدی با عن رسول الله - یکی ازین دو حدیث
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و الاخر عن نفسه - و حدیث دیگر از خودش و حدیثی که از خودش است است که قال
 ان المؤمن یرمی ذنوبه کانه قد احدث جبل گفت ابن مسعود هر سیکه مؤمن می بیند وی پندارد گمان آن خود را
 خواهد کرد و باشد یا بنیر و مانند کوه ساد می بیند خود را گویا وی نشسته است زیر کوهی - بحیات ان یقع علیه می ترسد که
 پیغمبر بروی از غیبت غایت خوف و استعظام وی گناه را - و ان الفاجر یرمی ذنوبه کذاب مر علی الله بدین
 فاسق که بمالات ندارد و بزم می بیند گناهان خود را مانند گیس که گذشت برین وی - فقال هر گداز از پشیمانی است
 که آن گس این چنین - ای بیده یعنی اشارت کرد بدست خود - فذبحته پس بر اندام او از این خودی از خوبی
 آنکه ترسد از گناه و وقوع در ملک بجزای آن و آن حدیثی که از ان حضرت تحدیث کرد این است که ثم قال
 سمعت رسول الله یسیر فقلت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم بقول می گفت - فذبحه فذبحه
 عبده المؤمن - بر آئینه خدای تعالی خوش و شادمانی بخونده تراست بتو یهنده خود که مؤمن است - من بدل
 منزل است ارض و دیت - از مردیکه خود را در زمین بیابان - مملکت - که جای ملک است بفتح میم و کسر لام نذر
 و مملکت بفتح میم و کسر لام نیز روایت است یعنی ملک کننده و دوی بفتح دال و کسر او مشدود و تشدید بیانی
 بیابان و زمین خالی که در وی گیاه نرود و دایه نریادت الت نیز روایت است و اول دوی تشدید و دوی بیابان
 ارض را بوی نسبت کرده و الت در نسبت زیاد میکنند چنانکه نسبت لطی طائی میگویند معه راحله - بان موثر
 سواری او بود - علیها طعامه و شرابه - بران راحله خوراک و آب او بود که با خود برداشته بود و موضع را سه پس نهاد از در
 سر خود یعنی بر زمین و تمام نموده پس خواب کرد خواب کردی - فاستیقظ و قد ذهبت راحله پس بیدار شد و آمد
 و حال آنکه تحقیق رفته و گریخته بود و راحله وی - فظلمها لیس حست راحله را حتی اذا اشتد علیه الحرقش - تا آنکه در تن
 سخت شد بروی گرمی و تشنگی - او مشاء الله - یا سخت شد بلا و محنت دیگر که خواسته بودند که قال الرجاء الی الکافی
 الذی كنت فیه فامام - گفت آن مرد باز برگردم بجای خود که بودم در آن پس خواب گتم حتی اموت - تا آن که
 بمیرم - فوضع راسه علی ساعده لیموت - پس نهاد سر خود را بر بازوی خود چنانکه عادت است تا بمیرد - فاستیقظ فاذ
 راحله عنده - پس بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر است نزد او - علیها زاده و شرابه - بر او است توشه او و
 اب او - فالتفد شد فاحبوة العبد المؤمن من بنای راحله و زاده - پس خدا سخت ترست از وی خوشی و شادمانی
 ازین مرد که خوش و شادمان شد بیاقتن راحله خود و توشه خود که گریخته بود و گم شده بود و همچنین بنده گناهکار

گرفته است از مولای تعالی در توبه از یافتن اوست - روی المسلم المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسب
روایت کرد مسلم ازین دو حدیث همین که مرفوع است بسوی پیغمبر خدا که در وی قصه گرختن راحله است و باز یافتن
او پس حدیث موقوف بر این مسعود که دیدن مومن است گناه را اندک و دیدن منافق مثل ذباب روایت کرده
در روی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا - و روایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز - وعن علی
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المستحب العبد المومن المغتنق التواب - بدرستی که بخاری
دوست میدارد بنده مسلمان متقی مجامعی را که توبه می کند و رجوع می آرد بکتاب رحمت و مغفرت حق و رحمت
از جهت توبه است نه معصیت و همین جهت بعضی تفصیل داده اند ثواب را که لذت شهود و بصیرت چشیده خود را
از آن کشیده است بکلمات آنکه از اول بر نشأه غفلت و صلاح پیدا شده - وعن ثوبان - قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول ما احب الی الله ان یبذره الایه - گفت ثوبان که مولای آنحضرت بود و در سفر و حضر
مازم درگاه بود و شنیدم آنحضرت را که میگفت که دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این آیت
که بشارت به مغفرت تمامه گناهان میدهد - یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقفوا من رحمۃ الله الایه فقال لی
لیس گفت مردی و پرسید - فمن اشترک - پس کسیکه شرک آورد و کفر و زندقه حال دارد و او را هم می آید زنیست
النبی یس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم قال - لیست گفت - الا و ان اشترک - آگاه باشید و لیست نگوید
می آید کسی را که شرک آورده نیز ولیکن توبه و جزو شرک می توبه هم می آید و اگر خواهد بکذا المنصب توبه
راست - بسیار گفت آنحضرت این کلام - وعن ابی ذر - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی انظر
العبد - بدرستی که خدا تعالی هر آنکس می آید در بند خود را - الم یقع الحجاب - ادا می کند که واقع نشود و برده میان بنده
و رحمت حق - قالوا لا یکنه صحابه - یا رسول الله و الحجاب چیست بپرده - قال ان توت النفس و بی شرک - گفت
آنحضرت پرده این است که بر نفس و حال آنکه وی شرک آورده است - روی الاحادیث الثمینه احمد - روایت کرده است
این حدیث را امام احمد - و روی البیہقی الاخر فی کتاب البعث و النشور - و روایت کرد مہدی حدیث اخیر را که از ابی ذر
در کتاب بعث و نشور که نام کتاب اوست - وعنه - قال قال رسول الله - و هم ان ابی ذر است که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یقول فی الله تعالی لا یبدل به شیئی فی الدنیا - کسیکه پیش آید خدای تعالی را در آخرت در حالیکه برابر
نمی سازد یعنی شرک دیگر اند بوی تعالی چیزی را در دنیا - ثم کان علیه مثل جبال ذنوب - لیست باشد بروی مانند
کوهها گناهان - غفر الله له - می آمرزد خدا تعالی ترا و اگر می خواهد - رواه البیہقی فی کتاب البعث و النشور - وعن
عبد الله بن مسعود - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان التائب من الذنب من لا ینب له توبه کتوبه کتوبه
شخصی است که نسبت گناه را و او را چنانستی که گویا نگذاشته است آن گناه را در از رسیدن زمان گناه و گفته اند که این از باب

الحاق اقص بکامل است و الله اعلم - و واده این اجماع و البقی فی شعب الایمان و قال تفرد به النهرانی و من جملة ما ثبت
 بقی منقراست باین حدیث نهرانی و نهرانی مجبول است - و فی شرح السنه روی عنه موقنا - و در شرح السنه
 روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف - قال گفت ابن مسعود - الذم قوتہ پیشانی شدن از کما قوت
 است و غم بر جرم رجوع را نیز و مفهوم غم داخل ساخته اند و التائب مکن لا ذنب له - و توبه کننده همچو کسی است که نیست گناه از او

باب در ستمات و لواحق الیواب سابقه

و در بعضی نسخ باب فی ستمه الله و این ترجمه شایع عاریت است

الفصل الاول عن ابی هريرة - روى الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قضى الله الخلق كتب
 کتابا - و تکتب بید اگر خدای تعالی خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابی را - فهو عنده فوق عرش
 پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش خدا اختصاص بالای عرش تنبیه است بر عظیم امر و محالیت شان آن
 کتاب - ان عمری سبقت غضبی - آن کتاب یعنی کتب این است یا در آن کتاب این است که رحمت کن پیشی کرده است غضبی
 و فی روایه غلبت غضبی - و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است شفق علیه و منی سبقت رحمت و غلبه
 وی غضب بغلبه آثار رحمت وجود و انعام اوست تعالی که تمام مخلوقات را در گرفته است و غیر متناهی است بخلان اثر
 غضب که در بعضی شیئی آدم ظاهر است بعضی وجود چنانکه فرمود و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و فرمود عداای میسر
 بین ایشان و دشمنی و سبقت کل شیئی و نیز تعاون و تقصیرندگان در ادای شکر نعمای حق جل جلاله و عدم توبه از باده از
 حدود و احصاست چنانکه فرمود و لو تعدوا نعمة الله اناس بطولهم تا ترک علی ظاهر این و آنچه پس رحمت متعالی است که
 باقی سیداد ایشان را و روزی میدرد نعمت میرساند و عذاب نیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانه در آخرت
 حدیث آمیخته متکفل بیان اوست که فرمود - و عظمه - و هم ازانی هر روز است - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 نعماته رحمة - مرخدا می تعالی را حد رحمت است و ظاهر آنست که کتابت از کثرت اوست یا مراد انواع نعمت آنست
 که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است یا محصور اعتبار این وصف است چنانکه در ان الله تسعة وتسعين لسما گفته شد
 و الله اعلم - انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس - و فرستاده است از ان صد رحمت یک رحمت را میان
 پریان و آدمیان - و البهائم - و میان چارپایان - و الهوام - و میان خزینده بر روی زمین - فیما بینا طفول و کبریا
 رحمت مهربانی میکند بر یکدیگر - و بهایتر احون - و باین رحمت می بخشاید بر یکدیگر - و بها تعطف الوحش علی ولدها - و باین رحمت
 مهربانی می ورزند جانوران دشتی بر فرزندان خود و تخصیص و خوش بزرگداشت آنست که انس و الفت و مهربانی از ایشان
 مستغرب و مستعد است - و اخر الله تسعا وتسعين رحمة یرحم بها عباده یوم القيمة - پس گذشته و بجا داشته است خلیف
 نموده رحمت را که رحم میکند و بخشایش نماید بآن رحمتانندگان خود را و روز قیامت و چون مقرر است که بخشش در رحمتی

آخرین گفتن بمؤمنان است مرا و بنده گان من خوش بدارید و متفق علیه و فی روایتی مسلم عن سلمان نحوه - و در روایتی مسلم را از
 سلمان فارسی مانند این آمده است که در منی متفق علیه است و در لفظ اختلافی دارد - و فی آخره - و در آخر حدیث یک عبارت
 مسلم از سلمان آمده این عبارت است که - قال گفته است آنحضرت یا ربی - فانظروا ان یوم القیمه انما یابنوه و التمسوا
 چون باشند روز قیامت تمام و کمال بگردانند خدا تعالی آن نود و نه رحمت را این رحمت که در دنیا فرستاده بود و چون و انس و جن
 ایشان و این روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نود و نه دیگر را بوسی فهم کنند تا مجموع صد
 رحمت همه کار خود کنند - و رحمه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم یعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة - اگر بماند مؤمن
 چیزی را که نزد خداست از عذاب که بان نرسیده - یا طمع بختی احد طمع نسکند و امید نگیرد در بهشت خدا هیچ یکی
 از مؤمنان - و یوم یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قطع من جنة احد - و اگر بداند کافر چیزی را که نزد خدا تعالی است
 از رحمت نا امید نسکند و از بهشت او هیچ یکی از کافران و قطع الفتح نون و کسیر نیز روایت است و در صرح او را از
 نصر و ضرب و سم گفته و در قاموس از نصر و ضرب و سم و کرم داشته متفق علیه - و سیاق حدیث برای بیان صفت
 لطف و مهر و رحمت و غضب است که هیچ یک از این نیست و اندر سیس مؤمنان که مظهر رحمت و لطف خدا اند اگر قدر را تصور کنند
 هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که مظهر غضب و مهرند اگر نظر بر رحمت و لطف او دارند نمیدانند و این مقصود
 دیگر است که منافات بسبق و غلبه رحمت بر غضب بر وجهی که مبین گشت ندارد و فافهم گویا و منی گفته است - و بعد دیگر
 بر کشیدن حکم بمانند که در بیان صم و کرم و گرد و در یک صلاهی کرم و عزرا یل گویا نصیبی بر هم قدرت او همه اشیاء
 است لیکن آنچه ارادت او فرستاده آن میشود لعل الله انشاء و حکم نماید و ان الله علی کل شیء قدير و عن ابن مسعود
 رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الخیر اقرب الی احدکم من شرک فعله بهشت نزدیکتر است بسکی
 از شما از دوال فعل - و النار مثل ذلك - و آتش مانند آن است یعنی وی نیز نزدیکتر است از شرک فعل باقی فعل
 و تشبیه است برای قرب جنت و نار در مردم زیرا که سبب دخول جنت و نار سعی نمیده و حکم خداست و ان هر دو با فعل
 موجود اند حاصل اند - و راه البخاری - و عن ابی هريرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 یل للمسلم خیر اقطه گفت آنحضرت که گفت مردیکه نکرده بود هیچ عمل خیر را هرگز لایله - مرکسان خود را - و فی روایتی -
 و در روایتی این چنین آمده است که سارفت جبل علی نفسه ظلم کرد مردی بنفس خود و از حد در گذراند گناها را
 فلما حضر الموت اوصی بنیه پس بنگاهی که حاضر شد و رسید او را مرگ اندازد کرد پس بران خود را - اذ مات فخرقه
 و فیکه بمرودی پس بسوزید او را لثم از و انصقه فی البحر و انصقه فی البحر پس برانید و بیندازید نمیدانید او را درشت
 و نمیدانید او را دریا و اصل فرودبال مجمر برانیدن با دشمن و جز آنرا و ازیات با و ای برانده و از او بوصول
 هر دو قطع آن هر دو روایت است و در فی الفتح ذال و ضم آن و تشدید این روایت کرده اند از منی شترقالی

گویند این مرد گمان می برد که عذاب مخصوص کسی است که او را گویند و با وجود آن گفت - فواللہ ان قدر اللہ علیہ لیس
بمخدا سوگند اگر قادر شود خدا تعالی بر وی یعنی عذاب عذابا لا یعذب احد من العالمین - بر آن عذاب عذاب میکند و از عذاب
که نکند آن عذاب سبیح کی از جهانیان را افعلوا اما امرهم لیس جنگا سیکه مردان مرد گردند کسان او و در آن
او آنچه که امر کرد و ذات ایشان را - فامر اللہ الجمع مافیه لیس امر کرد خدا تعالی در بار لیس فراهم آورد و در بار چرخ
در وی بود و از اجزای خاکستر که در وی بود - وامر الجمع مافیه - و امر کرد و بر لیس جمع کرد آنچه در وی بود و از اجزای
ترقال لم فعلت فواللہ لیس گفت خدا تعالی در آن مرد را بعد از زنده گردانیدن باری چه کرده بودی این محبت را - قال من شیکایه
گفت آنه فرس عذاب تو ای پروردگار من - و انت اعلم - و تو دانایتری بکمال این فقره که لیس با امر خدا تعالی مراد و
متفق علیه ماند آنکه در قول و لیس قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باری تعالی و آن کفر است و این
توجیهات و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدرت یعنی قضا و قدر و در واقع قدر
به تشدید و آن صریح است و معنی تقدیر و این توجیه در قول یونس عبر علیہ السلام ز فطن این بقدره نیز کرده اند
و بعضی گفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول و تعالی الدمی قد علیہ رزقم آمده است و بعضی گفته اند که این بخاطر
است از کلام عرب که او را تمایل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگر چه در صورت شک است لیکن مراد وی
یقین است و بعضی گفته اند که این مردی است که جاهل است بصفتی از صفات حقیقی و تکلیف خلایق و از در آنکه
جبل بعضی از صفات کفر است یا نه و می دزدان فقرت نبوت بود که مجرد توحید و در آن زمان کافی و نافع است
و بعضی گفته اند که این کلامی است که در واقع شده است و غلبه حیرت و در هشت و خون و خشیت که مرد در وی کفر و
و مغلوب العقل ارد و بر آن با خود نیست چنانکه قول آنس که در وقت و جدان را حله و غایت فرج و هر دو به خودی گفت
دانت عبدی و انار یک و الله اعلم - عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه - قال قدم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم سبی
او در و آمد بر آنحضرت برده بند و اسیران از بعضی غنایم - فاذا امراته من السی و طلبند میا لیس ناگاه زنی از ان بنیان
بیتقین بر پشته پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت نسبی - در حالیکه می دود آن زن و در و ای مر مسلم تنی
یعنی می طلبند زنده خود را - اذا وجدت صبیبا فی السی اخذته چون خیابان کو کی را در بنیدان میگردد و او را بر محبت
فرزند خود - فالمعقت بطنها وارضته لیس می چسباند او را بشکم خود و شیر میدهد - فقال لانا النبی لیس گفت چرخ
ما را صلی اللہ علیہ وسلم اترون هذه طارقه و لدانی النار - آیا گمان نمی برید شما و میدانید این زن را اندازند
فرزند خود را در آتش و ترون بضم است و فتح نیزه است - فقلنا لا لیس گفتیم که گمان نمی بریم آن را
و سی قدر علی ان لا طارحه و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را - فقال الله ارحم العباد من اهل البیت
لیس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر تیر خدای تعالی هر بان تر است برندگان خود و این زن که کبر و است بفرزند خود

و تعالی خود را درست بمانگه نیندازد و او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدا تعالی کافران را موبد و عاصیان را
 آوینیکه خود را جایش این است که کافران با کفار و اشکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک اطاعت از بندگی برآمدند
 و عبد را ندانند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبداللہ بن عمر یا بدیع بن علیہ - و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یحیی احدکم علیہ علم - سرگز رستگاری نمی دہد هیچ کی از شما را عمل او بیکہ نجات بفضل و رحمت
 الہی است - قالوا - گفتند صواب بطریق استفهام - و لا انت - و نہ تو رستگاری نمی یابی بل خود با وجود عمل عظیم کامل
 کہ تو داری - یا رسول اللہ قال و لا انا - گفت آنحضرت و نہ من - الا ان یغفر اللہ منہ برحمتہ - گر آنکہ بپوشد خداوند او
 تعالی از جانب خود برحمت خود تا خود است از عہد کبر خیرین بجر عکلاف شمشیر چون این کلام مشعر بود انعامی عمل در غایت
 نجات و این منافی نیست بحسبیت عمل را و غایت او را در نجات پس بکمال تعالی و وضع وی اشارت کرد با ثبات آن
 و فرمود - فسدوا و ایس راست و درست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچہ تیر راست میرود فی الصراح سداد
 بنفع درستی و راستی کردار و گفتار - و قالوا - و میان روی کنید در عمل افراط و تفریط این در معنی تفسیر و بیکہ
 سدد است - و افعدوا و دوا - و سیر کنید در آباد و شاد نگاہ - و شئ من الذلجۃ یقع دال و سکون لام و چندین
 جزئی از سیر در شب کنایت است از نماز سجد و شبی بجز در رفع برود روایت است - و القصد القصد - و لازم
 گیرید میان روی را - تبلیغوا - تا برسید بنیزل مقصود این جواب ہر ساست از سیر عدد و روح و دلچہ یا متصل است
 با تمام قصد زیرا کہ افراط و تفریط ہر دو مانع وصول بقصد است - متفق علیہ - و عن جابر - رضی اللہ عنہ -
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یدخل احدکم علیہ الخبۃ - در نمی آرد هیچ کی از شما را عمل او در بہشت
 و لا یخرجہ من النار - و نیز باند عمل او را از آتش دوزخ - و لا انا - و نہ من می دہم و می دہم - الا برحمتہ اللہ مگر
 برحمت خدا - رواہ مسلم - و عن ابی سعید - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لم یجد المؤمن
 اسلامہ و تبتک اسلام آورد و مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود یقین و اخلاص بی شائبہ شک و ففاق
 چنانکہ باید - یفر اللہ عنہ کل سینۃ کان زلفا - می پوشد و می بخشد خدا می تعالی از وی ہر بیری کہ بود آنکس کہ پس
 کہ را نیندازد و سابق کرد است و زلفا بہ تشدید لام است و تخفیف لام نیز روایت کرده شده است
 زلف و زلف و اذلت ہمہ بیک معنی است و اصل او از زلفی است یعنی قرب - و کان بعد القصاص - و میباید
 بعد از آن انقضای معنی مجازات و ممانعت در عمل و جزای آن متفق از قصص معنی در پی اثر رفتن و بازگشتن مرد
 آنجایی کہ از آنجا آمده است و چون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزای عمل حبسیت الحسنہ بجزا شامہ
 شکی بدہ چند مانند وی - ای سبع ماہ ضفت - تا بقصد شل یعنی کی بدہ بیکہ بقصد - ای اصناف کثیرۃ تا اشغال
 بسیار و بیشتر از بقصد نیز حسب مشقت و صدق اخلاص - و استیہ لہ - ای بیکہ مانند وی - الا ان

یتجا وز الله عزما - مگر آنکه بگذرد خدا ی تعالی اذن و یک بدی هم ندید این فعل و کرم و رحمت الهی است که جزا سے
 نیکی را بآن مرتبه میرساند و از بدی میگذرد و اگر چه بدی بدی بود - رواه البزار سی - و حسن ابن عباس - رضی الله
 عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله كتب الحسنات و السیئات - بدرستیکه خدا تعالی از نشت نیکیا را در
 بهیارا - لمن هم بکشته پس کسیکه قصد کند نیکی را - علم بعملها پس عمل نکند آنرا و فعل نیاید بکتابها الله عند حسنه کامله -
 می نویسد از خدا ی تعالی نزد خود نیکی کامل کامله برای تاکید است و عنده تیز افاده تاکید و اتمام میکنند خان هم بها
 فعلها پس اگر قصد کند حسنات پس در عمل و در آرد بکتابها الله عند حسنات - می نویسد آن را خدا می تعالی
 برای وی نزد خود و نیکی - الی سبعا ضعف - تا به قصد نسل - الی اضعاف کثیره - تا مثلهای بسیار - و من هم بکشته
 علم بعملها کتبها الله عند حسنه کامله - و کسیکه قصد کرد بدی پس نکرد آنرا می نویسد از خدا تعالی نیکی کامله - فان
 هو هم بها فعلها کتبها الله لیسئله واحدة - پس وی اگر قصد کرد بدی پس کرد آن را می نویسد از ایک بدی حقیر لیل
 درین حدیث مبالغه است و فضل خدا و کرم و عفود وی چنانکه بظاهر است متفق علیه

الفصل الثانی عن عقبة بن عامر - رضی الله عنه صحابی مشهور است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات - بدرستی که حال و قصه آن کسی که میکند بدیها را پستر میکند عینیکه را -
 مثل جبل کانت علیه ریح ضعیفه قد خفقه - هم چون حال مردی است که هست بروی زره تنگ که تفتیق خفه کرد و است
 او را - ثم عمل حسنة فاکففت حلقة یستره و نیکی را پس جدا شد و کشا و شد حلقه او - ثم عمل اخری - پستر کرد و نیکی دیگر
 را - فانفکلت اخری - پس جدا شد حلقه دیگر حتی تخرج الی الارض - تا آنکه بیرون می آید ریح از تن او و می افتد بر
 زمین حاصل آنکه نیکی کردن سبب کشا و سینه و فرج است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگی است و تشبیه کر آن را
 به پوشیدن زره تنگ که سبب خفه شدن است و کشا و شدن وی سبب فرخی و خوشحالی است - رواه فی شرح السنة
 و عن ابی الدرداء - فی الله عنه سانه سمع البنی صلی الله علیه وسلم یقول علی التبر و هو یقول - روایت است از
 الی الدرداء که وی شنید آنحضرت را که شحدث میکرد و دو غلط میگفت بر سر حال آنکه وی میگفت - و لمن خان مقام
 رب جنتان - و هر کسی را که بر سر پروردگار خود را یا ایستادن برای حساب در ده گاه وی در بهشت است
 قلت و ان زنی و ان سرق گفتم من بطریق سوال و استفهام و اگر چه زن نکند و دزدی کند - یا رسول الله تعالی انما یح
 یسئلت آنحضرت بار دوم و لمن خان مقام رب جنتان قلت الثانية پس گفتم من بار دوم - و ان زنی و ان
 سرق یا رسول الله تعالی انما یح خان مقام رب جنتان قلت الثالثة پس گفتم من بار سوم - و ان زنی و ان سرق
 یا رسول الله تعالی گفتم آنحضرت - و ان زنی و ان سرق یا رسول الله تعالی اگر چه چنانک بپیدایی ابی الدرداء کتابت ستار
 که است و خوار ی چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرده است بعد از آنکه آنحضرت بر ضد و خلاف قول وی کرد فرمود

و درین میان خوار و کمال ابی‌الدردار راه یافت و آنکه در عرفت میگوید بر دغم وی چنین کردم چنین گفتیم این معنی دارد و این گفتن مستلزم آن نیست که خلالت نفس الامر باشد چنانکه در عرفت مردم این معنی متوجه میگردد - و رواه احمد و ابن ماجه
معانی است و در آن مخفف راحی است یعنی تیر انداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند اول صحیح تر است - قال ابن
سین عنبه گفت عامر در شناسی آنکه مانند وی بود یعنی عنبه النبی یعنی نزد عمر بن الخطاب علیه السلام از اقبل علیه السلام پرسید
کس از نگاه روی آورد پیش آمد بر آنحضرت مردی که بر روی گلیم است - و فی یده شئی قد التقت علیه - و در دست
آن مرد یک شئی است که بجهت عنبه است که بر آن خبر فقال پس گفت آن مرد - یا رسول الله در دست نهفته شئی که شرم بر نهفته در خزان و
نیفته بفتح عین مجر و سکون که تانیه و فساد و عجز و شرم و دل که در روی در خزان شسته سمعت فیها اصوات فرائح طار و ایس شنیدم
در آن شبیه آوازهای جوجه های پرندگان فرائح بفتح جیم و فرائح بفتح جیم - فانه تریس پس گفت آن جوجه ها را تو متعین فی کسائی
پس نهاد آن جوجه را در گلیم خود - فجات اهن پس آمد و درین جوجه - فاستدارت علی ایس پس گرد گرد گشت باو ایشان
بر سرین گفتند که ایس پس کشادم و در گردم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجه باو فوشت ایس پس افتاد و در
برای جوجه باو فوشت کسای پس جیم برین آن جوجه باو را بگنج خود - من اولای ایس پس این جوجه باو اینها اند با من - قال ضمن
گفت آنحضرت بنه جوجه را - فوشتن پس نهادم آنرا - و ابی‌ساره این را از من - و ایاکم و واقعا آورد و مادر
ایشان که لازم بود و پسیدان ایشان را مردم از شهادت این حال تعجب کردند فقال رسول الله پس گفت بنه خدا
صلی الله علیه و سلم تعجبون لرحم ام الا فریح فانه ای شکفت دارد و شما هر کون مادر جوجه جوزه را و او بعضی شمع بگویند
و در بضم و سکون حاضرم آن معنی رحمت و مهرانی - فوالدی یعنی بالفتح پس سوگند آنکسی که فرستاده است مرا بستی
الله و رحم بباد و من لم الا فریح فانه ای شکفت دارد و شما هر کون مادر جوجه جوزه را که چندین نعمت او کرد و ای
شمار مال ایشان کرده است و نخواهد که ایسوی وی بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند - ارجع بمن
بازگردان این جوجه باو یعنی قطع من رحمت اخذ من - تا آنکه بنی ایشان را از اینجا که گرفته ایشان را - و لمن معین
و مادر ایشان با ایشان بود - و زجج بمن پس باز گردانید آن مرد ایشان را - رواه ابو داود
الفصل الثالث عشر عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال كساع النبي صلى الله عليه وسلم في بعض غزواته
قلت ابن عمر بودیم با آنحضرت و بعضی جنگهای او با کافران - فمقدم پس گذشت آنحضرت بگروبی فقال -
پس گفت آنحضرت - من القوم کیستند این گروه - قالوا نحن المسلمون گفتند این قوم ما همه مسلمانان ایم - و
امراه تعصب بقدره - و زنی آتش می افروخت زیر دیک خود و مضرب بجای ممل و ضارب آتش افروختن
و جزیری که بوی آتش افروزد مثل مضرب بعدا ممل و مضرب جنهم را بن عباس حضرت جنهم نیز خوانده اند - و بجمعه
و معاینه لها - و بوبان زن پسری سران زن را - فاذا ارفع و جج پس چون بالا باشد گرمی آتش تحت بر

ایسی کرد آن زن پس خود را از گرمی آتش بوی آتشی نه سدفانی الفرج و صغیرتین سوزانی آتش - فانت
 البی صلی الله علیه وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت - قالت انت رسول الله پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا
 قال نعم - گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا - فقالت یا ابی - پس گفت آن زن مادر پدر من فدای تو باد
 ایس الله ارحم الراحمین - آیا نیست خدا مهر بان ترین مهر بان - قال بلی گفت آن حضرت آری - قالت ایس الله
 ارحم لعباده من الام بولد با قال بلی گفت آن زن آیا نیست خدا مهر بان تر از ایندگان خود از مادر به فرزند خود گفت
 آن حضرت آری - قالت ان الام لا تلحق ولد با فی النار - گفت آن زن که مادری اندازد فرزند خود را در آتش
 یعنی پس خدا چون اندازد زندگان خود را در آتش - فاکلب رسول الله صلی الله علیه وسلم بکی - پس شروع کرد و لازم
 گرفت پیغمبر خدا که گریه میکند اصل کباب یعنی روی افتادن است و اینجا یعنی لزوم و اقبال و باین معنی میسر
 استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است یعنی گویید یعنی سر فرو و انگشتان است
 که اقا و الله اعلم ثم رفع راسه الیه - پسر برداشت آن حضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان
 الله تعالی لا یعذب من عباده الا المار و الممر و پس گفت آن حضرت در جواب آن زن که فدای توئی پیغمبر خدا
 از زندگان خود گم را در دوزخ و المار و الممر علی الله - آنکه مرد و سرگشته کند بر خدا - و ابی ان لیقول لا اله الا الله
 و سرگشته میکند از قرابت و حیدر الهی مادر و مرید از شیاطین حرم و انس آنکه مجرد دعاری است از خیرات و بیرون
 آمده است از حکمی که واجب است بر نوع وی و متمرکضه است در آن و اصل داده مرد برای تخرید و تخریب
 است امر و میگوید جوان بی لیش را و تخریب امر و درختی را که برگ ندارد - رواه ابن ماجه - و عن ثوبان - فی الله
 عن ابن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد یتمسک برضاة الله گفت آن حضرت بدرستی که بنده هر آینه طلب می کند
 رضای خدا را به طاعات و درضات به سکون را یعنی رضا است و لفظ مفرد است - فلیزال بذلک پس همیشه
 است بتلبس و تعلق باین معنی یعنی طلب رضای حق فبقول الله عز وجل لیجزل پس میگوید خدا می جزیل
 را ان فلا عابد یتمسک ان عینینی - بدرستی که فلان بنده من طلب میکند و نخواهد که راضی میگردد از مرا - الا و ان
 رحمتی علیه - و اما آگاه باش و بدرستی که رحمت من بر اوست فبقول جبرئیل رحمة الله علی فلان پس میگوید جبرئیل
 رحمت خداست بر فلان - و لیقول لها حله العرش - و می گویند این کلمه را یا رحمت را بر دارندگان عرش - و لیقول لها
 من جوارحهم - و میگویند آنرا که اسانیکه گردانیشان اند از فرشتگان حتی لیقول لها اهل السموات السبع - تا آنکه میگویند آنرا
 کسان هفت آسمان - ثم تبط لالی الارض پس فرود آورده می شود رحمت برای وی بسوی زمین و تبط
 بلفظ معلوم نیز روایت است بهبوط فرود آمدن اسباط فرود آوردن - رواه احمد - مثل این حدیثی است آنچه به
 و تفسیر قول سبحان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن ودا - و بدین معنی آن کسانیکه ایمان آوردند و عمل کردند

من ثم را در شرفها - و پناه یویم تو از بی این شب و بدی خبری که درین شب است - اللهم انی اعوذ بک من الکسل - خداوند
پناه یویم تو از کاهلی - و اللهم یقین و پناه یویم از نهایت کلال سالی - و سودا کبر کاف و فتح باز بدست
پیری گویم تفسیر بر و تاکید اوست و کبر کاف و سکون باین روایت است یعنی تکرار روایت او سله اصبح و
اظهر است - و قلته الدنيا - و پناه یویم از فتنهای دنیا و بلا و آزارهای آن - و عذاب القبر - و از عذاب قبر
یا قضا عذاب قبر - و اذا اصبح قال ذلک - و چون صبح میکرد می گفت آنرا در بعضی نسخ لفظ ایضا نیز هست و میگفت
اصبحنا و اصبح الملک الله بجای اسسینا و اسمی الملک الله - و فی روایتی آمده است که میگفت
رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اوسلم - و عن حفصه - رضی الله عنه - قال کان النبی
صلی الله علیه و سلم اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت که چون میگفت خوابگاه خود را پیش بفتح بپوشانان بر
زمین و مفتح بفتح میم و میم جای بپوشانان و مضطجع نیز میگوید - وضع ید بر تحت خده می نهاد آن حضرت دست
خود را زیر خشا خود را در دست راست ست چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن - ثم یقول لیست
می گفت - اللهم باسمک اموت و احيی - خداوند ابر نام تو می برم و منیرم یعنی خواب می کنم و بیدار می شوم و قلنا
که در حقیقت موت و حیات باشد - و اذا استیقظ قال - و چون بیدار می شد میگفت - الحمد لله الذی احیانا
بعدا اما - شکر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی اول است - و
الیه النشور - و بسوی اوست پراکنده شدن به بیدار شدن ما در روز جزا - و رواه البخاری - روایت کرد
این حدیث را از حفصه بخاری - و رواه مسلم عن البراء - و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این
حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند چه استفق علیه گفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه
بجسب اصطلاح شرط است از یک مهابی روایت باشد و چون بخاری از حفصه کرد و مسلم از براء این حدیث
متفق علیه نبود کذا قال الشيخ - و عن الی سمرق - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اوی
احدکم الی فراشه - چون پناه آورد و بانشش کند یکی از شما بسوی بساط خود که افکنده است برای خواب آوی
به فقر یعنی پناه آورد و آوی به معنی پناه داد و گاهی یعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر افعاع است پس اینجا بقصر باشد
و بدین روایت است و او آنکه در حدیث انس بیاید جداست می فرماید چون بیاید یکی از شما بجا که خواب خود را
فرشته بداخته ازاده - پس باید که بیفتانند و فراش خود را بجا نشیند درونی تنگ خود و آن اطراف از آن که متصل
تن است - فانه لا یدری ما خلفه علیه - زیرا که وی در نمی یابد که چه چیز پس از وی آمده است و افتاده است
بر فراش یعنی نخست باید که بیفتانند بجا که خود فراش را پس از آن بچسبند شاید که گرمی و خاشاک بر روی آنها باشد
ثم یقول - لیست بگوید بعد از بپوشانان این دعا را - باسمک ربی و صنعت معینی - بنام تو ای پروردگار من منانم بپوشانان

فلان و فیکه خواهی که پناه آری و باش کنی بسوی زارش خویش و ضو کن و خودی که برای نماز کنی تمام طوطی حشمت
 الامین پست بر پله بنده بر جانب راستای خود - تم قل - بستر بگو - اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول دی - بطلت
 یعنی تمام آن ذکر که گذشت - و قال - و گفت آنحضرت - فان شئت لیست بک مست علی الفطره پس اگر بگیری در عین
 شب بمیری بر دین اسلام - و ان حاجت اجبت خیر - و اگر صبح کنی می یابی تو خیر کثیر و در دواتی ان حاجت اجبت
 خیر و متفق علیه - و عن انس - رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اوی الی فراشه قال بود
 آن حضرت چون می آمد بغارش خود میگفت - الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا - حمد خدا را که خوراند ما را و نوشانید
 ما را و کفایت کرد تمام مهمات ما را و دفع کرد شر موزیات ما را - و آدا - و پناه و جای باشش داد ما را و امان جان
 بدست و بقصر نیز روایت است - فکلم من لا کافی له و لا سودی له پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ کفایت
 کننده مهمات مرایشان را بلکه گذاشته است ایشان را با شریکان و نه جای دهنده مرایشان را بلکه گذاشته است ایشان را
 با کرم و عاثر و مغان و دیوادی یا مر و کفایت و نفس او مخصوص بمرئوسان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ذلک
 بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرون لاسوئی لهم و راه سلم - و عن علی - ان فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و سلم
 روایت میکند امیر المؤمنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت - شکوایه ای مقلی فی مدامن الریح - و حالیکه
 کلمه میکند شقی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن - و ملها انه جاءه رقیق - و رسید به بود فاطمه را
 که تحقیق آمده است آنحضرت را بنده باز عنایم ظلم تصادف پس نیافت فاطمه زهرا آنحضرت را در خانه ناگه کشف
 این حال کند - فذکرت ذلک کعایشه پس ذکر کرد حال خود را بعایشه که چون آنحضرت باید بگوید فلما جاءه رقیق عایشه
 پس هنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد عایشه آنحضرت را با آنچه ذکر کرده بود فاطمه - قال گفت علی - فجااز پس چون بنید آنحضرت
 این خبر را از عایشه آمد زود - و قد اخذنا مضاجعنا - و حالانکه تحقیق گرفته بودیم ما را از خوابگاه - ای خود را - فذهبنا لعموم -
 پس در استادیم و قصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت و بر خیزیم از خوابگاه - فقال پس گفت آنحضرت - علی کان کما
 بر جای خود باش و بحال خود باش - فجااز فقلع منی و بینا پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان فاطمه و علی و غایت
 لطف و شفقت و بی تکلفی است از آنحضرت نسبت با ایشان چنانکه گفته اند از اجابت الاله فعت الکلفه - حق
 و جدت بر قد علی بطنی - آنکه یا فتم من هر وی قدم آنحضرت را بر شکم خود و تو اندر الله اعلم که مراد بر دلین باشد که از
 با می مبارک آنحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم باطن شریف رقتی سرایت کرد فقال الا ادلکما علی فرح ما سالتما
 پس گفت آنحضرت ایا راه نایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدا نگار باشد و آن نیست که - اذا اندر استغفلا فیک
 بگریه شما خوابگاه خود را و شما نشین پس سبحان الله بگوئید می و بسیار - و الحمد لله و ملین - و الحمد لله بگوئید سه
 و سی بار - و کبر الله و ملین - و الله اکبر بگوئید می و چهار بار - فمخیر لکما من خادم پس این در بهتر است شما را از خادم
 و سی بار - و کبر الله و ملین - و الله اکبر بگوئید می و چهار بار - فمخیر لکما من خادم پس این در بهتر است شما را از خادم

و خادم واحد خدم است واقع می شود و بزرگداشتی فی الصلح خادم چاکر و خاثر است که سوال فاطمه از جاریه بود و متفق علیه - و عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه و سلم تساکه فادما - گفت ابو هریرة آمد فاطمه نزد آنحضرت و چنانکه سوال سے کند و می طلبید خادم را - فقال الا ادک علی باسیر من خادم پس گفت آیا راه نمایم تا بر خبری که آن چیز بهتر است از خادم تعیین الله ثلثا و ثلثین و تحدرین الله ثلثا و ثلثین فکبرین الله اربعاً و ثلثین عن کل حلوة و عندناک - نزد سه هزار و نزد خواب خود درین حدیث بعد از نماز و نزد خواب رفتن هر دو واقع شده و در حدیث سابق نزد خواب ست فقط و خواندن آن بعد از نماز هر نماز مقرر و مشهور است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این در و ازین فوت نه نشنیده و در شب مصیف نیز - رواه مسلم -

الفصل الثانی عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا أصبح قال یو فی الله
چون صبح می کرد میگفت - اللهم یک اصبحنا و یک امسینا و یک نحیی و یک نموت - خداوند ما را متولد کنی بقدرت تو و به حفظ تو دایم تو صبح کردیم و به تو می بینیم و به تو می میریم - و الیک المصیر - و بسوی توست بازگشت - و اذا اکی قال - و چون شبانگاه رسید میگفت - اللهم یک امسینا و یک اصبحنا و یک نحیی و یک نموت و الیک النشور - و درین حدیث در صبح و ساهر و ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در مسأ تقدیم امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسأ الیک النشور و مشهور است اصبحنا فقط و الیک النشور و در صبح و در مسأ امسینا و الیک المصیر و به صبح است فانهم و یک نحیی و یک نموت در صبح مذکور شده نه در مسأ - رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه - و عتقه قال قال ابو هریرة - و هم از ابی هریرة است که گفت گفت امیر المومنین ابو هریرة رضی الله عنه گفت - یا رسول الله مرئی بشئ اقول اذا اصبحت و اذا اصبحت - امر کن مرا بخبری یعنی بوردی که گویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم - قال قل گفت آنحضرت بگو - اللهم عالم الغیب و الشهادة ای خدا ای دانایم بید و ناپید حاضر و غایب - فاطر السموات و الارض - ای آفریننده آسمانها و زمینها - سبک است شیء علیه - ای پروردگار هر چیز و مالک و پادشاه وی - استمدان لا اله الا انت - گوایم بیدیم که نیست معبود به حق مگر تو - اعوذ بک من تنفسی - بپناه میجویم تو از بدی نفس خود - و من شر الشیطان و شرک - و پناه میجویم از شر شیطان و شرک وی که میبخزند و باعث میشود مردم را بران و شرک به فتح خفین و ازین روایت است که بنی فام صیاد و فرزند انچه در قندهار بتلا می اندازد و گرفتار می کند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نسا و اموال و اولاد که از یاد خدا و از فرموده وی باز میگرداند - قل اذا اصبحت و اذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و شام کنی - و از آن اخذت من صبحک - و چون بگیری خوابگاه خود را بخواب روی - رواه الترمذی و ابو داؤد و الدارمی - و عن ابان

بفتح بزرگ و کثیف مودعہ بن عثمان - از ابوعبید است و در حرب جبل امامیشہ بود نخست کسی که گریخت و می بود و از حلیان نیز
 و اصم بود و در آخر نالاج و را مد شد و اویت دارد از پدر خود و غیر و سے از صاحب - قال سمعت النبی یقول قال النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم - گفت شدیم بد خود را کسی گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - ما من عبد یقول فی الصباح کل یوم
 سائر کل لیلۃ فیستبج بندہ کہ بگوید در صبح هر روز و سائر شب لبسم اللہ الذی لا یضر مع اسمه شئ
 فی الارض و لا فی السماء و یصبح کلمی و شام کردم بنام خدای کہ زبان نمی کند بنام وی هیچ چیز در آسمان و زمین -
 او هو السبح العظیم - و دوست شنوای دانا - گفت رات - بگوید سہ بار فی فقره شئی پس زبان کند او را چیزی سے و برسد
 او را آفتی - و کان ابان قد اصابت نالاج - پس بود ابان تحقیق رسیده بود و از بعضی از نالاج بفتح لام
 نام مرضی مشہور است کہ بجای ماند کی آرد و آن شست شدن کی از دوشق بدن است بسبب رختن خلط بطنی کہ
 سد ساکب روح میکند بحمل الریح منظر الیہ پیسر و راستا و مردی کہ و اویت حدیث سے کند از وی کہ می گردد
 لبوس ابان یعنی شمار و اویت می گردید کہ هر کہ این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی بوی نرسد و شامینو اندیدہ آنرا اکنون چنین
 بشما آنت نالاج رسیده - فقال له ابان انظر الی - پس گفت مرا آن مرد را ابان چه نگا و میکنی لبوسی من - اما
 ان الحدیث کما حدیثک - آگاہ باش درستی حدیث بحیثان است کہ حدیث کردم من ترا یعنی صحیح است - و لکنی
 لم اقلہ یومینہ - و لیکن من بگفتم ترا ندانم آن را مرد و توفیق خدا خدا سے تعالی مراد ابان - یعنی اللہ علی قدرہ -
 نا بخیزد اندر و نافذ گردد خدا می تعالی سے برین تقدیر خود را - رواہ الترمذی و ابن ماجہ و ابو داؤد و توفی و روایت
 و در روایت ابی داؤد این چنین آمده است کہ هر کہ گوید این را هر مساحہ بار - کہ لم تصب فحاجۃ بلاحتی یصلح - نرسد
 او را ناگہانی بآتا آنکس صبح کند فحاجۃ بفتح فاء و سکون جیم و فتح ہمزہ و یضم فاء و فتح جیم و بعد بر دو جا نرسد - و من قال
 میں یعنی لم تصب فحاجۃ بلاحتی یصلح - و کسی کہ گوید آنرا در وقتیکہ صبح میکند نرسد او را بجای ناگہان تا وقتیکہ شام کند
 و من عبد اللہ - رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا اسی - روایت است از عبد العدر
 سواد کہ بعد استیکہ آنحضرت بود کہ میگفت چون شب میکرد - اسینا و اسی الملک - شہانگاہ کہ در دم و شہانگاہ
 کہ تمام ملک خدا برای خدا - و الحمد لله لا اله الا اللہ و الحمد لله لا شریک له لم الملک و الحمد لله و علی کل شیء قدیر رب
 اساکب خیرانی ہذہ اللیلۃ - اسی پروردگار من سوال میکنم ترا بکی از خود درین شب واقع شود - و غیر البعد - بکی از خود
 واقع شود بعد از این شب - و اعوذ بک من تهرانی ہذہ اللیلۃ و شر ما بعد ادب اعوذ بک من الکسل و من سوء الکبر
 او الکفر بجای الکبر یعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت - و فی روایت - و در یک روایت - من سور الکبر و الکبر
 الکبر کاف و فتح با و کسر کان و سکون با و در روایت اولی نیز ہمزہ و و جہ روایت است - رب اعوذ بک
 من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اذا اصبح قال ذلک الیذا - و چون صبح میکرد میگفت آنرا و میگفت

ابو بکر و الصبح المساک شد و راه ابو داؤد و الترمذی و فی روایتی که از کرم سرور الکفر - و عن بعض ثبات النبی - روایت
 از بعضی دیگران پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان النبی که بدین پیغمبر صلی الله علیه و سلم کان علیها - بود که تعلیم سے کر پیغمبر خدا
 او را - فبقول یس می گفت آنحضرت - قولی همین چنین - گویند چنانکه صبح کنی - سبحان الله و بحمده - و لا توفد الالباب
 و در روایتی دیگر و لا حول و لا قوة الا بالله - ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن اعلم ان الله علی کل شئ قدیر ان
 الله قد احاط بكل شئ علما فانه من قالها معین یصبح یس بدر سستی کسیکه گوید این کلمات را چنانکه صبح می کند
 حفظ حق کسی چنانکه داشته شود از آفات النفس و اقاربی تا آنکه شب کند - و من قالها معین یسی حفظ حق یصبح - و کسیکه
 گوید از چنانکه صبح کند چنانکه داشته شود تا آنکه صبح کند - رواه ابو داؤد - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال معین یصبح - کسی که گوید چنانکه صبح کند این آیت را که سبحان الله
 حسون و معین یحسون یس یا کی یا دکنید خدا را چنانکه صبح می کند و چنانکه صبح می کنید - و الحمد لله السموات
 و الارض - و مخرجات است حمد و اسمائنا و زمین - و عشیا و معین یظہرون - و در وقت شب چنانکه از وقت مغرب تا
 عشاء و در هنگام پیش از زوال - الی قوله - تا قول و تعالی - و کذلک مخرجون - درین آیت اشارت بصلوة خمسین واقع
 شده چنانکه در مجلس بیان کرده شده است و کسیکه بخواند این آیت را در وقت صبح - ادک ما فاتنی فی یومہ و لک
 در یاد چیزی را که در گذشته است او را از او در روان روز - و من قالها معین یس ادک ما فاتنی فی الیامه و کسیکه
 گوید این را چنانکه گام که شام کند در یاد چیزی را که فوت شده است در آن شب - رواه ابو داؤد - و عن ابی عیاش
 باشد یقیناً در شصت و شصت معینی است نام وی از بدین صامت انصاری و ابو عیاش تابعی نیز هست و وی
 زید بن عیاش مخزومی است روایت میکند ابو عیاش صحابی - ان رسول الله - بدینیکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه
 و سلم قال - گفت من قال اذا صبح کسیکه گوید چون صبح کند - لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد
 و هو علی کل شئ قدیر کان له عدل و رقبه من ولد اسمعیل - باشد هر دو را ثواب برابر ثواب آنرا که در آن بنده و برده
 از اولاد اسمعیل علیه السلام بیان این در فضل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تکیده حدیث عمر بن شعیب
 گذشته است - و کتب له عشر حسنات - و نوشته میشود برای وی ده نیکی - و حط عنه عشر سیئات - و فرود آنگذرد
 شود از وی ده بدی - و رفع له عشر درجات - و بلند گردانید شود برای وی ده ای - و کان فی حرز الشیطان
 و باشد در پناه و جای استوار از شیطان حتی یسی - تا آنکه شب کند - و من قالها اذا همی کان له مثل ذلک حتی
 یصبح کسی که گوید این را چون شب کند باشد مراد او مانند آنکه مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند و وی از
 ابی عیاش سیدید که - فرامی و جل رسول الله یس و در مردی پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فرمایری النائم
 در آنچه می بیند خواب گشته یعنی در خواب دیدن فقال یس گفت آن مرد - یا رسول الله ان ابی عیاش سیدید

عزک که او کند - بدرستی که ابو عیاش حدیث میکند از بعضی کلمات از مضمون این حدیث است که مذکور شد - قال
صدق ابو عیاش ی گفت - حضرت راست گفت ابو عیاش - رواه ابو داؤد و ابن ماجه - وعن الحارث بن
اسلم التیمی - روایت است از حارث بن اسلم که تابعی است - عن ابیه - از پدر خود - عن رسول الله - از پیغمبر خدا -
صلی الله علیه وسلم اندازد که اگر حضرت پوینده و پنهان گفت بوی سخن سرازاد سر را بکسر جزو را از فتنه بماند
پس گفت آنحضرت - اذا انصرف من صلوٰۃ الغریب فقل قبل ان یسکون احدا - و قتیکه برگردی از نماز مغرب و سلام دهی
بگو پیش از آنکه سخن گوئی کسی اللهم اجری من النار - خدا یا پناه ده مرا از آتش - سبع مرات - بگو هفت بار - فانک اذا
قلت ذلك یس بر رستیکه تو قتیکه بگوئی آنرا - تم مت فی لیلک - بستر بگیری تو در همین شب - کتبک جواز
منها - نوشته شد در تراوان گذشتن از آتش - و اذا صلیت الصبح فقل کذلک - و چون بگذاری نماز صبح را پس
بگو چنین این کلمه هفت بار - فانک اذا مت فی لیلک - پس بدرستی که تو چون بمیرسی در آن روز کتبک
جواز منها رواه ابو داؤد - و عن ابن عمر - قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج هؤلاء الکلمات من
یسوی و یسوی بنو آنحضرت که ترک سیداد و یسوی گفت این کلمات را هنگامی که شب میکرد و شبگامی که صبح میکرد
اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا و الاخرة - خدایا منی سوال میکنم و می خواهم از تو سلامت از جمیع آفات دنیا
و آخرت - اللهم انی اسالک العفو و العافیة خدایا سوال میکنم عفو و عافیة و سلامت را - فی دینی و دنیا - و دین
من و دنیا من - و اعلی و اعلی - و در کسان من و مال من - اللهم استر عرواقی - خدا یا بپوش عصبای من فی الفراح
عورت اندام شرم مردم و هر چه از بدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت - و امن روحانی - و این گردان
ترسهای مرا - اللهم اغضظنی من بین یدی و من خلفی - خدا یا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من - و عن یحیی و
حسن شمالی - و از جانب راستای من و از جانب چپای من - و من فونی - و نگاه دار مرا از بالای من که خدا بے
و آفتی از آسمان نازل شود - و اعوذ بظلمتک من ان اغتال من تجی - و پناه بجویم بر بزرگی تو از آنکه بناگاه
بلاگ گمراه شوم من از زیر من از اینجا که شعور دارم و معنی اغتال این است - یعنی الخسف - می خواهد از غیبت
خسفت را بمنی بر زمین فرودان - رواه ابو داؤد - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال صبح یکسبیکه بگوید یکسبیکه صبح کند - اللهم اصبنا لشهدک و نشهد حلقه عرشک خدا یا صبح کردیم ما و حلقه
گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم بر درندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان
دو هزار ساله راه است و در روایتی هفت هزار ساله راه است و ملائک - و گواه میگیریم همه فرشتگان ترا
و جمیع خلقک - و گواه میگیریم همه خلق ترا - انک انت الله - بر آنکه توئی خدا - لا اله الا انت نیست خدا جز تو و در
تنها - لا شریک لک - نیست انباز ترا در فدائی و در از پیش و در معبودیت - و ان محمد اجدیک در سو لک

و بر آنکہ مجربند تو و فرستاده تو است - الاخر اشہد کہ ما عبادینی یومر ذلک من ذنب - بگو کسی این کلمات را در وقت
صبح مگر آنکہ بیا مرزد خدا می تعالی مرد و چیزی کہ رسیدہ است او را در آن روز از گناہ - وان قالہ امین کسی غفر التمر
را ما عبادہ فی کتاب اللیلہ من ذنب - و اگر گوید این کلمات را بنگاہ شب کند می آمرزد خدا می تعالی مراد از خبری
کہ رسیدہ او را در آن شب از گناہ و در شب و اللہ اعلم بگوید - رواہ الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی
ہذا حدیث غریب - و عن ثوبان - روایت است از ثوبان - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من عبد
سلم یقول اذا اسی و اذا اصبح ثلثا نیست هیچ بندہ مسلمان کہ بگوید چون شام کند و چون صبح کند نہ با این کلمات
را - ثلثات یا اللہ ربنا - راضی شدم بخدا بگو کہ پروردگار است - و با السلام دنیا - و راضی شدم با سلام بآن کہ
دین است - و بگوہ ثبنا - و راضی شدم بچہ بانگہ غیر است شرح این کلمات در اول کتاب و فصل اول از کتاب
الایمان گذشتہ است تقدیر - الاکان حقاً علی اللہ ان یرضیہ یوم القیۃ - مگر آنکہ باشد حق واجب بر خدا - بفضل و کرم
وی این کہ راضی گرداند او را و در قیامت یعنی بدد او را و ثواب چیز دیگر راضی گردد - رواہ احمد و الترمذی - و عن
حدیث لقیہ رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان ینام فی بیتہ راسہ - بود آنحضرت وقتی کہ
بہ خواست کہ خواب کند می نہاد دست مبارک خود را زیر رخسار و پس احتمال دارد کہ بخت قرب سر و رخسار و بگوید گدشتہ و در
حدیث حفصہ بیاید کہ دست مبارک می نہاد و گوی زیر سر و بر تقدیر حکمت در آن تنہی برای تیقظ است چنانکہ حکمت در نوم و رفق
الین نیز مبین است چنانکہ گذشت - ثم قال اللهم تنی عذابک - خدا یا ایضا بدار مرا از عذاب خود - یوم جمع عبادک
در روزی کہ فراہمی آری بندگان خود را یعنی روز محشر - او تبعث عبادک - شک ما وی است یعنی بپای
جمع تبعث یعنی می برانگیزی بندگان خود را - رواہ الترمذی و رواہ احمد عن البراء - و عن حفصہ - رضی اللہ
عنا - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یدہ الینی تحت خدہ ثم یقول اللهم تنی عذابک
یوم تبعث عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است باز کہ خدا و زیادت - ثلث رات - سیئہ بسیار
رواہ ابو داؤد - و عن علی - رضی اللہ عنہ - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند مضجعه اللہ انی اعوذ بک
بویحک الکرم و کلک التامات - خداوند بادر شیکہ من بنای جویم ذات بزرگ تو بیکلمہ اسے تو کہ نام و کامل
نمرد و اسرار صفات اوست یا کلمات قرآنی - من شر انت اخذ بنا صیغہ - از بدی چیزیکہ تو گردانده موسے
پیشانی از این یعنی بر خیزندہ بزمین بگو کہ قول وی سجد و ما من دابة الا ہو آخذ بنا حیثما - اللہم انت کشف المغرم
و اللہم - خدا یا تو میکشی و در میکشی و ام و مگر فتادی آن را و بزرگ آن را یعنی چیزیکہ از آن بزرگ لازم آید - اللہم
الا یزیم خبک - خدا یا شکستہ نمیشود و شکرتو - و لا یحلف و عدک - و خلافت کرده نمی شود و عدالت تو و در بعضی نسخ

و لا تلتفت و حدك بضم تا و كسر لام به نقطه خطاب یعنی خلاصاتی کنی و عده خود را - و لا تنفخ ذا الجبل منك الحجر - و مود
نیکند خداوند سخت را از عذاب تو سخت و حد کنی پدر بدتر از او ندوده اند یعنی سود نمی کنند نسب و حد که چشم می بیند
کوشتن شش گفته اند در باب رکوع ذکر آن گذشته است وجه اول اصح و شهر و اظهر است سبحانک و بحکم ستر میکنم
ترا ستر کسی که لائق ذات تو است و تبس بجبه تو تسبیح میکنم - رواه ابو داؤد - و عن ابی سعید - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال حسن یا وی الی فرشته کسی اگر بگوید اینها یکبار یاد آورد قصد با ششش کند بسوی جانم
چرا بخود این کار را - استغفر الله الذی علامه ابو القیوم و اتوب الیه کث مراتب سه مرتبه - غفر الله له ذنوبه - سی امرزد
خدای تعالی مرا و راگنا مان اورا - وان كانت مثل ذل الجور و عدد رمل حالج - و اگر چه باشند گنا مان و سه
مانند کت دریا و بسیاری یاباشند گنا مان وی بشمار ریگ علاج بقبح لام و کسر ن نام وادی است در زمین
منزب که ریگ وی بسیار است و بعضی علاج المني ریگ بسیار برهم افتاده گفته اند برین معنی علاج صفت رمل
است - او عدد دورق الشجر - یا باشد شاخه های درختان - او عدد ایام الدنیا - یا باشد شبهار روزهای دینا
در چهار چیز فزاید واقعه تابا نه در کدام یکی از اینها بیشتر است - رواه الترمذی و قال هذا حديث غریب - و
عن شهد آد بن اوس - صحابی است برادر زاده حسان بن ثابت - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما
من مسلم يأخذ مضجعاً لقراءة سورة من كتاب الله نیست هیچ مسلمان کی بگیرد خوابگاه خود را بخواندن سوره از کتاب
خدا - الا دخل الله به لمکا - مگر آنکه وکیل میگردد خدای تعالی بر وی فرشته را تو کسل گذاشتن کا و کسی
فلما تقربتی یؤذیه - پس نزدیک نمی شود او را زیرا که اید کند او را حتی میبست متی حب - آنکه بدارشود دیگرگاه که
بدارشود - رواه الترمذی - و تخمین عبد الله بن عمر بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلان الا یسما
رجل مسلم الا دخل الجنة - و فصلت اندک محافظت نکند و بجای نیارد آنها را مردی مسلمان مگر آنکه در آخر پشت
را - الا ولها مسیر - و ناواگا باشد کران و فصلت اندک و آسانند - وین عمل بها قلیل - و کسی که عمل کند
بان و فصلت اندک است کی فصلت انیس که لیج الله فی دبر کل صلوة عشرة - تسبیح کند خدای تعالی
رایینی سبحان الله گوید و سپس هر نماز ده بار - و الحمد عشره - و حمد گوید او را یعنی و الحمد لله گوید
بار - و بکره عشره - و تکبیر گوید او را یعنی و الله اکبر گوید ده بار - قال گفت عبد الله بن عمر - فانارایت
رسول الله - پس من دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعقد بایدیه - می شمر داین کلمات را و عقده می کرد
آنها را بدست خود - قال گفت آنحضرت - فلما تمسون و مات باللسان - پس آن صد و پنجاه است در شب
در روز نیز بیان - و الف و خمسة فی المیزان - و هزار و پانصدست در ترازوی اعمال حساب کی بعده فصلت
دوم این است - و اذا اخذ مضجعا یسجد و بکره و کجه ثمانية - و وقتی که بگیرد خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

هم از دست و بقدرت و ارادت قسمت - فلک لحد و لک الشکر پس هر تراست ستایش و هر تراست مپاس و مخصوص است به تو غیر تو در آن شریک نباشد پس کسیکه در وقت هیچ این دعا بخواند - قعدای شکر و برکت تحقیق می آید
 کرد شکر و زود در او من قال بقل فلک منی قعدای شکر لایسته - و کسیکه بگوید یا ستدین هنگامیکه شب کند پس تحقیق را کرد شکر شب خود را در اختیار و از بد شده است که داود علیه السلام گفت پروردگار را نعمت های تو نزد من بسیار شده شکر آن چگونه گویم زمان آید باد او چون دانستی که آنچه نزدیک است از نعمت همه از من هست به تحقیق شکر کنی نواز - رواه ابو داود - وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اذا اودی الی راسه - روایت میکند ابو هریره از آنحضرت که می گفت چو من می آید به سوی ترا شش خود - اللهم رب السموات و رب الارض - ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت است با محول اسباب کلیه بقای عالم - و رب کل شیء - پروردگار همه چیز و هر چه بود است نسبت به هر چه از آنکه در میان آسمان زمین است از عناصر و موالی و افراد و جزئیات آن - فانی الحب والنوی - شکافنده دانه خسته شت است با رزاق حسیما نیکه که آن بقای اجسام است و حب در طعام استعمال یا بد و نومی در فرم دانه آن - نشرل التوئیه و الانجیل و القرآن و فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل ایشان اشارت است با رزاق روحانیه متعلق به بر احوال آخرت و ذکر زبور و مکر از جهت عدم اشتغال آن بر احکام و شرائع چه اگر آنچه در وی مذکور است از کار و دعوات و مناجات و بحقیقت دی خبر وی از توبه است کذا قالوا - اغوذ بک من شر کل ذی شر انت اغذ بنا هیته - بیا به یحیی تو از بدی هر خداوند بدی که تو گیرنده موی شانی او را و سخر داری او را بقدرت خود - انت الاول للمسس قبلک شیء - توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی بمانت الاخر فلیس بعدک شیء - و توئی آخر پس نیست پس از تو چیزی و انت الظاهر فلیس فوقک شیء - و توئی ظاهر و پیدای پس نیست بالامی تو غیر من - و انت الباطن فلیس دونک شیء - و توئی باطن و نهان پس نیست زیر تو چیزی هر چه بالاست ظاهر می باشد و هر چه پایین است باطن پس نفی توانیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا یعنی ضد فوق است - فی حق عسی الدین - مگر از این دام و انیتی بری گردان و از ان و تو نیت ده که قضا کنم که از با عطا می اسباب و قضا دام گذاردن و رسانیدن و در کردن حاجت - و اغثنی من الفقر - و غنا ده مرا از فقر و من یحب العبد را رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و رواه مسلم مع اختلاف مسیر - و روایت گردان را مسلم باندک اختلاف در الفاظ - وعن ابی المازهر الانصاری - بفتح مخرج و سکون نون محالی است که ساکن شام بود - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل - بپودان حضرت چون بخواب میرفت در شب - قال یبلغت بسم الله وضعت منی - بنام خدا نهادم به پلوی خود را - اللهم اغفر لی ذنبی و اغفر شیطانی - و بر این در کن

شیطان در امر او قرین اوست یا هر قصد اغوای او کند و خسار اندک سنگ است - و فلک را دانی - و بران و برین
 اگر در امر او خلاص گردی نفس است که بجزای عمل خود در گردی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید نفس با کسبت
 برین و فلک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرد و بران کبیر را گرد - و اعلی فی النبی الا علی - و بگردان
 مرا در مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی - فتح نون و کسر دال و تشدید یعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز
 خوانند و آنحضرت اگر چه در مرتبه غرّت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما شوق لغای قرب و کوه
 علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در انجامی باشد و از مباشرت و مخالطت ناموس که حکم شریعت
 در اینجا است بر او مسلک باشد تا فهم و باشد التوفیق - رواه ابو داود - و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی و آدانی و اطعنی و سقانی - شکر خدا می راکه
 کفایت کرد مرا و جامی پناه داد مرا و خورانی مرا و نوشانی مرا - و الذی من جلی نافض - و آن کیسه نعمت را و مرا
 پس زیاده و از رون و او مرا - و الذی اعطانی فاجزل - و آن کیسه عطا کرد مرا پس بسیار کرد و زیاده و اولی است
 آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت الحمد لله علی کل حال - حمد خدا را است بر هر حال فقر و غنا و شدت
 و رخا و نعمت و بلا که در هر دو نعمت و لطف و می ظاهر با خفی شامل حال بنده است اللهم رب کل شیء و ملک و مالک کل شیء
 اعوذ بک من النار رواه ابو داود - و عن بریده بن عبد الله بن اصبهان شهور - قال شکی خالدين الوليد بن ابي النضر الى النبي صلی الله علیه
 و سلم فقال - کله کرد خالدين الوليد بن ابي النضر کس گفت - یا رسول الله انام الليل من الارق من خواب نمیتوانم
 کرد و تشنگی از بیداری و ارق بفتح هاء و واو بفتحه علتی است که خواب نمی برد - فقال نبی الله - پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا دیت الی فراشک فقل - و فتیکه میائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات اللهم رب
 السموات السبع و ما اظلمت - ای خدا پروردگار و بخت آسمان و پروردگار هر چه در سایه افکنده آسمانها بران
 چیز - و رب الارضین و ما اظلمت - و پروردگار زمینها و بارها که بر داشته اند زمینها از ارض را گاهی مغربی
 آرنده باعتبار آنکه طبقات و می همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرنند که تعدد دارند و گاهی تاویل می کنند
 لفظ جمع را بافاق و فاعلیم و الله اعلم - و ربنا شاطئین و ما اظلمت - و پروردگار شیطانی و کسبیکه که آدمی کنند
 شیاطین را در جنود شیطانی تا شامل جن و انس باشند که لی جار من شر خلقک - یا شایسته بر باد و دنیا و از شر خلق خود که
 جمیعاً همه - ان فیروز علی احدیتم ازین کمیش و می کند و بگذرد و بپاید برین کی از ایشان - او ان یغی - یا این که
 ستم کند برین و از حد درگذرد و یغی بفتح عین محم - خوارک - غالب و قوی است همسایه تو و زنهار داد و نداد و کرد
 پناه غرّت و قدرت تو آمده و جای گرفته است - و جل تناوک - و بزرگ است تسلیش تو که بچسب جز تو نتواند که
 بجای آرد - و لا اله الا انت - تاکید و تقریر توحید است و ازینجا معلوم می شود که ارق از شر فاعل شیطان

وچین است۔ رسولہ الترمذی وقال ہذا حدیث یس اسنادہ بالقوی والکلمہ۔ بن خلیفہ بضم فحای مجہدہ دفع ہا۔
 الراوی کہ راوی انجیدیت است۔ قدر ترک حدیث بعض اہل الحدیث۔ بن خلیفہ ترک دادہ اند حدیث او بنی
 از اہل حدیث این چنین گفته است بخاری و ابو ذر و نسائی و ابن ابی حاتم و گفته است ابن مہین کہ وہی چیزی نیست
 و ابن عدی گفته کہ اکثر احادیث وہی غیر محفوظ است و بعضی نسخ الکلیم بنا است و در حاشیہ نوشتہ کہ صاحب
 حکم است بی یا چنانکہ در تعویب و کاشف و بزبان مذکور است

الفصل الثالث عشر عن ابی مالک۔ روایت است از ابی مالک اشجری بعضی گفته اند شنبی صحابی است
 کہ در نام وہی اختلاف است اشہر آنست کہ نام وہی حب بن مالک ست۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 قال اذا أصبح احدکم فليقل اجبتنا واصبح الملک فليقل العالمين اللهم اني اسالك خير هذا اليوم۔ خدا یا این سال
 سیکہم ترا شکی این روز را و بیان کہ در خیر بقول خود فتح کنشایش اور کہ ابواب خیرات در وہی کشادہ گردد۔
 و لقہ۔ واری دادن تو مرا درین روز کہ بر نفس و شیطان و خلق مریاری دہی و نصرت بخشی و محمد را دلانی
 و نودہ۔ و روشنائی دل کہ بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد۔ و برکتہ۔ و فرزندی الطف و کرم و فضل تو کہ
 برسد مرا درین روز۔ و ہا۔ و راہ راست کہ در عمل و اعتقاد برحق و ثواب باشم و اصل بہر بركات و شال بہر
 خیرات این است و این خبر متوفیق و تائید الہی میسر گردد و روز رضا اللہ۔ و احوالک من قرالیمہ۔ و پناہ میجویم تو
 از بدی چیزی کہ درین روز است ذکر این باب اللہ و تائید است اذا صعد او این خصال مذکورہ۔ و شش ما بقعدہ
 و پناہ میجویم از شر چیزی کہ بعد ازین روز است ذکر این باب اللہ و تائید است در استعاذہ از شر کہ متوالی و
 متواتر شود و نودہ باشد من ذلک۔ ثم اذا استقیل شل ذلک۔ لیسر خروجی شب کند پس باید کہ گوید مانند این
 رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد الرحمن بن ابی بکرۃ۔ ابو بکرۃ بفتح باء آخر اصحابی مشہور است کہ خود را در روز
 طائف از درون حصن کج چاہ پایان افکندہ و در خدمت آنحضرت آمدہ اسلام آورد و آنحضرت اورا بانی بکرۃ
 کہنت کرد و بکرۃ البصر خرج چاہ و عبد الرحمن بن ابی بکرۃ تابعی کثیر الحدیث است۔ قال لگفت۔ قلت لابی کثرت من
 خود را کہ ابی بکرۃ است۔ یا ابی اسلمک لقول کل عداۃ۔ ای بدو من میگویم ترا کہ میگویی ہر بار مرا در اجنادہ چاہ
 یوم است شامل صبح و ساء۔ اللهم عافنی فی بدنی۔ خداوند عافیت و سلامت دہ مرا در بدن من۔ اللهم عافنی
 فی سمعی۔ خداوند عافیت بخش مرا در شنوائی من۔ اللهم عافنی فی بصری۔ خداوند عافیت و سلامت دہ مرا
 در بینائی من تخصیص سمع و بصر از جملہ اعضا و اجزای بدن بحکمت شرف آنماست و تقدیم طلب عافیت سمع و بصر است
 با غیریت وہی از بصر نہانکہ اکثر علما براسند و اکثر ذکر این دو صفت بہین ترتیب است۔ لا الہ الا انت تکرر را نشان
 حین صبح و نماز حین شبی۔ کہ در دیگر دانی این کلمات را سکر تہنگا میکہ صبح می کنی و سکر تہنگا

ای ای اله قال - اگر ثابت شود این که یکی از شما وقتیکه خواب برسد بدن خود را در جماع کند بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
 الشیطان - خداوند را میسودارد و در او را در از شیطان - و جنب الشیطان نماز وقتها - و میسودارد و در او را در از شیطان
 را از غیر کبر و رزی کنی یا از اولد - فانه ان لیدر بینها و لدنی ذلک - پس بدستیکه نشان اینست که اگر گفت در
 کرده شود میان دن و مرد و داده شود فرزند می دران جماع - لم یضر شیطان ابدا - نه آنرا میکند و از شیطان برگز
 یتفق علیه - و از غیاض می شود و اگر گوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا کرمی باید بخند شیطان دران
 راه میاید و زیان میکند و گیس که دران وقت توفیق ذکر و دعا میاید و از غیاض است فساد و احوال و بلاد و بجا بجا
 ایشان - و عتقه - ان رسول الله - و هم انان عباس است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یقول عند الکرب - بود
 که می گفت ترند و نه فی العراج کرب اندوه که دم باز گیر و از وی کنی اندوه سخت - لا اکه الا الله العظیم العظیم
 لا اکه الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض و رب العرش العظیم و کرم صفت
 عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا و جالبش آنکه ذکر و حکم دعا است زیرا که نشانی کرم
 از معنی سوال است و نیز وارد شده است که حق تعالی بگوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر کرم از سوال میجویم و از او
 ترند از پیغمبر و هم سالکان از متفق علیه و عن سلیمان بن صرد - بضم صاد و فتح راحیابی بود و جبر فاضل حایب سن
 عالی داشت و شریعت قوم خود بود و امیر بود و لشکری که بکینه کشی خون امام حسین بن علی این طالب برآمد
 و در قصه - قال گفت سلیمان - سبب رجوان عند النبی - و شام یکدیگر کرد و مرد و مرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و چون غده جلوس - و اصحابه ترند آن حضرت فتنه بودیم - و احدها یاسب صاحب مضاعف و محروجه و یکی از انان دو
 مرد و شام می دید یا خود را در حالیکه در غضب آورده شده است که تحقیق سرخ شده است روی وی فقال النبی
 پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای لا حکم لک و قالها - بدستیکه من هر آینه می دانم که را که اگر میگفت و س آن
 کلمه را - که سبب عنه صاحب - هر آینه میرفت از وی آنچه می یا بد از غضب آن کلمه نیست - احوذ بالله من الشیطان
 الرجیم فقال الرجل پس گفتن اصحابه مرا که در - الا سمع بال قول النبی - آیا نمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم قال گفت - ای است بخوبی - بدستیکه من نیستم دلوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است و
 گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست با نو از شریعت و لفته نه کرده در دین پس تو هم کرد که استغاده
 مخصوص به مجنون می باشد و نه دانست که غضب از زفات شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد
 سابق باشد یا از درشت خو یا عرب باشد و الله اعلم متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا سمعت صياح الذئبة - و فیکه لشنوید یا بک خروسان را و یکدیگر دال و فتح یا می تخم از پیغمبر یک
 کبسر و سکون تخمیه مثل قروة و قرو - فاسألوا الله من فضله پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وی

فانهارت ملکایس بدرستی که مرخ دیده است فرشته را وی بانگی کند بدین نرفته پس دعا کند یا سید امین
 فرشته بداند که احادیث در فضائل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید
 که در زیر عرش است که چون وی آواز کند چه خروسان آواز کنند نیز سخن است و این بحث تفصیل در شرح معجم السعاده
 مذکور و مسطور است - و اذا سمع نطق الحمار فتوزد بالکرمین الشیطان - و وقتیکه بشنود آواز خردا پس بپا چوبک
 بنزدان شیطان و گویند - اعوذ بالکرمین الشیطان الرحمن فانه رای شیطانا - پس بدو ستیکه وی دیده است
 شیطان را از شیاطین متیق علیه - و عن ابن عمر رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا استوی علی
 بیه - بود آن حضرت چون بری آمد و قراری گرفت بر پشت شتر خود - خارجا الی سفر - بیرون آید به سوی سفر -
 کبر نشاء - بگیری بر آرد و بسیار - ثم قال - لیستری گفت - سبحان الله می خورند غذا - بای آن خدا سے را که فرمان
 بردار گردانید برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از کرب - و مانند آن مغزین - و بنودیم لهم اوراد اطاعت آنرا
 و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نباشد آدمیان کجا طاعت سوار می و رام کردن آنها
 دارند مخصوص قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مغزین با کسر آنکلا و را را ری گزینا شد
 در ستور رانیدن و کشا و برزی - و اما الی ربنا لتقلبن - و بدو ستیکه بسوی پروردگار خود بر آید باز گردند و ایم رجوع
 کننده ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آن است که رکوب از برای انقلاب و اشغال از مکانی بکافی است
 و اشغال عظمی انقلاب بسوی خدا است جل جلاله و نیز سوار می محل خطر و هلاک است پس سوار را باید که غافل
 نباشد انما ان و مستعد باشد از برای تقای خدا که مرگ است - اللهم انما نسالك فی سفرنا ذا البر و التقوی -
 خدا و ندا سوال می کنیم ترا درین سفر تنگی و برهنه گری - و کن العمل ما ترضی - و سوال میکنیم از عمل نیکو خشنود باشی
 تو - اللهم متون علینا سفرنا - خدا و ندا آسان و سبب گردان بر این سفر را از تعب و رنج که کشیم و روی - و اطولنا
 بعده و در نود و برای ما دوری این سفر را - اللهم انت الصاحب فی السفر - خدا و ندا اتقوی یا و همراه در سفر -
 و الحقیقه فی الابل - و نگار همان و متولی امور پس از ما در اهل خانه - اللهم انی اعوذ بک من و عثار السفر - خدا و ندا
 پناه میجویم تو از بیشتت سفر که در رویم دران بآسانی و دعت جای نرم که بای فرود و در وی و آسانی نتوان
 رخن بروی که بای ملغزود - و من کایه النظرة و تشکلی نفس که هاسه فکر متین است و کایه بفتح کاف پروزن
 رافت و بدین تشکلی و بدجالی از غم و اندوه - و سوا المتقلب به فتح لام - فی المال و الابل - و از بدی
 باز گشتن در مال و کسان خانه یعنی غم و اندوه کشم به سبب آن که در ایشان نگاره بنیم از نقد و نقعبان یا برگردم
 بحالت بدنی قضای حاجت و حصول مقصود - و اذا حج قال من ذرا فیهن - و چون بر سر گشت از سفر
 می گفت این کلمات مذکوره را و زیاده می کرد در اینها این کلمات را که - آبتون تا بکون غا برون - رجوع

اشتهاء غیر توبه کننده گانیم بنگی که گناهیم - کریم با حامد دل - برای پرودگار خودم گویند گانیم و در بعضی الفاظ آئین
 آئین ما بدین کریم با حامدین نیز آمده - رواه مسلم - و عن خبیر القدرین حسوس - بفتح سین طین و سکون را
 و کسر حیر و الی بصری است - قال کون رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر تودع من و عشار السفر و انقلب
 و الحور بعد الکور - و بنا و حی جئت از نقصان بعد از زیارت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح آن از
 وحدت بعد اجتماع و بعد الکون باین نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت تسخنة بعد از بودن و از تفریر
 بعد از اثبات و اصل کور چیدن و تبارک خورشستن آن - و دعوة المظلوم - و بنا و حی جئت از دفا سے مظلوم
 و بنا و جستن از دعوت مظلوم در حقیقت بنا و جستن از ظلم است که ظلم کنن گری تا مظلوم دعا بکنند بر من - و سوا النظر
 فی الاصل و المال - رواه مسلم - و عن خوله بنت خاضیة عن امیة بن حارث عن ابی هریرة عن امیة بن حارث عن ابی هریرة عن امیة بن حارث
 قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من نزل منزلا فقال - گفت خوله بنده گیدم انحضرت را که بگفت کسیکه
 زود آمد منزل را پس گوید - اعوذ بکلمات الله اقامات من شر ما خلق - بنا و حی بکلمات خدا که ام و کامل اند نقصان
 را بدان راه نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسرار و صفات حق از شر چیزی که پیدا کرد است خدا
 لم یفره حتی یصل من منزله فک - زیان نه کند آن کس را چیزی از موزیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل - مسلم
 و عن ابی هريرة - قال جاب رجل الی رسول الله صلی الله علیه و سلم - آدم روی بسوی انحضرت - فقال -
 پس گفت آن مرد - یا رسول الله ما لیت من عرق لدشمنی الباردة - که عجب و محنت یافتن من از آن که دشمنش
 از نزد من که گزید مرادی شب - قال - گفت آن حضرت - اما لو اقلت من اسیت - اما گاه باش اگر گفتی
 تو بگامی که شبانگاه کردی تو این دعا را - اعوذ بکلمات الله اقامات من شر ما خلق لم یفرک - زیان نکرد عرق
 ترا و نیگزید - رواه مسلم - و عنه ابن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة عن ابی هريرة
 که انحضرت چون می بود در سفر و در میگردید چون وقت سحری شد یا سر در وقت سحر میکرد میگفت سبع سبع و کذا
 و حسن بلاه علینا سبع را بد و وجه روایت کردند که یکسری تخفیف آن از سبع یعنی شنیدن دوم بفتح و تشدید
 از سبع یعنی شنیدن اینان را بر بر تقدیر خبر است یعنی امر بر تقدیر اول منی آن است باید که بشنود و شنود
 گفتن ما را خدا از خبری نعمت دی بر ما اتباع کند و گوا شود بران و بلاه یعنی نعمت نیز آید و حقیقت و می است
 و امتحان خداست مرند را و وی تعالی بنده را گاه امتحان بصفت میکند تا عبرت کند و گاهی بمرت ناشکر
 گوید و هر نعمت است باعتبار حصول ثروت و ترتیب اجر و کمال ایمان و منی بر تقدیر ثانی آنست باید که بشنود
 مرغیر را و برساند بگریگان حمد گفتن ما را تا اتباع کنند در گفتن در این وقت چنانکه امر تبلیغ شاه مرغاب را
 آنچه است و بعضی بر خبر نیز حمل کرده اند یعنی آنکه هر که اسمع است شنیده است حمد گفتن ما را و شنو انیده است

و این امری است مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد قنی نیست - برنا صاحبنا - پروردگار ما صاحب ثواب و الباقیات
 و کلمات و رعایت - و افضل علینا - و احسان کن فی ذلک کرم و عنایت طلب است نزد عنایت و اداست نعمت و
 حصول برکت را و درین اشارت است بآنکه بنده با وجود افاضت نعم و توانی آن استغنی نیست از طلب مزید ع
 آنکه غنی تر اند محتاج تر اند سعایذ بالشر من النار - حتی گویم این را در حالتیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا من
 آن است که می گفت آن حضرت این قول را در حالیکه عائد بود بر تقدیر اول قول رسول الله است و بر تقدیر ثانی
 قول راوی فافهم - رواه سلم - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قفل
 من غزاه و حج او عمره - بود آن حضرت چون بازمی گشت از غزایا از حج یا از عمره - یکبار علی کل شرف من الاصل گشت
 بکسیرت بکسیری بر آورد بر هر جای بلند از زمین سه کبیر و این عادت ستمردی بود صلی الله علیه و سلم و جمیع
 احوال که چون برجای بلندی می برد بکسیر بر آورد و تو را بکسیتی گفته است که سبب استحباب ذکر است نزد تجدید
 احوال و قلب در آن و رعایت میکرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صبح و ساقظه
 و سنام ذکر میکرد اشارت بآنکه آدمی را باید که در قلب احوال از قلب احوال فاضل نباشد بعضی گفته اند که و چه
 در شریک بکسیر آن باشد که چون بر آمدن برجای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد شاید که در نفس و سه
 چیزی از آن را با بد پس رفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی و تیران گفت که بر آمدن بچنان عالی مذکر
 میگردد عارف را بکبریای حق غرور عطا و شود عظمت وی بی آنکه در نفس وی چیزی از آن حاصل گردد و این معنی
 احسن و اوفی است بحال شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در آخر فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میکرد و منزل
 و بعضی اخبار آمده است که تسبیح میکرد و نرد بهبوط و آن کجاست آنچه حاصل میشد از ذلت و اکسار و منزل پس نبرد
 میکرد و حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول وی - ثم یقول - یا ستر یسکنت - لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا
 الله الحمد لله علی کل شیء قدیر آمین آمین عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده - راست کرد خدا
 و عده خود را در تقویت و تأیید دین اسلام و نصر عبده - و یاری داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف
 خودش است - و هنرم الا خرب وحده - و شکست داد که و بهای کفر را تنها اگر چه مسلمانان جبار کردند و شکست
 دادند و لیکن بحقیقت همه بقدرت اوست تعالی و احتمال دارد که مراد از خرب گروهی است از طوائف مشرکین و قبایل
 یهود که در غرور و خند که آنرا غرور و خراب نیز می گویند جمع شده و لشکر با ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با دفرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته و از روزگار آنها باز آورد
 و قول وی وحده تلخیص است بقول سبحانه و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا - متفق علیه - و عن
 عبد الله بن ابی اوفی یفتح هنزه و سکون را و و بنا صحابی مشهور است و آخر کسی است که مردود کوفه از می بر

رضی الله عنہم قال گفت دعا رسول الله دعا و ما رو پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لوم الاخر لب علی الشکر فی قتل من یکره ان یخفرت روزه خود احراب که غزو و خندق است بر شکر کان پس گفت - الله عز وجل انساب ای خدا سے فرستنده کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب ها وی - سر کج الحساب بنسب ان غیر ذلک حساب از زبانان کیت علم و اعطای تمام اعمال بنده گان لعل و کثیر اللهم انهم الاخر لب خدا و خدا شکست ده این گروه های که از انما - بنده گان و از انهم خداوند شکست ده ایشان را و بنیان ایشان را و از انهم ان بانی ثبات ایشان را تیغ علی - و عن عبد الله بن بسر بن جهم موحده و سکون جمله معنای مشهور است که او را پدر او را و برادر او را و خواهر او را صحبت است آن

حضرت دعا و ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانچه درین حدیث آمده که - قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی گفت نزول کرد آنحضرت و آمد بر پدر من - فقرنا الیه طامایس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بسوی آنحضرت طعامی را و طبع که - فاکمل منها - پیش آوردیم و طبع را پس خورد آنحضرت از و طبع این نظر را و در پی تشدد و روایت کرده اند که اختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی عیاض در شارق الا و اندر جرت و او گفته که و طبع که طامایس و نه زده و بعد وی از است که خسته آنرا بر آرد و در غیر نمی کنند و آن در یغنی که و طبع عمیر و است و اختلاف و دوم درین نظر بسیار است و صحیح این است و در جرت را گفته است که سمرقندی بنهم را و فتح طامایس و طبع که معنی خرمای تر و روایت کرده و و طبع که سکون الطامایس و معنی بای موحده اتنی و نقل کرده اند از نووی که طامایس اکثر بود و اسکان طامایس موحده است و موجود در نسخ مشکوٰۃ همین است معنی وی مشکوٰۃ شریف الله علم آنی بر بستر آورده شد خرمای خشک - فکان یطعمه النوی بنی اصعبه پس بود آنحضرت که بخورد و در او ای با محبت خسته را میان دو انگشت خود کبج السبابة و الوسطی - و جمع میکرد این دو انگشت را - و لی روایت - و در روایتی چنین آمده است که - جعل طمعی النوی علی ظهر اصعبه السبابة و الوسطی - پس گردانید کسی انداخت خسته را بر پشت این دو انگشت خود - ثم الی به خرباب شرب و بستر آورد و شد آب خوردن پس نوشید او را - فقال الی - پس گفت پدر من بان حضرت - و اختار طعام راجحه - و گرفت بکام چار بایه او را که بروی سوار بود - ادع الله لنا - دعا کن خدا را برای ما - فقال - پس گفت آنحضرت - اللهم باک لهم فیا زقمهم - خدا و خدا زکرت ده مرا ایشان را و چیزی که رزق داد و ایشان را - و اعفر لهم ذلک - و بیامر زایشان را و رحمت کن ایشان را - و دعا

الفصل الثانی عن طمعی بن عبید الله - روایت است از طمعی بن عبید الله که از عشره مبشره است - قال النبی

صلی الله علیه و سلم کان اذا راى السلال قال - یوذا آنحضرت چون سیدید یا نور را میگفت - اللهم یا الله یا الله و الایمان - خدا و خدا را که گردان طلال را بر او بنما را با من از آنوقت نفس و دماغات و بر و ثبات ایمان - و السلاطه و الاسلام - و بسلاطت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الهی یعنی قرون گردان رویت آنرا بر لی این شیا

که رسول عطا و عطا بر لعیم است بلکه شامل است تا غنما تا احوال مشهور آن است که در شب اذول ماه است و بعد از وی ترگویند و در قافوس گفته که بلال غره تر داد و شب یا تا شب یا یا هفت و دو شب که از آنرا و بیت و شش و بیت و هفت و در بزر آن ترگویند انتهی و ظاهر آن است که معتبر در عا اول شهر باشد و آنچه میشود است از قول الله عز وجل و ربك الله - پروردگار من و پروردگار تو ای بلال خداست و این متن است مر آنرا که خالق است از شرک و در دست بر و هر چه و در حدیث تنبیه است بر استعجاب دعا نزد ظهور آیات و قلب احوال و عبودیت باشد و صانع بنظر در حدیثات - رواد الترمذی و قال نه حدیث حسن غریب - و عن عمر بن الخطاب و ابی هريرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل رای قبلی فقال - نیست هیچ مردی که دیدم شخصی را که بجای گرفتار است پس گفت - الخیر الله الذی عافانی عما ابتلاک به - شکر خدا را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بر آن - و لقبانی علی کثیر من خلق تفضیلا - و فضیلت داد در زیادتی بخشید مرا بر بسیار سزاوارتی که کسی که پیدا کرده است فضیلت دادنی الا لم یحبب ذلک البلاء - مگر آنکه نرسد او را آن بلا - کائنات ما کان - هر طائی که باشد ولیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بدین کسی است که مبتلا است بفسق و معصیت و مجاهر است بآن تا متاخر و منبر گردد اما اگر بیاری و انقل الحقیق را بعیند فاسق مستور الحال را بچند خطاب کنند و بلند نگویید بلکه در دل بگذرید و لسن تا متاخری و منکر نگردد - رواد الترمذی و رواد ابن ماجه عن ابن عمر و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عمر بن دینار الراوی لیس بالقوی - و عن ابن عمر - رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من دخل السوق فقال - کسیکه در آمد در بازار پس بگوید - لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك له الحمد و هو علی کل شیء قدير کتب الله له الف حسنة - بنویسد خدا اتیان سه هزار هزار از فی - و محی عنه الف سئیة - و بستر و پاک کند از وی هزار هزار بدی - و رفع له الف درجة - و بلند بگرداند بر او آن شخص هزار هزار پایه - و نبی که بیانی البته - و بر او در برای وی خانه دهشت طلبی و در تقصیر بر این حدیث اثنای و بیان وانی کرده حاصلش اینست که این همه ثواب از جنت است که دفع می کند از ابلی باز که محل زور و سوگند بای دروغ است ظلمت غفلت را و چون در ظلمت اقطاب غفلت و شدت است ابر در آن کثیر خطیر شد بحسب وجود ابتداء و هدایت که اعلی مرتبه کمال است - رواد الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی شرح المستباین عبارت آورده که - من قال فی سوق جامع بیاع فیه - کسی که بگوید در بازار کسی که جمع کننده است مردم را که خرید و بخر دخت کرده میشود در وی - بدل من دخل السوق - بجای این عبارت که در روایت اولی مذکور است - و عن معاذ بن جبل قال سمع النبی - گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه و سلم رجلا یقول - مردی را که دعا میکند میگوید - اللهم انی اسألك تمام النعمة - خداوند

از پیچیده کردی ابی ابراهیم - قال رایت رسول الله - گفت و دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صنع کما صنعت - کردی چنانکه
 من کردم از ذکر تسبیح - ثم ضحك - پس خنده کرد و آنحضرت - قلت من ای شیء ضحکت - پس گفتم از کدام چیز خنده کردی
 یا رسول الله قال ان ربک یحب ابن عبده - گفت آن حضرت از این جهت خنده کردم که پروردگار تو هر آینه عجب
 داند و خوش و راضی میگردد از بنده خود - اذا قال - وقتیکه می گوید بنده - رب اغفر لی ذنوبی لیقول الله تعالی
 لا یغفر الذنوب غیری - می گوید خدای تعالی سیدانده کنی آمرزگنا ان را کسے مگر من پس آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم از قول رب لغزت بمل شانه خنده کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از جان قول - رواه
 احمد و الترمذی و ابوداؤد - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا ودع رجلاً اخذ
 بیده - بود آنحضرت چون پدر و میکرد مردی را می گرفت دست او را - فلایدهما - پس نمی گذاشت آنحضرت
 دست او را و این از غایت تواضع آنحضرت و در حق اوست بامت - حتی یوین الرجل یویدع - یا النبی - تا آنکه
 میبود آن مرد که وی میگذاشت دست پیغمبر صلی الله علیه و سلم عجب از آن مرد که میگذازد دست آنحضرت
 را بعد از آن که دست داده باشد - مصرع خوش و ولقی ست آنیکه ترا دست داده است - و لیقول استودع
 الله ریتک - و می گفت و ولایت می نمود و نگاه میدادم نزد خدای تعالی دین ترا - و امانتک - و امانت ترا یعنی
 اسوال که معاملت کنی آنرا به مردم و عامیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم حفظ امور دین و دنیا می وی به سبب
 آنچه میسر شد آدمی را در سفر از مستقنی که سبب امانت طاعات و او را دو ساله و معاشرت با مردم میشود بعضی
 سیکوید که مراد با امانت اهل و اولاد اند - و آخر عملک - و آخر عمل تو - و فی روائه و خواتیم عملک - و در روائه است
 بجای او آخر عملک خواتیم عملک واقع شده و تخصیص با خبر عمل کجبت آنست که اعتبار داشته راست - رواه الترمذی
 و ابوداؤد و ابن ماجه و ابی داؤد و ابن ماجه - لم یذکر - ذکر کرده نشده است -
 و آخر عملک لاجرم خواتیم عملک که بدل از دست نیز نخواهد بود - و عن عبد الله بن الفضل - فقیح بصره و سکون طار
 و سلم صابی انصاری است پیچیده ساله بود که در غزه حد مییه حاضر شد - قال کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم اذا اراد ان یتودع البیث قال - بود آنحضرت چون می خواست که بخدا پیسار و در وقت وداع لشکر
 را می گفت - استودع الله ریتکم و امانتکم خواتیم اعمالکم رواه ابوداؤد - و عن انس - رضی الله عنه - قال جاء
 رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم قال - گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت - یا رسول الله انی ارید سفر افرونی
 بر رستیکه من میخواهم سفری را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد و احتمال
 دارد که مراد آن مرد توشه متعارف باشد - فقال - پس گفت آنحضرت - زدوگ الله التقوی - توشه دهد ترا
 خدا تعالی تقوی را که توشه راه آخرت است - فقال زدونی پس گفت آن مرد زیاده دعا کن مرا قال الله آخرت

و غفر ذنبک - و بیامرز دنیا می تعالی کنان ترا - قال زدنی بائی انت والی - گفت زیاد ده کن پدر و مادر من فدای
 تو باد - یا رسول الله قال و لیست کلمه فی کلمت و آسان گردانده خدای تعالی امر ترا و تو فقیح و بدی غیر را اختیار کنست - هر
 جا که باشی - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن ابی هریره - رضی الله عنه - ان رجلا قتل ذلیت
 است انزالی هر مرد که مردی گفت - یا رسول الله انی ارید ان اسافر فادع منی یعنی آیم که مسافرت کنم پس دعیت کن مرا
 قال علیک بقوی الله فمولا و لازم گیر بر خود تقوی را - و التکبیر علی کل شرف - و لازم گیر تکبیر گفتن را چون بجای
 بلند روی - فلما دلی الریاض پس بنگاه سیکه نشست داد آن مرد - قال - گفت آنحضرت و دعا کرد - اللهم علو له و جدد
 هذا و دعا بر چنان برای دی دوری را داد - و هو علی السفر - تا سان کن بر دی سفر را و او الترمذی
 و عن ابن عمر - رضی الله عنهما - قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل یبوء بحضرت
 چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بر روی شب - قال - می گفت - یا اقل ربی و ربک الله - اسی زمین پروردگار
 من و پروردگار تو خداست - اعوذ بالله من شرک - بپناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات تو حادث
 گردد مثل غسخت و بخت و ریایانها - و شر فانیک - و از شر چیزی که قرار کرده است در تو از حیوانات و حشرات
 و جن و انس - و شر ما خلق فیک - و از شر چیزی که پیدا کرده شده است و زندگانی میکند در درون تو در غارها
 و مکانها - و شر ما یدب حلیک - و از شر چیزی که میخشد و میرود بر تو از تمامی حیوانات که بر زمین می روند و
 اعوذ بالله من اسد و اسود - و بپناه میجویم بخدا از شیر و آه که بدترین مار است - و من الخیة و البقر -
 و از هر جنس مار و گزرم و در بعضی نسخ من الخیة بی داد است - و من شر ساکن البله - و از شر سکونت کننده شهر را
 آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد جنیانند که و شر منی می باشند و اگر هر دو مراد دادند نیز و جس
 دارد - و من والد و اولد - مراد اولاد و اولاد است و بپناه میجویم از وی و بپناه میجویم از او
 و الله اعلم - رواه ابو داود - و عن انس - رضی الله عنه - قال کان رسول الله یبوء بغیر خداه صلی الله علیه و سلم
 انما قال چون جنگ میکرد بر کاران میگفت - اللهم انت عضدی و نصیری - خدا و خدا تو را و وی منی و یاری من
 منی عضد یعنی غمخوار است و در بعضی نسخ مراد است و در بعضی نسخ مراد است و در بعضی نسخ مراد است
 تفسیر و بیان اوست - بک احل - بقوت توحیدی کنم در دفع کردن اعدایا بتو می منم از حال بیجالی - و بک لعل
 و بقوت توحیدی کنم بر دشمنان دین - و بک اقام - و بتائید و نصرت تو کار دارم میکنم - رواه الترمذی
 و ابو داود - و عن ابی موسی - رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا خالت تو قال - بوء بحضرت
 چون می رسید گوی و می گفت - اللهم انما جعلک فی کورکم - خدا اندامیکردم ترا در محرابی ایشان خرام
 بالای سینه است که محل خجاست و خجای قرآن عرب میگویند جلیست فی کور العمد و اندامیکردم ترا در محرابی ایشان خرام

عندبرگماری تا قبال کند از جانب تو و حاصل گردد میان تو و میان عدد و تخصیص بخیر بزرگ زیرا که حد و بخر است قبال
میکنند نزد استادان قبال یا آنکه درین اشارتی بیخ و قتل او نیز هست - و تو ذبک من شمر درم - و پناه می جویم
تو از شر برای ایشان - رواه احمد و ابوداؤد - و عن ام سلمه - رضی الله عنها - ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا خرج من بیتہ قال - بود آن حضرت و قتی که بیرون می آمد از خانه خود می گفت - بسم الله تو کلت علی الله العلم
تو ذبک من ان نزل - خداوند پناه می جویم تو از آنکه بغیرم دلت نوزیدن میایی در راه رفتن به بنده یافند کنایت
است از تو نوع ذنب بی قصد - او افضل - یا گمراه شوم در راه راست - بگذریم و راه کوچ رویم کنایت است از هدایت و رزق
باختیار - او ظلم - بفتح نون و کسر لام او ظلم بضم نون و فتح لام یا ظلم بضم کسی یا ظلم کرده شوم و کسی بر ما ظلم کند این
تبرک و ده مذموم است بسبب ذلت و اذیت از بونی اگر چه اجری باشد در روی او فنی دیگر است که سباده را دعا می
کند بر ظلم و از حد تجاوز نماید یا در کائنات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوی خود کند سلامت درین است که
ظالم باشد و نه مظلوم - او بچمل - یا بچمل کنیم بر کسی و شل کارهای جا بجان کنیم از ایداد اضرار - او بچمل علینا بچمل
کرده شود بر او مردم را ایداد کند - رواه احمد و الترمذی و النسائی و قال الترمذی به حدیث غریب حسن صحیح
و فی روایة الی داؤد و ابن ماجه - و در روایت این دو کس این چنین آمده است که - قالت ام سلمه - گفت ام سلمه
ما خرج رسول الله - بیرون نیامد بفرموده - صلی الله علیه وسلم من بیتي قط - از خانه من هرگز - الا رفیع طرفه الی السماء
مگر آنکه برداشت لفظ خود را به سوی آسمان طرقت - سکون ششم و نگرین - فقال - بس - گفت - اللهم انی اوزبک
من ان اضل - پناه می جویم تو از آنکه گمراه شوم من - ادا ضل - یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانیده شوم
یعنی گمراه گردانم کسی - او اظلم او اظلم او اچمل او بچمل علی - درین روایت ازل برای نیست و اصل البینه
مجهول زیاد است و در حافظ مفرد است - و عن انس - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا خرج الرجل من بیتہ فقال - چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله تو کلت علی الله الاحول و لا اوقه
الا بالله تعالی نشیند - گفته می شود مردان مرد درین هنگام که این کلمات گفت - هدایت - راه راست نموده
شدی تو یعنی بعد از بر آمدن که راه روی و کار کنی بر وفق صواب و سداد یا مرد آن است که این نام خدا
را گرفت و توکل بر روی کردی و از حول و قوت خود بر آمدی هدایت یافتی یا راه راست و راه راست این است که
بند و ریاء خدا باشد و کارهای خود را بوی سپارد هدایت کار خود را بخدا باز گذارد که نمی بینم ازین بهتر کار
و هدایت و هدایت - و کفایت کرده شدی در هیچ مهلت و ننگ نداشته شدی از هیچ شر و فتنی که الشیطان
پس کیستنی شود شیطان برای وی و باز ایستاد از اضلال و اغوا و ایزامی وی - و لیقول الشیطان آخر
و میگوید شیطان دیگر آن شیطان که کیسو شد و خاسر و خائب شد از اغوا و اضلال و ایستاد گشت از راهی تسلیمی

کیفیت لک بریل قدیمی و کئی وقتی چگونگی می شود تراقرض و تسلط بر وی که تحقیق هدایت و کفایت و قیامت
 کرده شده است تقریبی نیست و میتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از آنکه میخواست و خسران باز
 خیال اغوا و اضلال میکرد و در فکر و کرمی دیگر و حیله دیگر شده باشد که برانگیزد و کار خود بکند این
 شیطان بوی میگوید ازین خیال برگردد و در بند آن سببش که بی فائده هست فائده - رواه ابو داود و ترمذی
 الترمذی الی قوله لا شیطان - و روایت کرده ترمذی تا قول فتیحه لا شیطان و قول شیطان دیگر بادی
 روایت نکرده - و عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رجع الرجل بیته
 فلیقل - و قتیله که در آید مرد خانه خود را پس باید که بگوید - اللهم انی اسألك خیر المخرج - خداوند من سوال میکنم ترا
 خیر را آمدن درین خانه - و خیر المخرج - ویشکی بر آمدن از آن خانه که بر آمدن و در آمدن همینک باشد و خیر
 یشکی گردد و در مخرج کسب سلام است و مخرج یقین را بسم الله و الحمد - نام خدا در آید - و علی ربنا توکلنا - و بر خدا که در اول
 است کار و بار که اشتیم - ثم لیسلم علی الیه - پس بگوید که سلام کند بر کسان خانه خود گفته اند اگر در خانه کس نباشد
 نیز سلام بگوید این عبارت السلام علی عباد الله الصالحین بیت ملائکه که در آنجا اند - رواه ابو داود - و عن ابی هريرة
 ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا ذاک الانسان اذا رجع قال - بود آن حضرت چون دعا میکرد مردی را
 و قتیله ترویج کرده و ننی خواسته می گفت - بارک الله لک - برکت و بختی تعالی در ترا خطاب میکرد و باز
 خطاب میکرد و زن هر دو میکرد و میفرمود و بارک علیک - و برکت کند بر هر دو شما و برکت و بخت گواهدین و
 افزون شدن و تبریک دعا کردن بر برکت - و جمع بینکافی خیر و جمع کند و التیام و اتفاق و در میان شما خیر
 در خانه تشدید نماید و هر دو را از ترفیه و رفو بخت چوشتن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جاسود و جالبیت دعای
 ترویج باین نظم میکردند که بالرفاء و البینین یعنی اتفاق و التیام با میان شما و لیسان زانیده باد این جهت ترفیه نام
 دعای ترویج شد و در شرع از آن نمی گردانند جهت شما را که بر اسیب نبات و آنحضرت چون ترفیه میکرد بخت
 بارک الله لک الخ - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - و عن عمر بن الخطاب عن امیر عن النبی صلی الله علیه وسلم
 قال اذا ترویج احدکم امرأه او اشتری خادما فلیقل - چون نکاح کند یکی از شما نانی را یا بخرد خد شکاری را یا خادم
 برده و غلام هر دو اطلاق میکنند پس باید که بگوید - اللهم انی اسألك خیر ما خیر ما جبلتها علیه خداوند من سوال
 میکنم ترا باینکه این زن یا خادم را ویشکی خصلتها و عملها که پیدا کرده تو او را بران - و اخذ ذبک من شر ما
 جبلتها علیه و بنه یحکم تو از بدی آن و بدی چیزیکه پیدا کرده تو او را بران - و اذا اشتری له - و چون بخرد یکی از شما
 شر را فلیأخذ بده ستامه پس باید که بگوید بدهی کوآن او را - و یقل مثل ذلک - و باید که بگوید آن که در
 ترویج امر او و شر او خادم می گفت و در ده لقمه و الکسر بالای هر چیز و بالای کوآن و کوئه و ستامه لقمه کوآن و فی لای

فی المرأة والیام - و در واتی در زن و خادم این آمده که - ثم لیاخذ بناصيته و لیبدء بالبرکة - بستر باید که بگوید موسی
 یثانی زن یا خادم را و باید که دعا کند ببرکت - رواه ابو داود و ابن ماجه - و عن ابی بکره یفصح با وسکون کات و تا
 در آخر صحابی مشهور است چنانکه گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوات المکروب - دعا بامی کسیکه
 اندوخته است یعنی دعای که اگر بخواند هیچ اندوه نماند و چون این دعا شستل بر ساقی گیره و دعا بامی متعدد بود لفظا
 جمع آورده و دعوات گفت دعا و این است - اللهم جنتک ارجو - خدا و خدا رحمت ترا امید میدارم - فلا یکن لی نفسی
 طریقه عین پس گزارد بر انفس من یک چشم زدن - و اصلش کاشانی که - و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا - لا اله الا
 انت رواه ابو داود - و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه - قال قال رجل گفت ابو سعید گفت مردی میگوید
 بر منی و دیون - اندوختهها چسبیده است مرا و اهما - یا رسول الله - ای پیغمبر خدا هم اندوه و گداختن بیماری تن
 قال گفت آنحضرت اعلما اعلما کلاما و اقلته از هب الله تک - و یا پس نیاموز از ترا کلاسیکه چون بگوئی
 از ترا بخدای تعالی اندوه ترا - و نفسی عک و نیک - دیگر از ترا خود اوم ترا یعنی سببی سازد که وام تو گزاره شود
 قال گفت آنمزد قلت بلی یقتم بیا موزان مرا آن کلام را - قال قل گفت آنحضرت بگو - اذا اجبت و اذا ائیت
 چنانچه کنی چون شبانگاه کنی - اللهم انی اعوذ بک من العم والحزن - خداوند پناه می جویم من بوزار هم و حزن پردو
 یعنی اندوه است ولیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع - و اعوذ بک من العجز و الکسل - و پناه میجویم بوزار
 ناتوانی و کالی - و اعوذ بک من البخل و الجبن - و پناه میجویم بوزار ممسکی و اوجا مردی و بددلی و ترسندگی و اعوذ بک
 من غلبه الیمن و قهر الرجال - و پناه میجویم بوزار جیره شدن و ام و جیره شدن مردان به سبب دین و جزآن قال
 فقلت ذلک - گفت آنمزد پس کردم من آنرا که فرمود آنحضرت و یقتم در صبح و مسا این کلمات را - فاذهب الله
 پس بر خدای تعالی اندوه مرا - و نفسی غنی دینی - و گزارد و تعالی از من دامن مرا - رواه ابو داود - و عن علی
 رضی الله عنه - انه جاءه مکتاب - روایت است از امیر المؤمنین علی که آمد او را مکتابی و مکتاب بنده که بهای خود را
 بر خور نوشته که اگر دای آن کند آزاد شود و فقال انی عجزت عن کتابتی - پس گفت آن مکتاب که بدرستی من عاجز
 آمده ام از و بکتابت خود - فاعنی پس یاری کن مرا یعنی چیزی بده که بعل کتابت من شود و یکی از مصارف
 زکوة مکتب است که در بدل کتابت او را عنایت کند یا چیزی بیا موزان مرا از دعا که بخوانم و بدان از بکتابت
 خلاص شوم - قال الا اعلما کلمات علی بن رسول الله گفت علی رضی الله عنه یا موزانم ترا چنانکه که که آموزانیده
 است مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لو کان علیک مثل جبل کبیر دنیا اراه الله عنک - اگر باشد بر
 تو مانند کوه بزرگ از دامن گزارد آن دامن را خدا تعالی از تو قل - بگو - اللهم انکشی بحلالک عن حرامک - خداوند
 لذت کن مرا بحلال خود یعنی رزق حلال برسان که بان از حرام گبی نیاز شوم - و افنتی انفسک

عن سیدک - دلی نیاز گردان مرانفردی کرم خود از هر کسی که خیر است - رواه الترمذی و البیہقی فی الدعوات الکبیر و سند کر
حدیث جابر - و سرانجام است که در کتب حدیث جابر را که در اهل اوانیست - اذا سمعتم نباح الکلاب فی باب لغیة
الادانی - و ریاب پوشیدن آوند بادرباش افشار اللہ

الفصل الثالث عشر عایشة رضی اللہ عنہا - قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا جلس مجلسا اولی
تکلم کلمات یحکم ما یشتہ کہ بود آنحضرت چون می نشست در نشیمن گاهی یا چون نماز میکرد در تکلم میکرد و می گفت - فساکنه عن
الکلمات یسیر سیدم آنحضرت را از آن کلمات که کدام از کلمات و حبیب تفسیل آن کلمات بمقال پس گفت آنحضرت
نخست و تفسیل آن - ان تکلم - اگر کلام کرده شود - بخیر یعنی واقع شود کلامی نیک که در وی ناله است یا در وی
عقاب نیست و برین تقدیر تکلم بفرمان و کلام و کسر لام است یا اگر تکلم کند تکلمی یا مردی بخیر و برین تقدیر نوحات است
کان - باشد آن کلمات که مذکور اند را بعد از ایضا علیین - هر دو دلیل بر محبت و حقیت آن کلمات که تکلم کرده شده است
آینا - الی یوم القیمه و ان تکلم بشر - و اگر تکلم کرده شده است یا تکلم کرده است - بدی - کان کفاره - باشد سید پوشیدن
و پوشیدن مراد از آن کلمات که در مجلس بعد از نماز میگفت اینها اند - سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب
الیک رواه النسائی - وعن قتادة - از اجله علمای تابعین و مشاییر ایشان است و اکثر روایت وی از انس
است و از ابو الطغی و سعید بن المسیب نیز می کنند - بینه - رسیده است قتاده را - ان رسول اللہ - بدرستی که
پیوندا - صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا راى البلال قال - بود آنحضرت چون میدید ماه نورا میگفت - بلال خیر و شد
بلال خیر و شد بلال خیر و شد - سب بار که میگفت - و رشت بفرمان او سکون شین نجمه بسیاران و بره بودن خلایق غنی بعد
از ان خطاب میکرد و میگفت - انتم بالذی خلقکم - ایمان آورد من آن کسی که پیدا کرده است خرا -
لست ادرات - این عبارت را هم سب میگفت - ثم یقول - لیسرک لیسرک - الحیدر الذی از سب لیسر کنایه از شکر
مخدا را که بردا چنین را نام ماه گذشته را می بردا و رواه چنین را نام ماه آینده میگفت شکر یا برکت شستن و آمدن هر رواه
بخیر باشد یا بقای عمر و سلامت - رواه ابو داود - وعن ابن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من کثر همه
فلیقل - روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسی که بسیار کرد و اندوه وی پس را بدید که گوید اللهم انی عبدک ابن عبدک
و ابنک - خداوند من بنده توام و پس بنده توام و پس راه توام که پدر و مادر من اندوه تو قیستک - و در آنچه قدرت توانا
کنایت است از ملک و تصرف میگوید فلان در قرض است یعنی در ملک است و قیسه بفرمان و فتح هر دو روایت
ناصیتی سبیک - موسی پیشانی من در دست تصرف و ولادت است - افن فی ملک - گذریده است در من حکم
تو یعنی حکم ترا تو قنی و انفعی نیست هر چه گوئی و خواهی همان شود - عدل فی قضائک - عدل است در من قضای تو
عدل و اخلاص جور - اسالک بکل اسم هو لک سمیت بفسک - سوال میکنم تو را بر اسمی که آن نام ترا است نام نهادی

و خوانده آن نام ذات خود را به هر وجه که باشد و این عام است شامل بر تمام که بعد از وی ذکر می کند بقبول خود - او
 از تنهایی کتاب یک - یا فرستاده آن نام را در کتابهای خود - او استاشرت به بی مکذبان الغیب عنک - یا سبده و تفریدی
 آن نام و بریده غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه به خلاصه ج طحی تصحیح بعد از او از تنهایی کتاب یک نوشته - او اعلمت
 احدی من خلقک - یا دانیده آنرا به یکی از خلق خود را - ان تحمل القرآن ریح قلبی - سوال میکنم که بگردانی قرآن را
 بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت
 گرداند - و جلالت رحمتی و غمی - و بگردانی قرآن را سبب بردن هم و غم من هر دو یعنی اندوه است لیکن هم در استقبال میباشد
 و غم در راضی - یا قالم اعبد قط الاذهب الله عنه - بگوید این کلمات را هیچ بند هرگز نگذارد که بر خدای تعالی غم
 و اندوه او را - و ابد له به فرما - و بعد از او را عوض غم گشاد و راحت و تفریح بجم و فتح و گشایش بگوید فرج الله عنک
 عنک و فرج بحار رحمة شادمانی و در کتب امامیه و اشعار این مقام مجید است و در اینجا بعضی نسخ بجای جمله نیز ضبط کرده
 است - رواه زرین - و عن جابر بن رضی الله عنه - قال قال اذا صعدنا کبرا و اذا انزلنا سجدنا - گفت جابر بودیم با چون می
 برآمدیم زمین بلند را بکعبه میکردیم و چون فرود می آمدیم اذان تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلل نیز آمده و جابر بن
 باب التبیح و التکبیر التهلل کذبت - و الله اعلم بالصواب - رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کان اذا کبر اقبل - بگردان اقبل - چون اندوختن میکردند و از یاد او کار می میگفت - یا حی یا قیوم جنتک شفیت
 ای زنده بمیات جنتی ای بر باد نده خلق را رحمت و مهری تو فریاد میکنم - رواه الترمذی و قال به حدیث
 غریب ولیس بمفوض - و عن ابی سعید الخدری قال قلنا یوم الخندق - گفت ابو سعید خدی می گفتیم ما روز خندق
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم می گفتی که بگویم ما آنرا بخوانیم تا گشاد می در کار ما پدید آید -
 فقد بلغت القلوب الحناجر یس بحقیق رسیده و لهامای ما گویای ما را کنایت است از اندوه و تنگ دلی و
 بیضادی گفته یعنی از ترس شش می آساید از سختی ترس پس بلند میگردد و میرسد تا اس حنجره و آن منتهای معلقوم
 است که داخل طعام و شراب است و در قول او داخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست که آن مجرای نفس است
 و داخل طعام و شراب مری است و آن زیر معلقوم است - قال نعم - آنحضرت گفت آری هست چیزی که بگویند آن را
 اللهم استر عورتنا - خدا و ندا پیش عیب های ما را دعوت هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید - و آمن رو عاتنا
 و این گردان و امن ده ترسهای ما را تو جمع بفتح را ترسیدن و بضم یعنی دل می آید - قال فقرب الله وجهه احدی
 الی - گفت ابو سعید پس نزد خدای تعالی رویهای دشمنان خود را بپا دی که فرستاد - فهرم بالرحم - پس
 شکست داد لشکر دشمنان را و این معنی منطوق قرآن است و قصه غزو اشدق که آنرا غزوه انزلاب
 نیز گویند در کتب میرغلور است - رواه احمد - و عن بریده - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا دخل السوق

قال - بوالصفت چون می در آمد بازار را میگفت - بسم الله - بسم الله در آمد - اللهم انی اسألك خیر فیه السوء و غیر
افیه - خداوند من سوال میکنم که این بازار را و این خیر را که درین بازار است - و اعوذ بک من شره و شرافیه
و بیا و یجیم از شر این بازار و از شر هر کس که درین بازار است - اللهم انی اعوذ بک ان اصیب فیها صفة
خافه - خداوند من بیا و یجیم قوانین که بر من در وی بیج و شر از اینکار را صفت دست بر من زدن که آواز
آید و دست بردست کس دیگر زدن و بیج و بیعت - رواه العیسی فی الدعوات الکبیر

باب الاستعاذه

عوذ و عیاذ و معاذ استعاذه اند چون که حدیث به و استندت به پناه بردم بوسی و موعیادی و دست پناه من و اختلاف
کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استغین بالله اکثر بر قول ثانی آنکه در اول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی
فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و انوار در اول نیز وارد شده اند و این در
قرأت قرآن است و در ادعیه و توره بلفظ اعوذ و واقع شده و بی کی است سخن و لفظ است

الفصل الاول عن ابی هريرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعوذوا بالقرآن من جهل البلاء
پناه جوید بخدا از شقت بلا و غایت آن بلا علیک امتحان کرده شود و در وقت آنکه انداخته شود آدمی در آن و دشوار
آید بروی و جهل بفهم و سع و طاقت و فتنه شقت و غایت و اینها بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد آن
حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت مال و کثرت عیال مراد است و صواب است
که حاضر از آن است - و درک الشقاء - و پناه جوید از لاق شدن و در یافتن سختی و دشواری شقاوت بفتح و مد
شدت و عسرت - و سور القضاء - و پناه جوید از قضای بد و مراد بقضای باینچه بد آید انسان را و کرده دارد آنرا
و بدی را رج بقبضی است نه قضای بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب است بقضای مقضی - و ثبات الاعدا و پناه
جوید از شاد شدن دشمنان دین و دنیا که متعلق به دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسرار
میکنند و فسق و فجور و ظلم میکنند و دشمنان بزدان آن شاد میشوند از آن استعاذه نیست و استعاذه از آن دشمنی طلب
فسق و ظلم است و دعا بمان جان بر نی میفوق علیه - و عن الحسن قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ بک

من الهم والحزن والعجز والكسل والجبن والبخل و ضلع الدین و غلبة الرجال - معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شد
است و ضلع الفتح ضاد مجز و فتح لام بارگرا ن میفوق علیه - و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی - بزرگوار
صلی الله علیه و سلم یقول میگفت - اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن و الهم و الحزن و الهم و الحزن و الهم و الحزن و الهم و الحزن
و فتنه النار یعنی فتنه که برساند عذاب نار و سبب در آمدن در وی شود - و فتنه القبر و عذاب القبر و فتنه شرفه و فتنه شرفه
شرفه فقره زیادت شرک یا شامت آن است که در غنی و فقر ابتلا البته سبب و بی حکمت آن است استعاذه از شر

که بسبب غنی و رفیق و مسکن و بسبب فقر و جوع و قحط و تنگدستی و من تشریفه المسیح المطال - بیان این نیز در او اعلی
 کتاب کرده شده است و در علامات - ساعت تیر یا پراشتار افتد قال - اللهم اغسل خطایای من بار الفلج والبرد و خداوند
 بشوی گنا بان را با آب برف و ذرات و بعضی روایات با الماء و الفلج و البرد و آب و برف و ذرات - و نقی قلبی که باقی التوب
 الالبیض من الدنس - و پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود و جاده سفید از چرک و تخصیص جاده سفید بجهت
 آن است که نظافت و تراست و در وی بیشتر ظاهر می شود و در وی اشارت است بصفا فی فطرت و طهارت
 آن و دلس عاض است بر آن - و با عذیبی و دین خطایای که با عذت بین المشرق و المغرب - و در وی انداز
 میان و میان گنا بان کن چنانکه در وی انگذنه میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة و در باب
 یقرأ بعد التکبیر واقع شده است - یتفق علیه - و عن زید بن ارم - صحابی انصاری است با حضرت صلی الله علیه
 و سلم در غده غزوه حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی است فنی الله عنهما - قال کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول - اللهم انی اعوذ بک من الخبز و الدنس و الجبن و البخل و الهمم و الخاب القیر
اللهم انت الغنی لقولها - خداوند غنی نفس مرا تقوی و پرستگاری که حاصل شود او را - و نه که انت خیر من
زکایا - و پاکیزه گردان او را توئی بهترین کسیکه پاکیزه گرداند او را - انت ولیها و مولیها - توئی مولی امر و صاحب
تصرف وی و خداوند پاری کردن - اللهم انی اعوذ بک من علم النایع - خداوند من پناه می جویم تو را از دانشی
که سود نکند چنانکه علمهای که تعلق بدین ندارد و یاد دارد و عمل بدان نکنم - و من قلب لا یخشع - و از دل که نه ترسد
و فروتنی نکند - و من نفس لا تتبع - و از نفس که سیر نه شود از دنیا - و من دعوة لا یتجاب لها - و از دعا می که اجابت
کرده نشود از آزا - رواه مسلم - و عن عبد الله بن عمر قال کان من دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم - بود از جمله
دعای آن حضرت - اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمک - خداوند پناه می جویم تو را در زوال نعمت تو که عطا کرده
و تحول عافیتک - و از برستن عافیت تو که روزی کرده - و فجاره نعمک - و ناگهان عتاب کردن تو فی بعضی
فادهم منزه و یفتح فادسکون جیم بی بدین مضطرب کرده اند ناگاه گرفتن نعمت و یفتح ذن و کسر آن - و جمیع غفلت -
و پناه می جویم تو را از همه بی رضا منی خشم گرفتن تو - رواه مسلم - و عن عائشة رتضه الله عنها - قالت کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یکت عایشه بود ان حضرت که میگفت - اللهم انی اعوذ بک من شر اعلت
و من شر الم اعل - خداوند پناه می جویم از بدکاری که کرده ام و از بدکاری که نکرده ام یعنی در مستقبل کاری می کنم که
راضی نباشی تو از آن یا پیدا کنم ترک قبایح با وجود عدم ترک آنها - رواه مسلم - و عن ابن عباس - رضی الله
عنها - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم کلمت - خداوند مرا تر السلام آوردم و انقاد و اطاعت کردم
و بک آمنت - و بتو ایمان آوردم و بتو برگزیدم و تو علیک توکلتم - و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم - و لیک انبت

یسوی تو را از شتم دردی آورد - و یک خاصیت - و بقدرت تو داری دادن تو بکار کردم - اللهم انی ائوذبک
خداوند من بپناه تو بچشم بطنیه قوت تو لا اله الا انت نیست که مگر تو - ان تعظمی - سزا اینکه گمراه کنی تو را - انت الهمی
الذی الایوت - تو ای زنده که میرد - والین والالسن میتون - و پران و ادیان همه می میرند - متفق طیس -

الفصل الثانی - عن ابی هريرة - رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی ائوذبک
بکسین الاربع خداوند من بپناه تو بچشم بطنیه قوت تو لا اله الا انت نیست که مگر تو - ان تعظمی - سزا اینکه گمراه کنی تو را - انت الهمی
الذی الایوت - تو ای زنده که میرد - والین والالسن میتون - و پران و ادیان همه می میرند - متفق طیس -

این حدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هريرة روایت کرده اند و ترجمه از عبد الله بن عمرو بن العاص
و نسائی آورده - و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی ائوذبک
بکسین الاربع خداوند من بپناه تو بچشم بطنیه قوت تو لا اله الا انت نیست که مگر تو - ان تعظمی - سزا اینکه گمراه کنی تو را - انت الهمی
الذی الایوت - تو ای زنده که میرد - والین والالسن میتون - و پران و ادیان همه می میرند - متفق طیس -

این حدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هريرة روایت کرده اند و ترجمه از عبد الله بن عمرو بن العاص
و نسائی آورده - و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی ائوذبک
بکسین الاربع خداوند من بپناه تو بچشم بطنیه قوت تو لا اله الا انت نیست که مگر تو - ان تعظمی - سزا اینکه گمراه کنی تو را - انت الهمی
الذی الایوت - تو ای زنده که میرد - والین والالسن میتون - و پران و ادیان همه می میرند - متفق طیس -

این حدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هريرة روایت کرده اند و ترجمه از عبد الله بن عمرو بن العاص
و نسائی آورده - و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی ائوذبک
بکسین الاربع خداوند من بپناه تو بچشم بطنیه قوت تو لا اله الا انت نیست که مگر تو - ان تعظمی - سزا اینکه گمراه کنی تو را - انت الهمی
الذی الایوت - تو ای زنده که میرد - والین والالسن میتون - و پران و ادیان همه می میرند - متفق طیس -

این حدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هريرة روایت کرده اند و ترجمه از عبد الله بن عمرو بن العاص
و نسائی آورده - و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی ائوذبک
بکسین الاربع خداوند من بپناه تو بچشم بطنیه قوت تو لا اله الا انت نیست که مگر تو - ان تعظمی - سزا اینکه گمراه کنی تو را - انت الهمی
الذی الایوت - تو ای زنده که میرد - والین والالسن میتون - و پران و ادیان همه می میرند - متفق طیس -

این حدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هريرة روایت کرده اند و ترجمه از عبد الله بن عمرو بن العاص
و نسائی آورده - و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی ائوذبک
بکسین الاربع خداوند من بپناه تو بچشم بطنیه قوت تو لا اله الا انت نیست که مگر تو - ان تعظمی - سزا اینکه گمراه کنی تو را - انت الهمی
الذی الایوت - تو ای زنده که میرد - والین والالسن میتون - و پران و ادیان همه می میرند - متفق طیس -

[illegible]

گفته که اسکان در حرق خطا است - والهم - و پناه بخیرم تو ازیری نخست - و اعوذ بک من ان یسلط علی السیطان
 عند الموت - و پناه بخیرم تو ازین که ساس کند مرا شیطان نزد من لعین در و سواس انگند و اندک کند تا بگردد
 فی الصراح تحبیط بربو انی داشتن دیو مردم را و منه قوله تعالی و کالدی تخیط الشیطان من الیس فی غیبه و اعوذ
 بک من ان اسوت فی سبیلک مرا - و پناه بخیرم تو ازین که بمیرم در راه تو پشت دهنده مرا و گر تخین از جنگ
 کافران است و توانم که گزینم از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و خوش بیدار انس و سرور
 طلب پس از گرمی نمود با قدر من و ک - و اعوذ بک من ان اموت لدینا - و پناه بخیرم تو از اینکه بمیرم گرفته مار و
 کردم و جز آن رده ابو داود و النسائی و زادنی و روایتی آخری - و زیاده کرده است نسائی و روایت دیگر
 لفظه والهم - و پناه بخیرم تو از غم و اندوه - وعن معاذ - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال استعذوا بالله
 من طبع یمیدی الی طبع - پناه جو یکدیگر از طبعی که راه نماید عجیب و دشمن و نقصان در مرث و مرد انگلی طبع
 شکر امید داشتن مال از مردم و طبع بفتح در اصل رنگ گرفتن بشیره و جز آن دریناک شدن و مراد اینجیب وین
 است و در مجمع البهار گفته که طبع به سکون هر گردن و حرکت دلس و شیخ رحمه الله میفرمود که طبع امید داشتن الی
 که شکوک باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهیر و اداریا و عده صادق یا محبت این طبع و طبع نباشد
 میفرمود چون گشتی با جزیره کرمان رسیده و سه عرب در کسوت صوفیه نزد آمده اند و گفتند که چون سم گشتی
 رسد و باطن ما امید می پیدا آید که مردم خواهند رسید و با چیزی خواهند داد آیا این از با طبع و اتمام که نزد ایشان
 مذموم است باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم گشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم
 باران امید باران دارد مذموم نبود و اشعار نباشد - رواه احمد و البیہقی فی الدعوات الکبیرة - وعن عایشة رضی الله
 عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم نظر الی القم فکال - روایت میکند عایشه که آن حضرت نگاه می کرد بسوسه و اوس
 گشت - یا عایشه استعذمتی بالقرآن شربا - امی عایشه پناه جو بخدا از شر این اشعار بقرآن کرد - فان هذا جو
 العاسق اذا و قب یس بدستی که این ست غاسق و قتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره قلق واقع
 شده است و این شر غاسق اذا و قب و غاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد به غیبت شفق
 و بقر و قتی که گرفته شود و آلت مرد و قتی که غائب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و در قب یعنی فرو شدن آفتاب
 و جز آن است و در آمدن تاریکی و در قرن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده و بقر وقتی که خسوف کند و سبب
 استعاده اذان آنست که خسوف و کسوف از آیات خداوندی است که منذر است بوجوه و حوادث و تزلزل الجبال
 چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترسان و مهولانک
 نیست مراد این حوادث و نوائب که بمجان از احکام کسوف و خسوف و اثبات کنند زیرا که آن تمام الملائک

متنبہ رہا نیست بلکہ مراد آیات خدا کہ مندرست بران مثل آن کہ عبرت گیرند و ترسند کہ چون قربان نورانیت در ساعت
 نخست شد نور از وی سلوب گشت مباد نور ایمان و عمل از وی زائل گردد و امثال آن۔ رواہ الترمذی
 و عن عمران بن حصین یخبر عا د وقع صا درضی الشیخۃ۔ صحابی مشہور است و پدر او نیز صحابی است۔ قال قال
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا بی گفت عمران بن حصین کہ گفت آنحضرت مرد پدر مرا پیش از آنکہ اسلام آورد۔ یہ کہن
 کم بعد الیوم الناصبہ خدا را عبادت می کنی امروز۔ قال ابی سبقتہ گفت پدر من ہفت خدا را عبادت سے کہن
 ستانی الارض و و احدانی السماء شش خدا در زمین و آن یغوث و یسوق و نسر لات و منات و غری و این
 شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در کسمان کہ خالق ہر اشیا است۔ قال گفت آنحضرت۔ فایم تعد لرقتک
 در بقیہ یک پس کدام کی از ایشان حامی شتاری و عیامیاری برای امید و بیم خود۔ قال اللہ فی السماء۔
 گفت حصین آنرا کہ در آسمان است۔ قال گفت آنحضرت۔ یا حصین اما انک لو املت ملک کلین فمناک
 اخی حصین آگاہ باش بدوستیکہ تو اگر مسلمان می شدی و ما ندیم ترا دو کلہ کہ سود سکیدند ترا۔ قال گفت عمران
 فلما سلم حصین پس ہنگامیکہ مسلمان شد حصین پدرن۔ قال گفت حصین۔ یا رسول اللہ طنبی الکلتین اللتین
 وعدتی۔ بدانان مرا آن دو کلہ را کہ وعدہ کردہ بودی مرا۔ فقال قل۔ پس گفت آنحضرت یو الہم العنی ہندی
 خدا و خدا در دل من الکن رشد مرا و رشد یغمر را و سکون شین برآہ شدن۔ و اعلم ان من شتر نفسی۔ و پناہ دور
 مرا از بی نفسی۔ رواہ الترمذی۔ و عن عمر بن شعیب عن ابرہہ عن جده ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 قال اذا فرغ احدکم فی النوم فلیقل گفت آنحضرت چون تر بسدی از شما در خواب پس باید کہ بگوید۔ اخذ کلما ت
 اللہ انما ت۔ پناہ بچو کہ کلمات خدا کہ نام د کامل و مبر از نقصانند۔ من غضبہ۔ از خشم وی۔ و عاقبہ۔ و از عذاب
 کردن وی برگناہان۔ و شتر عبادہ۔ و از شر بنہکان وی۔ و من ہزات الشیاطین۔ و پناہ بچویم از ہوساسای
 شیطان و خطرات ایشان کہ در دل اغازند و ان یخضرون۔ و از حاضر شدن شیاطین مرا۔ فانما لی بضرہ
 پس بدستی کہ شیاطین زبان نمی رسانند گویندہ این کلمات را و از اینجا معلوم سے شود کہ ترس در خواب از لعن
 شیطان است۔ دکان عبد الصبر عمر بن مسلم اس من بلغ من ولده۔ و بود عبد اللہ بن عمر کہ جد شعیب مذکور است
 و را وی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را بکسیکہ بالغ بود از اولاد وی۔ و من لم یبلغ نہم و کسیکہ بجد بلوغ
 نرسیدہ بود از اولاد وی بکتابانی حکم تم ملحقانی عنقہ۔ حی نوشت این کلمات را و حکم یعنی در کاغذ یا پارہ پستری
 اوخت آن کلمات را در گردن او و از اینجا جز او کچن تعویذات در گردن معلوم شود بوضی علماء و از اینجا احتمال بہت
 نمائمان است کہ تعلیق حمزات و مانند آن حرام و مذکورہ است اما اگر قرآن یا سائر الہی تعالیٰ بولسند باکی نیست
 چنانکہ در رقیہ این تفصیل کردہ اند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و ہذا لفظہ۔ و آنچه مذکور شد عبارت ترندی ہست

و عبارت ابی داؤد و دیگر است - وعن النس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال اللہ
 الجنتی ثلاث مرات کسی کہ بخوابد از خدا بشت راسہ یا یعنی سہ بار بگوید اللہم اذنی الجنۃ قالت الجنۃ یسیر بہ بشت
 بناطی گردانیدن حق تعالی اورا - اللہم ادخلہ الجنۃ خدا و خدا را و را در بشت - ومن استجار من النار کثرت
 مرات - و کسی کہ امان جوید از آتش و فرخ بگوید - اللہم اجر من النار - سہ بار قالت النار اللہم اجر من النار
 بگوید آتش خدا و خدا امان ده اورا از آتش - رواہ الترمذی و النسائی

الفصل الثالث عشر فی التفتقاع فی حق و سکون عین مہملہ تابعی است - ان کعب الاحبار قال
 او نیز تابعی است از دانشمندان یہود زمان نبوت را در یافتہ اما آن حضرت را ندیدہ و در زمان عمر الخطلہ
 ایمان آوردہ گفت کعب - لولا کلمات اقولن لعلتی یہود حمارا - اگر نمی بود چند کلمہ کہ می گویم من آنها را بہر نیستی
 گردانیدم از یہود خمر لعل کہ ایمان من بر ایشان و شوار آمد و مرا کج ساختن یا ذلیل و پلید و سلب العقل
 ساختن است یا انقلاب حقیقت کہ اذکرہ الطیبی فیقول لہا من لیس گفتہ شد کعب را و چیز اندکدام انداختہ است -
 قال - گفت کعب آن کلمات این است کہ - اعوذ بوجہ اللہ العظیم الذی لیس شیء اعظم منہ بیاہم فوات خدای بزرگ
 کہ نیست هیچ چیز بزرگتر از ان - و کلمات اللہ القامات الی لا یجاء و بہن بر ولا فاجر - و پناہ میجویم بکلمات خدا کہ نام
 اند و نیکنند و از ان هیچ کس نہ نیکو کار و نہ بکار اگر مراد کلمات اسماء و صفات اند پس ہریشہ در احاطہ آیند
 و اگر کلمات قرآنی است اند و عہد و عہد قرآن ثواب و عقاب نیز بہ یکس خارج نیست - و با سماء اللہ حسنی
 و پناہ میجویم با سماء خدا کہ نیکتر از ہر اسماء و اشیا - اعلمت منها و اہل علم - انچہ میدانم از ان سماء و آنچه نیدانم
 من شر خلق - از شر چیزی کہ پیدا کردہ - و ذرہ - و پرانگہ گردانیدہ - و برد - و تراشید و پیدا آورد از ہر قدم
 این سہ لفظ از دیک اندر معنی باندک تفاوت در جواشی و تفسیر برانوشتہ دہی گردانیدہ فلو قات را از
 نقصان و تفاوت در آنچه تفاضا کر حکمت - رواہ الکلب - و عن مسلم بن ابی کربۃ - تابعی ثقہ است -
 قال - گفت - کان ابی یقول فی وبرا الصلوۃ - گفت بود پدر من کہ می گفت دلپس نماز - اللہم انی اعوذ بک

من الکفر و الفقر و عذاب القبر فقلت اقولن - پس بودم من میگفتم و میخواستہ است - فقال ای نبی عنی اخذت
 تبرا - ای پسر من از کہ گرفته تو این را - قلت عنک گفتم گرفته ام از تو و از اینجا معلوم می شود کہ در سادہ اورا
 از کار اخذ از شایخ مستحسن است - قال ان رسول اللہ گفت پدر من بدستی کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
 کان یقول من فی دبر الصلوۃ - بود کہ میگفت این کلمات را در پس نماز - رواہ النسائی و الترمذی و الاذکر
 مگر آن است کہ ترمذی ذکر نکردہ است این لفظ را کہ - فی دبر الصلوۃ در وی احد لفظ الحدیث
 و روایت کردہ است احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصہ پدر و پسر - و عندہ - و نزد احمد این چنین است کہ

فی دبر کل صلوٰۃ - بزایدت لفظ کل و ظاهر کن است که در روایت نسائی نیز همین مراد است - و عن ابی حنبله
رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت را کہ می گفت
و عن ابی حنبله من الکفر والدین - پناه می جویم بکذا از کفر و دین - فقال رجل - پس گفت مردی - یا رسول اللہ تعالی
الکفر بالدین - آیا برابر می کنی و ذکر کنی کفر را با دین - قال نعم - گفت آن حضرت آری برابر می کنم این هر دو را و در
آن را ذکر نفرمود و وجهش آنست که مردم بتقریب دین و دین میگویند و خلالت و عده میکنند و این از صفات کافران
و منافقان است چنانچه در احادیث آمده است - و فی روایت - و در روایتی این چنین آمده است - اللهم انی اعوذ بک
من الکفر و الفقر - که در کفر و فقر برابر می تناده و معادل کرده - قال رجل و یعدلان - گفت مردی بطریق استفهام
و برابر کرده میشود کفر و فقر - قال نعم - گفت آن حضرت آری برابر اند زیرا که فقر گاهی بکفر می کشد اگر مبرر
کند و چیزی بگوید و بکند که مستلزم کفر است - و رواه النسائی

باب جامع الدعاء

اگر در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا استعاذه و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب در
ذکر ادعیه که جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی
کثیره را در الفاظ شل و جامع الکلم

الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری - رضی اللہ عنہ - عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه کان یدعو بمثل الدعاء
روایت است از ابی موسی اشعری که آن حضرت علیه السلام دعای کرد باین دعا - اللهم اغفر لی خطیئتی - خداوند
بیا مزرگنا گناهان مرا - و نادانی مرا یعنی حکم نادانی اگر گدای کرده باشم - و اسرانی - و بیا مزرگنا اسرا مرا و از حد
و گذشتن مرا و اسرا مرا قصد که معنی سیانه روی کردن است در هر چیزی - فی امری - چهل کردن و اسرا
کردن من در کار من - و امانت اعلم یعنی - و بیا مزرگنا چیزی یعنی گناهان که تو دانامتری بدان از من - اللهم اغفر لی
جدی دهری و خطائی و عمدی - جدا بکسر دستی و کوشیدن بکار ضد بزل و بزل بهیو ده گفتن و خطا
بی قصد و دانسته کاری کردن و عمد ضد وی است - و کل ذلک عندی - و جمیع این اقسام نزد من است
این تواضع و هم نفس و تضرع است از آن حضرت بجناب عزت و کبر باری حق و در حقیقت این تعلیم است امت را
که این چنین استغفار کنند و توجیبات دیگر که در قول دی تعالی لیغفر لک اللہ گفته اند نیز جاری است - اللهم
اغفر لی ما قدمت و ما اخرت - خداوند دعا بیا مزرگنا چیزی که پیش کرده ام از گناهان و چیزی که پس کرده ام گناهیست
از جمیع گناهان یا قطع نظر از من پیش پس یا مرا پیش از نبوت و بعد از دست یا اعتبار کرده شود نسبت ابغضی از
گناهان بوجوب چه گناهان که واقع میشود بعضی بیشتر بعضی واقع میشود بعضی پستتر یا مراد با آخرت گناهان که هنوز

بوقوع نیامد و مراد غفران آنهاست بر تقدیر وقوع - و اما سرت و اما علت - و چیزی که پنهان کرده ام از شما این
 و چیزی که آشکار کرده ام - و اما انت اعلم یعنی - و چیزی که خود آن تویی بان ازین - انت المقدم است الخ
 تویی پیش کنند و هر کسی را که خواهی بوقوع و قرب در خود و تویی پس افسند و نیز اگر خواهی تحقیق این من
 و باب ما را الله معلوم شد - و انت علی کل شئ قدير - و تو بر هر چیزی قادری شغف علی - و عن ابی هر
 رفته است عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اضلنی فی دینی الذی هو عنتم امری
 خداوند انیک گردان برای من دین مرا که آن ثواب است که کس است زیرا که عنتم در نفس
 و مال و عرض بدین حاصل می شود و باعث عنتم از ذنوب و اما ان از عذاب آخرت ایمان
 کامل است - و اصلح لی دینی الی فیها سعادت - و نیک گردان برای من دینی مرا که در دینی زیست و
 از دکانی من است - و اصلح لی آخرتی الی فیها سعادی - و نیک گردان برای من آخرت مرا که در دینی بازگشت و
 الهامی تر این است و اصلاح نیک خداوند و اصلاح دنیا بمحصل کفایت از دج جلال تا تمام گرد و بان است
 و حاصل گرد و عنون بر طاعت و سلامتی از آفتی که مورت غلظت و شوش در وقت گرد و اصلاح آخرت تویی
 بخیر که سبب نجات از عذاب و فزونی سعادت آن جهان بود - و اجعل الحیوة زیاده لی فی کل خیر - و بگردان
 حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیک که بسیار نیک و کار را من خیر بسیار کنم و خود کا خیر سبب زیادتی
 میات و برکت در آن است - و اجعل الموت راحة لی من کل شر - و بگردان موت را سبب آسایش دهای مرا
 از هر بدی یعنی اگر قفسه پیدا گردد که باعث بر ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گردد و در
 رایش از آنکه در بلا می افتد اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم و اذا اردت لبعوم فتنه ففونی غیر مفتون - رواه
 مسلم - و عن عبد الرحمن بن سعید - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسألك العبدی
 خداوند انما می خواهم از تو راه راست - و السقی - و بر هر گاه می - و العفای - و باز داشتن از آنچه مال نیست
 و محمود و خواجه سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال و التبی
 و توانگری ببال و بدل اصل تو نگری بدل است و بی نیازی از اسوا می حتی - رواه مسلم - و عن علی - رضی الله
 عنه - قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل لیغفیر الله عنک علی رضی الله عنه که گفت مرا غفرت معلوم
 بگو - اللهم ابدنی - خداوند ادا راه راست نما - و سدد لی - و راست گردان مرا فی الصراح سداد و رستی کرد و داد
 گفتار و اندک بالندی - و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت - هدایتک الطریق - است حق و تودن تو را در است
 زیرا که راهی می باشد راست و میانه و راه ها دیگر که یعنی چون گوئی اللهم ابدنی که معنی را در دل بگذران این تفسیر
 معقول است بحسب - و با سداد سداد السهم - و یاد کن در طلب راستی راستی تیر یعنی تیر تیر راست کن مرا

رواه مسلم - وعن ابی مالک الاحمسی عن ابیہ - روایت میکنند از پدر خود رضی اللہ عنہ - قال کان الرسول اذا سلم
 علیہ النبی - انکفت بود مرد چون اسلام می آورد قطعی میکرد و او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم الصلوۃ نماز را - ثم لم یزل
 یخبر بہ لاد الکلمات - پیوستہ امر میکرد و او را که دعا کند باین کلمات - اللهم تعف عنی وارحمنی و اہرنی و عافنی وارحمنی
 رواہ مسلم - وعن انس - قال کان اکثر دعاء النبی - گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اللهم آتنا
 فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار - این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر
 در وقت محضر و مناجات و خلوت و صفای باطن بر کی از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن را تصور نموده
 خواہد دانست کہ چه ذوق و سیمیت و نورانیت و سعادت در کار روی کند و اشرف و اجل افراد آنست کہ مراد
 بحسنة دنیا اتباع و تحصیل کمال آنحضرت باشد و بحسنة آخرت حصول رویت جمال و می صلی اللہ علیہ وسلم
 در رویت محسبانه و تقال و را بحاجات و کمال است اللهم ارزقنا - متفق علیہ -

الفصل الثانی عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخبر و یقول -
 بود آنحضرت کہ دعا میکرد و می گفت - رب اعننی - پروردگار مدد می ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا و نفس
 و شیطان و جن انس - و لا تعن علی - و یاری مده ایشان را بر من - و انصرنی و لا تنصر علی - و فتح و ظفر ده مرا
 بر ایشان و مدد بر من ایشان را و نصرت بمعنی یاری دادن است و حمل بر اثر و نتیجہ آن کردیم تا ماضی شود
 ما عانت و در صراح نصر را بمعنی عطایه گفته - و اگر کی و لا تکر علی - و مکر کن با احد ابرای من و محبت یاری دادن
 و مکر کن من کو بمعنی خلع است و مراد بکفر خدا فرستادن بلا بر اعدای دین از اینجا کہ گمان غدا جنگا کند بمعنی
 استدرج گفته اند فی الصراح کہ حیل و پیکار بکند و فریقین - و اہل بی و لیس الہدی لی - و راه است تا مرا و آسان کن
 گردان بر آه راست فریق مرا - و انصرنی علی من اونی علی - و نصرت ده مرا بر کسیستم کرد بر آمد بر من - و اجعل لی کساکرا
 ای پروردگار من گردان مرا شکو گویند ترا بر تمامہ نعمتہای خود - لک ذاکرا - گردان مرا بکندہ تر و در ہمہ
 احوال - لک اذہلہ - گردان مرا ترسندہ تر تا این ترس محبت و تعظیم است کہ باعث برقیاد و اقتال امر است
 در وحشت و نفرت کہ باعث بر فرار و فرار بود و در روایات دیگر شکرا و او کار و را با بصیۃ سبائہ و لغیۃ شدہ
 لک مطوعا - بسیار اطاعت و فرمانبرداری کندہ تر - لک مخفیا - تو واضع و فروتنی کندہ تر تا و خجست و صل
 زمین است نرم رگیناک - الیک اواہانیا - اہ و ناکہ کنندہ و توبہ کنندہ و رجوع آرند و بسوی تو و آوہ تشبید
 و او کثیر القادہ از ذنوب و ہم کلامیکہ کہ دلالت بر جزا کند آنرا آوہ گویند و آوہ یقین کنندہ در دعا و مہربان
 در زم دل و فقیہ و مومن و فروتنی کندہ را نیز گویند - رب تقبل توبتی - خداوند بپذیر توبہ مرا - و اغسل حوبتی -
 بشو خا و بضم آن و بشوی گناہ و نہ مرا - واجب و خوبی - و قبول کن دعای مرا - و ثبت حوبتی - و بر جای دار

دلیل و برهان مرا - و سواد لسانی - و راست و درست گردان زبان مرا - و ادب ظہری - و راه راست نهادن مرا -
 و اسلحہ نیمه معدی - و بکشت سیاسی دل مرا از غل و حقد و حسد و سایر صفات ذمیمه سفید و پاک گردان - و راه
 الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه - و عن ابی بکر رضی قال قال رسول الله گفت ابو بکر رضی الله عنه که ای خداوند پرست
 صلی الله علیه و سلم علی البیبر بنبرتم کی پیشتر گریست - فقال لیس گفت - سلوا الله العفو والعافیه - بخوابید از خدا
 عفو از گناهان و سلاست از گناه - و بلا - فان احد الملعون لعبد الیقین خیر من العافیه زیرا چه کسی که راد او دشمن
 است بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا که گریه آنحضرت بسبب وقوع فتن و ابتلا و استبداد و ترس و قتال
 و شتم و حرص و غفلت و تقصیرات و سایر فضائل ذمیمه و الله اعلم - و راه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی
 ابو احدیث حسن غریب اسنادا - و عن انس بن رضوان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال - رویت است
 از انس که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت - یا رسول الله ای الهما و افضل - کدام دعا فاضل تر و نافذتر
 است و نفوذت - قال - گفت آنحضرت - سل ربک العافیه - سوال کن از پروردگار خود سلاست از آفات و ایامات
 ظاهر و باطن - و المعافاة - و آنکه عافیت و مدتر اخذ ایتعالی از مردم و دیگر داند از تو آزار ایشان را و از ایشان
 آزار ترا تا همه از شر یکدیگر سلاست باشند - فی الدنیا و الآخرة - و در دنیا و آخرت سلم آه فی الیوم الثانی پیتر آمد
 آنحضرت را در روز دوم - فقال یا رسول الله ای الهما و افضل فقال له مثل ذلک لیس گفت آنحضرت مراد را
 جواب مانند آنکه در روز اول گفته بود سلم آه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک لیس گفت آنحضرت مراد روز سوم
 و همان سوال کرد پس گفت آنحضرت مراد را مانند آن - قال - گفت آنحضرت - فاذا اعطیت العافیه و المعافاة
 فی الدنیا و الآخرة - پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت - گفت آنحضرت - پس تحقیق سیرت گویا
 و فیروزی یافتی تو - و راه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا - و عن عبد الله
 بن یزید الخنقی - یبلغ غای عجزه و سکون طایفه نسبت بجنطه قبیلہ السیت از اوس صحابی است هفده ساله
 بود که در حدیث حاضر شد عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه کان یقول فی دعائه - و روایت می کند
 از آنحضرت که می گفت در دعای خود - اللهم ارزقنی حبک - خداوند ارزانی کن مرا دوستی خود را و حب کن
 منیعنی چه عندک - و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او و نزد تو - اللهم ما ازفتنی ما احب - خداوند
 چیز نیک روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم من - فاجله قوه فی فیا تحب لیس بجز این که از انشب تو انانی
 مراد را آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از مال و عافیت و سایر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود را
 اللهم ما زویت عنی ما احب فاجله فراغالی فیا تحب - خداوند مرا چیزی که بغیر از من از آنچه دوست
 میدارم از انشیای مذکور پس گردان او را بسبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو را بفرانغ بال بی موانع

بوصوات مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا دهمی توفیق شکر آن بدو از غنایاے شاکر باشم و اگر
 منع کنی دهمی مرا از آن فارغ دارم مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقر اے صابر باشم - رواد الترمذی - وعن
 ابن عمر - رضی الله عنهما - قال قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یعو بمولاه الدعوات لاصحابه
 کم بود آنحضرت کمی ایستاد و آنجلس تا آنکه دعای کرد باین علما و مریدان خود را زیرا که ایشان داخل اندر آن یا
 برای تعلیم ایشان - اللهم اقم لنا من شتیك ما حول یقینا دین ما صلیک - خداوند آنجلس و بهر دوار از ترس
 خود چیزی که حاصل شری بآن قسم که خشیت بیان ما و بیان گنا بان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان آید
 و نگذارد که گناه کنیم - و من طاعتک ما یبلغنا به نیک - خوش ده از راحت و فرمان برداری خود چیزی که برسانی
 ما را بسبب آن طاعتی بهشت خود را - و من یقین ما تون به علینا مصیبات الدنیا - و بدو از یقین چیزی که
 که آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتهای دنیا را و مصیبت فقرت و سختی داند و رسیده به کسی - و مستغنا ما ما
 و البصار نا و قوتنا - و بهر مند گردان ما را به شنوایاے ما و یقوت و ثوابی ما و در بعضی
 روایات و قوتنا بضم قات جمع قوت که آنرا حواس خوانند - ما احتیبا - تا آنکه زنده داری ما را - و اجله الوارث منا
 و گردان آن بهره مند شدن را و ارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیر که وارث مرد کسی میباشد
 که بعد از دومی باقی بود مراد بقای حسن و صیت نیکو است یا گردان مذکور که اسامع و البصار و قوتی باشد وارث
 ما یعنی باقی ما و قوت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار - و اجعل ثمارنا علی بن ظلمنا - و
 گردان کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب او کینه کشی بی بکلی
 کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی و تجاوز نکنیم و کینه کشی بغیر ظالم
 چنانکه در بابیت میگرداند که از متعلقان ظالم نیز کینه می کشیم و دیگر که از فقیه و خوشان و می می یافتند می کشند
 و میزدند - و انصرنا علی بن عادنا - و یاری و ظفر ده ما را بر کسی که دشمن دارد ما را از جدا می دین و دنیا - و لا تجعل
 مصیبتنا دینا - و گردان مصیبت ما را در دین ما - و لا تجعل الدنیا کبریهنا و لا یبلغ ظلمنا - و گردان دنیا را بر کبر
 اندو و اندیشه ما و نه محل رسیدن علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام همات آن باشیم و اگر از جهت آن گفت که
 هیچکس بی اندیشه دنیا که فرضی باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست - و لا تسلط علینا من لای رحمة و بر کار
 بر ما قدر و غنفت کسی را که مهربانی نکند بر ما - رواد الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب - و عن ابی هریره بنی الله عنه
 قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اغنی عنی بما علیتی - خداوند ما سودمند گردان مرا چیزی که تعلیم کرده
 ما را و روزی کن عمل ما - و علمنی انی غنی - و تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارت است بآنچه وارد شده است که هر
 عمل کن بآنچه دانسته است بهر او و اعلمی که ندانسته است چنانچه فرمود - و زدستی علما - و زیاده گردان ما را علم را

الحمد لله علی کل حال - شکر مر خدا می را بهر حال هست و بنا داشت و در خاک هیچ حال خالی از لطفت نیست طاهر با سینه و
 آتش آنست که زیاد و درین بالا فرستاد و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر است بر خدا
 لطفت غنی و نعمش آن جزا و ثواب آخرت را در حصول نعمت بصفت قهریه جلایه و لیکن نظر بضعف طبیعت و ضریب
 اقتضای بر صبر کرده اند - و لغویان نیز من حال اهل النار - و پیاد می جویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارت است شکر
 بر نعمت ایمان که متضمن تائید نعم است اگر خدا تائید بلامداد دنیا باشد نجابت از آتش دوزخ در آخرت پس است
 مستوجب شکر است - رواد الزندی و ابن ماجه و قال للترمذی هذا حدیث غریب اسناد - و عن عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه - قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا انزل علیه الوحي - بود آنحضرت و تنبیه فرود فرستاده می شد
 بروی دوی - سمع عند وجه دوی که وی الفل - شنیده می شد از جانب روی دوی مانند آواز بنور و دوی الفل
 وال کسروا و تشدید یا آواز و دوی الرج و رش یا و آواز ویرا سگیبند و همچنین دوی کل و طایر و این
 دوی یا آواز دوی بود که می شنیدند آنرا صحابه و شکفت نمی شد بر ایشان انکشاف تام و بی فهمیدند آنچه شنیدند
 چنانکه از کسی دوی صوتی میشنود و نمیفهمد یا آوازی بود که میشنیدند از آن حضرت از غنی متفلس و صلی الله علیه
 و سلم از نقل دوی و اول ظاهر ترست زیرا که وصف کرده شده است دوی که گاهی مانند آواز جریس بود - فانهزل
 علیه یوما - پس فرود فرستاده شد دوی بروی روزی - فلکنا ساعة یس ربک کریم ما ساعی - فسرعی عنه یس
 کشاده شد و در کرده شد آن حالت دوی که عارض شده بود و اصل تسری کشاده شدن لغوه تکامل
 القبله یس دوی آورد آن حضرت قبله را - و رفع یدیه - و برداشت هر دو دست خود را - و قال - گفت آنحضرت
 اللهم زدنا ولا تنقصنا - خداوند ما را زیاد و گردان مرا نعمت های دنیا و آخرت و کم گردان - و اگر ما را دلا متنا - و اگر افری دار
 ما را و امانت کن ما را و جوان و مهانت خواری و سبک داشتن و امانت تنگداشتن و ملل نکاشتن و اعطنا
 الاخرتنا - و بده ما را آخر دنیا و آخرت را و محروم گردان و حرمان و حرم نوبت کردن کسی را از چیزی - و اثر ما را و اثر
 علینا - و برگزین ما را بر اعدای دین و برگزین بر ما ایشان را - و از خدا دارض عنا - و راضی گردان ما را از
 خود یعنی چندان ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار داده که سبب رضای تو باشد رضاء خوشنود
 شدن و پسندیدن - ثم قال - پس گفت آنحضرت - انزل علی عشر آیات من آفاس من دخل الجنة - فرود فرستاده شد بر من
 آیت هر که برادر آنها را و عمل کند بر آن در آید بهشت را - ثم قرا - پس خواند آنحضرت این آیت را - قل لا اله الا
 نحن حتی نعلم عشر آیات - تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره - و رواد احمد و الترمذی
 الفصل الثالث عشر عمن عثمان بن حنیف - بضم ح می جمله و فتح نون و سکون تخمینا صحابی است از ائمه
 انصار و معدود است و اهل کوفه - قال ان رجلا ضرب البصر الی النبی - گفت بد رستی که مردی

آمینا آمین بر را - صلی الله علیه وسلم فقال اوج الله ان یبلیغنی لیس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا
 یعنی از بیماری - فقال ان تمنت دعوت وان تمنت عبرت - لیس گفت آنحضرت اگر میخواهی دعای کنم و اگر میخواهی
 صبر می کنی شنو خبر یک - لیس صبر کردن تو بر بیماری بهتر است مر ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بیشتر است
 در حدیث آمده است که فرمود حق تعالی چون قبلاً گردانم بنده خود را بدو چشم می دهنده صبر کند عوض آن بیشتر
 و هم بوسی - قال فادع - لیس گفت آن مرد عافیت می خواهم لیس دعا کن خدا را و این از جهت اضطراب و عدم
 تقصیر و اعتقاد او بود مر ثواب را و لهذا آن حضرت راضی نشد از وی و نفس مشغول مقید بر عافیت شد و هم
 او را فرمود که دعا کند ولیکن چون مضطرب دید دعا تلقین کرد و مر او را و خود را شفیق و وسیله استجاب ساخت چنانکه
 می فرماید - قال گفت عثمان بن عفیفه - فاسروا ان یوضا فحسن الوضوء - لیس امر کرد آن حضرت آن مرد را
 که وضو کند لیس نیک کند وضو را بر عایت شرط و آداب و اسباب و احوال - و بعد عوبه الله عار - و دعا کند باین
 دعا - اللهم انی اسألك و اتوجه الیک - خداوند را بدستی که من سوال می کنم در بوسوی تو ای آدم - بنیک محمد ص -
 بوسیله پیغمبر تو که نام پاک وی محمد است - یعنی الرحمة - که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین فرستاده و بی رحمة
 یکی از نامهای آنحضرت است - انی توجبت بک الی ربی - بدستی که من روی آوردم بوسیله تو بوسوی
 پروردگار خود خطاب بآن حضرت است و در بعضی روایات صحیح آمده که یا محمد انی توجبت بک الی ربی یعنی فی
 انی حاجتت برده - تا حکم کند برای من در حاجت من که اینست و زیادت کلمه فی چنانکه در قول وی سجد است
 و اصلح لی فی ذریته - اللهم فشفعه فی - خداوند را پس قبول کن شفاعت او را در حق من - رواه الترمذی و قال
 هذا حدیث حسن صحیح غریب - و عن ابی الدرداء - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود لیل
 بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام این که می گفت - اللهم انی اسألك حبک و حسب من یحبک - خداوند
 من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست می دارد ترا - و العمل الذی یملئنی حبک - و میخواهم کار را که
 برساند مرا دوستی ترا اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و دینی - خداوند ما را بگردان دوستی ترا و دوست
 بسوی من از دوستی نفس من و مال من و دین من - و من الما و المباد - و از آب سرد و در بعضی روایات
 الی العطشان زیاد کرده یعنی از آب سرد و زود تشنه - قال کان رسول الله - گفت ابوود و ابو پیغمبر خدا
 صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داود یحذرت عنه یقول - چون ذکر میکرد داود علیه السلام را در حالیکه حکایت می کرد
 از وی می گفت - کان عبد البشر - بود داود بندگی کفنه ترین اوسیان یعنی در زمان خود - رواه الترمذی
 و قال هذا حدیث حسن غریب - و عطاء بن السائب عن ابيه قال - عطاء که از نقلات تابعین است روایت
 میکند از پدر خود سائب که گفت - صلی بناعمار بن یاسر صلوة - بگذارد با عمار بن یاسر نمازی را

یعنی امامت میکردار - با و جز فیما بین کوهایی کرد در آن نماز یعنی قرأت و راز نخواند و دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آن است - فقال له بعض القوم پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که با وی نماز گذارند فرموده خفت و اجزات العلوة سه روزه تحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را بفعل اعلیٰ ذلک پس گفت عمار ای فلان نیست بر من موجب زیان این تحقیق و ایجاز - لقد دعوت فیما بدعوات - به تحقیق دعا کردم درین نماز بعد از آنکه یحیی بن رسول الله شنیدم آن دعا را از این پنج خدا صلی الله علیه و سلم ظاهر است که این دعا را از او شنیده خوانده باشد و احتمال دارد که در استغفار خوانده باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قرأت باشد بآن منی است که گفت اگر چه ایجاز در قرأت کرده ام ولیکن تطویل دعا حرج نقصان آن ننوده ام و اگر ایجاز روا باشد ظاهر است یعنی من دعا نیکنه از حضرت شنیده ام خوانده ام و دیگر سخن چیست ناغم - فلما قام تبعه رجل من القوم پس هنگامیکه برخاست عمار روی کرد او را مردی از قوم و در پی او رفت - هوایی میگوید عمار آن مرد پدر من بود سائب - غیر از آنکه منی نفسم - چرا که وی کنایت کرد از نفس خود و صریح گفت که من در پی او رفتم - فسأله عن الدعاء پس پرسید آن مرد که پدر من باشد عمار را اذان دعا - ثم جاءه فاجز به القوم - پستتر آمد آن مرد پس خبر داد بآن دعا قوم را و دعا این است - اللهم لیملک الغیب - خداوند اسوال میکنم ترا بچیز دانستن غیب را که پوشیده است بر خیر تو - و قد رزقک علی الخلق - و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی پیدا کنی و هر علمی که خواهی برای - اعینی ما علمت الحیوة فی الخلق - زنده دار مرا آنکه دانی زندگی را بهتر و لا کنی تر برای آن و توفی اذ اعلمت الوفاة فی الخلق - و لمیران مرا و تنبیه دانی مردن را بهتر و صلت ترا بر ای من اللهم اسألك خشیة فی الغیب و الشهادة - خداوند اسوال میکنم از تو ترس ترا در نهان دان و آشکارا - و اسألك كلمة الحق فی الرضا والغضب - و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق را رضی باشد خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرآ یا مراد آنست که در حالتی که راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان ز چنانکه بنا گویم و بستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بدگویم و نکوهش کنم اگر ناراض باشم چنانکه عادت خواهم خلق است - و اسألك التقصد فی الفقر والغنی - و سوال میکنم از تو میان روی در فقیری و در ثروتمندی که نه بسیار فقیر باشم و محنت واضطرار کشم و نه بجا نی توانم که اسراف و اتیان کنم و گفته اند که کفاف الفضل است از فقر و غنا - و اسألك لعلی لا یغفد - و سوال میکنم از تو نعمتی که سپری نه شود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آن را خیر او تا بباقی ماند - و اسألك قره عین لا تقطع - و سوال میکنم ترا قره عینی که گمشده بماند و نماند و مراد بقای او و لا است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید و یسألنا من از ادب و ذریه تا قره عین یا نماز او و ادب ثواب آن چنانکه فرموده است و جعلت قره عینه

فی الصلوة وقرآن الیقین یعنی تکیه بر حق و یقین بر حق و دیدن بیدین محبوب خنک گردد و قرار یابد و جیب و راست نه بیند
 و اسالک الرضا بعد القضاء و سوال میکنم ترا بعد از وقوع قضاء و اسالک بر العیش بعد الموت - سوال
 می کنم ترا سر دی زندگانی و اسالک بعد از مردن - و اسالک لذة النظر الی وجهک - و سوال می کنم ترا لذت
 دیدن بروی تو اگر دیدن بکشم مراد است آن و آخرت خواهد بود و اگر بیده دل است هم در دنیا است
 و الشوق الی لقاءک - و سوال می کنم ترا و مندی بسوی لقای تو که کنایت اوموت است - فی غیره از سفره
 در غیر حالت سخت که زبان کنده است این یا متعلق است به شوق لقای و مراد آنست که شوقی نخواهم که زبان
 بکنند و سیر و سلوک من و استقامت من بطریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان می کشد که
 زبان می کند نزد غلبه حال و طغی سکر و عین است مراد بقول وی که فرمود - و لا تقننه مضلة - و نه از مالیش
 و ابتلا و گمراه کننده و یا متعلق است با چیزی که در بالا مذکور است تا همه را شامل باشد یعنی زنده و مراد این نعمتهای
 مذکور در حال بودن من در غربتی که در آن هستم و شکر گویم - اللهم زینا بزینة الایمان - خداوند اراسته گردان ما را
 به آراستگی ایمان - و اجعلنا بداره عیدین - و بگردان ارازه نمایندگان راه راست و زندگان یعنی چنانکه دیگران
 را دره نایم بخیزد زیرا راست و دلم را تقبل و اذین قولون و الافعولین بنشینم - و اوه النسائی - و عین ام سلمه
 رضی الله عنها - ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی ذی الحجة - و بعضی نسخ و بر صلوته الفجر بود آنحضرت که می گفت
 در پس نماز باد اللهم انی اسالک علما نفا - خداوند دان من سوال میکنم ترا علم سود کننده - و عملا متقبلا - و عملی
 قبول کرده شده - و رزاق طیبا - و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوته الفجر اتفاقی است یا رازی و بر وقت شنید
 که سخن انداخته مخصوص بر صلوته و بجهت آن است که ابتدا هر روز وقت ظهور نماز علم و عمل و وصول رزق است و الله
 اعلم - و راد احمد ابن حنبل و البیہقی فی الدعوات الکبیر - و عین ابی هريرة - رضی الله عنه - قال دعا حنظلة من
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ادعک گفت ابو هريرة که دعائی است که یاد گرفته ام از آن حضرت که ترک میکنم
 آن را - اللهم اجعلنی اعظم شکرک - خداوند بزرگ دان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهایم ترا
 و اعظم را از اعطایم و تعظیم بر وضبط کرده اند - و اکثر ذکرک - و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر انیسر جان و دو وجه تصحیح
 نموده اند - و اتبع نصیحتک - و پیروی کنم نصیحت ترا - و احفظ وصیتک - و نگاه دارم اندرز ترا بصحت و راصل خالص
 شدن عمل ناصح میگردانید شد خالص یعنی براه صدق و خلوص تو دوم و رادای حق که تراست برین گاه نیست
 و صیتی که تو گردیده و حفظ حقوق طلبی گفته که نصیحت و وصیت در حدیث قریب اند در سنه - و راد ابی هريرة
 و عین عبد الله بن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اسالک الصلوة - ظاهر آنست
 که مراد صحت بدن است - و العفة - و پارسائی و یا زایستادن از محرم و سوال - قالامنه - در سوال برین

یا جمیع متوفی شرعی - حسن الخلق - و خوشحالی - و الرضا بالقدر - و خوشنودی - و تقدیر - و عن احم معبد بنی امیه
 امام و وزن است هر دو صحابی که آنکه آن حضرت در سفر جنت و منزل وی توفیل فرمود و مسلم بن
 نایک و ظاهر آن است که مراد اینجا این باشد و الله اعلم - قالت سمعت رسول الله - گفت شنیدم
 خدا را - صلی الله علیه و سلم یقول - می گفت - اللهم طهر قلبی من النفاق - خداوند پاک گردان دل
 مرا از نفاق و منفات و عیالات آن - و علی من الریا - و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا خویشی
 به نیکی بخلق نمودن - و لسانی من الکذب - و پاک گردان زبان مرا از دروغ - و صینی من الخیانه - و چشم
 مرا از ریا دیناری که نظر حرام باشد فی الصراح خیانت راستی و کم کردن حق کسی - فاکم تعلم خاتمة الایمن
 و ما تحفی الصدور - پس بر سینه تو نه دانی نظر را که خیانت کند و چشمها است در نظر حرام و چیزی را که
 می پوشد سینها از شهوات و معاصی و از ابن عباس در تفسیر خاتمة الایمن مروی است که خلاصه حاجتی از دل
 نرفته اند ما که روزی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکدیگر می گریه و بان نه کردند چون چشمها را باندیدند
 درین میان چشم برداشت و در دیده بوی نگاه کرد - و رواها - روایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی
 الدعوات البکر - و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عادر رجلا من المسلمین قد خفت - روایت است از انس
 که آنحضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان که تحقیق ضعیف شده بود چنانکه او از وی شنیده نمی شد خفت
 بستی او را آمدن او از خفت لمیت میگویند و متبکی خاموش گرد و منقطع شود کلام او - فصار یقول الفرج
 پس گشته بود مانند جوزه مرغ - فقال له رسول الله - پس گفت مرا آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 مدعو الله لشیء او تساکه ایاه - و یا بوده که در دام میگردی و میخواهی خدا را بخیزی از دمای سوال میگردی و میخواهی
 از خدا چیزی را و کما احتمال شک و متوهم هر دو دارد - قال نعم کنت اقول - گفت آنرا داری بود من که دعا و
 سوال میگردم و میگفتم این را که اللهم اکنس سعابی فی فی الاخرة مجله فی فی الدنیا خداوند اعدا ای که هستی تو
 مرا دهنده من بآن عذاب و آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برای من در دنیا فقال رسول الله - پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سبحان الله لا یطیع عجب است طاقت نمی آوری تو عذاب خدا را - و الا نشیطه و فی
 التالی برداشت آنرا خلافت - و یا پس چرا نه گفتی این دعا را که اللهم اکنس سعابی فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة
 و قنا عذاب النار قال فذاع الله به - گفت انس پس دعا کرد آنرا و خدا را باین قول - فشقاه الله بر پس
 شدستی داد او را خدا به برکت این دعا - و رواه مسلم و عن حماد بن عمار - قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لا ینبی الا من ان یدل نفسه علی باید و نمی سوزد مسلمان و که خوار و زبون گرداند نفس خود را - قالوا
 و کیف یدل نفسه گفتند صحابه چگونه خوار میگردد اند نفس خود را مسلمان - قال تعرض من البلاء لما لا یلیق
 بک

آنحضرت فرمود که اگر کسی این طریق است که پیش می آید هر چیزی را از بلا که طاقت ندارد - رواه الترمذی
و این آیه و البقیة فی تشعب الایمان و قال الترمذی فی هذا حدیث حسن غریب - و عن عمر بنی الدین - قال عیسی
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قل - گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو - اللهم اهل سریرتی خیر من
علائقتی - خداوند اهل برکت تو خیر از علائقتی است و اهل علائقتی صالحتر و بگردان
آنست که ای مرا نیک این ملازم برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علائق بد باشد پس فرمود علائق صالح باشد
و سریرت بهتر از آن - اللهم انی اسألك من صالح ما توفی الناس من الابل و المال و الولد - خداوند اسوال میکنم
ترا از نیک آنچه تو میدی مردم را از ابل و مال و ولد غیر الضال و لا الضل - که این ابل و ولد و مال گمراه
و گمراه کننده نباشد - رواه الترمذی - تمام شد کتاب الدعوات بوفیق رب العالی است او را

کتاب المناسک

جمع منسک یعنی کسر آن یعنی مصدر و زمان و مکان و شقی از نیک مسئله النون و یقین یعنی عبادت و
منسک یعنی نوح نیز آید و نیک و حیر را گویند و غالب آمده استعمال وی در امور حج و حج ففتح حاء کسر آن هر دو لغت
است و هر دو وجه خوانده اند در قول وی سبحانه تعالی و شد علی الناس حج البیت و صحیح آن است
که فرضیت حج بعد از حجت است و آنکه از حج گذاردن آنحضرت پیش از حجت مروی است بنا بر عادت
و تیش است که در حاکمیت حج میکردند و جمیع بر آنند که در سال ششم حجت است و طائفه نیکه در
سال نهم است و همدین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم به حجه تیسر سال سفر حج مشغول شد لیکن سبب
استغفار از غزوات و تشیید احکام شریعت تعلیم و تودیس نزد شیخ ابابکر صدیق و امیر حاج ساخته بکفرستان حاج مردم
بگذارد و آنوقت ابی بکر صدیق علی رضی الله عنهما را فرستاد چون آنجا رسید ابوبکر گفت ای سر او مژده علی گفت بل ما مؤثر و
علی رضی الله عنهما را برای مصطح و دیگر فرستاده بودند که خواندن سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و
نقض آن بابل بیت مرد موقوف می باشد

الفصل الاول عن ابی هریره رضی الله عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و سلم تعالی ایها الناس
ان فرض علیکم الحج - ای مردمان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج - فحجوا پس کنید حج را که تعالی ر جل
اکل عام - پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم - یا رسول الله - گویا این دو قیاس
کرد بفرایض دیگر که گردانده شد حتی قابلهامنا - پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار
نقال پس گفت آنحضرت - لو قلت نعم لوجبت - اگر میگفتم من آری هر آینه واجب میشد حج هر سال - ولما استقطعتم
دبر آئینه نمی توانستید کرد ظاهر این حدیث در آن است که احکام موقوف اند بر آنحضرت چنانکه مذکور بعضی است و اندک

در بعضی روایات آمده است که آنرا فرمودند که ترا دو بار جواب میدهند که قول عام هست بوی باشد یا از پیش
خود فافهم ثم قال ذرونی ما ترککم لیس گفت آنحضرت بگذرا و بیا و میرسد از من که چند است و چون است و ادانی
که ترک و چه شمارا و بیان کنیم که چند است و چون است یعنی هر چه بگویم بکنید اگر مطلق حکم کنم نمی تواند بعدی عمل
باطلاق آن کنید و اگر بیان کنم که چندین بار بکنید بخوان چند بار بکنید زیرا که مراد برای بیان شریعت و رسانیدن
ادکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به سوال شما ندارد و فاما ملک من کان من قبلکم
بشیرة سور الهم لیس ملک تشدد آنکسانی که پیش از شما بودند که بسبب بسیار رسیدن ایشان - و انفسا هم
علی انبیائهم - و بسبب اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم نبی اسرائیل منقول است - فاذا انکر
بشیرتی فاقول الله ما استطعتم لیس چون انکر من شما را بخیر می پس بیا برادران و بکنید آنچه می تواند و در طاعت شما
است و این تاکید و مبالغه است در آیتان امور به و بذل طاعت جوود دران و انشاء است پیغمبر و دفع جبر چنانکه در آن
دار کان شریک الطامی و جز آن چون عاجز باشد از آیتان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امر است اما در حق باید که
اعتقاد کرده شود در ترک آن و بذل جهود یا چند آنکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود - و اذا انکر
عن شیئی فاجره - چون نمی گنم و باز دارم شمارا از بخیر می پس بگذرا و بیا تا تمام و کمال - رواه سلم - و عمنه قال سل
رسول الله صلی الله علیه و سلم - بر سیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - ای العمل الفضل - کدام کار را از من ترست و
نواب - قال ایمان بالله و رسوله گفت آنحضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسولی است - قیل ثم
ما ذل - گفته شد بستر بعد از ایمان که اعم عمل فاضلتر است - قال الهما فی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضلتر
کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد قیل ثم اذا گفته شد بستر کدام - قال - و مودع مبرور حج مقبول مقبول
بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند که دعوی از کتاب شایسته بچند وجهه و بر این باشد و این صحیح است و اصح آنست
که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه بسبب قبول همان است که گفته اند لیکن فضل خدایست
که ای قبول میکند از بنده و میگذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر
از آنکه رفته است برگردد و باید راجع در آخرت و راه در دنیا و بمجای خود بگذرد تنبیه احادیث مختلفه در بیان فضل اعمال
آمد و در جوفی اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و فاطمین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت
کردیم فذکر - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج لله فلم یرفث و لم یفسق رجع کبیر و لده امره -
کسیکه حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفت نشد و فسق نوزد باز گردید یک بار گنا آن مجرایک
بدون او از گناهان در روزی که زائیده است او را در او و مراد بر رفت بفتح را و باجماع و نش و سخن کردن
از زبان و جماع است و در نهایت گفته رفت نهی عشاء است که خطاب کرده شود بان زن را و اگر بے شغلیان

زن گوید رفت بنود امراد بنسوق خروج از حد و شرع است باز کتاب حرام و در قرآن مجیدی از اجزای غیر کرده و مراد
 بدان جنگ و جمل با رقیقان و فادمان و دشنام کردن یکدیگر است و در حدیث ذکر آن کرد و گویا افراد فعل نسوق نشئت
 تنفی علیہ و عنہ - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمة العمة کفارة لما بیننا - عمة عمة و دیگر کفارة است که میان
 را که واقع شده در میان دو عمة چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علماء در اینجا مخصوص بصنایع کرده است نه
 وظایر است که اینجا نیز بین مراد خواهد بود و کفارات از کتاب مخصوص هیچ است قدر بر - والحج البر و ليس خزاره الا بحجته -
 حج بر و نسبت مراد از اجزای گمشت متفق علیہ - وعن ابن عباس رضی الله عنہما - قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم ان العمة في رمضان تحلل حجة - بدرستی که عمة بجا آوردن در رمضان بر این حج گذاردن است در ثواب و در
 بعضی روایات آمده بر این که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم گزارند و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بحال
 چنانکه در اشمال این واقع شده است متفق علیہ - وعنہ - ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یلق ركباً ابداً الا ورجل - و هم از این
 عباس است که آنحضرت پیش آمد سواری چند را و او را بفتح ناسکون و او وحاشی جمله بجز نام جالی است بر سر خط از پیش
 مطهره - فقال ابن القوم یس گفت آنحضرت کیستند این گروه - قالوا المسلمین - گفتند مسلمانیم - فقالوا من انت یس
 گفتند تو کیستی - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غیر خدام - صلی الله علیه وسلم فرخت الیه امرأة صبیاً یس برداشت
 بسوی آن حضرت پیش آورد زنی کودک را و اشکالات انداز چ یس گفت آن زن آیه امران کودک را اگر حج کند
 ثوابی و اجرے است با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه - قال نعم و کتب اجر گفت آنحضرت آرد سب
 مراد و ثوابی است و مرتزاهم که او را بر میدادی دی بر می و غنچه کی کنی اجری و ثوابی هست و صبی اگر و حالت صبا
 حج کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد گردد و آفتیر اگر حج کرد از واجب واقع شود و
 بعد از غنا اماره واجب نبود و رده اسلام - وعنہ - قال ان امرأة من مشرک قالت - و هم از ابن عباس است گفت
 که زنی از قبیلہ مشرک بنوعی و سکن مشرک و فتح دهگه گفت - یا رسول الله ان فریضة الله علی عبادہ فی الحج - بدرستی که
 فرض خدا بر بنده گان او و حج گذاردن است - او رکت ای شما کبیرا - و ریاضه است و سید و پدر مراد و حالیکه و سے
 کبیر است و ضعیف است بحدی که لا یتب علی الراحلة حتی تواند بر پای مانند شتر - ان حج عنده یا یس حج کنم
 من این جانب و می قال نعم گفت آری کن حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد دیگر اگر و دیگر
 بخدا و تکرار و اگر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نقل است جائز است با وجود
 قدرت مطلقاً و در بعضی روایات آمده که از والدین جائز است بی امر وی و بی وصیت تفصیل این در
 کتب نفقه است - و ذلک فی حجة الوداع - و این گفتن زن خشمه حل بر خود را و جواب و اول آنحضرت او را در حجة
 الوداع بود و اینجا قصه دیگر است که فضل ابن عباس ردیف آنحضرت بود و در غایت حسن جمال و جوانی بود پس

این زن بشماره کمال او دو الگو مان او شدند این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان تعجب می‌داشتند بر خوشی
در یکدیگر و دقتند آن حضرت صلی الله علیه و سلم چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن
او را بر برافتن عباس گفت یا رسول الله چرا بر می‌تابی اگر در این مسیر عمر خود را فرمودای علم شیطان مسلط است بر بنی آدم
و در آینده است در رنگ و پوست ایشان که قال تحقیق علیه - وعنه - قال اتی رجل النبی صلی الله علیه و سلم
فقال ان اخي نذرت ان الحج وانها ماتت - وهم از این عباس است که گفت آدم مردی نزد آنحضرت پس گفت
بدرستی که خواهر من نذر کرده که حج کند و وی مردوست فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لو کان
صیها این اکت فافیه - اگر می‌بود بر خواهر تو دایمی آیایم بودی تو که میگذاری دایم وی را - قال نعم گفت آن مرد
آرسه میگردادم - قال فاقض دین الله گفت آن حضرت پس به گذارد ام خدا را - فهو احق بالقطار - زیرا که
دام خدا سزاوارتر است بگذاردن و دین صورت نیز جائز نیست مگر بوضعیت و اتفاق و این مذرب است
و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضا سے آن از واسطه ملایمی
مقدم بر وصایا و میراث متفق علیه - وعنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحول رجل بامرأة - باشد
که خلوت نسا در مردی با زنی یعنی زن بیگانه نخواهد جوان باشد یا پیر و خلوت تنها کی ساختن - ولا یسافر من امرأه
الا و معها حم - و باید که سفر کند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جائز نباشد با خواه
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بوی وثوق و اعتماد و صلاح است
جائز است بعضی گفته اند زمان باشد تعدد نفقات و ایام زن روانیست و بعضی گفته اند که در سحرت از دار حرب
صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است - فقال رجل یا رسول الله انکنت لی بضم مفر و سکون
کاف و ضم های اولی و کسری ثانی و سکون بانوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان - فی نزوة
کذا و کذا - و جنگ چنین چنین یعنی نام مرا با جفا که بکلیک کافران در غزوات رفته نوشته اند که همراه ایشان نیز
برآیم - و حریت امرائی حاجت - و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه ایچ کار کنم بجای روم و زن را تنها
بگذارم که حج رود یا همراه زن روم - قال از حب فاجع مع امرأک گفت آنحضرت بر پس حج کن با زن خود زیرا که
خانیا ن بسیار و با زن تو جزو کسی نیست که برو و تحقیق علیه - وعنه - قال قال النبی صلی الله علیه و سلم انکنت
النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد گفت عایشه طلب دستور می‌کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر
بفرمایید بجای روم - فقال جها کن الحج پس گفت آنحضرت جهاد شما ای طایفه زنان حج است یعنی پس است نه جهاد
که حج بیرون می‌آیند و حاجت نیست که بجهاد برآیند متفق علیه - وعنه - ابی هر رة - رضی الله عنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسافر امرأة بسيرة یوم و لیله الا و معها ذمحم - سفر نه کند زنی بسیر کرد و شب نگردد

آنکه با شرباوی محرم و لفظ ذوز انداست و در بعضی روایات سیرت سه روز واقع شد و گفته اند برتر تقدیر مراد تحسید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد مجتهدین در سفر و احکام وی حدی معین از شارب ثابت نشده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم لابل المدینه ذوال الحلیفه میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه ذوال الحلیفه را که نام حامی است قریب بمدینه پنج شش میل وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم حامی احرام بستن که از اینجا بی احرام گذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از اینجا احرام به بندگی اهل مدینه را ذوال الحلیفه میقات ساخته اند - و لابل الشام الحجه و مر ابل شام را حجه یضم جیم و سکون حامی جمله و فانی نام موضع است میان مدینه و مکه - و لابل بخد قرن المنازل - و برای اهل بخد موضع که نام وی قرن المنازل است و بخد اصل بمعنی زمین بلند است ضد خود که بمعنی زمین است و الآن نام بلاد عرب است که از یامه تا مدین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اولس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند به فتح راست از بلاد مدین گذرانی القاموس - و لابل الیمین طلم - و برای اهل الیمین طلم بفتح طاء و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است بین الیمین من غیر الیمین - پس این مواضع مذکور و میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و مرکسانی را که بیایند و بر سرند برین مواضع و بگذرند از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام بر سرند از حجه احرام بگذرند و اهل هند و سستان بر راه الیمین بر سرند از سمت طلم احرام بگذرند و سلاطین کان یزید الحج و العمرة - این مواقیت است مرکسانی را که ادا می کنند حج و عمره را و این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراد حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول که وصیح از مذہب شافعی همین است و نزد ما و اینست و بدان که بی احرام اگر چه اراد حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا یجاوز احد المیقات الا حرا و این حدیث مطلق است مقید با اراد حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و معتمر و جز ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جائز است دخول که بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او که را بسیار میشود و در ایجاب احرام برای حج است پس حکم او حکم اهل مکه است که از فی المدایه نفس کان و در ضمن فہمہ یضم میم و فتح او تشدید لام - من اہلہ - پس کسیکه باشد و را می این مواضع داخل آن پس اطلاق و احرام وی از جای اوست که در اینجا ساکن است و اطلاق در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در وی به تعبیه آواز بلند می کنند - و کذا کذا لک و جہنم و جہنم یعنی هر که آن طریقت مواضع احرام وی از اینجا است که ساکن است در آن حتی اهل کتبیلان آنها - اما آنکه ساکنان مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص است بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل

احرام می بندند و الآن متعارف منوعی است که نام او تنیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است بر مکّه و
بعایشه صد لقیه رضی الله عنها ازین جا برای عمره احرام بست با آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم و درینجا موضع است
که او را میسماهایشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عایشه نماز کرد و احرام بست چنانکه در باب حجه الوداع بیان می‌گردد
و عن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حل اهل مدینه من ذی الحلیفه والطریق الاخر جحفه و حل اهل العراق
من ذات عرق و حل اهل نجد قرن و حل اهل الیمین بلیم رواه مسلم - ترجمه این حدیث از شد رح حدیث سابق مفهوم شد
و مراد به قول وی و الطریق الاخر جحفه آن است که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیانید جحفه میقات
ایشان میگردد و رواست که از اینجا احرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراقی گفته در آن حدیث مذکور
نیست و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیه تا حلوان و تسمیه او به
عراق به جهت آن است که این بلاد بر عراق دجله و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام
موضعی است از شترتی که بر دو مرحله موازی قرن و عرق کبیر عربین کوچه خرد را گویند - و عن انس رضی الله عنه قال
احرم رسول الله صلی الله علیه وسلم لربع عمر کثفت انس عمره بر آورد آنحضرت چهار عمره کلمن فی ذی القعدة - همین چهار عمره
در او ذی القعدة بودند - الا الهی کانتم مع حجه مگر آن عمره که بود و همراه آنحضرت که آنرا در ذی الحجه در ایام حج
بر آورد - عمره - بر نفع و نصب عن المدینه فی ذی القعدة - اول عمره از آن جا عمره که آنحضرت کرده و بیست
بضم حاء و فتح ال طین و کسر موحده و تخفیف تخمائی و تشدید تیر آمده و تخفیف اشهر و اکثریت نام قریه است
بر نعل اند که که اکثر آن در حرم است باقی اهل بعضی گویند نام جایی است و بعضی گویند نام دخیست که آن بقعه را
بوی نام کردند و سیه الضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن میگوید و لقد رضى الله عن المؤمنین ان یسألوا
تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه و زود و شبیه غره ذی القعدة و در حال
ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار و چهار صد یا بیشتر نفر جمع شدند و توش و باز داشتند او را از مدینه
که پس صلح کرده باز گشت و عهد کردند که سال آینده پاید و عمره بگردانند و پس بحقیقت اینجا عمره بود ولیکن آنرا از
عمره شمرده اند و حکم احصاء ازینجا شروع شد و این را فتح تیر گفته اند که سید فتوحات بود و بعد از وی فتح خیر
بود و جز آن و تمامه قصه نمیدمید و کتب سید کورست و در کتاب الجهاد جمله آنرا مذکور شد - و عمره بمنزله انوم
المقبل فی ذی القعدة - دوم عمره بود و از سال آینده نیز در ذی القعدة که در وقت صلح قرار یافته بود و آنحضرت
بکه در آمد و عمره بگذارد و سه روز در آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق
این اسم بر وی در احادیث واقع شده و این مؤید مذهب تخفیه است سعه گویند که محرم با حصار از
انوارم براید و واجب است قضای اوقات و تردد شافعی بروی قضا نیست و لفظ قضا که در احادیث

واقع شده است بمعنی صحاح است و قضا بمعنی تلحی آمده و عمره قضا نزد ایشان بآن معنی است که بمقامات و مصاحه
 قیام در سال آینده کردند و عمره من البجرا یعنی قسم بخدا که منین فی ذی القعدة - سیم عمره ایست که از جمره بکمره رفته
 برآورده و آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنیمت هاسه فتح حنین را جمره یکسیر حج و عین معمله و تشدید را معنیست
 بر یک مرحله از مکّه که در سه نایمته بعد از فتح مکّه غزو و حنین بغیم حاصله و نون کرده و غنائم بی شمار آنجا حاصل شده و در
 جمره پانزده شانزده روز اقامت فرموده آن غنائم را آنجا قسمت نمود و گویند که آنحضرت شب بعد از گزاردن
 نماز عشا سوار شد و بمکّه آمد و عمره گزارد و بعد از آن شب باز گشت و نماز صبح بخواند گزارد و عمره مع حجت - و عمره
 چهارم که با حج و سه بعد از فرضیت حج کرده و لابد این در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم کرده و اما حج اسلام جز یکی نبود و با جامه ایت قیام میگردید و آنحضرت نیز سبک و دند و تعین عدد و آن در ضبط
 علماء و آمده است و الله اعلم بصدق علیه - و عن البراء بن عازب رفر قال اخبر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی ذی القعدة قبل ان تجز مرتین - گفت بر او عمره که آن حضرت در ذی القعدة پیش از حج گزاردن و دوبار گویا
 بر این عازب عمره صدیده را نه شعر و زیر که حقیقت در سه عمره بود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سه
 باشد و پیش از حج کی عمره قضا و دیگر از جمره و یکی بعد از حج که همراه حجه الوداع کرد - رواه البخاری - بیان
 کیفیت حج و عمره خواهد آمد بمجلس آن است که حج و قوف بعرفه و طواف بیت و سعی میان صفا و مروه است و عمره
 طواف سعی است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض می باشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند
 الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت آنحضرت
 بعد از نزول فرضیت حج یا به الناس ان الله کتب علیکم الحج - ای مردمان بدرستی که خدای تعالی نوشنت
 یعنی فرض گردانید بر شما حج - فقام الاقرع بن حابس - پس ایستاد و اقرع بن حابس که در فتح مکّه و قد نبی نیم
 اسلام آورد و از مولفه القلوب بود و در اسلام و جا به ایت شریف بود و خالی داشت و حال انی کل عام پس
 گفت آیا در هر سال فرض است حج - یا رسول الله قال لو قلنا نعم لوجبت اگر گویم من آن حج را ای
 برای وجوب دی آری هر سال فرض است هر آنکه واجب میگردد و در هر سال - و لو وجبت لم یعملوها و لم یسئلوا
 و اگر واجب گردد هر سال عمل نمی کنند بدان و نمی توانند که وجبت غایت متفقین که در وقت بیابان اموال و
 بحران اهل و اولاد و مفارقت او طایف خصوصاً اهل بلاد بعیده - فالحج مرة - پس حج یکبار در هر سال فرض نیست
 فتصوح - پس یکبار زیاد و یکبار کمتر نفل است - رواه احمد و النسائی و الدارمی - و عن علی رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ملک زاده او را حله بلفظ الی بیت الله کسیکه مالک شد نوشند را
 و نثری سواری را که برساند او را تا خانه خدا - و لم حج - حج نگردد - فلا علیه ان میوت بود یا دانه را پس نیست

تفاوت بر سے کہ ہم و کافر بر دین بیوہ یا دین انصار سے و درین غایت تعلیق و تشدید است بر تائب گنج و بود و
انصاری گفت زیرا کہ صاحب کتاب و ملت اند اگر چه کافر اند از مشرکان از مجوسی و غیر ہم کہ از ایمانی ملت بود محمود
اند و ذلک ان الله تبارک و تعالی بقول و ان عبدی جنت است کہ خداے تعالی بیگوید و الله علی الناس حج لیسیت
من استطاع الیسبیلہ۔ و حق است عرضی بر ہر مردم قصہ فائدہ کہ بعد ہر کہ متواند راہ رفت بسوے وی بود و اگر تائب نگوید او
من کفر فان الله عنی عن العالمین۔ و یک کہ کفر و زندقہ از نعمت خدا کند پس خدا بی تائب است او عالمیان بکنند و او کشتہ
او را از ان سوے در بابی نیست سود و زبان ایشان راست و تعلیق و را بنی موافق آنچه در حدیث واقع شدہ گویا
مرا و ما این است رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و فی اسنادہ مقال ذلک ابن عبد الله مجہول الخ الحارث
یضعف فی الحدیث۔ و این ہر دو رواے این حدیث کی مجہول است و دیگرے ضعیف۔ و عن ابن عباس
رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لا ضرورة فی الاسلام بصورت بعدا محلہ بر ذلک ضرورت
بہیضہ ترک محل و حج و فی الصراح آنکہ حج مکروہ باشد و اگر وزن نکردیدہ مار دورہ و صراہہ نیز گویند اصل کلمہ
از ضرورت بمعنی جس و منع یعنی باید مسلمان را کہ ترک تزوج و حج نکند رواہ ابو داؤد۔ و عنہ قال قال رسول الله
صلی الله علیہ وسلم من اراد الحج للرجل۔ یک کہ خواہد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت پس باید کہ
شأنی کند و فرصت قیمت داند تا خیر کند حج کہ آفتماست در ناخیر طالب را رایان دارد۔ رواہ ابو داؤد
و الدار سے۔ و عن ابن مسعود رضی الله عنہ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لا یؤا من الحج و التمرینات
کنید میان حج و عمرہ یعنی کنید ہر یکی را بعد از دیگرے فانما ینفیان الفقر و الذنوب۔ پس بدرستیکہ حج و عمرہ دور
سیکنند فقر را و گناہان را نکما یعنی الکبر خبث الحدید و الذهب و الفضة۔ چنانکہ و در میکند و منہ آہنگری را کہ و چرک
آہن و سیم و زر را کہ بکسر کاف و تثنیہ مشک کہ ورمی و مدد و وی آہنگر و کور بعم آن فائدہ کہ آہنگر از گل می سازد
کذا فی القاموس و بعضی کہ را نیز باین معنی گفته اند و خبث یعنی چرک کہ بر بدن می اندازد و آنرا آتش از جواہر
معدنیہ و بنفہم خاد سکون باین روایت کردہ یعنی شئی خبیث و اول اشہر و اظہر است و مانا کہ سبب دلہی حج و عمرہ
فقر و گناہان را آن باشد کہ در آن صرف اموال کردہ میشود پس جزاے آنی عاقبا مناعہ عقیب یابند و تعب و مشقت
بسیار میکنند و موجب عفو و مغفرت میگردد۔ و لیس الحج المبرورۃ ثواب الاکثرۃ۔ نیست حج مبرور را ثواب بگرفت
رواہ الترمذی و السانی و رواہ احمد ابن ماجہ عن عمرانی و توفیق الحدید و عن ابن عمر رضی الله عنہما
قال جابر بن عبد الله صلی الله علیہ وسلم قال۔ آمد مردی بسوے پیغمبر پس گفت۔ یا رسول الله یا حبیب الحج۔
چہ چیز واجب میگردد اند حج را بعد از بلوغ بمرتبہ تکلیف۔ قال الاولاد و اراحتہ گفت آنحضرت واجب
میکردد اند حج را ملک نوشہ آن قدر کہ در رفتن و آمدن او و عیال او را کافی باشد و را حله کہ بران سوار رود و

و آید و از امام مالک آمده است کہ اگر قوت پائے داشت باشد راحلہ شرط نیست۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔
 و عنہ قال سأل رجل رسول الله - و ہم از ابن عمر ست کہ گفت پرسید مردے پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال پس گفت آن مرد - یا الخلع چیست حج کنندہ و چیست صفت او - قال المنفث یعنی شستن و کسر عین
 زوایدہ موی گرد آلودہ سر - و النقل - یعنی فوقانیہ و کسر فاء بوی ناک از موی و چرکین چون این و صفت بلخ
 بودند در سمت محرم و ریاضت و شست و سه تخصیص کردہ شدہ اند بکرہ مقام آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر
 پس گفت - یا رسول اللہ اسے الحج افضل - کہ ام از اعمال حج فاضلتر و افزون ترست و حصول ثواب فقال
 گفت آنحضرت - الحج یعنی عین مہملہ و تشدید جیم و از برداشتن تبلیہ - و الحج یعنی ناسے بلکہ و جیم مشدودہ
 روان کردن خون قرمانی مقام آخر فقال - پس ایستاد مردے دیگر پس گفت - یا رسول اللہ ما السبیل
 چیست سبیل کہ درایت قرآنے مذکورست از من استطاع الیہ سبیلا ا قال زاد و راحلہ گفت تو شہ و سوار می
 رواہ فی مخرج السنۃ و روے ابن ماجہ فی سنۃ الامان لہذا لہذا الفصل الاخر لیکن آن ست کہ ابن ماجہ ذکر کردہ است
 فصل اخیر را کہ در روے بیان سبیل است - و عن ابی رزین - ہر فتح را و کسر زائے - العقیلہ یعنی عین و
 فتح قاف نام و یقید صحابی مشہورست اعداد و روے در اہل طائف ست سادہ الی النبی - روایت ست از وی
 نہ وی آید پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم فقال پس گفت - یا رسول اللہ ان ابی شیخ کثیرا یطیيع الحج و العمرة - ہر تیکہ
 ہر مین پر کثیر السن ست کہ توانائی ندارد و حج را و نہ عمرہ را بہ سبب عدم اسباب سفر از زاد و راحلہ -
 لا الطعن - و نہ طاقت سوار شدن دارد و طعن ہر فتح قافے مجرہ و کون عین مہملہ و فتح دی سیر و غرو فی الصراح
 طعن لیکن و حرکت رفتن و کوچ کردن - قال حج عن ابیک و اعتمر گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود
 و عمرہ کن اگر حج فرض ست چنانچہ ظاہر آن ست یا ملو لفقہ وے خواہد بود و اگر نقل ست ثواب آن بوی نمی بخشند و
 ان درست ست با احتیاطی کہ در عبادت بدنی ست و نزد بعضی از والدین درست ست مطلقا و ابن حدیث و
 بزان حجت ست مراد را و اللہ اعلم - رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح -
 و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلا یقول - گفت آنحضرت
 شنید مردے را کہ تلبید میکند و میگویی بلیک عن شبرۃ یعنی شبنم و سکون موحہ و ضم را نام مردیکہ این مرد
 لبیہ از جانب او میگفت و می خواست کہ حج بگزارد از دوسے - قال گفت آنحضرت - من شبرۃ کیست شبرۃ
 قال یعنی - گفت برادرست مراد و فریب لی - یا گفت خویش ست مرا لک را وی ست - قال حجت عن نفسك
 گفت آنحضرت آماج کردہ تو از ذات خود - قال لا گفت آن مرد و کہ وہ ام - قال حج عن نفسك حج عن شبرۃ -
 گفت حج کن از خود بہر از ان حج کن از شبرۃ این حدیث دلالت دارد کہ نیابت از غیر جائز نیست مگر بہر از ادائی

فرض حج الا خود و یا بن رفته اند جماعت از آنکه و شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند جائز است
و مذہب یونہب مالک نیست رواہ الشافعی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عتہ۔ قال وقت رسول اللہ توفیت کردن
بینہ میقات گردانیدہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لابل المشرق العقیق۔ مر اہل مشرق را عقیق یعنی
و کسرتان موضعیت قریب ذات عرق کہ میقات اہل عراق است لیکن پیش از عقیق است پس نام شافعی میگوید کہ
باید از عقیق احرام بست انشا کا و جماعتین الحدیث و عقیق نام وادے مدینہ مطہرہ است بر میل از دوسے و ظاہر
آنست کہ آن را بنیست مگر آنکہ از جانبی باین موضع رسیدہ باشد و اللہ اعلم و طبری گفتہ است کہ صحاح آن است کہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان نہ کردہ مر اہل مشرق را میقات بلکہ امیر المومنین عمر حدیث و قتیبکہ نسخ کرد
عراق را۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وقت لابل العراق ذات عرق۔ اہل مشرق و اہل عراق یکی اند و ذات عرق یعنی بنی اہلبا و اعتبار قریب یکی
از دیگر یکی چنانکہ گفتہ شد۔ رواہ ابو داؤد و النسائی و عن ام سلمہ رضی اللہ عنہا قالت حضرت رسول اللہ گفتہ ام سلمہ شہیدم
پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یسکف من اہل حجة او مکرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام۔ یکہ احرام بندہ حج
یا عمرہ از مسجد اقصی کہ نام بیت المقدس است و در شام بسوی مسجد حرام کہ نام کعبہ است در مکہ مغربہ از مقدس من غیرہ و اما اثر
از یہ ہر شود و مراد از یہ کہ پیش رفته است از گناہان او و نیز کہ پس می آید یعنی ہمہ گناہان و از اول امر آخر۔ او و حجت الہ الحنبہ
شک راوی است و چون از مسجد اقصی بکہ باید بحدینہ مطہرہ در راہ نیز باید رسید پس شرفنا میشود با فضل مقامات در
اول و اوسط و آخر و لا بد آن را این ثواب عظیم روزی کرد و فافهم۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ۔
الفصل الثالث۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال کان اہل الیمین یحجون۔ گفت ابن عباس
بودند اہل یمن می آمدند حج فلما تیز و دون۔ پس توشہ بنمیداشتند۔ ویقولون نحن المتوکلون۔ و می گفتند ما
متوکلیمینم فاذا قدموا مکہ سالوا الناس۔ پس وقتیکہ قدم می آوردند و می رسیدند بکہ سوال میکردند ادر دم و گدائی
میکردند فانزل اللہ تعالی۔ پس خود فرستاد خدا تعالی این آیت را۔ و تزد و و کان فیہ لراۃ و التقوی جبلی
توشہ بردارید و تقوی کنید و بہرگز نماید از سوال زیرا کہ تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا
کہ ایشان توکل را توشہ خیال کردہ بودند پس فرمود تقوی بہترین توشہ از آن است کہ او را توشہ گیرند و آن در حقیقت
توکل ہم بود و و فاجتہد ان نکردہ فافهم۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت قلت
روایت است از عائشہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ علی الشہار جہاد۔ ایابر زمان جہاد است قال نعم علیہن جہاد
لانہن فیہ۔ گفت آنحضرت کہ سے بر زمان جہاد است کہ نسبت قتال در وی آن جہاد کہ نسبت قتال در دوسے
کہ لم است۔ الحج والعمرة۔ یعنی حج و عمرہ از زمان بزمان جہاد است از مردان۔ رواہ ابن ماجہ۔ و عن ابی امامہ

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يمتنع من الحج حاقبة ظاهرة - كسك بانه زار وادار الحج حاجتي ظاهرا
 عدم زاد وراحله است - او سلطان جابر - یا قهرمان شکر سلطان در اصل معنی سلطنت و قهرمان است و الا ان شمال
 می باید در ذات صاحب سلطنت - او مرض جابس - یا بیماری باز و ارنده یعنی بیماری که نه تواند بان سفر کرد
 فوات ولم یج - پس بروا نکس و حج نکرد که این نواح معار و قیمت انشا برود و انشا برانرا پس گویم
 اکس اگر خواهد بودی و اگر خواهد لهرای شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فعل ثانی گذشت و کف الزندی
 در بعضی را بیان کند حدیث طعن کرده و درین حدیث جاری طعن مذکور نیست و الله اعلم - ر واه النار سے وعن
 ابی هريرة - رضی الله عنه - عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال - و ما یست الا بالی هريرة فانه ان حضرت گفت
 الحج و التماری حج کنندگان و عمره برآندگان یعنی آنان که حج و عمره برآمده اند یا آنان که حج و عمره کرده اند هر دو را
 شامل است حج در اصل معنی قصد است - و قد انشد - قدوم آرند گانند و رسانند گانند برگاه وی و فوات بالکسر رسول
 برآمدن و اذ بر سولی برآمده و دفع الود و سکون فاد و فو و فیم و او و فاجامعت آن - ان و و و و اجابهم - اگر دعای میکنند
 خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را - و ان یغفروه غفر لهم - و اگر طلب امر از ایشان میکنند
 از خدا می آید و ایشان را - ر واه ابن ماجه - و عنه - قال سمعت رسول الله - و هم را آبی هريرة است گفت شنیدم
 پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول و قد انشد ثمة - و اذان خدا سه کاسته - الغازی و الحاج و المعمر و واه النسانی
 و البیعی فی شعب الایمان - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ اذ القیت
 الحاج فسلم علیه و صافحه چون بینی حاج را پس سلام کن بر وی و دست دے را بگیر مصافحه دست یکدیگر را
 گرفتن و حلج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند - و مره ان یستغفر لک - و بفرما او را که طلب آمرزش کند
 ترا - قبل ان یدخل بیتہ پیش از آنکه در آید خانه خود را - فانه مغفوره لک - زیرا که وی آفریده شده است مراد او استغفار
 او مغفور و دعای او استجاب است و قبل از آن یدخل بیتہ برای آنست که وی هنوز در راه خداست و اهل بیت یا شغول
 نشده پس این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای وی اقرب با اجابت است و حقیقت آن آنست که ثواب
 حلج و بودن او از و قد انشد ثمة است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جمع از حج - ر واه احمد
 و عن ابی هريرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا فاد یا کسک بیرون آید
 حج یا عمره یا غیره - ثم مات فی طریقہ بستره و در راه - کتب الله لاجر الغازی و الحاج و المعمر من نوبه خدا تعالی مرا و او را
 غزا کند حج گذارنده و عمره برآنده و در حکم است هر که تعلیم علم و احکام دین برآمده - ر واه البیعی فی شعب الایمان

باب الاحرام والتلبیة

احرام و تحیم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحیم نیز نماز نیز ازین

باب ست یا احرام یعنی در حرم و در آنکه نیست و چون احرام سبب استباحه و دخول حرم است که در حرم خداوند عز و جل است و این نیز یکی از کلماتی است که در
 الفصل الاول عن حاشیه - یعنی الله عننا قالت کنت الطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا احرامه قبل
 ان یحرم - گفت حاشیه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را وی مالیم طیب را برای احرام و سه پیش از آنکه
 احرام بندد - و جمله قبل ان یعط بالیس - و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند
 بخانه کعبه معلوم خواهد شد که در و زید که از و لغو بمنای آیند بعد از رمی حجره و عقبه از احرام برمی آیند و هم چنین حلال
 میشود و از زمان پس بکمی آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنار جوع میکنند و زنان نیز طواف میشوند بطیب و طیب
 میکردم طیبی که در وی مشک می بود و متعجب است که در احرام مشک گلاب استعمال کنند - کافی انظر الی بعض الطیب
 فی مفارق رسول الله - حاشیه میگوید گویا من می بینم در خشدن طیب را در نازک پس غیر خدا صلی الله علیه وسلم
 و بعضی بعد و بعد در خشدن برق و جز آن و مفرق کسرا تا نازک سر و مفارق بطیف جمع نیز میگویند که با هر وضع از نازک
 را مفرق نام نهادند - و در محرم - و حال آنکه آنحضرت محرم میبود یعنی از طیب بعد از احرام و در سارک باقی میماند متفق
 علیه - و در یحیی است دلیل است بر آنکه بقای از طیب بعد از احرام مفاد او اینست مفاد استعمال طیب است بعد از احرام
 و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی بماند زبان دارد و شور و در سبب ما و احد نیست مستند
 باین حدیث و نزد یک مالک و شافعی و بر واتی الا احمد کرده است طیبی که باقی بماند از آن بعد از احرام و
 طیبی بااحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ابواب فدیة نوال بی ضیعه ساخته و آنچه با ذکر کردیم مذکور است
 در هدایه و شرح آن در شرح کتاب حرمی که در مذمت سبب امام احمد است ذکر کرده که از عبد الله بن عمر رسید بعد از و
 که شب احرام بست و طیبی که در و برخواست صبح که بر وی طیبی آید از وی گفت تا اگر من طواف کنم بظفران دوست تر
 دارم که از آنکه این خبر بیاورد پس ای کار کرد بر این عمر در و است که در این حدیث را و عبد الله بن عمر میرویدند
 که احرام بست بود و در سر و ریش وی طیب بود و امثال علم - و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یصل یصل کسرا بائی مشهوره گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اطلاق میکرد در حالتی که بدست اطلاق میکند کردن
 آواز و طیبی طیب میگردد ایندن محرم در سر و چیزه از جنس صبیخ و خطمی تا بهیم بچسبوی و و ولیده و بخار را لوده گردد
 و از هر محظوظ ماند - بقول میگفت آن حضرت - لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک - می ایستم بر اے
 خدمت و طاعت تو ای بار خدا یا نیست شریک من ترا و در اتفاق خدمت و طاعت - ان الحمد لله - کسرا و
 بقیه نیز و ابی است - و النعمه لک - بدرستیکه ستایش و نیکی و منت من تراست - و الملك یفهم بمعنی بادشاهی
 لا شریک لک لا یرید علی هؤلاء الکلمات - زیاده نمی کرد آنحضرت و تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده
 هم آمده و ابن عمر میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بر آن نمی و همین مقدار کافی است فالتم متفق علیه -

وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجل فی الغزو و هم الزین عمرت گفت بودند آن حضرت چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب عرز بفتح عجز و سکون و از آن می درآورد رکاب که اگر چه باشد چون از چوب یا از آهن باشد اگر رکاب نوانند - واستوت به ناقة قاصم - و برید است آنحضرت را بر پشت خود ناقة وی ایستاده - اهل من مکتب سجدوی الحلیفة - بانگ می آورد و آنحضرت بتلبیه از مسجد یک در زوی الحلیفة است که میقات اهل مدینه است و مسجد را بعد از آن آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان می خورد و راوی سخن معاف این زمان کرده پس آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شد و نماز عصر در زوی الحلیفة گزارد و شب آنجا گزارد و صبح احرام بست چون بر پشت ناقة برآمد و ایستاد تلبیه گفت متفق علیه ازین حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از بریدن بر پشت شتر و ایستادن شتر تلبیه گفت و باین اندک در شافعی و زو و تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در جای دیگر گوید که تلبیه که عقب صلوة که مروی از آنحضرت است و اگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نیز یعنی از اصحاب وی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعید بن جبیر گفت گفتم باین عباس از صحابه رسول صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقة پس گفت ابن عباس بدینکه من و انا ازیم بحقیقت اهلال کردیم غیر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از افراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس آنان سوار شد آنحضرت و اهلال کردند پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اهلال آنحضرت بعد ازین حال بود بعد از آن روان شد و نیز بر بیدار که موضعی بلند است برآمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند که الا ان ابتدای اهلال کرد و اتم ابتدای اتم اهلال وی صلی الله علیه وسلم در مصلائی او بود و از اینجا حاصل شد توفیق بیان روایات و از او حام و اجتماع صحابه در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از حد نیز از کس بیشتر و از هر طرف آنجا که چشم کار می کرد آدمی بود و عن ابی سعید اخدری و عن قال خرباب مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نصح باج حرا فاجب بیرون آمدیم ما با آنحضرت در حالتی که فریادی میآوردیم که فریاد برآورده یعنی نیست حج کرده بودیم و این موضع اختلاف است و در شرح احادیث اینده همین گرد و خراب بضم صاد و غای معجمه و آخر آنرا و از فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم عن انس - قال كنت ردین ابی طلحة - گفت انس بودم من در پس ابی طلحة الفزاری که وی بود سوار شوند - و انتم لیصر فون یحسا جمعا الحج و العمرة - بدینکه ایشان یعنی صحابه هرگز آید آوازی برآوردند حج و عمره - رواه البخاری و عن عایشة رضی الله عنها - قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع - بیرون آمدیم ما با آنحضرت براس حجة الوداع که آنحضرت حج برآمد بود و وجه تسمیة حجة الوداع معلوم نمیشود و مناسن اهل بعثه - پس بعضی از ماکسانی بودند که بانگ می برآوردند بعثه مناسن اهل حج و ماکسه - و بعضی از ماکسانی بودند که تلبیه می گفتند حج و عمره

مشرستی چنانکہ خطی و کف و جز آن و تلبد پر سے آن بود تا منتشر گردد و موسیٰ ثروید و شود چنانکہ رسول اہل
گذشت و بعضی غسل را غسل خوانند بعضی شستن و این فقہیست و خطاست۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن قتادہ بن نعیم
تقدیرہام۔ ابن السائب۔ از ثقات تابعین است۔ عن ابیہ۔ روایت میکند از پدر خود کہ سائب است۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبریل۔ آمد مرا جبرئیل۔ فامرني ان امر اصحابي ان يرفعوا اصواتهم بالاطلال
پس امر کرد مرا جبرئیل کہ اگر کم ہماران خود را کہ بلند کنند و از بلایے خود را باطلال۔ او التلبیۃ۔ یا لفظ تلبیۃ گفت بلایے
اطلال و مراویکی است اگرچہ افتاد ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است۔ رواہ مالک الترمذی و ابو داؤد
والنسائی و ابن ماجہ و الدارمی۔ و عن سہل بن سعد۔ روایت است از سہل بن سعد ساعدی کہ از کبار
صحابہ است و آخر صحابی است کہ مرد بہرینہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سلم علی الابی من عن
بہینہ و شمالہ نیست هیچ مسلمان کی کہ تلبیۃ کند مگر آنکہ تلبیۃ کند کی کہ از جانب دست راست و دست چپ او دست ہوں
چرا و بجز او مرد۔ از سنگ یاد رخت یا کفوح و در روایتی ہما عن بہینہ و شمالہ حتی تقطع الارض من بہینہ و شمالہ
تا آنکہ شق قطع و منتهی گردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از غنما سے طرفین از جانب بہینہ و شمال۔ رواہ الترمذی
و ابن ماجہ۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرکع ہدی الخلیفۃ کعب بن
ہود انحضرت کہ میگوارد بر سے احرام ہدی الخلیفہ و در رکعت۔ ثم اذا استوت بہ اللہ فقام فمد یسجد فی الخلیفہ
بستر و تلبیک بریداشت اورا تا قائمہ ایستادہ نزد سجودے الخلیفہ کہ در جائے نزول انحضرت بنا کردہ اے۔
اہل ہوا از الکلمات و قبول۔ بخندنی کرد و از زبانین کلمات و میگفت۔ لبیک اللہ لبیک لبیک و بعد یکسا مع لبیک
معلوم شد و معنی سعدیک یا سے میدہم ترا بارے و ادنی بعد از بارے و ادنی یعنی مکرر و دائم و در شریعت و
تقویت دین و اعتدال امر توام۔ و اخیر فی یک لبیک۔ یعنی مرد و دست تو قدرت و بصیرت است۔ الرعباء
البیک۔ سبیل و رغبت و طلب نیز سبب سے نیست زیرا کہ غیر در دست است و رغبت باغ را و کون ہمہ و بہد و بہم را و
بہم ہر دو روایت است۔ و العمل۔ و عمل نیز معنی سبب سے نیست و تو مقصود سے از عمل و سببی تو معصوم میکند آن
محقق علیہ و لفظہ مسلم۔ و عن عمارۃ بن یزید عن یحییٰ بن یحییٰ عن یحییٰ بن یحییٰ عن یحییٰ بن یحییٰ عن یحییٰ بن یحییٰ
بن ثابت۔ از ثقات تابعین است۔ عن ابیہ۔ روایت میکند از پدر خود کہ خزیمہ بن ثابت است کہ او را
ذوالشہادین گوید۔ عن ابیہ۔ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان اذا فرغ من تلبیۃ سال اللہ رضوانہ و الجنتہ
روایت میکند کہ انحضرت بود چون می برداخت از تلبیۃ خود سوال میکرد و از خدا سے تعالیٰ رضای او را کہ این
ج و عمر و معنی و مقبول و سے گردد و سوال میکرد و بہشت را کہ ثواب آن گردد چنانکہ در حدیث دیگر فرمودہ الجمع
البرہ و ثواب الجنتہ او استغفار بر محبت من النار۔ و طلب عفو میکرد بر محبت و سے تعالیٰ از آتش و زنج و سنت است

سین الحج۔ روایت ست از جابر کہ آنحضرت در ملک کردید بدین سال کسج گذارو۔ ثم اذن فی الناس
فی العاصمۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاج۔ پشترند اور دوا یا عدا دہ شد سال دہم کہ آنحضرت حج
گزارندہ است یعنی ارادہ دارو کہ حج بیرون آید۔ مقدم المدینۃ بکثر کثیر۔ پس آمدند بدینہ مردم بسیار و بعضی روایات
آمده کہ مردم بیشتر از مصر و احسا بودند تعیین کرده اند عدد ایشان را و در غزوہ تبوک کہ آخر غزوات آنحضرت بود
صلی اللہ علیہ وسلم صدر ہزار کس بودند و حجۃ الوداع بعد از وسعے بود و لابد زیادہ بران شدہ باشند و در روایتی
یکصد و چارہ ہزار بودند و در روایتی صد و بیست و چہار ہزار و اللہ اعلم۔ خر خاستہ۔ پس بیرون آمدیم با جمعی صحابہ بآن
حضرت۔ حتی اذا ابتداء الخلیفۃ تا آنکہ چون آمدیم ذوالخلفہ را و رسیدیم باین موضع ثلثہ است اسما بنبت کیس
محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہما۔ پس بزمید اسما و دختر عیس بنم محلہ و فتح یمزد و ابی بکر صدیق بود و محمد بن ابی بکر را
داین اسما بنبت عیس زنی بود و عیملہ عاقلہ کہ ہمہ کس اورا بخوانند سخت در تحققت ابو بکر صدیق بود بعد از ان ثانی
مرتضی خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی اللہ عنہما جمعین و در وقتیکہ حضرت کج بود آمدند نزد ابی بکر
بود و محمد بن ابی بکر را زانیدہ۔ فارسلت الی رسول اللہ پس کس فرستاد اسما ز نو پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم
کیف الصنع۔ کہ چه کار کنم حکم چیست احرام بہ بندم یا نہ و بگو نہ بہ بندم۔ قال گفت آنحضرت۔ اقل علی غسل کن
و استغفری بنوب۔ و بر بند جای خون را بجامہ۔ و احرم بند و صورت استغفار تبارک و تعالی است
کہ چیزی را در کمر خود بر بندند و خرقہ پس گرفته بر جلے خون بندند و در طرف آرازش پس بآن کرنہ بیکم کنند شمیم
دا و آثر اذ غریغ ثاب و تابستہ پاره دم و اینجہ بیست دالت دار و بر محمت احرام نفسار داین مجمع علیہ است۔ فصلی
رسول اللہ پس گزار و پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ یعنی نماز احرام دو رکعت۔ فی السجۃ و رسید وی الخلیفہ۔ ثم
رکب القصور۔ پشتر سوار شد ناقہ خود را کہ نام وی قصور است بفتح قاف و سکون صاد محلہ و تسمیہ و لقبوار بجمہ
آنست کہ سابق بود و در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند کہ تسمیہ او بقصوی بکنت کن بود
جانب گوش و سہ بریدہ بود و قصوی آن ناقہ را گویند کہ طرف گوش و سہ بریدہ باشد و شاقصوی ناقہ قصوی
دجل القسی گویند و گفته اند کہ قصوی و عینین بفتح عین محلہ و سکون ضاد بجمہ و بوجہ و جملہ و ال محلہ نام یک
ناقہ است کہ آنحضرت را بود صلی اللہ علیہ وسلم و گفته اند کہ اگر کمتر از ربع بریدہ اند جد عاست و اگر بہ ربع رسیدہ
قصاور اگر زیادہ بر ربع عصبان است و اگر از پنج بریدہ اند صلاست بعدا و معلوم و ہمہ این الفاظ روایات
واقعہ است و گفته اند کہ طرف گوش ناقہ آنحضرت بریدہ نبود بلکہ در اصل خلقت ہمین واقع شدہ۔ حتی ان اسلوت
بناؤ علی البیدار اہل بالتوحید تا آنکہ چون برداشت آن حضرت را ناقہ و سہ بریدہ آواز بلند کرد و توحید را و
علیہ است چنانکہ بیان کرد و سہ بیک لیم بیک لبیک لا شریک لبیک ان الحمد للہ العزیز العزیز العزیز العزیز

لک قال بابیضا نونی الا انک - گفت جابر بن یسکرم که منیت میکردیم گرج را استناظرین العمق بنودیم ما که می شناسختیم
 سمره را یعنی دور شهر گرج حتی اذ انشأ البیت معه استلم الکرن - تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت
 خبر اسود را کن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در دست جزا سود و نوک زست و آنرا کن اسود نیز گویند و کن آنجا
 که مطلق واقع شود یعنی کن مراد گرد و مراد باسلام بوسه دادن اوست با سودن بدست افعال است از سلام
 بمعنی تحیت و سلام بروست یعنی ست که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را حیا گویند یعنی مهم و نشدید با که
 او را تحیت میکنند یعنی سلام می کنند و بعضی گویند از سلام است بکسر یمن بمعنی حجاره و احدوی سلمه بکسر لام پس
 از سلام از دست چنانکه احتمال از کل آنست الحرج بمعنی مستند و وجود دیگر نیز هست که در شیخ آنرا ذکر کردیم -
 فرل ثلثا و ششی از بقا پس رمل کرد آن حضرت در طواف در گشتن و ششی که در چهار و ذکر طواف نکرد از
 جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند نطاف سبعا فرل الی آخره و در بعضی جمیدن و ریشی که سخت نبود یا
 جنبایدن و دشما چنانکه پیروان و مبارزان در میان دو صفت قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک یک
 زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا بیکه مشرکان گفتند که ایشان با پیش فربان
 و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرموده که باین نوع ششی و حرکت و اظهار جلالت و قوت
 کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزرگال علت حکم بزرگال دیگر و چنانکه
 نصیب مولفه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمود
 طواف قدوم و طواف افاقت و طواف و داغ کذا قیل که آنرا باب خطبه یوم النحر از ابن عباس جماید که آنحضرت
 در طواف افاقت رمل نکردند بر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم گردان شار آنست تعالی و در شیخ بیت
 ذکر اضطباع لبنا و معجبه و بای موده نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت
 اضطباع روا از زید بن رطل راست برکت چپ انداختن و ضیع بمعنی باز دست و یعنی از ریش نیز یاد و درین نیز موزن
 نموده است چنانکه در رمل - ثم تقدم الی مقام ابراهیم - بتر بعد از طواف پیش آمد بنوعی مقام ابراهیم که نامشکی است که در روی
 نشان پابهای ابراهیم است علیه السلام و آن در پیش خانه و در مجر و نهاده اند بقرار پس خواند آنحضرت این آیت را
 و اتخذوا من مقام ابراهیم معلی - و بگریه مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا و اتفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرآن است
 و روایت در حدیث بکسر آمده فعلی رکعتین پس گزارد آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است
 نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود و امر بدان نزد و شافعی سنت است فعمل القام مینه و بن البیت پس گردانیده مقام
 ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام البنا و این فعل منسوبست برای گزاردن این دو رکعت و
 جائز است بر جا که گذارند و فی روایت از قزوینی الرکعتین - و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند و درین دو رکعت

قل ہوا اثرا حد و قل یا ایہا الکافرون سلقیم قل ہوا اثرا حد بر قل یا ایہا الکافرون واقع ست و صحیح مسلم
 و در یک روایت از شرح السنۃ و توجیہی کنند آن را کہ قل ہوا اثرا حدی ثبات تو نیست و قل یا ایہا الکافرون برای تیرے
 از شرک پس تقدیم کرد و شد بحیث اہتمام بحال ثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایہا الکافرون نیز آمدہ
 چنانکہ ظاہر ست و این حدیث دلالت کرد بر آنکہ تقدیم سورہ متاخر بر سورہ مقدم جائز ست و این را شاہ کثیر ست
 در احادیث - ثم رجع الی الرکن فاسلمہ - پشتر برگشت آنحضرت بسوی رکن یعنی حجر سو پس بوسہ و او آنرا - ثم خرج
 من الباب الی الصفا - پشتر بیرون آمد از در مسجد بسوی کوہ صفا و ہم بر آمدن او در صفا بود و صفا در لغت سنگ
 مطہر صلب املس الان نام کوہی ست متصل با یاقیس - فلما دنا من الصفا فرأى پس ہنگامیکہ نزدیک شد آن حضرت
 الصفا فنادی ان آیت را - ان الصفا والمرۃ من شہار ائمتہ - پدر تیکہ صفا و مرودہ ایشانند کہ ساختہ است
 خدای تعالی بر اسم حج و فرمود آنحضرت - ابدأ بما بدأ اللہ - آغاز کنم بحجیرے کہ آغاز کرد خداے تعالی بآن جبداً بالصفا
 پس آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچہ خدای تعالی در آیت کریمہ آغاز بآن کردہ - قرع علیہ - پس بر آمد آنحضرت بصفا
 حتی راس البیت - تا آنکہ دید خاد را و در آن زمان کعبہ از صفا نمودار شد و حجابی در میان نبود و الان بنامی
 حرم پوشیدہ است آنرا و با وجود آن نظیر حجر سو و از بعضی در ہاے حرم کہ مخاوی اوست مے افتد - فاستقبل
 القبۃ پس روئے آورد آن حضرت قبلہ را - فوجد ائمتہ و کبرہ - پس ہنگامی یاد کرد خدا را و یہ بزرگی یاد کرد او را
 وقال - و کفیت اللہ الا ائمتہ و حدہ لا شریک لہ الملک و لا محمد و ہو علی کل شیء قدیر انا اللہ وحدہ و اظہر
 و عدہ - را اگر دور است گردانیدہ و عدہ خود را کہ یہ فتح مکہ و حصول فتوحات عظیم کردہ بود و یہ وجود او و و
 و نصر عہدہ - و یاری دادندہ خود را کہ ذات شریف و سے باشند - و ہزم الاحزاب و حدہ - و شکست داد
 گرد ہماے کافران و دشمنان دین را و تمام شتم و عابین و کتب پشتر و عاکر و بیان این اذکار و قال شہر اللہ
 مرات - گفت ما شہد این سہ بار یعنی ذکر کرد و دو عاکر و دو باز کرد و عاکر و اسے کرت ابن چنین کرد - ثم نزل پشتر
 فرود آمد از صفا - و منی الی المرۃ - و رفت بسوی مرہ کہ کوہی دیگرست طرف دیگر از صفا حتی القبت تملو
 فی بین الوادے ثم سبی - تا آنکہ بہ پستی فرود آمد و پائے آن حضرت در مفاک وادی یعنی از بلندی وادی
 بہ پستی آمد و وید و شباب رفت القباب و راصل ریختہ شدن آب ست و سبب بختین نشیب چون پای
 از بلندی بہ پستی زیرا آن می آید تعبیر با نقباب کرد و دین شکم و مفاک زمین - حتی اذا اصعدناشی - یہ فتح ہمزہ
 و سکون صاد تا آنکہ چون شروع در بالا بر آمدن کرد و ہر دو قدم آنحضرت سنی از پستی وادی بہ بلندی بر آمدنی کرد
 و آہستہ رفت و سبی بگذاشت و اصعد و راصل و در رفتن و در زمین خواہد و بلندی باشد را و پستی میانجا ارتفاع
 را دست گذاشت و قاضی عیاض و در شارحی گفتہ صعود و اصعد و یک معنی ست و اصل درین باب آنست

که با نفع جیم هم اسمعیل غم و در وقتیکه اسمعیل غم طفل بود و نرسیده بطلب آب رفت و چون درون آوی می در آمد
 اسمعیل از نفوس پوشیده می گشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بر و س نگاه کند پس این سنت از وی ماند
 آنحضرت نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را خاک پر کرده متناگذاشته و بعد از نزول از صفا آنجا را و انصاف نامزد
 تکلف باید کرد و سعی بحجت بجای آوردن سنت سختی الی المروة - تا آنکه آمد آنحضرت بر مروه که کوی دیگرست تقابل
 صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از دوسه آتش بجبهه فاعل علی المروة و فاعل علی انصاف پس کرد بر
 مروه آنچه کرد بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی بین الصفا و المروه واجب هفت بارست از صفا بمروه کنی و از
 مروه بصفا و پس ابتدا از صفاست و ختم بر مروه چنانکه فرمود حتی اذ کان آخر طواف علی المروة تا آنکه چون یافته
 شد آخر طواف بمروه - فقال پس گفت آنحضرت سلواتی مستقبلت من امری ما استدبرت - اگر میشد که من پیشتر
 میدانستم از امر خود و حال خود چیزی که از پس دانستم - لم اسق العدی - نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هر سه
 نفع با و سکون و آل قربانی که بحرم فرستند و جعلتها عمره - و میگردد انبندم حج را عمره و بیرون می آید از احرام - بمن
 کان مکملیس معه هدی فقبل پس یکسکه هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و بر آید از احرام - و یجعلها
 عمره - و مگر داند آن عمره شرح این کلام بطبیعی طلبیده حاصلش آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکه
 معتمه وادی عمره امر کرده اصحاب را که هر که ساقی هدی نموده و با خود قربانی را آرد و ایام تخریج کند بنیاد کرده عمره
 کند و از احرام بر آید و شیخ حج بعمره کند و بعد از آن در ایام حج احرام بر بندد و حج بگذارد و هر که ساقی هدی نموده است
 عمره کند و بعد از احرام خود بماند تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام بر آید و آنحضرت خود ساقی هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند
 و این معنی بود که بر صحابه گران آمد یکی بحجت آنکه از احرام بر آید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و ترک
 متابعت او کنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جزیر خ روز نماند پس مناسب نیست که از احرام را تخریج کنیم
 برویم و هنوز از ناکبرمانی بچکیده باشد و بعرفه و رانیم و حج کنیم سوم آنکه در جامعیت عمره در اشهر حج از اثنای اثنای
 بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غنص آمد و فرمود چه کار کنیم حکم آبی چنینست که اگر من پیش ازین
 میدانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد من نیز ساقی هدی نمی کردم و از احرام می برآمدم و حج بعمره میکردم
 و من نمیدانستم که حکم آبی چنین خواهد شد مقام پس ایثار - سراقه - یغم سین - محله بن مالک بن بنی تمیم و سکون
 عین و شین مجزیه فقال پس گفت سراقه یا رسول الله العاقله اقام لابد یا برای امسال سنت این حکم یا برای
 همیشه است و بشک رسول الله پس در حج آورد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اصابعه انگشتان خود را بر
 واحد فی الاخره یک انگشت را در انگشت دیگر براسه نمائیل - وقال و طلت العمرة فی الحج - و گفت در آمد
 عمره در حج - مرتین - دوبار گفت این کلام را و گفت - لا این چنین نیست که تو گفتی این حکم یا برای امسال مخصوص باشد

بل لا یابد - بلکه برای همیشه مقدس و ابطال آنست که در جا نیست بود و از امتناع عمره و از شریح و قدیم علی
رضی الله عنه اینست - امیر المومنین علی را که نقضای یمن فرستاده بودند و همین بابام حج قدم آورد و بعد از آن
بیدنه های پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - و بدن بنیم با سکون و ال جمع بدن فتح با و ال شروکا و قربانی که بجزم کنند و
نزد شافعی مخصوص بدین شریعت یعنی علی رضی الله عنه آمد و بدن بسیار برای آنحضرت آورد و فقال ماذا قلت حين
فرصت الحج - پس گفت آنحضرت به علی چه چیز گفتی و نیت کردی تو چنانکه میگردی حج را و احرام هستی - قال -
گفت علی رضی الله عنه - قلت - این گفتیم و نیت کردم که - اللهم انی اهل با اهل به رسولک - خداوند ابد و نیت که من
احرام بستم بخیزد که احرام هست با آن چیز غیر تو - قال - گفت آنحضرت - فان معی العدی پس بدینیکه با من هست
و از احرام نمی بریم - فلما کمل پس حلال شد و از احرام بیرون میا - قال - گفت جابر که راوی این حدیث است -
فکان جماعة الهدی الذی قدم به علی من الیمن - پس بود مجموع شتران که آورد و آنها را علی رضی الله عنه از یمن مدالک
الی به البقی - و آن شتران که آورد و آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم - از مدینه همراه خود - ماله - قال - گفت جابر -
فعل الناس حکم - پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم همه - و مضروا - و موی قصر کردند مردم همه گویا قصر موی
با وجود افضلیت خلق چنانچه در حدیث آمده است بر آن بود و تا بقیام از موسی بماند که در حج خلق کنند یا نه و در
طبیعت ایشان تنگی بود و از بر آمدن از احرام پس تعبیر کردند و در بقای حکم آن به تمام خلق است و اقتصار کردند
بر قدر کفایت و الله اعلم - الا البقی - مگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم - که از احرام برآمد و سون کان معه هدی - و دیگر کسیکه
بود با وی هدی - فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویة - که جمعی الی منی - روی آورد و در پیوسته معنی او منا
را منی ازان گویند که در وی ریخته میشود و نمایا بجنت آنکه چون جبریل خواست که مفارقت کند آدم را علیه السلام
گفت نمی کن چه خواهی گفت بهشت پنجوا - و اهل و ابانج - و احرام بستند برای حج یوم الترویة نام روز هشتم از
ذی الحجه است زیرا که در وی سیلاب میکردند شتران را یا بجنت آنکه ابراهیم علیه السلام را میزد و فکر میکرد در رویای
خود که در فسخ دیده بود که انی الفاموس در فتن بنی و بنیوت در آن نزد ما واجب نیست بلکه سنت است و -
کرب البقی صلی الله علیه و سلم فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر - و سوار شد آنحضرت بسوی منی و رسید بمنی
پس بگذارد در منی این پنج نماز و شب در منی بنیوت کرد و نیم کث قلیلا پشتر و رنگ کرد و اندکی بعد از گذاردن نماز
فجر حتی طلعت الشمس - تا آنکه برآمد آفتاب و از بقیة من شتر تعزیر بمکه - و امر کرد بخیزد از موسی که زود شود بر آید
دی صلی الله علیه و سلم در دودای منی و بقیة فون و کسریم که قریب راوی عرفات است و نیت های زمین حرم است و اینجا
کوپی است که بردی اشاره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه ابراهیم را نشان حرم با کرد و عرفات از حلال است
و نماز جماعت مشهور است که او را بلند گویند این کوه را که گفته های سیاه و سفید دارد و آن تشبیه کردند - و اشاره رسول الله

پس رفت در آن شب بخدا صلی الله علیه وسلم بجا نب عوفات - و آن شب قریش از الله واقف عند المشرق الحرام - و
 گمان نمی برد عفریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کنند است نزد مشروران که نام کوی است بمنزله که آنرا قریح میگویند
 که کانت قریش تصنع فی الجبالین بنی خاتم بودند قریش که میگردیدند بر جالبیت زیرا که ایشان وقوف بمنزله میکردند و کذا
 موقف محس و اهل حرم الله میگفتند بعزفات نمیرفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعزفات میکردند پس گمان بردند که
 آنحضرت نیز وقوف بمنزله خواهد کرد - اما باز رسول الله پس جناد و کرد و در گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از دوف
 حتی فی عرفة تا آنکه آمد عرفة و در فتح رای مفروضه مکان در زمان هر دومی بایه عزفات لفظ جمع مخصوص بمکان است
 و در تسمیه بعرفه باید بود لفظ القبة قد ضربت له بجره - پس یافتند خیمه را که به تحقیق زده شده است براس و می
 بنمرد - نزل بها پس فرود آمدند و حتی اذ انما تحت الشمس امر بالقصواء - تا آنکه وقتی گذشت آفتاب و وقت
 زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوار اگر تا آنحضرت بود - و قرطت له پس پالان کرده شد قصوار برای
 آنحضرت - قال یلین الوادی پس آمد آنحضرت درون وادی نمره و مغاک اگر المطلب الناس - پس خطبه خواند و
 خطاب کرد مردم را - و قال - و گفت - ان و ما کم و ما و الکرم علیکم - بدینکه خود خدای شاد دالما شهابی حرام است
 بر شما - که مرتبه یکم چهارم حرام بودن این روز شما که عرفة است - فی شهر کم هذا - درین ماه شما یعنی ذی الحجة - فی
 بدکم هذا - درین شهر شما یعنی مکه و این تا یکد و تقریر است حرمت و ما و اموال را و عرب همه قائل بود و بحرست
 این روز و ماه و شهر که تا بایستهای در وی حرام است - الا کل شی من امر الجالبیة تحت قدمی موضوع - آگاه باشید که هر
 چیز و هر رسم از کار جالبیت زیر پر و پا پس من نناده شد و پست و بایمال است یعنی خوار و باطل است و ک است
 و ما را الجالبیة موضوعه - و فو نهائی زمان جالبیت موضوع و منروک و درست یعنی رسم اهل جالبیت آن بود
 که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیل که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذاشت کینه میکشیدند و می کشتند پس
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن همه را باطل گردانید و فرمود - و ان اول دم اطلع من دماء ادم ابن ربيعة بن الحارث
 و درستی نخست خونی که می نمود در می کند از فو نهائی قبیله مادم پسر ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب است
 حارث عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ربيعة پسر و س صحابی است و در خلافت امیر المومنین پسر رضی الله عنه
 وفات یافت و او را پسرے بود و دانش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد و ذیل بود جنگی بوی رسیده
 و کشته شد - و کان مشرعیانی بنی سعد - و بود پسر ربيعة شیر داده شده و در قبیل بنی سعد نفقه ذیل پس کشته شد و را
 ذیل بنی سعد با فتح ذال حجة بسبب جنگی که میان سعد و ذیل شده و از بنی معلوم شد که صحیح دم ابن ربيعة است بزیادت لفظ
 ابن خاتم که در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصلح که دم ربيعة واقع شده بی ذکر لفظ
 ابن و بی اذایل علم گفته کرد و یان ابن حدیث خطا کرده اند که دم ربيعة نقل کرده اند و صواب دم ابن ربيعة است

پس بیست و پنج نفر را در پنج مصالح الحاق کرده اند و توراتی میگوید که ما تسلیم نمیکنیم این تحلیف را با وجود امکان تفریق
حدیث بر وجه ثواب رجالات که این روایت بخاری است و جماعه از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند
که دم بریده و وصیعت آنست که امانت دم بریده بجهت آنست که دلی دهم است و دم را چنانکه امانت بمقتول
انوان کرد بولی وی نیز توان کرد و نمیرد و رکان ستر ضحار را چ بمقتول است فافهم باز فرمود آنحضرت - و در بار الحاق بیست و پنج
و در بار امانت چاهلیت نهاده شد و سابقا گردانیده شده است - و اول را با اصحاب من و با نایب عباس بن عبدالمطلب -
و نخت را با یثیم بن نعم از پسر قبیلہ مار با عباس بن عبدالمطلب است - ثانی موضوعی که پس بدینکه که برای عباس
موضوع و باطل است و عباس بن عبدالمطلب عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چاهلیت را به خود و اموال وی
بحکم ربان در دم مردم بود آن همه را از ذمه ایشان نهاده و باطل گردانیده باز فرمود - فافهم الله فی الناس پس تفرقی
و بر سر کنیز از عذاب خدا و زنا و دادا و حقوق ایشان - فافهم الله فی من با مان الله پس بدینکه شما گرفته آید
زنان را با مان خدا و دم و دے که با شما کرده یا بعد دے که شما با دے کرده اند در رعایت حقوق ایشان - و فافهم فی من
بجمله الله - و حلال کرده آید فرجای زنان را بکلمه خدا که امر فاکحه است یا با نجاب و قبول که بدان امر کرده یا به کلمه
توسیع زیرا که حلال نیست زن مسلمان بزمرد مسلمان را - و فافهم ان لایطعن فی حکم احدکم بحدیث - و در شمار حق است
بر زنان این که با آئین نگرد و متبر شمای شمار هیچ کی را که ناخوش میدارید شما و را ایطا از دلی است بمعنی پی سپر
کردن کنایت است از قادر گردانیدن خبر در آمدن بر ایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود
فان طعن فی الک لافطری چون ضربا غیر مریح - پس اگر کنند زنان از اسب بریند ایشان را زدن غیر مؤثر و مؤلم و بر سر
بجاء جمله سخن و گزند و شقت و ازین با معلوم می شود که ایضا دے فرشت کنایت از (فان نیست و الا عقوبت ایشان
عقوبت بدی می بود - و لکن علیکم رزق من و کسوت من بالمعروف - و مرد زنان راست بر شمار دے ایشان و جامه
ایشان بر وجه مشروع و اعتدال و رزق و روز دے و روز دے و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسے را
و قدر حرکت بیکم مان فافهم الله ان اعصمت به - و تحقیق گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گناه نمیشود بپا و دھد دے
و گذاشتن دے با اختیار و قبول دے و عمل بوسه اگر چنانکه در زید و پناه گیرید آن چیز و کدام است آن چیز -
کتاب الله کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت و حکم دے و تمم اوست با آنچه نوشته است خدا و فرض
گردانیده است بر شما و فرمود - و انتم تسألون عنی - و شما پرسیده میشوید و در این است از من که چه معامله کردم با شما
در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت - فافهم فافهم انکم تسألون عنی - پس چه غرض از اینست که شما را از اینست که
بجنت و امانت و نصیحت - گفتند صحابه گواهی میدهم ما این پیش خدا که تو به تحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی
امانت را و نصیحت کرد دے است را و نصیحت خالص شدن و غیر خواهی نمودن - فقال یا صبیحه الباقیه - پس شارح

کرد آنحضرت با انگشت شهادت خود بر قضا الی السمار و در جای که بر میدارد آن انگشت را بسوی آسمان - و بگویند الی
الانس - و مائل میگردد و می خیزد آن را بسوی مردم و فی الصراح النکته کالتقطه یعنی نمک - اللهم اشهد اللهم
اشهد - خداوند گواه باش - ثلث مرات - سه بار گفت این کلمه را یا سبک بر کرد اشارت و نکست و استشهدا را یعنی گفته اند
که نیکه ما صواب آنست که بیائی موحده باشد بجایه تا سه فوقانیه و در شارق گفته اند که روایت یابنا به و نطقه فوق
اوست و یعنی متقین گفته که و باش بیایک نقطه و معنی تشکیل برگردانیدن و یکسو کردن یعنی رو و قلب و بی یگان بودم
اشارت کننده بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بودند اثنی و نظر باضاف معنی نکست بقوانیه غیر ظاهر است اگر چه بقرینه
کلمه الی مجازا از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده و گفته بقوانیه بعد المعنی ثم اذن بلال بستر
یا ناک نماز گفت بلال ثم اقام بستر اقامت گفت و تکبیر را آورد و فعلی الظهر پس گزار داد آنحضرت نماز پیشین را - ثم اقام
بستر اقامت گفت بلال فعلی العصر پس گزار داد آنحضرت نماز دیگر را - و لم یصل یبنا شیا - و گزار و میان نماز ظهر و عصر گزارا
از سنن روایت و لواقل و درین استعمال و قوف است اینجا می پرسد هیچ جای است که فرض را بچست نقل ترک دهند
جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بچست استعمال و قوف که نقل است ترک میدهند - ثم رکب
حتی اتی الموقف - بستر سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جائے ایستادن را در عرفات فجعل یعلن ناقته القصا الی الخمرات
پس گردانید کم ناه خود را که قصا بود بوسه خمرات جمع مخزنک بزرگ و در روایتی خمرات بافطه تفسیر سنگارے
خرد و سیاه نزدیک بکمل رحمت که در اینجا موقت آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم - و جل جبل الشاة بین بدیه و استقبال
القبلة - و گردانید جبل الشاة را که نام موضعی است که در اینجا پیش و دست خود یعنی پیش خود دورے آورد و بجانب
قبله جبل فرخ حایه سله و سکون پای موحده برگ که در ادا افتاده باشد و گفته اند توده برگ سطر جمع دی مجال است
و نبطه گفته اند مجال بجا در ریگ مانند حیال کیم و در غیر ریگ و شاة یعنی جمع ماشی و افاضت جبل الشاة از جهت
اجتماع ایشان است در دی و قاصی عیاض گفته که مراد بجل الشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان است فبیه که وقت
ایشان را بجل رمل موقف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات در اینجا بود و اگر چه موقف شریفین شریفین است
است اما باید که در گرد زمین موضع می گشته باشد گلپه اینجا و گلپه اینجا و یک به بنای قدیم که آنجا است که خانه
مردم آنجا طبع آدم علیه السلام میگویند شاید که بوقت شریف فائز گردد و باین نعمت شرف خود - فلم یزل و افاضت
غرب الشمس پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه فردت آفتاب مذهب است العرة قلیلا - و رفت زردی اندکی
حتی قایت اقرص - تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تا یکد و میان غروب است تا کس گمان بزد کرد مراد قریب غروب است
و اردت آسمانه پس خود سوار کرد و اسامه بن زید را - و دلق - و برگشت و بیرون آمد از عرفات و رحلت کرد در سیر
حتی الی المزدلفه تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات و بی و بیوت و زرهی زرد ما واجب است

در چنین نزد امام احمد و بعضی شافعی و نو و بعضی از ایشان فرض است و وجه تمیز وی نیز اوله بکیت آنست که نشستن از زلف
بمعنی قریب است و مردم در و سه قریب بنی که محل بنا سگ است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جا روپ داده را
گویند زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه راجع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مردمی است از
ابن عباس که بیان آدم و حوا درین موضع اجتماع و اقترانی حاصل شد و نواف و عرفات شده بود و اندام علم
باصواب یعنی ایها المغرب و انشاء پس گزاران حضرت در مزدلفه مغرب و انشاء را باذان واحد و اقامتین
بیک اذان دو واقامت چنانکه ظهر و عصر را عرفات گزارده بود و این مذمب شافعی و نو و بعضی دیگر از ایهه است
و نزد امام ابو حلیفه و بروایتی از امام احمد و پیارے از علمای یک اذان و یک اقامت دیرا که مشایخ اجماع و وقت
خودست پس محتاج باقامت جدا و اعلام ند باشند و عصر و غیر وقت بود پس محتاج بود بریادت اعلام و در
صبح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و ترمذی نیز این را حسین و نسیم نموده - و لم یج میباشنا و نگذاشتند از نماز
فعل در میان مغرب و انشاء پس در سجده بعم بین نماز فعل را گویند ثم یطیع - پسر بپوشنا و آنحضرت و بخواب
رفت - حتی طلع الفجر - تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تجد برخواست با وجود آنکه سنت دائمی دے صلی اللہ
علیہ وسلم بود یعنی الفجر بین له الصبح - پس گزاران نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مراد و فجر و اذان کلام مفوم
میکرد که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشد و آنکه بعضی روایت کرده اند که گزاران صبح را در غیر وقتش و در روایتی
گزار و در تاریکی و صواب آن است که در وقت گزار و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا کرده آنحضرت
را صلی اللہ علیہ وسلم بوسه یا بکیت کمال علم دے ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد آنکه در غیر وقت گزار و
یعنی در غیر وقت مفوم و گزار و سخن درین باب در مواقیت مملوہ گذشت است فیتذکر - باذان و اقامت - پس
گزار و نماز فجر یا اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بیکه گزار و اما اذان و
اقامت که سنت سمره بوده ترک نداد و ثم رکب القوادحتی الی الشراطام - پس سوار شد نافه رانا آنکه آمد بر مشعر حرام
که نام موضعی است در مزدلفه که آنرا قرح میگویند یعنی قاف و فتح زای و فار محله در آخر که قریش در جا بلیت و قوت دران
میکرد و چنانکه گذشت بدانکه در باب حج مشعر حرام و مشاعر حج مذکور میگردد و مشاعر جمع مشعرست و مشاعر جمع
شعره مراد امور حج و منا سگ و علامات آنست و اصل مشعر بمعنی علم است - فاستقبل القبلة - پس روی آورد
آنحضرت بقبله - فدعا و کبره و طلبه و وحده پس دعا کرد حتی سجاده را و بکبیر و تبلیل و توجید یاد کرد و ادا - فلم یزل
انفاحتی اسفرجا پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام کرد کوشیدن در کار و این
نوبت بزدلفه واجب است نزد ما - فدفع قبل ان تطلع الشمس - پس برانده و پیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه
راید آفتاب - و اردف الفضل بن عباس - و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از مسمرات اسامه

بن زید راد و لیت ساختن بود حتی الی لیلین محسرتا آنکه آمد لیلین و او دست محسرت را بضمیمه فتح ما و کسرتین مستند
 که میان مزد و لغت و شناخت و سرخ است میان بر دو باره ازان است و باره ازانین شش است از سور یعنی مانده
 شدن و تخیر مانده کردن و این وادی مانده میگردد و گذرندگان را بیا مانده گردانیده است حجاب فیل را بجا نکرده
 بیان حکمت آن معلوم گردد و محرک قلیلا پس جنبانید ناقد را اندک و تیز را ندانسته است احادیث مفهومی میشود که کثرت
 فرار و دشواری که قلقت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و تحب است شتاب رفتن ازین وادی
 و اگر پیاده است نیز رود و اگر سوار است نیز را ندانید و در یافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند و سبب حکمت نیز لعل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناقد را درین وادیه و دشواری است که این مکان خفول عذاب بود و بر حجاب فیل که
 قاصد هم بیت الله را ندانند و حکم را ندانند بود و پس سبب داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت شده
 است در صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذرندگان از دیار و لوط و دریا و تود را به تیز گذشتن و گردن و
 عبرت گرفتن ازان و همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شده در وای عذاب خدا و در مواضع که نازل
 است و ای که از علمای شافیه است نقل کرده که سبب دے آن است که انصاف می آید باشد و در وی چنانکه رافعی
 گفته یا شرکان عرب می آید و ندانند که در وسط گفته پس امر کرده شدیم بجا گفت ایشان امام شافعی در اعلا گفته
 که باز است که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد یعنی گفته از جهت اینکه این جای بود و نایلین است
 و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متکلی بنویسم که در کجی تیز گذشتن از مکان نزول عذاب
 شروع است این نیز ازین باب است و این را نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر حضرت گذرندگان را
 تیز گذشتن بجهت خوف حق و شهود و قهر و جلال و است تعالی و نیز از شوقی که موضع ندانند که انجا عذاب نازل شده
 تا آنکه اگر می ایستند نازل میگردد و عذاب این بان اصلا نمی ماند و با وجودی که چون صیغ می و منع و وعید در گرفتن
 از طاعون دارد و شده این قیاس در مقابل نفس است و قائمه ندارد و در گرفتن موضع دیگر آمده است
 چنانکه کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالبین بافتاد و غایب است با خانه را آتش گرفت و اگر ایستد
 میسوزد و این بایر برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چه انجا غالبین و اینجا هم نفس است و فرقی است
 میان اسباب ظنیه و همیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در همه منافی است و اینجا جز منع و نهی واقع
 نشده و بر حجاب آن وعید و بر ترک مواعید واقع شده و دیگر جای سخن است اعان الله من یو جات خط و اسباب
 عذاب هم مسلک الطریق الوسطی پیتر رفت آن حضرت میانه راه را و این غیر رای است که ازان رفته بود آن
 راه نخست را طریق جنب میگردید بعد از مجبه و نشاید موعده و این طریق مازنین که نام ده کوه است بکسر رای
 و فتح میم و لذا در وقت رفتن بر دایه محسرت گذشت بود و التی طرح علی الجوزة الکبری آن راهی که بیرون می آید

بر حیره اولی که در جانب غربی و قریب مسجد است مقصود تعیین طریق است اما امروزه از ان حیره میگذرند و دیگر می آیند
 که در جانب کمر است و در ایام حیره بعضی گویند و عقبه یعنی ثقات را در کوه و این حیره در شام است و بنیه عقبه که
 انصار کردند نیز صفات با دوست و احکام می بخار تفصیل در باب خود میاید یعنی الی الحیره التي تحت الشجرة - تا آنکه
 آمد آنحضرت حیره را که در درخت است مراد این حیره عقبه است که مذکور شد غریبا با سبب حیثیات پس انداخت و روی
 بهشت سگریزه را یکبرخ کل حصه منته - در حالیکه یکسری گفت با هر سگریزه اذان سستگیزه با - مثل غصی الخزند
 مانند سگریزه های خزند یعنی غای و کون الخ یعنی سگریزه انداختن با گشتان خزند که سگریزه کون خالفاض و صورت خزند
 آنست که سگریزه یاخته دارد و انگشت سبابه می گیرد تا میان انگشت و سبابه نهاده می اندازد با محذوف می سازند از
 چوب و پوست می اندازند و در حدیث از خزند نمی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سگریزه است و در سفر
 دیگر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خزند را بمقدار دانه با طلا و بعضی گفته اند کلان تر از خود و خرد تر از بندق و بعضی
 مثل بشت گوسفند - پیری من یعنی الوادی - انداخت آنحضرت سگریزه باراد میاید وادی که حیره در آنجا است -
 ثم انصرف الی الخ - پشیرا در گشت آنحضرت سیو س قریان جاس که در میان دو غر فلما و ستن بدنه سیده پس حرکت کرد آن
 حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و شتر کشن و بر سینه اردن نیزه بیان خرد و فتح و آنگاه سنت در شتر
 حرکت و در غیر دشت فتح در باب انجیه گذشت - ثم اعطی علیا رضی الله عنه خمر ما غیر پشیر داد آنحضرت یعنی شتران را
 یا کار در البلی پس حرکت کرد علی بن ابی طالب را که باقی ماند بعد از حرکت حضرت از شتران و ساقا معلوم شد که همه صد شتر بودند
 پس باقی سی دهنه باشند - و شتر کتی هدیه - و شتر یک گردانید آنحضرت می در معنی الله عنه در قمر با ستن خود -
 ثم امر من کل بدنه بیفقه پشیرا که در آنحضرت به گرفتن گوشت پاره ادم شتر بجز بدنه بیفقه و احد بدن بغیر و سکون -
 فعملت لی قدر پس گردانیده شد این گوشت پاره با در یکی بیفقت پس بخت شد این گوشت پاره با - فاکلنا من
 طعاما پس خورد هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت بدایا با از
 گوشت قدر و قدر و نوش می آید - و شتر این عرقا - و نوشیدند از شور بای آن عرق و شتریم و را شور با بخت آنکه
 شتر سب که از قربانان خود چیزی را بخورد و بای گوشتها بخش کردند و در این ایام که شتر که در حدیث فرمودند که
 هر که خواهم بگیرد و نامی کند - ثم رکب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پشیر ضایع الله علیه و سلم فافاض
 الی البیت - پس شترانی را بدست سیو س فانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از
 حج بعد از وقت بفرموده باین تمام میشود و حج و این افضل است روز و در غیره از ادوی نیز جایز است - فصل بکلمه الکلمه
 پس اگر درود که نماز پیشین را این روایت جایز است و عاقله نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که
 نماز گزار در پیشین را نماز بعد از گشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و چون در نجای از است و در تخریج مبین شده

وانشاء علیہ - قال فی بی عہد المطلب پس آید آنحضرت بر سر بن عبد المطلب کہ جاس اولاد وی بودند و عبد المطلب نام
 بعد آنحضرت است و منصب مقامی در دم پست ایشان بود لیکن سی در دم - و دعا الیک آب میدادند مردم را بفرموده فقال پس
 گفت آنحضرت کنز خزائن عبد المطلب بگوید آب از دم ای پسر بن عبد المطلب - لکن الان فلیکم الناس علی مفاہیمکم پس اگر نگویید خوف
 ای که غالب آید بر شما مردم و کشیدن آب از دم و اجتماع و ازدحام ایشان بران از جهت اجتماع فعل من و بر روی آید این منصب
 از دست شما منصرف میگردد پس آب از دم از جهت فعل من شرف این فعل - و خداوند و لو آنحضرت مصلحت پس دادند
 آنحضرت را دوی از آب از دم پس نوشید آنحضرت از ان آب این احکام و حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شده و احکام
 دیگر بعد از طواف هست کہ در ایام منی آفرین میگشایم و محل خود نمک و گردان شار کنند فقال - رواه سلم - و عن عائشہ -
 رضی اللہ عنہا - قالت خر جامع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجة الوداع - گفت عائشہ بیرون آمدیم ما با آنحضرت در حجة
 الوداع و مناسن اہل بعرة و مناسن اہل بیحج پس بعضی از ما کہ بود کہ احرام بست و بعضی از ما کہ بود کہ احرام
 بستن بکج و بعضی کردن بکج - فلما قدما مکة پس ہنگامیکہ قدم آوردیم بکہ فقال پس گفت - رسول اللہ پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم من اہل بعرة و لم یقبل کیسکہ اہلال کرد بعبرہ دہی نہ فرستاد پس باید کہ حلال شود و بر آید از احرام یعنی
 احرام بندہ بکج در ایام حج - و من احرم بعبرہ و اہدی فلیس بالحج مع العمرہ - و کیسکہ احرام بست بعبرہ دہی نہ فرستاد
 پس باید کہ اہلال کنند بکج یا عمرہ - ثم لا یحیل حتی یحل منہا بعد اذن حلال نشود تا آنکہ حلال شود و از ہر دو - و فی روایت
 لثمالی حل حتی یحل بخریدہ - و در روایتی از پیشین آمده کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود بخر کردن دہی خود و مل بعبرہ
 این حکم دارد - و من اہل بیحج طیمت حج - و کیسکہ احرام بست بکج پس باید کہ تمام کنند حج خود را قالت گفت عائشہ طیمت
 پس حیض کردم من - و لم الطف بالبیوت و طواف کردم بخاند کعبہ برای عمرہ - و لابن الصفا و المرقہ - و در طواف کردم
 میان صفا و مراد بر طواف انجامیاسی است و برسی نیز اطلاق طواف آمده است - فلم ازل عائشہ پس ہمیشہ بودم
 من عائشہ حتی کان یوم عرفة تا آنکہ شد روز عرفہ و لم اہل لا بعبرہ - و احرام بستہ بودم من گری برای عمرہ - قال فی بی
 صلی اللہ علیہ وسلم ان انقضی راسی و انقضی پس امر کرد در آنحضرت کہ بکشایم سر خود را و نشان بکشیم یعنی اگر احرام انجام
 کردیم آنچه حرام شد بود یا حرام سواہل بیحج - و احرام بستیم بعد اذن بکج - و از ترک العمرہ و ترک کمزہ را منع است پس
 کردم من آنچه فرمود آنحضرت حتی قضیت حتی تا آنکہ تمام کردم حج خود را بعثت معی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد
 با من برادر مرا کہ عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشہ بود و ایک مادر - و لمرئی ان عمرہ کان
 عمرتے - و امر کرد در آن عمرہ کنم در بدل عمرہ من کہ فوت شدہ بود و از من بکشت حیض برآمده بودم از احرام ان من
 استعجم احرام بستیم این عمرہ را از استعجم کہ جای است بیرون مگر بد و وسیل نزد گیرین زمین حل محرم و در انجامایاسی است
 کہ اگر اسجد عائشہ بگوید بیدم جاے احرام بستن و سے از انجامایاسی این نسیم را عمرہ گوین چون از برای عمرہ

یافت من لم یطهر بیده پس کسیکه نیاید بیدی را بقلعیم غسلایم فی الحج پس باید که روز و روز و روز در حج هر سه روز که باشد افضل آن است که سابع و ثامن و ناسخ بدارد و بعضی گفته اند که پیش از ناسخ دارد و وسیعتر اذابرجع الی الله روز و روز و روز و هفت روز و فلیکرم برگرد و بسوی خانه خود که مجوس و دهر و روز باشد و قرآن مجید مطلق رجوع و نه شده است زیرا که فرموده سبعة اذاجتم پس بعضی تفسیر کرده اند از رجوع بابل و بعضی بطراخ از اعمال حج و بر آمدن از منا و رجوع بکعبه یعنی آن گفته که نهیب الی منیفه این است و طبی نیز موافق آن گفته که اما در اینجا گفته که اذابرجع الی الله و ظاهر این حدیث موداین مذہب است و چون آنحضرت قدم آورد بکعبه و امر کرد و محاب را بدار بچکر و طواف حسین قدم مکمل پس طواف کرد و هنگامیکه رسید بکعبه و اسلم الکرکن اول شای و پس وادجرا سودا نخست از هر حیزم یک طواف و از هر طواف پس پویه کرد و در مل کرد چنانکه گذشت و در طواف که از اشوط میگوید که یکبار گرد که یک شستن است و طبی اربعاء و طبی کرد و بطریق معقود است چنانکه مجوس هفت طواف و نشو و نشد که از طواف گویند و فرسخ حین طوافه بالبيت عند المقام که کعبه است پس گذارد و هنگامیکه تمام کرد طواف بیت را از مقام ابراریم و در رکعت نماز را و اسلم بچمسلاط و اذابرجع الی الله پس برگشت از نماز قائم الصفا پس آمده کوه منارا و طواف بالصفاء المروءة سبعة طواف پس طواف کرد و صفاء مروه و هفت طواف در اول طواف اینجا گذشتن است میان این دو کوه هفت بار که از اسی من بالصفاء المروءة گویند و ثم کل من کل من شئ حرم من ستر حلال نشد آنحضرت از هیچ چیز بکعبه حرام شده از وی نماز احرام نمیداد زیرا که فاریان بود اگر کسی هم بود و با خود داشت حتی قتی حجه و حرم بیه یوم آخر تا آنکه کار روح خود را و حرم کردی خود را و در آخر حرم و افاض سوختن بسوی کعبه یعنی از منی بکعبه آمد و طواف بالبيت پس طواف کرد بخارج کعبه طواف دیارت ثم حل من کل شئ حرم من ستر حلال شد از هر چیزی که حرام شده بود و از و سخته نثار و پیش از طواف بعد از تحر حلال شده بود و از غیر نثار و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام برآید و فعل مثل ما فعل رسول الله و کرد مانند آنچه کرد پیغمبر خدا و علی الله علیه و سلم من ساق الندی من الناس کسیکه سوق بدهی کرد از مردم متفق علیه و سخن این عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هذه عمرة استغنا بها این عمره است بشفعت که فیتیم بیه ان من لم یکن عند الندی قلیل العمل کله پس کسیکه نباشد نزد و سدهی پس باید که حل شود و حلال شد فی همه فان الحرة قد دخلت فی الحج الی یوم القيمة زیرا که عمره بتحقیق درآمد و حج تار و قیامت شرح این سنه گذشت

رواه مسلم و هذا الباب قال عن الفصل الثاني من ابواب تبي مست افضل تاني

الفصل الثالث من عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله بن ناس مني روايت مست ارمعنا كنت شديد جابر رادريان من سائر كركميك بو و هذين در شنیدن و قال گفت جابر يا الله انما انت اخب مني احرام طهيم ما كركم انما طهيم صلي الله عليه و سلم باج خالصا و حده مني ساه و في اميرش عمره تمامه قال عطاء قال جابر كنت غفارا كركم طهيم

انعم البنی پس قدم آورد و غیره صلی الله علیه وسلم صبح را بیدار نشست من ذی الحجه - و صبح شب چهارم که گزشت بود از ما
 ذی الحجه - قاضیان محل پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم و از احرام برائیم - قال عطاء گفت عطاء در تفسیر
 قول جابر که امر کرد آن حضرت ما را که حلال شویم حال گفت آنحضرت - حلوا و اصبوا النساء - از احرام برائید و برسد
 زنان را - قال عطاء و لم یزیم حکیم - و واجب گردانید بر ایشان رسیدن زنان - و لکن احسن کم - و لیکن
 حلال گردانید زنان را برای ایشان و مباح گردانید و طے ایشان را بقتلنا لما لم یکن بیننا و بین عرفه الا عس -
 پس گفتیم ما که اینجا یکدانه شد میان ما و میان عرفه مگر پنج شب - امرنا ان نقضی الی سائرنا - امر کرد ما که بریم بسوی زنان
 خود و با شرت کنیم ایشان را - فناست عرفه قطره ذاکیرنا الی بیس بیاتیم عرفه را در حالیکه می چکاند انشای معنی
 ما آب منی قطره چکیدن و چکانیدن و ذاکیر جمع ذکر است فحقین بر خلاف قیاس - قال گفت عطاء یقولن تا برسد
 در حالیکه اشارت میکند جابر بدست از بر استیصال چکانیدن مذاکیر منی را را کافی انظر الی قوله سیده چه کما عطاء میگوید
 گویا که من نگاه می کنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود که می میاند دست خود را از برای خود من و دست ذکر
 قال - گفت جابر بقیام البنی پس ایستاد و خطبه خواند غیره صلی الله علیه وسلم بشارت در میان ما - فقال قد علمتم
 الی انقاکم الله - به تحقیق دانستاید شما که بر دستیکس بر سیزگارترین شما ام مزاراد و بعضی نسخ علی الشیخی الکریم
 زین شمار خدا - و احد قلم - و راست گو فرین شما ام - و ابر کم - و فیکو کارترین شما ام - و لولاهی خللت کما تملون
 و اگر می بودی من بر آنکه حلال می شدم من چنانچه شما حلال می شوید - و لو استقبلت من امری ما سترت لم اتق
 الهدی - و اگر پیش میدانستم از کار خود چیزه را که پس دانستم یعنی اگر می دانستم که بر آمدن از احرام این چنین بر شما
 شاق خواهد آمد بجز اندم می را و من نیز از احرام می بر آدم - محلوای پس حلال شوید و برائید از احرام که حکم الهی
 حشرنا و چنین است - فحللنا و معنا و اطننا پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت و ما به سماع و اطاعت
 و فرمانبرداری کردیم - قال عطاء قال جابر گفت عطاء که گفت جابر بقیام البنی صلی الله علیه وسلم ایستاد و خطبه خواند و از برای
 علی رضی الله عنه از پس که برای گرفتن صدقات رفته بود سخی و سعایت خراج و باج سماعی باجستان - فقال کم
 اهلکم - پس گفت آنحضرت علی را که چیز و بچه فروش اهرام می بود - قال با اهل به البنی گفت علی رضی الله عنه اهرام می
 بخره و نوعی که احرام بست بآن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله پس گفت علی را پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم فایده و اکت حراما پس اها کن یعنی بران می با خود درنگ کن بایست در حالیکه خبری چنانکه من کرده ام -
 قال ما هی له علی به یا نه گفت جابر پس گرفت می برای خود علی رضی الله عنه فقال سرقتی بن مالک بن حنیس
 پس گفت سرقت - یا رسول الله العاصم انرا ام لابد - یا برای امسال ما ست این حکم یا باره همیشه است -
 قال لابد - گفت آنحضرت برای همیشه است چنانکه در فعل اول گذشت - رواه مسلم - و عن عائشه رضی الله

عنه انما قال قلت قد علم رسول الله صلى الله عليه وسلم المربع مضيق من ذی النجوم فقلت فایسته قد علم آوردی مختصر یعنی هر کس
 به یکدیگر چهار شب بگذشت بود و از ذی النجوم یا شش شب - قد قل علی رو عفتبان - پس در آمد مختصر بر من
 و ما انما کردی ششمناک است - فقلت من عفتبانک - پس گفت من کردی عفتبان آوردی - یا رسول الله و ظلم الله الناس
 خدا کرد و او را خداست تعالی در آتش و دوزخ - قال - گفت آن مختصر است - او ما مختصر است انی امرت الناس بأمری انما
 در خبر نداری که من امر کردم مردم را بامری - فاذا هم یتردون پس ناگاه مردم تردد و توقف می کنند و انشال آن
 و لو انی استقبلت من امری ما استبروت ما سقت الهدی معی او اگر می بود که پیش من هدایت می نمودم پس از کار خود چیز را که
 پس دانستم نمی آوردم و نیز ندانم هر چه را همراه خود حتی اشتبه تا آنکه می خریدم بی را اکنون بعد از او ام - ثم اصل
 لکما علوا بستر ملال می خندم چنانکه ملال خندند مردم - رواه مسلم

باب دخول مكة والطواف

ذکر کرد درین باب کیفیت دخول مکه که از آنکه ام سو در آید و از آنکه ام جانب بدر رود و چه وقت در آید و ذکر کرد
 کیفیت طواف را و آنچه لازم است و از آنکه استقامت و جزا آن و مکه یعنی هلاک نقصان کردن است پس بن بطرف
 بر ازین جهت مکه میگویند که وی هلاک میکند و ناکس و فانی میگردد و اندکنا با سر و هلاک میکند هر کس را که ظلم کند و با
 در روز و در آن و مکه نیز میگویند و یک یعنی کوفتن است از جهت کوفتن و عینای جباران را یا از جهت از در حاکم طایف
 تردد و مکه موجب دق اعناق است یا از جهت آنکه و مکه بد و دانه را وی سکنه قوت و جزای ایشان را برینست
 و بهادرت و طواف کشتن گرد چیزه النون غالب آمد و هم شده کشتن گرد کعبه را که الله تعالی و شرفها

الفصل الاول - سخن نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مكة الا بات بذی طوی گفت نافع که ابن عمر
 بود که قدم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میگرد و بذی طوی نفع طایعه مملعه و بنیم و کسر نیک آمد و نفع صح و نفع و بهادرت
 به تخوین و به تخوین نام موضعی قریب مکه داخل حرم و در طرف راه گرد و حتی یصلح و یصلح و یصلح - تا آنکه صبح میگرد
 این عمر و غسل می برد و دو نماز میگرد و دو طواف آن است که مراد نماز و طواف است برای در آمدن این مقام شریف
 فیدخل مكة منارا - پس می در آمد مکه را در روزانه - و اذا انصرف من ارضی طوی و بات بها حتی یصلح و یذکر ان النبی ذکر
 میکرد و ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه و سلم کان یفعل ذلک - بود که میکرد و از آنکه ابن عمر که و از سیرت بذی طوی و غسال
 و صلوة و درین حدیث است که بخوابد در آمدن مکه و در و دست تا به بنید کعبه را و دعا کند و الا آن عادت جاری نشود
 به را آمدن وقت سحر که سائے را بگری آید از جده و سنت و نوافی اول است و اگر چه جلوه جمال خدای تعالی
 دیگر می باشد و لیکن ظهور سلطان عزت و اہمیت و جلالت بیت الله را و با الله تعالی و شرفها و در وقت چاشت
 اخبر و اہمست عزت ذلک بالذوق و الحمد لله متحقق علیه - و سخن عایشه رضی الله عنها - قالت ان النبی صلی الله

علیه السلام با جاکه و غلامان اخطا هارگفت عایشه که آنحضرت هنگامیکه می آمد که رادرمی آمد او را از بالای او که
 همان جاکه فی الطوی است و معلا مقبره که است همان جانب است و طواف ششم و کون عین معمله تحقیق لام است
 و عامه معلا میگویند بنیمیم و قد شدید لام - و خرج من أهلها - و بیرون می آمد از بیان او که جانب دیگر است متفق علیه
 و عن عروة بن الزبیر عروة بن الزبیر که از کبار تابعین ثقات ایشان است و خواهر زاده عایشه صدیق است پس روایت
 الی بکر روایت میکند از عایشه که گفت - قد حج البقیة تحقیق حج کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم ناخبری عایشه نشان دل شئی برای
 عین قدم مکة انه تو منار ثم طاف بالبيت پس خبر داد و مرا عایشه که نخست چهره که آغاز کرد و آنحضرت بدان چیز دور و تنگ
 قدم آورد که راین بود که آنحضرت و منور که دست طواف کرد و چنانکه بعد و این طواف را طواف قدم گویند ثم لم یکن
 بستر بود عمره - ثم حج ابو بکر بستر حج کرد ابو بکر - و کان اول شئی بایه الطواف بالبيت ثم لم یکن عمره ثم عمر عمر عثمان مثل
 ذلك یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این خلفای شش معنی الله عنهم میگردند نخست کاری که کردند طواف کرد و در پنج
 عمره بجا میآوردند و در بعضی روایات هم لم یکن غیره معنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تعحیف است و لیکن
 معنی صحیح است پوشیده ماند که در احادیث سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدم بکعبه عمره کردند و بعضی هر که ساقی
 کرد و بود و بر احرام باقی ماند و هر که ساقی کرده بود از احرام برآمد که آنکه مراد منی معروف حج عمره و بر آمدن از احرام است و
 عروه این کلام را در روایاتی گفت که در آنکه آنحضرت فتح حج عمره نمود و بیان کرد که آنحضرت بر قرآن خود باقی ماند و گمان
 کسیکه ساقی بری کرد و او را نبرد که از احرام برآید و فتح حج عمره کند و بعد از عمره احرام دیگر برای حج بپند و متفق علیه و این عمره
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طاف فی ایح او العمرة اول ما یقدم - بود و آنحضرت که چون طواف میکرد
 در حج یا در عمره در اول قدم آوردن - معنی ثلثة اطواف - معنی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط و در اول است که بیان
 آن گفته شد - و ثنی اربعة - و میرفت بروش معا و در چهار شوط طواف که عبارت است از سه شوط باز گشتن که همان
 کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند معنی تک دور رسائل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است
 که جماعه از فقها اطلاق این لفظ را کرده داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و و جان بیان کرده بگر آنکه گویند
 که طواف دلالت بر نظم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانکه در کتاب طواف شرب پر مدینه مطبوعه گفته اند ثم حج بکعبه
 بستر میگرد و بعد از طواف دور گشت ثم یطوف بین الصفا والمروة بستر طواف میکرد و معنی میکرد میان صفا و مروه
 پس ش در طواف میبرد که بعد از وی حجی است متفق علیه و عنه فقال ل رسول الله صلی الله علیه و سلم - هم از این عمره است
 که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من الحج الی الجبل ثلثا از حجر اسود و ما حجر اسود و شئی اربعه - و شئی که چهار بار و گشتن
 یعنی بین المیل و اطراف بین الصفا والمروة - بود و آنحضرت که سعی میکرد در خاک جلای سبلان ب چون طواف میکرد
 میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر که شد - رواه - م - و عن جابر قال بان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما

و این بدان - رواه مسلم - و عن عائشه رضی الله عنها - قالت فرجع رسول الله گفت عایشه بیرون آمدیم با پیغمبر خدا -
 صلی الله علیه و سلم تا آنکه از ایام حج در حالیکه ذکر میکردیم و تلبیه میگویم که فلان کس بر پشتش پس نگاه میکردیم با بسبب حیض کردم
 من سرفتیغ حسین و کسر او قادر آخر نام موضوعی است هر یک در حلال و مکروه را که فرموده ام المومنین میبویستند و در و خارج و بی گناهی الله
 عنہما و ذوات و موت وی بعد ازین موضع اتفاق افتاده بود و در سفل البی صلی الله علیه و سلم و اما ابی بکر این بدان حضرت
 و اما عائشه من گریه می کنم از نوع حیض که بسیار مانع شود از گزاردن حج فقال لعلک لغت یلفظ معلوم پس گفت آن
 حضرت شاید که نوع حیض کردی و مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت لغت به لفظ مجهول میگویند - قلت نعم - گفتیم
 ازی فقال فان ذلک شیء لکن الله علی بابت آدم - گفت آن حضرت اندیشه کن زیرا که حیض چیز است که نوشته شده
 است یعنی تقدیر کرده است خدا تعالی آنرا بر دختران آدم براسطه و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از
 سارنجی امر بیل است و کلام و روی در باب حیض گذشت - فاعطی ما یفعل الحرج پس کن ای عائشه چیزی که می کشید
 جابیان بطنان لاطوی بالیسبت حتی تطهری - جز آنکه طواف نمی کنی بخانه تا آنکه پاک شوی متفق علیه - و عن ابی هریره
 قال یسئله ابو بکر رضی الله عنہ فی الحجۃ الی امره البی صلی الله علیه و سلم علیها - گفت ابو هریره فرستاد ابو بکر در حجی که
 امیر گردانیده بود و در آن حضرت برای جمعی بیاض بیل حجه قبل حجه الوداع پیش از حجه الوداع که آن حضرت به نفس
 شریف خود کرد و سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت استغالی غزوات نتوانست رفت ابو بکر رضی الله
 عنہ را امیر حجاج ساخت - یوم النحری رمط - فرستاد مرا ابو بکر در خرمیان گروی که امره ان یوذن فی الناس - اگر ابو بکر
 آن گروه را که با او بودند و اعلام کند و مردم احتمال دارد که ضمیر امره بر ابو هریره رود - الا لا یح بعد العام - اگرگاه
 باشد که حج نکند بعد ازین سال بیح مشرکی حج کردن مخصوص بسلامان باشد - ولا یطوفن بالیسبت عریان - و باید که
 طواف نکند بخانه کعبه بیح برهنه و این عادت اهل جا ملیت بود که برهنه طواف می کردند و می گفتند عبادت نه کنیم
 خدا را و در جاهای که گناه میکنیم در آن متفق علیه

الفصل الثانی عن المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یری البیة یرقع یدیه - گفت مهاجر که از تابعین است
 پرسیده شد جابر از روی کسی بیند بیتی را بر میدارد هر دو دست خود را فقال قد جماع البیة - گفت جابر به
 تحقیق حج کردیم با پیغمبر - صلی الله علیه و سلم فلم یکن نفعه - چون پس نبودیم که بکنیم آن را و یا نیز روایت است
 یعنی بود آن حضرت که میکرد آنرا که مذہب ائمه ثلثه این است و امام احمد گفته و دستباز دارد و دعا کند و در شرح
 کتاب خرفه که در مذہب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی رسائل که در مذہب خفی
 ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد دعا کند و لایدر رفع یدین از سنن دعاست و الله اعلم - رواه الترمذی
 و ابو داود - و عن ابی هریره قال قبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فعل مکة - روی آورده آن حضرت

پس داخل شد که انما قبل الی غیر پس روی آورد و روی چرخ اسود را مستقیم پس از سلام کرد و در آنجا ایستاد و بایستاد و بایستاد
 طواف کرد بخانه ششم الی الصفا و پستری که بکمال صفای و خلای پس بالا برآمد و احتیج بقدری البیت تا آنکه نظر میکرد و خانه
 تفریح دید پس بر داشت هر دو دست را بر بطن زد که انما ما شاوره و عیسی گشت که ذکر میکند خدا تعالی را که بخیر
 و دو عالمی کند پس ازین معلوم میشود که بخیر بوسه خاد دست بر میداشت و دو عالمی و دیگر را و از حدیث سابق بدین
 این حالت که معصود مفسد باشد و انما اعلم - رواه ابو داود - و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم
 قال انما طواف حول البیت مثل الصلوة - طواف کردن گرو خانه مانند نماز است در ثواب - الا انکم حکمون فیهِ
 پس فرقی این است که شما سخن می کنید در آن و سخن کرده انما مثل نیست آنرا چنانکه نماز را و درین عبارت ابراهیم است
 که اگر سخن نکنند بهتر است - فمن علم فیهِ فلا یجوز الی غیر پس یکد سخن کند و طواف پس باید که حکم کنند مگر به یک
 یعنی سخن یک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کرده شده است بر شرط طهارت در
 طواف چنانچه در نماز شرط است و نه مذهب ائمه هین است ولیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه مراد
 نیست زیرا که طهارت ثوب و تنقیال قبل و قرات و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است
 نزد ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی می گویند که برای غرض طواف افضل است از طهارت
 است و جای دیگر بخوانند یافت - رواه الترمذی و النسائی و الدارمی و ذکر الترمذی جماعه و قنوه علی ابن عباس -
 بود که اگر چه است ترمذی جماعه را از رواه که وقت کرده اند این حدیث را بر ابن عباس گفته اند که این قول ابن
 عباس است ولیکن ظاهر آنست که این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود و انما اعلم - و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم نزل الی غیر الاسود من الحجبه - فرود آمده است حجر اسود از بهشت می باشد بیا فطرس اللین - و بعد
 حال نزول سخت تر بود و در سفیدی از شیرین تر و در خفایا بی آدم پس سیاه گردانیده است و از آنجا که اولاد آدم
 در سیدن و سنمای ایشان - رواه احمد و الترمذی و قال فی حدیث حسن صحیح - گفته اند که در یخ بستن آنجا ایمان
 مراد است اگر کامل ایمان است قبول می کند آنرا بی ترد و بی تاویل و ضعیف ایمان تر و دیگر در دو کافر می شود
 و بعضی در یخ بستن چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم با ستمار آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاهر نماند
 قول اهل ذریع که ما دانست ایم مخصوص که بهشت و آنچه در و است از جوهر باین مخالف است بحقیقت چیزی را که
 مخلوق انما در دین دار فانی در فواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطه ذات بدان باین حجر خود آفات برسد تا
 آنکه از دست قرائط ملاحظه شکست که هنوز آنرا در دوی باقی است و در این است که تواند که بعد از نزول در واد
 آن احوال متغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده بود که سنگی تفتی و مانند آن بعضی می گویند که مراد از این
 از اینست چیست وجود دین و برکت و شرف و کرامت است گویا چیزی است که از بهشت آمده است و سید

نور داہ احمد مع اختلاف - روایت کردہ است این حدیث را در شرح السنہ میں لفظ کہ گذشت در روایت کردہ
 آنرا احمد با اختلاف در لفظ - و حقن قد امته یعنی قات و کفیت و ال مہمل - بن عبد اللہ بن سہام - صحابی است
 قدیم الاسلام ساکن شد کہ را و ہجرت نکرد از ان - قال راایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بین الصفی
 و المروۃ علی بصرہ - گفت دیدم آن حضرت را کہ سے سے کرد میان صفاد مردہ بر شتر سے سوار - لا ضرب ولا طرد -
 نہ زدن بود و نہ راندن و دور کردن مردم چنانکہ پیش ملک و امرایکندہ بولا الیک الیک - و بنزد کسی نشو
 یسوسو - رواہ فی شرح السنہ - و بن علی - بفتح تخانیہ و سکون عین مہمل - بن امیہ - بنعم ہسندہ و فتح سیم
 و تشدید یا صحابی است طیف تفریش اسلام آورد و در فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را مائل علی بن الخطاب
 بود و برخان - قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبيت من طبعها - گفت کہ پیغمبر خدا طواف کرد بخان کعبہ
 در حال کہ مشطی است و اضطباع رواہ از زبیر بن جہل راست بر کتف چپ انداختن - بیرون افتد بخان کعبہ بیرون رود و
 و ابن ماجہ و الدارمی - و عن ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابہ انعموا امن الجعرانہ
 روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت و اصحاب دے عمرہ کردہ انداز جعرانہ کہ نام وضعی است چنانکہ در میان
 عمرہ ہای آن حضرت سابقا معلوم شد - فرمود ابا بیت ثلثا پس رمل کروند بطواف بیت در سه شوط - و جعلوا
 ادرتہم تحت اباطم - و گردانید ردایہ خود را زیر بغلہا سے خود - ثم قد قوما علی خوا القم البسر سے پیشر انداختند
 ردایہا بر دوشا سے چپ خود کہ معنی اضطباع است مشہور آن است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جعرانہ شائب
 بکمر آمد و سیکس را بر خمر کہ دھار محابہ اوقات دیگر کردہ باشند آن را روایت می کند : اللہ اعلم - رواہ ابو داؤد -
 الفصل الثالث - عن ابن عمر قال بائزک استلام ہدین الرکین الیمانی والخری من شدة و لا رطوب -
 گفت ابن عمر معنی اللہ عنہما ترک نکردم من بوسہ دادن این دو در کن کہ یمنی و بحر امروست و سختی و نرمی یعنی
 دراز دھام و خلوت - مندرایت رسول اللہ از ان باز کہ دیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یستلہما کہ بوسہ
 مید ہدان و در کن را میقت علیہ و فی ردایہ لہما - و در روایتی مر جارسے و سلم را این چنین آمدہ است کہ -
 قال نافع رايت ابن عمر بسلام الخمر بیدہ - گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسہ میدا و جارسود را بدست خود -
 ثم قبل یدہ - پیشر بوسید دست خود را - وقال ما کرنتہ منذ رايت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفعلہ - و گفت ابن عمر
 ترک نکردم این را از ان باز کہ دیدم آن حضرت را کہ می کرد این را - و عن ام سلمہ رضی اللہ عنہا - قال شئت
 انی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی اشکی - گفت ام سلمہ گفتم کہ درم بوسے آن حضرت کہ من بیماری دارم
 یعنی پیادہ طواف نمیتوانم کرد شکو او شکایت یعنی گفتم کہ درم و معنی پیار شدن نیز می آید این نیز را جمع یعنی اول است
 گویا مقصود سے گفتم میکنم از حال خود و فقال طفی من لہا الناس و انت را کہتہ - پس گفت آن حضرت طواف

کن از پس مردمان و حال آنکه توسوا باشی نطق و در سئل الله پس طواف کردم من و حال آنکه من غیر خدا صلی الله علیه و سلم بعد الی جنب البیت - عزادی کند و در جلو من فاذ کعبه لیسر بالطور و کتاب مسطور و در حالیکه میخواند سرود و الطور و کتاب مسطور را شفق علیه - و عن عالس - بعین جمله کسر موحده و آخرین جمله - بن بریمه - بعضی اورا از صحابه شمرده اند و بعضی از تابعین ذکر کرده و اکثر برین اند - قال رایت عمر یقبل الحجر و یقول - گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد و جزا سو و را می گفت - الی الا علم انک حجر ماتع و لا تنفک بدینکه که من هر آنکه میدادم که تو سنگی با اعتبار صورت ظاهر و در دنیا سودی کنی و در میان نیرسانی - و لولا انی رایت رسول الله و اگر کنی بودم که من دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقبل - بوسه میداد - ما قبلتک - بوسه میداد ترا می گویند که عمر بن قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب الصمد با سلام در قفسه بنفشه لیاوت و سه و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی گفت باز مان ازین سخن یا ایها المؤمنین که در سه نفع و زیان من کند باذن خدا و عزوجل یفتق علیه - و عن ابی هریره - رضی الله عنه ان البقی صلی الله علیه و سلم قال و کل پیسول منکابینی الرکن الیمانی - روایت میکند ابو هریره که گفت آنحضرت که و کل اگر دانیده شده اند بوی بعضی برکن بملای هفتاد و فرشت - حسن قال - پس کیسکه بگوید - اللهم انی اسألك العفو و العافیة فی الدنیا و الآخرة ربنا اثنانی الدینا حسنة و فی الآخرة حسنة و دعا عذاب النار قالوا میگویند آن هفتاد و فرشته - آمین - هرگاه رکن یمانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکه زیاده بران و دانند که این خلعت و خاصیت مخصوص برکن یمانی بود و رکن اسود را فضائل دیگر باشد اصل و اعظم و او فرزندان - در راه ابن ماجه و عنه ان البقی صلی الله علیه و سلم قال من طاف بالبیت سبعا و لا یحکم الا - کیسکه طواف کند بخانه کعبه کن نکند مگر - سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله بحیت عنه عشر سیئات - محو کرده میشود و از وی ده بدی و کتب له عشر حسنات - و نوشته شود بر او ده و یک و در فتح له عشر درجات - و بلند گردانیده شود بر او ده و ده پای - و من طاف فحکم و کیسکه طواف کند پس سخن کند یعنی بآن کلمات مذکوره و مکرر آورد و من طاف را حاکمی دیگر بوسه نمود و مردگر دادند - و هو فی ذلک الحال - و حال آنکه وی در آن حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحاله - خاف فی الرحمة بر علیه - می در آید در رحمت بر دپایه و نحو کما کنس المار بر علیه و نحو و آئینه آب به دپایه خود این چنین تقریر کرده طبعی معنی این حدیث - گفت بنده ضعیف عصبه الله که در ظاهر جهان نجان میکند که معنی این حدیث این باشد که اگر چه بگویم بگویم ناس کند نه با آنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تلیل و تکبیر مقابل قول او و لا یحکم الا سبحان الله الخ با وجود آن ادوات ابست که می باشد غافل و در دریا رحمت بر او دپایه خود و حاصل بدن خویش از رحمت بودن و عامل و عابد با سهل و غیره رحمت نا اعلای

آنرا زجست بودن او مشکلم بنیز گرفته چون محکم بگذرد کند مشرق می گردد و در دریای رحمت از پائین آمدن او از اسفل
 طارعا و اندرا علم فاقم و باقی التوفیق بر سر راه این باشد

باب الوقوف بعرفة

بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکعت حج است و در کتب عظیم است چنانکه دارد شده است که حج عرفه و عرفه اسم مکانی
 مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و اما عرفات بطریق جمع بمعنی مکان که نقطه ای باشد که جمع اعتبار
 لواهی و اطراف و تعدد و حال وقوف است و وجه تسمیه عرفات بجهت تعارف آدم و حواست و درین مکان بعد از
 پیرو طحانکه مشهور است یا از جهت آنست که حیرت عظیم میکرد و درین مکان ابراهیم خلیل علیه السلام مناسک حج و سبقت
 عرفت شناختی ابراهیم سبقت عرفت شناختی یا از جهت آنکه این مکانی عظیم و مشهور است که با معروف پیش
 از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت تعرف عباد در دو سه سبقت طایع ابدان و اذین این معنی اگر چه مشترک است
 میان دوسه و آنکه دیگر و لیکن این مکان عظیم ترین مکان است که موازی معادل نیست او را هیچ مکانی از آنکه
 ارضیه پس تسمیه کرده شده بدان که ذلیل و برین وجه شستن از معرفت است بعضی میگویند که عرفه شستن از معرفت است
 بفتح معین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود و آنرا در بوسه خوش چون در سینه لباس به بخت گشاید و این بخت پیدا
 می گردد و مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن از ان رواج دو وقوف بعرفه عبارت است از ایستادن
 در آن و اوسه اگر چه ساقط باشد و اگر چه در خواب باشد یک ساعت که درین موضع ایستاد حاجی
 شد بعد از آن طواف است چنانکه گذشت

الفصل الاول - عن محمد بن ابی بکر الثقفی - که تابعی ثقه است - انه سال من بن مالک - روايت میکند
 که دوسه پرسید انس را - و هما غازیان من معنی الی عرفه - و حال آنکه آن هر دو میرفتند وقت پاد او از معنی بعرفه -
 کيف كنتم تصنعون فی هذا اليوم مع رسول الله - پرسید چگونه بودید شما وجه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین
 روز عرفه یا رسول خدا - صلی الله علیه و سلم فقال کان یمل منا الملک فلا یملک علیه - بود که طلبیه میکرد و از ما هر طلبیه کننده
 بود پس انکار کرده نمی شد بر آن و یکبار الملک منا فلا یملک علیه - و یکبار می گفت هر که طلبیه گویند بود پس انکار کرده
 نمی شد بوسه یعنی لازم نبود که طلبیه گویند اگر طلبیه گویند رواست و لیکن گفته اند که یکبار گفتن رخصت است و
 سنت آنست که طلبیه گویند و یکبار روز عرفه حجاج را منت نیست سنت آنست که تاری حجه العقبه طلبیه می کرده
 باشند و اما طلبیه سنت است در پس نماز طایع و غیر حجاج را متفق علیه - و عن جابر بن ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال نحررت بیننا - روايت است از جابر که گفت آن حضرت که هر که در من اچھا اشارت بموضع معین
 میکند از منی که آن حضرت در آنجا سخن کرده و الا ان یزید ان موضع معلوم و عرف است که آن را سخن الهی نامند و هر که

وتمتع بقتلہ۔ رواہ الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجہ۔ وعن جابر بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 قال کل عرقہ موقف۔ ہمہ عرقہ دہر جزو سے موقف است ہر جائیکہ وقف کنند صحیح است۔ وکل غنی خیر و ہمہ غنی
 منہرست دہر جاسے وی کہ خر کنند جائز است وکل الخیر و لغہ موقف۔ دہر مزدلفہ موقف است وکل فلج کلہ طریق و غیر
 دہر را بہا بے کہ راہ و غیرت فلج بے کہ فلج را کشتہ سیان و دہر کہ یعنی اہر را کہ بکشد و نیکد درست
 دہر جائیکہ در مکہ خر کنند رواست خرد حرم باید و مکہ حرم است لیکن در مینا حادث شدہ است و روز حرکت دہشتم
 ذی الحجہ است در مینا بی باشند آنجا قربانی می کنند و دھمائی دیگر کشتل ہدی و دو مکرمت و تدر و خراشا اگر در مکہ کنند
 قصور سے ندارد و مقصود التوسیۃ مواضع مذکورہ اصل جواز و خروج از عمدہ است والا تفصیل موقف آن حضرت
 و غیر طریق و سے باقی است کما لا یخفی۔ رواہ ابو داود و الدارمی۔ وعن خالد بن ہودۃ یفتح ہادکون
 داو و ذال بحجر۔ قال رايت النبی۔ گفت دیدم پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یطلب الناس یوم عرقہ۔ خطبہ سے کرد
 مردم را روز عرقہ یعنی روز عرفات۔ علی بصر قاصمائی الرکابین۔ بر شتر سوار ایستادہ و رہر دور کاب گویا کہ ابن نعبد
 الارتفاع و حصول قوت در کلام بود تا نازد و روز یک ہفت ہونہ۔ رواہ ابو داود و عن عمر د۔ بن شیب عن
 ایمن جہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خیر الدعا عار یوم عرقہ۔ بہترین دعا ہاد عامی روز عرفہ است
 کہ در عرفات کنند یا ہر جا کہ کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیا است۔ و غیر ما قلت اما و البیون من شبی۔ و
 بہترین دعا و ذکر سے کہ گفتیم من و پیغمبر ان کہ پیش از من بودہ اند ازین است۔ لا الہ الا اللہ وحدہ۔ لا شریک لہ
 لہ الملک و لا الخدیو ہو علی کل شیء قدیر رواہ الترمذی و دوسے مالک عن طلحہ بن عبید اللہ الی قولہ لا شریک لہ
 و عن طلحہ بن عبید اللہ بن کریرہ بر فتح کاف و کسر را دسکون ثناۃ ثنائیہ و در آخر لاسے و عبید اللہ بہ لفظ
 تصغیر ابن جین واقع شدہ است در نسخ شکوہ موافق آنچه واقع شدہ است در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ابہر
 و بعضے کتب دیگر و صواب عبد اللہ بدولت یا موافق آنچه در اکثر کتب اسما الرجال است تابعی است رعایت
 می کنند از دوسے حمید الطویل و حماد بن سلمہ و مالک و جزایشان و حدیث او مرسل است و طلحہ بن عبد اللہ
 از عشرہ مبشرہ است و دوسے طلحہ بن عبد اللہ بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافہ است والد ابی بکر صدیق رضی
 اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما فی البشیطان یوما ہو فیہ اصغر گفت آنحضرت دیدہ شدہ
 است شیطان در ہر صبح روز سے کہ دوسے دوران روز خود تر باشد۔ ولا اور جہ بدل حلسے محلتین منہ روز در
 در اندہ تر۔ ولا احقر۔ و در خوار تر و خود تر۔ ولا اعظم منہ۔ و در خشم و عنفہ خورندہ تر از خودش۔ فی یوم عرفیہ
 کہ در روز عرفہ می باشد یعنی شیطان ہمیشہ از مشاہدہ غیر خوب بے آذ میان عفتہ می خورد و نواز بگردد و در
 روز غزہ از ہر روز با بیشتر و زیادہ ترست نواری و عفتہ و سے۔ و ما ذلک الا الماری من منزلی الرحمۃ۔ و نیست آن

لیقول بقره پس بود باقی عرب که قوت می کردند بقره فلما جاز الاسلام امر الله فیه پس بنگامیکه کرد و در اسلام
 امر کرد خدا تعالی بر پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم ان بانی عرفات که باید عرفات را بقیف بیا - پس قوت
 کند و روی - ثم یفرض منها یترانید و سیر کند به تنهایی از دسریض یعنی باز اقامت یحتمل اشک و آب بکثرت
 و یکبار روان شدن از عرفات - فذلک قول تعالی پس آنست معنی قول خدا تعالی ثم یفرض من حیث افاض
 الناس یترانید و برانیمد از آنجا که روان می شود و میسر اند مردم این خطاب برای قریش است و لازم
 می آید ازین امر مسلمانان را نیز متفق علیه - و عن عباس بن مرداس صحابی است از مولفه القلوب اسلام
 آورده پیش از فتح باندک زمانه و یکو شد اسلام و در شریف بود در قوم خود حاضر شد فخر را با پانصد کس از
 قوم خودی از جماعه است که حرام گردانیده بود و در غر را بر نفس خود در جا بلیت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 روایت است از دیگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - و قال الله عینة عوفیة بالغفرة - و فکر در است خود را در شاگاه
 و در عرفه بمرزیده شدن گناهایان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهر است عجیب
 الی قد غفرت لهم ما خلا النکاح پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد و عاے ان حضرت باین طریق که بهر تنگن
 تحقیق آمد دیدم مرایشان را بهر گناهایان را بجز مظالم که مراد بآن حقوق عباد است جمع مظلمه یکسر لام و فتح آن و
 یعنی فتح را مفسر اند بعضی منم را نیز بخوبی کرده اند و مظالم عامتر است که در مال باشد یا در عرض حقانی فخره المظالم
 من پس بدرستی که گنیزه ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این قسم از گناهایان را می بخشیم و اخذ بلفظ حکم
 نیز روایت است - قال ای رب ان نسنت اعطیت المظلوم من الجنة - گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر بخوای
 سیر می مظلوم را از نعم بهشت یعنی در بدل حق و س که ظالم گرفته است - و غفرت لظالم یعنی آمرزی مظلوم را -
 فکم یجب عینة پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد و عاے ان حضرت در شاگاه عرفه فلما أصبح بالمرزوفه پس
 بنگامیکه صبح کرد ان حضرت بمرزوفه - عاالد عا بد کرد و عا را - فاجیب الی ما سال پس اجابت کرده شد ان حضرت
 بسوی چیزیکه سوال کرد و قبول فناد و عاے ان حضرت در مرزیده شدن تمامه گناهایان اگر چه ظالم باشد قال فاحکم
 رسول الله گفت راوی پس خنده کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم او قال بسم - یا گفت راوی بجای تحک بسم
 فقال له ابو بکر و عمر پس گفتند مر آن حضرت را ابو بکر و عمر - یا بانی انت و امی ان هذه الساعة ما كنت تحکم فیما
 یدرو ما در من فذلک تو با و بدرستی که این ساعتی است که بنودی تو که خنده میکردی دردی یعنی نشان مقتضا
 حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این تویل از برای آن می کنم که ابو بکر
 و عمر آن حضرت را هرگز پیش ازین در مزد لفته ندیده بودند تا بگویند که بنودی تو که خنده میکردی درین ساعت
 فما الذی اضحکک انضحک الله شک - پس چه چیز خنداید ترا همیشه بختند اند خداے تعالی و ندان ترا که است

است از شادی و خوشحالی - قال گفت آنحضرت آن عدد و اندک الیسی لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائے
 و غفر لاتی - بدرستی که دشمن خداست که الیسی است و نگامیکه دانست که خدای تعالی چنین قبول کرد دعای
 مراد بیا مرزید را مست و را - اخذ التراب فجل مکتوبه علی راسه - گرفت خاک را پس گشت که می اندازد و بر دوست
 خاک را بر سر خود - و به خوبالویل و الثبور - و دعای کند بویل و ثبور و هلاک میگوید یا و راه و یا ثوراه و ویل یعنی
 وای و سختی و ثور یعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل یعنی حلول شرست و ثور بنا یعنی نفیحت و گفته اند که ویل
 تمام دای است در و درج - فاصحنی ما ما است من جزع پس در خنده آورد در خیره که دیدم من زبانی صبری ناله
 و فریاد او - و راه ابن ماجه در و سه البیهقی فی کتاب البعث و النشور - بدانکه ازین حدیث معلوم میگردد که
 حج مکرم مقام نیز میشود و طری گفته که این معمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از دغای حقوق و بهیچ گفته
 که این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است محبت است و الیسی قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک کافی
 است و ظلم داخل در ما دون شرک است و در مواهب الدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح
 آمده است که کسی که حج کند و رقت نکند و فسق نورزد و بیرون آید از گناهان هم چون در توبه زانیده است او را وارد
 مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله در حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط میگردد نفس حقوق پس کسیکه
 بر ذمه او نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله ساقط میگردد و نیز اگر آن حقوق است نه ذلک بنبیست مگر تا غیر
 و پس نفس تا خبر وی ساقط میگردد و حج ذلک حقوق بانفسها پس حج بر وی ساقط میگردد و الله تعالی گفت را
 نه حقوق و این تئیه که از شایهیر علماء محدثین است گفته یکد اعتقاد کنند که حج ساقط میگردد و اند جبری را که واجبست
 بروی از حقوق خدا هم چون نماز که بر ذمه اوست مثلاً توبه داده شود او را ازین قول و اگر توبه نکند قتل کرده شود و
 ساقط نمیکرد و حق آدمی هیچ اجماعاً انتمی و درین کلام از تشدید فیض چیزیست که مخفی نیست و مشهور است که
 حقوق الله مغفور است حج و در حقوق عباد خلاف است و مجبور بر آنند که مغفور نیست و ظاهر احادیث هم است و الله اعلم

باب الدفع من عرقه و المزدلفه

باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرقه و از دغای ظاهر آن است که بجای دفع اند فاح
 گویند زیرا که دفع بمعنی برگرداندن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج
 از ذهاب است تعبیر بدفع بجهت آن کرده اند که چون از دغای بود و وقت برگشتن بعضی مردم را بعضی دفع می کردند
 بجا و دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند

الفصل الاول - عن هشام بن عروة - تابعی است مثل پدرش - عن ابيه قال - روايت می کند
 از پدر خود که گفت - سئل سائمتین زید کیفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بن وید را که چنگ زد و بدو چشم خدای

از نجاشی معلوم شد که جمیع بیان صلوة که در مفرور وایت میکنند بر آن چیزی که شافعیه میگویند از کمال سخن است و آنکه جمعی بیان آن
و عمر در روز غزوة گفت از جهت شهرت امر دست علی بن ابی طالب و سید قبل میماند - و بجزار و نماز یاد او را در روز غزوة
پیش از وقت و سه یعنی وقت معاد و سه که همیشه میگذارد و در تاریکی گذارد چنانکه مردم در شگ و شهبه بودند که وقت
شده است یا نه و بطریق کرب و بانه و آن حضرت صلی الله علیه و سلم در یافتن بنور وحی یا بحر علم غلبی که داشت و در پیش
دیگر جمعی بخاری هم از این مسوده آمده که مفسر این حدیث است و صریح است یا آنکه بعد از طلوع فجر گذارد و پیش از دو سه
و در بعضی روایات بخاری هم از این مسوده آمده که و کوار و نماز فجر را بعد از طلوع فجر و گفت که گذارد
آن حضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از دخول وقت گذارد این شفاست و مخالفت

اجماع متفق علیه - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قدم النبی صلی الله علیه و سلم لیاة المزدلفة فی ضیفة
گفت ابن عباس من از جمله کسانی بود که پیش فرستاده بود آن حضرت شب مزدلفه و در ضیفة اهل عیال
خود از اشار و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار طریقی از طلوع آفتاب سوار شد و سنان ابن است
و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمرة العقبة نکنید مگر بعد از آمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس
بیاید و قول امام ابی حنیفه همین است و در بعضی احادیث نطق آمده که بروید و رمی جمرة العقبة کنید و نظایر این اطلاق
امام شافعی و امام احمد بن حنبل بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر قاعده ستمه شافعیه آن است

که مطلق را عمل بر مقید میکرد و مانند اعلم متفق علیه - و عن الفضل بن عباس و کان ردیف رسول الله

صلی الله علیه و سلم - روایت است از فضل و بود و سه پس آن حضرت نشینند بر بزم - انما قال فی شیتة عرفة و نماز

جمیع الناس حین و نحو آن که آن حضرت گفت در شبگاه عرفة و با و مزدلفه مردم را بهنگامیکه تیراندند و دفعه دوبرو

ضرب بسیار کردند علیکم بالاسکیتة بر شما باد سه مردم که قرار و آرام کنید و فشانای و اضطراب نوزید - و دهوکان

باقیة - و حال آنکه آن حضرت باز دارند بود و تا قحط خود را از زرفتن کاف بر نشید فاذا کفتم بمعنی بازداشتن - حتی

دخل محسرا یا آنکه در آمد وادی محسرا به سیم کسور نه شده - و مومن منی - و این وادی محسرا دانست و بعضی

میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن است که بر بنی میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحیث تری علی الخدوف

النزی یری - الحرة - گفت آنحضرت بر شما باد که بر و اید سنگریزه بارانین افوی اند سنگریزه خدوف که رمی که بشود

بآن جمرة و سابقا بیان جمعی الخدوف گذشت ظاهر این حدیث آنست که سنگریزه بارانین افوی اند سنگریزه خدوف که رمی که بشود

روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این متقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر دو معنی که هر دو از صاحبان

مکران جبر است که بر روی کرده شده است که آنها را بناید برداشت و اگر از آنها بردارند حمل جوان باقی است لیکن

طواف و ایضا و نیز اختلاف کرده اند که چنانکه سنگریزه بردارند که بر روی بجز العقبة مرد و بکار نماند و

طواف و ایضا و نیز اختلاف کرده اند که چنانکه سنگریزه بردارند که بر روی بجز العقبة مرد و بکار نماند و

طواف و ایضا و نیز اختلاف کرده اند که چنانکه سنگریزه بردارند که بر روی بجز العقبة مرد و بکار نماند و

طواف و ایضا و نیز اختلاف کرده اند که چنانکه سنگریزه بردارند که بر روی بجز العقبة مرد و بکار نماند و

بايقضا که هفت امروز خوابنده است و هفت دهم براسه روز هاسه و بگر - و قال لم يزل رسول الله و گفت
 افضل من عباس شهيد بود غير خدا صلى الله عليه وسلم طي - عليه يكفت حتى رمى بحجرة العقبة بعد از رمي حمره از عليه
 باز ماند - رواه مسلم - و حسن جابر بن عبد الله قال قال ابن عباس رضي الله عنهما قال قال الله تعالى و انما نكفركم يعني مردان شد
 ان حضرت از منزلت و حالانکه بود بروی قرار و آرام - و امرهم بالسكينة - و امرهم که مردم را نیز بسکینه و آهنگی و اطمینانی
 وادی محسوسه و تیز راند و روانی محسوسه این سابقا گذشت - و امرهم بان برود و مثل حق تعالی انداخت - و امرهم که مردم را که
 رمی کنند بر مانند سنگ بر خذف که مقدار بخود یا مقدار بر یک باشد چنانکه گذشت - و قال لعلي لا اراكم بعد عامي هذا و گفت
 آنحضرت باصحاب شاید که من نه نیم شمار بعد از این سال یعنی پس یا موزید احکام دین را و ادين جنت این رج را
 نجه الوارثه گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و و ادع کرد و اربابان او گوشت میگوید که - لم اجد هذا الحديث في الصحيحين
 بناقم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب اصلاح آنرا و فضل اول و دالت
 میکند بر وجود آن در صحیحین - الا في جامع الترمذي - و مکرر جامع ترمذی آنرا با فتم مع تقدیم و تاخیر با تقدیم بعضی
 الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فضل ثانی ذکر کرده باشد

الفصل الثاني - عن محمد بن قيس بن خزيمة - بر فتح يم و سکون فاسه همه فتح را و کیم تابعی تقدست - قال
 خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان اهل الجاهلية كانوا يحدون بن خزيمة حين يكون الشمس كما سماها كلامهم
 الرجال في وجههم خطبة فواحد آن حضرت پس گفت بدرستیکه اهل جاهلیت بودند که در آن میشدند از عرفه تا آنکه
 بیود آفتاب گویا که روزه دستار هاسه مردان است در رویهای ایشان قبل آن لغرب یعنی پیش از آن
 که فرو رود آفتاب طیبی در میان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزه را که می افتد از نور
 آفتاب هنگامیکه نزدیک میشود باقی بماند زیرا که در آفتاب می درخشد در روی مردان مانند درخشیدن
 بیا من عامه انتی و یعنی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غائب می گردد و نصف گویا عامه است بر سر کوه نیر که شکل
 تمامه نصف کره است من المزدلفة بعد ان طلوع الشمس حين يكون كما سماها كلام الرجال من وجههم - و مردان
 میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه می شد آفتاب گویا که عامه مردان مستعد در روی ایشان
 دانالاندفع من عرفه حتى تغرب الشمس - و بدرستیکه مردان بنی شویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب نفع من المزدلفة
 و مردان شویم از مزدلفه قبل ان طلوع الشمس - پیش از آنکه طلوع کند آفتاب - بهر یا مخالف امدهی عبدة الاوثان -
 سیرت در روش مایان مخالف است بر سیرت پرستندگان بتان را - والشرك - و مخالف مستبیرت شرک با بنی اهل
 شرک را رواه البيهقي في شعب الابرار قال فيه حكمة است بهی و روزه - خطبنا و ساد و نحوه - و رانده است حدیث را
 و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب این جابیان است و این عبارت را

بدرست نوشته و در مخزن ابن جریر استخری فی من حدیث سور بن خزینه کوه و عن ابن عباس رضی الله عنهما
 قال لما بعث الله رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته المزدلفة پیش فرستاد ما انكفرت و شب زنده اقباله فی بعد المطلب
 ما که کوکان عبد المطلب با هم علی عریات سوار بر خرگان بجلل شمع افافا تا پس گشت آنحضرت که بزرگداشت
 این است ما بر وجه مطلق در و دایح فی الصراح طبع بطا و ماس معنیت کجاست بر پشت زدن که را نرم نرم
 و بقول - و میگفت ای منی بغم غزه فرخ موده و سکون نماند و کسوفون فرخ یاسه شده است پس سخن بد
 تعجب این لفظ سخن بسیارست در شرح بیان کرده ام - تا ترموا لجمرة منی طلع الشمس - می بکنند جمرة را تا آنکه
 طلوع کند آفتاب وقت تحب براسه رے نزد ماین است تا وقت زوال بعد از طلوع خنجریز با نوست و لیکن
 اسانل دارد و نزد شافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع خنجریم رواست بی اسارت بشرطیکه بعد از لغت لیل باشد
 روا و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه - و عن عائشة رضی الله عنها - قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة
 ليلة النحر گفت مالیه فرستاد آنحضرت ام سلمه را در شب خنجریم لجمرة قبل آنحضرت می کرد جمرة را پیش از فجر
 تم صفت قافانست پیش از گشت ام سلمه پس طواف افافا کرد و کان ذلک الیوم الذی یكون رسول الله صلى الله
 عليه وسلم عندها - و بود کن روزی که می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود و کان این اشارتست
 پسب استیصال و سه در می و اقامت و الله اعلم و گفته اند که این رختی بود خامس بام سلمه و درین حدیث
 مخالف است و اساطین علم حدیث مترا اند آزار داده ابو داؤد - و در فرستادن ام حبیبه مسوده نیز احوال و بی آمده
 در ظاهر نیست که همه را فرستاده بودند - و عن ابن عباس - قال لما بعث النبي المبعوث منی بشاء الحجر طبعه می کند
 میهم با منی تا آنکه استقام حجر می کند و شروع در طواف می نماید و کله او براسه سنگ را دی است و مراد میهم
 کسی است که اقامت بکنده کرده است و عمره بجای آورد پس مراد بجمع و میهم بکے می افتد و مقصود آنست که در عمره
 فجع طبعه نزد اسلام جرمیکنند چنانچه درج بر می تهره العقبه می نمایند - رواه ابو داؤد - و روایت کرده است
 ایچند بیت را ابو داؤد - و بیست مرفوع فاجحنت - و قال - و گفته است - و روایت موقوف علی ابن عباس در روایت
 کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن ابن موقوف در حکم مرفوع خواهد بود

النفصل الثالث - عن یعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشریح - روایتست از یعقوب بن
 عاصم بن عروة بن مسعود نفقی تابعی نقیست که در شنید شریح را بفتح شین تهره و کسوف را سکون نماند و دال
 مملد در آخر که از مایه است و در نیز نفقی است و بعضی گفته اند از حضرت است بقول - می گفت شریح
 انفتحت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم - افافا کردم از عرفات همراه آنحضرت فحاست قدما فی الاضیاء حتی اتی
 بمعا - پس نمود بایای آنحضرت زمین را تا آنکه آمد نزد لادرا مقصود آنست که در تمام راه را در رفت و پیاده راه رفت

رسنه جبرائیل و جبرئیل و غیره و الحقیقتا غفلت آن است که پیاده کند زیرا که بعد از آن است ایشان در و اگر در غیره نوشت
و حالت شکی اقرب است به تصریح و بیان اختصیت مروی است از ابی یوسف که گفت کرده شده است از ابی یوسف
بن جبرائیل که گفت در آمد بر ابی یوسف و در من موت و پس بگشاد و پیش تو را و گفت روی سواره و فاضلترست
با پیاده گفت پیاده فاضلترست گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلترست گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر
روی که بعد از آن است ایشان است پیاده فاضل ترست و آنکه بعد از آن است ایشان نیست سواره فاضلترست
پس برخاستم از آنست تا در خانه رسیدم بودم که آواز موت و پس برخاست پس تعجب کردم و جبرائیل ثم از
عرس و سه بر طم در مثل بن حالت رحمة الله علیه و آنچه در احوال و پیش آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
روی جبرئیل عقبه کرد و روز آخر سواره و در روزی که پیاده و کل - و خشنه قال آیت رسول الله صلی الله
علیه و سلم روی جبرئیل مثل صلی الله علیه و سلم - و یکم از جبرائیل است که گفت دیدم آنحضرت را که روی جبرئیل و در مانند
صلی الله علیه و سلم این گذشت در باب حجة الوداع - روه سلم - و خشنه - روی رسول الله صلی الله علیه و سلم
البحر بوم النحر - و یکم از جبرائیل است که روی کرد آن حضرت جبرئیل را در روز خروقت چاشت - و اما بعد فلک فلان زالت
الشمس - و اما بعد از روز خروقت در روز دیگر پس رفتی کرد که برگشت آفتاب چنانکه بیان آن بیاید متفق علیه
و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما - انه استی الى البقرة الکبری - و روایت است از ابن مسعود که روی
برسد بکبریا که در جانب سجده خفتست فجعل البیت عن یساره و منته عن یمنه - پس گردانید و خایه
را بجانب دست چپ خود و گردانید مارا از جانب دست راست خود - در می به سبع معیبات و انداخت
هفت سنگ بر زه را - یکبر مع کل حصاة - تکبیر می گفت با هر سنگ بر زه - ثم قال - یسرت ابن مسعود - هکذا روی
الذی انزلت علیه سورة البقرة - اینچنین روی کرد آن کسیکه فرود آورده شده است بر روی سورة بقره عبارت
است از ذوات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تخفیس سورة البقرة بجمت آنست که روی چنانکه
آن مذکور است یا مقصود از انزال قرآن است و سورة البقره و ارفع سورة قرآنی است چنانکه در حدیث و ارفع
شده است که لکل شیء شام و شام القرآن سورة البقره متفق علیه - و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم الاستبصار - تو بفتح فتناء و تشدید و او بمعنی فرود و طاق و مراد باستبصار مسح کردن بجم است و استبصار
از غایب یعنی سنت در پاک کردن موضع استجماء آن است که به سه کلون و سنگ کنند و شرح این در کتاب الطهارة
در باب آداب الخلاء و گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد است که در مجرب و در معنی سه قطاع از عود مثلا بکبرند
یا سه بار بگردانند - و در می البخار تو - و انداختن سنگ بر زه یا در حج نیز طاق است که هفت سنگ بر زه می اندازند و در
بقره روایات روی چهارند که در شیت و مراد باستبصار همین است - و الی بن العفا و المروة تو - و الی مد بیان

سقا و مردہ نیز سفت بارست۔ و الطواف نور و نشن گرد کعبہ نیز سفت بارست۔ و اذا انجز احدکم فلیسجرتو۔
 و چون استنجا کند یکی از شما باید کہ استنجا کند بطافی حکم بر اے کہ دست در حکم سابق را بکشت اہتمام و جفا کفر
 در رعایت تثلیث۔ و رواہ مسلم۔

الفصل الثانی۔ عن قدامہ۔ یعنی قاف و تخفیف دال۔ بن عبد اللہ بن عمار۔ بر فتح عین و تشدید میم
 صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بکہ ہجرت نکرد بمکہ۔ قال راایت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم یرمی الحجر ذیوم النحر علی ناقۃ صبیاء۔ گفت دیدم آن حضرت را کہ رمی میکرد و جمرہ را در نحر بر خنجر وارد
 سفید موے کہ سر پای موی وی سرخ بود فی الطراح اصعب شترے کہ سفیدی و سے با سرخی آمیختہ بود باین
 نوع کہ بالا سے پشم و سے سرخ بود و درون و سے سفید۔ لیس ضرب و لا طرد۔ و خود در دن و نہ را دن یعنی مردم
 را از پیش می راندہ باشند و نیز رندہ باشند چنانکہ پیش طوک و امرارے کنند۔ و لیس قبل ایک ایک
 و بنود گفتن یکسو شود و در شوقیل بمعنی قول است۔ و رواہ الشافعی و الترمذی و ابن ماجہ و الداریم۔

و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لما جعل رمی الجہاد سنی العفا و المردہ
 لا اقامۃ ذکر اللہ۔ فرمود آن حضرت مشروع گردانیدہ نشدہ است انداختن سنگیزہ با و دویدن میان صفاد و
 نگر از بر اے یاد کردن خداے تعالی چون افعال حج اکثر از ان قبیل بود کہ در عقل ستمے آید اسرار آن
 و در یک نمی کند معنی عبارت در ان خصوصاً سنگیزہ یا بکیفیت مخصوص انداختن و ازین جاتا انجاد ویدن کہ
 این امور بعد سے محض انداختن فرمود بآنکہ تشریع این امور را بر اے اقامت و ذکر خدا و یاد کردن او است
 تعالی در حد ذات شان با نچہ مقارن آنهاست اذا و عیہ و اذا کار اگر چه ظاہر و عقل نشانہ را پیدا آنکہ عاقل اگر
 فکر کند و سعی در فی مثل استیجری شود و فهم نمی کند مگر از ان بعد محض می یابد و عقل خود را معزول و محض می شمارد
 نمی بیند مگر امر شایع را و یاد نمی آورد ما سوسے حق را و این قسمه از ان است کہ احضار انواع ذکر حقیقت است و
 این باعتبار اصل است اما الاکن تصور فعل آنحضرت و وجود و قوت آنحضرت در ان ماکثر موافقت و اتباع و تقویت
 و سے صلی اللہ علیہ وسلم در سیدن و بان و دست و پاسے در انجا کہ و سے نہادہ لذت و لورایت ذوق محال است
 می بخشید و اثر با و ذوق و تہار باطن می آرد و کرد بان تعبیر از بیان آن عاجز است عرفت من ذاق (ر) ذوق این
 می شناسی بچندانی بپیشی یا اللهم زد قنار و از قنار رواہ الترمذی و الداریم و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح
 عنہا حالت قلبنا۔ و ہم از عایشہ است کہ گفت گفتیم ما اہل بیت۔ یا رسول اللہ الانی کس یا را یظلمک بمنی۔ آیا
 نہ بر اکرم بر اے تو نبای و خاد کہ سایہ کند ترا بمنی۔ قال لا۔ گفت آنحضرت بذا کنید و در مشا خانہ۔ معنی مشاخ من
 سبق۔ مشا خانہ فرود آمدن و نشستن کسی است کہ پیشی کرده و پیشتر آنجا رسیدہ مشاخ در اصل لغت جایی نشستن

الفصل الاول عن ابن عباس قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر في الخليفة - گفت
ابن عباس اگر ارد انحضرت نماز پیشین را در وقتیکہ برآمدن سجہ در ذی الخلیفہ کہ بمقام اہل بیت است ثم جہاننا فہ
بستر طہیدہ و خواندہ نافعہ خود را کہ بخواند است آنرا بدے گرداند - فاشعرانی صفحہ شامہ الامین پس نیزہ ندان
نافعہ را در کرانہ راست کو بان دے فی الصلح صفحہ کرانہ ہر چہ شرح انسان معلوی وی - وصلت الہم عنہا - و
بستر و پاک کرد خون را از آن - و قلہ بالخلین - و او بخت در گردن نافعہ و فعل را فی الصلح تقلید خبرے در
گردن استور فرمائے در او کین بخت علامت ہدی و این از عادت جاہلیت بود کہ میکردند تا معلوم گرد کہ ہدی
است و بیکس نذر دود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت محبت غرض - ثم ركب راحلۃ بعد از آن ہوار شد
آن حضرت بر شتر سوارے خود کہ نافعہ قصو بود - فلما استوت به علی البیداء اہل باج - پس ہنگامیکہ برواشت
نافعہ آن حضرت را بر بیدار کہ نام موضعی است تبلیہ کرد سجہ - رواہ سلم - بداند کہ اشعار پارہ گردن یکجا
کو ہاست تا آنکہ روان شود از دے فوئ شفق از شعور مست بے علم یعنی ناپید اند کہ این ہدی است و تمجید
گردن و اشتراط و شناختہ شود نزد گم شدن و باز آیند از آن و زردان و بخورند آنرا فقر اگر ہلاک گرد و اتفاق ہارند
بر ترک اشعار در غم بہ سبب ضعف و غیر مستورے گرد و در رویاے او در غم تقلید پس مست و
اشعار سنت است نزد جہور ائمہ و روایت کردہ شدہ است از امام ابو حنیفہ کہ شب مست تقلید مکرر است
اشعار زیر اگر این مثلہ است و تغذیب حیوان مست و آن حرام است و آن حضرت علی اللہ علیہ وسلم کہ کردہ
بود از جهت آن کہ کرد کہ مشرکان با دشمنی آمدند از قرض کن کہ با اشعار و مردم بر سرین سخن بسیار پیچیدہ گفتہ اند
کہ این میالف اعادہ میجہ است کہ وارو شدہ اند و اشعار و این مثلہ نیست بلکہ در حکم قصد و مجاہدت و نشان
دراغ مست کہ ہرے صلحت میکنند و نیز قرض مشرکین در آن وقت نجابت مبد بود از جهت قوت
اسلام و شکست دین و کثرت اصحاب بکیت لا ید و لا یجعی این کلام مشہور است میان قوم و گفتہ اند کہ اگر ہست
الی جنبہ مرا اشعار را از اہل زمان خود بود کہ مبالغہ میکردند و در آن چاکہ خوف سرائت حسادت و فساد و خضو
بود پس میگفت تقلید پس مست در احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نیست نہ آنکہ اہل اشعار را مکررہ
می پنداشت یا آنرا مکررہ می پنداشت کہ اشعار کنند و تقلید نہ کنند نیز در زمان دے مردم اشعار ترک
دادہ بودند و آنہا کہ میکردند بہ مبالغہ میکردند و اشعار علامت احرام نمائدہ بود پس مکررہ پنداشت از
جہت آن داشتہ علم و توبہ پستی از توجیہ این سخن زیادہ تقریر و تحریر کردہ و شرح آنرا نقل کردہ ایم و باید
التوفیق - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت اہے النبی صلی اللہ علیہ وسلم مرۃ اسے السیت غمما گفت
عائشہ ہے فرستاد آن حضرت یکبارے بنجاد کہے گو سفندی را - فقلہ ہا پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد

شفق عليه - وعنه جابر - رضى الله عنه - قال نكح رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاتقه ثمانية عشر شهرا ثم طهرها
 حتى كره ان تحضرت ارجاء عاتقه وازجست دسے گا و بار و در خود گرفته اند شایسته این زن می بود زیرا که غرضه از
 غیرت اذن دسے روا نبود - رواه مسلم - وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم عن نسائه بقوله في حجة الوداع انما
 انكحوا كل من كان محضرا من اهل بيته وكنوا معه حتى يفرقوا به فمضى حتى استكمل ما كان عليه من اهل بيته وكنوا معه حتى
 انكحوا كل من كان محضرا من اهل بيته وكنوا معه حتى استكمل ما كان عليه من اهل بيته وكنوا معه حتى استكمل ما كان عليه من اهل بيته
 اين حديث صلاحيت احتجاج مالک دار و اگر زیادہ از هفت کس کرده باشد - رواه مسلم - وعنه شافعية -

رضي الله عنه - قالت قلت فلانك من النبي - گفت عاتقه بافتم من گردن بند ای شترين غير خدا - صلى الله
 عليه وسلم بیدی - بد و دست خود بدن بختين و غنيم و سکون جمع بدنه بختات - ثم قل لها يا شاعر يا شاعر فقل ما
 انك انت انما ارد گردن آنا و اشعار کرد آنا را - و ادا یا دوست داد آنا را بگو یعنی همراه ای که کرد در سال اول طهيت
 مع امير طاج کرده فرستادند - فاحرم عليه شئ كان اهل له ليس حرام لشد بر حضرت چيزي که حلال کرده شده بود در
 اورا پس جاری شد احکام حرام عاتقه اين را براسے آن گفت که رسید بوی که ابن عباس بگو بد که هر که هر
 بد که فرستد حرام میگردد و دسے آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد هدی بخدا و خود کرده شود پس رد کرد بر ابن عباس این
 قول در این شفق عليه و منها قالت قلت فلانك من النبي - کان عندی سوم از عاتقه است که گفت بافتم فلانك
 بدن آن حضرت را از صوفی که بود نزد من سخن بکسر و سکون انشیم باشیم رنگین - ثم بعث بها مع ابی - پس فرستاد
 آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه شفق عليه - وعنه ابی هريرة - رضي الله

عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى رجلا يسوق بئرا - ان حضرت دید مردی را که برانند شتر را فقال له
 پس گفت ان حضرت سوار شو اگر - فقال انما بدلة ليس گفت آن مرد این بدست است یعنی شتر هدی است چون
 سوار شوم - فقال له انك يا رجل - با د فرمود سوار شو آنرا و اسے بر تو من میفرمایم که سوار شو و تو عندی غنائی
 فی الشایسته ادا نشانته - در کثرت دوم گفت ان حضرت این را یاد در کثرت سوم و آنرا بخیر ذکر کرد و این حدیث معلوم
 می شود که در کثرت سوم فرمود ما این درین روایت است و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف
 کرده اند که سوار شدن بر بدسے درست است یا نه قرصے برانند که درست است اگر زبان نکند و را و اجبی میگویند
 اگر مضطر گردد و درست است حالانکه این قول امام ابو حنیفه است حال این جمل معلوم نیست که چه بود و الله اعلم
 شفق عليه - وعنه ابی الزمير - نام دسے محمد بن مسلم کی است تابعی است و اسع العلم قال سمعت جابر بن
 عبد الله سئل عن ركوب الهدى - گفت شنیدم جابر را در حالتی که بر سیده شده عابرا سوار شدند بر هدی
 فقال سمعت اباي - پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را - صلى الله عليه وسلم يقول في الغنم ما كان عليه من اهل بيته

سوار شو اور با معتدل و اندازہ پی افرام و مجاہد اعتدال۔ اذ انکبت الیہما۔ این نیز وقتیکہ مضطر گردا شنیدہ
 شوی و ضرورت افتد و تواند کہ این بیان بالمعروف باشد حتی تجدی کلمہ را تا آنکہ بیانی تو پشت باینی مرکب با کہ بر پشت
 و سوار شوی۔ رواہ سلم۔ و عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہ قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ستمہ شتر بدینہ مع رجل۔ گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدینہ یکمہ ہزار مردے و گفتہ اند کہ نام
 آن مرد حاجتہ بن حذیب اسلمی است۔ و امرہ فیند و امیر و حاکم گردانید و او را در آن بدینا کہ نگاہی آن بکند و خبردار
 باشد۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ کیفت اصنع بما ابدع علی منہا بگو کہ کنم و چه سازم بدینہ کہ
 ماندہ شود و ہلاک گرد و ابداع باز آمدن شتر از سبکحت ماندگی یا بار گردان ابداع بغیر ہزار و سکون موحده
 و کسر وال تحقیق این عبارت بیانی در وزن علم در شرح ذکر کردہ شدہ است حاصلش ہمین است
 کہ گفتہ شد۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ انحر یا نحر کن اورا۔ ثم اصنع فطیما فی دہما۔ بستر بگردان فعل یا ہر دو
 بدینہ را کہ تقلید کردہ شدہ است بنان در خون و شتر۔ ثم اجعلما علی صفحتهما۔ بستر بگردان فعل یا ہر دو
 فعل کی اند و لہذا در حدیث دیگر کہ در فضل ثانی بیاید فعل بلفظ مفرد ذکر کردہ در مفسر نام بدینہ باشد اندر الگہ بیان
 کہ ہدی است پس بخورند از دسے فقرانہ اغنیاء کہ خوردن آن بر ایشان حرام است۔ و لا تأکل من اناث ولا اعد
 من اہل رقتک۔ و خور از ان بدینہ تو و خور و بیج یکے از در فغان تو کہ در سفر با تو ہمراہ اند خواہ فقر باشند یا
 اغنیاء و حکمت در سنی ایشان انا گل ہر چند فقیر باشد قطع طمع و حیانت ایشان است اذ ان رفع تمت تا کی بکشد
 و بخورد و ابداع را باشد بسازد و دفعہ بغیر ما وہ کس نیز گفتہ اند و سکون فاماعت فیق باہ و در بعض نسخ لفظ انا
 و لیکن صحیح ثبوت ادا است در روایت و اضافت بیانیہ است و گفتہ اند این در مد نہ کہ واجب گردانیدہ است بر خود
 و از بدینہ قطع می توان خورد اگر گویند چون بچکس بخورد و بباع بخورد و درین تفہیم مال است جوایش آنکہ مادت ہر
 کہ اہل بودادی می آیند و پس ایشان و بخورند و دفع میگردند و گاہی قائلند دیگر ہمیرسد و متع میگردند۔ رواہ سلم
 و عن جابر قال نحرنا مع رسول اللہ گفت جابر بخور کردیم با یا مفسر از صلی اللہ علیہ وسلم عام الحدیثیہ
 البقرہ عن سبعۃ و البقرہ عن سبعۃ۔ در سال حدیبیہ کہ ہوا آمدند و محضر شدند شتر از دہفت کس و گاؤں نیز از دہفت
 کس بدینہ نزد شافعیہ مخصوص شترست و از خفیفہ فقرہ را ہم بدینہ میگویند و انجدین بظاہر موبد قول شافعیہ است کہ بدینہ را
 بالبقرہ مقابل نہاد و باب المجد نیز ہم چنین آمدہ است غالب این است و لیکن ما میگویم کہ اینجا بقربہ مقابلہ شتر
 مراد است و اگر نہ شامل اہل و بقر و غنم است کذا قال اہل اللغۃ۔ رواہ سلم۔ و عن ابن عمر انہ اتی سئل
 رجل قد اناخ بدینہ یخربا۔ و از ابن عمر آمدہ است کہ بدینہ سوسے آمد بر مردے کہ نشاندہ است بدینہ خود را
 و را لیکہ خرمی کند آنرا۔ قال۔ گفت ابن عمر البشما قیام مقیدہ سہرا انگیز آن را در حالیکہ ایستادہ است

بسته شد یعنی پاسبان چپ سینه محمد لازم گرفت محمد را صلی اللہ علیہ وسلم سخت در خمر خست و طبعی خمر خست
 کہ پاسبان چپ سینه را بر سجانی بر بند و در بالاے سینه دے نیزه زن تا خون رود و بپزند و در گاو گوشت نجس است
 و در ستر نیزه نجس است و لیکن سنت خمر خست بر وجه مذکور متفق علیہ و عن علی رضی اللہ عنہ قال ارے
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اقوم علی بدنہ گفت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کرامت کہ اگر کردار آن حضرت
 کہ با ستم بر بدن دے و خبر وادار ستم از کار و بار آن - و ان القصد یجما - و اگر کردار که نقد کنم بگوشت آن
 و جلود و عیسی ستمای آن و اجابتها و عیسی های آن - و ان لا اعلیٰ الخیار منہا - و اگر کردار که ندیم ستر کنند و البتہ اجرت
 او را از آن - قال - گفت آن حضرت - نحن نغنیہ من عندنا - ما یمیکم جزا را از پیش خود متفق علیہ - و عن جابر بن
 قال کنا لانا کل من لحوم بدنا فوق ثلاث - گفت جابر بودیم ماکہ بخوردیم از گوشتہاے قربانیہای خود بالای سه روز
 یعنی در سه روز بخش میکردیم و می خوردیم و بگرد می دادیم و زیادہ بر سر روز جاری نبود و بخا ہر استثنیٰ آن -
 فرخص لنا رسول اللہ - پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال کلو و تزودوا پس گفت بخورید
 و نوشہ سازید یعنی زیادہ بر سر روز - لا کنا و تزودنا پس خوردیم و نوشہ کردیم چون احتیاج بگردم درابتدای
 امر بسیار بود حکم کرده بودند کہ نقد کنند و نوشہ سازند و زیادہ بر سر روز نگاهدارند بعد از آن کہ احتیاج
 بر طرف شد و قربانی کردن ہمہ گس را میسر شد رخصت کردند کہ اگر زیادہ بر سر روز نگاهدارند بایکی نیست
 چنانکہ در حدیث سلمہ بن الاکوع ہیاء متفق علیہ - و ضابطہ در خوردن ذبائح آنست کہ از انصاف دوم
 تمنع و ستران بخورد و از دم حیایات نخورد

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اہلک عام الکلبیۃ
 فی ہذا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جلاکان لابی جہل - و رایت سنت از ابن عباس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم فرستاد در سال حدیبیہ کہ حضرت شد و نگذاشتند او را قریش کہ بکند در آید و عمر بر آید و در ہایاے خود ستر را
 کہ را بوجہل را بود و در روز بدینیمت بدست آمدہ بود صلی اللہ علیہ وسلم را سہ ہفتہ - در سر آن ستر یعنی در مینی
 دے حلقہ بود از نقرہ برہ نیم با فتح راے متفقہ حلقہ کہ در مینی ستر را در لحد مینی و سہ اندام کند اتی القاموس
 یعنی بذلک المشرکین - و در ششمی اعاخت و نگین بساخت بہ سبب آن مشرکان را نلبہ سیند آزاد در دست
 سلمان افنادہ و ذبح گشتہ و انما یجاسلوم میشود کہ نگین گردانیدن کلار و در غم و غصہ ادا فتن ایشان
 ستھن و سنجب ست قولہ تعالیٰ یعنی ہم الکفار و سوادہ ابو داؤد و عن ناجیۃ الخراعی - صحابی ست
 نام دے ذکوان بود کن حضرت ناجیۃ نام کرده و ہایاے خود را بے سپردہ و بکہ فرستادہ بود چنانکہ فیصل
 اول گذشتہ و ما نا کہ تسبیہ و ناجیۃ بخت نبات یافتن او بود و از قریش - قال قلت گفت ناجیۃ کہ

من - یا رسول اللہ کیف اصنع بما عطف من العبدین - چگونہ کنم معاملہ بچیزے کہ ملاک و مانعہ گردد از بدن - قال
 انحر باخم انفس العبدانی و ہما - گفت آن حضرت بخزن آنرا پست و خوار و نعل اورا کہ قلاوہا و سبک شوم علی بن الناس
 و دنیا پست مرزدہ و گوار و مانع برادر میان مردم و میان آن بدنہ - یا کفر ہنا - پس می خورد مردم از بعضی فقر
 بغير حاجت کہ رفیقانند چنانکہ گذشت - رواہ مالک و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ ابو داؤد و الساری عن ناجیہ
 الاسلمی - ظاہر آنست کہ اختلاف در نسبت ست و ذات یکے ست زیرا کہ ناجیہ در صحابی کی ست و در کتب
 اورا اسلمی گفتہ اند و مؤلف تراجمی گفتہ - و عن عبد اللہ بن قرظ - نعم فاف وسکون را در آخر طای ممل
 صحابی ست نام او شیطان بود آن حضرت عبد اللہ نام ہناد - عن ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اعظم الايام
 عند اللہ یوم النحر - گفت آن حضرت بدرستیکہ بزرگترین روز ہما نزد خدا روز نحر ست - نعم یوم النحر - بفتح فاف
 و تشدید را - قال ثور - گفت ثور کہ راوی حدیث ست - و یوم النحر - یعنی یوم النحر روز دوم از روز
 نحر ست ناسیہ شد بلکہ از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت در زمین ایشان و معنی بعد از تعب کشیدن
 و رواہی مناسک و مراد آنست کہ از جملہ اعظم ایام روز نحر ست و الا در حدیث آمدہ است کہ افضل ایام
 روز عرفہ است پس افضل ایام عشرہ ذوالحجہ است و روز نحر از جملہ این ایامست و در روز جمعہ نیز آمدہ است
 کہ افضل ایام ست و مردم اختلاف کردہ اند و عرفہ و جمعہ بعضے گفتہ اند کہ افضل ایام ہفتہ جمعہ است و افضل
 ایام سال روز عرفہ است و اللہ اعلم - قال - گفت عبد اللہ بن قرظ غریب الرسل اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 بدئات خمس اوست - نزدیک گردانیدہ شد از برای سخنم برای آن حضرت بدہ پنج یا شش - فلفظ
 یز و لفظ الیر یا متین یبداء پس در ایستادہ بدہ ہما کہ نزدیک بشدہ بودے آن حضرت تا بکلام از ایشان
 آغاز کند در نحر - فلما وجبت جنوبہا - پس ہنگامیکہ ساقط شد و افتاد بر زمین پہلو ہما بدہ ہا یعنی سر و شند
 و اندادہ - قال - گفت را دے - حکم بکلمہ خفیہ - پس حکم کرد آنحضرت بکلمہ پنهان یعنی آہستہ گفت - لم افہما -
 کہ نہ فہمیدم من آن کلمہ را - قال و قلت ما قال - گفت را دے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسیکہ در پہلوے
 آن حضرت بود و در بعضی نسخ (فالت الذی یلیہ) یعنی پس پرسیدم من کسے را کہ پیوستہ بود باحضرت کہ چہ
 گفت آنحضرت - قال قال - گفت آنکس کہ گفت آن حضرت - من شاذ اقطع - ہر کہ خواہد بود ازین نثران برای
 خود قطع - رواہ ابو داؤد و النجاشی استہلال کردہ اند بعضی علماء بر جواز تنبی و غارت و فشار بعد از اذن
 مالک - و ذکر حدیث ابن عباس و جابر رضی باب الا حیمۃ - و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس جابر کہ در صحیح
 حسین باب مذکور اند و در جمیعہ

الفصل الثالث - عن سلمۃ بن الأكوع - صحابی مشہورست از نجاشیان و تیر اندازان ناسے بود

و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت می نمود قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من صحنی نکلتم فلان یصبح مبرداً و یکنفث
 سلمه گفت آنحضرت آن کسی که قربانی کند از شام پس باید که صبح کند آنکس بعد از شب سوم - و فی خبر منه شد
 و حال آنکه باشد در خانه و می از آن خبری - فلما کان العالم القبل قالوا ایس یوما یکم شد سال آئینہ گفتند -
 یا رسول اللہ تعقل کما فعلنا العام الماضي - یکیم چنانکه کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاه ندایم گوشت انجیر را بوز سر
 روز قال گفت آنحضرت - کلو او اطمو او او خروا - بخورید و بخورید و بخورید و بخورید - فان ذلک العام کان الناس
 جمد - زیرا که بدرستی در آن سال بود مردم مشقت و سختی یعنی فقر و احتیاج - فاروت ان تعینوا لقم یس
 خواستم من نبی از او خار که اعانت کنید در مردم بخورایند آن چون اسال احتیاج بر طرف شدنی بنزیر ظرف
 گشت و اگر بنیدر خدمت است بیفتن علیہ - و عن بنیثہ بضم ذون و فتح موحده و سکن تخانیہ و شین بجم
 صحابی است و در بنیثہ الخیر میگوید نیز قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما کنا نبینا کم عن کومان ناکو با فوق
 قلت - گفت آنحضرت بدرستی ما بودیم که نبی میکردیم شمار از گوشتهای قربانی پاک بخورید و بالا می رسد روز و
 زیادہ بران مکی تسکیم - برای آنکه تا گنجایش کند شمار و فرخی شود میان شما و همه کس برسد بجا اللہ یاسم آورد
 خداے تعالی فرخی و گنجایش را - فکلو او او خروا - پس بخورید و بنید - و آخر وایم بجزه یعنی طلب کنید بوی جرو و آب
 تا از تجارت و الا ب نشدین نامی بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورایند مردم را
 شاید که در خوردن نیز اجرے و ثوابی باشد که ایام ضیافۃ اللہ است چنانکه فرمود - الا ان لہ الا یام ایام اکل
 و شرب - و اما و آگاه باشید بدرستی که این روزها یعنی روزهای سی روزهای قربانی و روزهای خوردن
 و آشامیدن است چون سال تمام را صنت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز که حج کردید و مغفول رشدید
 بخورید و بنوشید و روے آسایش بنید اما با وجود آن خدا را یاد دارید و اندوختن خدا فاضل میباشد چنانکه
 فرمود - و ذکر اللہ - و این روزهای ذکر خداست - رواہ ابو داود

باب الحلق

حلق شستن موسی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و معتبر اگر زن از آنکه حلق حرام است بر
 ایشان و وجه افضلیت آن است که مقرر باقی دارند و است بر نفس خود و نیست را از موسی و حاج و معتبر ما مورا اند
 بزرگ زینت و تمیز لیل و انکسار و او فی قصر آن است که بگیرند از موسی سر خود مقدار سه انگشت و کفایت میکند
 در حلق نزد ما حق ربع راس و حلق تمام سراقرب است بهشت چنانکه در مسح و ثنابت شد و است حلق از آن
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و غیر حج و عمره و در حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور و در موضع خود نیست
 کلام در اصل جواز و لیکن علی ترک آن است

علیہ وسلم اتی منافا فی الحجرة فرماہ۔ روایت است از انس کہ آن حضرت آمد بنیاس آمد حجرة العقبہ را پس ہی کرد و گشت
 و این روز در زخمت کہ از دلف آمد چنانکہ گذشت۔ ثم اتی منزله بنیاد و خرنسکہ۔ پسر آمد و منزل خود کہ در شاد شست
 و خمر کرد و فریانی خود را۔ ثم دعا بالخلق۔ پسر طلبید سر تراش را کہ نام وے معمر بن عبد اللہ است قرشی عدوے
 قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمدہ کہ چون عمر آمدہ و استرہ و دوست گزشتہ بر سر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 ایستاد آن حضرت گفت یا معمر ممکن گردانید ترا پیغمبر خدا بر دو نمرہ گوش خود و دوست تو استرہ است یعنی شش بار
 باش و قدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول اللہ ہمہ رستیکہ این از نعمتای خدمت و شست او است بر من
 آن حضرت گفت آری پچنین است و ناول الحائق شقۃ الایمن۔ و داد سر تراش را جانب راست خود ظاهر
 این حدیث آن است کہ معتبر در ابتدا یمن مخلوق است و یعنی یمن حائق اعتبار کنند۔ مخلوق پس خلق کرد جانب
 راست آن حضرت را۔ ثم دعا بالطلۃ الانصار۔ فاعطاه ایاہ۔ پسر خواند آنحضرت ابو طلحہ انصاری را کہ
 از مشاہیر صحابہ است و دوست کہ جعفر شریف را حاضر کرده و زوج ام سلیم است کہ مادر انس بن مالک است و این
 جنت در بعضی روایات آمدہ کہ بام سلیم داد۔ ثم ناول النبی الا یسر فقال خلق۔ پسر داد آنحضرت جانب چپ
 خود را پس گفت تراش۔ خلق۔ پس تراشد۔ فاعطاه ابو طلحہ پس داد وے را بابی طلحہ فقال تمسم من الناس
 پس گفت تمسم کن این را میان مردم پس بہر یک را یکتا ہر موسی و دتارہ موسی انصیب رسیدہ گویا شاعر
 باین قصہ اشارت کردہ است۔ بیت۔ مرا از زلف تو موسی بسند است۔ بخندے بیکم بوس بسند است۔ و پچنین
 ناخوان نیز نقلیم کرد و ہر حاضران شست فرمود و این برکات در میان امت نالی بونا ہذا باقی ماند کہ با عفت
 مذکورہ و بادداشتی بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گویا وے بسند است کہ گفتہ است
 ابیہنی مراد است متفق علیہ۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت الطیب رسول اللہ۔ گفت عائشہ
 بودم من کہ طیب میکرد پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یحرم۔ پیش از آنکہ احرام بندد۔ ویوم الحرام قبل ان
 یطوف بالبيت۔ و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکہ طواف کند بچانکہ کہ بعد از طواف و لبس ثیاب طیب
 کہ مسک۔ بخوشبوی کہ در وے مشک می بود و گفتہ اند کہ افضل و اولی در طیب احرام مشک و گلاب است کہ
 بوسے دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می بر آیند و ہمہ چیز حلال میشود مگر شاد بعد از طواف نہا نیز
 حلال می شوند۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افاض یوم النحر ثم رجع
 فصلی الظہر بمنا۔ روایت است از ابن عمر کہ آن حضرت آمد و روز نحر بیکہ و طواف کرد و پسر باز گشت بہ منی
 پس بگذارد ظہر را یعنی۔ رواہ مسلم۔ و در حدیث جابر و عائشہ آمدہ کہ گذارد ظہر را بیکہ و درین دو حدیث
 تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگرے است و حدیث جابر و عائشہ از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر

دیوبند میں مسلمانوں کی تعلیم کے لیے ایک مدرسہ قائم کیا گیا۔

الفصل الثانی عن علی و عایشہ رضی اللہ عنہما قال انی رسول اللہ گفتندی کہ در پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان خلق المرأة راسها من خلقی کردن زن سرش را رواه الترمذی وعن ابن عباس رزم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليس سلع النساء الخلق نیست بر زنان خلق و چون این عبارت تحمل جواز خلق بود رفع این توهم کرد بقول خود اما علی النساء التفسير نیست بر زنان مگر تفسیر رواه ابو داود و الدار السنی و هذا

الباب قال عن الفصل الثالث

باب در لواحق و متمات ماسبق

الفصل الاول - عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقف في محبة
الولد يعني للناس بسانه فان حضرت فوقف كرد وابتداء درجاسه در محبة الاولاد بمنابر ابي خاسر مردم ك
سوال مي كردند و استفسار مي نمودند و تعليم احكام و استكشاف اقسام مي نمودند - فبار و رجل فقال لم اشعر فقلت
قبل ان افترج - پس آيد آن حضرت را مرد پس گفت انفر دكاه نشدم پس حلق كردم پيش از انكه دك كنم
و حالانكه حلق بعد از دك بايد كرد فقال افترج ولا حرج - پس گفت آن حضرت فترج كن بچ حلق و باكي نيست - فبار
اخر فقال لم اشعر فترج قبل ان ارمي - پس آيد آنحضرت را مرد ديگر پس گفت آگاه نشدم پس بخركردم پيش از انكه
رمي كنم فقال ارم ولا حرج - گفت آن حضرت مينداز و ميستبيح حج - فهاسل النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء قدم
ولا اخر لا قال افعل ولا حرج - پس پرسيد نشد آنحضرت در پنج چيز كه تقديم كرده شده و در چيزي كه تاخير كرده شده
مگر آنكه گفت بكن پنج باكي نيست رفق عليه وني رواية لسلم - و در روايتي موسلم را اين چنين آمده كه - انا و رجل
فقال فقلت قبل ان ارمي - آيد آن حضرت را مرد پس گفت حلق كردم من پيش از انكه رمي كنم - قال ارم ولا حرج
گفت آن حضرت رمي كن پنج باكي نيست - و انا و اخر فقال اخست الى البيت قبل ان ارمي قال ارم ولا حرج -
تقديم و تاخير در اين صورت بدو سه واسطه است - و عن ابن عباس - ربه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم
بسال يوم النحر يعني فيقول لا حرج - گفت ابن عباس كه بود آن حضرت كه پرسيد من شدم روز نحر يعني پس
مي گفت ميستبيح حج - فبار و رجل فقال ريس برسيد آن حضرت را مرد پس گفت - ريت بعد
ما اسبغت - رسته كردم بعد از انكه شام كردم و حالانكه رمي و هفت با مبادوست - فقال ريس گفت آن
حضرت لا حرج - و نزد آنكه اگر تاخير كند تا خوب لازم مي گردد و دم و مرا و از ساز و آئينان بعد از عسرت
نزد و اما اگر در ترتيب كرد لازم نمي شود چيزي و اگر تاخير نكند تا فروال لازم مي شود - رواه البخاري - بدانكه افعال
و در نهار است رمي و دك و حلق و طواف و اختلاف كرده اند كه اين ترتيب سنت است يا واجب اگر عظماء

برآمد و شافعی و احمد از ایشانند کہ سنت است نمسک یا تجدید و جماعت کہ امام ابو حنیفہ و مالک کہ از ایشانست
میگویند واجب است و یگونیہ از ثقیفی حرج رفع ثم است از جهت جملہ بیان و لیکن دم واجب است و بی گنہہ کہ بر مصل
روایت کردہ مثل ابن حدیث و واجب کردہ اندہ دم واپس اگر نمی چید وی یعنی برادر بیکر و نکلات انی اللہ اعلم
الفصل الثانی عن علی رضی اللہ عنہ قال اتاہ رجل فقال - گفت علی آمد آن حضرت را مردی
پس گفت یا رسول اللہ انی الکنت قبل ان اطلق من طواف اقامہ کردم پیش از اطلاق - قال لا احسن
او اقص و لا مرج - گفت آن حضرت مرا کن در اطلاق کن یا تقصیر کن و نیست حج چون تخفیف کرد بروی و نزدیک
زیادہ کرد و در تخفیف یعنی اگر حلق ہم نگی تقصیر کن یا بزرگوست - و جارا آخر فقال زکات قبل ان ارمی -
و آمد بگرے پس گفت فزع کردم پیش از رمی - قال ارم و لا ترجع - این دو صورت در احادیث سابق

ند کہ روشدہ بود رواہ الترمذی

الفصل الثالث عن اسامہ بن شریک - یخ شین و کسر لہ محال است نزول کرد کہ رواہ حدیث
او در کوفیان است - قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاجا فکان الناس یأتونہ - گفت بر آمدم
من با آنحضرت قصد حج کنندہ پس بود در مردم کہ می آمدند نزد آنحضرت - فمن قال یس یعنی گویند بود این را
کہ یا رسول اللہ سمیت قبل ان اطوف سعی کردم میان مفاد مردہ پیش از آنکہ طواف کنم - و آخرت شب
او قدمت شبنا - یا گویند بود ند کہ تاخیر کہیم چیسے را پست کردم از وقتش یا بیشتر کردم از آن مکان بقول
لا حج - پس بود آنحضرت کہ میگفت یحج باک نیست و یحج بڑہ نیست - الا علی رجل اقرض عن مسلم - و لیکن
حج و بڑہ بر روی است کہ بریدہ و پانہ کرد آبرو سے سلمان را غضیب و امانت و جزا کن فی الصراح عن
بکر بن حبیب مردم و فی الفاوس عن محل مدح دوم از آدمی خواہ و نفس می باشد یا در پد آن یا
در ہر چہ لازم امراد است و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاہ میدارد آن را از نفس و غضیب کردن -
و چہ ظالم - و حالانکہ آنرا دوستم کنندہ است و بناحق آزار رسانندہ است و براسے مغرور منہج دینی نکردہ
چنانکہ حج رواہ و شہود یقین و تکذیب و مانند آن می کنند - فذلک الذی حج و ہلک - پس آنکس است
کہ بڑہ کار شدہ و ہلک گشتہ بر معصیت و حج بکسر راست بردن سب - رواہ ابو داؤد

باب خطبہ یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع

خطبہ پنجمین شان و امرے کہ واقع می شود در وے مخاطبت و خطبہ کلام متور سبج کذا فی الفاوس و
بیسے خطاب کردن یزیدی آید و غالب آمدہ و دعوت بر موعظت چنانکہ خطبہ بیکر غلہ و طلب امرآ و ایام تشریق
نام سر و دست بعد از رد و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتنستاسے قربانی بنا درین ایام قدید

می کنند ایام تشرین گفتند و از جهت آنکه میزگفته اند که قربانها را نوح در وقت طلوع آفتاب می کنند پس از تشرین
بعضی منور خمس باشد و در حدیث آمده است من فوج قبل التشرین قلیعه و مراد بتوابع و داغ کردن کعبه است
بر طواف و رابع یا دواغ کردن آن حضرت است مردم را در لذت نوح آنحضرت راجعه الوداع نام کردند

الفصل الاول - عن ابی بکره - یخرج باء سکون کاف تا در آخر محلی مشهور است - قال خغبنا البنی صلی الله
علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد و ما را آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کبیرة یوم خلق الله
السموات والارض - گفت آنحضرت که زمان یعنی سال به تحقیق با گذشت همچو سینه و حالت دی یعنی وضع حساب
دی که در روز پدید کردن خدایتعالی آسمانها و زمینها را بود و اثنا عشر شهرا یعنی دو و ازده ماه گذشت که در اول
خلق بود و چنانکه در قرآن مجید فرموده است که از آن عده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
والارض و الاینه معنی کلام آنست که عرب تا خبر می کردند محرم را تا صفر تا قتال کنند در دی و میکردند این را در
هر سال از هر سالی یک روز می زد و بدینا سال بعد از چند سال پیروده ماهی آمد و این الکیسه العرب میگویند و این سال
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در دی حج گذارد و در همان زمان مخصوص بجای خود با آمدند محرم باصل خود
و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند از این جهت تا خبر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج را این حج در دی الحجه واقع
شود که بر عتبات اوست یعنی از چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و در تشرین
جمع حرام است - فلما اتموا لیات رتبه حرام بهم آئیده اند - و القعدة برفع قاف و کسر فاء آمده ماهی است که سه
نشدند در سه از سفر با و دو و الحجه یکسر ماهی که در دو و سه حج میکردند و در یعنی بفتح ص - و رجب مفرط
بضم میم و فتح خاء و معین بن یزید که ابو قیسله است و مفرط در اصل شیر ترش را گویند که جفراست و دی و دوست
میدانست و بسیار بخورد آنرا از بخت نام او مضر افتاد و از جهت سقید ری رنگ او نام کردند و اضافت رجب بمفرط
بجست آنست که مبالغه میکردند ایشان در مخالفت تحریم وی - الذی بین جمادی و شعبان - آن ماه که بیان
جماوی الاخری و شعبانست صفت رجب مضرست از برای زیادت بیان - و قال گفت آنحضرت ای شهر مبارک
کدام ماه است این ماه مقصود از این سوال تمعید و تاسیس بیان مقصودست و تقریر آن در الزمان ایشان
فلما اتموا رسول الله علیه و سلم گفتیم ما خدا و رسول خدا و انما درست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
این کلام میگفتند و ادب میکردند اگر چه خود جواب آنرا میدادند خصوصاً در اینجا که با وجود آنکه معلوم و متعین
بود بر سر پند شاید بعضی داشتند باشد که می پرسیدند - فکنت - پس خاموش ماند آن حضرت - حتی فلما استسبم
بغیر اسم - تا آنکه گمان بردیم مآله آنحضرت نزدیک است که نام می برد و آنرا بجز نام مشهور که دارد - فقال
اللبس ذا الحجه - پس گفت بیا نیست این ماه ذی الحجه - فلما بلی - گفتیم ای این ماه ذی الحجه است - فقال -

خداوند فرزان و سببه ضعیف بجای داشتند و عفو و غشیکه مشرف شد باین عبادت انداخته شدند در دل وی
بی سابقه فکر و نامل بطریق الهام نکته نور عدم وقوف نزد این حقیقه یعنی حجره العقبه امیدست که صواب باشد و آن این است
که در عدم وقوف نزد این حجره اشارت مست از رب جرم در سول کریم که بنده چون بود و چه قاعلی بخا به هر که دور یا مست
و شفقت کشید و با التفه کرد و روان و بایشاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرده او انمود حق خدمت پر دوسر
طافت خود آسان گردانید و تعالی کار را بر نهی و مباح گردانید و آسودگی در احسن افضل فکرم خود داد و امانه
کرد بدوی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود و لایما دیرین عبادت که حج هست که بشتر غایت آثار رحمت و تملک مغفرت
چنانچه بیک وقفه در عزات تمامه گنابان می بخشد گو یا اگر گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشید
و مجاهد کردید یکدیگر آرام گیرید و آسوده باشید گنابان شمار را بخشیدم و پرتوا رحمت کردم و این نکته را بر اکابر
علمای مکّه در آن وقت درین مشهد حاضر بود و دعوی نمودم خصوصاً شیخان مولانا القاضی علی ابن القاضی
جبار الله القرشی الخالدی مفتی بلاد الهند الحرام الشهبز بن ظهرو پس همه قبول کردند و دستشان بودند و ملائجه و رکت

کردند و الله اعلم - و عن ابن عمر قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيت بمكة ليلتي مني - و روايت است از ابن عمر كه گفت طلب اذن كرد عباس علم آنحضرت استانه آن حضرت كه شب باش كند بكنه در سهامی مانی بن جل سقايه ابره منصب سقايه در مزم كه جواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئيس ایشان بود و در آنوقت و سقايه جای آب دادون - فاذن له پس اذن كرد آنحضرت مر عباس را به بیوتت مكر متفق علیه - بدانكه بیست یمنی واجب است نزد جمهور علماء و سنت است نزد امام ابو حنیفه و یمنین در روایاتی از شافعی و احمد و معتبر در بیست اگر تامل است و یمنین است حکم در موضعی كه قیام لیل در آنجا مستحب است یعنی گفته اند كه بیوتت يك ساعت كفایت است و شك قول بسنیت آن باین حدیث است كه اگر واجب نبود چون اذن میفرمودند آنحضرت علم عباس را به بیوتت مكر و جواب میگویند كه بجهت عذر و مزدورت بود و در بعضی روایات بلند فرست واقع شد بجای اذن و گاهی تمسك می كنند كه اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بودی لی اذن میفرست و این سخن ضعیف است زیرا كه مخالفت سنت از ظمیر بود نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلزام این مجابیت و مخالفت تمامه مردم و ترك ملازمت حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و شك نیست كه در ترك سنت انجام است و استیذان برای استقاط آن اشارت بود و در هدایه گفته است كه بیوتت یمنی از مناسك حج مفقود لذاته نیست بلكه برای آسانی رمی است اگر كی بیوتت كند در غیر مانی و حاضر گردد در وقت بی لازم نمی آید بر دوسه چیز است لیكن ترك متابعت رسول الله صلى الله عليه وسلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ادب میكرد بر ترك آن - و عن ابن عباس - رضی الله عنه - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جالی

السقایة - روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی سقیایه فرم - فاستسقی پس طلب کرد آب از
عباس که سقایه خواله وی بود فقال للعباس یا فضل اذهب الی امک - پس گفت عباس بسوی خود اگر فضل نام
داشت ای فضل بسوی مادر خود - قالت رسول الله صلی الله علیه وسلم یطلب من عندنا پس بسیار آنحضرت
را آئی از نزد مادر خود - فقال اسقنی پس گفت آنحضرت عباس آب بخوران مرا یعنی از آب در زم و آب درون خادم
بسیار فقال پس گفت عباس - یا رسول الله انهم یجعلون ایدیهم فیه معدوم می اندازند و ستمای خود را در آب
در زم - فقال اسقنی - باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند و فشرپ منه پس خود
آنحضرت از آب در زم - ثم اتی زمرم بستر آمد آنحضرت آب زمرم یطعمون و یعلون فیها و ایشان یعنی اولاد
عبد المطلب آب میدادند بخوردم و کار میکردند در سقایه - فقال پس گفت آنحضرت - اعلوا فانکم علی عمل صالح کما یکید
و شفت یکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح اید یعنی این آب دادن خدمت سقایه کردن عمل صالح است - ثم
قال لولان تغلبوا بستر گفت آنحضرت اگر کنی بود خوف این که غلبه کرده شود شمایه غلبه کنید بر شما مردم در
آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب به کشید و این کار را دست شما برود و نزلت حتی اضع
الحمل علی اذنه - هرگز آنکه فرو می آمد یعنی از ناله آن حضرت آنروز سوار بود نامردم به پیچید و احکام پیامورند تا آنکه
می نهادم زبانه را برین - و اشار الی ماله - و اشاره کرد آن حضرت بلفظ اذنه بسوی گفت خود - و راه البخاری -
و عن انس رقی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر المغرب العشاء ثم رقد قد فاه بحصب
روایت است از انس که آنحضرت بخار و نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را به محصب پس خواب کرد و بخان جانی
و محصب بفتح صاد شده هر موضعی که بسیار باشد سگر زده در وی و آلان نام موضعی معین است بیرون مکه
در جانب مناسقل بمعا و اکثر البطح و طمانیز میگوبند و خیف بنی کنانه نیز نام اوست و نزول دین مکان بعد از
برآمدن الامنی بود در روز چهارم از یوم تحریر و سیزدهم ذی الحجه - ثم ركب الی البیت و دعت به - بعد از خواب سوار
شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد و طواف و داع - و راه البخاری و عن عبد الرحمن بن رافع - بنم رافع قا
الرشا بمر تا بعین و ثقات ایشان است - قال سالت انس بن مالک قلت اجزئی بشی عقلت عن رسول الله
گفت پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا چیزی که دانستم و یا واری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر
بوم الزویة - بجا که اراد آنحضرت نماز پیشین را و روز ششم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنجا میروند
و وجه تسمیه در باب حجة الوداع و در حدیث جابر گذشت - قال یعنی - گفت انس نماز ظهر بنی کنانه پس معلوم شد
که آنحضرت از مکه پیش از ظهر برآمد - قال فاین صلی العصر یوم النفر - گفت ابن رافع بانس و جابر موافق به سیاق این
در که گوید و فقبت پس گفتم من پس بجا که اراد نماز عصر را و در نفر یعنی نون و سکون فاد ففتح نیز جابر است نام

روز چهارم اند و از نخست که از منی می برآید فی العراء نزل می کند گروه گرد و بازگشتن جایبان از تنه - قتل باطل
گفت کردار و نماز عصر باطل که همان محسوب است - ثم قال بچتر گفت انس - اقل کما یقل الم را که - کج بنا بچتر
امری نویسی آنحضرت خود ایشان کرده و تو بچنان کن که امرای تو میکنند و مخالفان کن که باعث تیغ شترنگر و د
امری ضروری هم نیست میثقی علیه - وعن عایشه رضی الله عنها قالت نزل الایح لیس سبب لغت عابد
فرود آمدن آنحضرت الیح را نیست منت و از مناسک حج و آن حضرت آنرا الطریق سنت و بنده نکرد و نماز
رسول الله - فرود نیاید پیغمبر خدا و روسته صلی الله علیه و سلم لانه کان الیح کخر مجرمه اذ انج - مگر از جهت آنکه
خود مدان موضع سلسله و آسانتر بود بر اے بیرون آمدن آن حضرت و قتی که بیرون آیند بر اگر چون در الیح
نزدل فرمود و اسباب و منافع در آنجا گذاشت و بلکه در کوه طواف کرد و از همان راه به مدینه رجوع
نمودن آسان باشد میثقی علیه - بدانکه اختلاف است در آن که تخصیص بیست نزل محسوب است یا از
بیست ے گویند و این قول این عمر است که آن اگر سنن حج و تمته مناسک است زیرا که آن حضرت صلی الله
علیه و سلم در منا گفت ما فرود آئید به ایم انشاء الله قلے فرود انجیت بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر کرده
بودند و سوگند خورده بودند که بی با شتم و بنی عبد المطلب مخالفت نکنند و مناکحت و مباحث نکنند و مملکت
عجمانیدنا آنکه محمد را تسلیم نکنند و بپا نیارند پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم خواست که ظاهر گردد این شایسته
اسلام را و مکانیکه ظاهر کرده بودند شعار کفر را و شکر نعمت خدا و فضل ے جل و علما و انما ید و کبر الی و اوسط
از عمر بن الخطاب آورده که روسته رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزل الیح دلیل یوم التقدر امر
دیکه که مردم را بدان و در چه ای گفته که اصح آنست که نزل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محسوب تقبید نمودن مشرکان بود
لغت متبع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه دل و طواف انتی و بعضی گفته که سنت است بلکه امری است
بود و ابو رافع مولی آن حضرت که گماشته و عده دار بار خادوی بود آنجا فرود آمد و حمزه رسول مصلی الله
علیه و سلم آنجا زد و بر حسب اتفاق درای خود بر مقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم ابو رافع روایت کرده است
و این قول ابن عباس است چنانکه بخاری او ے آورده است و عایشه نیز بچنان باب است چنانکه در حدیث
متفق علیه آمده مخفی نمائند که هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نجاشه و نزل فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود باطل
روی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میگردند و امام محمد و موافق ے خود گفته که نزل
و محسوب احسن است و اگر کنند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن
سید الدین صالح الله علیه و احسن مبداء و آنکه چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اود عبد الوهاب رحمه الله
طیلس حج گزارده و نفرمود با و ے از مناسک در سید محسوب نزل فرمود حضرت شیخ و بزرگوار و نماز کبر و جواب رفت

از گوار و هم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود و سوار شود این قدر در ریافت معاوت اقبال کافی است و فرمود که منی
 بزائد و این قول صحیح یعنی است بر آنچه گفته اند که نزول بحسب سنت است و لیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای
 عمره عایشه بود چنانکه باید و افتد اعلم و چنین است - قالت احرم من التیمیم - گفت عایشه احرام بستم از تیمیم برای عمره
 انداختم مگر تیس در آیدم مگر راه فقط نیست مگر فی پس قضا کردم عمره خود را که از جهت حدیث جعفر فوت شده بود چنانکه
 در باب قطع حجه اوداع گذشت - و اسطرلی رسول الله - و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بالاطح
 در ابطح کرد آنجا نزول فرموده و صحیح فرغت - تا آنکه فارغ شدم من - فامطالاس بالرحیل - پس امر کرد
 مردم را بکوبن کرون بجانب مدینه - فخرج فمر بالبیث - پس بیرون آمد آن حضرت از محسب پس گذشت بجای کعبه
 طواف به قبل صلوة الصبح - پس طواف کرد بجای کعبه پیش از نماز با دو این طواف وداع است و طواف
 صدر یعنی دال نیز گویند و در و سه رمل نیست و بعد از و سه سعی نهیم خرج الی المدینه - پست بر بیرون آمد
 بسوئے مدینه - هذا الحیث ما وجدته بر و اید استخین - مولف میگوید که این حدیث ثانیتم من آنرا بر و ایدی
 بخار و سلم - بل بردایه الی داود و بلکه یافتیم بر و اید الی داود و مع اختلاف بسیر فی آخره - باندک
 اختلافی در آخر حدیث - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال کان الناس یصرفون من کل وجه -
 بود مردم که بر می گشتند در هر طرف و مقید بر آمدن در که و بر آوردن طواف وداع نمی شدند -
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لایصرفن احدکم حتی یکون آخر عهده بالبیث -
 باید که بر آید بی از شما و کوچ نکنند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و امان و سه بجای کعبه کتابت است از طواف
 وداع - الا انه خفف عن الخائف - مگر آن است که بسبب گردانیده است کار بر حاکم و سا فدا گردانیده
 شد از و سه طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است یعنی علیه - این حدیث و حالت دارد و بر و طواف
 وداع و این است مذہب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذہب شافعی و سنت است نزد مالک و فرغ نیست با اتفاق
 و اما حدیث سابق اگر چه ظاهر و سه در امر رحیل است بی تفتید بطواف محمول است بر بر بن بقرئیه این حدیث -
 و عن عائشه - قالت حاضنت صفیة لیلة البقر - جعفر کرد صفیه در شب نفراد و این شب است که آن حضرت
 در محسب بود و شب در باب الحج مضایع بر و ز سابق میگرد و نه بر آید و چنانکه متعارف است - فقالت ما
 ارانی الا حابسکم - بیدارم خود را مگر موقوف دارنده و مانع آید شما یعنی از رحیل بعد بنه زرا که من جعفر کردم
 و طواف نموده ام - قال النبی صلی الله علیه و سلم عفری یعنی و سکون قاف - طقی یعنی حاکم و سکون لام و این
 و عاست که بر زن کشند و لیکن حقیقت و عا و نیست که چنین زبان ز دعاوت عرب شده است چنانکه در
 مثال آن و عفر مجروح کردن و قتل کردن و لاک ماضن یا معنی ناز آید و حلق و سیه آن و در حلق یاد و زن پیزی

در خلق و اسمی گفته که این کلمه است که در محل قیام می کنند و این دو کلمه را زیاد برین تحقیق است که در
شرح کرده شده است. الطافه یوم النحر آیات و احکام کرده است روز خجرات زیارت قبل از نهم گفته است
کرده است. قال گفت آنحضرت خطاب به پیغمبر فافتری بین ای کجی کن منقلب

الفصل الثانی در بیان مکررین الاوصاف - یعنی الله عز و جل و کون حاسے معلوم و بسیار معلوم محال است
روایت کرده است از او سے پرسو سے سلیمان - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في حجة الوداع
انك يوم هذا - گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت در حجة الوداع که امام و دست این روز قالدو يوم الحج الاكبر -
گفتند و منج البرستج اکبر نام سنت مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است و میگویند اکبر و در مقابل
اصغر است که عمره است و او را حج اصغر می نامند و آنکه الآن مردم حج را که روز جمعه اند حج اکبر میگویند متعارف
در این علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند که از حدیث
موضوع و باطل است نعم حجی که آن حضرت کرده صلى الله عليه وسلم روز جمعه بود و بیشک حج روز جمعه فیلسفی
خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان - قال فان دماکم و اموالکم و اعراضکم بینکم حرام کحرمتکم
در این بلد که برای شرح این در فصل اول معلوم شده است - الا لا یجنی جان علی نفسه - آگاه باشید باید که گناه
کنند و ستم نکنند حج گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود متعمد و منی از گناه کردن و ستم کردن است بر غیر
چون که بر کسی ستم می کنند بجهت بر خود می کنند که آنم و جزای آن رابع بدست پس این خبر در معنی معنی است
در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر بجهت خبر است نه بجهت معنی - الا لا یجنی جان علی دله - آگاه باشید
باید که جنایت نکنند حج جنایت کنند و بر فرزند خود - و لا مولود علی والد - و جنایت نکنند حج فرزندی بر والد
خود و فراین حدیث نبوت آن است که حج و شاعت این مشیت است از جنایت بر اجانب یا بجهت آنکه بر حکم
جنایت بر نفس است بجهت بر این عادت باطنیت بر اقدار باطنی جنایت و باین وجه این باید
حکم سابق است فافهم - الا ان الشیطان قد ايس ان یعبد فی بلدکم هذا اسباب آگاه باشید بر تنبیه شیطان تحقیق
نامید خدا این که عبادت کرده شود و او را کثایت است از عبادت بر ستمدن شهر شما که این است یعنی که همیشه
تا روز قیامت - و لکن سکون لطافت فیما یحترقون من الکمال فرضی به و لکن سرانجام است که باشد در شیطان
را فرزان بر دازد و در چیزه که حقیر و کم شمارید شما از علمای خود میس کار است کنید و گناهان
در نه چنانکه از خود و غیر فی بنیاد و در آن علمای طاعت شیطان است که راضی میگرد و شیطان بدان آن علمای
مردی بقتل و یحیان حروب و شمشیر و میگرد - رواه ابن ماجه و الترمذی و صححه - و حکم بصحت کرده است
ترمذی این حدیث را در رافع - بن عروا المزی فیهم و فتح زلس و بنون نسبت به یزید محالی است

روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حدیث قال یا رب رسول الله صلی الله علیه و سلم یسئله الناس
 یعنی من ارتفع الغنی - گفتند ویدم آنحضرت را که خطبه میکرد مردم را مینامشایم که بلند شود چاشگاه سینه بخله
 صبار و سوار بر اسب صبار و صبار نافه که بالا است چشم در سینه بود و درون سینه که چنانکه نظر او بشین مجسمه
 و قافه علی بصر عنه - و علی مرتضی رضی الله عنه تعبیر و تفسیر کرده از آنحضرت و میگوید می شنواید وی فماینید
 و میرسانید آن کسان که دور بودند آنچه آن حضرت می فرموده اناس بین قائم و قافه - مردم بعضی ایستاده
 بودند و بعضی نشسته و روح سه خطبه سنان است یکی در روز و در یک روز و در یک روز و در یک روز و در یک روز و در یک روز
 که بعد آن باید کرد تعلیم و تلقین میفرمود - رواه ابو داود و - و عن عائشه و ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم اخطواف الزبارة فی یوم النحر الی اللیل - و روایت است از عائشه و ابن عباس که آنحضرت تا خبر که طواف
 زیارت را تا شب ظاهر این معارف است بحدیث عائشه که آنحضرت طواف کرد و ظهر میکرد کرد و این افسطانی است
 که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آنحضرت
 ظهر مینما کرد چنانکه گذشت و الله اعلم سزاوارتر از منی و ابو داود و ابن ماجه - و عن ابن عباس ان النبی
 صلی الله علیه و سلم لم یزل فی سبع الذی الا من قبله روايت است از ابن عباس که آنحضرت رمل نکرد در
 طواف الا من قبله معلوم میشود که رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف و اداییم نیست پس رمل
 نیست مگر در طواف قدوم - رواه ابو داود و ابن ماجه - و عن عائشه رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم
 قال اذا رمی احدکم حجرة العقبه فقد حل له کل شیء الا النساء - گفت آنحضرت و بگوید کسی که یکی از شما حجرة العقبه
 را پس تحقیق از احرام بر آید و محال شد و او را هر چیز بگردان و بعد از طواف زانان نیز محال خواهد شد
 رواه فی شرح السنه و قال اسناد ضعیف فی رواته احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی الحجرة فقد حل
 له کل شیء الا النساء - و عنهما قالت اما من رسول الله صلی الله علیه و سلم من آخر بوجه من علی ظهره گفت
 عائشه اما من دور و آن گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود و در وقتیکه گزارد
 ظهر را ظاهر این حدیث نیز همین است که ظهر مینما کرد - ثم مع الی منی بستر گشت بوسه منی - فمکث بها الی
 ایام التشریق پس در ننگ کرد یعنی شمای روز تشریق برمی ایستاد التمسس برمی میکرد و حجرة را و بگوید
 برگشت آفتاب از جانب مشرق بوسه مغرب - کل حجرة سبع حصیات - هر حجرة هفت سنگ بزرگ - کبر مع کل
 حصاة - بگوید میگفت با هر سنگ بزرگ - و یقین عند اللادی و النانیة - و می ایستاد نزد حجرة اولی و نانیة بعد از رمی
 و یطیل الیقینام نه در زمانی که و ایستاده و در وقتیکه میگردید و عینا ننگ گذشت - و برمی ایستاد
 فلیقین عند ما - و می میگردد و میگردید و میگردید - رواه ابو داود و -

و عن ابي البدر اح نفع موحده و تشدید و ال و حامی مملکتین بن عامر بن عدی - ابو البدر اح تطبیع
 تشدید است و بدروسه محالی است - عن امیر و روایت میکند از پدر خود - قال رخص رسول الله علیه و سلم
 رما را لایل فی البیتونه - گفت رخصت کرد و آنحضرت برای برانندگان سفران و در شب باش منی یعنی اگر در شب بتو نیت
 نکنند رخصت است آن بر موانیوم النحر رخصت کرد و گرمی کنند روز نحر جمع عواری بومین بعد یوم النحر - بستر جمع
 کنند گرمی و دور و زرا که بعد از روز نحرست غیر موانی اعداها پس رمی کنند در یک ازین دور و زرا و مالک
 و الترمذی و الدمشقی و قال الترمذی فی ذلک

باب ما یجوز من المحرم

باب در بیان چیزهای که بر یزیر کند از محرم یعنی حرام است بروی کردن آن خواه واجب گردد بر دوسه
 دم با صدقه یا نه و صدقه نصف صلح از گنیم یا صراح از شیر یا چیزه قلیل غیر مقدار بقدری معین و همه مذکور است
 در کتب فقه در سایل مناسک و جملة ازان در رساله فارسی مناسک بیان کرده ایم

الفصل الاول عن عبد الله بن عمر عن رسول الله ص و سید از پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم من الثیاب - چه چیز جایز است که پوشد محرم از جامه ها و چه چیز نه پوشد - فقال
 پس گفت آنحضرت همه چیز پوشد لیکن - لا تلبسوا القمص - پوشید پیراهن یا راقص یعنی جمع قمیص
 و الا لحام - و پوشید دستار بار - و لا السرا و پلاط و پوشید از باراد و پوشیدن قمیص سر اول پوشیدن
 امناس است بر وجه متعارف و ران چنانچه پیراهن را در بر افکنند و تنبان را در پایها کنند و الا اگر بر تن افکنند
 مثل بار و چیزه لازم نمی آید زیرا که درین صورت نمیکویند که پیراهن پوشیده و از بار پوشیده - و لا لابس
 و پوشید بر تنسار او بر تن بعم موحده و فون و سکون را در میان اینها تفسیر کرده اند و ارا قنصه طویل
 یعنی کلاه و راز و این تفسیر قاهرست در معرفت آن و آنچه مشهورست این است که از جامه شامی از نه تمام بدن و

سر کردن رای پوشد و در وقت که ران می پوشد - و لا الخفاف - و نه پوشید موزه بار - الا اعدا بجد فلیس
 فلیس خفین - مگر کسیکه نیاید فلیس را پس پوشد موزه بار - ولیقضا افضل من الکعبین - و باید که برود
 هر دو موزه را پان خراز هر دو پوشد تا از حد مژگی بر آید - و لا تلبسوا من الثیاب شیئا منته زعفران -
 و پوشید از جامه یا چیزه را که سوده است از زعفران و لا درس و جامه که سوده است آنرا درس
 یعنی واد و سکون را بیا زرد است که رنگ کرده میخورد و آنرا لیسر گویند متفق علیه و زاد التجاری
 فی روایه - و زیاده کرده است نجاصه در روایتی این عبارت را - و لا تنقب المرأة المحرمه - و نقاب بر روی
 ننگند زنی که محرم است و چه بعضی نخله متعقب بنائین و تشدید قاف و نقاب بکسر لون روی بند - و لا تلبس

القحطازین - و پوشند زن بر دست قحطاز را بغیم قاف و تشدید قاف و زای در آخر پوشش می است که زنان حجب برای دفع
 سر را در دستها پوشند که انگشتان و کف دست و ساعد همه را می پوشند و در میان آن پینه است بر کرده شده و بعضی گفته اند
 نوعی از زردی است که زنان در دستهای پوشند - و عن ابن عباس - رضی الله عنه ما قال سمعت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یخطب و یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت انا و
 لم یجد الحرم لعنیں بس خفیں - و قتیله باید محرم لعنیں را پوشند موزه بار - و اذا لم یجد ازار البس سرادیل - و چون
 نیاید نه بند را پوشند نه بانی را و لیکن قطع می کنند موزه بار از زبر پاشند با چنانکه در حدیث سابق بیان کرد
 محمود برین اند و اگر همان طور در دست پوشند فدیة و دوا مام احمد میگوید قطع نکند که در آن ضاعت مال است و
 بحکم ضرورت چنانکه هستند کمال خود پوشند و فدیة نیست در سرادیل نیز خلاف است و نزد امام ابوحنیفه باره
 کند و ازار سازد شفق علیه - و عن یحییٰ بن یساف یخرج ثیابا و یسکن عین محله بن امیة بغیم موزه و یخرج بیم و تشدید
 ثیابیه صحابی است اسلام آورد و در وضع و حاضر شد خنجر و طائف را - قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم
 بالبحرانة ابا جابر رجل عریانی - گفت بودیم ما نزد آنحضرت در جرد که بر یک مرحله اذمه است و آن حضرت
 اذا انما عمره برآورده بودند ناگاه آمد و او را روی ساکن بادیه علیه جبهه و یخرج بالخلق بهر آن مرد و جبهه بود
 و حال آنکه آن مرد آلوده بود و خلوق بیخ فای مجبه و قاف در آخر نام طیبی است که عربان میسازند و در آن نظران
 می اندازند مشهور است میان ایشان و یخرج بمنا و فای مجنبن آلودن جسد طیب چنانکه گویا می چکد از روی
 فقال - پس گفت آن مرد یارسول الله ای احرمت بالعمرة و هذا علی - بدرستیکه من احرام بسم برای عمره
 و حال آنکه این جامه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی یک فاعسله ثلاث
 مرات - اما خشبونی که بایست و آلوده است بدن تو بدین شوی آنرا سه بار از جهت آنکه استمال آن عفران جام است
 بر روان الا ان جمت که بقای از طیب بعد از احرام مندا احرام من فافهم - و اما کعبه فانز عمار و اما جبهه که تو پوشیده پس
 برکش آنرا بر آزار بدن - ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک پس چون در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آنرا
 عالم بود با حکام حج در عمره پس طیب و او آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام از کلام حج است از احرام و شرائط
 آن احکام عمره نیز همان است و طرق نیست بیان حج و عمره مگر بوجود و قوت بعرفه و عدم آن - یتفق علیه -
 و عن عثمان - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یطعم الحرام و لا یطعم الحرام و لا یطعم الحرام و لا یطعم الحرام
 و بزم مردی است کجاست کند محرم خود را و نکند خلج و دیگر را و بولایت و وکالت و خواستگاری کند زن را خطبه
 بکسر خازن خواستن و این مذموم شایع و جمهور علما است لیکن معنی از خلج و انحاح تحریمی است و از خطبه نیز می نزد طاهر
 است هر دو دلیل ثانوی میوه است نه رواه مسلم - و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم

و درج می شود و جو محرم - روایت است از ابن عباس که آنحضرت کمال کرد و میباید از منی صد مرتبه دعا خواند که اکثریت
 عزم بود بر آنست که قضا بین حق علیه و سخن نیز بدین المصمیم است میباید که - خواه زیاد میباید که بیست گویند
 که او را روایت است و صحابی است و صحیح آن است که تا میباید که آنحضرت کمال کرد و میباید که روایت میکند از زمانه
 خود میباید که - ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد جواد و حلال - که آنحضرت ترویج کرد و او را دعا خواند که محرم
 بنود و راه مسلم قال الشيخ الامام عقی است و رحمه الله و الاکثرون علی ما نه نزد جواد لا گفت که ای استنا کفر را اندک آنحضرت
 ترویج کرد و میباید که حلال بود - و ظاهر امر نزد جواد و محرم - و ظاهر شد امر ترویج و سه و ده جای که آنحضرت
 عزم بود که بنی بباد و هو حلال میسر بنا کرد و منی و قول کرد و میباید که دعا خواند که در حالت بود برفت فی طریق
 مکة - کمال میباید که دعا خواند که در حالت بود برفت فی طریق مکة - کمال میباید که دعا خواند که در حالت بود برفت فی طریق
 از مکة و از جابجا است انکاف است میباید که ترویج موضع اتفاق باشد و الا ان در آنجا و در قریه وی شمار است
 که بعضی امر را ساخته اند چنانکه حدیث ابن عباس و حدیث نیز بدین المصمیم هر دو مشارف آمدند حدیث ابن عباس
 باطنی است بلکه ترویج میباید که در حالت احوال بود و حدیث ابن المصمیم و الا ان در آنجا و در قریه وی شمار است
 بود و صاحب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن المصمیم زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است
 در حفظ و اتفاق و قضا و حدیث و سخن متفق علیه است آنکه حدیث امیر المؤمنین عثمان بن عفان را در آن است
 که بعضی مایل است بآنکه مراد آن است که کمال و کمال از نشان محرم و مناسب بحال نیست که مشغول است
 بکار دیگر آنکه مراد محرم است و آنکه عمل کرده اند شافیه حدیث ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر ترویج و سه
 و ده حرام باین اعتبار گفته است ترویج و هو محرم خلقت است و منی است که مراد عمل صلی است که قبل الاحرام
 بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است که عمل حار می بود که بعد از احرام میباشد بدین تقدیر حدیث ابن المصمیم
 را نیز عمل میتوان کرد که مراد آن است که ظاهر شد امر ترویج و حال آنکه حلال بود و کلام در آنجا در کتب اصول
 زیاد و بدین است جمله از آن در شرح ذکر کرده ام متدبر - و سخن ابی ایوب - ان النبی صلی الله علیه و سلم
 فان یغسل راسه و هو محرم - روایت است از ابی ایوب انصار می که بود آنحضرت کمال کرد و میباید که بیست مرتبه دعا خواند
 و حال آنکه سه و چهارم است متفق علیه - بدانکه جائز است محرم را شستن بر آب و بر آب بقاء است و اتفاق در
 جود و خلاف است و هم چنین و شستن به خطی و مانند آن نیز خلاف است و در هدایه گفته است که لباس است
 در غسل کردن و بجام در آمدن و در شرح گفته است زیرا که بجز شستن نیز و در دیدگی موی بلکه زیاده کند
 بلند شود بر او نشوید سر و پیش بر خطی زیرا که سه نوعی از طیب است و سه کفشد عوام سر و پا - و سخن
 ابن عباس - رومی الله عننا - قال الخیم النبی صلی الله علیه و سلم و هو محرم - گفت ابن عباس که خون کم کرد

آن حضرت و حالانکہ وہ مجرم بود و اکثر علماء بر جواز حجامت مجرم اند اگر موی شکستہ نشود۔ متفق علیہ۔ وعن عثمان۔ رضی اللہ عنہ حدث عن رسول اللہ۔ حدیث کرد عثمان رضی اللہ عنہ اپنے غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل اذا اشتكى عینیه و هو مجرم۔ و روح مروی کہ چون شکایت کرد مرد در چشم خود را یعنی چون چشمان او بدر آید۔ عصبہا بالعصر یغمض کثیر و چشم را به صبر و قید عینہ انقباض است اگر یک چشم نیز بدر آید و درست است بطریق اولی و صبر به فتح صا و کسر موحده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعبر صوار و سلف مشهور است کہ در چشم را بدان دو انگشت و در چشم بکشد و غمی در احتیاج است بچشم دو انگشت بچشم و نمادن دارد و را بر جراحت نیز گویند اگر چه عصبہ بسته نہ شود و ظاهر آن است کہ مراد اینجا بستن عصبہ باشد زیرا کہ و سہ می پوشند جز و سہ از و سہ را و محتاج است به بیان کردن آنکہ این چون یکم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد۔ رواہ مسلم۔ وعن ام الحصین۔ صحابیہ است حاضر شد حجة الوداع را۔ قالت رایت اسامہ و بلال و احمدا و احدهما اخذ خطام ناقۃ رسول اللہ۔ گفت دیدم اسامہ و بلال را رضی اللہ عنہما و یکی از این دو کس گیرندہ بود و ما را ناقۃ پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و الاخر را رفع ثوبہ پیشه من الحرام۔ و دیگر بردارندہ بود جامہ خود را کہ می پوشید آنحضرت را یعنی سایہ میکرد او را و اگر می آفتاب۔ حتی رمی بحجرۃ العقبة۔ تا آنکہ رمی کرد آنحضرت بحجرۃ العقبة را و در روایتی آمده است بردارندہ مانند تاج چیزی بر سر و با پنج دینار دلیل است بر جواز استقلال مجرم را بطیبی گفته کہ این قول اکثر علماء است و مالک احمد مکروه میدارند آنرا۔ رواہ مسلم۔ وعن کعب بن عجرة۔ یغمض عین مہملہ و سکون جیم و را صحابی انصاری است از اصحاب شجرہ گویند کہ او را بتی بود کہ می پرسید آن را و عبادہ بن صامت یا را و دو روزی ہموی در آمد کہ بت را بر ستیدہ از خانه بیرون آمد و عبادہ بن صامت در خانه او در آمد بت را شکست و چون کعب در آمد و بت را شکست و چشمش آمد و خواست کہ دشنام ابن صامت کند با لفاظی گفت اگر در بن بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر به و هو بالحدیثہ قبل ان یدخل مکہ۔ روایت میکند کہ آن حضرت گذشت بروی و آن حضرت در حدیبیہ بود پیش از آنکہ در آید مکہ۔ و هو مجرم و هو یوقد تحت قدر۔ و حالانکہ کعب مجرم بود و سہ آتش می افروخت زیر دیک۔ و اهل تنہافت علی دہمہ۔ و سہسہای افتادند بر روی و سہ۔ فقال تو ذکب ہوا یک۔ پس گفت آنحضرت ابا ازارعے کند ترا پسہا سہ تو۔ قال نعم۔ گفت کعب اگر سہ ازارعے کند قال فاحلق راسک۔ گفت آن حضرت پس اگر این چنین است تراش سر خود را۔ و اطعم فراقین سستہ ساکین۔ و بخوران و شمت کن فرق را میان شش مسکین۔ و الفرق۔ یعنی الفار قلثہ۔ و فرق سہ صاع است پس بر مسکین را نیم صاع است

از کتبم بدیده و اسامی معادل وی اسحق قلب کردند و اسامی خواهرند چنانکه در مجمع داری گفته و هم گفته ایام
یاد و زود دار سرور و - او انک یفهم بین لطیفه امر شکسته - یافتن کن فوجیه را شفق ملیه

الفصل الثانی - عن ابن عمر رضی اللہ عنہما - انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسأل عن النسا فی الحرم
عن الغفازین و المقاب و ماس اللوس و الزعفران من الثیاب ترجمه این حدیث ابن عمر و فضل اول
ظاهر شد - و لتلبس بعد ذلک ما احبت من الثیاب باید که پوشید بعد از بردن از احرام هر چه دوست
دارد و از اصناف جامه با بیان کرد آن بقول خود معصفر از خواص علی او سراویل او قمیص او خفت
فی المراح معصفر رنگ رخ معصفر معروف و غمز بکلمه بجمه و از لایه نزلت از جامه و در قافوس گفته معصفر
بنت معروف است معصفر جامه رنگ کرده شده بآن بنت معروف و حتی زیور است و از این داخل لباس اجتناب
کرده و دوا و ابوداود - و عن حاکم بن عیسی - قالت کان لکلبان یمررن بنا - بودند و از آن که میگذشتند
جامه و سخن مع رسول اللہ - و ما یفیه زوجات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حرمت
محر بودیم - فاذا جازوا بنا سدت احدنا علیها با یس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما میگذشتند
از پیش ما فرو می نشست یکی آنها چادر خود را بر ما میساخت و همرا - الاسر خود بر ما میساخت و خود و لفظ جازوا
هم چنین واقع شده است از امر از در سنن ابی داود و در مصابیح جازوا و از نماز و در بعضی الفاظ ما ذوا
بجای معمله و ذال بجمه نیز آمده فاذا جازونا پس چون می گذشتند از پیش ما - کشتن - دور میکردیم و چادر
را از روی می کشادیم روی را و بر منتهی می کردیم و میساخت و در راه ابوداود و لابن ماجه
و عن ابن عمر ان البنی صلی اللہ علیہ وسلم کان یبدین یفج یا و تشدید و ال - بالزیت و هو محرم بود حضرت
طلای که در روغن زیت را بر خود و حالانکه و میساخت بود غیر المقتت - اما زیت غیر مقتت یعنی غیر الکلیب
زیت خوشبو و نکرده شده و مقتت بجمه میساخت و تشدید نازنی که رنگه شده و روی ریاضین یا اینچه شده
بر و غنله خوشبودن و لغتیت روغن در کل پرورون و خود امام ابو حنیفه زیت طلای از طیب است
زیرا که اصل او است کذا قالوا و رواه الترمذی

الفصل الثالث - عن نافع - ان ابن عمر رضی اللہ عنہما - روایت است از نافع که مولای ابن عمر است
که ابن عمر بابت سردی و سرما خورد - فقال - پس گفت ان علی ثوبا یا نافع - بنید از بر من جامه رای نافع
که سردی بخورم نافع می گوید - قالیت علیه بر شای پس انداختم بر بالا - ابن عمر نسی - ان قال ثقی سے
بنا و قد نسی رسول اللہ - پس گفت ابن عمر آماجی اندازی بر من این را و حالانکه به تحقیق نمی کرده است پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ان یلبس الحرم - ازینکه پوشید بر من محرم ظاهرند هم با بن عمر عتاب بخند بود مطلق بهر نوع

که پوشند و سابقاً معلوم شد که اگر خطی را بپوشد نه بر وجهی که متعارف در آن است بآبی نزارد یا از جهت احتیاط
 کرد و اندک علم روان بود او و - و عین بخداوند بن مالک ابن مکینه - مالک بن نوین است و این صفت ثانیسه
 خداوند است و بکینه لغیر ما و فتح طای حمله و سکون یا نام مادر خداوند است و مالک نام پدر است اگر بنی نوین بخوانند
 لازم آید که بکینه مادر مالک باشد و حال آنکه زوجة است عین را در مواضع دیگر ذکر کرده ام فتنه بر قتال انجم رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و هو محرم - چون کشید آن حضرت و حال آنکه و سه محرم بود علی الحلی بنحی لام و سکون طای محرم
 و حمل بلفظ جوان مشهور نام موضع است بیان مکرم و مدینه خیالند گفت - من طریق مکنتی و ساراسه - خون کشید
 در میان سر خود و سطر اینجا فتح سین فتح کرده اند و فرق میان وسط و وسط فتح سین و سکون مشهور است و گفته
 اند که این غول بر ضرورت است زیرا که بکینه قطع شعر نخواهد بود و اگر در بعضی موضعنی باشد که در اینجا موی نیست
 باز است بی فدیة یتفق علیه - و عین انس بن مالک انجم رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو محرم علی ظهر القدم
 حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه و سه محرم بود بر پشت پا - من و حج کان به - از جهت و سه که بود و پشت پا
 و پا جاسه موی نیست غالباً و با وجود آن در سه که داشت رواء بود او و ذوالنساء - و عین ابی رافع
 مولای آن حضرت و وی نخست غلام عباس بود که حضرت بختی قطعی بود و چون خبر اسلام او عباس را رسانید و
 آزادش کرد و حاضر شد احد را و خندق را نامش - بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن اسلام
 او پیش از بدر بود و لیکن در بدر حاضر نشده - قال ترویج رسول الله صلی الله علیه و سلم میبونه و هو حلال طالح
 کرد آنحضرت میبونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود - و بنی بهاد و هو حلال - و دخول کرد آنحضرت میبونه را و حال آنکه
 آنحضرت حلال بود گوشت انا الرسول بینهما - و بود من میباجی بیان آنحضرت و میبونه سر واه احمد و الترمذی فی الایض

باب الحرم

بجنتب الصید - بدانکه مید کردن محرم و راه نمودن و سه دیگر را بعبید و اشارت کردن بدان حرام است
 بانفاق اگر چیزی از این افعال کند لازم می گردد جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل است اگر خود صید کند
 یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است بانفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن و سه یا
 بے اذن دی در اینجا هیچ و اذال است مطلقاً از هیچ بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و این عباس و عاص
 و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقاً بلیل اطلاق حدیث صحیحین چنانکه که باید و ندیم صید
 مالک و شافعی و احمد آن است که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای و سه صید کند بآن می بای اذن دی و حرام است
 تا اگر غیر محرم صید کند بے خود و چیزی از آن را بے محرم بیکند حلال است و ندیم نام ابی حنیفه و اصحاب
 دی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم دیگر را و اما که خود صید کند و امر بدان نگردد و دلالت و اشارت

وامانت بران نه نماید وی یا محرم و دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیثیانی قنار و بران را است
 و از این است تحریر مذاهب و احوال و دین بحسب ظاهر مخالف و متعارف آمده و در شرح سفر السعاده این
 را بتفصیل هر چه تراستند آورده شده است انجا باید نگریست والله اعلم

الفصل الاول بحث الصعب - بیع صادقون عین مملکتین - بن جنان مستخرج و تشدید مصلحت است
ابن عباس از دوسه روایت واردات فی خلافت ابی بکر الصدیق رضی الله عنہ روایت کرده است از ابی
که وی در بیه آورد برای پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم عمار را و جیشیا - گوشت را که شکار کرده بود و دو بوالا و
آنحضرت در ابواب و بیع هر دو مکنون موحده - او بود آن - یا در دو آن بود بیع و او تشدید دال نام و موضع
است بیان که در مدینه نزد یکتر بکینه و میگویند که قبر عبد الله والد آن حضرت در ابواب است و این صعب بن جنان در
انجا ساکن بود و مدفون علیه - پس برگردانید آنحضرت بروی و قبول نکرد - فلما رای فی وجهه پس بنکاییکرد و آنحضرت
خبر رسید که در روی است از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن آنحضرت در بیه او را - قال گفت
آنحضرت - انا لم نروه - حلیک الا انا حم - بدرستیکر ما برگردانید و ایم از ابر تو بگنجت آنکه ما عیان و مردم بنشین
جمع حرام است بکسر یعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده همانکه کفر ظاهر
این حدیث در آن است که صعب بن جنان عمار خوشی دهنده بهمدیه آورد و محرم را جانیست قبول آن و لیکن
سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که در بیه محرم خوشی
بود پس در روایات مسلم آمده که در بیه محرم خوشی را که خون از وی بچکید و در روایاتی آورده متفق عمار
را و متفق بکسر نیز هر چیز و در روایاتی آورده و غصه را از دوسه و در روایاتی بای او را پس بقرینه این روایات
درین حدیث نیز عین مراد ظاهر بود - و عن ابی قتاده انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت
است از ابی قتاده صحابے مشهور که دوسه بیرون آوردند آنحضرت و این در عام حدیث بود و در سال
ششم از هجرت متعلق مع بعضی اصحاب و هم مخرون - پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران
دوسه محرم بودند - و هو غیر محرم - دوسه محرم نبود و مراد عمار را و جیشیا قبل از آن را بود - پس دیدند یاران دوسه
عمار خوشی را پیش از آنکه به بنید و س آن را - فلما راوه ترکوه پس بنکاییکرد دیدند یاران و گذشتند او را
و دلالت و اشارت نکردند بدان حقه راه ابو قتاده - تا آنکه دیدند که از ابو قتاده سرفک فرساده پس سوار شد
ابو قتاده اسب را که مراد او بود - فسالهم ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان که به بنید بدست وی
نارایانه او را بعضی گفتند که مراد سوطه اینجا سیفت است و در بعضی روایات با سوطه مخم نیز مذکور است
فلا - پس آیا آوردند یاران از دادن سوطه بدست و سبک حرام تا لازم نیاید اعانت بر صید

قتلوا و پس فرود آمد ابو قتادہ از اسب پس گرفت سوط را و دھلای سوط و سحر را بخل علیہ پس مملو آورد
و بتاحت بر سار و شنی بفرقه پس بپیکر دو بنگلہ و بکشت او را ثم اکل فاکلوا پس خبر ابو قتادہ بستر خود نذر باران
دی نذر فند و ابیسی بپان شد بعد از خوردن کہ چرا گوشت نکار و در حالت احرام خوردند و ابو قتادہ بارہ
گوشت را کھا بداشتہ بود۔ فلما اور کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سالوہ پس ہنگامیکہ دریافتند کہ حضرت
را و بجلالت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و بر رسیدند آن حضرت را از حکم آن کہ رو ابو خود دن
آن یاد۔ قال اہل مکہ منہ شیء گفت آنحضرت آیا ہست با شما اذان چیزی۔ قالوا امصار جلد گفتند با ما ہے
اوست و در روایتی باز و سے او۔ فاخذہا البنی۔ پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاکھا۔ پس
خورد پای آنرا متفق علیہ عنی روایت لھا۔ و در روایتی در بخارے و مسلم راہر و آپس کہ مدہ فلما انوار رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم قال پس چون آمد نزد آنحضرت فرمود۔ امکم احد امرہ ان یحیل علیہا یا از شجاع بی بود و امر
کرد ابو قتادہ را کہ حملہ کند و تہا و او بروے۔ او اشار الیہا یا اشارت کردہ باشد بجان می یعنی اعانت
کردہ باشد بوجہی از وجہہ بر فکار کردن آنرا۔ قالو الا لقتلہ نکرہ۔ قال فکلو ما بقی من لحمہا۔ گفت آنحضرت
پس خوب کردید کہ خوردید و بخورید آنچه باقی ماندہ است از گوشت و سے این حدیث دلالت بر اہانت
میکند ما دامی کہ خود صید نکردہ یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکردہ است و حدیث سابق بر دست آن
مطلقا دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در رد وجانب آمدہ و لابد بعضی ناخ بعضی خواہد بود و حق فی
موضع۔ و عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم حسن لاجل علی من یفکین فی الحرم و الا حرام چی چیز اند کہ گناہ
نیست بر کسی کہ بشد آنرا در زمین حرم اگرچہ در زمان احرام باشد۔ الفارۃ۔ بختیف لاموش۔ والغرب۔ زارغ
والحدۃ۔ مکر حاد فتح وال و ہمزہ و وزن غلبہ جانورے معروف است کہ آنرا غیلو از میگویند و در اعراف کاف گنہ
و العقب۔ و کثر دم۔ و الکلب العقور۔ و سگ جراحہ کشندہ متفق علیہ۔ و عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا
ان البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال حسن فواسق یفکین فی الحل و الحرم چی چیز از حیوانات فاسق اند کہ شہ میگویند
در زمین حل و حرم و سے کشد آنرا محرم۔ الحیۃ۔ مار۔ و الغراب الباقع بمودہ و قافہ نازغ بشہ کہ سیاہ بیند
می باشد و در پشت و شکم و سے سفید باشد و این در طیر و کلاب بسیارند و فی انصراف بقیہ پیکر مرغ و در پشت
در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام اللہ علیہ و علی آباءہ الکرام واقع شدہ است کہ گفت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ گویا من می بینم بسوے کلب الباقع کہ دیان می اندازد و در خوان اہل بیت من نبود و شمر ملعون اخیرا
و الفارۃ۔ ووش۔ و الکلب العقور۔ و سگ گزندہ۔ و الحد یا تغیر حدۃ است کہ حدیث سابق
نکر شد متفق علیہ۔ بدانکہ در ہر یکی از این دو حدیث چی چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن حدیث سابق

عقرب مذکور شده و در حدیث لاحق بر طس مغرب کجای طوق مذکور شده و کجای طوق باقی و گفته اند که متحول
در محل و درم که فانی دی محرم باشد با عمل تضرع درین پنج نیست بلکه همه مذوات را نامحرم است و سابع همه مانند شیر
در گاو و بنگ همه داخل کلب محقر اند و اتفاق کرده اند طیار بر جواز قتل محرم را ایشان را در موزی یا جاز نیست
قتل می داخل محرم و اما قتل جانای خود در محرم جایز است کرده اند باشد یا در محل جایز است نزد شافعی نیز ما اگر در محرم کرده باشد
یا پناه بکرم برهمنه نگ ساخته شود بر سه محل بمنع اکل تشریب و تضرع و در مجروح پس قتل کرده شود و در حد و در حد
الفصل الثانی عن جابر بن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لکم العید لکم فی الا حرام طلال ما لم
تقیدوه و روایت است از جابر که آن حضرت گفت گوشت شکار در شمار احرام طلال است مادام که سید نکند
شما که میوه را بیاورید و یا سید کرده شود برای خاطر آنکه اگر سید کند محرم نبودند سب مالک و شافعی این است و این
موسط است بیان و در سید و بجز آنکه مذکور شد و او ابو داود و الترمذی و البیاضی و عن ابی هریرة
ان البیاضی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر لکم ان حضرت که منع از شکار در ریاست یعنی حکم دی
حکم سید بحر است و در شده است که جراد از منی افشادن می است و بعضی گفته اند که نه میگوید و از ماهی مانند
که کما پس می اندازد ایشان را در با سب و در درش می یابد و باین حدیث بخیر کردند بعضی از علماء که سید کنند
او در محرم زیرا که سید بحر است و سید بحر حکم قول حق بجا و داخل لکم صید البحر ما در محرم حرام طلال است اما
کیسکه بخیر نمی کنند می گوید که سید بحر است که منتظر او را در انجاست و بعضی می کنند در زمین و قوت می کنند
او آنچه سیر خون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را از سید
بحر گفت مراد آن است که در حکم سید بحر است در محل کل بی فتح و تکیه و الله اعلم - رواه ابو داود و الترمذی
و عن ابی سعید الخدری عن البیاضی صلی الله علیه وسلم قال یقیل الحرم السبع العاوی - فرمود که شکار محرم
در نه چهل کند و او سید در حکم کلب محقر است چنانکه گفته شد و رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عن
عبد الرحمن بن اسب عمار - بن فرغ من مملک و تشدیم نابعی است کی قرشی عابد بود و مشغول به عبادت شاول
عفت و سلامت - فقال جابر بن عبد الله عن الضبع امیدی - گفت پرسیدم جابر را از ضبع الفتح
همه و خم و موده حیوان معروف که آن را اگر گندار گویند یا شکار است دی که حرام است قتل آن محرم را -
فقال نعم پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار است - فقلت ابو کل پس گفت من آیا خورده میشود و طلال است
خوردن آن - فقال نعم پس گفت جابر آری خورده می شود و فقلت سمعته من رسول الله - پس گفت من
آیا شنیده می توان از این غیر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آری شنیدم از آن حضرت رواه الترمذی
و الشافعی و قال الترمذی فی هذا حدیث حسن صحیح - بدانکه اختلاف کرده اند در ریاست لکم ضبع لکم سید

ابی و قاسم آمده که در آن روز وادان عباس نیز اباحت آن مروی است و امام شافعی و امام احمد بن حنبل گفته اند و امام ابو یوسف و امام مالک بکراهت آن رفتارند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمی فرموده از هر سوی نایب سباع و وحشی در کراهت لحوم علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعی میگوید که رضع مخصوص از عموم نمی آید هر سباع بغیر شتر حدیث جابر و الله اعلم - و عن جابر رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الضیغ قال هو صید - گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از رضع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر عجم حجابی ثابت میشود گفت آن حضرت ضیغ صید است و بچل فیه کبشا اذا اصاب الحرم - و می گوید که اگر داند و میداند محرم در جای آن پیشمار و قتیله برسد و بکشد آن را حرم رواه ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و عن خزیمه - بضم فاء معجمه و فتح زای سین جزئی - بفتح جیم و سکون زای بعد از و سه هزاره و فتح جیم و کسر زای و بیاض میگویند و بعضی بکشدید زای میگویند بی - قال سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن اکل الضیغ انزورون ضیغ - قال و باکل الضیغ احد - گفت آن حضرت ای ای خور و ضیغ را هیچ کی یعنی وی چیزی نیست که می خور و بخورد - و سالت عن اکل الذب - و پرسیدم آن حضرت را از خوردن رگ - قال و باکل الذب احدی غیره - گفت ای آن خور و ذب را هیچ کی که در وی نمکی است رواه الترمذی قال یس اسناده بالقوی

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن عثمان السنی - عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابی است برادر زاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام آورد و بعد از بیعت الرمنون و بعضی گفته اند روز فتح گفته شد باین شهر و در یک روز - قال لنا مع طلحه بن عبید الله و نحن حرم - گفت بودیم با طلحه و حاله که ما حرم بودیم - فاهدی الطبریس هدیه آرد و سه براس طلحه برنگان بخت - و طلحه را هدیه و طلحه خوابیده بود - فنامن اکل - پس بعضی ادعا می کرد که خورده و نامن تو ریح - و بعضی ادعا می کرد که بودیم بر سر نگاری نمود و بخورده غلام استیقل طلحه و افاق من اكله - پس چون بیدار شد طلحه باینها موافقت کرد که خورده بودند بقل موافقت کرد و اذان چیزه که باقی مانده بود بخورد - قال فاکلناه مع رسول الله - گفت طلحه پس خوردیم با آن را با غیر خدا - صلی الله علیه و سلم - یعنی براس آن حضرت نیز ادا کرده بودند و بخورده زیرا که براس ایشان صید کرده بود و این تاویل کسی است که می گوید بخورده و حرم از آنجه برای و صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و تو ریح کی که بخورده بجهت احتیاط است و دیگر است مانند مشارک محرم در دلالت یا انشانت و اعانت و الله اعلم

باب الاحصاء و فوشن الح

حصه و احصاء منع و حبس و بازداشتن کسی را از سفره کاری و جزآن و تنگ کردن کسی احصره المرض او السلطان میگویند و قتیله بازدارد و یاری یا ادا شده منع کند از کار و مقصدی که دارد و هم چنین میگویند هر کس احصره الله همین

معنی و چون محضر شریف خوانست به مقصد رسید جائزست و اگر از احرام برآید لیکن آنکه مثلثه می گویند که احرام
نمی باشد مگر بعد و چنانکه در واقع حدیثیه شده و در بعضی نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر بعد از آن گشت
و حج فوت شد برآید از احرام بعل عمره و نزد ما احرام بر من نیز می باشد و در حدیث آمده است کسی انگ شد
یا نکست پاسه او برآید از احرام و بر دست در سال آینده و درین باب غلطی و دیگرست آن این است که هدی
می فرسند نزد ما بحر از آنکه شاخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در زمان با مکان مخصوص و نزد
شافعیه و ثوری نیست و در حج کند یا نه اگر محضر شده و چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم
هم در حدیثیه فسخ کردند و حدیثیه از زمین حل است جوایش آن است که گنن بود و فرستادن ایشان هدی را بحر
پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیثیه باره از حل باره از حرم است پس شاید که بزج در حرم دی
کرده باشند و در مواهب لایحه از محب طبری آورده که حدیثیه اکثرش از حرم است و غلطی دیگر آنکه چون محضر شود تضاکند
و نزد شافعی قضایست نسیمه بقره القضا و نسد مذموب است و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلحت

الفصل الاول - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق راسه و جامع شاره و خردنه
گفت ابن عباس احرام کرده شد آن حضرت یعنی در حدیثیه و منع کردند مشرکان که اندازند آمدن بکعبه و مکره کردند
پس برآید آنحضرت از احرام و حلق کرد و در مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و تحرک در شتران نمود و همراه داشت جوی
اعترافا قافلا - تا آنکه عمره کرد و سال آینده به قضای صلی که باهل مکه و اقصیه رده و راه التجاری - و عن عبد الله بن عمر
قال خرج جامع رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت ابن عمر بیرون آمدیم با آنحضرت یعنی عمر پس نزول کرد آنحضرت
بحدیثیه - فقال گفتا فریش دون البیت پس حاکم شدند و در میان آمدند و مانع شدند فریش از نفاذ کعبه - فخر ایست
پس بحر کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم پلایاه - هدیه های خود را که همراه داشت - و حلق - و حلق کرد آنحضرت - و قصر
اصحاب - و تفسیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق کردند - یعنی یعنی از ایشان بعضی حلق کردند بعد از توقف بسیار در
بر آمدن از احرام بکعبت غم و اندوه ناشی از منع و وصل بیت پس ایستاد گفت یا رسول الله تو برای از احرام و حلق کن
تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و حلق کرد و بطورورت متابعت نمودند و اصحاب پس حلق کردند بعضی
و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آنحضرت فضل حلق را با وجود آن تفسیر کردند - و راه التجاری -

و عن السور - بکسریم و سکون سین و فتح و او بین حرمة - بفتح میم و سکون نای معجوره - قال ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم حرقل ان یحلق و اصحابه بنده لک - بحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه دوست و در
درایه گفته اند نیست حلق با تقصیر در احرام در قول ابی حنیده و محمد و حماد الله و ابو یوسف میگویند باید کرد اگر کند
جز آنکه نیست زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق کرد و عام حدیثیه و ایشان میگویند که حلق قربت و

عبادت بر تقدیر است که مترتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از تکمیل است و آن حضرت و صحابہ کہ کردند بر اسے
 ان کردند تا دالستہ شود استحکام عمر و حکمت بر انصاف و اللہ اعلم۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر عنہ قال الیس
 حکم منہ رسول اللہ گفت ابن عمر کیا کافی نیست شمار اسنت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ سنت آن است کہ
 ان جس آمدن عن الحج طواف بالیت و بالعقبا و المروۃ۔ اگر شمع کرده شد و باز داشته شد یکی از شمار حج طواف
 کند بخاند کعبہ و بالعقبا و مروہ یعنی عمرہ کند۔ ثم حل من کل شیء یعنی حلال شود و بر آید از ہر چیز کہ حرام شدہ بود حتی
 حج عام قابل است آنکہ حج کند سال آیندہ۔ فہمدی یس فرج کند ہرے را۔ اولیوم ان لم یکذبہا۔ یا روزہ
 دار و اگر نیاید ہدی را درین حدیث بیان احکام احصاء کرد و گویا بعضی مردم جاہل بودند بان یا خطائی میکردند
 در ان پس گفت ابن عمر کہ سنت آن حضرت این است کہ اگر کسی چہر و جس کرده شود و حج عمرہ بر کرد و اداوار بر آید
 و بعد از ان حج راقضا کند۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 علی ضیاعہ بنبت الزہیرہ گفت عائشہ در آن کہ حضرت بر ضیاعہ بنمنا و مجیمہ تخفیف موجدہ بعین معلومت تم آنحضرت
 است و زہیر بن عبد المطلب یکی از اہل گام اوست کہ شرف اسلام شرف نشدہ ضیاعہ صحابہ است از مہاجرات
 آنحضرت بروی درآمد۔ فقال لعلک اردت الحج۔ پس گفت آنحضرت شاید کہ ارادہ میکنی حج ماستفسار است
 بر سبیل لطف و مہربانی۔ قالت۔ گفت ضیاعہ کاری ارادہ حج دارم و لکن۔ واللہ ما اجدنی الا و جعۃ۔ بخند اسوگندنی پیام
 خود را مگر بیار و در و ناگ یعنی در خود مضطبی ے یا بم و مئی دانم کہ قدرت بر انجام حج یا بم یا بم و جعۃ جیمہ در و بکسر
 در و ناگ چنانکہ در و و در و۔ فقال لما حجی۔ پس گفت آن حضرت مرضیاعہ را حج کن یعنی احوال حج پر بند و
 اشترطی و قوی۔ و شرط کن و بگو۔ اللهم علی من حیث جئتہی سخایا مکان بر آمدن من ادا احوال بما اجاب است کہ
 جس کنی و بادواری تو مراد را انجام محل یعنی ہم و کسر حاکمان با زمان حل یعنی علیہ۔ و این حدیث ولالت دار
 بر تحقیق احصاء بر من لیکن دلالت دارد بر صحت اشراط و جماعہ کہ میگویند احصائیت گریبہ و میگویند کہ اگر مرض
 مبعث تخلل مبدو اعتبار جہ بودی و جواب میگویند کہ اشراط برای تعیل تحمل است کہ اگر اشراط بتودی
 متاخر باشد تحمل نارسیدن ہدی در محل خود کہ حرم است و بر تقدیر اشراط پیش از تخیر ہدی تخلل میتواند کرد و همچنین
 است مذہب ابی حنیفہ و ہر کہ موافق است بوی در تحقیق احصاء بر من یعنی گفته اند کہ جائز نیست تخلل با وجود
 اشراط و این حکم مخصوص است بفضیلا عمر و اللہ اعلم و بصحت رسیدہ است از ابن عمر کہ وے اشراط
 را انکار سے کرد و در حج و قول وے در حدیث سابق الیس حکم سنتہ رسول اللہ بحجت این است
 و از بخیا معلوم میگردد کہ ابن عمر قائل است با حصار از جنت مرضی فافهم

الفضل الثانی۔ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر اصحابہ

می آرند یکی در بزر و اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا آنجا روزه است بختی که اگر قوت کند نماز از دست رود
و اگر مقید نماز شود حج به دست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گزارد یعنی گفته اند نماز کند که افضل عبادت است
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضا است او عسرتی تمام و مستحق عظیم است و بعد از آن ایام منی باشد روزی منی
روز است بازده و دوازده و سیزده که آنهارا ایام تشریق گویند درین سر روز در منی باید بود و رمی باید کرد و بمن تعجل
فی یومین فلانم علیه پس کسیکه شبالی کند و روز در آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ بزه بر او
نیت در و سه ترک واجب و من تا آخر فلانم علیه کسیکه پس ماند و روز سیزدهم هیچ بایستد پس نیست
هیچ بزه بر و سه نیت در و سه اگر تکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند و در جواز اگر چه توقف و تاخیر
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت ثقت و آورده اند که اهل جاهلیت دو فقره بودند
بعضی تعجل را نگاه داشتند بودند و بعضی تاخیر را پس دارد شد تعجل را تعجل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ یکی اشکی
و در حج نیست - رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

باب حرم مکة حرما الله تعالی

حرم مکة زمینی است که احاطه کرده است بدان و گردانیده است او را خداست تعالی و او را حکم آن بحکمت
تفصیل و تشریف و تمیید بحکم بحکمت آن است که حرام گردانیده است و سه بجهان تقاضای در و سه بسیاری
از آنچه حرام نیست در غیر و سه و سبب تحریم بعضی گفته اند آن است که چون آدم علیه السلام را زمین فرستادند
ترسید از شیاطین تا ملائکه نهند او را پس فرستاد و سه بجهان ملائکه را تا قطبانی و پاسانی وی کنند پس زمین
موانع که حد و حرم است از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان مکة و مواقف ملائکه بود حرم
گشت و بعضی گفته اند که چون چرا سود را خلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه و علی آئیندار وقت بنای
کعبه نهاد و روشن گشت بوسه در بین و شمال و شرق و غرب و سه پس هر چه از زمین روشن شد بجز حرم
شد و حد و حرم را علامات است و آن اشاره است که بنا کرده شده اند و جمع جوانب بگردانیده و چهار
که درین دو جانب اتفاق افتاده اول کسیکه نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدالکت جبرئیل علیه السلام
بعد از و سه فقی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش بعد از و سه گفته اند
عدنان بن اوس اول کسی است که نصب کرد و انصاب حرم را و وقتیکه رسید که مندرس نگر و حرم و بعد از وی
فریث کرد و بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در سال فتح پیغمبر بنی المصطلق بنی عثمان بن عفان
بعد از و سه معاویه بن ابی سفیان و حد و حرم از هر جانب ساوے نیست و نزدیک قرآن به جانب
تعمیم است و در تاریخ مکة همه را به تفصیل بیان کرده است و الله اعلم

الفصل الاول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لا تجسروا ولكن
 بجاد ونية - گفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت و لیکن باقی است جهاد و نیت بر آنست که هجرت از مکه
 به مدینه فرماید و بر کسی که استطاعت دارد بعد از هجرت آوردن رسول الله صلى الله عليه وسلم به مدینه چون
 فتح شد مکه منقطع گشت آن هجرت که فرض بود زیرا که مکه دار الحرب نماند لیکن باقی مانده هجرت از مکه بود اگر چه دار السلام
 از برای میانیت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد و نیت یعنی باقی مانده جهاد که اگر آورده
 شود بدین از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی مانده جهاد که منقطع نیست و نیک کردن آن در هر
 محل و درین نیز معنی هجرت است یعنی ترک جوامع نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه منافی بود
 شایع از آن - و اذا استغفرکم - و چون خوانده شود و بر آورده شود بر اسرار علم کند امام که بر آید
 بکنگ کافران و نصرت دهد به مسلمانان - و قالوا - پس بر آید و اجابت نماید و اشغال کند اراد را - و قال
 يوم فتح مكة - و گفت آنحضرت روز فتح مکه - ان هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والارض سبدر سبب که این
 شهر یعنی مکه حرام گردانیده است او را خدا تعالی و معنی کرده است از ازار محاب چیزه چند در آن و نه که سبب
 کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم دس امر قدیم و شریعت سابقه است و نیت از آن قبیل که حادث بود
 و مخصوص باشد بشر یعنی دون شریعتی یا مراد آنست که زمین را برادر و فیکه پیدا کرده است محرم کرده شده
 است و این صفت در دس نهاده اگر گفته شود که در باب حرم المدینه باید که ابراهیم عجم حرام گردانیده مکه را
 و ساخته است او را حرم و من حرم گردانیده ام - ین ما ساخته ام او را حرم و اگر حرم بافتن وی قدیم باشد و
 استاد آن ابراهیم علیه السلام چه باشد و ایشانکه اسناد تحکم را بر ابراهیم علیه السلام از جهت آن باشد که وی را بلند
 و اعلام کرد حکم آبی را در آنرا که حاکم بشری و احکام خدا تعالی است و حکم دس قدیم است و انبیا صلوات است
 و سلبه علیه السلام آن احکام اند با چون برداشته شد خانه بیت المعمور بآسمان در وقت طوفان نوح ع
 و مندرس و منس گشت و آنرا که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت نزد
 منبیه آنکه اجابر و او را ابراهیم علیه السلام - فو حرام کرد آنرا - و بعد از آنکه ابراهیم علیه السلام است
 بحرام گردانیدن خدا تعالی تار و زیارت - و ان لم یکل القتال فیها لاجله قبله - و بدین شیوه آن است
 که هرگز محال نگردد کارزار کردن و در این بیکسج کی را پیش از من - و لم یکل لے الا ساعة من نهار و
 محال نشد مگر یک ساعت از روزا شارت نیست و قریح قتال از خاندین الولید و لابان بامر و اذن
 آن حضرت علی علیه السلام خواهد بود و لهذا اگر علماء و امام ابو حنیفه از ایشان است و یگویند که فتح مکه بقره
 و غلبه است که آنرا در کتب فقه فتح عنده می گویند و نه بهب شافعی و بروایتی از احمد آن است که فتح اید

ابلیح است زیرا که ایشان منتفی نبودند بر آن حرب و وقوع آن اتفاق بود و بعد از دخول خالد رضی الله عنه و قهرض
یعنی مشرکان مراد را و اعتذار آنحضرت بجمال شدن قتال مراد را ساعتی صریح است و وقوع قتال فتح عنوه
و در وقت آن است کسیکه نزد گید فتح عنوه بود چنانکه در دفتر و ختن خانه و چار که پس و خانه های آنها را
در آنکه آنحضرت گرفت آنرا از کفار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسیکه میگویی علی بود چنانکه بیع و اجاره

را و نیز اگر برین تقدیر آن مخلوک صاحبان اوست و بانی است بر ملک ایشان فی حرام کبر حرام الله الی یوم القیمه -
نکره از برای تقریر و تاکید است - لایعقل شود که بریده نشود و از او چه جای شکار و و صیاد گفته که هرگز شکار
حرام یا درخت از او برید که مخلوک نیست و خود رسته است بر و است قیمت آن مگر آنچه شک شده و از آن و در آنکه
شک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چراغند و شود و شیش حرم و بریده نشود و مگر از خود امام ابو یوسف گفته
بانی نیست بجز ایندن از جهت وجود ضرورت و تعذر منع و و ابازان و لیل الامام ابو حنیفه امام محمد بن حنیفه
است و نیز بر او شش آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و از حقیقتی است چنانچه در حدیث میاید و
جائز نیست قطع او در حقی او و کمالات نیز شش است زیرا که از جمله نباتات نیست و زو امام شافعی و هر که موافق
اوست جائز است رعای بهائکم در کفار حرم و مذہب امام احمد بن محمد مذہب امام است و شیخ امام اجل عارف و اوج
بارع غبار اباب بتقی از عارضه سعی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب با مروی بود که وی
را احمد قضا میگفتند و روی گلی از حرم آورد و به است مایه او به تقدیر الکی سهوشد و آنرا بوی کردیم کچر دوی
کردن الحی و برینی مادی وید چنانچه مورچه و و وید باغ رسید و از دماغ بهر دوشم برآمد و زو بر و در باوه شد تا رسید
جای که رسید ما شارا شد و بیدره و دلائی فرسیده و در مایه وید و بجا شد و نشود و شکار او و چون تنفیذ حرام شد قتل

والاتفاق بطریق اولی حرام باشد و اگر تغییر کرده بهم در فقار پیش از سکون تلفت رخ خاص گردد و الا یلغظه القسطه
الامن عرفه ابرندار و بر زمین افتاده حرم را مگر کسی که تعریف کند و بشناسد آن را یعنی در نقطه حرم نیست مگر
تعریف تا آنکه باید مالک آنرا پس شرح نمی کنند آنرا و مالک میگوید و تصدیق نمیکند چنانکه حکم نقطه بقاع و دیگر است
که تعریف کند و اگر فقیر باشد شرح کند و بعد از آنکه صاحب او را بیاید بدید اما اینچنانکه بدیع و نقطه حرم بر تعریف
نیست و این ظاهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نموده اند میان نقطه حرم و غیره و از آنکه کج ندیب یا نه همین
دلیل بران اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در نقطه چنانکه در باب لفظ باید انشا الله تعالی و بگویند
که معنی قول و سه الامن عرفه و برین حدیث آن است که تعریف کند تا یکسال رست چنانکه همه جای کند و
فصوص بابام موسم نیست و این خلاف ظاهر حدیث است و نیز سابق کلام برای بیان فضل حرم که مذکور شد انفس
است و اگر حکم لفظ و حکم سایر لفظ بقاع باشد ذکر آن با فائده نمی بینم فدر بر و الا یختل علمای بریده نه شود

طاعت مروت و غلام مقهور طاعت تر و حیث خشک را گویند و قطع حیث نیز درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و
 معنی مختار ابد و ایت کرده اند و آن خلاص است که اقال النورثی - فقال العباس پس گفته عباس یا رسول الله
 الا الا ذخر - مگر از ذکر آنرا امتناع کن از بیان غلام و ذخر یکسر سوره و سکون ال متوجه نام گویای مشهور است خوشبوی -
 قاتل یقینم زیرا که ذخر برای آنست که ان مردم است و در بعضی روایات یقین قاتلون سبع قین بفتح قاف و سکون
 تخمیناً آنست که صاحب نهایی گفته که مگر در گر معنی مختلج اند یا ذخر در گرداختن آهن و زر - و لیونهم و از برای غلامی
 مردم نیز کار می آید که بدان سفت خانه می سازند و در روایت صحیح آمده - فانما یخجل فی قبورنا و میر مختار زیرا که می
 گردانیم ذخر او را و قبر او را و خانه های ما و ذخر را عرب در میان گویای می انداختند - فقال چون التماس کرد عباس
 استثنای ذخر را از آنحضرت و می آمد پس استثنای کرده و فرموده الا الا ذخر مگر از ذکر رواست طبع کردن و در زب
 یعنی آنست که احکام مغضوب بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد طلال و حرام گرداند و بطنی
 گویند با جهنم و گفت و اول صح و آنحضرت و الله اعلم و فی روایة ابی هریرة لا یغفر الذنوب الا لیغفر الله لهما
 الا الله - بر تار و بر زمین افتاده مگر اگر نشت و انشا و تعریف گم شده کردن - و عن جابر بن انان است
 ابی صلی الله علیه و سلم یقبل بالکحل لاحکم ان یجمل بکلمة السلاح - گفت جابر شنیدم آنحضرت را که میگفت
 رواست هر که را از شما که بر دار و بکلمة سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و معنی گفته اند که مکروه است طلاق و
 قل اول معج ترست و قل جمهور ملات دربر اگر آنحضرت در عمره فضا سلاح در آمد و لیکن کافران گفتند که آنرا
 را در قریب دارد و در دفع نیز مسلح آمد - رواه مسلم - و عن انس - رقی الله عنه ان ابی صلی الله علیه و سلم
 و غل مکه یوم الفتح و علی راسه المغفر - روایت است از انس که آنحضرت در آمد بکلمة و در دفع و بر سر مبارک وی مغفر
 بود یکسر هم و سکون عن معج فیه نازره خود که در زبر کلاه می پوشند کفی الصراح - فلما نزلوا به و رجل قال ان بن
 خطل متعلق باستان الکعبه - پس هرگاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزل و آنحضرت مروت و گفت که این خطل
 بفتح معج و مملو و بکلمة است پرده های کعبه فقال قتله پس گفت آن حضرت بکش او را و این خطل نام او
 عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرد شده و مسلمانی را کشته گر نبی بود آنحضرت را و سلمان ایچو میگوید و گفته
 اند که او را دو دلو بود و مغفیه که سپو مسلمانان یعنی میگردند و تو می گفته که درین حدیث لیل است هر که را که روا داشته
 است اقامت حدود و قصاص در حرم که چنانکه مالک و شافعی و زهد و پیغمبر جابر نیست و جواب بدیدند که
 حکم این خطل مستثنی است چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود - و من غل المسجد فموا من کیسه
 در آید مسجد را امن است و نیز می گویند که باحت قتل و سب و راعت باحت حرم بود شاید که بر آورده
 گفته باشند و الله اعلم متفق علیه - و عن جابر بن انان رسول الله صلی الله علیه و سلم و غل یوم فسخ مکت

و علیه السلام رواه درین حدیث دلیل است بر انتخاب پوشیدن سواد چنانکه در مسج خفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آن سیاه می نمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام و اشل شود مگر را اگر آنکه نیست حج و عمره کند و در صح قولین شافعی این است و جواب در حقیقه را آن است که طلال کرده شد در آنحضرت راسا عتی - و عن عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یفر و حیث الکعبه ثم یمسک الشکری کعبه را تا تراب کند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر دامن و لشکر لشکر فیانی است با و شاه مصر و محمد مدی موهو و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست - فاذا اکاد ابدی در من الارض حیث با و لم و آخریم پس چون می باشد به بیابان از زمین در زمین خست کرده میشود و اول ایشان آخر ایشان و بعضی میگویند بیدار نام موضعی است میان مکه و مدینه عایشه میگوید - قلت - گفت من سوار رسول الله و کیف حیث با و لم و آخریم فهمیم سوادیم - و چگونه خست کرده شود و اول ایشان آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازار باره ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوخته است بمعنی رعیت - و من لیس منهم - و کسیکه نیست از ایشان یعنی شریک و رفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غارت کردن با اهل آن بلکه ضعیف و بنده اند مثلاً - قال حیث با و لم و آخریم - گفت آنحضرت خست کرده میشود با اول ایشان و آخر ایشان هم میقتول علی بنی اثم بجزیرت می شوند بر نایب ایشان و چنین است جریان عادت الهی غرامه ملاک میکند اخبار را بمشوی اثر که مختلط اند میان ایشان بعد از آن نیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت یثقی علیه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یحرب الکعبه ذوالسویقتین من الکعبه - و بران میگوید کعبه را شخصی که او را ذوالسویقتین میگویند که از جنبه است و سویقه تغیر ساق و سویقتین تنیده است و حبشه را اگر سافه سافه خرد و حیث و باریک میباشد و نظایر این شخص راسا قنای باریکتر و خرد تر از آن باشد و حکم اکی بران رفته است که ملاک کعبه خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است که کعبه باین قدر عظمت بردست احقر الناس خراب میگردد و سفیانیان بآن شوکت و عظمت به قصد تخریب وی ملاک شدند بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب شود قیامت قائم گردد و در ملک و دنیا خراب گردد که بقای این عالم آبادانی او منوط و مربوط بود و این خانه معظم و مکرم است یثقی علیه - و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کانی به - گفت آنحضرت گویا که من می بینم خراب کننده کعبه و می بینم او را و وی حاضر است نزد من - اسود سیاه است - فاج - بفا و به تقدیم حای محله بریم آنکه نذر و پای دی قرعه کشاده باشد و پایهای آرد یکدیگر دور باشند و در مشی وی بالای قدیمین نزدیکی باشد و در باشند با دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود و چنانکه شرو گاد و گوسفند نرود و نشین

کنند بقیهها نیز آخرا برمی کنند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواب بود که خواب نواهد کرد و حالش را دارد که این سردار قوم باشد و بادی لشکری بود و رواه البخاری

الفصل الثانی - عن یحیی بن ایتة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احکام الطعام فی الحرم الحادیه - فله نظاهر اشترک تا بگرازی فروشد و در حرم معصیت و نافرموده کردن است حکما در هر چه ملازم می باشد و در مکنت ترست حرمت آن و الحاد از دین برگشتن از کتاب آنچه حرام است در حرم - رواه ابو داود و عن ابن عباس بن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من مبدء - چه عجب خوش شمیری بودی تو - احبک الی - و چه عجب دوست داشته شده تو به من - لولا ان قومی اخری فی سنگ ماسکت

غیرک - اگر نمی بود این که قوم من بیرون می آورند مرا از تو سگونت نمی کردم من جز در تو - رواه الترمذی و قال نهاده حدیث حسن صحیح غریب اسناد - و عن عبد الله بن عدی بن حماد قرشی زهری است و بعضی گفته اند یحیی بن ایتة صحابی است معمر و در اهل حجاز - قال - رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یغیر خذرا - صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحجر و - اساده بر خورده بفتح حا و سکون زلسه معجمه و فتح و او را در آن روز بفتح ذال و تشدید و او را وایت کرده اند و تو ام مکة نصیحت می کنی و غزوه می گویند پس همه را ملل تل صغیر را گویند و الا ان نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل با ابیاد است و قال و الله انک لخير ارض الله الی الله و احب ارض الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بکلمه معطیه کرده به دستیکه تو بهترین زمین خدای و محبوب ترین زمین خدای نزد خدا و لولا انی اخرجتک منک ما فرقت معا اگر نمی بود که من بیرون آورده می شدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده ترمذی و یحیی بن ایتة است و این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکة در عمره گفتا زیرا که قریش گفتند که بعد از سرور و برآید و نه نشینند و بعضی گمان برده اند که نزد خروج بیهوش بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرقی این حدیث آمده است که آن حضرت گفت دوی سوار بود بر راهله خود و در فرج بیهوش باین صفت نبود بلکه بثمان برآمد و در آخرین ازین آن است که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد و الله اعلم - رواه الترمذی و ابن ماجه

الفصل الثالث - عن ابی هریرة العدوس - بفتح هین و دال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمر بن سعید - که وی گفت مرعرو بن سعید بن حاصم موی که امیر مدینه بود از جانب عبد الملك بن مروان - و هو یبعث البعوث الی مکة - و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکرا را بسوی مکة برای قتال عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو هریرة - ایندن الی ایها الامیر احد شک لولا انکام به رسول الله - و توری و ده مرای امیر نهاده حدیث

که ترا سخنی که خطبه خواند بان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعت اذ نای -
 شنیده است این سخن را هر دو گوش من - و دو عاقل من - و یادداشت است از اول من - و البصره عینای دیده
 است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده عین بکلمه به من گامیک حکم کرد که حضرت آن سخن را حمد کند
 و انی علیه ستایش کردم و خدای را ذکر کرد و صفات دمی تعالی را - ثم قال ان مکة حرمة الله بستر گفت آنحضرت
 بدستیکه مکة حرام گردانیده است او را خدای تعالی - و لم یحررها للناس - و حرام نگردانیده اند او را مردم فلما لک الی
 یومین با الله الیوم الاخر پس حلال نیست مردی را که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت - ان یسکک بها و ما
 این که بریزد و مکة خون را - و لا یعضد بها شجرة - و نه حلال است که برود روی درختی را - فان تخلص صد تقابل
 رسول الله پس اگر رخصت جویدی که حجت آورد بخدا را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نیاید - و مکة و گوید که پیغمبر خدا
 قتال کرد ما نیز کلمه بنقلوا ان الله قد اذن لرسوله پس بگویند راورد که خدا اذن کرد و پیغمبر خدا را - و لم یاذن
 لکم - و اذن نکرد و است مرثا را - و انما اذن لی فیها ساعة من نهار - و اذن نکرد است خدای تعالی مرا
 در وی بیک ساعت از زمان قلیل از روز - و قد عادت حرمتها الیوم کمرتها بالامس و تحقیق بازگشته است حرمت او را
 به حرمت او و در روز - و یسلط الله به الغائب - و باید که برسانند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از
 من هر که را که غائب است تقبل لابی شیخ ما قال لک عمر و پس گفته شد مرا ابو شیخ را چه گفت عمر و بن سعید و
 بر این سخن - قال - گفت ابو شریح - قال - گفت عمر و بن سعید - انا علمنا لک منک یعنی اناتم با تجدید است که
 اکتفی از تو - یا بشیخ یعنی من می دانم که مکة حرام است - لیکن - ان الحرام لا یعید عاصیه بدستیکه حرم پناه میدهد بگناهکاران
 که خلاف امر و ای کند و خروج نماید بروی - و لا فایزایم - و نه پناه میدهد بگریزنده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را بکشد
 در حرم و آید - و لا فایزایم به یعنی خای بجمه مسکون و بفتح میز گفته اند و بموحده فساد و درین وجبات و ولایه یعنی اگر
 یکی فساد می دهد درین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد و بجمه گریز و خدای
 آن از وی ساقط گردد و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید
 آنجا سزاوارش می رسد و اگر در حرمش می کشتم متفق علیه و فی التجاری الزبیر الحیث یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربت و انما
 و عن عیاش بن یقین عین و تشدید بخانیه و شین بمکه - بن ربیع - یعنی مرا و کسر موحده - الحنفی - بخای مجبه
 و زای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش و آنحضرت او را دعای میکرد در قنوت اللهم
 ان عیاش بن ربیع اجنبی و در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تزال نذی لامة
 بخیر ما علموا انده الحرمه همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین دنیا و مادی که تعلیم کنند این حرمت را
 یعنی حرمت مکة و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نمی کرده اند و ان حق تعلیمها چنانچه باید و نشاید تعلیم

دی کرد و مبالغه و اعتیاد در آن نمود. لاذا استیعوا لکلمه ایچین خلیع گردانند که حرمت با لک شکر و دعا باین باب

باب حرم المذنبه خرمها الله تعالی

احادیث در تحریم جرم مدینه مطهره آمده و نقل کرده اند علماء در تریب حکم تحریم بر آن و نه سب امام ابی منبه آن است که سینه حرمت در آن جزو تقسیم و تحریم است بی ثبوت احکام و بیکش حرمت سید قطع بخود لازم جزا هر که بکند چیزه ازان آثم میگردد و جزائی نیست بر آن و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است مرشافعی را و نواده گفته که مشهور از مذنب مالک و شافعی و جمهور علماء آن است که ضمان نیست بر مدینه مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توبه بی گفته که قائل نشدند به تحریم مدینه مگر چندین معذور و از اصحاب و جمهور ایشان منکر نیستند اصعبا و بطور آور مدینه و زبیده است ما را شی الان بطریق که اعتماد توان کرد بر آن سبب علماء گفته اند که واجب است در وسع جاز چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه نیز سلب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول تدبیر

الفصل الاول - عن علی رضى الله عنه قال ما كتبنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الا القرآن و ما یله العمیفة - گفت امیر المومنین علی بن موسی بن جعفر ما از آن حضرت از وی مگر قرآن و چیزیست که درین صحیفه است چون مردم گفته اند که علی را رضى الله عنه رسول الله علیه وسلم مخصوص گردانیدند صحیفه دیگر جز قرآن پس گفت وی رضى الله عنه که نوشته ایم ما از آن حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن در توبه بود که در وی احکام و بات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سبقت وی رضى الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المذنبه حرام ما بین غیر الی ثور - مدینه حرام است و حد وی از غیر بفتح مدین علم و سکون مختصه تا ثوب بفتح ثلثه و سکون و او این نام و دو کوه است بمدینه مطهره که حرمت است - فمن احدث فیها حدثا پس کسیکه توبه پیدا کرد در آن بدعتی را بیست و پنج بنی کرده اند و در آن تکلیب آن درین حرم - او آدمی محدثا - یا جای دهد و در وی و پناه دهد و اعانت کند حدیث پیدا گفته را و محدث بفتح دال نیز روایت است یعنی او را محدث بدعتی و آدمی بدعتی یعنی خود کند بدعت یا را معنی گرد و بدعت از غیر خود فعليه گفته الله و الملائکة و الناس

اجمعین - پس بدست لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه - و لا یقبل منه صرف و لا عدل - سوزنده نشود از آنکس فریفته و دلف و بعضی تفسیر کرده اند صرف مایه شفاعت زیرا که آن بادیگر و اند عذاب را از کسیکه مستحق عذاب است و توبه زیرا که وی بادیگر و اند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقدر که وی معادل و مساوی معذی است و از جمله احکام میگرد صحیفه نوشته بود این بود که سوره المسلمین و احده یسعی بها و انما هم بعد مسلمانان کی است سعی میکند بآن و در فرترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر بدین معنی و مقیر بود مثل بنده و زن امان دهد

کافری را و محمد بنده و بوسه و در چاه خود برآورد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن جائز نیست انقضای آن محمد بنده
رازد از آن گویند که انقضای آن موجب بندگی است. فمن اخضر مسلما پس کسیکه محمد شکنی کند مسلمانی را یعنی محمد بنده و
بنده کسی که با مسلمان بست باشد و آن محمد را بشکند و غدر کند یا همین محمد که مسلمانی بدقاست است بشکند چنانکه سرتی

كَلَامُ دُرِّانِ سَت - فَعَلِيهِ لَيْسَ اللَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صِرْفٌ وَلَا عَدْلٌ مِنْ أَلَى قَوْمٍ بِلَا غَيْرِ أَذَلَّ

مؤالیه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را بی اذن در مضای و دوستان و پیوستگان و بی تعلیه لغته اش و الما کلمه

والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل - بدانکه لادو قسم است یکی را ولایتی مواله گویند و عادت عربها

و بادوستان یکدیگر نزد دست باشند و باد عثمان و کن در جاهلیت در باطل ناحق نیز اند و معا و نند میگردند و

در اسلام در حق میگرداند و از اهل حرم که تابعین و صحابه باشند و عرب آمده باشد یا تحفه عقد دولات می باشند

دووم دلاى عفاه است که هر که از او گردید و در ازل دلشده و از آن ولایى ناپیشتاد و کرد علم داران مغرب

دارک بگرد دارو کے پس آسمان دارو کو نہ کروا چا کوئی جو کوئی کو کوئی با سیدو کے ان پاس کو نہ کروا

ناموئی باستان پس نباید که نوی میرورده نهای ییروی اولن کواکی شود و در اردوی سستاره ایان ریزانه درین

کوی ارسن همد و ایزد است که نباید کرد و بسوی لغت انحراف کرد و آلات سحر و جادو را بی سحر و جادو و با علم

دین و دینداران کی نسبت سے روئے سببوں کی بنا پر ہرگز جب سے کہو کہ میری کوئی سیست مراد ہے۔

اس وقت کتبہ بصرہ میں یہ شعر منقوش تھا:

سخت گفتار و سخت رفتاری و زور دان و زور کار
میرزا علی محمد خان صاحب فرزند امیر ایران

و کسکه دعوی کند و انساب کن سوے خود بد خود را اگر و غصه و انا خود را - فعل لغتہ اللہ و الملائکۃ اللہ

۱-۲۔ روستا تا سہارا دود و لاسٹ عفاقت می کنے خانجہ در حدیث آئندہ

(العقود المحكمية النسب العرفي مؤندی وراطة است مانند رابطه نسب تنبیه اشکالی که در من حدیث شده است)

این است که عمر خود را نام کوی است بحدیثه منوره اما حیل ثور لیس ان بک است نه بحدیثه و ان کوی است که آنحضرت

در نظر آن بجهت مخفی شده بود اما در مدتی که مشهور گشت که او را قتل خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری آنرا مبهم

گذاشته و بعضی علامت گذاشته و بعضی بجای ثور یا عن گذاشته و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست

که اصل بابین غیر الی احد بوده است و نیز احمد و طبرانی همچنین واقع شده و بعضی گفته اند که غیر نام علی است بلکه

و سننے حدیث آن ست کہ حرم ہدینہ مقدار صاف ست کہ میان غیر و نورست بلکہ و شیخ محمد الدین در قاموس

گفتہ کہ نور جلی ست صغیر یکدیشہ در احد ایے جل احد ایس ذکر نور صحیح است دوم نیست چنانکہ انجمہ گمان برو

اندوید رثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام و عن سعدیه قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین الابی الدنیه ان یقطع عنها سبعا او یقتل صیدا - گفت سعد بن ابی وقاص
که گفت آنحضرت بدرستی که من حرام میگردانم میان هر دو لایه مدینه که بریده شود و درختان آن نکشته شود و خاک را
آن لایه تخفیف موده زمین سنگان و در هر دو طرف مدینه سنگان است و مدینه در میان آن است و بغداد
یکسری من و صنادع و با در آخر جمع غنمه و رخت کتان خاردار و قال و گفت آنحضرت - المدینه غیر کم لو کان فی البیوت
مدینه بهترست را ایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بلاد و اعمار فتح خواهد شد و مردم از مدینه
بیرون آمده و در آنجا خواهند رفت و مدینه بهترست را ایشان را اگر بدانند - لایه عدا احد رغبه عنها الا ابدل
الله منها من هو غیر منه نمیگردانم و مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه بدل
یکند و بجای آدمی آورد خدای تعالی کسی را که آنکس بهترست از وی - و لایه بیت احمد علی لا و الله
و جهدا - و با بر جانماند هیچ یکی و صبر کند بر سختی و اگر سنگی مدینه و شفت و محنت مدینه - الا کنت له شفیعا و یسئدکم
مگر آنکه با شتم من مرا ورا شفاعت کند نه گنا یا ن اورا و گواهی دهند و بطاعتی او روز قیامت و گفته اند
و جهدا بدشخ بنم نسج کرده اند و ظاهرا آنست که نفع باشد یعنی شفت و بضم یعنی مس و طاقت است و بعضی گفته
اند این هر دو لغت است بهر معنی - رواه مسلم - و شن ابی هریره رضی الله عنه - ان رسول الله صلی الله علیه
و سلم قال لا یصبر علی لا و الله المدینه و نشد متا احد من امتی - گفت آنحضرت صبر کند بر شدت و محنت مدینه
چیزی که از امت من - الا کنت له شفیعا يوم القيمة - مگر آنکه با شتم من اورا شفاعت کند و روز قیامت -
رواه مسلم - و عنه قال کان الناس اذا راوا اول الثمرة جاذبا الی البنی صلی الله علیه و سلم و هم از
ابی هریره رضی الله عنه است که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا با ده میگردانیدی آوردند آنرا
سوی آنحضرت - فاذا افته قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را می گفت و بخواند این عار - اللهم بارک
لنا فی ثمرنا - خداوند ابرکت ده ما را و میوه ما برکت نفع را گوایه کن افزون شدن و بمعنی نبات و دوام یزاید -
و بارک لنا فی مدینتنا - و برکت ده ما را و شهر ما - و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا - و برکت ده
ما را و صاع ما و برکت ده ما را و مد ما بنیمیم و تشدید دال صاع و مد هر دو بجا است ولیکن مد یک ظل
و یک ثلث نزد اهل حجاز و دور ظل نزد اهل عراق و صاع چهار مد را و توسعه رزق و برکت در آنست - اللهم
ان ابراهیم عبدک و نسیک و نیک - خداوند ابراهیم بنده خاص هست و دوست جانی است و پیغمبر است
و انی عبدک و نسیک - و بدرستی که من بنده تو ام و پیغمبر تو ام اثبات خلقت برای خود ذکر و با وجود نبوت آن در
ذات شریف وی صلی الله علیه و سلم اکمل و انهم از ابراهیم و نسیک که اکمل است از خلقت هر یک که حبیب محبی است
که بمقام محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف او است از جهت تواضع آنکه اگر نبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات

وارفع مقامات ست و عبادت حقیقہ کہ اکمل صفات وارفع مقامات ست خاصہ مقام محمدیست و ہر کہ غیر دوست
 فرزند است از دستہ صلی اللہ علیہ وسلم دین صفت چنانچہ اہل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد کہ بعد ازین وقت مخصوص
 و ملقب بآن مقامات شدہ باشند اللہ اعلم۔ و اندوہاک لکند۔ و بدرستیکہ ابراہیم علیہ السلام عاقل و زہد و ہر کہ حرم حاضر بنویس
 دانادو کہ لحدینہ بشل ما و عاک لکند۔ و من دعا یکم تر برای مدینہ بماند انچہ دعا کردہ است ابراہیم ترا براسے مکہ
 و منکد معہ۔ و مانند آن ہا کہ یعنی مدینہ را و چونان بخوانم کہ راست سکندری و خواص و لیدر بہر تہنہ خواہند آنحضرت خود ترین
 خود را کہ بود آنحضرت را از اہل بیت و سہ فیصلہ و لک الترمذی میں میدا و آن خود را آن بیوہ و نکلیص خود را آن زہدست
 زیادت رحم و شفقت بر خود را و از جهت رعایت مناسبتی کہ واقع ہست میان ایشان نوادہ و از جهت آنکہ خود را آن
 را عیب خود را ماکل تر و خود را حال شونہ ترانہ بدان و در را ثباتی غیر ارشاد و تعلیم است راست را بر قمع شرع شہوت حضور صا
 و انچہ میل طبع بدان بیشتر و سخت ترست چنانچہ ذہادہ۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی سعید عن ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم
 قال ان ابراہیم حرم مکہ فجعلہا حراما۔ گفت آنحضرت بدرستیکہ ابراہیم حرام گردانید کہ را پس گردانیدہ اورا ہر ام یعنی
 دعا کرد حق تعالی را کہ اورا حرام گرداند۔ و انی حرمت المذینہ حراما۔ و بدرستیکہ من حرام گردانیدہ ام مدینہ را نیز کہ گردانیدہ
 ما بین ما زہدیا۔ چہرے کہ میان دو طرفت او ستاد کوہا و ما زہد کبیر ذی شکی بیان کہ صبا کہ یکدیگر بچند مرد و لایقین است
 کہ در حدیث سعد کہ شد۔ ان لایم لوق فیما دم۔ کہ ریختہ نشو۔ و روی فون۔ و لایکل فیما سلاح قتال۔ و بردار شدہ
 نشو و روی سلاح برای کارزار کردن۔ و لایکذب فیما بحرۃ اللعلف۔ و ریختہ نشو و روی بر گمای درخت مگر برای
 فروش ستور و جبہ زدن و ریختہ بعضا تا بریزد بر گمای او و جبہ نقیضین برگ کہ افتد از دخت یعنی جنوب و چون ریختن برگ
 از دخت باز نہا شد بریدن بطریق اولی نخواہد بود۔ رواہ مسلم۔ و عن عامر بن سعد بن ابی قحافہ است و را و بر سعد
 سعد بن ابی وقاص است۔ ان سعدا کب الی قصرہ بالعیق۔ رواہ ابی می کند عامر کہ سعد پدر را و سوار شد
 بکامب کوشک خود کہ در جانب واوی عقیق داشت کہ نام موضع است مشہور و متبرک کہ فرکان در اشعار واقع
 شدہ است و حدیث اورا وادی مقدس خواندہ اند۔ فوجد عبد القیظ خیر او یکبہ پس یافت سعد غلامی کہ می برید
 و شدہ را و می بریزد برگ آرا فی سلبہ پس گرفت سعد عامر و سلاح اورا را فلما رجع سعد جاہ اہل العبد پس و فبکہ باز
 آمد بعد بدینہ آمدند اورا کہ ان غلام فکلمہ ان یرد علی غلامم پس گفتند سعد را کہ باز گرداند از جاہ و سلاح
 و غلام ایشان او علیہم۔ یا رب ایشان شک را و می ست بجای علی غلامم علیہم گفتہ یعنی بدہم بایشان۔ ما اخذ
 من غلامم۔ چہرہ را کہ گرفتہ است از غلام ایشان از جاہ و سلاح۔ فقال معاذ اللہ ان ادو ثیا لقلینہ رسول اللہ
 پس گفت سعد چاہہ بچویم بخدایم کہ باز دم چیز را عطا کردہ است و غنیمت گردانیدہ است مرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ
 علیہ وسلم یعنی گفتہ است آنحضرت کہ ہر کہ برد درخت مدینہ را سلب سے غنیمت ست مگر کسی را کہ بگیرد اورا نقل

بغضت بین غنیمت انفال جمع دی غنیمت دادند - و ابی ان بر سلیم در آید و سواد از این که با در گردانید سلب
 در بار ایشان این بزرگای قومن کردن بزم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت - رواه سلم - و من
 سائیده رضی الله عنهما - قالت لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینه و حکم ابوبکر و بلال - گفت ما نبشته
 و تیکه قدم آورد و آنحضرت مدینه را تب زده شد ابوبکر و بلال رضی الله عنهما و حکم تب با در و تب و فی الصراح
 و حکم تیزی تب - غنیمت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آدم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم و در آن قتال پس گفت
 آنحضرت - اللهم حبیب الینا المدینه کعبتنا مکة اودا شد خداوند را محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما که با یکدیگر
 بیشتر از محبت که - و محبا - و درست و نیک گردان چوای مدینه را محبت بمعنی تند رسی است و در او تندی و نیکو با کسان
 مدینه است - و پارک لانی صاعدا و مدبا - و برکت ده ما را در صانع مدینه و مد مدینه و انقل جملا - و یکای دیگر بر تب
 مدینه را - فاجعلنا بالکحفة پس بگردان و بر تب مدینه را کحفة نعیم هم و سکون جای عهد و بقا نام موضعی است بیان مدینه
 و مکة ساکنان در آن وقت یهود و ناسیب و بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین
 و با و بلال و تب و بیماری بود پس و عا که در آنکه بر زمین کفار و در و سجده و دلیل است بر جواز دعا بر کفار با امر امن
 و اسقام و موت و هلاک و فساد بلاد ایشان یقین علیهم - و عن عبد الله بن عمر بن روایا لیس صلی الله علیه وسلم
 فی المدینه را بت امرأة سودا ثائرة الراس - روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب و دیدن آنحضرت
 در ثن مدینه دیدم من زنی را سیاه زویده موی - خرجت من المدینه - بیرون آمدن زن از مدینه - و
 نزالت هیئته - تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او هیئت است یعنی هم و سکون با دفع تخمائی و بین هم که تا در آخر -
 قما و لثمات و پاؤ المدینه گفت آنحضرت پس تعبیر کردم من این روایا را یا آن زن را که آن تب و بیماری مدینه
 بود - نقل الی هیئته - برده شد بسوی هیئت و هیئته و هیئته نام هیئت است که در حدیث سابق مذکور شد
 فی الصراح و با یکد و قصر بجاری حام که او را امر کار کی گوید و فی القاموس با طاعون یا هر بیماری نام و در جرد
 تون گفته طاعون و با و فی الطرح طاعون رگس و با - رواه البخاری - و عن سفیان بن ابی هریرة یقول لیس
 و فتح ما و سکون تخمائی صحابی است معد و در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح لیس
 لیس قوم یسرون - یفتح تخمائی و ضم موحده و نشد یسرون هم که گفت سفیان شنیدم آنحضرت را که یسرون فتح کرده شد
 بمن پس می آیند که می گیرند و نرم می روند و می رانند ستوران خود را پس سیر نرم رانند ستور بنا که -
 در قرآن مجید واقع شده است (و یست الجبال با ان یخسروا بالیسیم و من اطاعهم پس کوچ می کنند با کسان
 خود با کسانیکه اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشان یعنی با اهل بیال و توابع و نواحق خود - و المدینه خبر نم
 و کانا یعلمون و یفتح الشام فباتی قوم یسرون فیلکون بالیسیم و من اطاعهم و المدینه خبر نم و کانا یعلمون و یفتح

العراق فأتی قوم یسئلون بآلهم ومن اطاعهم والمدينة خیر لهم کما لا یعلمون یعنی ولایتهما ورسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وطلب سعت معیشت و عظام وینا وخطوط فاینه وی از مدینه بیرون می روند از جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اقامت در معیط و می و منزل بركات اعراض می نمایند و اگر بمانند یفهم حقیقت حال سعادت سبک و مال را اقامت بمدینه بهتر باشد پس درین تادم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند که مرا و آنست که مردم از بلاد و بلاد و برآیند و بمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدینه و نازلان اوست و اول معنی صح و او چه است و ظاهر است از حدیث و الله اعلم متفق علیه - و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امرت بقریه تا کل القری - امر کرده شده ام من بیعت کردن بقریه که می خورد و قریه های دیگر یعنی غالب می آید و فردی بر وجهه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و وطن می سابد و غالب می آید و فتح میکند همه بلاد را و این خاصیت این بلده عظیم ایشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست عالمه آمدند و غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از ان پیرو ساکن شدند و غالب آمدند بر عالمه انفس از ان انصار رسیدند و غالب شدند بر پیرو پسرید المرسلین آمد علی الله علیه و سلم و معا جران رضی الله عنهم و غالب گشتند و چه غلبه که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند و اجناس ایشان این بلده که شریفه در کتاب مذکور است و انوار الجوب که نایخ مدینه مطهره است ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده مطهره اکاله القری و اکاله البلدان است از جهت تسلا و قلبه وی بر سائر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل قطار و حمل کرده اند از بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بمغناک بسائر اماکن گویا مغناک همه متحمل متواری اند و جنب مغناک وی چنانکه که را ام القری گفتند از جهت اصالت و حوافر وی نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مغنون اکاله القری المبلغ و اکمل از معنی ام القری است چه اموست تقاضای کند محو اهلک با کبر نبوت اصالت و حق اموست را بکلاف اکل که مقتضی تواریس و انحلال است و ما بین بلده را اسما و القاب بسیار اند از حدیث و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم - یقولون یشرب می گویند مردم در زبان قدیم کن بلده را یشرب - و هی المدینه - و نام وی الان مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت یشرب و اثرش بر وجهه دن سجد پس آنحضرت او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن اجتماع مردم و استیناس اشیات ایشان در وی نمی کرد از خواندن به یشرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت است یا بسبب آنکه شفق از یشرب یعنی هلاک فساد و تشریب بعضی قوی و ملامت است یا به تقریب آنکه یشرب در اصل نام صحنی یا یکی از چهاره بود و کجاری نایخ خود حدیثی آورده که هر که بکبار یشرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک تکالیف آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تفسیر باید کرد فاکل از او آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل یشرب از زبان شافعیانست که بذكر آن

فقد امنت ان یکره ذلک کبریا ان یطعمه اکابر و اشعار لفظ یرید به معنی الناس کما یقال الیرثت المدینة
 یرثه و دور میکند مدینه مردم بدو و پدید را چنانکه دور می کند کوره آهنگران چرخ پلییدی آهن با و گیر بکسر کاف
 بر سکون ننشاید کوره که از گل بنا کنند که دور می آهن را بگند از مدیا شک که بدان بریند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده
 کل ماکوره گویند و مشک را که بدان در مدینه گیر خواهند و این قول موید ارجح است مراد اهل اکثر شرک
 اند که از انجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از ان پاک کرده و نشانی علیه
 و عن جابر بن عمر بن نفیع مین و منعم مین محالی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است و قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله تعالی سبی المدینة مطابة - بیدر سیکه خدای تعالی نام کرده است
 مدینه را بر بران حبیب خود طایه و همچنین طیب فنج طای و سکون نماند و طیب به تشدید و طایب از بهت طهارت
 وی از انجا بس شرک و موافقت هوای دس طایع سلیم را و طیب پیش و خوشی چند گالی در وی و طیب
 را که دوری و همه چیز دس و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه دور و دور وی در ملک طیب می آید که دور
 می یابد از آنکه کثرت طایه و حبش اعتقاد و حکوم نباشد و شاید که بمشام بعضی از عرفای متفلسفانی
 نیز از ان رسیده باشد و بحین باطن و ظاهر آنرا بد یافته باشد و ان زمین که شیعی در و زطره و دست نه
 چه جای دم زدن نا فحاشی تا ناریست باب عبد الله عمار گفته است شعر طیب رسول الله طاب لیسما ط
 فما المسک و الکافور و المندل لوطب به رده سلم - و عن جابر بن عبد الله ان اعرابا یابغ رسول الله
 صلی الله علیه و سلم - روایت میکند جابر که بابه یعنی میبندی کرد بان حضرت غاصبا للعراق و مکة المدینة
 پس رسید آن اعرابی را بجی مدینه - فانی البنی - پس آنرا آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال - و گفت
 یا محمد اقلنی یعنی - بادگر دان را بعبیت مرا که کرده بودم من فی الصحراخ اقله بر انداختن بیع طالبی رسول الله
 پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - از بر انداختن بیعت وی و قبول کردن قول وی - ثم جاوره بستر
 باز آمد آن اعرابی آنحضرت را به فقال - پس گفت - اقلنی یعنی فانی ثم جاوره فقال اقلنی یعنی فانی ثم خرج
 الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما المدینة کالمکیر تنقی قشبا و تنفع طیبها نیست مدینه مگر مانند
 آهنگر که در دور میکند پدید خود را و خالص میگرداند پاک خود را یعنی دور میگرداند و دور میکند مردم پدید را و خالص
 میگرداند مردم پاک را از مردم پدید و تنفع بهاد و عین مملکتین از لغو است بمعنی خنوع ناصع خالص از هر چیز برین
 تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند که از تنفع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منسوب است و منعم
 تا و بفتح فون و کسر ما و مشدود از تنفع نیز روایت است و تنفع بمجوده بجای فون و صا و منعم نیز روایت
 کرده اند از بضع بمعنی جمع و بمجوده و صا و تنفع نیز از بضع بمعنی قطع هم گدانی جمع الحار و طیبها بلسان و سکون یا

وخرجوا كسر بای مشدده هر دور وایت ست و ثانی اصح و اقوی ست - متفق علیه - و گفته اند که این نفی و دفع
 یاد زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم یاد آخر زمان خواهد بود هنگامیکه دجال بیرون می آید و نماینده و افتازنده
 بشود مدینه پسر کرت پس بیرون آید و برود و بجانب دجال هر کافر و منافق و کمال دارد که در هر زمان باشد حکایت
 آورده اند که چون عمر بن عبدالعزیز مدتی از جانب هشام بن عبدالملک حاکم مدینه مطیع بود به چون بیرون
 آوردند او را گفت ای ترسم از اینها بآنستم که مدینه نفی آنها میکند و چنین می ترسم هر کازان مکان شریف
 برآمده است یارب مگر بضرورت حکم شرع و رعایت حق شرعی برآمده باشد مدینه ضرورت است و اگر نه خدا س
 میداند که ترک محبت جانان را اختیار من است و دوری از حضرت تو بستم یا اختیار خود و ره را از هر صافی چه
 در غارت و نسل الله العاقبه و حسن العاقبه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تقوم الساعة حتى تنفي المدينة شرارها برأئیسها و قیامت تا آنکه نفی میکند مدینه بدان را که درویند - کما
 یفی الکثیر ثبت الحدید - این حدیث ظاهر است و در آن که نفی در آخر زمان باشد - رواه مسلم - و عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی نقاب المدینه ملائكة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال - بر راههای مدینه
 فرشتگان طایهسان اند که مدینه را بپوشانند و دجال و منافق و کون و ضمیر زنده و سکون قاف
 راه و قیامت و دو کو و یا فرجه بیان و دو که و در آمدن و دجال میکشد آخر الزمان خواهد بود و طایهسانی تا آمدن
 و یا بعد از آن وقت خواهد بود همیشه است متفق علیه - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لیس من بلد الا سیطاه الدجال یستیح شهره مگر آنکه نزدیک است که پی سر کند آنرا و دجال و در آید -
 الامه و المدینه - مگر مکه و مدینه - لیس نقب من القباها الا علیه الملائكة فیستیح رای از راه های مدینه
 مگر آنکه برود فرشتگان نمره صافین - صفها زده بیکر سونها - پاس میدارند و احاطه فینزل البخته پس سر
 نزل میکند و فردی آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و بجهت بسین مکه و موحده و خای میخیزد
 مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورسان - فخرجت المدینه یا طایهس می جنباند مدینه ساکنان خود را -
 قلت رجفات - سه بار جنبانیدن - فخرج الیه کل کافر و منافق پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق
 متفق علیه - و عن سعد بن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یکید اهل المدینه احد الا امانع
 کما امانع الملح فی الماء و بد سگالی کنند و ایند اهل مدینه را هیچ کی مگر آنکه بگردد و فانی گردد و غنچه سب
 چنانکه میگردد و نمک و آب بچنانکه ظاهر شد از حال نبرد می بیند که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شود
 بعقاب آبی و الم و دق و سل بگردد و فانی شد متفق علیه - و عن انس بن العنصری صلی الله علیه و سلم کان
 اذا قدم من سفر نظر الی جدران المدینه - رعایت ست از این که آنحضرت چون قدم می آورد از سفر

پس نظر میکرد و بوسه و بویار داشت مدینه - اوضاع راجعه نیز می فرموده خود را - و اسکان عقی و ابیه -
و اگر بر او بود و بویار و بویار که مراد بدان اسب و استرو و مانند آن است - هر کجا من جها - می جنبایند آن را
بجایزه نسبت مدینه استمال اینها مخصوص بیشتر است و در غیر شهر نیز یک استعمال می یابد و رواه البخاری
و عتبه ان ابی علی علیه السلام طلع له احد - و هم الزائن است که ظاهر شد مرگ حضرت باجلال چه یعنی نصر
شریف دی بران افتاد - فقال - پس گفت آن حضرت - نه اجل بکند و نه باین که همیشه که دوست یار
دارد و دوست میداریم ما و او را - اللهم ان ابراهیم حرم مکة - خداوند ابراهیم حرام گردانید مکه را - وانی
احرم ما بین لایمیتا بدستیکه من حرام میگردد و نم زنی را که میان دو سنگان مدینه است متفق علیه - اثبات
محبت احد را بعضی تاویل می کنند و می گویند که این همه حکم بجاز است باعتبار محبت اهل آن که در آن همان
دو مردگان باشند اذ الفار چنانکه شاعر گفته است (رخ) اوسن مذمبی حب الیاء لایطها - و در مقابل این در
بعضی روایات زیاده آمده است که غیر اجل بیفتنا و بیفتنا و غیر بعضی جمله مفتوحه که می است که دشمن میدارد
ما را و دشمن میداریم ما و او را زیرا که ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آنست که این عمل بر ظاهر است
از جهت ابداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت و در مجامع بر آن وجهی که لائق بحال آنهاست
خفوا ما بینا و اولیا خصوصاً اینها و سلطان اولیا که محبوب عالیشان و محبوب پروردگار عالیشان و هر کرا
خدا متعالی دوست داشت همه چیز و همه کس او را دوست دارند زیرا که هر چیز خلق و حکومت او است و چنین جنس
بمبارقت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اول دلیل است بران چنین جنس حدیث مشهور است که سهرورد توان
رسیده است - و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - سهل بن سعد ما عدی که
از مشاییر محابه است گفت که گفت آن حضرت - اجمیل بکند و نه رواه البخاری

الفصل الثانی عن سلیمان بن ابی عبد الله تابعی است بسیاری از صحابه را در یافته روایت
میکنند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صییب ثقه است قال راایت سعد بن ابی وقاص ان الله جل جلاله
فی حرم المدینه الذی حرم رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت و یم سعد بن ابی وقاص را که اگر کسی مرور کرد
شکار میکرد و حرم مدینه که حرام گردانید آن حضرت و حد آن تعیین نموده و مردم را از آنجا صییه و جز آن
در آن منع کرده - فسلبه ثیابه - پس بر او سعد و گرفت جامه های آن مرد را - فجاءه یوم فلیس علیه السلام
صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را و در شان او که جامه های او را به به فقال ان رسول الله - پس گفت
سعد که بغیر خدا - صلی الله علیه و سلم حرم نه الحرم حرام گردانیده این حرم را یعنی نه مدینه را - و قال من افتر
احدا یضربه فلیسلبه - و گفت هر کس که بگوید یکی را که شکاری کشید بن حرم پس باید که بگوید و رعیت و سلاطین

در این کتاب علی علیه السلام را در حدیثی که در آنم بر شما خوانی و هم خودی را که خوانیده است ملازم من
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و عطا اینکه کرده است بمن در حق الصراح طبعه بالغم خوردن و در کسب یعنی من که نمیدهم
 آن را بجهت آنکه این عطا است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر من و کسی است که بفرموده آن حضرت
 حاصل کرده ام - و لکن آن شتم و لغت الیک نمائیم - و لیکن اگر می خواهید شما و بسیار بجهت رسیدیم شما بهای آنرا
 از پیش خود - روادایه و او - و سخن صالح - موسی کسعد - روایت است از صالح که موسی بود در سعد بن ابی
 وقاص را - ان سعد و جعید من عبید المذنبه یقطعون من شجر المذنبه - سعد یافت چندی غلام را از غلامان
 اهل مدینه که می بردند بعضی از دوختان بدیده را - فاعده متاعهم پس گرفت رخت و جامه آنها را - و قال یعنی موسی
 و گفت سعد یعنی موسی ایشان را و چنینکه طلب کردند بر کردن آن شمع بسوی ایشان بسمت رسول الله
 شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سنی ان یقطع من شجر المذنبه شیء - سنی بیکر و انا که بریده شود از دوختان
 بدینه چیز - و قال - و گفت آن حضرت - من قطع منه شیا فلن افعه و سلبه کیسه بریده از دوختان بدینه چیز را
 پس هر کس راست که گرفته است آن برنده را متاع او و رخت او - روادایه و او - و سخن از سر بر روایت
 است از زبیر بن العوام به تشدید او که از عشره مبشره است و این عمر رسول الله است صلی الله علیه
 و سلم - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان صید و حج و غنایه - گفت آن حضرت که شکار و حج و دورختان
 و حج و داد و تشدید و حج نام وادی است بطائف - حرم - حرام است حرم بکسر ط و کون با تخی حرام است
 حرم الله - حرام کرده شده است بر من خدا نیکو حرم است - روادایه و او - و قال یعنی بسمه الله و حج
 ذکره انما من نایب الطائف - و حج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است - و قال الخطابی و
 گفته است خطابی - انه - پیغمبر مذکور بدل آنها - پیغمبر موش که در روایت می آید است و بر تفسیر با و کون
 و در اسماء مواضع مذکور و نایب است هر دو درست است تا نایب بتاویل بقعه و نایب و تذکره باعتبار مواضع مکان
 و گفته اند که حرم و حج بر سبیل می بود که آن حضرت برای اهل حد قد گرد و بود و بطریق حرم و اگر بطریق
 حرم بود در وقتی بود بعد از آن شروع شد شافعی برین اند و خفیة مثل این در حرم بدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند
 که حرم بدینه و حج باعتبار رعایت تقییم و احرام است نه باعتبار تزکیم جنایت و در جواب جزا و عن ابن عمر
 رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استطاع ان یحوت بالمذنبه فلیکتم بها - گفت
 آن حضرت کیسه که بخوابد که ببرد بدینه پس گو که ببرد و روی یعنی این تقد و نیت مبارک است باید که فعل را و اگر او اقامت
 کند در روی تا آنکه ببرد و روی - قالی اشفع لمن یحوت بها - پس هر کس که من شفاعت می کنم هر کس را
 که ببرد بدینه و در بعضی نسخ اشفع بر تشدید فایده مقبول شفاعت نگردانیده می شود و حامی ابرار و مشین عورت

که می کرد الله از قبیله شامه فی سبیلک و جعل موی میده رسولک و کفین متجانب شد و دایه و دایه و دایه و دایه
 عنه و نیز این دعا می گویم باید اجابت آن انتشار الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت راضی الله علیه و سلم
 تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب می گردد شفاعت یا شفاعت غافل می بخشیدن نمازگزاران
 به رفع مراتب و درجات عظیمه این کتاب است از آنکه موت درین بلد مظهر البتة بر ایمان است چه شفاعت
 جز مؤمن را نباشد چنانکه در وادق بر شریف نیز این توصیات کرده اند و مثل این بشارت و موت بجزیم که نیز
 واقع شده است چنانکه بیاید - روایه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح بخاری استناد - و عن
 ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم آخر قریة من قریة الاسلام خراب الله ینته فمروا ان حضرت آخر
 شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزدیک قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان
 باشد و بعد از همه بحرمان حکم آنی تعالی این نیز ویران و فانی گردد قریه انجا یعنی موضع مس و ترحیب اسما برین
 طریق است که قریه است که با تارادوی بلد و بالا فراز بلد مدینه و فوق همه و جامع از همه مصر و بعضی بلد و مدینه
 را در یک مرتبه بنهاده اند و مدینه الاکان نام شهر حضرت سید کائنات شده است که کسب شرف و فضل بالاتر از همه است
 روایه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب - و عن جریر بن عبد الله صلی الله علیه و سلم و جلیل و جلیل بود
 و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر المومنین عمر گفته است که منیدانیم سنجیکس را دامت نور و از جریر که کلمه کایت کرده اند
 بهمان حسن و وسعت و صفات حمیده وی بسیار است عن ابی هریرة روایت میکنند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت حضرت
 ان الله افق الى اى هولاء الثلاثة نزلت فی و ابرجرتک سیدتی حدیث تعالی و فی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین
 سه جارا که فرو دانی تو پس آن سرائی جای اجرت نیست یعنی در انجا ساخته که هر کدام از انجا که فوای جای نیست -
 المدینه یکی مدینه او بحرین بحرین که جزیره البیت به بحر عمان مشهور - او قسریین - کسریان و فتح زن شده و
 و سکون سین و کسر و فتح آن هر دو کسریون نیز گفته اند نام بلدی است از بلاد شام و در تاریخ مدینه می گویند
 که انجا ساخته شد آن حضرت پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کردند و مدینه روان الترمذی
 الفصل الثالث عن ابی بکره تلخ موده و سکون کاف محالی مشهور است از اهل طائف و چون آنحضرت
 طائف را محضر ساخته بود و سه خود را از قاعه و در چرخ چاه افکنده بجانب لشکر حضرت انداخت
 و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چادر را گویند - عن ابی هریرة روایت میکنند از پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم قال گفت آنحضرت - لا یخجل المدینه و عبد المسیح الدجال - و یعنی کید مدینه را ترس مسیح و دجال
 اما یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان - مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نرود کند
 هفت در خواهد بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته - روایه البخاری - و عن انس بن مالك عن ابی هریرة

علیه وسلم قال روایت است از انس زان حضرت که گفت یا اللہم اجعل المدینہ منی ما جعلت منی من البرکۃ و
خداوند بزرگواران در مدینہ و چونان آنکه گردانیده در مکہ از برکت چنانچه فعل اول فرمود و مثله مع دین حدیث
و امثال آن ولالت دارتد بر فضیلت مدینہ بر مکہ داین مسئلہ مختلف قیہ است میان علما و دلائل عالمین را
در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر فی تحقیق علیہ - و عن رجل من آل الخطاب - و روایت است
از مروی از اولاد خطاب - عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت آنحضرت من لاسی تشعراکان
فی جاری یوم القیمہ - کسیکه زیارت کند مرا بہ تقدیر بہ طغی کا رسے دیگر باشند آن کس در ہمسایگی من و در
پناہ من است روز قیامت از بعض عارفان می آرند کہ دسے حج کرد و زیارت نماید گفت زیارت آنحضرت
را نمی خواہم کہ بہ تیغ و طغی حج کنم داین غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم است و لیکن
صواب آن است کہ قصد حج یا قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج دانستہ اند مقصود
آن است کہ مشوب بغرض دنیاوی و تقدیر و تفرج نباشد میت رفت بر بوی سر زلفت تو حقی نگین و ورنہ کی
بوسے نسیم کرمی بود غرض و بحقیقت در ہر دو مکان ظهور کمال و جمال است و منظور التبع و امتثال وی
صلی اللہ علیہ وسلم رخا ہر دو جای تست یا بدر الدجی - و من سکن المدینہ و صبر علی بلائہا کانت اشہد و شفیعاً
یوم القیمہ کسیکہ سکونت در زرد در مدینہ و صبر کند بر بلائی وی و شدت و سختی وی خصوصاً چنانکہ در زمان
آنحضرت بود در بعض روایات علی لا لہا چنانکہ سابقاً گذشت با شرم من را و را گواہ و شفاعت کنندہ روز
قیامت گفتہ اند شہادت بر طاعت و شفاعت در معاصی - و من مات فی احد الحرمین بعثت الیہم الاعمین
یوم القیمہ - و کسیکہ بمیرد در یکی از حرمین مکہ یا مدینہ بر انگیزد او را خدا تعالی از بی بیان عذاب روز قیامت
و آدمہ است کہ مقبرہ مکہ و مدینہ ای نشانند و بہشت بچنین بی سوال حساب و کمابار و عن ابن عمر رض
مرفوعاً من حج فزار قبر سے بعد موتی - کسیکہ حج کند پس زیارت کند قبر را بعد از موت من - کان لمن دار الی
سے حیواتی - باشد آنچون کسیکہ زیارت کرد و ملاقات نمود و مراد حیات من و یکی از فوائد و نشان زیارت
شریف آن است کہ زائر را از نصیبہ محبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آن است حاصل می گردد داین مبنی بر
ثبوت حیات است مرآن حضرت راصلی اللہ علیہ وسلم حیات حقیقی دنیاوی بخلاف شدہ کہ بحیات معنوی
مشرق اند داین مسئلہ را بہ تفصیل ہر چہ تا مقرر جذب القلوب بیان کردہ ام و با اللہ التوفیق - و ہا
روایت کرد این ہر دو حدیث را - العبدی منی شعب الایمان - و عن سیح بن سعید عن یحیی بن سعید
و راست یکے یحیی بن سعید قتان لکبار ائمہ حدیث و آثار ایشان و روایت سے کش از مالک و شعبہ
و ثور سے و جزا ایشان و یحیی بن سعید انصار سہ از تابعین است روایت می کنند از وی مالک و شعبہ

و توری ان رسول الله صلی الله علیه و آله کن جانسا و قبر خیر بالمدينة. آنحضرت نشسته بود و گوری کند
 میشد و مدینه. قال فی القبر یس نخر کرموی و قبر فقال یس معن المؤمن پس گفت آنخود بخوابگاه
 مومن است گور. فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شما گفت. یعنی بود که گوی که گور
 گور کردی برای مسلمان فقال الرجل الی لم ارد هذا گفت آن مرد بدینکه من را و در انتم باین سخن بگویش
 موت برای مومن. اما روت النسل فی سبیل الله اراده نمودم مگر مدح و تسنن گشته شدن در راه خدا که
 اگر کسی و عزت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر ببرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا تسئل النسل فی سبیل الله نیست مردن بمیدنه باشد کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمیدنه افضل المثل است
 ما علی الارض بقعة احب الی ان یكون قبری بها منها حیث بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که
 باشد قبر من در اینجا از مدینه. قلت مرات سه بار گفت آنحضرت این سخن باین چنین تقریر کردی این حدیث
 را و اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در آن افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای
 دیگر و این حدیث ابلغ و داخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در دی اما پوشیده و محسوس که
 ظاهر ترین تقدیر آن است که گفته می شد حیث مثل در راه خدا مانند موت بمیدنه و لفظ حدیث احتمال این هم دارد
 که گفته شود مراد آن است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آری طبیعت موت مومن بمیدنه مثل قتل فی
 سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه و لیکن اگر آن روزی شود موت در مدینه و قبر و دی
 افضل است از موت در سایر بلاد و قبر و در آن و باین تقریر مفهوم می شود و فضیلت موت بمیدنه از موت در
 سایر بلاد و لیکن باقی می ماند فضیلت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد و راه مالک
 مرسله. روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید
 انصاری است که تابعیت امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و توری از وی روایت دارند یحیی بن سعید
 بن القفان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت از امام مالک از هشام
 بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و توری دارد و قد بر. و عن ابن عباس رضی الله عنهما
 قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب
 رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را. و هو یوادی العقیق. و حال آنکه آن حضرت و وادی العقیق بود که نام
 وادی است از او بیرون مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز
 می کند. و یقول میگفت آن حضرت آتانی الليلة آیت من ربی. که مرا امشب آینه یعنی فرشته از جانب
 پروردگار من. فقال صلی فی هذا الوادی المبارک. بگو در این وادی مبارک. و قیل مرة فی حجة

و گویند که در حج بی غنی مساف کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده می شود
 و در جمیع افعال - و فی روایت و قل عمره و حجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که حکم عمره
 در حج دارد - رواه البخاری

خاتمه الطبع

بسم تعالی بزرگوار کتاب برکت خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی مشکوٰۃ شریف به اشعه النعمات که شامل است
 به احادیث نبوی از کتاب الصوم کتاب الحج ترجمه فاضل جزیل نسیم انبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی
 طاب ثراه حسب خواهش طالبان دین بازشتم ایامی مالک مطبع بصرت نام و فکر فائز بمقام لکھنؤ و مطبع نامی
 منشور لکھنؤ - آئی - ای ماه ستمبر ۱۹۰۶ مطابق ماه رجب المرجب ۱۳۲۵ هجری قمری طبع تازه مجلی و تمجیدی گردید
 بمنه و کرمه